NURUOSMANIYE
1843
2257

[illegible] ٢٢٥٧

فهرست کتاب
اخلاق علائی

ذکر [illegible] مدح حضرت [illegible] ۱	اخلاق [illegible] نفس [illegible] بعض [illegible] عبادات [illegible] ۵	قطعه [illegible] ۸
[illegible] اول [illegible] اخلاق [illegible] علمی [illegible] مطلقی ۹	[illegible] علمی [illegible] تعریف [illegible] اسمی [illegible] ۹	تعریف حکمت و تقسیم [illegible] ۱۳
[illegible] علم [illegible] مطلوب [illegible] فائده [illegible] ۱۸	[illegible] علم [illegible] حکمت عملیه [illegible] موضوع [illegible] ۲۰	مقام اول [illegible] نفس [illegible] ۲۰
امر اول [illegible] وجود نفس [illegible] ۲۱	امر ثانی [illegible] نفس [illegible] ۲۱	امر ثالث [illegible] نفس [illegible] ۲۱
امر رابع [illegible] نفس [illegible] ۲۲	امر [illegible] نفس [illegible] ۲۲	امر [illegible] نفس [illegible] ۲۲

مقام

مقام ثانی ۲۲	مقام ثالث [illegible] نفس [illegible] قوتلرین [illegible] ۲۴	تعدید [illegible] و تمییز [illegible] ۲۴
ایکنجی نفس [illegible] ۲۵	اوچنجی نفس [illegible] ۲۵	قوای نفس [illegible] ۲۵
تنبیه ۲۶	قوت مصوره ۲۸	قوای نفس [illegible] ۲۸
قوای محرکه ۲۸	قوای نفس [illegible] ۲۹	تنبیه ۳۹
فائده [illegible] ۳۲	[illegible] عنصری [illegible] ۳۲	[illegible] نفس [illegible] ۳۸
کتاب اول [illegible] علم اخلاق [illegible] ۴۶	[illegible] نفس [illegible] ۴۶	تقسیم خلق ۴۷

انواع سابقه ده بحث ایلدیکمز فضائل مذکوره اولدیغی نخبنده مندرج اولدیغی ۵۰	اولدیغی انواع فضیلت حکمت نخبنده مندرج اولدیغی عدد ۵۰	اما ذکا ۵۰
اما سرعت فهم ۵۰	اما صفای ذهن ۵۰	اما سهولت تعلم ۵۰
اما حسن تعقل ۵۰	اما تحفظ ۵۰	اما تذکر ۵۰
اما شجاعت نخبنده اولدیغی انواع اون ایکی عدد ۵۰	اما کبر نفس ۵۱	اما نجدت ۵۱
اما علو همت ۵۱	اما ثبات ۵۱	اما حلم ۵۱
اما سکون ۵۱	اما شهامت ۵۲	اما تحمل ۵۲

اما تواضع

اما تواضع ۵۲	اما حمیت ۵۲	اما رقت ۵۲
اما عفت نخبنده مندرج اولدیغی انواع اون ایکی عدد فضائل ۵۲	اما حیا ۵۲	اما رفق ۵۲
اما حسن هدی ۵۲	اما مسالمت ۵۲	اما دعت ۵۲
اما صبر ۵۲	اما قناعت ۵۳	اما وقار ۵۳
اما ورع ۵۳	اما انتظام ۵۳	اما حریت ۵۳
اما سخاوت ۵۳	انواع فضائل کرم نخبنده مندرج اولدیغی سکز عدد ۵۳	اما کرم ۵۳

اما ابر ٥٣	اما عفو ٥٤	اما رؤف ٥٤
اما نبل ٥٤	اما صواغ ٥٤	اما محسن ٥٤
اما مخيغ ٥٤	اما اول الله [illegible] ٥٤	اما صدوق ٥٤
اما الغنى ٥٤	اما وف ٥٤	اما شفقت ٥٤
اما صلة رحم ٥٤	اما سلكان ٥٥	اما حسن تدبير ٥٥
اما حسن ظن ٥٥	اما تودد ٥٥	اما صبر ٥٥

اما توکل

اما توکل ٥٥	اما عبادت ٥٥	نسب ودين ٥٥
[illegible] ٥٦	[illegible] ٦١	اما فضيلت [illegible] ٦١
اما فضيلت عقد اولاد ٦٢	اما فضيلت [illegible] ٦٣	اما فضيلت [illegible] اولاد ٦٤
اما فضيلت عبد الله [illegible] ٦٧	[illegible] فضيلت [illegible] بيانده در ٦٧	نسب ٧٠
[illegible] بيانده در ٧٢	نسب ٧٥	نسب ٧٥
نسب وكبر ٧٦	[illegible] ٨٣	[illegible] ٨٢

باب سابع امراض نفسانیه و انلرک علاجلری بیان ایدر ۹۳	افراط قوت تمییز ۹۴	تفریط قوت تمییز ۹۵
رداءت کیفیت قوت تمییز ۹۵	امراض قوت غضبیه ۹۵	افراط قوت غضب ۹۵
تفریط قوت غضب ۹۵	رداءت کیفیت قوت غضب ۹۵	افراط قوت شهوت ۹۵
تفریط قوت شهوت ۹۵	رداءت کیفیت قوت شهوت ۹۶	اما علاج حیرت ۹۸
اما علاج جهل بسیط ۹۹	علاج جهل مرکب ۱۰۰	علاج امراض قوت غضب ۱۰۱
علاج غضب و خشم ۱۰۱	اسباب غضب اون نوعدر ۱۰۴	علاج و تدبیر اسباب غضب و خشم ۱۰۵

علاج

علاج مباهات ۱۰۶	علاج مرا و مزاح ۱۰۹	علاج تکبر ۱۰۹
علاج کبر ۱۱۱	علاج استهزا و غدر ۱۱۲	اما ضیم و مسکنت ۱۱۳
علاج بددلی ۱۱۷	علاج خوف موت ۱۱۹	علاج امراض حزن ۱۲۴
علاج افراط شهوت ۱۲۶	علاج بطالت و کسل ۱۲۹	علاج امراض حزن ۱۳۱
علاج امراض حسد ۱۳۶	بیان غبطه ان حسد ۱۳۹	ذکر قصة الکلام در تطهیر القلب و الجسد من الرذائل و الحسد ۱۴۰
ذکر امراض آفات لسان ۱۴۵	انشاء کلام تقسیم آفات ۱۴۷	آفت اولی تکلم مالا یعنیدر ۱۴۷

ایکنجی آفت فضول کلام ۱۴۸	اوچنجی آفت باطل خوض ۱۴۸	دردنجی آفت مرا و جدالدر ۱۴۸
بشنجی آفت خصومتدر ۱۴۹	آلتنجی آفت تصنع کلامدر ۱۴۹	یدنجی آفت فحش و سب و شتم و بذاءدر ۱۵۱
سکزنجی آفت لعن انسان و حیوان و جماداتدر ۱۵۱	طقوزنجی آفت غنا و شعر ایتمکدر [illegible] ۱۵۲	وجه وزن ۱۵۲
اونجی آفت مزاحدر ۱۵۸	اون برنجی آفت استهزادر ۱۵۸	اون ایکنجی آفت افشای سردر ۱۵۸
اون اوچنجی آفت وعد کاذبدر ۱۵۸	اون دردنجی آفت کذبدر ۱۵۹	اون بشنجی آفت غیبتدر ۱۶۰
[illegible] ۱۶۲	ایکنجی [illegible] ۱۶۲	اون التنجی آفت [illegible] غضب ۱۶۲

علاج غیبت ۱۶۳	نمیمه اول ۱۶۴	[illegible] ۱۶۵
اون یدنجی آفت [illegible] ۱۶۶	اون سکزنجی آفت ایکی دللو اولمقدر ۱۶۸	اون طقوزنجی آفت مدح [illegible] ۱۶۸
یکرمنجی آفت [illegible] کلامده واقع اولان خطا [illegible] ۱۷۰	یکرمی برنجی آفت [illegible] علوم [illegible] ۱۷۱	[illegible] ۱۷۱
ذکر رذیلت صلف ۱۷۲	ذکر رذیلت بخل و حسد ۱۷۷	بیان اسباب بخل و حسد ۱۷۹
بیان علاج بخل ۱۸۰	ذکر رضا ۱۸۸	بیان حقیقت رضا ۱۹۰
[illegible] ۱۹۰	[illegible] ۱۹۰	[illegible] ۱۹۱

ادبای فعل وعمل ۱۹۲	بیان حفظ عمل اسب البا ۱۹۴	بیان علاج ذنب ۱۹۵
خاتمهٔ کتاب اول ۱۹۷	کتاب ثانی اخلاق منزل علمای [illegible] علم تدبیر منزل بیان اولده ۱۹۸	باب اول منازل واصلاح [illegible] باباولده ۱۹۸
باب ثانی اجتماع منزلیه دایل [illegible] اولده ۲۰۰	باب ثالث نفس [illegible] بیان اولده ۲۰۱	اما حفظ وتدبیر مال ۲۰۵
شرح حال مصارف مال ۲۰۹	قسم رابع [illegible] اولده ۲۱۰	باب خامس [illegible] بیان اولده ۲۱۲
در بیان تربیت اولاد واطفال ۲۲۲	سوز [illegible] باب بیانده در آداب ۲۳۰	آداب [illegible] وسکون ۲۳۲
در بیان آداب اکل وشرب ۲۳۵	در بیان آداب [illegible] ۲۳۶	آداب [illegible] خدمت ۲۴۰

وصیت

وصیت ارسطوی علام وصایا ۲۴۲	بیان اخلاق احباب واصناف طوائف ۲۴۴	[illegible] دایم در ۲۴۶
اکراد ۲۴۷	بربر ودیالم واروام ۲۴۸	روس وزنج [illegible] ۲۴۹
تکمیل [illegible] ۲۵۰	باب [illegible] فواعد [illegible] بیانده در ۲۵۲	فصل اول [illegible] بیانده در ۲۵۱
فصل [illegible] متضمن باب بیانده در ۲۶۱	طبقهٔ اولای عشق ۲۶۹	طبقهٔ ثانیهٔ عشق ۲۶۹
طبقهٔ ثالثهٔ عشق ۲۷۰	طبقهٔ رابعهٔ عشق ۲۷۰	باب رابع سیاست مدن بیانده در ۲۸۴
خاتمهٔ باب ۲۹۰	باب [illegible] سیاست ملوک بیانده در ۲۹۰	[illegible] ۲۹۲

آلتنجی اصل صلابت رای و وقار نفسده در ۲۹۵	یدنجی اصل علو همت و عزمده در ۲۹۶	[illegible] و تحمل صبر شدائد و عظائم حوادثده در ۲۹[illegible]
طقوزنجی اصل [illegible] غنادر ۲۹۹	اونجی اصل [illegible] عسکر و اتباع موافق و اتباع مطیعه در ۳۰۰	[illegible] مجلسی [illegible] ۳۰۱
کتاب ثالث اخلاق علائیدن رسالة الاخلاق المدنیه بیانده علم تدبیر مدنده در ۳۰۲	باب اول [illegible] عالمک [illegible] ایله [illegible] ۳۰۶	[illegible] ۳۰۸
سلاطین عظام و امرای کرام [illegible] و اتباع [illegible] سیرتلری بیانده ۳۲۳	باب آداب اعظم خدمت سلاطین ۳۲۵	باب صحبت [illegible] ۳۲۶
باب [illegible] اجتماع لزوم [illegible] بیانده در ۳۲۷	باب طبقات ناس [illegible] معاشرت اوج [illegible] ۳۳۰	باب [illegible] کتابک بعض [illegible] حساب [illegible] و فصل [illegible] بیانده در ۳۳۷
وصایای افلاطون الهی ۳۳۸	وصایای معلم اول ارسطاطالیس حکیم ۳۳۹	دائره عدلیه ۳۴۱

ذیل [illegible] ۳۴۳	آخر کتاب	

ذیل

٢٢٥٧

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

هذا وقف ظل الله المخصص والنور اللامع المشخص السلطان ابن السلطان السلطان
ابو الفتح عثمان خان ابن السلطان مصطفى خان وفقه الله في ظل نور الايام
لدولته
وجعل الظلاله سابغة على العباد بالسلام وانا الداعي المفتش
الحاج ابراهيم حنيف المفتش باوقاف الحرمين المحترمين
غفر له

SÜLEYMANİYE KÜTÜPHANESİ
Kısmı: Nuruosm.
Yeni Kayıt No: 1843
Eski Kayıt No: 2257
Tesbit No: 17.297=94-35

درر زواهر حمد و ثنا • و غرر ظواهر سپاس و ستایش که کثرت افراد
فرایدینه سلک ظهورده آیامده احتمال اجتماع و انتظام •
و وفرت اعداد موائدینه ظروف و آونه دهور و ازمنه ده امکان
اندراج و گنجایش اولمیه • اول کردگار بنده پرور و پروردگار
بخشاینده و بخشایش گر حضرتنه سزاوار و حقیق درکه کواهل حیاکل انسانی
خلعت خلقت و لقد خلقنا الانسان ایله مکرم و معزز • و لباس
استعدادین و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا ایله معلم و مطرز
ایلیوب کمال قدرت و جلال حکمتی ایله روح لطیفی
ترکیب و پیوند • و عالم خلق و امرده قابلیت تحمل بار
امانتله ممتاز و سربلند ایلدی • بیت •
آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند
پس ترکیب انسان مجرد و مادی یه محتوی و باقی و فانی یه منطوی
اولمغله طلسم رایع و برزخ جامع اولدی • قطعه

خرد جانور به ز مردم ندید • که مردم تواند بیزدان رسید
جهان دان که جان بهترین گوهرست • نه زین عالم از عالم دیگرست
تن او را اگر دار جامه است راست • اگر بفکند ور بپوشد رواست
بجان بین گرامی تن خویشتن • چو جامه که باشد گرامی بتن
لاجرم تخالف انواع ترکیب روح و جسد • و تباین اطوار ترتیب
روان و کالبددن خلق و خلق افراد انسانده قابلیات و مشارب
اصناف بشرده تفاوت تام • و تنافی مالا کلام نمایان و جلوه گر
اولمشدر شعر اول حکیم ازلک صنعنده • ظاهر اولدی طلسم نوع بشر
مختلف ایتدی قابلیاتن • بعض مایل بخیر و بعض بشر
ربی صانع حکیم و قادر علیم تخلقوا باخلاق الله امرینه ممتثل
و اقربکم الی احسنکم اخلاقا درجه سنه متصل اولنلری نشأهٔ دنیوی ده
زیور فضل و کماله محلی و مزین • و عالم اخروی ده صف اهل صفاده
حشر اولمه لرین مقرر و معین ایلدی • بیت •
تأمل فی التی قلنا تجد فیها جلال الله • فنعم الرب والمولی تعالی الله تعالی الله
و عمایم صیبات صلوات طیبات • و جداول تسنیمات زاکیات
تسلیمات اول هادی سبل و خاتم رسل جنابنه شایسته و خلیق در
که تفصیل صفات سعادت سماتی ایچون نص انک لعلی خلق عظیم
منزل و ذات رسالت صفاتی تکمیل دایرهٔ وجود و تتمیم
مکارم اخلاق ایچون مبعوث و مرسل در • نظم •

محمد که جان ویردی نطق مسیحا • چون ایتدی قدوم تشریفین بشارت
کوزه ماه شینه صاد و نون مزولیا • خم زلفنه نقش خستم اشارت
یحکی شمایله فی طیبه زهرا • یفوح کالروض ممطور و مشمول
اتی بمله ابراهیم والده • ذات علی کرم الاخلاق مجبول
و رحیق رضای احد بیچون که • ماصدق ختامه مسک و بدلک
فلیتنافس المتنافسون در • افواه ارواح آل و اصحابنه
ریزان و سبزه رضوان سحاب غفرانله خاک قبور تابعین لهم
باحسان ثابت و خیزان اوله • ابر رضوان که بپایان نرسد بارانش

ذکر مکارم و نشر مدایح حضرت خلافت پناه سعادت دستگاه

خلد الله تعالی سلطانه و افاض علی العالمین احسانه

چون غره کتاب لوامع حمد بیحساب ملک وهاب تصدیری ایله
غرا و طره خطاب روایح نعت جناب رسالت مآب تحریری
ایله مطرا اولدی بس لایق اولدرکه • بو نو آمده عالم غیبک سری
افسر مدح پادشاه اسلام ایله آسمان سای و بو تازه رسیده
جهانلرینک افسری کوهر وصف پناه دین سید
الانام ایله جهان آرای اوله **نظم** چون نی خامه شد انگشت نمای
بنوا سازئی توحید خدای • دلکشا زمزمه دیگر ساخت
پرده نعت پیمبر پرداخت • به جو این زمزمه کوتاه کند
که ثناگستری شاه کند • زیرا اصحاب عقول انتظابی ارباب

نقول متوافقلردر که دایما دین و دولت توأمان • و حمای شرع
و دینی حمایت تیغ سلاطین ایله امن و امانده ر اگر جویبار
شمشیر شاهی • و باران تیر سلطان دین پناهی ایله بوستان
شرع تازه و تمکین اولمیه • تاب تخت لجهای اعدای دین و سموم
هجوم کفار و ملحدین ایله برک و نوا اولمه سی متقرر • و اگر سحاب
آفتاب عدل و سیاست • و نسیم عنبرشمیم حفظ و حراست جاب
آسمان دولت آشیان سلطان سعادت نشاندن و اصل اولمیه
بوستان دین و ایمانده گل و ریحان سبزه و ضیمران ضمیر اهل عرفان
شکفته و خندان اولمق متعذردر **بیت** بدان ای خردمند با آفرین
برادر بود پادشاهی و دین • نه بی تخت شاهی بود دین بپای
نه بی دین بود پادشاهی بجای • نه از پادشا بی نیاز ست دین
نه بی دین بود شاه را آفرین • و اخبار نبویه ده دخی وارد
درکه الدین اس و الملک حارس و ما لا اس له فمهدوم و ما لا
حارس له فضایع **نظم** • دین اساس رضای یزدانده ر
ملک اکا حارس و نگهبانده ر • شول که بی حارس اوله ضایع اولور
اول که یوقدر اساسی ویرانده ر • لاجرم پادشاهان ارجمند
و دین پناهان سعادتمند که ملک جهان فانی ظل زایل ایدوکین
معلوم • و ملک فانی یه ملک باقی مضمون ایتمشلردر • عادت جمیله
و سیرت حمیده و خلق خوب • و خوی نیکولری اولدرکه کرسعی و

اجتهادی میان جانه مشدود ودرظلم وضلالتی شهرستان
دین اوزره مسدود حفظ وحراست ممالک اسلام واخذ
وفتح دیار کفار وملاحدهٔ لیام وقلع وقمع ارباب فتنه
وفساد ودفع ورفع اصحاب بغی وعناد ورفع قدر عابدان
وعالمان ودفع ظلم مفسدان وظالمان اتمکی کشند ولره شعار
روزکار ایدوب بوجهان فانیده نام نیک وذکر جمیللری
مخلد وباقی وحیوة باقیده مناشیر بشیر بیم ربهم برحمة منه
ورضوان روح پرفتوحلرینه ملاقی اولور والمنة لله تعالی بو فضایل
علیه ومناقب سنیه پادشاه دین پناه شهریار سعادتدستگاه
خداوند پادشاهان عالم پادشاه خداوندان بنی آدم شهریار
جهان سروری وکامرانی کامکار دیار رعیت پروری و
جهانبانی دریکدانهٔ درج شاهی نجم جهان افروز برج جهان
پناهی خلاصهٔ عالم کن فکان در دریای وجود وکوهر کان
امکان ماحی ادناس الکفر والفساد عن وجنة الدین حامی اجناس
الخلق والعباد عن ایدی المعتدین سلطان المغربین والمشرقین
ظل الله تعالی فی الخافقین خادم الحرمین الشریفین ناظم قلاید
الکرام علی اجیاد الاجناد والرعایا ناثر فواید النعم علی رؤس
الافراد والبرایا معز الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین
زبدة سلاطین آل عثمان بل زبدة السلاطین علی الاطلاق سلطان

العرب والعجم والروم والشام والعراق السلطان سلیمان خان
بن السلطان سلیم شاه خان بن السلطان بایزید خان ملک الله تعالی
من خدم له وصدق واهلک من غدر به وخان حضرتنه خاصهٔ ذات
قدسی صفات وسمات عنصر ملک نشانلردر مثنوی

شه معدلت پرور ودین پناه ملک دستگاه وفلک بارگاه
مدار المعالی ملاذ الامم ولی الایادی مفیض النعم
زهی سایهٔ حق که خلق زمین انوک سایه سنده زماندن امین
باغ فیض کفندن باران جود اولور تازه اندن ریاض وجود
سر تیغی کم کفره سد در حدید انوک وصفی در فیه بأس شدید

زهی پادشاه دین پرور وشهریار دادکستر که تمامت
ربع مسکونده استعلای لوای اسلام واستیلای علای
شرع سید الانام الآن ممالک محروسه حضرتنه مخصوص و دوام
دولت دودمان مبارک وبقای سلطنت خانوادهٔ خجسته سی
تا قیام قیامت حدیث شریف لا یزال طایفة من اهل الغرب
ظاهرین علی الحق حتی یقوم الساعة مضمونی ایله مقرر ومنصوصدر
مصرع دولت درین سرا وکشایش درین درست
اکرچه آبا عظام واجداد کرامی که ملوک زاهره وسلاطین
قاهره ایدیلر اقتحام مهالک واخطار واختیار مشاق اسفار
ومبتدعه وکفاردن اخذ ممالک وامصار ایدوب توسیع دایره

دین وتکثیر امت خیر المرسلین • واعلای لوای دین ودولت و
اذلال اعدای ملک وملت ایتمکده مساعی جمیله ومآثر حمیده لری
تاریخ روزنامهٔ جهان وکتابهٔ کنار طاق روزکار در بیت
بیض الوجوه کریمة احسابهم • شم الانوف من الطراز الاول
امّا بحمد الله تعالی که عهد سلطنت خجسته فرجام حضرت پادشاه
اسلامده واقع اولان اخذ وفتح قلاع وامصار وقلع وقمع
ملاحدهٔ وکفّار • وتوسیع دایرهٔ دین وملّت • وعلو وغلبهٔ
ناموس سلطنت • انلرکّ اضعاف مضاعفه وامثال مترادفه سیدر
پس مثال شریف ونمودار لطیفی بو ابیات دلکشادر بیت
وماجد زان آبائه غنرا • وصار من بعد فیهم غرة الغرر
نظم
چنان بود پدری کش چنین بود فرزند •
چنین بود گهری کش چنان بود معدن
شعر
از تیغ او بجای صلیب وکلیسیا • در دار کفر مسجد ومحراب ومنبر است
انجاکه بود صیحهٔ ناقوس کافران • امروز بانک نعرهٔ الله اکبر است
وبو منقبت نامی • وموهبت کرامی • خاصهٔ سلسلهٔ دولت آل سلا
طین آل عثمان ابّده الله تعالی الی انقضاء مدد الزمان در • که
هر خان توسیع ساحهٔ سلطنت • وتفسیح عرصهٔ مملکتده پدرندن
برتر • وهر فتح ونصرت که پادشاه سابقه مقدّر اولمش اولیه
پادشاه لاحقه میسّر اولور • مثلا سلطان دین محمدی برهان شریعت

احمدی مقیم جاه دین • سلطان غزاة ومجاهدین فاتح امّهات البلاد
سلطان محمد بن سلطان مراد انار الله تعالی برهانه وثقّل یوم
العرصات میزانه • پدر محمود المساعی سلطان مراد غازی بلکه
جمیع ملوک وسلاطین ماضیه یه • طریق فتحی نامسلوک واخذ و
استیلاسی حسرة الملوک اولان شهر قسطنطنیه که ارتفاع
سمت باروسی مسامت سماک • وانخفاض عمق خندقی مواصل
مرکز خاک عظمت وحصانتده شهرهٔ جهان • واستواری
ومتانتله نادرهٔ دوراندر • ابتدای دولت واوّل سفر و
نهضتنده فتح بیوروب مقر ملک ومستقر خلافت • ومطلع آفتاب
عدل وداد ومهبّ نسیم جود ورافت ایلدی اکابر امرا افاضل علما
وطوایف امم • وقبایل عرب وترک وعجم اندهٔ مجتمع • وانوار
علم وعمل مدارس وزوایاسنده ملتمع اولوب قبة الاسلام مطلق
ودار الملک محقق اولدی • حتّی عارف کامل نامی مولانا
نور الدین عبد الرحمن جامی • خراساندن مرحوم خداوندکاره
مکتوب منظوم ارسال ایدوب • وبو مقامه ایما ایلدی نظم
معدن کفر ومخیّم اصنام • شد زجهد تو قبة الاسلام
ومع هذا اواخر عهد شریفنده فتح قلعهٔ بلغراد که رفعت ومتانتده
موازای سبع شداددر • حضرت شریفنه مطلوب ومراد اولوب
اما مطلع غزو وسفردن هلال فتح وظفر نمایان اولمدی ظلمت کفر

نهضت
قیام و دورغلق
لغ

وضلال افق قلعه دن پایان بولمدی • خداوندکار فلک مراتب
نوع انحصارایله راجع وآیب اولدی چون سریر سلطنت وسامی
قدم مبارک دم حضرت پادشاهم ایله مفتخر ومباهی اولدی
اول تباشیر سحر دولت • وابتدای سفر ونهضت همایونده
قلعه بغداد وجوانب واطراف ونواحی اکنافی ایله مستحر بنده کان
دولت روزافزون اولدی ولسان حال وقال علی طریق حسن المقال
بو بیتی مناسب حال انشا دایلدی که بیت باش تا صبح دولت بدمد
کین هنوز از نتایج سحراست • چون بنای سرای مدح وثنای
حضرت صاحب قران عدوشکن اول مرتبه دن بلند درکه
بو زمین محنت خانهٔ زمن انک شرف غرفه ایصال کمند
ورسن ایتمکه قادر اوله • پس لایق ودرخور اولدرکه دعای
دولت روزافزون • وبقای جاه وجلال وحشمت همایون که
واسطهٔ وصول اقبال عالمیان • ورابطهٔ حصول آمال آدمیان
وعمارت سرای شرع ودین ونضارت ریاض اسلام ومسلمین در
دست تضرع ومسکنتی درگاه مهیمن خلاقه کشاده • وروی تخضع
ومسکنتی بارگاه ملک علی الاطلاقه نهاده • بیت
ازسر صدق سحرگاه مناجات کنم • عرض حاجت بدر قاضی حاجات کنیم
خداوندا بی نیازا بنده نوازا چاره سازا اگرچه سفینهٔ سعی وعملوز دریای
عجز وتقصیرده غرق کم • وبادپای رجا والموز صحرای شرم وتشویرده

بریده دم در صد شکر وهزار منت که خضر والیاس عنایت وتوفیقک

تا ای بشارت ادعونی استجب لکم در • خدایا کافک ونونک حقیچون
صفات ذات پچونک حقیچون • او رحمت حقی کم کچدی غضبدن
او نور چون که سرور دی عبدن • که تخت سلطنتده شاه دین دار
خوش اولسون روز وماه وسال اییا • شمار عمری ایرشدکده صاده
کچوب صادی اوله صددن زیاده • نه در صاد والفای حی ذوالمن
کچوب عمرینی صاد بی الفدن • ایرشدردک جو ملکین کوه قافه
شمار عمرین ایرکور قاف وکافه • بقا باری دکل دهرک جوکاری
سعادت اوله ختم کار وباری • بو عالمده سر تخت خلافت
او عالمده خدادن رحم ورأفت • جهانده دایم ایت خیر ایله نامبین
امین اولسون بلادن دین آمین • شجرهٔ خلافه ثمرهٔ وجود وامنی متصل
فلکی یعنی دعای حضرت سلطنت پناهی وثنای جهانشهنشاهی متصل اولمقدر
دعای شاهه کم صاحب زماندر • دعای شهزاده تواماندر
جهانک بختی وتختک جهانی • سزای افسر وتاج کیانی
شهنشه شه سلیم اول کان رأفت • ولی عهد منشور خلافت
منور طلعتندن روی دولت • وجودندن قوی بازوی دولت
درخت میوه دار باغ شاهی • جهانک مسندی دهرک پناهی
زلال تیغی کم آیینه سانذر • عروس فتح اکا صورت نمانذر
کفندن شرم ایدوب یم نیته کم دف • حیاسندن اودرر خسارینه کف

اوکفدن کم کرم فیضنده یم در • نم خرمنسی دریای کرم در
حیا شولدکلو دریم صورتنده • که ایلر کند ویی نم صورتنده
جهاندر دریچه وار اولسون همیشه • سعادت اکا یار اولسون همیشه
پر اولسون جامی دولت باده سندن • منور دیده سی شهزاده سندن
دهان و چشم ملکک نور و دادی • جهانک مطلبی مرکز مرادی
اب وجد سایه سنده عمر سرمد • نصیب اولسون علی اعداد احد
خدایا ایله شاه و شهریاره • شمار عمرنی عمر دوباره

بو داعیه داعیهٔ تالیف نه اولدوغی بیان و بعض اخلاق کریمهٔ صاحب سعادتی فی الجمله ظاهر و عیان قیلمقدر

دانشمندوزان افاضل عالم • و حکمت آموزان اماثل بنی آدم قتنده مقرر و معلومدر که • علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدنیه که حکمت عملیه اندن عبارتدر • نفوس انسانیه یی مکمل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارتدر • هیچ آدمی بو علومک نکت و دقایقنه اطلاع • و فلل حقایقنه ارتفاع ایتمدین ممکن دکلدر که • زیور کمالات حقیقیه ایله تحلی • و جلوه کاه سعادت و معارف یقینیه ده تجلی ایده • و اساطین حکما • و سلاطین علما • علم مذکورده تالیف کتب شریفه • و تصنیف زبر لطیفه ایله • صحایف لیل و نهاری رقم زدهٔ کلک لطایف نکار ایلدیلر • خصوصا کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل فیلسوف فاضل • نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک اینهدامندن

صکره اساس تجدیدنی طرح • و تذکرهٔ فضلا اچون کلام متکلمینی نقد و خلاصهٔ اشارات اماثل حکمتی شرح ایتمشدر • تالیف بیوروب ناسخ کتب متقدمان • و طراز دامن آخر زمان اولمشدر • نظم •
چون نکتهٔ عاشق از فصاحت • چون چهرهٔ دوست در ملاحت
جانرا عوض سرور و شادی • دلرا بدل نشاط و راحت
بعده فاضل محقق کامل مدقق • مالک ازمهٔ معانی جلال الدین محمد دوانی که تحریر قواعد علمیه ایله رفع غواشی • و تجرید عقاید دینیه یه کتب حواشی ایتمکله مقبول فضلا و ممدوح علمادر • اخلاق جلالی نام رساله تالیفی ایله کتب خانهٔ حکمتی زین • و اخلاق ناصری یه ثانی اثنین اولدی بعده فصیح جهان • بلیغ نکته دان • واعظ خطهٔ خراسان مولانا حسین واعظ میرزا محسن بن حسین بایقرا نامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی • هرچند اسالیب مبانیسی اولکیلر کبی تحقیقات حکمیه • و تدقیقات علمیه اوزرینه مشتمل دکلدر • اما چون تراکیب و معانیسی وضوح و ظهور ایله متسم و الفاظ و عباراتی لوح عذوبت و سهولت اوزره مرتسم در قلوب عامه ده جای کیر • و اولکیلردن زیاده شهرت پذیر اولمشدر • و بارها خاطر عاطره اندیشه و خاطره اولوردی زبان ترکی روم اوزره بر کتاب مرقوم اولیدی که مقاصد حکمت عملیه یی بالتمام جامع • و کتب ثلاثه یه رابع اولیدی اما علایق روزکار و عوایق لیل و نهار که جمله دن بعضی تحصیل و

وتحصیل علوم وتدریس وتعلیم فنون ایدی ۞ اول مخدره حجله غیبی حجاب
احتشامده پرورده ۞ واول عذرای سیمین عذاری عواتق اغذارده در
پرده ایردی تا اول تاریخ مبارکده که سال فرخ فال حساب ابجدن
واصل عدد ولفظ فرخ سال اولدی ۞ تصاریف قضا ایله شمع دل سوزان
شبستان خطا شام عنبر شامه ده فروزان اولدی ۞ فی الجمله تعویق
مباعده وتوفیق مساعده ودواعی مجتمع ۞ وموانع مرتفع اولوب
اواخر سال مزبورده شارع شروع اولوب اوایل سال آینده ده
انجام واتمامه ایرلدی ۞ رباعیه ۞ سالی که بود حساب او فرخ سال
آغاز شد این رساله فرخ فال ۞ انجمت شد آخر سر آن سال که تحت
باشد بحسابش از قید آخر سال ۞ وفی الحقیقه سبب حقیقی تألیف
وعلت تامه نظم وترصیف اول اولدی که حضرت مکرمت آیات
ومعدلت رایات که دریای جود وعطاسنده دراهم ساحشی
فلوس ماهی کبی ارزان ۞ وروز رزمده باد تیغ بندن شیر فلک
شیر علم کبی لرزان ۞ شبستان مجلس سعادت نشانی عود سعود
وطیب مکارم له معطر ۞ وکف فیاض عطار سانی که نهر سایلدر
نهر سایلدن منتره ومبرادر ۞ وزیر عالم عادل که دریای دل فیض
بخشی بحر معانی زبان درافشانی اندن بردل وکف گهرپاشی دریای
امانی اکا نسبت کف کنار ساحلدر ۞ مروحه آستین عدلی راحت
رسان روم اولمش زمین دیرکه من بعد رومه کردفته تونمز وصبح

توصیف ایکیشنی بوبر بونیه یا بنیدر دیو

صدق وصفا آستان جلالندن نمایان اولمش افق
عالمدن آفتاب عدالت طولتمز ۞ نظم ۞ کناه راکرم او به از نزار شفیع
امید راقلم او به ازهزار ضمان ۞ پناه وپشت امم قهرمان تیغ وقلم
جهان لطف وکرم سرور زمین وزمان ۞ عهد وزمانی امن
وامانی اول مرتبه جامعدر که قریب درکه اعدادن صفت
یکانکی سمت یکانکی یه مبدل ۞ واضداددن خاصه
اختلاف عارضه ائتلافه محول اولوب آتشده کی حر وتاب
برودت آبی مزیل ایکن مزید ۞ وضرر آب بسیار شرر شعله
نادی مطفی ایکن موفی اولوب پرشاهین طیار مروحه کبک
وسرین پلنک بره کوسفنده کرد بالش نقش پلنک اولمشدر

وکلنک

قطعه ۞ چنان بساخت جهان را هوای دولت تو
که از طبیعت اضداد رفت ناسازی ۞
۞ ازان کذشت که کستاخی کند پس ازین
سحر بسر دی وباد صبا بغمازی ۞ عهد ملکشاهی ده
اولیدی ۞ وزیری نظام ملکی اندن تعلم ایدردی بزرجمهر
زمانه کلیدی وزارت نوشین روانی تسلیم ودروان نوشین
وزارتی اندن تسلم ایدردی ۞ بیت ۞ به است از صاحبی درجه در فضل
به است از حاتم طی درجه درجود ۞ آصف ثانی که کر برخی زد صف نشم را
درجهان باشد سمر چون آصف بن برخیا ۞ حسن اخلاقی اکر نقل ایلیه بادبهار

سنبل الطیب اولدی صحرالرده سربرگ گیا •

حالی یارب هب لی یه مظهر اولورسه وجهی وار •

کف دُرپاشنده در مهر سلیمان حالیا •

بذل لله حاتمی زنگ رخسار وفا • عدل لله ماحی زنگ مرآت صفا

فارس میدان شجاعت • حارس دیوان عدالت • وزیر اعظم

مشیر افخم وکیل السلطنة القاهره امین الملة الباهره •

قطعه

پادشا سیرت خداوندی که در ترتیب ملک •

هرچه رای اوست رای پادشاه اعظمست

انکه در انگشت تدبیر سلیمان دوم • مشورتهای صوابش اخوان خاتم است

نظام الملک صلاح العالم غیاث الدولة العلیا علاء الدین

والدنیا

نظم

سخا وقتنده خندان اولور آصف ابر نوروزی

که گریان فیض ایدر جودین اکا همسر میدر حاشا •

امین درگه سلطان معین ملت یزدان •

مفیض الجود والاحسان پناه دین علی پاشا • لا زال صیت

جلاله واصلة الی مسامع الاقبال وصیب نواله حاصلة فی

مزارع الآمال فنبت فی القلوب سنابل المحبة فی کل سنبلة مائة حبة

نظم

بهجت ویرادی جونامی در اول • دولت ودین پشت وپناهی در اول

لطفا ازل پشت وپناهی اوله • شرع نبی هادی راهی اوله

روشن ایده دولتنک گردکار • کوکبنی کوکبهٔ صبح وار •

ثنی چون خیر در صبح وشام • عاقبتن خیر ایده رب الانام

رغایب معارف وکماله راغب • ومهر مهریله ابکار افکار اهل

فضله خاطب در • حتی بو فقیرک که یوسف مثال اخوان زماندن کم

التفات واخوان یوسف کبی حضرت عزیزنه تحفه سی بضاعت مزجات

رعایت ونقدی جانبنه میل ایدرلر • وکمال کرملرندن الانزون آتی

اوفی الکیل دیرلر اول سببدن دایما اخوان امل ورجا مزمصر

احسانینه کیدرلر • ولسان حالله بو کلمه یی تذکر ایدرلر که •

نظم •

یا محسن من لطفک احسنت الینا • تالله لقد اثرک الله علینا

لاجرم بو کتاب که علم تألیفی قلعهٔ حصار حکمت عملیه اوزرینه منصوبدر

اسم علم عالم آراسنه که علادن مشتق در منسوب اولوب

قطعه

نکات حکمت واسرار فنّه • ایدوب الفاظ پاکیله صلایی

سروش ملک غیبی گوش جانه • دیدی آدینی اخلاق علایی

عون عنایت الهی وحسن تربیت جهان پناهی دن رکن همم •

واثق وصبح امیدم صادق در • که بو کتابه اولکیلردن زیاده

قبول قلوب موجود • بلکه بو کتاب شاهد کماله خلعت جدید اثر

اخلاق ثیاب قسمندن معدود اوله

قطعه در تاریخ کتاب •

ناصر آدینه نصیر طوسی • • دیدی اخلاق وظهور ایلدی فن

بعده شمع دوان نسبتندن • اولدی اخلاق جلالی روشن

محسن آدینه حسین واعظ • یادکار ایلدی اخلاق حسن

پارسی باف ایدی تار و پودی • جمله‌سی اولدی جو اخلاق کهن
ایلدم تازه تن اول جامه‌لری • زرکش رومی زیبا ایله بن
نکهت خلق شه عالی پاشادن • اولدی چون مشک فشان جیب زمین
بوی لطفیله معطر قیلدی • عالمی زلف عروس سخن
ایلدی بنده سی عالی اخلاقن • نام عالیسنه اعلا قلمودن
لاجرم خمسه تاریخ انوک • اولدی اخلاق علائی احسن

چون بفیض خیر وجود • و مفید وجود و توابع وجود • اول حی قدیم و ملک ودود در • و ممکن اوصاف و افعالی اصلنده عدم محض و لاشی صرفدن معدود در • پس لطف و احسان بیشمارینه توکل و حول و قوت معدودمزدن تبری ایتمکله فیض عمیمنه توسل ایدوب هر لفظ و لحظه ده قوت و نصرتنه رجوع • و سمت مقصوده جهت مراده شروع ایده لم • والله تعالی بتحقیق آمالی جدیر • و به استعین وهو علی کل شیء قدیر • نعم المولی و نعم النصیر •

چون بو کتاب حکمت عملیه دن اوچ فندن مرکب در • و هر فن موضوعنده معروف در • و فنون مذکوره دخی بعض مقدمات و مبادی‌یه موقوف در لاجرم بر مقدمه و اوچ کتاب اوزره مرتب در • مقدمه اول امورک بیاننده در •

که بو کتابده بیان اولنه جق فنون اول امورک معرفتنه موقوف یاخود موقوف علیه دکل ایسه باری فی الجمله مفید و معین اولمغله موصوفدر

معلوم و مقرر • و صحیفهٔ ذهنده مرقوم و محرر اوله که فن مقصوده شروع ایتمک امور اختیاریه دندر • یعنی ارادت و اختیار اوزرینه جاری • و اکراه و اضطراردن عاری در • و هر امر اختیاری ایکی نسنه‌یه موقوفدر • نته کم علوم عقلیه ده معروفدر اول اولدر که اول شینک ماهیتی نه ایدوکی یا بالکنه یا بوجه ما معلوم اوله • ایکنجیسی اولدر که فی الجمله فایده‌سی وار ایدوکنه تصدیق اولنوب بو تصدیق صحیفهٔ ذهنده مرسوم اوله و هر علمک مبادی مقدماتی وار در که اهلی قتنده ظاهر در • که علم مذکوره یا موقوف علیه یا معین و ناصر در • لاجرم بو مقدمه ده بو مذکورات که مجملا اعلام اولندی مفصلا شرح و بیانی ایراد اولنمق التزام اولنوب نیچه ابحاثدن ترکیب و هر بحث وجه مناسب اوزرینه ترتیب اولندی

بحث اول حکمت عملیه‌نک مطلقا • و علم اخلاق و تدبیر المنزل و علم سیاسة المدن نیجه علملردر • و تعریف اصطلاحیلری نه در اونک بیاننده در

اولا معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولمز الا حد اسمی ایله که تعریفده اصل در • و حد اسمی ایکی نسنه‌دن مرکب در • ما به الاشتراک که جنس و ما به الامتیاز که فصل در • و حکمت عملیه‌نک جنسی مطلق حکمتدر که اشتراکده کامل و حکمت عملیه و نظریه‌یه شامل در • پس مطلق حکمتی تعریف و ترسیم و اقسام معتبره‌سنه تنویع

وتقسیم ایده لم که حکمت عملیه نك حد اسمیسی متبین و ماهیتی
عند الطالب متعین اوله

تعریف حکمت و تقسیم او باقسام مشهوره

حکمت موجودات خارجیه نفس الامرده نه حالده ایسه اول حال
اوزرینه بیلمکدر ولیکن طاقت بشریه وفا ایتدکجه و قدرت انسانیه ده
ممکن اولدوغی مقدار بو تعریف نفس عملیه شامل دکل و عمل بو تقریره
مقتضاسنجه حکمتده داخل دکلدر و بو مذهب صوب صوابه یقین
و مقبول عامه محققیندر اما بعض حکما حکمتی تعمیم و عملی دخی درج
ایدوب بو وجه اوزره تقسیم ایدیلر که حکمت نفس انسانیه ده علم و
عملك حصولی و نفس انسانیه بو ایکی جهتدن کمال معتد به اولان مرتبه یه
وصولیدر نته کم خواجه محقق کتاب اخلاق ناصری ده که تصنیف بیوردی
حکمتی بو وجه اوزره تعریف ایلدی که حکمت اشیایی لایقی نجه ایسه ایله بیلمکدر
و افعالی لایقی نجه ایسه ایله قیلمقدر چون تعریف مفهوم و انده
واقع اولان اختلاف معلوم اولدی پس بو جانبدن رجوع و تقسیم
حکمت ایتمکه شروع ایده لم تعریف حکمتده مذکور اولدی که موجودات
خارجیه بیلمکدر و شول اشیا که موجودات خارجیه لفظی انکا اسمدر
نفس الامرده ایکی قسمدر قسم اول اولدر که انوك وجودنده بزم
قدرت و ارادتمزوك اصلا مدخلی یوقدر زمین و آسمان و اشخاص
انسان و حیوان کبی قسم ثانی اولدر که انوك وجودنده بزم قدرت
و ارادتمزك مدخلی مقرردر و انلرسز وجودی نا میسردر بزدن صادر

اولان افعال و حرکات و اعمال کبی پس حکمت متعلقی اولان
موجودات خارجیه نك ایکی قسمه انقسامی ایله ایکی قسمه منقسم اولور لکن
عرق شبهه اول وقت بالتمام منحسم اولور که هر قسمی عیان و تفصیلین
بیان ایده وز قسم اول که بزم قدرت و ارادتمز مدخلی اولمین
موجودات خارجیه دن بحث ایدر اکا حکمت نظریه دیرلر زیرا طریق
تحصیلی بحث و نظره منحصردر پس طریق تحصیلنه نسبت اولنوب
حکمت نظریه ایله مشتهردر قسم ثانی که بزم قدرت و ارادتمزك
مدخلی مقرر و انلرسز وجودی میسر اولمیندن بحث ایدر اکا حکمت
عملیه دیرلر کیفیت عملدن بحث ایتدوکیچون عمله نسبت ایدرلر پس
حکمت عملیه بر علمدر که انده افعال و اعمال افراد نفس انساندن
بحث اولنور شول حیثیتدن که قنغیسی عمل صالح و مقبولدر
که انی تحصیل و ایقاع ایتمک نفس انسانیه یه موجب کمال حقیقیه در سعادت
و قنغیسی عمل فاسد و مذمومدر که انوکله ملابسه و اتصاف
قیلمق ذات آدمی یه مورث نقصان و شقاوت اخرویه در
تا که انواع افعال و اصناف اعمال معلوم و مبین و مفهوم
و معین اولوب قسم اولی اکتساب ایتمکله نفس انسانیه تحلیه سین حاصل
و قسم ثانی دن اجتناب ایتمکله تخلیه سین واصل اوله و ایضا نفس
ناطقه تزکیه سنه که قسم اول ایله اتصال و اتصافدر واقف
و تدبیه سنه که قسم ثانی دن اجتناب و انفصالدر عارف اولوب

برموجب فحوای شریف قد افلح من زکاها تزکیه سینه حریص ومشغوف
وبرمقتضای معنای منیف وقد خاب من دسیها تدسیه سندن معروف
ومعطوف خیبت وحرماندن سالم وناجی وفوز وفلاح ایله مذکور
وموصوف اوله پس حکمت عملیه نك فائده مترتبه وغایت
مترقبه سی مجرد علم دکل بلکه تحسین افعال وتکمیل اعمالدر شویله که
شجره علم ثمره عمله مقرون اولمیه دایره اعتباردن خارج
ودرجه اعتداددن بیرون اولور بخلاف قسم اول که انك فائده
عایده وغایت لازمه سی مجرد علم موجودات ومعرفت حقایق
وماهیاتدر که نفسه نشاه دنیویه ده کمال معتدبه ونشاه اخرویه ده
سعادت حقیقیه در زیرا نفس ناطقه انسانی جمیع موجودات
خارجیه وماهیات اشیایه طرق صحیحه وادله صریحه ایله
عالم وصور تصورات مطابقه وتصدیقات یقینیه صحیفه
مدرکه سنده قایم اولیجق مبدا اول جل ذکره صفات کمال ونعوت
جلال وافعال مقدسه واحکام منزهه سیله وعقول مجرده ونفوس
مطهره وفلك محدد الجهات وکره ثابتات وافلاك کلیه وجزئیه
وکواکب سیاره وثابته وعناصر بسیطه مترتبه وموالید ثلاثه
مترکبه که معدن ونبات واصناف حیواناتدر وانسان که
مستجمع قوی وطبایع ونفس مجرده وجسد مادیدن مولف اولمغله
برزخ جامعدر چون ترتیب صحیح وثابت دبونسق ونظام واقع

اوزره

اوزرینه مرات مدرکسنده منطبع ومرتسم وجوهر نفس مجرد بو
انطباعات حقیقیه وارتسامات یقینیه ایله متصف ومتسم اوله
کانها وجود بکلیه وعوالم باسرها اول اولوب نشاه دنیویه ده
ذروه کمالات یقینیه یه واصل ونشاه اخرویه ده غایه سعادات
حقیقیه که اعتقادات صحیحه اکا مترتبدر اکا حاصل اولور و
چون جلباب بدنی شق ونشیمن مجردات ملأ اعلایه ملحق اوله
جوهر ذاتنده اولان کمال معتبری که علوم صحیحه ثابته در ادراك
ایتمکله اکا بر ابتهاج وسرور وارتیاح وحبور عارض اولور
که لسان واصفان انوك وصفنده قاصر وبیان عارفان انوك
شرحنده متقاصردر مصرع وذلك فضل الله یؤتیه من یشا
وبو حالت اول لذت عقلیه درکه حکما انی اثبات ایدوب لذات
جسمانیه دن اجل واعلی وآلایش ماده دن منزه اولان جواهر
قدسیه یه انسب واولی ایدوکین تقریر ایتمشلردر چون مطلق حکمت
نظریه وحکمت عملیه یه منقسم اولدوغی معلوم اولدی پس
مفهوم اولا که حکمت نظریه دخی اوچ قسمدر وهر قسم علی حده
مرسوم رسم ومسمای اسمدر زیرا موجودات خارجیه که بزم
قدرت وارادتمزك وجودنده مدخلی یوقدر وحکمت نظریه انلردن
بحث ایدر اوچ قسمه منقسمدر اولکیسی اولدر که خارجده و
ذهننده ماده جسمیه دن که هیولادیدکلری اندن عبارتدر مستغنی اوله

مبدء اول جل ذکره • و عقول و نفوس مجرده کبی که اوساخ ماده
و طبیعت ایله نامدنسدر • و اوناس هیولای جسمیه دن مقدسلردر •
انلردن بحث ایدن علمه که حکمت نظریه نک بر قسمیدر علم الهی دیرلر
و علم اعلی دخی بر اسمیدر • زیرا چون ماده جسمیه مایه سفالت و نقصاندر
اندن خارجا و ذهنا مبرا اولان غایت علوده اولدوغی مستغنی دلیل
و برهاندر • و چون اشرف مبحوث عنه انده ذات الله دایم و قایمدر
پس اکا علم الهی و اعلی دیمک دخی مناسب و ملایمدر • ایکنجی ذهنده
ماده دن مستغنی اما خارجده محتاج اولانلردر هیأت کری و تثلیث
و تربیع کبی که خارجده ماده معین مثل سنگ و آهن اولمینجه موجود
اولمدوغی روشندر • اما ذهنده جمیع مواد معینه دن غافل و ذاهل
بر شکل مدور یا مثلث و مربع ملاحظه ایتمک ممکن و قابلدر • و بو مقوله
موجوداتدن بحث ایدن علمه علم ریاضی و علم اوسط دیرلر زیرا
حکمای اقدمین اطفال و مبتدیین زمره سینه ریاضت اذهان قصد
ایدوب علم الهی یه ابتدا ایتمکیچون بو علمله ابتدا ایدرلردی • بو
علومک مسائلی جمله یقینیه و دلایلی قطعیه اولمغله شک و ظن انده
داخل و وهم و شبهه اکا واصل اولمز مبتدی نک طبعی یقین محضه معتاد
و مألوف اولوب علم الهی و طبیعیده دخی ظنه قانع اولمیوب طلب
یقین ایتمکه مشغول و مشغوف اولور دیرلردی • و انده مبحوث عنه اولان
اشیا ماده دن که مایه نقص و تسفلدر ذهنده مستغنی اولمغله فی الجمله

ترقی ؛ خارجده محتاج اولمغله من وجه تنزل ایتدیکیچون وسط اولوب
اندن بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه اولنمق بی خبط و غلط اولور •
و بو علوم ریاضیه درت قسمدر • هیأت و هندسه و حساب و موسیقیدر
اوچنجی قسم ذهنده و خارجده ماده یه محتاج اولانلردر • اندن بحث ایدن
علمه علم طبیعی و علم اسفل دیرلر زیرا طبیعت که مبدأ حرکت و سکوندر
اندن باحثدر • و خارج و ذهنده ماده ناقصه محتاج اولدوغی
علم اسفل دیمکه باعثدر • چون اقسام حکمت نظریه سمت اختتام بولدی
من بعد اقسام حکمت عملیه که بو کتابده مقصد اقصی و مطلب اعلیدر
بیان ایتمکه اهتمام ایدەلم شول اشیا که بزم قدرت و اختیارمزده منحصر
اولمز اولدخی اوچ قسمدر • هر بریندن بحث ایدن بر علم خفی و مغلق
طلسمدر • اول قسم اول افعال و اعمالدر که آدمیدن که شخص واحد اولدوغی
جهتدن صادر اولوب • غیر شخص ملاحظه اولنمدوغی ظاهر اولور •
بو مقوله دن بحث ایدن حکمت عملیه یه علم اخلاق دیرلر • زیرا انده
هر شخصک خلقندن بحث اولنور • که نیجه اولمق کرک که حسن و ممدوح
اولوب مذموم و مقبوح اولمیه • ابنای جنس ایله ارتباطی ملحوظ و
افراد نوعله اختلاطی منظور اولمز • مثلا آدمی حد نفسنده تن تنها
و بی مسکن و ماوا دخی اولسه حلیم و سخی و عفیف اولوب غضوب و بخیل
و خفیف اولمق کرک الی غیر ذلک • ایکنجی قسمی اهل بیت و ارباب منزلی
ایله اولان افعال و اعمالیدر • اندن بحث ایدن علم تدبیر المنزلدر

مثلا هرکس اهل بیت وخانه وپکتان منزل وکاشانه سی ایله که اهل بیت
وعیالی واولاد واطفالی وخدمتکاران حشم وپرستاران خدم در
نه وجهله مساکنه ومعامله ونه درجه ده معاشرت ومجامله ایتمک گرک
که سبب انتظام امر معاش وحق معادنده موجب ارتفاع وانتعاش
اوله اوچونجی قسم عامهٔ اهل مدینه ودیار اختلاطی ایله صادر اولان
اوضاع وافعالدر انذن بحث ایدن علم تدبیر المدینه دیمکله مسمی در
بو مقامه دک مذکور ومسطور اولان امور کلام عامه ومقالات جمهور در
اما حکیم مدقق فیلسوف محقق خواجه نصیر زیاده بسط وتحریر ایدوب
شرح وتفصیل افکار وآرا ایله غرهٔ کتاب وطرهٔ خطاب بهجت افزای
وخاطر آرای ایدوب بیوردی که نوع انسان وصنف بشرک مصالح
اعمال ومحاسن افعالی که مقتضی انتظام امور ومستدعی انتظام
احوالی در البته بر مبدادن ناشی وبر مقتضی دن صادر در پس اول مقتضی
اصلنده یا طبع در یا وضع در یعنی انسان طبعه اول افعال واعمالی اقتضا
ایدوب صادر اولور یا بر واضع انی وضع ایدوب انسان اول
واضعه اقتدا ایدوب بو فعل ظاهر اولور قسم اول که انوک مبدئی
اقتضای طبع اوله انوک تفاصیلی مقتضای عقول اصحاب فکر وفراست
وتجارب ارباب فهم وکیاست اوله گرک وبو نوع تخالف ملل و
تداول دول ایله متبدل وتعاقب ادوار واکوار وتقلب سیر وآثار ایله
متحول اولمز وبو اول حکمت عملیه در که مذکور اولدی وقسم ثانی که

مبدئی

اعتبادی

مبدئی وضع در حالی دکل که بر طایفه نک اتفاق آراسی اوله اکا آداب
ورسوم دیرلر یا بر فاضلک که تأیید الهی ایله مؤید ورواق کمالی
عون ربانی ایله مشید اوله نبی علیه الصلواة والسلام کبی یا ولی وامام کبی
وضعی ایله اوله بو قسمه نوامیس الهیه دیرلر بو دخی حکمت عملیه کبی
اوچ صنف در اولکیسی اولدر که هر شخصه بانفراده راجع اوله اکا احکام
عبادات دیرلر ایکنجیسی اولدر که اهل منازله عاید اوله مشارکت
واختلاطلری جهتندن اکا مناکحات ومعاملات دیرلر اوچونجیسی
اولدر که ممالک وبلادده وجماهیر عباده مشارکت ومخالطه لری
اعتباری ایله عارض اوله اکا حدود وسیاسات دیرلر وبو علملره
اهل شرع علم فقه دیرلر وبو مقوله اعمالک مبدئی بر واضعک وضعی در
لابد تقلب احوال وتغلب رجال وتطاول روزکار وتفاوت
مقتضیات ادوار وتبدل ملل وتحول نحل ایله معرض تغیر ومحل تبدلده
واقع اولور وبو باب تفصیل جهتندن اقسام حکمتدن خارج در زیرا
نظر حکیم وروش فیلسوف قضایای عقل صرف تتبعنه مقصور در
وکلیات امور که تطاول روزکار ایله منطمس وتعاقب وتجدد ملل ونحل ایله
مندرس اولمز انوک تفحصنه محصور در اما علی سبیل الاجمال داخل
مسایل حکمت عملیه در انتهی کلامه بو فقیر ایدر بو نسخ که شرایع انبیاده
علیهم السلام واقع در وضع نوامیس وشرایع اقتضای حال اهل
روزکاره کوره اولدوغنه راجع در مثلا نکاح اخوات شریعت آدم

نحل
ملت ودین
ودعوا
۱۲

منطمس
بلعنی محو
۱۲

صفی‌ده که هنوز تکثیر اشخاص بشری نابدید • وانتشار نسل آدمی‌لره
احتیاج شدید ایدی حلال ومشروع اولدی چون نسل منتشر
وضرورت مندفع اولدی حرام وممنوع اولدی والله تعالی اعلم
واحکم

بحث ثانی فی مقصود وعلم مطلوب که حکمت عملیه‌در فایده مترتبه وغایت متأخره‌سی نه نسنه ایدوکن بیان ایتمکدر

اشارت سابق اولدی که • برامر اختیاری‌یه شروع ایتمک حقنده
اگرچه فایده مایه اعتقاد کافی وتمام در • اما فایده نفس امریه معتد بهاسنه
اعتقاد ایتمک موجب نشاط واقدام • ومفید کمال اهتمام در •
وفایده حکمت عملیه‌یه اگرچه ضمن کلام سابق‌ده اشارت محرک دوز
شایق ایراد اولندی • اما مزید تشویق طالب وترغیب راغب
ایچون تفصیل عبارت • وتکریر تلویح واشارت • اولنمق بعید وبدیع
دکلدر • پس معلوم اولاکه فایده تحصیل علم حکمت عملی اولدرکه نفس
انسانی حکمت نظری سببی ایله • وجه سابق اوزره اعتقادات
حقه وعلوم مطابقه ایله متحلی • وعقاید باطله • وجهلیات بسیط و
مرکبه‌دن متخلی اولدقدنصکره حکمت عملی دخی تحصیل ایدوب
انوک سببی ایله محاسن اعمال ومکارم اخلاقک تفاصیلنه عارف
ومساوی اعمال دنیه • وفضایح اخلاق ردیه‌یه • واقف اولوب
مقتضای علمیله عامل • وهر طرف علم وعملده کامل اولیجق چهره
ماهیتی زیور قسم اوله حالی وجید وجودی انیق قلاده وطوق

شایق
مشوق

قسم ثانی‌دن عاطل وخالی اولوب نشأه دنیویه‌ده کمالات ومکارم ایله
موصوف وامور معاشی احسن وجوه واجمل حالات اوزره معروف
ونشأه اخرویه‌ده شرف قرب وقبول حق جل شانه وبهره‌بر مانند
درجه سنیه واصل وزمره مقدسان ملاء اعلی • وفرقه مقربان حظیره
والایه داخل اولوب فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر • مثوبات
جزیله وسعادات جلیله حایز • وما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر
علی قلب بشر • مراتب عالیه‌سینه فایز اولور • والحاصل سعادت نفس انسانیه
ایکی نسنه ایله حاصل • وسعید حقیقی اول نفس درکه • بو ایکی درجه‌یه واصل در • بریسی
تحصیل علوم حقه واعتقادات صحیحه در بو فضیلت حکمت نظری سببی ایله
محصول اولور • وبریسی دخی اخلاق فاضله واعمال صالحه ایله تحلی • و
اخلاق ردیه واعمال غیر رضیه‌دن تخلی در • وبو حالت تحصیل حکمت
عملیه ایله کامل بعده مقتضای علمی ایله اولمغله میسر اولور • وسابقا
دیدیکوز سعادت که قرب حقه وصول • وزمره ملاء اعلایه دخولدر
بو فضیلت ایله مقدر اولور • زیرا حق تبارک وتعالی وزمره مقدسان
عالم بالا کمال علم واحاطه ایله موصوف • وغایت طهارت وتقدس ایله
معروفلردر • ونفوس بشریه که حلیه علوم حقه‌دن عاطل ومحل اعتقاد
باطل یا مخالطه اخلاق ذمیمه ایله متدنس • وملابسه اعمال قبیحه ایله متنجس
اولمش اوله انلره مجانست ومناسبتدن اول مرتبه دور • ولیاقت اتصال
واختلاطدن اول دایره‌ده مهجور اولورکه بعد ما بین المشرقین

عامل

تم

اولور چون اطلال ودمن خراب آباد بدن طرفندن مفارقت ودریی
وارتحال ضروری ایله نسایم قرب عالم علوی ایله منشرح وابواب
سموات اکا منفتح اولمیوب درکات هاویه هوانده محبوس ومضطرب
ودرجات رحمت رحماندن حتی یلج الجمل فی سم الخیاط ممنوع ومحجب اولور
اگر حکمت نظریده راجل وعقاید حقه دن خالی وعاطل ووجود کریم متعال
وصفات کمال وجلالنه وبالجمله مبدأ ومعاده جاهل اولورسه ظلمت جهل
وضلالتده خالدین وسعیر کفر وشقاوتده مخلد ابد الآبدین زمره سندن
اولور اگر تحصیل حق اعتقاد ومؤمن مبدأ ومعاد اولوب لکن متابعت
نفس وهوا ومخالفت احکام شریعت وبدا ایتمکله کسب ملکات ردیه
وتحصیل هیئات غیر رضیه ایلدیسه بنیان سعادتی بالکلیه مهدوم ورحمت
بحساب رحیم وتماهدن دایما محروم اولمز بلکه اول هیئات وملکات
ردیه نک جوهر نفسده رسوخی قدر متعذب ومحترق وریاض انس
وسلوت رحمانیدن اول مقدار محجب ومفترق اولوب بالآخره
وجود اصل گوهر ایمان وحصول مایه معرفت وایقان سببی ایله سابقه
وعد رحمت رحمان ایریشور وآتش سوزان جرم وعصیاندن
خلاص ومکرمت خانه روضه رضوانده خاص ایلر پس جان پدر
اصل سعادت جاودان سرمایه معرفت وایماندر جهد ایله که
قلبک آلوده شبهه وشکوشندن برحالده گوهر معرفت منفک
اولمیه بیت گوهر معرفت اندوز که باخود ببری

کنصیب

که نصیب دگرانست نصاب زر وسیم اگر حکمت نظریده کامل
ودرج درونی اعتقادات صحیحه ومعارف وعلوم مطابقه یه
شامل اولدقدن صکره حکمت عملیه دخی تحصیل ایدوب
مقتضای علمیله عامل اولوب تهذیب اخلاق وعبادت معبود
خلاق ایتمکله علم وعملی دوش دوشنده حامل اولدی ایسه
ارواح عالیه وانوار سامیه یه علم وطهارت جهتندن مجانس و
تقدس وروحانیت حیثیتندن موانس اولوب الجنسیة علة الضم
مقتضاسنجه اول جهتدن جذب وخروج والجنس الی الجنس یمیل
مستدعاسنجه بو طرفدن ترقی وعروج اولوب مغناطیسدن جبال
شاهقه وتلال شامخه قطعه سوزن وپاره آهنی کندویه جذب
نیجه ایدرسه اول نهج ومنوال اوزره ملأ اعلا انی جانب بالایه جذب
ایدوب صراط ماپنی کالبرق الخاطف والریح العاصف مرور
وعبور ایدوب حظائر قدس ومحافل انسدن استعدادنه مناسب
وروحانیته ملایم مقر صدق ومستقر کرامتده ابد الآبدین
مؤبد وخالدین فرقه سندن اولور نظم
عالم وعامل اولنلر جگبدین اندوه ویم
ساکن فردوس اولورلر ذلک الفوز العظیم
وبو تقریرلردن ظاهر وروشن اولدی که علم اخلاق طب
روحانیدر نته کم صنعت طب علم جسمانیدر زیرا نفس انسانیه

نک

اخلاق ردیه امراضی و اعمال خبیثه اعراضی در و بو علم شریفله
نفسک اخلاق ردیه سین ازاله و افنا و اخلاق رضیه سین
ادامت و ابقا قلمق میسر اولور نته کم علم طب ایله بدنک صحت
حاصله سین حفظ و ادامت و مرض عارضی دفع ایتمکله صحت
زایله سین اعادت ایتمک مقرردر پس علم اخلاقک فایده سی اولدر که
اولا نفس هر خلقدن خالی و عاری ایسه اخلاق حسنه تحصیل اولنه
واکر اکا خلق ردی عارض و طاری ایسه انی اخلاق حسنه یه تبدیل ایده
واکر نفس اصل جبلتده خلق حسن و خوی نیکو اوزرینه جاری ایسه اول
خلقی ادامت و تکمیل قلنه پس بو مقامده بزه لازم اولدی که تبدیل خلق
حد نفسنده ممکن و مقدور و آدمی خوین کسوب آخر خوی حاصل
قیلمق حد ذاتنده قابل و میسور میدر عیان و اقاویل حکمایی
بو مسئله ده شرح و بیان ایده وز معلوم اولاکه بو مسئله ده حکمادن
منقول اولان اقوال معتبره اوچ قولدر برسی اولدر که تبدیل خلق
مطلقا امر ممتنعدر بر خلق که ذات آدمی ده حاصل اوله اصلا تبدیلی
نامقدر و ازاله سی غیر میسردر زیرا خلق امر طبیعی در و امر طبیعی
عوارضدن متأثر و موضعندن متبدل و متغیر اولمز ایکنجی قول
اولدر که خلق ایکی نوعدر بری سی طبیعی در یعنی اصل خلقتده مرکوز
و مجبولدر انک تبدیلی ممتنعدر بری سی دخی الفی و عادی در یعنی
مألوف و معتاد اولمقدن حاصل اولور وانک تبدیلی ممکن در اوچونجی

قول

قول اولدر که اخلاق ماسرها تبدیلی ممکن و ازاله سی مقدور و غیر ممتنع در
زیرا هیچ خلق طبیعی و جبلی دکلدر بلکه اسباب خارجه و معدات عارضه دن
حاصل اولور پس فرض تبدل و امکان تحولندن هیچ محال ذاتی لازم
کلمز و هیچ استحاله و امتناع مترتب اولمز و عامه حکما و جمهور علما بو
قولی تصحیح و بو مذهبی اختیار و ترجیح ایدیلر و بو قول فصل و مذهب جزلدر — جزل بمعنی قوی در
انبیانک دعوت و شریعتلری بو قوله مبنی و مشایخ و علمانک تربیت
و طریقتلری بو مذهب اوزرینه جاری در و حقیقتده بو مسئله بر مسئله
اخری یه مبتنی در و حکما اول مسئله ده دخی اختلاف ایتمشلر در و هر طریقه — طائفه بر
کیتمشلر در و اول مسئله بو در که افراد نفس انسان اصل خلقت و مبدء
فطرتده نه نیک اوزرینه مجبول و نه هیات و حالتده مفطور و مجبولدر
بعض حکما ذاهب اولدی که اصل خلقت و طینت و آفرینش و جبلتده
خیر محض اوزرینه مجبول و کمال صرف اوزرینه مخلوقدر اما بعده
مزاولهٔ امور شهوانیهٔ خسیسه و ممارسهٔ احوال دنیهٔ خبیثه و ترک و
اهمال تحصیل خیر و سعادت و مخالطهٔ اهل شر و شقاوت ایتمکله
اکتساب ملکات ردیه و تحصیل اخلاق ذمیمه الیوب اصل خلقت
و مبدا فطرتنه مخالف و منافی اولور نته کم حدیث شریفده
وارد اولمشدر که کل مولود یولد علی الفطره ثم ابواه یهودانه و ینصرانه
و یمجسانه بیت بدست خویش تنبه میکنی تو صورت خویش
وکرنه ساخته اند ت چنانکه می باشی

وبعض حکما بو طریقدن هارب • و بو مذهبک عکسنه ذاهب اولوب
دیرلر که نفس انسانی اصل خلقت و مبدأ فطرتده وسنخ طبیعتدن مخلوق
ومجبول وجوهر نفس اگرچه نورانی در • لکن ظلمات طبیعت ایله مختلط
اولمغله شر وشقاوت اوزرینه مجبول در • لکن بعده بعضنه توفیق رفیق
وعنایت هادی طریق اولمغله تبدیل خلقت وتحویل فطرت ایدوب
کسب خیرات واستفاده مبرات ایتمک اولور • اگر شر وشقاوتی
نهایتده • وجوهر ظلمانی جوهر نورانی یه غالب مطلق دکل ایسه وجمهور
حکما اکا ذاهب لردر که نفس انسانی حد نفسنده واصل ماهیتنده نه خیر
محض وسعادت صرف اوزره مجبول ونه شر وشقاوت بحت اوزرینه
مجبول در بلکه طرفینه قابل واستعدادی هر جانبه حاصل در • اگر توفیق معاونی
اولوب اخلاق رضیه واعمال مستحسنه تحصیل ایدرسه اهل سعادت وکمال
اولور • واگر خذلان مقارنی اولوب اخلاق ردیه وافعال مستهجنه
حاصل قیلورسه اهل شقاوت ونکال اولور • اما جالینوس مذهب رابعه
ذاهب اولوب دیدی که نفوس انسانیه اوچ قسم در • بر قسم اولدر که
بالطبع خیر در • یعنی خیر محض اوزرینه مجبول در • و بر قسم دخی بالطبع شریر
یعنی شر صرف اوزرینه مجبول در • و بر قسم دخی ایکی جانبه مایل و ایکی طرفه
قابل در • و بو مطلوبه دلیل و برهان ایراد ایلدی • نته کم اخلاق ناصریده
منقولدر • بز اطنابدن احتراز ایدوب ایراد ایتمدوک و دخی جالینوس
ایتدی که بز بالعیان والمشاهده کوروروز که بعضی کمسنه لرک طبیعتی

خیره اقتضا ایدر • بر وجهله اول حالدن منتقل اولمز • و بو قسم قلیل در • و بعضی
کمسنه لرک طبیعتی شره اقتضا ایدر • و هیچ وجهله خیری قبول ایلیوب شردن
منتقل اولمز • و بو قسم قسم اولدن اکثر در • و بعضی کمسنه لرک طبیعتی ایکیسینه
دخی قابل در • مصاحبت اخیار ایله خیر • و مقارنت اشرار ایله شریر اولور
و بو قسم متوسط در • پس جالینوسدن نقل اولنان کلام مقتضاسی اوزره
بعض اخلاق قابل تبدیل • بعضینک تبدیلی مستحیل اولور • اما جمهور متأخرین
وعامه محققین سابقا نقل اولنان مذهب اوزره در که هر خلق تبدیلی
ممکن در زیرا هیچ خلق طبیعی دکل که تبدیلی ممتنع وانتقالی محال اوله اگر
هر خلق طبیعی اولوب تبدیلی محال وانتقال وتحویلی استحاله یه اشتمال
ایدیدی شرایع و نوامیس که انبیا علیهم الصلوة والسلام احکام و
تأسیس ایتمشلر در • ضایع و باطل و قوانین تربیت و سیاست که علما و
امرا انفاذه و اجراسنه اتفاق ایتمشلر در • عبث و بی طایل اولیدی
عامه اهل عالم تعلیم و تأدیب اولاد و اطفال • و تربیت و تثقیف
اسرا و خدم و حشم ایتمکده متفقلر در • و تأدیب و تربیتک نفعی ظاهر و
فایده سی محسوس و مشاهد • و عایده سی روشن و باهر در • پس تبدیل
اخلاق ممکن ایدوکی کالشمس فی وسط النهار ظاهر و پدیدار در •
غایة ما فی الباب بعض اخلاق محلنده تمکن و استقرار بولمشدر • و
جوهر نفس انوک آثار و احکامندن طولمشدر • انوک کبی خلقک ازاله و
تبدیلی غایتده دشوار و عسیر در • و بو مقوله اخلاق اصحاب جهل و شقاوه

بسیار و کثیردر • و بو مقوله اخلاقک ازالهسی ریاضات شدیده • و
مجاهدات کثیرهٔ عدیده استر ایکیچون اکثر جهال دنا قصد خلقه تبدل
ناممکن در • دیو تخیل ایدوب تبدیل خلق و تکمیل نفس طریقنده مجاهده
و ریاضت ایتمکدن تقاعد ایدوب قلل جبال جهل و ضلاله تصاعد ایدرلر
پس اکر امتناع تبدل خلقه احتمال ویروب تادیب نفوس انسانی
و سیاست اشخاص بشر خصوصنده تکاسل و اهمال اولنه و هر کشینک زمام
اموری طبیعتی الینه ویریله • اکثر خلایق نقصان و شقاوتده قلوب
بعضی اسیر فسق و فساد • و بعضی مبتلای غضب و عناد و بر طایفه
دام حرص و طمعده کرفتار • و بر زمره قله کبر و نخوتدن حضیض
ذل و نکبته نکونسار اوله لر ایدی • لکن رحمت رحمان و لطف
و عنایت حضرت منان اقتضا ایلدی که بعض نفوس ورطه
لردن خلاص و قرب قبولنده خاص و خاص الخاص اوله • لاجرم
انلر ایچون مؤدبلر و معلملر احسان ایلدی • مؤدب اول اکثر
نفوس خلایقه عموما شرایع و نوامیس الهی در • خاصه شریعت
جناب حضرت خاتمی صلی الله علیه و سلم که ناسخ شرایع و ملل
و ختم ادیان و نحل اولمغین • رسوم خیرات و فنون آدابک جملهسین
جامع و انوار فیض و تکمیل شموس قواعد و قوانینندن لامع در •
مؤدب ثانی اصحاب عقل صحیح • و ارباب تمییز و ترجیح اولنلره
خصوصا حکمت عملی در • که بو کتاب بعون الله تعالی فواید فوایدینه

حاوی • و جلایل مسایل و خفایای زوایاسی حکمای متقدمین • و
فضلای متاخریندن ناقل و راوی در • هر چند اخلاق ناصری و
جلالی ده بو موضعده تقریر اولنان وجوه و دلایلده • بل عیون
مسایلده مواضع ابحاث و مواقع انظار وار در • که مسوده
اولیده ایراد و تقریرینه جازم اولمشدق حالا طباع ارباب
استماع ردای ملالت • و سامعه تنزل • و امتداد اطناب
اطنابه غیر متحمل فهم ایتمکین بو مبیضهده انلری ترک ایتمکه عازم
اولدق لکن بو قدر ایراد ایدرز که کرچه مذهب جمهور اولسون
که هر خلق تبدیله قابل در • کرکسه کلام جالینوسدن مفهوم اولان
اولسون که بعض خلق قابل تبدل • و بعض آخرک تبدیلی مستحیل در
بر هر حال و تقدیر • علم اخلاقه احتیاج مقرر در • زیرا بعض
اخلاقک امکان تبدیلی بو علمه احتیاجده کافی در • و جملهنک
تبدیلی ممکن اولمق مضر و منافی دکلدر • نته کم علم طبه احتیاج
اولمقده جمیع امراض قابل علاج اولمق لازم دکلدر • زیرا بعضی
امراض قابل علاج • و انلردن تصحیح مزاج ممکن دکل ایدوکی متفق
علیه در • مع ذلک علم طبه احتیاج صحیح و ثابت و سبزه نفعی بوستان
قلوب عقلاده ثابت در • کذلک علم اخلاق محتاج الیه ایدوکی محقق
و حکما و علما ارasنده مصدق در • و بعض اخلاق قابل تبدیل دکلسه
دخی احتیاج مزبوره منافی دکلدر • زیرا بعض آخرک امکان تبدیل

وقابلیت تحویلی کانمی در ٭ وبو تقریر ایله بو مقامده ایراد اولنان اعتراض
مندفع اولور ٭ تقریر اعتراض بودر که ٭ بعض اخلاق اصلا متبدل
اولمق احتمالی یوقدر ٭ ومحلندن ازاله سی قطعا ممکن دکلدر تجربه
بوکا شاهد صدق وبرهان ساطع وعیان مشاهده ودلیل قاطعدر
مثلا بعض نفوس بر وجهله غباوت وبلادت اوزرینه اولورکه
روزکار دراز ومدت دور ٭ اکا تعلیم وتفهیم ایتمکه صرف
مقدور اولنسه ٭ دقایق فنون وحقایق علومدن شئ جزئی فهم
ایلمز وشیخ رئیس ابو علی بن سینا بو حالته بلادت متناهیه دیو
تسمیه ایتمشدر ٭ ودیمشدر ٭ که شکل اول بدیهی الانتاج در ولکن بلید
متناهی استخراج نتیجه دن عاجز ومطلوبه نا فایز اولور ٭ هر چند صغری
وکبری یه تصدیق ایلر ٭ اما اصغرک اکبرده اندراجنه واقف ومطلوب
نتیجه ده توقف ایلر ٭ ووجه اندفاع تقریر مذکورده وافی در زیرا
بعض اخلاقک امکان تبدیلی احتیاج علم اخلاقده کافی در والله تعالی اعلم

بحث ثالث حکمت عملیه که اوج علم در موضوعلری نه لسنلردر
انلری بیان ایتمکدر ٭ بعض مبادی تصوریه وتصدیقیه که علوم
مذکورده محتاج الیه موقوف علیه در ٭ بو سیاقده مبین ومعین اولنور
اولا معلوم اولسون که علوم متداوله دن هر علم وفنون معتبره دن
هر فن مسائل متکثره ومباحث متعدده در ٭ وهر شئ که امور متکثره اوله
اکا بر جهت وحدت کرک انوک عروضی اعتباریله شئ واحد اولوب علی

حده مطلوب ومشروع فیه اولمق ممکن اوله چون حکمت عملیه دخی امور
متعدده ومسائل متکثره در اکا دخی بر جهت وحدت کرک واول
جهت وحدت مسائل متعدده مذکوره موضوع واحددن بحث
ایتدوکی در ٭ زیرا مسائلدن بر طایفه بر علم اولوب طایفه اخری
علم آخر اولدوغی بو طایفه بر موضوعدن بحث ایدوب اول طایفه
آخر موضوعدن بحث ایتدوکی در ٭ وارباب معقولات تمایز العلوم
بحسب تمایز الموضوعات دیدکلرینک معناسی بودر ٭ مثلا علم طب
جسد آدمیدن بحث ایدر صحت ومرض جهتندن وعلم هیئة اجرام
علویه وسفلیه بسیطه دن بحث ایدر ٭ لاجرم هر بریسی علی حده
فن مستقل اولوب آخره خلط اولنمدی موضوع علم نه ایدوکینه
آکاه اولان علم مذکورک تحصیلنده اشتباه اوزره در ٭ مثلا علم اخلاقی
اخلاق انسانیدن بحث ایتمک جهتی ایله ملاحظه وتصور ایلیوب
شروع ایلسه بصیرت تامه اوزره اولور حتی هر مسئله که کلور ملاحظه
ایلر اگر اخلاق انسانیدن باحث ایسه علم مطلوبندن ایدوکین بیلوب
تعلم وتفهمنه راغب اولور ٭ واگر خلافی ایسه مطلوب تحتنده داخل دکل
ایدوکنه عارف طلبندن هارب اولور ٭ وتفاصیل مباحث موضوعه
تحقیقات چوقدر بو رساله انوک بیاننه متحمل دکلدر ٭ وبز من بعد حکمت
عملیه نک که بو کتاب انوک بیانی ایچون موضوع ٭ وطالب کمال نفس
ایچون محل توجه وشروع در ٭ موضوعی نه در ٭ وعلوم ثلاثه که انوک اجزاسی

در

موضوعلری نه لردر بیان و مخدرات معانینک چهره لرین برقع
عباراتدن عیان ایده لم • تا که شایع کتاب و سامع خطاب اولنلر
بصیرت تامه ایله متصف و انهار و عیون بیاننده معترف اوله لر •
حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر که چون علم مشروع فیه نفس انسانینک
خلق اکتساب ایتمک کرک • که اندن صادر اولان افعال جمیل و محمود اوله
اکا علم در پس بو علمک موضوعی نفس انسانیدر • اما شول جهتدن که اندن
افعال جمیله محموده یا قبیحه مذمومه بالاختیار صادر اولور پس اولا بیلمک
کرک که نفس انسانی نه در • و غایت کمالی نه نسنه در • و قوتلری نه لردر که
انلری وجه محمود اوزرینه استعمال ایدیجک کمال خیره که مطلوب انسانی
واصل اولور • و درجه کمال و مراتب سعادتندن مانع نه در که اندن اجتناب
ایتمک دخی تحصیل خیر و کمال ده لازمدر • و بو تخلیه در خاء معجمه ایله یعنی نفسی
رذایل اخلاق و قبایح اعمالدن تهی و خالی قلمقدر • و اولکی تحلیه در حاء
مهمله ایله یعنی نفسی جلایل اخلاق و محاسن اعمالله مزین و حالی قلمقدر و بعض
اصفیا که عدمی در مقدم قلدیلر تخلیه یه که وجودیدر **قطعه** •

ترک بدی مقدمهٔ فعل نکوست • اول علاج مردم بیمار احتماست •
اول بشوی دست وپس انکه نماز کن • اول اعوذ وانکهی الحمد والضحیست
یعنی بشوی دست ز هرچه آن نه یاد ماست • خود نفی باطل اول لفظ شهادت است

پس طالب خیر و سعادت اولنه اخلاق و افعال حسنه بیلمک کرک • که
چهرهٔ وجود نفس انسانی مجلا اوله • و اخلاق و اعمال ذمیمه دخی بیلمک کرک که

مرآت وجود آدمی انلردن پاک و مجلا اوله **شعر** عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه
فمن لا یعرف الشر من الخیر یقع فیه • پس معرفت نفس انسانی و قوای
ظاهری و باطنیسی نه لردر • بیانی ایچون و کمال و نقصانی و سعادت و شقاوتی
نه در و نه لرده در اظهار و عیانی ایچون اوج مقام ایراد اولندی
و هر مقامده نیچه امور مهمه و فایدهٔ نافعه مندرج قیلندی

مقام اول نفس انسانی که نفس ناطقه ایله تعبیر اولنور نسنه در انی بیان ایدر

معلوم اولسون که حکما نفس ناطقه دیدکلرینه اهل شرع مطهره ده روح
دیرلر • و هر چند یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی آیه کریمه
سینک اشارت شریفه سی اولدر که حقیقت روحدن بیان و ماهیتی نه
ایدوکین کشف و عیان قصد ایلمک مؤمن اولنه روا و ادب عبودیته
لایق و سزا دکلدر • بنا علیه مشایخ حقیقت و علماء شریعتدن نیچه ائمه کبار
حقیقت روحده تکلم ایتمکدن ابا و فرار ایلدیلر • لکن ظاهرا قل مجملدر که
قرآن عظیم و فرقان کریم ده بیان بیورلمین حقیقت و کنه ماهیت روحدر
که حد تام و فصل خاص و جنس عامله اولور • اما بعض عوارض خارجه و آثار
و خواص ظاهره سی ایله ترسیم اولنمغه منع یوقدر • لاجرم جمهور علما
و کافهٔ حکما مبتدیلره تعلیم • و طلاب کماله تفهیم ایچون تعریف و ترسیم ایدوب
دیدیلر نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسم و جسمانیدر • بالذات معقولاتی
ادراک و تعرف و بدن محسوسده آلات و قوی سببی ایله تدبیر و تصرف
ایدر • و بو تعریف قول کافهٔ حکماء عظام و مذهب اکثر مشایخ صوفیه و مختار

بعض علما کلام در • و ماهیت نفس ناطقه وحقیقت روحده اقوال
جوقدر لکن طلب اختصار ایچون مختار اولان تعریفدن غیری کیسنی
ذکر ایتمدوک • حضرت شیخ کامل مکمل شیخ شهاب الدین عمر سهروردی
قدس الله سره کتاب عوارف المعارفده ذکر بیورمشدر طالب تفصیل
اولنلر کتاب مذکوره رجوع ایلسون • اما تعریف مذکورک ایضاح و
تحریر و فواید قیودنی اثبات وتقریر ایچون التی امر ایراد ایده لم که نفس
انسانی طاقت بشری ایرشدوکی مقدار معلوم اولوب معرفت نفس
عرفان رب العالمینه که اتمم مرادات وسرمایه سعادات واول واجبات
ومقدم طاعات وعباداتدر • وسیله اوله امر اول اثبات وجود نفسدر
امر ثانینک نفسک جوهر اولمه سین بیان ایدر • امر ثالث نفس بسیط او
لدوغین عیان قلمقدر • امر رابع نفس جسم وجسمانی دکل ایدوکن تقریر ایتمکدر
امر خامس نفس بنفسه مدرکه والاتیه متصرف ایدوکین تحریر ایتمکدر امر سادس
نفس حواسله محسوس دکل ایدوکین کشف وتنویر ایتمکدر •

امر اول که اثبات وجود نفس ناطقه در

معلوم اولا که نفس انسانیه نک وجودی بدیهی اولیدر • بدیهی اولی دلیل
وبیان وحجت وبرهان کتورمکدن مستغنی در • زیرا اظهر اشیا انسانه
کندو حقیقت وذاتی در • که بر آن وبرساعت مخفی ونامعلوم اولمق یوقدر
کرک خفته کرک بیدار کرک مست وکرک هشیار جمیع احوال واطوارده نفس
انسانی کندو ذاتنه شعور واستشعاردن خالی دکلدر • وانسان معرفت

ذاتنده حجت واستدلاله محتاج اولمز • بر شیئه نفسی ماهیتنده
تحلل واسطه محالدر • اما نفس مجرد میدر جوهر میدر عرض میدر • مادی میدر
وسایر احوال وخواصی واحکام وعوارضی دلیله محتاج واثباته
موقوف اولسه جایزدر • وانلرک اکثری وجدان صحیح وذوق
سلیم ایله معروفدر • لکن تنبیه وتوضیح علما مابینده نهج صحیحدر •
بنا علیه امور باقی دخی ایراد اولندی

امر ثانی جوهریت نفسدر

معلوم اولا که هر موجود ممکن ایکی قسمه منحصردر • بری جوهر بری عرض
زیرا اگر قیامنده غیره محتاج اولمیوب بنفسه قایم ایسه جوهردر • اگر
بنفسه قایم اولمیوب قیامنده آخره محتاج ایسه عرضدر • واول
آخر که انوکله قایمدر • بو عرضک موضوعیدر جوهرک مثالی جسم کبی که
بنفسه قایم وقیامنده آخره محتاج وتابع دکلدر • عرضک مثالی
لون جسم کبی که بنفسه قایم اولمیوب بلکه جسم ایله قایمدر • حتی جسم اولمسه
مجرد لون بنفسه قایم اولمق طور عقلدن خارجدر • وجوهر دخی ایکی قسمدر
بری مجرد بری مادیدر • مجرد اولدر که اکا اشارت حسیه قابل
اولمیوب تفریق وتبعیض اتمک میسر اولمیه • عقول ونفوس کبی • مادی
اشارت حسیه یه قابل اولوب تفریق وتقسیمی ممکن اولاندر • جسم کبی
وحکما اثبات جوهریت نفسده نیجه دلیل اقامت ایلدیلر • وخواجه
نصیر کتاب اخلاقده نیجه سین ایراد ایلدی • بز انلردن اخصرنی نقل
ایده لم واول بودر که چون عرض موضوعینک مقبول ومحمولی

وموضوع بونک قابلی وحاملی در • ونفس انسانی دایما صور عقلیه وعلمیه یی
نفس تحصیل ایدوب اول صورلکا حاصل اولمقدن خالی دکلدر زیرا
عرضیت بو مغایره منافی در مباین در • امابو دلیل ده نظر ظاهر واردر
زیرا حکما قیام عرض بالعرضی تجویز ایدیلر وحرکته سرعتی اکا دلیل کتوردیلر
حرکت عرضدر • وسرعت دخی عرض درینه • سرعت حرکتله قایمدر
دیدیلر • پس ایدا ولنجه نیچون جایز دکل که نفس عرض صور علمیه دخی عرض
اولسول وبو عرض اول عرض حامل وقابل اولسون پس جوهریه نفس ده
سایر ادله یه اعتماد اولنسون

امر ثالث بیان بساطت نفسدر

بو مقامده بسیط دن مراد اولدر که اصلا تجزیه • وتبعیض وتفرقه و
تقسیمه قابل اولمیه • ومرکب انوک خلافی در • یعنی ذو اجزا اولوب
اجزاسنی بری برندن تفریق ایتمک ممکن اوله • جون بو مقدمه مفهوم اولدی
پس معلوم اولسون که نفس انسانی بسیط در • یعنی اجزاسی وابعاضی یوقدر
وتفریق وتقسیمه قابل دکلدر • دلیل اولدر که بعض اشیایی که بلا شبهه بسیطدر
وحدت کبی مثلا نفس انی تعقل ایدر • وتعقل خود صورت معقولدر ذات
عاقلده حال اولمغله اولور • پس اکر نفس منقسم اولیدی اننده شئ غیر منقسم حال
اوله مزایدی • زیرا محلک انقسامندن حالک دخی انقسامی لازم کلور
جون حالکه وحدت متعقله در • غیر منقسم در • لابد محل دخی که نفس ناطقه در غیر منقسمدر

امر رابع نفس ناطقه جسم وجسمانی دکل ایدوکیدر

اولا معلوم اولاکه جسم اول جوهره دیرلر که جهات ثلاثه اعنی طول وعرض

وعمقشده

وعمقشده انقسامی قبول ایله • وجسمانی دن مراد اولدر که یا نفس
جسمده ویا هیولای اجسامده حال اوله • پس جمیع اعراض که جسمده حالدر
وصورت جسمیه وصورت نوعیه که هیولی ده حالدر جسمانی در و
کاه اولور اجسام واعراضنه جمله سینه جسمانیات دیرلر جون جسم و
جسمانی نه در معلوم اولدی • پس مطلوبمز که نفس انسانی جسم وجسمانی دکلدر
دیمکدر ظاهر اولدی • زیرا هر جسم وجسمانی منقسم در نفس خود غیر منقسم ایدوکی
امر ثالث تقریرنده ظاهر اولدی نفس جسم وجسمانی دکل ایدوکی ظاهردر

امر خامس نفس بالذات مدرکه والاتله متصرف ایدوکیدر

جون سابقا معلوم اولدی که نفس کندوسنی ادراک ایلر بلکه ادراک
ایتدوکین دخی ادراک ایلر • وجایز دکلدر نفس کندوسنی آلتله ادراک ایلیه زیرا
شیله نفسی مابیننده آلت تخلل ایتمک ممکن دکلدر • وحکما که عقل وعاقل و
معقول متحددر دیرلر • مرادلری بو معنی در • یعنی نفس کندوسنی ادراک ایتمسی
واسطه ایله دکلدر دیمکدر • امانفس آلاتله متصرف اولدوغی ظاهردر •
مثلا آلت بصر ایله ادراک مبصرات وآلت سمع ایله ادراک مسموعات ایلر
وعلی هذا القیاس • بو تصرف علمی در که قوت مدرکه دن ظاهر اولور • وبر
تصرف دخی ایدر اول اولدر که • ادراکدن صکره تحریک اعصاب وعضلات
ایلر وبو تحریک سببی ایله بدندن افعال متعدده ظهور ایلر • وبو تصرف
تحریکی در که قوت محرکه دن صادر اولور • وبو وجهله صادر اولان افعاله
افعال اختیاریه دیرلر • وافعالک کیفیت صدوری وکمیت مبادی

واسبابی علم طبیعی ده بیان اولنور

امر سادس نفس حواس ایله محسوس اولمدوغی در

چون نفس جسم وجسمانی دکل ایدوکی ظاهر اولدی پس حواس ایله
محسوس اولمدوغی دخی ظاهردر زیرا حواس ایله محسوس اولان
یا جسم در یا جسمانی در چون نفس ناطقه جسم وجسمانیتدن مجرد ومعرادر
پس محسوس اولمق دایره سندن منزه ومبرادر بیت

زان روی بچشم تن جانان ننماید
جانست تن نازک او جان ننماید

مقام ثانی

جون نفس ناطقه تعریف وتعریفنک قیودی فوایدینه توقیف اول
مقدار که طاقت بشریه اکا واصل اوله بو امور مذکوره ایله اکا تنبیه
واعلام حاصل اولدی پس شمدنکرو نفس ناطقه نک وجودی
هلاک بدنله زایل وانیت ذاتی انهدام بنیاد جسد ایله باطل
اولمیوب بلکه بعد مفارقة البدن دایم وباقی وعالم مجرداته متصل
وملاقی اولوب ابد الآبدین زمره خالدیندن اولدوغین بیان ایتمک
که بزم مطلوبمزه عظیم نافع اولدوغندن غیری حکمت وشریعتده
اصل جلیل ومرام مهم در زیرا سعادات اخرویه نک ثبوتی اکا
مبتنی وثمرات حشر روحانی بو شجره دن مجتنی در وکافه حکماء الهیین
وعامه فلاسفه طبیعیین بو سمته مایل وبو قوله قایل اولمشلردر وحکمادن

بو کا مخالف کمسنه یوقدر الا فرقه طبیعییندن بر شرذمه مذمومه
وفرقه محرومه که منازل حکمت وفلسفه حقه یه راه بولمیوب بیابان
طبیعتده افتاده جاه اولدیلر وانلره حشایشون دخی دیرلر زیرا
انسانی که خلاصه عالم وخلیفة الله الاعظم در حشایش فلوات کبی
ذاهب ونابت وشرف معاد ودولت بقا ولقا اکا غیر ثابتدر
دیدیلر وبونلر حکماء معتبرین اراسنده سفالتله مشهور وفلسفه لری
غایت رکاکتله معروف در معلوم اولا که چون اجزای بدن عناصر
متضاده دن مترکب وخرابه جسد اجسام متخالفة الطبایعدن
مترتب در وقدرت مبدع حکیم وصانع علیم امور مختلفه دن جمع
وتلفیق واشیاء متضاده نظم وتوفیق ایدوب بدنی اجزای متفرقه
دن مولف وروح حیوانی اجزای متفرقه ایله مولف وحرارت غریزیه
ایله مستعد ومشرف ایتمکله نفس ناطقه یه کسب کمال ایچون آلت مرتب
وقطع طریق سعادت ایچون مرکب ایلدی وچونکه اضداد قهر الهی ایله
مقهور وحیزلرندن مفارق وجزء بدن اولمقده قسر ربانی ایله مقسور
اولمشلردر لاجرم بو قهر دایم ابدی وباقی سرمدی اولمق ممکن دکلدر
بلکه بالآخره اجزای عناصردن هر بری سی اجزای اصلیه سنی طالب
واماکن طبیعیه سنه هارب اولوب عقده ترکیب انحلاله مایل وصله
اجتماع واتصال بالکلیه زایل اوله کرکدر قطعه

اضداد در عناصر عالم سبب نه در کاولمز مرکبات وموالیده اعتدال

جون اعتدال بوزلمیه اضداد لازم ● ترکیب عقده سی چوزلور البته انحلال
اما خراب دیار جسددن سلطان نفسه زوال کلمز ● واندراس اطلال
و دمن بدن کرد فنای روحه کرد فنا قونمز ● بلکه خیمه بوزیلور اما سلطان
سوار و کشتی طاغیلور لکن رئیس درکنار اولور نته کم حکیم ایام ●
عمر خیام دیر که رباعی خیام تنت بخیمه می ماند راست
وین خیمه برای رفتن راه فناست ● فراش اجل زبهر دیگر منزل ●
ویران کند این خیمه چو سلطان برخاست ● بلی چون نفس ناطقه مجرد در مجرده
قبای بقادن غیری خلعت اولمز ● وقامت روحه اگرچه جیب حدوث
مجرد در ● لکن دامن ابدیتی کل زوال و کرد فنادن طولمز ● زیرا زوال و فنا
جسم و جسمانیاته ملایم در ● دامن مجردات خار فنا تعلقندن کی وجهده
روحانیات کرد زوالدن و ضدندن سالم در ● و خواجه نصیر طوسی
امتناع فنا و دوام بقای نفس ناطقه یه دلیل ایراد ایلدی ● اما بر احتمال
تطویلدن خوف ایدوب نقل ایتمدک ● اما خلاصه کلام و حاصل مرامی
اولدر که هر شی که قابل فنا متحمل عدم بعد الوجود اوله ● البته اول شی بر محلده
حال اولمق کرک در ● صور و اعراض کبی مثلا جسمک عرضلری لونی کبی
رایحه سی کبی زوال و فنا بولور ● و صور جسمیه و نوعیه دخی که هیولاده
حلول ایتمشلردر ● زایل و فانی اولور ● زیرا کور روز بر جسمدن لونی کیدوب
بی لون قلور و بر محلدن بر صورت کیدوب صورت اخری کلور
اما بری سی که حال اولمیوب محض محل اوله هیولی کبی یا خود نه حال و نه

محل

محل اوله ● مجردات کبی اصلا انلره وجودندن صکره فنا کلمز ● و عدم بعد الحدوث
که فنادن عبارتدر ● انلره عارض اولمز ● و متامل صادق و متفکر حاذق
که احوال عالم کون و فساده نگران ● و بیک نظری کوجه اطوار خلع و لبسه
گذران اوله ● عالم و واقف اولور که فنا که عالم عنصریده شایع و مشتهردر
همان اعراض و صوره مختص و منحصردر ● اما اعراضک زوالی معین خصوصا
ذکر ایتدکلرمز مثاللردن ظاهر و مبین در ● اما صورک فناسی کون و فساد حالتنده
مقرردر ● و فساد اصطلاح حکماده هیولی بر صورتی چقروب کون صورت
اخری کیمک ایله مفسردر ● مثلا عنصر آب تبخیر اولوب هوایه انقلاب ایلسه
صورت هوائیه کلمه سی کون و صورت مائیه نک کیتمه سی فساددر ●
و خلع و لبس و استحاله لفظلرندن اصطلاح حکماده بو معنی مراددر ●
بو صورتده منقلب اولان ماء و منقلب الیه هوانک هیولاسی بردر
اما صورت اکه فانی اولدی ● صورت هوایه که حادث اولدیغی
مغایردر پس صورت کاه حادث کاه فانی اولدوغی ظاهردر
هیولی ایکی حالتده باقی و ایکی صورته دخی ملاقی در ● و چون نفس ناطقه
نه صورتدر نه عرضدر ● بلکه مجرددر ● پس انوک زوال و فناسی ممتنع
و بقاسی سرمددر ● بلکه هلاک بدن نفسه نسبت بر صانعه زوال
آلت و بر فارسه ضیاع مرکب کبی در مقام ثالث نفس ناطقه انسانیه نک

قوتلرین بیان و سایر حیوانات قوی سندن تمییز ایتمک در

معلوم اولا که نفس حکما قتنده اوج نسنه یه اطلاق اولنور بری نفس نباتی

بری سی نفس حیوانی بری سی نفس انسانیدر اگرچه بزم مقصودمز بو کتابده
نفس انسانیدر فقط اما نفس نباتی و حیوانی یه دخی فی الجمله اشارت ایدهلم
که اصطلاح حکمایه بر مقدار وقوف حاصل اولوب نفس انسانی یه مزید
ایضاح دخی اوله اولا نفس نباتی هر جسم که نامی اوله نبات گبی
حیوان گبی انسان گبی انلرده موجوددر و شول جسم که جامد اولوب نمودن
خالی اوله بسایط عناصر که آتش و آب و هوا و تراب در انلر گبی و معدنیات
و مرکبات غیر نامیه گبی انلرده نفس نباتی معدوم و مفقوددر و جسمده
اولان خواص و آثار تغذیه گبی انلرک لوازمی جملهسی نفس نباتی یه مستند
و نفس نباتی انلره مبدأ و علتدر تغذیه دیو اکا دیرلر که غذا
کندو صورتندن چقوب مغتذی اعنی غذا خوار اولان جسمک صورتنه
گیروب انک جزء اوله و بو تغذیهنک نبات و حیوان و انسانده
وجودی لازمدر مثلا نباتده اجزای مائیه و ترابیه که غذای نباتدر
عروقندن سرایت ایدوب نبات مغتذینک صورتنه گیروب
انک جزء اولور و کذلک انسان و حیوانده غذانک کول معدهدن
کبده و کبددن اعضایه واروب هضم تمام ایله منهضم اولوب حیوان
مغتذینک جزء اولور تنمیه و نمو اکا دیرلر که جسم نامی اگر نبات اگر
حیوان اگر انسان اقطار ثلثهسنده یعنی طولنده و عرضنده
و عمقنده تناسب طبیعی اوزره تزاید اوله و بو قوت تنمیه آخر عمره دک
باقی و ممتد اولمز بلکه بو زیادهنک که اکا عوام بویمک دیرلر مقدار

معین و زمان مقدری واردر که اول زمانه واصل اولدقدن صکره
قوت تنمیه واقف اولوب عملدن قالور و اکا حکما سن وقوف دیرلر
و اول انسانده یگرمی درت یاشنه وارنجه واقف اولوب سن نمودن بعد
نمو اوزرینه ارتمز اما سمن که سموزلک درنمودن دگلدر زیرا اقطار
ثلثهده اولمز انسان نه قدر سمین اولسه طولندن خردل قدر
زیاده اولمز اول سببدن سمن نمو عد اولنمز اما تغذیه آخر عمره دک
باقی و بی زوالدر زیرا نبات و حیوان و انسانک غذاسز بقاسی
محالدر و بو نفس که جسم نامیده ثابتدر صورت نوعیهسیدر
زیرا حکما ذاهب اولدیلر که جسمک اگر بسیط اگر مرکب اگر فلکی
اگر عنصری البته بر صورت نوعیهسی واردر که انونکله سایر انواعدن
ممتاز و خواص و آثارینه اول صورت مبدأ و علتدر بس جسم
نامیده صورت نوعیهیه که مبدأ آثار مختصه و خواص لازمهسیدر
نفس نباتی دیرلر ایکنجی که نفس حیوانیدر هر حیوانده ناطق و غیر
ناطق موجوددر و حیوان اولمین جسم نامیده نبات گبی
مفقوددر و حیوانک خواص لازمهسینه حیوة گبی حس گبی حرکت
بالاراده گبی بو نفس مبدأ و سبب در و حیوانک صورت
نوعیهسیدر اوچونجی که نفس انسانیدر نوع انسانه مخصوصدر
و نوع انسان سایر انواع حیواناتدن بو نفس ایله ممتاز و مباین
و انسانک خواصی غیر انواع حیوانات و اجناس نباتاتده

بو قدر تعقل کلیات ونطق وضحک کبی جمله‌سی نک مبدأ علتی
بو نفسدر ٭ و بو نفسلرک هر بریسی نک نیجه قوتلری واردر و اول
قوتلر دخی نیجه افعاله سبب و مبدأدر **قوای نفس نباتی** معلوم اولا که
نفس نباتی نک درت قوتی واردر ٭ اولکیسی قوت غاذیه ٭ ایکنجیسی
قوت نامیه ٭ اوچونجیسی قوت مولده ٭ دردنجیسی قوت مصوره
غاذیه ایله نامیه شخصک بقاسی ایچون لازمدر ٭ زیرا غاذیه نامیه اولمسه
شخص باقی اولوب کمال مطلوبه ایرشمک ممکن اولمز اما مولده مصوره
بقای شخص ایچون لازم دکل وبقای نوع ایچون لازمدر ٭ زیرا مولده
مصوره اولمسه شخص فانی اولمز ٭ لکن شخصک خلفی قلمز عقیم اولان
آدمی نکبی خلف قلمتق انقراض نوعه مؤدی اولور ٭ وبو درت
قوت که ذکر ایلدک بونلر قوای مخدومه‌در ٭ زیرا هر بریسینه
درت قوت دخی خدمت ایلر ٭ انلره قوای خادمه دیرلر و
انلر قوت جاذبه وقوت ماسکه ٭ وقوت هاضمه وقوت دافعه‌در
حکیم محقق نصیر طوسی بو مقامده بو قدر بیان ایله اکتفا ایلدی
اما بز چون کوردک که علم طبیعی و علم طبه اشتغال ایتمینلر بو قوتلرک
معانی‌سین و کیفیت عمللرین تمام معلوم ایدینمزلر ٭ پس کتابزک
نفعی تام ٭ و فایده‌سی عام اولمغیچون شرح وبیانن علی وجه الاختصار
ایراد ایلدک ٭ داولا معلوم اولا که ٭ هر جسم نامی اکر نبات اکر حیوان
اکر انسان غذایه که بدل ما یتحلل‌در ٭ یعنی جسمدن هر آن اریوب

ایچون ا

بکو

کیدن نسنه نک یرینه بدل اوله جق شیئه محتاجدر ٭ خصوصا
حیوانکه حرارت غریزیه‌سی اعنی یورکی ایچنده کی دم غلیظک
حرارتی که انسز حیوان اولمق ممکن دکلدر ٭ علی الدوام اجزای بدنی
تحلیل ایتمکده اعنی اریدوب کمکده‌در ٭ پس اکر کیدن یرینه
غذادن بدل کلمیه ٭ ومتحلل اولان غذا متحلل اولانک عوضی اولمیه
ترکیب باطل وحیوة زایل آثار مزاج منعدم ٭ بنیان بدن منهدم
اولمق لازم کلور ٭ پس بدنه وارد اولان غذا بدندن جزء اولمغه کرک
وصورت اولیسی اوزره باقی ایکن بدندن جزء اولمق ممکن
دکلدر ٭ بلکه لازمدر که قوای بدنیه انده تصرف وعمل ایدوب
انی بدندن جزء وبدل قیلمق ایچون صورت اولیسندن چیقروب
بدن صورتنه قویوب جزء بدن وبدل ما یتحلل ایلیه ٭ وغذا بو مرتبه‌یه
وارنجه اعنی صورت بدن منعقدی‌یه کیرنجه نیجه مراتب و
اطوار و قوای بدنیه نک غذایی بدندن جزء ایدنجه اعمالی ٭ و
آثاری واردر ٭ مقام اقتضا ایتدوکی قدر ذکر و تفصیل ایده‌لم
که بعض آیات انفس که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم
اشارت شریفه‌سی مقتضاسنجه بی پایاندر ٭ اصحاب امل اعتباره
داخل و انظار اولی الابصارده نمایان اوله ٭ معلوم اولا که
غذا داخل بدنه نازل و حلقومدن معده‌یه واصل اولدیغی معده‌ده
بر قوت واردر ٭ که غذایی طالب وانی کندویه جاذبدر و بو قوت

حکما و اطبّا قتنده بدنڭ جمیع اجزا و جملهٔ اعضاسنده واردر
پس غذایی معده یه معده دن کبده کبد دن جملهٔ اعضایه جذب
ایلر و بو قوته قوت جاذبه دیرلر • و غذا بو موضعده اعنی معده و
کبد و اعضاده بر مقدار اکلنمک کرککه قوت هاضمه هضم عملین
اشلیه و الّا غذا هضم اولمدیغندن جزء و بدل ما یتحلّل اولمز پس
بر قوت کرککه غذایی هر موضعده تمام هضم اولینجه دک دوته
قویویرمیه • و بو قوته قوت ماسکه دیرلر • بو قوت ماسکه غذایی
امساک ایدرکن بر قوت دخی واردر که غذایی هضم ایلر اعنی
صورت اولیسندن چیقرر و جزء بدن اولمغه مناسب صورته قویر
و بو قوته قوت هاضمه و انڭ بو فعلنه هضم دیرلر • و دخی معلوم اولا که
غذانڭ هر جزئی هضم اولوب بدنه جزء اولمغه صالح دکلدر
بلکه لطیفی هضم اولوب غلیظی و کثیفی فضله اولوب بدندن خارجه
دفع اولمق کرک • بدنه ضرر کلّی اولمیه • پس اول قوت که فضله لری
خارجه دفع ایلر اکا قوت دافعه دیرلر • حکما علم طبیعی ده و اطبّا کتب
طبّیه ده بو قوتلرک وجودنه فردا فردا • و بری برینه مغایرتنه ادلّه
ایراد ایتمشلردر • امّا بزم کتابمز بو فنده موضوع اولمدیغی ایچون
ایرادینه شروع ایتمدک طالب راغب اولان کتب علم طبیعی یه و
فرعی اولان علم طب کتبنه رجوع ایلسون **تنبیه** هضمڭ درت
مرتبه سی واردر که هر مرتبه بر موضعده اولور • و هر مرتبه نڭ بر فضله سی

واردر که موضع هضمڭ قوت دافعه سی انی داشره یه دفع
ایدر بدنی ضرردن صقلمق ایچون • مرتبهٔ اولی معده ده در • و حکما
ایدرلر که بو هضمڭ ابتداسی دهانده در • زیرا سطح داخل دهان
سطح داخل معده یه متّصل و ملاصق در • و غذا دهانه کیروب
مضغ ایتمکله یعنی چینمکله تبشلدقده فی الجمله هضمڭ ابتداسی حاصل
و بو هضم انتهاسینه معده ده بعد زمان حاصل اولور
و غذا بو هضم ایله معده ده منهضم اولیجق کشک ثخین یعنی قویو
ترخانه کبی اولور • و اکا یونانیلر کیلوس دیرلر • و بو هضمڭ
فضله سی ثقل غایط در که امعا طریقندن مقعده واصل اولوب
خارجه مندفع اولور • مرتبهٔ ثانیه کبدده اولور و کبد جکرک
قره سنه دیرلر • زیرا هضم اوّل ایله منهضم اولوب کیلوس اولان
غذانڭ لطیفی معده دن ماساریقا دیدکلری طمرلره کیروب
کبده منجذب اولور • و ماساریقا انجه و طرجق طمرلردر که بر طرفی
نهایت معده یه و طرف آخری مقعّر کبده اعنی جکرک چوقور
طرفنه متّصل اولمشدر • پس لطیف کیلوس ماساریقادن کبده
واصل اولیجق کبده تکرار طبخ و نضج بولوب بر هضم دخی اولور • و بو
مرتبه یه اهل یونان کیموس دیرلر • و بو مرتبه ده اخلاط اربعه متمیز
و متکوّن اولور • زیرا اجزای ناریه لطیفه سی حرارت و یبسی سببیله
احتراقه مایل اولوب کمال خفتندن کره نارینه لازمدر جمله نڭ

اوستنه چیقرا کا صفرا دیرلر • واجزای ارضیۀ کثیفه سی در • ونیت کبی اشغه چوکر اکا سودا دیرلر • وبو ایکی سینک ماببنینده اولان اکر نضج تام بولدی ایسه اول دم اولور • واکر بولمیوب برمقدار خام قلدی ایسه بلغم اولور • مرتبۀ ثالثه عروقده در • زیرا اخلاط مزبوره جگرک جانب محدبنده یعنی یومری طرفندن متصل اولان عروق مذکوره یه اقوب واینوب عروقده تکرار برهضم دخی اولور بو هضم سببی ایله بدندن جزا اولوب اعضا اولمغه صالح اولور • وبو هضمک فضله سی بخار اولوب مسامات بدندن متحلل اولوب چیقر کیدر • یا عرق وسنح اولور • وحمامده کیسه ایله چیقن کیدن بودر • وبعضی حرارت بدن ایله مزاج بولوب قمل اولور مرتبۀ رابعه اعضاده اولور • زیرا غذای مزبور کبدده اخلاط اولوب عروق صغاره که جداول دیرلر • وسواقی ورواضع • دخی دیرلر دوکیلوب وانلردن دخی خرده عروقلره که عروق لیفیه غایت صغرندن خرما لیفنه تشبیه اولنور دوکیلوب انلرک خرده جه اغزجیقلرندن اعضایه ترشیح ایدوب اعضایه ملتصق اولوب وقوامده تمام مشابه اولوب • والحاصل عضوک متحلل اولان جزئینه بدل اولوب عضو اولور وبو آخر مرتبۀ هضمدر وبو هضمک فضله سی منی در • که ماده ادمی اولور • قوت مولده شول قدرتدر که جسمدن بعضی اجزاسنی ایروب فصل ایدوب

عروق کبیره دن کوچوک عروقدن صغار نزد نقصل اولدی

در

انوک مثلی بر شخص آخره ماده وستعد ایلر • مثلا جسم نباتی دن قوت مولده بعضی اجزاسنی ایروب تخم ایلر • وبو تخم دن انوک مثلی بر فرد حاصل اولور • اکر قوت مولده اولمیدی • تخم حاصل اولمزدی • وحیواناتده قوت مولده ماده که منی در • سایر اجزادن ایروب تحصیل ایدر اکر قوت مولده اولمسه حیوانده ماده حاصل اولمز قوت مصوره اول قوتدرکه ذکر اولنان اجزاکه ماده شخص آخرا اولمغه مستعد اولمشدر • بر موضع قابله دوشسه تخم نبته ارض محروثه کبی • ونطفۀ حیوان رحم انثی کبی • بو قوت سببی ایله انده صورت فیض اولوب شخص مستقل اولور • ماده مذکوره یه صورت فیض اولمغه سبب بو قوتدر بو قوت اولمسه صورت بولمز قوای نفس حیوانی قوت حیوانی ایکی در • بری سینه قوت مدرکه دیرلر وبری سینه قوت محرکه دیرلر قوت مدرکه اولدرکه حیوانده اولان ادراکه سبب اولنه واول دخی ایکی صنف در • زیرا قوت مدرکه نک آلتی اولان که اکا حاسه دیرلر ایکی نوعدر برنوعی حواس ظاهره وبر نوعی حواس باطنه در • پس قوت مدرکه ایکی صنف اولدی • صنف اول که آلتی حواس ظاهره در بیش در • اول قوت لامسه در • وبو برقوتدر که بدنک جلد ظاهرینک جمله سنده قونلمشدر • ونفس بو قوت سببی ایله کیفیات ملموسه حرارت وبرودت کبی رطوبت ویبوست کبی ادراک ایلر • بشرط اکه کیفیت مذکوره نک حاملی اولان جسم بدنه

ملامسه واتصال ایده • مثلا برودت کیفیتنک حاملی اولن جسم قار
وبوزکبی بدنه ملامسه ایلسه فی الحال نفس انوک کیفیت برودتنه مدرک
اولور اکر بو قوت اولمیدی ادراک ایده مزایدی • وبو قوت اکرچه
جمیع ظاهر بدنده واردر • اما کف دستده خصوصا شهادت
برمغنک اوجنده غایت قوی در • ایکنجیسی قوت شامه در
واول بر قوتدر که حیوانک کلزنده که مقدم دماغدر • ایکی بوموجه
المروار درکه خاتونک حلمتی تذینه یعنی ممه لری اوجنه بکزارنده قونلمشدر
رایحه لری نفس بو قوتله ادراک ایلر • اوجونجی قوت ذایقه در • واول
بر قوتدر که لسانک جرم اعلاسنده قونلمشدر • رطوبت لعابیه
طعامه قرشوب جرم لسانه کیفیت طعامی حلاوت کبی حموضت کبی
ایلدوب بو قوت سببیله ادراک اولنور • دردنجی قوت سامعه در •
واول بر قوتدر که صماخک اعنی قولق دلیکونک دبنده مفروش اولان
جسم عصبانی اعنی سکرلو جسمده قونلمشدر • اصوات انوکله ادراک اولنور •
بشنجی قوت باصره در • واول بر قوتدر که رطوبت جلیدیه اعنی کوزک
قرارسنده که اکا انسان العین و مردم چشم دیرلر قونلمشدر • که جمله
مبصرات انوکله ادراک اولنور • صنف ثانی که • التی حواس باطنه در اولکی
پیش در • اولکیسی حس مشترکدر • واول بر قوتدر که دماغک مقدمنده •
قونلمشدر • حواس خمسه ظاهره ایله ادراک اولنان صور جمله انده مجتمع اولور
نفس انوک سببیله ادراک ایلر حکما بو قوتی برحوضه تشبیه ایدرلر که اکا

پش ارمقاوب دوکوله • ایکنجیسی خیالدر • واول بر قوتدر که
دماغک بطن اولنک مقدمنده قونلمشدر • وحس مشترکده
جمع اولوب ادراک اولنان صورتلری صاحب صورت
ومدرک اولنسنه لرحواسدن غایب اولدقدن صکره بو قوت
حفظ ایلر • مثلا بر شخصه نظر ایلسک ما دامکه مقابلده در مدرک
وصورتی حس مشترکده در • اما مقابله دن غایب اولدقدن صکره
صورتی حس مشترکدن زایل اولور خیالده قلور • پس خیال حس
مشترکک حافظی وخزینه داریدر • اکر خیال اولمیدی برکمسنه
آشناسن بلکه اقرباسین بلمیوب هربار که ملاقی اولسین کیمسین
دییدی • اوجونجیسی قوت واهمه در • واول بر قوتدر که معانی
جزئیه که محسوس اولمیه • ولکن محسوسپاتدن ماخوذ • ومحسوساته متعلق
اوله • انلری ادراک ایلر • مثلا عداوت وصداقت کبی محسوس دکلدر
ولکن عدو وصدیق محسوسدر • بومعنی اول محسوسلردن ماخوذ و
منتزعدر • اکر بو قوت اولمسه قویون قورتده عداوت ادراک
ایدوب اندن کریزان وکندو قوزیسنده صداقت حس ایدوب
اکا مایل وریزان اولمیدی • دردنجی قوت حافظه در • واول بر
قوتدر که • قوت واهمه ادراک ایتدوکی معنیلری حفظ ایلیه نته کم
خیال حس مشترک ادراک ایتدوکی صور محسوساتی حفظ ایلر • بشنجی
قوت متصرفه در • وبو بر قوتدر که صور محسوسات ومعانی جزئیه

اراسنده تصرف وتدبیر ایدوب ترکیب وتحلیل ایدر
اعنی برصورتی برصورته ضم وبرصورتی برصورتدن تفریق ایلر
مثلا یاقوتدن برطاغ وکمشدن بر بحر تخیل ایلر وبو مقوله
تصرفات ومعانی غریبه که شعرا تخیل ایدر بو قوت تصرفندندر
قوای محرکه قوت محرکه دخی ایکی نوعدر بریسی قوت شهویه در
واول بر قوتدر که بو قوت سببی ایله نفس کندویه مطلوب وملایم
اولان نسنه جذب وتحصیل ایلر پس نفسک جذب ملایم ایتمکده
اولان حرکاتنه مبدا بو قوتدر انکیچون محرکه دیرلر وبریسی قوت
غضبیه در واول بر قوتدر که بو قوت سببی ایله نفس کندویه منفور
وناملایم اولان نسنه دفع وتبعید ایلر پس دفع ناملایم ده اولان
حرکاتنک سببی بو قوتدر وقوت محرکه البته قوت مدرکه یه محتاج و
اندن مستمد در زیرا نفسک ملایمک ملایمتنه شعوری وادراکی
اولمق کرک که انوک جذب وتحصیلنه میل وانبعاثی اولوب اول میل
ارادیه تسبب وارادت دخی تحریک اعصاب وعضلاته تسبب
اولوب فعل وجوده کله کذلک منفور جانبنده دخی اولا نفسک
منفور ناملایم اولمسنه شعوری اولوب اول شعوردن نفرت حاصل اولـ
اولوب بو ارادت دفع جانبنه تحریک اعصاب وعضلاته تسبب
اولوب دفع وقوعه چیقه قوای نفس انسانی معلوم اولاکه
مرکبات عنصریه دن موالید ثلاثه که بریسی معدن بریسی نبات

ور اول نفرت دن دفع جانبنه ارادت حاصل اولور

بریسی حیوان بریسی انساندر اشرف مرکباتدر وبو مرکبات
ثلاثه عناصر اربعه دن حاصل اولور عناصر اربعه اکا ماده در
اول سببدن عناصره امهات اربعه دیرلر وافلاک اسباب
فاعله کبی اولدوغیچون آبا تسعه درلر فقیر نظم ایتمشدم مصرع
طوغمدین چار انه ونه اته دن اوج مولود وم مرکباتک مرتبه سی
فی الجمله اعتدال بولمنیجه مزاج تحصیل ایده مز زیرا مزاج که
مرکبه لازم در اعتدالدن ناشی اولور واعتداله قدر
ارتوق اولسه اولقدر مزاج دخی اکمل واشرف اولور
مثلا اعتدال حیوان اعتدال نباتدن ارتوقدر لابد مزاج حیوان
مزاج نباتدن اکمل در واعتدال انسان جمله دن افضل لاجرم
مزاجی اشرف واکمل در ونطفه آدمی که ماده بدندر اغذیه
معتدله دن متولد اولوب هضم رابع مرتبه سنده کمال نضج
بولمشدر لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوسدر مبدا فیاضدن
اکا فیض اولمشدر ونفس انسانی نک تعریفی سابقا مرور ایلدی
اما الآن انسانه مخصوص اولان قواسنی ذکر ایده لم پس معلوم
اولسون که نفس انسانی نک مخصوص ایکی قوتی وار در که اول قوتلر
سایر حیواناتده یوقدر وانسان اول قوتلر سببی ایله سایر حیواناتدن
ممتازدر واول ایکی قوتک بریسی قوت عالمه بریسی قوت عامله در
قوت عالمه دخی ایکی قسمدر بریسی حکمت نظری جهتندن عالم اولان

دن

۱۰ دیکر

قوتدر • وبريسى دخى حكمت عملى جهتندن عالم اولان قوتدر • و
حكمت نظرى جهتندن عالم اولان قوتڭ اثرى وعملى حقايق موجودات
واصناف معقولاتى ادراك ايتمكدر • وحكمت عملى جهتندن عالم اولان
قوتڭ اثرى وعملى اخلاق حسنه واعمال صالحه اخلاق ذميمه واعمال
قبيحه دن فرق وتميز ايدوب نيجه عمللر دركه اشلمه سى سبب كمال وسعادتدر
ونيجه عمللر كه اشلمه سى مورث نقصان وشقاوتدر • انلرى ادراك
ايلمكدر • واولكى سينه عقل علمى وايكنجى يه عقل عملى دخى ديرلر • وقوت عامله
بر قوتدر كه تحريك اعضا وعضلات ايدر وب افعال خارجيه صدورينه
مبدا وعلت اولور • وبو قوت عملين اشلمكده قوت اولى يه محتاجدر
نتكم قوت حيوانيه ده مرور ايلدى • وبو قوت اگرچه قوت محركهٔ
حيوانيه يه مشتبه در • اما اندن ممتازدر • بو جهتدن كه قوت محركهٔ
حيوانيه نڭ مبدئى تخيل ملايمت فعل مطلوب • وتخيل منافرت فعل
مهروبدر • زيرا حيوانده توهم وتخيل كه حواس باطنه دندر واردر
تعقل يوقدر • اما انسانده كى قوت محركه نڭ مبدئى تعقلدر •
زيرا فعل مطلوبده كمال ونفع عاقبت وخيريت آجله اولدوغين دليل
وبرهانله تعقل ايدوب ميل ايدر • وفعل مهروبده دخى نقصان
وضرر عاقبت وشريت آجله اولدوغين تعقل ايدوب دفعى جانبنه
ميل ايلر • اما ايله فهم اولنمسون كه جميع افاعيل افراد بشرڭ مبدئى تعقل
اوله ايله دگلدر • بلكه اكثر عوام افعال اختياريه لرين توهم وتخيله دخى

مستند قيلورلر • وانسانڭ بو قوتنه عقل عامله تسميه ايتمك دخى
واقعدر • اگرچه بو قوته عقل ديمك مجازدر • زيرا بو قوت موجب
ادراك دگلدر • بلكه موجب حركتدر • لكن مقتضاى عقل اوزره
اولدوغيچون مجازا عقل ديمك روادر **تنبيه** حضرت امام محمد
غزالى واصحاب صفوت وتصوفدن جماعت رحمهم الله
ذاهب اولديلر كه قواى مذكوره ملائكه دركه حق جل كال لطفندن
انى روح آدم مكرمه مسخر ومطيع ايدوب سجدهٔ انقياد ايلديلر
وتا قيامت صغرى قيام يعنى روح بو بدندن انفصال وانفصام
ايدنجه انلر مقام خدمت وانقيادده بامر الله تعالى دايم و
قايملردر • واحاديث نبويه ده على مصدرها الصلوة والتحية
بو معنايى تلويحا وتصريحا اثبات ايدرلرسه جوقدر • وعقل جهتندن
دخى دليل بودركه بو قوى ديدكموزلرسه لردن افعال حكيمه واعمال
متقنه صادر اولور كه حكماى كبار وعقلاى اولوا الايدى والابصار
انوڭ اقل قليلندن عاجز ودبسته در • پس بو قوتدن كه علم وادراكدن
بعيد وغريب بل ذره شعوردن بى نصيب اوله نيجه صادر اولمق
احتمالى واردر • چون بو مبحث بحر عميق ورمز دقيقدر • بو قدر اشارتله
اكتفا ايدوب بزينه ظاهر اصول اهل حكمته اقتفا ايدوب اصل كلامه
رجوع ونقل سخن حكايه يه شروع ايدەلم • معلوم اولسون كه بو قواى
مذكوره نڭ ايچنده بعضى واردر كه اثارى انلردن شعور ورويت

واختیار وارادتله صادر اولور و انسانک کمال وتکمیلی ومراتب
سعاداتی کسب وتحصیلی بو مقوله قوتلر ایله اولور و بعضی قوتلر دخی
واردرکه آثاری مجرد مقتضای طبیعت وعلی وجه الاضطرار و
والخاصیت صادر اولور و بو قوتلر اکرچه اصل فطرتده انسانه نوعا
کمالدر لکن بو قوتلر کسب وکوشش ودقت وورزش ایتمکله اصل
فطرتدن زیاده کمال افاده ایتمکه سبب اولمز پس بو کتابده که
حکمت عملیه ایچون مؤلفدر مقصودمز بو قسم دکل بلکه قسم اولدر زیرا
مرادمز کسب کمال ونیل سعادت حقیقی یه سبب اولان نسنه لردن بحث
ایتمکدر و اول قوتلر که آثاری اختیار وارادت وفکر ورویتله اولور
درت قوتدر ایکیسی قوت حیوانیه دن مدرکه و قوت محرکه ایکی سی
انسانیدن قوت عالمه وقوت عامله در و بو قوتلردن دخی
مقصود و اصلی انسانه مخصوص اولان قوت عالمه وقوت عامله در
عالمه یه نطق دخی دیرلر و قوت عامله نک بر شقی قوت شهویه در
و بر شقی قوت غضبیه در نته کم سابقده تحریر اولندی قوت
شهویه جذب منافع وتحصیل ملاذ شهیه مآکل ومشارب ومناکح کبی
اکا متعلقدر و بو عضوک منبعی جکردر که تغذیه اندن اولوب جمیع اعضایه
بدل ما یتحلل اندن سرایت ایدر و قوت غضبیه یه دفع مضار و
مخوفات واقدام اخطار وطلب تسلط وتجبر و اظهار نخوت وتکبر
متعلقدر و بو قوتک معدنی یورکدر که منبع حیوة ومنشا روح

حیوانی درکاه اولور که قوت عامله ایله بو ایکی قوتدن نفس ایله
تعبیر اولنوب نفس ملکی ونفس بهیمی ونفس سبعی ایله تعبیر اولنور **خاتمه**
بر نیچه امورک بیانده در که مهم ولازمدر و شایع مقصودده فقدر اما
اول انسان مرکبات عالم عنصرینک اکمل و اشرفی ایدوکین بیان ایتمکدر
معلوم اولا که اجسام طبیعی جسم اولدوغی حیثیتدن جمله سی متساوی
و مرتبه لری متوازی در و رتبت و فضیلتده بر جسمک بر جسم آخره
مزیت و تقدمی یوقدر زیرا جمله اجسامی بو تعریف جامع و جمعینی
بر هیولی مقومدر اکرچه عناصر اربعه بسیطه نک صور نوعیه لریله
و فصول مقومه لریله بری برندن تفاوتی و تخالفی واردر
اما بو اختلاف مراتب افضلیتده جوق تفاوت ایجاب ایلمز
بلکه عناصر هنوز مقام تساوی و تکافؤ و محل تعادل و توازیده در
اما عناصر ارasında اختلاط و امتزاج حاصل اولوب مرکب
فی الجمله اعتداله قریب اولمغه باشلیوب اعتداله قربنه کوره مزاج
فیض اولدقده مرکبات اراسنده تفاوت و تفاضل ظاهر اولور
زیرا اکرچه مرکبده اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نته کم علم طبیعیده ثابت
اولمشدر اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اول قدر اشرف و اکمل
و اعتداله قربی کندودن دون اولنلردن افضل اولور زیرا اعتدال
ارتوق اولدقجه مزاج وحدانی عارض اولوب مرکب صفت
وحدتدن بهرمند واحد حقیقی جل جلاله جنابنه انتسابی و اول سی

حضرته مناسبتی زیاده اولوب صورت کامل واکا مترتب
اولان خواص و آثار مبدأ فیاضدن که قوابله استعدادلرینه
کوره فیض تام وجودی عامدر • فیض اولور چون بو مقدمه بسط
اولندی ایمدی پس معلوم اوله که اجسام عنصریه ایکی قسمدر بسیط و
مرکب بسیط دردتدر • برینارکه حار یابسدر • و حیز طبیعیسی
جمله نک فوقنده فلک قمرک مقعرنده اعنی تحتنده در • زیرا خفیف
مطلقدر خفت علو و ارتفاع اقتضا ایدر • ایکنجیسی هوادر
که حار رطبدر • حیزی نارک تحتنده در • زیرا ثقیل مضافدر •
دردنجیسی ترابدر که بارد یابسدر • و حیزی جمله نک تحتنده در
زیرا ثقیل مطلقدر • ثقلت اسفل اولمق اقتضا ایدر • مرکب دخی
ایکی قسمدر • زیرا خالی دکل که فیض اولان صورت مرکبک ترکیبنی
خیلی زمان حفظ ایتمکه قادر اوله یا اولمیه • اولمینه مرکبات غیرتامه
دیرلر • آثار علویه کبی اعنی ثلج و سحاب و صقیع و امثالی کبی ترکیبنی
زمان کثیر حفظ ایتمکه قادر اولنه مرکب تام دیرلر • و اول دخی اوچ
جنسدر • بری معدن و بری نبات و بری حیوان • و بونلره موالید
ثلثه دیرلر نته کم مرور ایتدی • و جنس حیوانک نوع انسانی افضل و
اشرفیدر • پس مراتب تفاضل دردت اولور • معدن و نبات و حیوان
و انسان • و هر جنسک انواعنده دخی
تفاضل واردر • یعنی بعض انواع جنس

زیرا خفیف مضافدر اوچنجیسی صودر که بارد رطبدر و حیزی هوانک تحتنده در

انواع جنس بعضی آخردن افضلدر • و هر جنسک افضل انواعی فوقنده
اولان جنسک ادنای انواعنه قریب اولوب اکثر خواص و لوازمنده
مشارک اولور • و اول معدنیات اچنده مرجان یدکلری جوهردر •
اگرچه معدنیاتدر • اما فی الجمله نشو و نما آثاری انده مشاهددر • حتی
قریب اولمشدر که مقام معدنیاتدن ترقی اید و باافق عالم •
نبات نامی یه داخل اوله • و نباتات اچنده بو حاله متصف اولان
درخت خرمادر • که آثار حس و حرکت ارادی انده ظاهر و پیدادر • مثلا
درخت خرمادن بعضی نر و بعضی ماده در • و نر ماده جانبنه مایل و منعطف
اولمغه آماده در • و نردن تخم و نطفه کبی برنسنه ماده یه واصل اولمینجه ماده
ثمر و میوه یه حامل اولمز حتی بعض ارباب فلاحتدن منقولدر که درخت
خرمادن بعض واردر • بعینه بر خرمایه مایل اولوب اندن تخم واصل اولمینجه
بارور اولمه‌سی اکا منحصردر • و بو آثار عشقدر که حیوانده شایع و مشتهردر
و درخت خرمانک بشنده بر آق نسنه واردر اکا جمار دیرلر حیوانانک
یورکی مشابه‌سنده در • که منبع حرارت غریزیه‌سی در • و اکا بر زخم
یتشسه یا صوده غرق اولسه فی الحال درخت خرما هلاک اولور • و
حدیث شریف نبویده • علی قائله افضل الصلوات • و اکمل التحیات
وارد اولمشدر که اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقیة طین آدم
معنا بو معنایه اشارتدر • و بو مرتبه عالم نباتک نهایتی و افق عالم
حیوانک بدایتیدر • و بوندن یعنی افق نباتدن افضل عالم حیواناتدر •

وانک ادناسی اسفنجات دیدکلری در که براق لنسنه در دریالرده
اولور انقباض وانبساط ارادی ایدر واندن یوقارو حیوانات
متولده در که صیفدا یامنده صولر ارکندی سنده توالد وزوا
ایتمدین مجرد حرارت فصل وعفونت طیندن حیات بولوب
حرکت ارادی وحواس ظاهره ایله متصف اولوب طلب
غذاده سریع حرکات ایلر والرک امثالی کیک وشپش یعنی
پره وبت دیدکلری حیوانلر والرک ماننددی وبونلرک نبات
اوزره فضیلتی حس وحرکت ارادی وطلب غذا ایتمکله در وبونلردن
یوقارو حیوانات واردر که دفع منافی واحتراز مضار ایچون
قوت غضبیه لری ظاهردر وهربرینه قوتنه مناسب آلات
ویرلشدر که آفاتدن سالم اولوب کمال مناسبنه یتشه‌لر و
اول آلتلرک بعضی نیزه مثالنده در آهولر بشنده اولان شاخلر کبی
وبعضی تیغ وخنجر کبی در سباع بهایم وطیورده اولان
چنکال ومخلب کبی وبعضی کرز ودبوس شکلنده در اسب و
استرک سم یا بی کبی وبعضی اوق کبی در نته کم بعضی دیارده اولان
کرپی دیدکلری جانور کبی که جلدنده نابت اولان سهامی عدوسی
طرفنه پرتاب ایدر وقوتلری ناقص اولان حیوانات که اسلحه‌ء
مذکوره استعماله قادر دکللردر دفع مضار وآفاتدن خلاص
ایچون انلره غیری آلات واسباب ویرلمشدر قوت طیران

وقوت سعی وجریان کبی که طیورده کبک وتیهو وچارپالردن
خرکوش وخرده آهولرده ودریالرده ماهیلرده موجوددر
وقوت مکر وحیله دلکویه ویرلمشدر وتامل اولنسه ظاهر ومعلوم
اولور که جمیع حیواناته اکر سباع اکر طیور واکر بهایم اکر هوام
بقای نوع وشخصی ایچون لوازم ومهام اولان آلات واسباب
بالکمال والتمام صانع حکیم ومبدع علیم طرفندن اعطا وتسلیم اولنمشدر
واتمام مصالح معاش ایچون امور عجیبه غریبه تعلیم والهام اولنمشدر
که اندن عقول افاضل انام غرقه‌ء دریای عجز وتحیر بالا کلام در نته که
نحل عسل ابیات مسدسه بنا ایلر اضلاعی تمام متساوی وزوا
یاسی متوازی ومسدس اختیار ایندوکنک حکمتی اولدر که مسدس
مدوردن کچسه اوسع اشکالدر مدور جمله دن اوسع در ولکن اشکال
مدوره بربره جمع اولنسه ارالرنده فرجه‌لر قلمق ضروریدر پس مکان
ضایع اولمق لازم کلور اما اشکال مسدسه بری برینه ضم اولنسه
هیچ فرجه قلمز ومکان اصلا ضایع اولمز ومربعلر دخی جمع اولنسه اکرچه
فرجه قلمز لکن مربع مسدسدن تنکدر لاجرم هم وسعت هم فرجه قلمق
مسدسدن غیریده متصور دکلدر پس بو دقایق وضع وترتیب
وصنایع نسق وترکیبی که استخراجندن علمای هندسه دایره‌ء عجزده
وحیرتده نقطه‌ء مرکز مثال محاط خط ملال در برحیوان عدیم العلم نجه
ملاحظه ایلر که حکیم ازل عز وجل الهام صنع وتعلیم عمل ایتمشدر که انواع

عالم کمالات ممکنه سینه واصل و نظام مراد و بقای مقدر ارادت
ازلی مقتضاسنجه حال اولور قطعه تعالی الملیک الذی قد هدی
العباد قدر احوالها ٭ هدی النحل تسدیس ابیاتها
لکون المسدس احوی لها ٭ و انواع حیواناتک اکمل و اعلاسی
وافق عالم انسانی یه اقرب و ادنی سی ات و میمون و فیل و طیوردن
طوطی در که بو انواعک ذکا و کیاستی خصوصا میمون و فیلک طامدر
و بونلردن یوقارو مرتبهٔ افق عالم انسانک ادنی سی در شول
طوایف کبی که اطراف ربع مسکونده صحاری و کوه و هامونده
ساکنلردر یا طرف شمالی ده که غایت برودت استیلاسی ایله که
موجب مقتضای بلاد شمالیه در مزاجلری خام و ناپخته قلوب لایق
نوع انسان اولان اعتدالک نهایتنه واصل اولمز نته کم جزیرهٔ توبتی
اوته کوهستانده ساکن اتراک واردر که اعتدال لایق انسانی دن بی نصیبلر
و فهم و ذکاده حیوانات عجمه قریبلردر ولغتلری و نطقلری حیوانات
عجم صفیرینه مشابه در و انلردن اوته افراد آدمیدن هیچ آفریده
یوقدر کذلک ناحیهٔ قطب جنوبی ده اولان افراد انسانی دخی کثرت
حرارتدن مزاجلری محترق اولمغله محل اعتدالدن دور اولمشلردر
اقصای جزایر هند و اطراف ولایت زنج و بربرده اولان طوایف
کبی دنشناس و شق که نیم آدمی در ثابت اولوب نوع بشردن اولور
انلر دخی ادنی اولور اما محققلر قتنده مزبورلر افسانهٔ اطفال بیم صبیان

قسمندن معدوددر و خارجده سیمرغ مانند ناموجوددر و
صنف اعلی و افضلی سکان اقالیم مشهوره خصوصا اقلیم رابع
که اعدل معموره عد اولنلر انلردر بو مرتبه یه کلنجه ذکر اولنان
تفاوت افراد انسان امور اضطراریه و اسباب غیر اختیاریه دن
ناشی اولان تقدم و تدردر بو مرتبه دن صکره تحصیل کمالات و
فضایل و تکمیل اخلاق و شمایل ایتمکده سعی و کوشش و اهمالده
اولان قوای فعلیه و قوتده اولان مراتبی وجوده کتورمکله اولان
تقدم و تدردر بعضی افرادک تفوق و فضیلتی انلکلدر که قوت
فهم و حدس ایله استخراج صنایع عجیبه و استنباط آلات و حرف
غریبه ایلرلر و بعض افرادک فضیلت و تقدمی بوندن دخی اعلا
مرتبه در انلکلا اولور که صرف عقل سلیم و اعمال نظر صحیح ایله
دقایق علوم و حقایق فنون و مسایل عمیقه و نکات دقیقه
ایله مقتدر فیاضدن استفاضه و استفاده ایدوب عقول
قابله و اذهان کامله افاضه و افاده ایدرلر بوندن اعلی و افضل
و اجل و اکمل بودر که الهام الهی و تکمیل ربانی ایله دایرهٔ ولایت
و قرب حق جل و علایه واصل اولوب نفوس ناقصه و همم طالبه ارشاد
و تسلیک ایتمکله مقام کمال و قرب ملک ذی الجلال دایره سینه ایرکور
و جمله دن اکمل و اعلا طبقهٔ علیای انبیا اصفیادر صلوات الله تعالی
علیهم اجمعین که انزال وحی و تنزیل و ارسال روح الامین جبریل علیه السلام

ایله مشرف اولوب تعلیم توحید و تقدیس ربانی و وضع شرایع و
نوامیس سبحانی ایله دلیل و امین و نشر صحایف هدایت و طی طوامیر
ضلالت ایتمکله رحمة للعالمین اولمشلردر و بو مقام عقول مجرده
عالم بالا و نفوس مقدسه ملاء اعلایه متصل و مقام تحصیل وحدت
و نفی تفصیل کثرت و تجلی حقیقة الحقایق و ظهور بقای و یبقی وجه
ربک ذو الجلال و الاکرام و بو مقامک وصفنده بسط عبارت
مقتضی خسارت جسارتدر پس اهل عقل و کیاست و صاحب
فهم و فراست اولنلره بو مذکور اولان کلماتدن انسانک شرف
و فضیلتی و سایر موجودات اوزرینه سبق و تقدمی ظاهر اولور
و مزید خصوصیت و فضیلت که انسانه نوکله مشرف اولمشدر
اکثر مشایخ اهل توحید و عرفای اصحاب اذواق و مواجید قتنده
ملاء ملائکه و گروه کروبینه ویرلمشدر

بیت

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
انچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
گر آدمی صفتی از ملک گرو ببری
که سجده گاه ملک خاک آدمی زادست

و سیر سلوک مقامات و وصول ایدنلردن نیچه راه رو و راه برلر
تصریح ایتدیلر که مقام انسانیت مقام ملکیتدن اعلی و برتر
و انسان کامل اولمق ملکیتدن بازپس موخردر اگرچه عامه

حکما و فلاسفه الهیین و بعض متکلمین قتنده امر برعکس در
دایره و رتبت ملکیت اعلی و اجل و رتبه انسانی نک اعلاسی
انوک ادنی سینه متصل و غیردن افضلدر و قدوه ارباب یمین مولانا ابن یمین
خدمتلرینه منسوب اولان قطعه مذهب مشایخ حقیقت
و مشرب سالکان طریقت اوزره بو ترتیب اوزرینه
انشاد اولنورکه قطعه

بجمادی جو زدم خیمه بصحرای وجود
از جمادی بنباتی سفری کردم و رفت
و زنباتی کذرم بر سر حیوان افتاد
دیدم آن مرتبه را هم سیری کردم و رفت
با ملائک پس ازان صومعه قدسی را
نیک برگشتم و نیکو نظری کردم و رفت
بعد ازان در صدف سینه انسان بصفا
قطره هستی خود در اکهری کردم و رفت
بعد ازان ره براو بردم و بی ابن یمین
همه او گشتم و از خود گذری کردم و رفت

و مذهب ثانی لوحه سین تذنیب ایدر قطعه مزبورده تغییر ترتیب
ایدوب بیت رابعی ثالث ثالثی رابع و مقام انسانیتی ملکیت
دایره سندن مستفاد و اکا تابع ایدرلر بو کلام نوع استطراد
طریقی اوزره ایراد اولندی پس ینه اصل کلامه و صدد مقاله
رجوع ایده لم و مقام نبوت و مراتب انبیا دخی درت مرتبه در
دیدیلر مرتبه اولی مقام نبوت و طبقه انبیا کرام و مرتبه ثانیه
مقام رسالت و طبقه رسل عظام مرتبه ثالثه اولوا العزم من الرسل

که بعض علما قتنده درت در نوح • هود • ابراهیم محمد مصطفی
علیهم الصلوة والسلام • وبعض اخر قتنده بش در • نوح •
وابرهیم • وموسی • وعیسی • وحضرت محمد مصطفی • وبعضی علما
عددلرینی بر بیت ده نظم ایتمیش فقیر بیت ثانی ارسال صلوات
ایچون الحاق ایتدم **قطعه** اولوا العزم نوح والخلیل بن آزر •
وموسی وعیسی والحبیب محمد • صلات صلوة من ملیک مهیمن
علی ارواحهم فی کل یوم تجدد • ومرتبهٔ رابعه مقام خمیت ومنزلهٔ
جناب خاتم علیه الصلوة الاتم الاکرم در • که کتف مبارکنده که
مهر نبوت • در وحی ورسالتی ختم وسد ایتدی • ونص لولاک
لولاک لما خلقت الافلاک • ایله ترجیح ملائکه ایدنلرک اساسن مبنی
هدم ورد ایلدی **بیت** سلام الله خلاق البرایا •
علیه فی الغدایا والعشایا • پس مرتبهٔ انسان مراتب کائناتدن
وسط ومیانه ده حاصل در • اراده وکسب خبرله ذروهٔ اعلای
مراتبه واصل • ومتابعت طبیعت وهوایله حضیض ادنایه نازل اولور
زیرا چون نفس مجرد • وبدن عنصر محسوسدن مرکب وملتئم در • لابد ایکی
طرف که ملکیت وحیوانیت در • انده مندمج ومنتظم در • اگر جانب ملکیتی
تکمیل وتصحیح • وانی جانب حیوانیته تفضیل وترجیح ایدرسه ملکدن
افضل ومجردات محضدن اکمل اولور • زیرا جانب ملکیتدن صارف
ومانع وجهت حیوانیته جاذب ودافع موجود • اکر تحصیل ملکه

ملکیت ایلدی • ملک خود داعیهٔ حیوانیتدن خالص وسالم ومحض
خیر وملکیت اکالازمدر • کذلک طرف حیوانیته طالب واول
جانبی ملکیته راجح وغالب اولورسه حیوان محضدن اسفل واقل
ومصداق اولئک کالانعام بل هم اضل اولور • زیرا حیوان
قوت عقلیه دن عاری در • وخاصهٔ ملکیدن مهجوردر • پس اگر حیوان
دهاویهٔ شهوت محضده قالورسه معذوردر • بخلاف انسان که
شمع عقل کف کفایتنده فروزان ایکن تنور شهوت وضلالتده
سوزان اولمق بی وجه وخارج عذردر **قطعه** •
آدمی زاده طرفه معجونیست • از فرشته سرشته وزحیوان
گر کند میل این شود به ازین • ور کند میل آن شود بدازان
ودخی معلوم اولا که • نته کم حیواناتک اسباب معاشی مأکول و
مشروب وملبوس ومنکوح جمله سی طبیعی در • غداسی طبخ وترکیب
احتیاجندن عاریدر • زیرا نباتات مبتذله ولحوم نیه وملابسی
صوف وپشم وریش که اصل خلقتده ثابت • ومناکحی دخی
عقد نکاحدن ثابت در • وسلاحلری اصل ترکیبلریله حاصل وتحصیل
وصنع واشترا تقیدندن بریدر • پس من جمیع الوجوه مزاح العله
مرتب الاحوال در • بخلاف انسان که جمله اغذیه واشربه وملابس واسلحه و
جمیع مالابدی اعمال فکر ورویتله تحصیل ایتمکه موقوف نه زرع وطحن
ایتمینجه غدایه قادر • ونه غزل ونسج وخیاطت قیلمینجه لباسه مالک

کمال

اولور اسلحه‌دخی جمله صنایعی وتحصیل وتکمیله محتاجدر • کذلک معنوی
معنوی جهتندن دخی جمله حیواناتک کمالاری فطرتلرنده مرکوز و
مجبول وسعی وکسب احتیاجندن خلقتلرنده موجود ومجعولدر اما
انسانک کمال وشرف وخیر وسعادتی رویت وفکر ایله اکتساب
ایتمکه موقوف وسعی وکوشش وهمت ووزرش ایله اجتلاب ایتمکه
محتاجدر کلید سعادت وشقاوت کف کفایتنه ویرلمشدر • وزمام
حصول نقص وکمال قبضهٔ اقتدار واکتسابنده قونلمشدر • اکر عقل جمیل
وفکر نبیل ایله احد طرفینی ترجیح • وسلوک جادهٔ مستقیم ونهج صحیح
ایدوب معارف وفضایل جانبنه تحرک وسیران • ومراتب
تحصیل اخلاق واعمال حسنه ذروه‌سینه ترقی وطیران وکمالاتی
قوتدن فعله خروج ایدرسه • مخالط ملأ اعلی ومقرب حضرت
حق تبارک وتعالی اولور • واکر زمام طبیعتنی هوا وهوس الینه
ویره ومرتبهٔ اولی‌سنده که حیوانیت محضدر اقامت وسکون
قیله احوالی انتکاس • وحرکاتی انعکاس اوزره اولوب یوما
فیوما تدنی وتسفل واسفل السافلین طبیعته تنزل ایدر • عاقبت
مقیم هاویهٔ هوان وملازم تیغوله خذلان اولوب ومرالدامرین
مقارن بئس القرین اولور بیت سمی النفس ان تهمل تلازم خستها
وان تنبعث نحو الفضایل تلهج • چونکه انسان اصل خلقت وابتدای
فطرتدن ایکی جانبه مایل • وایکی جهته قابلدر • پس اکا معلم ومودب

واقعدن ... [illegible]

لازم • وداعی وهادی مهم در • که بعضی تلطیف وترغیب واعطاسی
ایله جانب هدایته تحریک ایده‌لر نته‌کیم دیمشلردر بیت
نوآموز را ذکر تحسین وزه • ز تهدید وایذای استاد به
وبعضی وسیله تعنیف وترهیب ایله طرق رشاد وصوابه تسلیک
ایلیه‌لر نته‌کیم دیمشلردر قطعه • پادشاهی پسر بمکتب داد
لوح سیمینش درکنار نهاد • بر سر لوح او نوشته بزر
جور استاد به که مهر پدر • وحرکت جانب شقاوتده
مهالک نعوذ بالله من ذلک • قیلمقدن بلکه سکون وترک سلوک
مسالک ایتمکدن احتراز • وسمت خیره سعی وکوشش ایتمکه نشاط و
اهتزاز ایتدیره‌لر • زیرا جانب شقاوتده سکون وترک حرکت
کافیدر • وترک اسباب هدایت • مباشرت اسباب غوایت
اولمغه وافیدر • یسّرنا الله تعالی سلوک سبیل رضوانه ومنعنا
وایاکم عن الرکون الی السکون فی هاویة ضلالته امرای اولک بیانده‌در
که نفس ناطقهٔ انسانیه‌نک کمالی ونقصانی نه نسنه‌در • ونه نسنه‌ده‌در
وخیر وسعادت وشر وشقاوتدن غرض نه‌در • اکرچه نفس انسانینک
کمالی نه وسعادتی نه‌ده ایدوکی سابقا معلوم اولدی • لکن مزید
تفصیل وارشاد • وبعض نکات شریفه • ومسایل لطیفه که ذکر
اولنمشدی ایراد ایتمک مهم اولدی وعنچون بومقاله وضع وبنیاد
اولدی معلوم اولاکه موجوداتدن نفیس وخسیس هرشینک برخاصه‌سی

مخصوصه شیٔ درکه اندن غیری اشیا اول خاصه ده اکا مشارک ومساهم
اوله مز اکرچه اندن غیری افعالنده مشارکی اولمق جایز و واقعدر
مثلا سیفک برخاصۀ مخصوصه سی واردر واول اجسام کبیره قطعنده
کارکرلیک و برّانلیقدر وفرسک برخاصه سی واردر واول سوارینه
مطیع و فرّ وکرّه قابل اولمقدر وبو خاصه لرده سیف وفرسه
برشیٔ مشترک دکلدر اکرچه مطلقا برنده لیکده سیفه سکّین دخی
مشارک وفی الجمله باربردار اولمقده فرسه حمار دخی مساهم در
واکر سیفدن اول خاصه حاصل اولمزسه انی پارۀ آهنه مساوی
عدّ ایدرلر واکر فرسدن اثر مخصوص صادر اولمزسه انی خربی تمیزه
یکسان صیرلر پس اکرچه انسان دخی نیجه افعال واوصافده
سایر حیواناته مساوی بل نباتات وجماداته مشارکدر لکن بر
خاصۀ مخصوصه و اثر خاص معینی واردر که انده حیواناتدن بر فرد
وجمادات ونباتاتدن برشیٔ اکا مشارک دکلدر وانسان اول
خاصه ایله جمله اشیادن ممتازدر وجمیع انواعدن متمیز وسرفرازدر
واول خاصه نطقدر ونطقدن مراد نطق ظاهر که تلفظ حروف
وتکلم الفاظدر دکلدر زیرا نطق ظاهر نیچه انسانده متحقق اولور نیته کم
انسان اخرس و آدمی ابکم کبی وکاهی نطق ظاهر متحقق اولور وانسانیت
متحقق اولمز نیته کم بغداده که طوطی دیدکلری طیردر بلکه مراد
نطقدن قوّت ادراک معقولات وفکر ورویّه اقتدار

وافعال واخلاق محموده ومذمومه تمیز ایتمکه تمکن در وبو خاصه
انسانه انکیچون ویرلمشدر که انی مبدأ اوّل جلّ شانه معرفته
وصفات کمال ونعوت جلالی ادراکنه وسیله و وجودده
اولان عقول مجرّده ونفوس مطهّره واجرام افلاک وعناصر
وابداع موالید ومرکّبات وآفاق وانفسده مندرج اولان آیات
ظاهره وبیّنات باهره بیلمکه وسیله ایده وبو قوّت نظری ایله
بو قسمی تحصیل ایده وبو قوّت عملیه جهتندن اخلاق رضیه وافعال
محموده اخلاق ردیّه وافعال مذمومه دن فرق وتمیز ایده وبو
کسب سعادت وتحصیل فضیلت ایلمکیچون خلق واختراع ایده وب
انی خلاصۀ عالم کن فیکون ونقاوۀ کارخانۀ ابداع ایتمشدر اول
اسبیدندرکه انسانک ملایکه اوزره تفضیلی وعلّم آدم ایله تقریر
قیلندی وما خلقت الانس والجنّ الا لیعبدون ای لیعرفون ایله
تفسیر اولندی امّا اول اوصاف وافعال که انده انسان سایر
انواع مرکّبات وحیواناته مشارکدر اعمال قوّت شهوانیه کبی که
انوکله تحصیل ملاذ فانیه ومشتهیات زایله اولور واعمال قوّت
غضبیّه کبی که انوکله تغلّب وتسلّط وقهر وانتقام اولور
انلر نفس انسانی یه کمال دکلدر زیرا اول اوصافک هر برنده
نفس انسانی یه حیوانات خسیسه مشارک بلکه غالب اولور مثلا
غلبۀ قوّت شهوانیه اکل وشرب قسمندن ایسه انده کاو وخر انسانه

غالب و فایق در ● اگر صفت باه و قوت جماع ایسه انده خنزیر
مقدم و سابقدر ● و قوت بطش و تنا درلک ایسه انده جاموس ● و
فیل اکملدر ● و اگر قوت قتل و بهادرلک ایسه انده ببر و پلنک افضلدر
پس بر صفت که انده بو مقوله حیوانات خسیسه شریک و غالب اوله
عاقل انی کندویه کمال ایدنمکه نیجه طالب اولور ● پس همت ایله که انسانک
کمال مخصوصنی تحصیل و سعادت مقدره سین تکمیل ایده سین و جوهر نفسی
قوت علمیه جهتندن فضایل ایله آراسته و قوت عملیه جهتندن
رذایلدن پیراسته قیلاسین ● اقبل علی النفس و استکمل فضائلها
فانت بالنفس لا بالجسم انسان ● پس بو تقدیراتدن واضح اولدی
که اول طایفه خبیثه که اعتقادردیلری ایله شعار شریعتدن عاری
جرکاب طبیعتلری چاه زندقه و اباحتده جاری اولوب ●
انسانک سعادت حقیقیه سنی انکار ● و انبیا علیهم الصلوه والسلام
پیدا بیوردقلری تکالیف و شرایعی عبث اعتقاد ایدوب مرادلری
انسانیدن دنیاده غصه و غمدن آزاد ماکل و مشارب لذیذه و
مناکح شهیه ایله مسرور و شاد اولمقدر دیوب ربقه تکالیف رقبه انقیادلرندن
طوتمقدن استغنا و تکبر و بوته عبادات و مجاهداتده کندوسنی زر
خالص ایدنلره استهزا و تمسخر ایدوب صلوه و صیامه عادة البلد و سلامة
الاهل والولد تسمیه ایدوب کلمات کفرانگیزی تکلم و اشعار والحادآمیزی
ترنم ایدوب دیرلر ● الحق که بزیر فلک دوارند

گاوان و خران بی دم و افسارند ●
خربنده بمرد و رفت و اینها ز خری ●
و ز بیخبری هنوز زیر بارند ● نعوذ بالله تعالی من الآفات
والهلاک فی الخرافات ● و بو خرفه مزخرفه نک بعضی
تصوف رسمی و معرفت ناقصدن دم اوروب زرق
و خرافات و شطح و طاماتدن علم کتوروب صفحه دانشلری ی
حرف دیندن پاک کیمی شال پوش کیمی سینه چاک یوررلر
حاشا و کلا تصوف انلردن دور ● و معرفت نیجه مرحله مهجوردر
رباعی بنهاده ز تزویر و ریا دامی چند ●
بگرفته ز طامات الف لامی چند ●
نارفته ره صدق و صفا گامی چند ●
بدنام کننده نکو نامی چند ● چون محصل کلام بودرکه
انسان که خلاصه موجودات ● و خلیفه الله تعالی الاعظم و
تکریم و تفضیل حق جل و علا ایله مفضل و مکرم در ● کمال سعادتده
حیوانات خسیسه ایله برابر ● و اینجادندن غایت غرض محض
خواب و خور در ● دیمک در ● پس بو مذهب باطلک ابطالی
و رای عاطلک تزییفی اقامت برهان و ایراد دلیلدن
مستغنی در ● اما اتباع فلاسفه حشر بدنی و معاد جسمانی اثبات
ایتمکله بو مذهبه قریب ● و مشرب تحقیقدن بی نصیب عد اولنوب

دیرلر که جون کمال معنوی وسعادت حقیقی اخروی جنت جسمانی
اکل لحوم طیور وثمار موفی وشرب انهار لبن وعسل مصفا
وتمکن غرف وقصور وتمتع نکاح حور اولیجق حیوانات وبهایم
مرتبه سینه تنزل وسعادات حقیقیه دن که معارف روحانی
وابتهاجات عقلی در تلهی وتغافل لازم اولوب اکابر انبیا
وافاضل اصفیا ادانی انسان بلکه بهایم وحیوان طریقه
سینه اقتفا وجوهر گرانمایه ودر ثمیندن سنک تیره وخاک
مهین ایله اکتفا ایتمش اولور خصوصا لذات جسمانیه الام
سبق ایتمینجه مشهود اولمز وشتهیات بدنیه نک هر بری
اولا بر مکروه اولمینجه موجود اولمز مثلا لذت اکل وشرب
سابقه عطش وجوع اولمینجه اولمز ولذت خواب وراحت
سابقه تعب وجوع سنر تحقق طوتمز ولذت جماع اول وقت
اولور که سابقا اوعیه والات منی یه مملو اولمغله دغدغه
والم کله تا استفراغندن لذت حاصل اوله جنت خود
شوایب الامدن صافی در پس لذات جسمانیه منافی در
اکثر فلاسفه نک مذهبی ویونانیلر کاسه لیسنک مشربی
بودر حتی بو علی سینا اکرچه شفا ونجات کتابنده حشر جسمانی
اثبات ایلدی ولی معاد رساله سنده ابطاله زعمی اوزره
نیجه دلیل اقامت ایلدی ونصیر طوسی دخی تجرید کتابنده

معاد اجسادی تقریر ایلدی امابو کتابده نفی جانبنی تحریر ایلدی
اما عاقلان آگاه واگاهان پر انتباه اساس عقایدلرین
شرایع انبیا اوزرینه تصحیح وحکم ایمانیه حکمت یونانی اوزرینه
تقدیم وترجیح قیلدیلر تشکیکات مذکوره اضعاف بو مقوله
شبهه واهیه ایله بنای شریعت انبیایی الغا ایتمدیلر شعر

کفته یونانیان پیغام نفس است وهوا
کفته ایمانیان فرموده پیغمبرست

نیست جز بوی نبی سوی خدا رهبر ترا
از علی جو بو که بوی بو علی مستقذرست

مرزه میکوید منجم ژاژ میخاید حکیم
مرد واز تحقیق کار اکه نشد ار باورست

پس جمله اهل حق قتنده که درخت ایمان روضه جانلرنده نابت در
حشر ابدان ومعاد جسمانی صحیح وثابتدر بلکه جنس معاد الحق جسمانیه
محصور وسعادت انسان کامل جنتده استیفای لذات جسمانیه
مقصور اولمق مذهب مقبول ورای مؤید ومنصوردکلدر
بل اعتقاد صحیح وحق صریح اولدر که معاد ایکی در جسمانی و
روحانی وهر برنده لذات والام واردر مؤبد وجاودانی
وچون نفس علاقه بدندن آزاد اوله عالم برزخه دخول ایلر وبو
عالمده نیجه مدت کذران ایتمکله قدرت الهی وقوت ناتمناهی ایله

موصوف اولور • بعده بقاسیه مناسب بدن مستعد جدیده اعاده اولنیجق لذات روحانیه وجسمانیه جمع ایتمکه قادر • وسعادت نشاتین ایله تحقق ایتمک استعدادی انده ظاهر اولور • ومع هذا اکمل اصفیانیه لذات حسیه جانبنه التفات ومشتهیات جسمانیه یه اعتبار ایتمیوب جل همت ونهمتلری اول سعادت عظمی • و ابتهاج ولذت کبری یه که عبارت وادی بیاننه قدم ایده مز • وبراق برق سیر افهام پیدای تعریفنده پیدا اولمز • اول مشاهده جمال وجلال مهیمن متعال در • مقصود ومحصور در نته کم

حکایت

اولنور که صلحا دن برکمسنه جهان واقعه • و عالم منامده ریاض رضوان وجنت رحمانه کیردوکی • اول کوردی بشر بیدن صافی اعنی بشر حافی • قدس سره • غرفه جنتده اوتورمش • ایکی ملک ایکی طرفندن خوان جنت لقمه لرین الوب دهاننه قورلر • ناکاه نظر ایدر کورر تحت عرش ده • بر شخص بر پای وقایم • وچشملری کشاده حیران وهایم • متعجب اولوب سوال ایدر که بو شخص نامی • وعزیز کرامی در • جواب ویرورلر که بو مست حق ومدهوش مطلق بایزید بسطامی در • که اطعمه جنت وثمار کوناکونه دکران کبی نکران اولمیوب • مشاهده و استغراق تجلی جمال ازلی ده بویله کذراندر • وبو اول بایزید در که مقام وحالندن بویله خبر ویرمشدر که

بیت

شربت الحب کاسا بعد کاس • فما نفد الشراب ولا رویت

وبو فقیره شیخ سید علی بن میمون مغربی دن نقل اولندی که • دیرلرمش که جنت ایکی در • جنت معارف روحانی وجنت اعمال جسمانی در • ومعارف بو نشاه ده جنت معارفه کیرمک جایز در • اما جنت اعمال اکا کیرمزلر الا نشاه اخرویه ده • اما اول شبهه که لذات جسمانیه سابقا الام اولمینجه متحقق اولمز • پس جنت که الامدن صافی در • وجود لذات جسمانی یه منافی در • دیدکلری مدفوع ومرفوع در • زیرا که لذات جسمانیه اخرویه لذات جسمانیه دنیویه نوعندن کلدر که بوکا لازم اولان خاصه اکا دخی لازم اوله • بلکه لذات جسمانیه اخرویه بالنوع والحقیقه لذات جسمانیه دنیویه یه مخالف ومباین در غایة ما فی الباب • بعض خواص وعوارض ده مشارک ومقارن در واشتراک عوارض سببی ایله بری برینه محاکی ومشابه در • وحق جل وعلا دار نشاه اخروی ده اولان لذات خالصه ومشتهیات بی شایبه دن نمونه اولمغیچون بو لذاید دنیویه که فی الجمله مشابه در خلق ایتدی که سبب رغبت واجتهاد • وباعث عمل عباد وعبادات اوله پس لذات جسمانیه یه سبق الم علی تقدیر التسلیم لذات جسمانیه دنیویه لازم ومقارن در • اما لذات جسمانیه اخرویه اندن منزه واکا مباین در • بلکه اجسام اخرویه فی الحقیقه اجسام دنیویه یه مباین ومنفصل در غایة الامر بعض عوارض ده قبول تجزی واحتیاج حیز کبی مشترک ومتصل در

بلکه بعض متصوفه ذاهب اولدیلر که جسم واحد ایکی حیزده معا متحیز اولمق
اجسام اخرویه‌یه محال دکلدر اگرچه اجسام دنیویه‌ده استحاله‌سی بدیهی در
و منکر معاد اجساد اولان اعتقادلرک بر شبهه‌لری دخی بودر که
قوای جسمانیه تحریکات و افعال غیر متناهیه‌یه مبدأ اولمق محال و
مرکبات جسمانیه مدت مدیده متحقق اولدقدن صکره لازم البطلان
والانحلال در و دوام احتراق جسم محترق بعینه باقی اولمغله
اجتماعی بدیهی البطلاندر زیرا احتراق اجزایه موجب افتراق در
و مرکبه مورث انحلال وامحاق در و بونده تردد ایتمک طور عقلدن
بیرون و سفسطه محض و مکابره صرفه مقرون در و بو شبهه‌لرک
دخی جوابی نسق مذکور و اسلوب سابقدن مستفاد در زیرا
دیدکلری آثار و احکام دنیاده اولان مرکبات و اجسامه مخصوص در
و اجسام عالم آخرتک احکامی بو احکامدن مباین و عقل عالم
ملکوتک ادراک احکامندن معزول ایدوکی کلام اهل کمالده مصرح در
پس اول عالمه بو عالم خواصین اثبات ایتمک رأی کاسد و قیاس الغائب
علی الشاهد ایتمک میزان اهل اصولده قیاس فاسد در و اکابر
اساطین حکما و افاضل مشایخ تصوف و بعض علما عالم مثال مسمی
بر عالم اثبات ایدوب ایدرلر که عالم اجسام مادیه و عالم
ارواح مجرده مابینده بر عالم وار در که عالم اجسام کثیفه‌دن لطیف
و عالم ارواح لطیفه‌دن کثیف قابل تجزی و انقسام اولمقده

اجسامه مشارک و هیولی و صورتدن مجرد اولمقده عالم ارواحه
مساوی در و هر شئ که بو عالمده مقصود در البته انوک مثالی عالم
مثالده موجود در یا صورتده متحد اولمغله نته کم صونک مثالی عالم
مثالده دخی صو اوله یا صورتده مخالف اولمغله نته کم علمک مثالی
عالم مثالده سود اوله و اخلاق رضیه و اعمال صالحه‌نک مثالی
بساتین و ریاحین و ثمار و انهار لذة للشاربین و اعمال فاسده و اخلاق ردیه‌نک
مثالی ظلمات و غیاهب و حیات و عقارب و غساق و
غسلین اولور و عالم رؤیا و احوال واقعه که جمله انام حالت نعاسده
مشاهده ایدرلر بو عالمدندر و ارباب سلوک بو عالمی
ایکی قسمه تقسیم و وجه حصری بو وجه اوزره بیان و تفهیم ایلدیلر که مثالی
بوندن خالی دکلدر که تحقق و حصولی و اهل تصفیه‌نک اکا اتصال
و دخولی قوت خیاله موقوف و محتاج اوله اکا مثال مقید دیرلر
یاخود آلت خیال و قوت حس باطنک انوک تحقق و تمثلنده مدخلی
اولمیه اکا مثال مطلق دیرلر و بعض اصفیا قوت ریاضت و مجاهده
ایله بو عالمک ولایات و اقالیمنی دخول و مشاهده ایتدوکنی
حکایت ایلدی دیدی که بو عالمدن ایکی شهر وار در برینک
آدی جابلسا و برینک آدی جابلقادر و بو شهرلرک خلایقنک شماری
اعداد و ارقامدن معزول و عجایب و غرایبی خارج اطوار افهام و
بیرون ادراک اوهام و عقول در و ارباب کشف و تصفیه بو عالمک

مشاهده عجایبه مستعد و اکثر کرامات و خوارق و تصرفات اولیا
بو عالم اسرارندن مستمددر • و اکابر ائمه دین رحمهم الله تعالی علیهم
اجمعین بو عالمک اثباتنه تلویح و بعض اسرارینه تصریح ایتدیلر •
حتی اعلم الناس حضرت ابن عباسدن مرویدر • که بو عالمدن غیری
بر عالم واردر • هر نسنه که • بو عالمده واردر • انک نظیری انده حاصل
حتی سنم کبی انده بر ابن عباس واردر • و ارباب کشف و تصرف • و اصحاب
صفوت تصوف ذاهب اولمشلردر که برزخ عالمنده که روحک
بدندن مفارقتی ایله قیامت کبری ده ینه ابدانه اعاده سی ارهسیدر
عالم مثالدن مستمددر • چون نفس بدندن مفارقت ایلیه نفس ده
اولان اکر ایمان و معرفت و خلق حسن و عمل صالح انوار و اضوا
و ریاض و بساتین و حور و قصور • و غلمان کانهم لؤلؤ منثور
اولور • هر عمل کندویه مناسب صورتده ظاهر اولور • و کذلک
جهل و ضلال • و اخلاق ردیه و اعمال قبیحه نیران و ظلمات و
عقارب و حیات صورتنده نمایان اولور • و نفس صالح جنات
و ما فیهایی کندوده حاملدر • و نفس هالک نیران و حیات و
عقارب کندوده حاملدر • غایة ما فی الباب اول دام که نفس بو
نشأه ده در • انی احساس ایدهمز علایق بدن و صور محسوسات
انلرک ادراکنه مانعدر • چون نفس بدندن مفارقت ایدوب
مانع مرتفع اولوب کندوده مکنون اولان ملکات و کیفیاتی

ومکنون

فی الحال صور مناسبه ده احساس و مشاهده ایلر • و تمثیل ایلرلر که
بر مست مدهوش • یا محذرات استعمالی ایله بیهوش اولمش کمسنه نک
قوینده معشوقه زیباسی همخوابه اولمش اوله • یا حیات و
عقاربله جیب و دامانی طولمش اوله • چون کیفیت بیهوشلغی
کیده • و عقل و حسی عودت ایده • سعید و منعم اولان
کوره که معشوقه رواحیندن معطر مشام • و صفای تن نازکندن
مندن اول وجهله سرور و لذت بولیور که نطاق کلام احاطه
تقریرندن عاجز • و شقی معذب کوره که زهر مار • و نیش عقرب
خونخوار • جاننه کار ایتمش نعوذ بالله تعالی شدت آلامین اقلام
تحریر ایدهمز • و وحشت عذابین اوهام تصویر قیلهمز

نفس و شیطانها تو و تو خفته ترسم بامداد •
مرده یابندت که مار و کژدمت در بستر است •

پس بو احوال عالم مثالدر • اما فاضل تحریر سعد الدین تفتازانی
بو عالم مثالک اثباتنی شرح مقاصد کتابنده نقل ایتدکدن
صکره ایدر که • و قاکه بو دعوی مطلب عالی • و ایراد ایتدکلری
دلیل ضعیف و واهی اولدی ایسه • محققلر اکا التفات ایتمدیلر
لکن مرادی محققلر دیدکلرندن ارباب نظردر • که مطالب عقلیه لرندن
مرشد عقله اقتدا • و دفع ظلمات جهالاتده شمع عقل و
چراغ نظر ایله اهتدا ایدرلر • اما عاقل لبیب و فطن اریبه لایق

اولدرکه اکر نور کشف و وجدانله بو عالمه واصل اولمزسه باری
انی بقعهٔ امکان و خطهٔ احتماله قویوب انی زاویهٔ ابطال
وپیغولهٔ نفیه سورمیه • نته کم پیشوای ارباب فکر و نظر شیخ
رییس ابو علی بن سینا دیمشدرکه بر مطلوب و مدعی که سنی
اندن قایم برهان منع و دفع ایتمیه • انی بقعهٔ امکانه تسریح
ایله زیرا برهانسز بر شیئک نفینه و ابطالنه ذاهب اولمق عیب
و نقصان اولمقده برهان مقتضاسینه بی وجه مخالفت ایتمک
کبی در • و شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی قدس سره •
اثبات انوار روحانیه ایتمکده اساطین حکمادن نقل ایتدکدن
صکره ایدرکه چون اهل عالم اثبات حرکات کواکب و افلاکده
که ارصاد جسمانیه ایله اولور • اکابر ریاضیین ابرخس و بطلمیوس
کبی ایتدکلری ارصاده تقلید ایدوب علوم هیئتی بنیاد ایتدیلر
پس اثبات انوار روحانیه ده که ارصاد روحانیه ایله اولور •
اکابر و اساطین حکماء اشراق که حکماء کلدانیین و حکماء فرس
قدیم و حکماء یونانیین انباذقلس و هرمس و فیثاغورس و سقراط
و افلاطون کبی ایتمشلردر • و نور کشف و تصفیه ایله عین الیقین
کورمشلردر • طالب اعتقاد انلرک ارصادینه دخی تقلید ایلمیه
نه بعید اوله • والحاصل الف و عادت و تشکیکات ارباب
ضلالتدن حادث اولان استبعادلری شرایع انبیا و

و قواعد حکما و اشارات و اذواق عرفانک نقض و ردینه
طریق ایتمک جایز دکلدر بیت مکر چه شوی بجالت زنده دلان
نه هرکه تر اینست کسی رانبود • چون احوال معاد و حشر •
ارواح و اجسادده بو مقدار کلام ذکر و ایراد اولندی
پس ینه اصل کلام و ضد مرامه رجوع ایده لم • و اول
انسانک کمال و نقصانی تفاصیلی ایدی • والحاصل انسانده اوچ
قوت واردر • ذاتنده مندرجدر و اول قوتلر شرف و
نقصانده متفاوتدر • ادنی سی قوت بهیمیه در • که اکا نفس
بهیمی دیرلر • و اوسطی قوت سبعیه و نفس سبعی در • و اعلاسی
قوت ملکیه و نفس ملکی در • نفس ادنا ایله بهایمه مشارک و مقارن
و ملایکه دن ممتاز و مباین • و نفس اعلا ایله ملایکه یه مساهم و
مشارک و بهایمه مخالف و متارک در • زمام اختیار کف تمکن
و اقتدارنده در • یا ادنی یه اویوب محلهٔ بهایمده تمکن و منزل
سباعده توطن ایتمش اولور • و اکر نفس اعلایه اتباع و نفس ادنی
مقتضاسندن امتناع ایدرسه حضیض حیوانیتدن خروج •
و ذروهٔ ملکیته عروج ایتمش اولور • و قرآن عظیم و تنزیل کریم ده بو
نفسلره اشارت نفس اماره و لوامه و مطمئنه ایله اولنمشدر •
نفس اماره دایما سوء و فحشا • و شهوات و اهوا ارتکابنه امر ایدوب
اصرار ایدر • نفس لوامه کاهی طلب شهوات ایدوب بعده ندامت

وكندويى سرزنش وملامت ايدر • ونفس مطمئنه تحريكات نفسانى
وشيطانيدن نجات وخلاص بولمشدر وطريق خير وصلاح
اوزره مستقر ومطمئن اولمشدر • محاسن افعال واعماله ملازم و
مكارم اخلاق واوصافه مداوم در وحكما ديرلركه بو نفسلرك
برىسى حد نفسنده صاحب ادبدر • واول نفس ملكى در وبرى
دخى اگرچه حد نفسنده صاحب ادب دكلدر لكن قابل تاديبدر
واول نفس سبعى در • وبرىسى دخى نه حد نفسنده صاحب ادب ونه
قابل تاديب در • واول نفس بهيمى در ونفس بهيمى نك خلقلشدن
غرض بقاى بدندر زيرا نفس ناطقه نك طريق تحصيل كماله مركبى در •
ونفس سبعى خلقلشدن غرض كسر نفس بهيمى در زيرا كم نفس بهيمى
استيلاسندن متوقع اولان ضرر بونكله مندفع اولور •
وبعض حكما بو اوچ نفسى اكا تشبيه ايتمشلركه بر مربطه اچنده بر
فرشته وبر كلب وبر خنزير جمع اولمش اوله وبعض حكما شويله
تمثيل ايلرلركه بركمسنه بر بهيمه يه بنوب وبر كلب اويدروب
شكاره كيتمش اوله اگر حكومت وتصرف آدمك اولورسه هم بندوكى
بهيمه وهم بيتدوكى كلب صيدى مقتضاى عقل اوزرينه استعمال
ايدرسه وهر برينه مناسب اولان قوتنى ويروب شرط استراحتنى
رعايت قيلورسه اوچى دخى بر مراد وكامران اولوب كلب صيد
الوب فضلات اعضاسندن تغذى تمام ايدوب ومركبى دخى

وقت عملده اگرچه بمقدار تعب چكر وپاره نصيب نصب
كورور • ولكن وقت استراحتده مرتع كياه لطيف ومنبع مياه
نظيفدن متمتع اولور • وانسان دخى صيد معتبر وشكار مرغوبه
مالك اولوب امن وصحت وفراغ وعافيت ايله مسكن مالوفنه
واصل اولور اگر حكم وتصرف انسانك اولميوب • مثلا حيوان
مركبك اوله • لابد سمان ايراقدن آب وسبزه خيال ايتدوكى
جانبه بى اختيار روان ودوان اولوب • بالاخره آب صندوغى
سراب • وسبزه ظن ايتدوكى شوره زمين خراب چيقوب عمرانه
راجع • وسبزه زار صحيحده رائع اولمقدن فرصت دخى فوت
اولوب جوع وعطش وتعب ونصب ايله بيابانده • وخراب
نامعمورده هم فرس وهم فارس • وهم كلب صيد حارس هلاك
وتلف اولورلر اگر حكم وتصرف كلبك الندە اولورسه اول
ظاهر اولان شبحى صيد فربه وشكار مرغوب صنوب بى اختيار
كندويى يا خارستان صعب يا وادى ژرفه القا ايدوب
كندويى اهلاك ودرپى اولان فارس وفرسى اتلاف ايلر • چون
مقدمه ده كلام بو درجه يه واصل • وموقوف عليه مباحث آتيه
اولەجق معارف حاصل اولدى • پس شمديدن صكره فنون ثلثه كه
مقصد كتاب ومطلب فصل الخطابدر • شروع ايدوب
• اوچ كتاب مستطابده ايراد ايدەلم •

کتاب اول علم اخلاق بیانندە وشرح رموزندە در

مقدمۀ کتابدە مرور ایلدی کە حکمت عملیەدن قسم اولان علم
اخلاق بر علمدر کە اخلاق وافعال نفس انسانیدن بحث ایدر
بو جهتدن کە قنغیسی محمود ورضیدر کە اجتلاب قیلنە وقنغیسی
مذموم ومردوددر کە اجتناب اولنە پس بو علمدە هر شخصک
علی حدە احوالی اعتبار اولنوب اهل منزلندن واهل مدینەسندن
کمسنەنک اختلاطی جهتندن اولان احوالی اعتبار اولنمز پس بو علم
مفرد منزلەسندەدر وعلم تدبیر المنزل وعلم سیاست المدن کە
انلردە شخصک سایر ابنای نوعی ایلە اولان اختلاط ومعاملەسی معتبردر
مرکب منزلەسندەدر چون مفرد مرکب اوزرە طبعا مقدمدر
پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل وسیاسة المدینە اوزرینە وضعا
تقدیم اولندی وبو کتاب دخی مبوب اعنی نیچە باب اوزرینە
مرتبدر

باب اول خلقک اقسامینە تقسیمی بیانندەدر واجناس فضائلە ایدوکنک شرح وعیانندەدر

ورذائل

خلق بر ملکەدر کە
انوک سببی ایلە نفسدن افعال سهولتلە صادر اولور وفکر ورویتە
محتاج اولمز وبو تعریفک تفسیری اولدر کە ملکە هیئات نفسانیۀ
راسخەیە دیرلر زیرا کیفیت نفسانیە ایکی قسمدر بری حال وبری
ملکەدر زیرا سریع الزوال وغیر راسخ اولورسە خجالت وضحک
وبکا کبی حال دیرلر اگر بطیء الزوال وراسخ اولورسە سخا وشجاعت کبی
اکا ملکە دیرلر پس اولا خلقک تعریفندە ملکە ذکر اولندیغی
بوکا بنادر کە اگر کیفیت نفسانیە ملکە اولمیە یعنی راسخ اولمیە
سریع الزوال خلق اولمز بعدە تعریف خلقدە ذکر اولندی کە
انوک سببی ایلە نفسدن افعال سهولتلە صادر اولور بو قیدا کیچون
ذکر اولندی کە کیفیت نفسانیە ملکە اولسە اما انوک سببی ایلە
نفسدن افعال صادر اولمسە اکا خلق دیمزلر وکذلک افعال
صادر اولمغە سبب اولسە اما سهولتلە صادر اولمیوب عسرتلە
فکر وتأمل ایلە صادر اولمغە سبب اولسە ینە خلق اولمز اما قیود
مذکورە جامع اولوب وافعال انوک سببی ایلە بی تأمل سهولتلە
صادر اولسە اکا خلق دیرلر مثلا بر کمسنەدن نادرا بذل واحسان
ایتمک واقع اولور اما اکا خلق سخاوت دینلمز زیرا ملکە اولمدی
ودخی بر کمسنەیە بذل وسخا عادت دخی اولسە اما نفسە متصل جبر ایتمکلە
وتکلف وزحمتلە اولسە ینە خلق سخاوت انده موجود دکلدر زیرا
بذل وعطا سهولتلە صادر اولمدی اما بر کمسنەیە دایما سهولتلە
بذل وفیض عطا ایتمک مقرر اولسە شویلە کە بذلە قدرت محقق اولوب

مرتفع اولیجق بذل ایتمه‌سی مقرر اولسه انده خلق سخا حاصل و متحقق در
تقسیم خلق چون خلق نه نسنه ایدوکی معلوم • و ماهیتی مفهوم
اولدی تمهیددن صکره تعریفیدن رجوع • و تقسیم اقسامنه شروع
ایده‌لم افاضل سلف شویله ذکر ایتدیلر خلق خالی دکل که کمال اولان
نسنه‌یه سبب اوله • یا نقصان اولان نسنه‌یه سبب اوله • قسم اوله
فضیلت و خلق حسن دیرلر سخا و شجاعت و حلم کبی • قسم ثانی‌یه
رذیلت و خلق قبیح دیرلر بخل و جبن و خفت کبی قسم ثالث نه فضیلت
نه رذیلت در • خیاطت و فلاحت کبی بزم بو کتابده قسم ثالثدن
بحثمز یوقدر • بلکه یا قسم اولدندر که معلوم اولوب تحصیل و اکتساب
اولنه یا قسم ثانیدندر که مفهوم اولوب حذر و اجتناب قلنه
بو تقسیم خلقک اقسام اولیه‌سنه تقسیمیدر که فضیلت و رذیلتدر
اما خلقک اقسامی و انواعی چوقدر • انلره دخی تقسیم اولنمق لازمدر
که اقسام و انواع مذکوره معلوم اوله • مقدمه کتابده اثبات
کیچمشدی که نفس انسانی‌نک ایکی قوتی وار در بریسی قوت مدرکه
در که نفس انوک سببی ایله ادراکات عقلیه‌یه قادر اولور • ایکنجیسی
قوت محرکه در که نفسدن انوک سببی ایله تحریکات بدنیه صادر
اولور • و بو ایکی قوتک هر بریسی ایکی شعبه‌یه منشعب ایدی
قوت مدرکه‌نک برشعبه‌سی قوت نظری و شعبه اخری‌سی قوت
عملی ایدی • و قوت محرکه دخی ایکی شعبه ایدی بر شعبه محرکه شهوانی

یاخود نه کارده نقصان اولان نسنه‌یه سبب اوله م

وبری

وبریسی قوت محرکه سبعی ایدی • پس بو درت قوت بدن انسانده
کارکر اولوب نیجه افعال صدورینه سبب اولور • اکر بو قوادن
صادر اولان افعال مقتضای عقل صحیح • و وجه جمیل اوزره واقع
و حد اعتدال اوزرینه صادر اولورسه اول خلق که بو نوع افعاله
سبب اوله فضیلت اولور • و اکر اعتدالدن خارج اولوب
یا افراط • و یا تفریط جانبنه مایل واقع اولورسه بو مقوله افعاله سبب
اولان قوت رذیلت اولور • پس قوت نظری مهذب اولوب
اندن اعتدال اوزرینه افعال صادر اولورسه اول خلق حکمتدر • و اکر
قوت عملی مهذب اولوب اندن اعتدال اوزرینه افعال صدورینه
سبب اولورسه اول خلق عدالتدر • اکر قوت محرکه شهوانی مهذب
و مؤدب اولوب افعال معتدله صادر اولورسه اول خلق عفتدر
و اکر قوت غضبی مهذب و مؤدب اولوب افعال معتدله‌یه سبب و
منشا اولورسه اول خلق شجاعتدر • پس اصول فضایل بو درت
خلقدر اعنی حکمت و عدالت و عفت و شجاعتدر • و بو فضایل
اربعه که اعتدالدر • هر بریتک ایکی طرفی اعنی طرف افراطی و طرف
تفریطی رذیلتدر • مثلا قوت نظری‌نک اعتدالی حکمت و جانب
افراطی جربزه در • و جانب تفریطی بلادتدر • و بو ایکی طرف رذیلتدر
و قوت عملی‌نک اعتدالی که عدالتدر جانب افراطی و تفریطی یوقدر
بلکه بونک همان ضدی وار در اکا جور دیرلر • و قوت شهوی‌نک

اعتدالی عفت در • و جانب افراطی فجور در • و جانب تفریطی خمود در
و بو ایکیسی رذیلت در • و قوت غضبینک اعتدالی شجاعت و جانب
افراطی تهور • و جانب تفریطی جبن در • و بو اول تقریر در که خواجه
نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصری ده ایراد ایلدی و امام ربانی
مرشد الکل حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی حضرتلری دخی کتاب
احیاء علوم ده بو اسلوب اوزرینه ایراد ایلدی • و مع هذا دیدیلر که
عدالت خلقی حکمت و عفت و شجاعتک اجتماعندن حاصل اولور
زیرا بو اوچ خلق مجتمع و ممتزج و متسالم اولیجق اوچونک ترکیبندن
بر حالت متشابهه حادث اولور که اول فضایلک کمالی و تمامی
اولوب اکا عدالت تسمیه اولنور • انتهی کلامه • لکن مخفی دکلدر که عدالت
اول اوچ خلقدن مرکب اولیجق عدالتی اقسام خلقدن بر قسم مستقل و اول
اوچ قسمه مقابل عد ایلمک موجه دکلدر • زیرا مشهور و مقرر در که
مقسم ده و اقسام ده قید وحدت معتبر در • اقسام ثلاثه جمع ایدوب
بر قسم دخی اعتبار ایتمک لایق دکلدر • مثلا کلمه اسمه و فعله و حرفه تقسیم
ایتدکدن صکره بو اوچ قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدوب مجموع
اقسام کلمه درت در دیمک جایز دکلدر • پس اولی و احسن
اولدر که • اصول فضایل و اخلاق حسنه اوچ قسمه حصر
ایدوب تقسیمی بو وجه اوزره ایراد ایده وز که چون انسان ده
اوچ قوت وار در • و بو اوچ قوته اوچ نفس دخی اطلاق اولنور بری

نفس ملکی در که مبدأ قوت ادراک و تمییز معقولات و مدرکات در •
ایکنجیسی نفس سبعی در که مبدأ غضب و اقدام انتقام و شوق تسلط
و ترفع و جاه و تغلب بو قوتده در • اوچنجیسی نفس بهیمی در که
مبدأ طلب ملاذ و مشتهیات و واسطه نیل مأکل و مشارب و
مناکح در • پس اصول فضایل دخی بو اوچ قوته کوره اوچ در زیرا
اگر قوت ملکی حد اعتدال اوزرینه متصرف اولوب افراط و تفریطه
میل ایلمزسه اول خلق حکمت در • اگر افراط اولورسه اکا جربزه دیرلر
رذیلت در • مثلا قوت عاقله حیل و تزویرات • و مضاحک و
مسخره لیق امورنده عجایب اختراع ایتمکه صرف ایله • و تفریطی
بلادت در که ادراک حقایق و تمییز اتمکه قادر اولمیه • و نفس سبعی اگر
اعتدال اوزرینه تصرف ایدرسه • حاصل اولان خلق شجاعت اولور
و اگر افراط ایدرسه تهور اولور که انسان کندوسنی بی نفع مهالکه
القا و معقول حد امکان دایره قدرتندن بیرون اولان
دشمن ایله مقابله • و مقاتله ایدوب کندوسنی اهلاک یا اضرار ایتمکدر
و بو قوتک تفریطی جبن در • که عقلا صبر و ثبات مستحسن و مقاتله و مقابله
ممدوح اولان یرلرده جزع و فزع و انهزام و هروب ایدوب مخشتر زمره
داخل اولمقدر • و نفس بهیمینک اعتدالی عفت در • که شرع و عقل تجویز
و تحسین ایتدوکی مأکل و مشارب و مناکحده علی وجه الاعتدال التصرف
و تناول ایتمکدر • و بو قوتک افراطی فجور در که دایره شرع و عقلدن تجاوز

بعض ذوات اکثرندن عاجز و افعال محموده افعال مذمومه دن فرق و تمییز هم

سینه

ایدوب محرماتی و مکروهاتی تناول و فواحش و قبایحدن تمتع
و تلذذ قیلمقدر • و بونک تفریطی خمود در • و خمود اولدر که بالکلیه
ترک شهوات مباحه ایدوب یا هلاک بدنه یا انقراض نسل و عقبه
اولمغه مؤدی اولوب تناکحوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط
حدیث شریفنه مخالفت قیله • و چون بو اوچ فضایل بر شخصده
توفیق الهی و سعادت نامتناهی ایله مجتمع و کوکب سعادتی بو اوچک
اجتماعندن اوج رفعتده ملتمع اوله • اول شخص عدل اولور بو اوچک
مجموعنه عدالت دیرلر • و عدالتک ضدی سمان جور در • و جور
بو اوچ فضایلک بریسی معدوم اولمغله متحقق اولور • و بو اوچ
فضیلتک فروعی وار در • ان شاء الله تعالی شرح و بیان اولنسه
کرک و جمله عالم و آدمده هر نه فضیلت وار ایسه یا بو اوچدن بریسی در
یا انلرک فرعی در • و جمله اهل عالم و افراد بنی آدمک افتخار و ابتهاجی
بونلر ایله در • حتی نسلی ایله افتخار ایدن کسنه آبا و اجدادنده بونلرله متصف
کسنه اولمق ملاحظه سی ایله افتخار ایدر • و معلوم اولا که فضایل ثلثه دن
بری حکمت در دیدک • بو حکمت مشهور حکمت که موجودات خارجیه یی
بقدر الطاقة البشریه بیلمکدر دیو تعریف اتدک ایدی اول معنایه حکمت
دکلدر • و بر حکمت دخی وار ایدی که حکمت عملیه معناسنه در اول دخی
دکلدر • بلکه بو حکمت لفظینک معنای ثالثی در • چون بو نکته معلوم اوله
بو مقامده ایراد اولنان سؤاله جواب ظاهر اولور و سؤال بو در که

حکمت خود حکمت نظری • و حکمت عملی یه تقسیم اولندی • و حکمت
عملی دخی علم اخلاق و علم تدبیر منزل و علم سیاست مدنیه یه تقسیم اولندی
پس اخلاق دخی بو مقامده حکمت و عفت و شجاعته تقسیم اولنمق نیجه
راست اولور • زیرا حکمت نیه کندونک قسمی اولوب تقسیم شی الی نفسه
والی غیره لازم کلور • وقتا که معلوم اولدی که بو اخلاقدن قسم اولان
حکمت اول مقسم اولان حکمتدن کلی قسم آخر در • تقسیم شی الی نفسه والی
غیره لازم کلمیوب سؤال بالکلیه مندفع اولدی

باب ثانی اجناس فضایل مذکوره نک تحتنده مندرج اولان انواع بیاننده در

اگرچه اجناس فضایل مذکوره نک تحتنده واقع اولان انواع بیعدد
بیحساب • و تعداد انواع و اصنافی خارج حوصله کتابدر • اما بز افاضل
سلفه اقتدا و اقتفا و انواع فضایلک مشهورلرین ذکر ایتمکله اکتفا ایدک

اولا جنس حکمت تحتنده اولان انواع یدی نوع در

اولکیسی ذکا ایکنجیسی سرعت فهم • اوچنجیسی صفای ذهن
دردنجیسی سهولت تعلم • بشنجیسی حسن تعقل • التنجیسی تحفظ •
یدنجیسی تذکر اما ذکا بر ملکه در که انوک سببی ایله مقدماتدن
استخراج نتایج و موادّ ادله دن استنباط مطالب ایتمک سهل و آسان
اولور و بو ملکه مقدمات منتجه دن انتاج مطالب ایتمکه مزاوله و
مداومت ایتمکله حاصل اولور اما سرعت فهم بر ملکه در که انوک سببی ایله
لوازمدن ملزوماته و قضیه دن عکس نقیضنه و عکس مستوی سینه

توقف ایتمکسزین سرعت انتقال حاصل اولور • و حاصل فرق ذکا ایله
سرعت فهم مابیننده اولدر که ذکا فکر و نظرده اولور و فکر و نظر
امور معلومه‌یی ترتیب ایدوب بر مجهوله متأدی اولمقدر • اما سرعت
فهم فکر و نظرده اولمز غیرده اولور • زیرا لوازمدن ملزوماته انتقال
و قضیه‌دن عکس نقیض و عکس مستوی‌یه انتقال فکر و نظر دکلدر •
نته‌کم علم میزانده تحقیق اولنمشدر • اما صفای ذهن بر ملکه‌در که انوک
سببی ایله نفس اضطرابسز و تشویشسز استخراج مطالب ایتمکه مستعد
اولور • اما سهولت التعلم بر ملکه‌در که انک سببی ایله نفسه حدت و تیزلک
حاصل اولور • که خاطر متفرقه مانع و دافع اولمیوب کلیتی ایله مطلوب
جانبنه توجه ایدوب تحصیل ایلر • اما حسن تعقل بر ملکه‌در که انوک
سببی ایله بحثده و استکشاف مطالب ایتمکده هر ماده‌یه مناسب
اولان حد و مقداری حفظ و رعایت ایلر شویله که نه واجب
اولان نسنه‌یی ترک و اهمال و نه مدخلی اولمیانی اخذ و استعمال ایلر •
اما تحفظ بر ملکه‌در که انوک سببی ایله نفس تعقل و تحصیل ایتدوکی صور
معقوله و متخیله‌یی کما ینبغی حفظ ایلر • اما تذکر بر ملکه‌در که انوک سببی ایله
نفس حفظ ایتدوکی نسنه‌لری هر نه زمانده مراد اولسه تذکر و ایراد
ایلر • انواع فضیلت حکمت بونلردر که شرح اولندی •

اما شجاعت تحتنده اولان انواع اون بر نوعدر •

اولکیسی کبر نفس • ایکنجیسی نجدت • اوچنجیسی علو همت
دردنجیسی ثبات • بشنجیسی حلم • التنجیسی سکون • یدنجیسی
شهامت • سکزنجیسی تحمل • طقوزنجیسی تواضع • اوننجیسی
حمیت • اون برنجیسی رقت • اما کبر نفس اولدر که کرامت
و هوانه مبالات • و فقر و غنا و یسار و عساره التفات ایتمیوب
بلکه مدح و ذم خلایق قتنده یکسان • و رد و قبول طوایف نظر
همتنده متساوی اولوب امر ملایم و غیر ملایم تحملنه قادر • و تقلبات
احوال و مشاهده مخاوف و اهوال ایله قصر همتنه قصور کلمکدن نسنه
اندن صادر اولمیه • و بو مقام عظیم و خلق کریمدر • که تنتم روانجی
راه طلب چالاکلرندن غیری‌یه میسر و تنتم شواهقی منازل عشق
و فیافی بالاکلرندن غیری‌یه مقدر اولمز • نته‌کم دیمشلردر رباعیه
بر خاسته زجان و تن همی باید • سیر آمده زخویشتن همی باید
در هر قدمی هزار بند افزون است • بس گرم رو و بند شکن می باید
و مدح و ذم عوام اناس طالبان مطالب عالیه قتنده یکسان
اولمق لازمدر • نته‌کم صاحب اسرار حضرت خواجه عطار •
قدس سره دیمشدر بیت مدح و ذمت گر تفاوت میکند •
بتگری باشی که او بت میکند • اما نجدت اولدر که نفس مواضع
مخاوف و اهوال و هجوم عظایم احوالده صبر و ثبات • و
تحمل و اثبات ایتمکه قادر اولوب جزع و فزع و وضعی ایله امور
نامناسب صادر اولمیه • اما علو همت اولدر که نفس طالب

جمیل حقیقی وکمال ذاتی قیلمقده مطمح نظری عالی ۰ ومحل ترقی بلند
اولوب بوجهانک رفعت وجاه وسعادت وشقاوتی
نظر اعتباریندن ساقط ۰ اقبال ورفعتده راضی وادبار وذلتدن
ساخط اولمیه ۰ حتی مرارت مرک تجرعندن دخی تنفر واضطراب
کوسترمیه نته کم مکارم اخلاق ومعالی همت میدانینک فارسلری
ما دیوانکان مرک اشامیم دیرلریدی ۰ وبعض افاضل عشاق نظم
ایتمشدر رباعیه آن مرد نیم کز عدمم بیم آید ۰
کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید ۰ جانی دارم بعاریت داده خدای
تسلیم کنم که وقت تسلیم آید اما ثبات اول خلقدرکه انونک
سببی ایله طلب کمال یولنک آلام وشدایدینه تحمل ومصابرت
وبلایا ونوایبه تلقی وبقا ومت ایتمکه قادر اولور ۰ تاکه عروضندن
تأثر وتذلل وتکسر عارض اولمیه بیت ازثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور (وتنفر)
برسر کوی تو ازپای طلب ننشستم اما حلم اولدرکه نفس انسانی یه
طمانینت وقرار ۰ وترک اضطراب واضطرار اولوجهله کلا که
عواصف خشم وغضب انی متزلزل ۰ وقله کوه وقاریندن متدلی
ومتنزل ایلمیه بیت تا زسر بادی تخبی پای دامن کش چو کوه ۰
کادمی مشت غبار وعمر باد صرصرست اما سکون اولدرکه
خصومتلرده ومحاربه لرده که حمایت حمای دین وملت ورعایت
دایرهٔ حرمت شریعت ایچون واقع اولور ۰ خفت وسبکبارلیق

کون

کوسترمیوب سخرهٔ دشمن دون ۰ ومحل طعن طاعنون اولمیه اما شهامت
نفسنک اکتساب امور شریفه وتحصیل مراتب علیه یه حریص
اولوب ذکر جمیلی جایز واجر جزیله فایز اوله اما تحمل اولدرکه نفس
کسب فضایل عدیده ۰ وخصایل حمیده تحصیل ایتمکده آلات بدنیه سین
که قوی واعضاسی در ۰ استعمال کلی ایتمکدن فرسوده ایلیه اما تواضع
اولدرکه نفس جاه ورفعتده کندودن ادنی اولنلره ترفع قلمیه
وانلردن کندونی نفسنه مزیت ادعا ایتمیه زیرا کندوده مرتبهٔ جاه
ورفعت وار ایسه محض فضل وعطای حق در کندونک مدخلیتی
معدوم مطلق در ۰ چون بو نظر ایله اوله تواضع ممدوح ومستحسن در
ولهذا تواضع اکابر واعالی دن مستحسن در ۰ اما تذللی جلب نفع
یا دفع ضرایچون ایدیچک اکا ضعت دیرلر ۰ تواضع دیمزلر ۰ سائللر
وطامعلر ایتدوکی تذلل کبی بیت تواضع زکردن فرازان نکوست
کدا اکر تواضع کند خوی اوست اما حمیت اولدرکه حمایت
حمای ملت وحراست حریم نفس وحرمت ایتمکده ۰ تکاسل وتهاون
(سعی) ایتمیوب اقصی الوسع وکفایت کوستره اما رقت نفس ابنای جنسدن
عارض اولان الم ومحنتدن تأثر وانفعال کلمکدر ۰ بشرط اکه افعال
واقوالنه اضطراب واختلال کلمیوب بلکه مجرد ابنای جنسه احسان
وافضال ایتمکه مباشر اوله ۰ تمام اولدی شجاعت تحتنده مندرج
اولان فضائل اما عفت تحتنده مندرج اولن فضایل اون ایکی نوعدر ۰

اول حیا • ایکنجی رفق • اوچنجی حسن هدی • دردنجی مسالمت •
بشنجی دعت • التنجی صبر • یدنجی قناعت • سکزنجی وقار • طقوزنجی
ورع • اوننجی انتظام • اون برنجی حریت • اون ایکنجی سخا اما حیا
نفسه انقباض و انحصار کلمکدر • شول زمان که برامر قبیح ارتکاب
ایده وکنه شعوری اوله • کندویه مذمته استحقاق کلمکدن تنفد
• اما رفق نفس مطیع و منقاد اولمقدر • شرع جهتندن لازم
اولان اموره و بو خلقه دماثت دخی دیرلر اما حسن هدی
نفسک کندویی اخلاق حمیده ایله آراسته ایتمکه رغبتی اولمقدر
اما مسالمت نفس آرا مختلفه تصادم و اهوای متخالفه تعارض
ایتدکده مخاشنت • وشقاقی ترک و مجاملت و وفاقی ترک ایتمکدر
• اما دعت حرکت شهوت زمانده نفس ساکن اولوب زمام
اختیار کنده والنده اولمقدر • اما صبر اولدر که نفس هوایه میل
ایتمیوب اسباب هوایه مقاومت و مدافعت ایتمکه قادر اوله
تا که لذات قبیحه که مؤداسی ذلت و فضیحتدر • اندن صادر اولمیه
پوشیده اولمیه که صبر ایکی نوعدر • بری صبر عن المعاصی والآثام
یعنی نفس اماره • وشیاطین مکاره • معاصی و آثام طرفنه دعوت
ایدیجک قوت مصابرت و تقوی ایله • دفع ایلیوب راه راسته
چقمیه • بو مقامده تعریف اولنان صبر بودر • ونوع ثانی صبر علی المصائب
و بلایادر • یعنی نفسه مکروه اولان نسنه که بلا و محنت و فراق و مصیبتدر

متوجه اولدقده جزع قبیح ایتمیوب تحمل ایده • واکثر عوام
آراسنده صبر بو معناده استعمال اولنور • و بو ایکی نوعی
دخی مقبول و ممدوحدر • بل واجب و مفروضدر اما قناعت
اولدر که نفس مأکل و ملابس و مشارب و غیرها استعمالنده
شئ یسیر ایله که سد خلل و دفع ضرورتدر • اکتفا ایدوب
طلب مزید ایلمیه • اما بو اکتفا رضا ایله و لذات فانیه یه •
استهانت جهتندن اوله • جمع مال و ادخار ایچون اولمیه •
نته کم بعض اراذل ناس تجار و غیردن ایدرلر • ادنی معاشه
قناعت ایدوب • مال موفور جمع و ادخار ایدرلر • بو خصلت
قناعت دکلدر • بلکه بوکا تقتیر دیرلر • و رذائلدندر • و عقلا
• و شرعا مردود و مذموم در • بخلاف اول که فضائلدندر
و عقلا و شرعا محمود و حسن و مقبول موسومدر اما وقار
اولدر که نفس کسب مطالب طرفنه عازم • و تطلب معالی ایتمکه
جازم اولدقده • اطمینان و تأنی ایله عامل اولوب سرعت و
عجله نامناسبدن احتراز کامل ایده • اما بشرط آنکه فوت فرصت
تحصیله مؤدی اولمیه اما ورع اولدر که نفس اعمال مرضیه یه
مداومت • و افعال حسنه یه ملازمت ایدوب قصور و فتور
عارض اولمقدن مجتنب اوله اما انتظام اولدر که نفس امور
لازمه • و مصالح سانحه ده ترتیب ملایم • و تقدیر مناسب •

ایتمکی ملکه ایدینه اما حریت اولدرکه نفس مالی مکاسب
جمیله دن کسب • ومقاصد حسنه یه صرف ایتمکه قادر اولوب
مکاسب خبیثه دن اکتساب • ووجوه ومصارف قبیحه یه صرف
ایتمکدن اجتناب ایتمکه مالک اوله اما سخاوت اولدرکه نفسه
بذل وانفاق مال ومنال ایتمک سهل وآسان اوله شویله که •
لایق وواجب اولان مقداری محل ومناسب اولان موضعه
صرف وایصال ایتمکده زحمت چکمیه • مخفی اولمیه که وصف سخا
وت نظر شرع واعتبار عقلده افاضل فضایل واحاسن خصایلدر
ومدح اسخیاده آیات کتاب کریم متکاثر • واحادیث نبی رحیم
متوافردر مستقل تألیف کتاب کرک که • مدح سخا فی الجمله میسر
اوله • ودخی سخا تحتنده انواع فضایل ومکارم جوقدر • مقام
بسط کلام اقتضا ایدردی • اما خواجه نصیر بو مقدارله اکتفا
ایتمکین بز دخی انلرک اثرینه اقتفا ایلدک •

• انواع فضایل که سخا تحتنده مندرجدر سکز نوعدر •

اول کرم • ایکنجی ایثار • اوجنجی عفو • دردنجی مروت • بشنجی نبل
التنجی مواسات • یدنجی سماحت • سکزنجی مسامحت اما کرم
اولدرکه نفعی عام وفایده سی تام اولان امورده مصلحت اقتضا
ایتدوکی اوزره مال موفور بذل ایتمک نفسه آسان اوله •
اما ایثار اولدرکه مال واسبابنه کندو محتاجکن آخرک احتیاجن

مشاهده ایدوب اکا بذل وصرف ایدوب کندو تحمل
وصبر ایده • وبو عظیم فضیلتدر • وبو خلقک مدحنده • و
یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة آیه کریمه سی نازل
اولمشدر اما عفو اولدرکه انتقام ومجازات بالعقوبه
ایتمکه قدرت ومکنت واریکن ترک ایده • واکر مجازات

لسنه لری حسن رضا وصفای قلبله بذل ایلکدر اما سماحت
ترکی لازم وواجب اولمین نسنه لری نفع غیر ورضای
ماسوا ایچون رضاً واختیاراً ترک ایتمکدر اما اول انواع که
جنس عدالت تحتنده مندرجدر اون ایکی نوعدر
اول صداقت • ایکنجی الفت • اوجنجی وفا • دردنجی شفقت
بشنجی صله رحم • التنجی مکافات • یدنجی حسن شرکت • سکزنجی

ایتمکی ملکه ایدینه اما حریت اولدرکه نفس مالی مکاسب
جمیله دن کسب • ومقاصد حسنه یه صرف ایتمکه قادر اولوب
مکاسب خبیثه دن اکتساب • ووجوه ومصارف قبیحه یه صرف
ایتمکدن اجتناب ایتمکه مالک اوله اما سخاوت اولدرکه نفسه
بذل وانفاق مال ومنال ایتمک سهل وآسان اوله شویله که •
لا ب [illegible]
ص [illegible]
و [illegible]
و [illegible]
[illegible]
ایمن بر رن [illegible]

• انواع فضایل که سخا تحتنده مندرجدر سکز نوعدر •

اول کرم • ایکنجی ایثار • اوچنجی عفو • دردنجی مروت • بشنجی نبل
التنجی مواسات • یدنجی سماحت • سکزنجی مسامحت اما کرم
اولدرکه نفعی عام وفایده سی تام اولان اموردە مصلحت اقتضا
ایتدوکی اوزره مال موفور بذل ایتمک نفسه آسان اوله •
اما ایثار اولدرکه مالی واسبابنه کند ومحتاجکن آخرکه احتیاجی

مشاهده ایدوب اکا بذل وصرف ایدوب کند وتحمل
وصبر ایده • وبو عظیم فضیلتدر • وبو خلقک مدحنده • و
یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة آیهٔ کریمه سی نازل
اولمشدر اما عفو اولدرکه انتقام ومجازات بالعقوبة
ایتمکه قدرت ومکنت وارایکن ترک ایده • واکر مجازات
بالاحسان ایدرسه دخی احسن واز ین اولور نته کم دیمشلردر •
بیت بدی را بدی سهل باشد جزا • اکر مردی احسن الی من اسا
اما مروت بذل لابد وزیاده واحسان علی الغیر ایتمکله
نفس متحلی ومتزین وایصال نفع غیر ذمت همتنه مترتب و
متعین اولمقدر اما مواسات اولدرکه یاران واخوان
واصدقا وخلانه مهمات وسوانح • ومعایش ومصالحلرنده
معاونت ومظاهرت ایدوب • مال واسبابده مشارکت
ومساهمت کوستره اما سماحت بذلی لازم وواجب اولمیان
نسنه لری حسن رضا وصفای قلبله بذل ایلمکدر اما مسامحت
ترکی لازم وواجب اولمیان نسنه لری نفع غیر ورضای
ماسوا ایچون رضا واختیار ایله ترک ایتمکدر اما اول انواع که
جنس عدالت تحتنده مندرجدر اون ایکی نوعدر
اول صداقت • ایکنجی الفت • اوچنجی وفا • دردنجی شفقت
بشنجی صلهٔ رحم • التنجی مکافات • یدنجی حسن شرکت • سکزنجی

قضا • طقوزنجی تودد • اونجی تسلیم اون برنجی توکل • اون
ایکنجی عبادت **اما صداقت** محبت صادقه درکه باعث اوله
که صدیقنک جمله اسباب فراغت واستراحتی مهیا و
مرتب قلنه وحقیقت اولدرکه احکام تغایر واثنینیت
شرعا وعقلا رفعی ممکن اولان مواضعده • رفع اولنوب
هر مضرت که نفس اندن اجتناب ایلر • صدیقی دخی اندن تخلیص و
ابعاد • وهر مسرت که نفس انی اراده ایدر • صدیقه دخی ایصال
وایراد اولنه **اما الفت** برطایفه نك ارا وافکار واعتقادات
وانظاری • امور دینیه • ودنیویه ده • متطابق ومتوافق اولمغه
اما وفا اولدرکه طریق مواسات • ومظاهرت مسلوك اولوب
اسلوب معاونت ومناصرتدن تجاوز وتخطی ایتمك خطا
عد اولنه • وبعضلر وفایی انجاز مواعید • وقضای حقوق ایله تفسیر
ایتدیلر **اما شفقت** اولدرکه ابنای جنسنه عارض اولان
حال ناملایمدن متنفر • وانلره ایریشن آلامدن متألم ومتأثر
اولوب قصارای همتی ازالهسینه مقصور • واقصای وسع و
سعیی دفع ورفعنه موفور اوله **اما صلت رحم** اولدرکه اقارب
وعشایرینی رعایت وارضاده اقصی الوسع سعی وجهت
بذل مال ومشاهده جمال ایتمکده مقتضا • ومستدعای مراعی
اوله • وشرع احمدی ودین محمدی • صلی الله علیه وسلم • که احسن وجوه

اوزرینه

اوزرینه موضوع • واشرف خلال وخصال مراعاتنه مشروعدر
بو خلقك رعایتنه اهتمام تام واعتنا مالا کلام • اوزره مشتملدر
حتی جناب رسالت پناه • وختمیت دستگاه • صلی الله علیه وسلم
بعثت لکسر الاصنام • ووصل الارحام • بیورمشدر واول حضرتدن
صلهٔ رحم خصوصنده منقول اولان احادیث وصایا خارج حدود
حصردر **اما مکافات** اولدرکه نفسه غیردن احسان واصل اولدقده
مقابله سنده دخی زیاده انعام ایتمکی ملکه ایدینه **اما حسن شرکت**
اولدرکه معاملات ومعاوضات • واقع اولدقده انصاف ایله
انتصاف ایدوب اعتدال عامل اوله • شویله که جمله معاملر وشرکاسی
استحسان ایدهلر **اما حسن قضا** اولدرکه حقوق اخوان خلانی وسایر
نوع انسانی علی احسن الوجوه قضا ایدوب منتدن عاری وندامتدن
متسالم اولمقدر **اما تودد** اولدرکه افاضل واماثلدن اقران
وامثالنه صدق اوزره محبت ایدوب بذل مال ونعمت قلوب
محبتلرینی اکتساب • ومودتلرینی اجتلاب ایتمکدر **اما تسلیم** اولدرکه
شرایع الهی • ونوامیس نبوی ده • وارد اولان تکلیفات واحکامی
وائمهٔ دین وهداة مرشدین طرفندن وارد اولان رسوم وآداب
اسلامی مقتضای طبع بشریه • مخالف دخی اولورسه • طلاقت وجه ورضا
قلبله قبول وتلقی ایده **اما توکل** قدرت وکفایت بشری •
دایره سندن بیرون • وامکان تغیر وتبدیل مرتبه سندن افزون

اولان امور الٰهی و تقدیرات ربانیده اضطراب بی فائدهٔ
برطرف ایدوب حوالهٔ الطاف الٰهی ایتمکله واثق و معتمد اولمقدر

بیت رضا بداده بده وز جبین گره بگشا

که بر من و تو در اختیار نگشادست **نظم** هر کسی تدبیر کاری میکند

ما رضا دادیم بانعم الوکیل **اما عبادت** اولدر که اول ملک معبوده
که خزاین کرم وجودندن خلعت وجودی بخش ایتدکدن صکره انواع نعم
جلیه و خفیه و اصناف احسانات ظاهره و باطنه ایله ملک وجودی
معمور و مغمور ایتمشدر خدمت و طاعتنده سعی و کوشش ایدوب
تقصیر و تهاونی جایز کورمیه سین و مقربان درگاه حقه که رسل و
انبیا و ملائکه و اصفیادر صلوات و تسلیمات ایله تقرب ایدوب
شریعته اتباع و انقیاد و اوامر و نواهی قبول و امتثال ایده سین
و بو فضیلتک متمم و مکملی صفت تقوی در که مکلفک احسن اوصافی
و افضل اخلاقی در و اول عبدک جملهٔ ما نهی الله عنه دن اجتنابی و
اتقا قیلمسی در بو در اول انواع فضائل که خواجه نصیر طوسی و غیری
کتب اخلاق و رسائل حکمت عملیه ده ایراد ایلدیلر و دیدیلر که
بو فضائلک بعضی بعضی ایله مجتمع و ملتئم و مترکب و منتظم اولمقدن
فضایل اخر حادث اولور و اول فضائل مرکبه نک بعضی اسامی
معینه ایله مسمی اولمشدر و بعضی حلیهٔ تسمیه دن خالی و عاطل قلمشدر
تنبیه و تذنیب عاقل لبیبه مخفی و پوشیده اولمیه که بو مذکور اولان

مباحث و تعریفات و تفریعات ده مجال مناقشه و امکان
سؤال و مباحثه واردر مثلا ذکا و سرعت فهمی اقسام حکمتدن
عد ایلدی بااینکه ظاهر اولدر که بونلر حکمتک اسباب و عللی در
نفس حکمت دکلدر زیرا حکمت قوت عاقله نک حد اعتدالده
مهذب نه افراط و نه تفریط اولمه سینه دیرلر پس ذکا و سرعت
فهم نفس حکمت اقسامندن اولمق بعید در و علی هذا القیاس
لکن مقصود انواع فضایله تنبیه و ابانت و اکتساب اخلاقه
تحریص و اعانت در پس تدقیق شدید و تحریر عمیق ایتمکدن
تجاوز ایدوب مبتدیلرک افهامنه قریب و عوامک ادراکنه
مناسب امور ایله بیان ایلدیلر تا که نفعی عام و فایده سی تام اوله
والله تعالی اعلم و احکم **باب ثالث اقسام فضایلک**
اضدادی اولان اقسام رذایل بیاننده در چون اجناس فضایل اجناس
اربعهٔ مذکوره ده منحصر ایدوکی ظاهر اولدی پس نظر جلیل مقتضاسی
اولدر که اجناس رذایل دخی درت اوله زیرا رذایل اضداد
فضایلدر مثلا حکمتک که فضیلت در ضدی جهل اوله که رذیله در
و شجاعتک ضدی جبن و عفت ضدی فجور و عدالت ضدی
جور اوله اما نظر دقیق که بحث وافی و کشف و تفحص شافی دن
صکره ظاهر اولور انوک مقتضاسی اولدر که هر فضیلت ایچون
اضداد غیر متناهیه اوله زیرا هر فضیلت حاق وسط و نهایت

و فکر جمیل

اعتدالدر که اصلا جانب افراط و تفریطه مایل اولمیه. پس
حد اعتدالدن بر طرفه مایل اولان نیجه مرتبه ایله اولمق ممکن و
متصوردر. محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق وسط بر نقطه‌در
لاغیر ایکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اولمق محالدر. اما مرکزدن
غیری نقط غیر متناهیه متصوردر. بعضی محیط دایره‌ده و بعضی
داخل دایره‌ده. پس معتدل حقیقی بردر و خارج اعتدال لا ینحصردر
وایضا بر نقطه‌دن نقطهٔ اخری‌یه واصل اولان خط مستقیم بردن
غیری اولمق مستقیم دکلدر. و اول خط بو ایکی نقطه‌لرک اراسنده
فرضی ممکن اولان خطلرک اقصری اولان خطدر. اما اول ایکی نقطه
لرک اراسنده واصل اولور خطوط غیر مستقیمه که اکا معوج دینور
غیر محصور و ما لا یتناهیدر. پس بو نکته‌دن ظاهر اولور که دین
حق و مذهب صواب بر. اما ضلالات متفرقه و اهواء متباینه
لا یعد و لا ینحصردر. و اثنین و سبعین ایله صاحب شرع کلامنده
ورودی مجرد کثرت بالغه‌دن تعبیردر
بیت
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
چون معتدل حقیقی اولان حاق وسط اهتدا و رکون و مهتدی
اولدقدن صکره مدة مدیدانده ثبات و سکون اشد امور
و اصعب حالات و شوندر لاجرم
بیت

سرخیل مقربان درگاه مخصوص مقام لی مع الله
صاحب رمز یاسین و طاها علیه افضل الصلوة و ازکاها
سورهٔ شریفهٔ هود تشریف نزول و ورود ایتدکده لسان
معجز بیان حقیقت نمودی شیبتنی سورة هود کلمه‌سنی تکلم ایدوب
درمانده‌کان و درمانده‌لرک دل دردمندلرینی تیغ بیم ایله
دو نیم ایلدی
بیت
مرا باده هود دستگیر و بیخود کن
که بیخودی حریفان ز سورهٔ هود است
سبب نسبت تشییب هود اول
ایدی که بو سورهٔ شریفه فاستقم کما امرت امرینی مشتمل و بو
امرک صعوبتندن اصفیا و اتقیا مدهوش و لا یعقل در آه و
صدای آه و هزاران هزار گریهٔ جانسوز و دلکاه که معلول اول
قاید کل احمد مرسل صلی الله علیه و سلم امر استقامت هول و
خوفندن محاسن مبارکه سینه نور شیب طاری و ما زاغ البصر
کحیله مکحل اولان گوزلرندن شبنم اشک جاری اوله بر که کوی
استقامتدن بوی. و صراط مستقیمدن سر موی کورمدک حال
پر ملالم نیجه اوله
لمنشیه رحمه الله
شول کون که نفسی ایده درخواست انبیا
احوال نفس مجرم و عاصی نه اوله یا. و مذهب حق و حاق
وسط غایت صعوبتده اولدوغندن السنهٔ نبوتده وصف
صراط ادق من الشعر و احد من السیف اشارتی ایله بیان بیورلمشدر
و فاتحهٔ کتاب کریمده اهدنا الصراط المستقیم کلمه‌سی ایله اشارت

بیوریلمشدر بو در مصرع جویای راه میکده ایم اهدنا الصراط
زیرا محل طلب مومن بو نشأه ده سلوک سبیل مستقیم در علما و عملا و نشأه
آخرتده ممدود اولان صراطدن عبور بوکا لازم و مآل بلکه بونلرک
صورت و مثاللریدر زیرا اکابر اولیا و اساطین حکمانک اشارتلری
جمله متفق در که تفاصیل امور آخرت که مخبر صادق وعد و
وعید ایله بشارت و انذار بیورمشدر صور معارف و اعمال و
اخلاق در که نفس بو نشأه ده تحصیل و اکتساب ایدر نشأه اخرویه
ده ظاهر اولور نته کم مقدمه ده مرور ایتمشدر پس اخلاق و اعمالده
رعایت حد اعتدال مثالی صراط در که مویدن باریک و تیغدن تیز
متن جهنم اوزره ممدود اولسه کرک هر که بو اعتدالی نشأه دنیویه ده
رعایت ایتمش اوله ریح عاصف و برق خاطف مثال صراط مثالی
دن عبور ایده جنات معارف و کمالات و ریاض اعمال صالحاته
که پاکلرک مقام و ماوی و مطهرلرک منزل و مثواسی در واصل
اولسه کرک مصرع جای پاکانست انجا پاک می باید شدن
و رعایت اعتدالی ضعف و فتوردن خالی اولمیلر افتان و
خیزان عبور ایده لر و حد اعتدالدن تجاوز و تعدی و افراط و
تفریط سلوکنه تصدی ایدنلر صراط اخرویدن عبور ایده میوب
دوزخ و ناره که محل اشرار در سقوط ایتمیه لر کرک و فیثاغورس حکیمدن
منقولدر که هر ملکه که انسان انی کسب ایدر اکر خیر و کمال ایسه بر ملک

بر ملک حدوثنه سبب اولور و اکر شر و ضلال ایسه بر شیطان
وجودینه باعث اولور و هر بری موطن آخرتده صاحبنه ملازم
و کاسبنه مصاحب دایم اولسه کرک و بو معنایه آیه کریمه ده
دخی اشارت وارد اولمشدر که نقیض له شیطانا فهو له قرین
پس عاقل کورمک کرک که کندو سیئه اعمال و اخلاقی ایله
نه مصاحب کسب ایتمشدر و نیجه مقارن تحصیل قیلمشدر
وفقنی الله تعالی و ایاکم لسلوک الطریق المستقیم وعصمنا
عن الوقوع فی مهاوی تنذر بعذاب الیم و دخی معلوم
اولسون که وسط ایکی معنایه اطلاق اولنور بری وسط حقیقی
در که ایکی نسنه نک بیننده شویله واقع اوله که هر برینه نسبتی
علی السویه اوله نقطه مرکز کبی که قطر دایره ایکی طرفنه نسبتی
علی السوادر و بو وسط اول معتدل حقیقی در که حکما امزجه ده
بونک وقوعنی نفی ایدرلر و بری دخی وسط اضافی در که حکما
امزجه ده اثبات ایدوب اکا اعتدال نوعی و اعتدال شخصی
و عرض المزاج دیرلر و علم اخلاق ده معتبر اولان دخی بو وسطدر
بو اجلدن فضیلت هر شخصه کوره مختلف اولور بلکه اوقات
و احواله کوره دخی مختلفدر بر کمسنه یه نسبت فضیلت
اولان غیره ممکن در که آخره فضیلت اولمیه و بر زمانده معتبر
اولمیه جون ظاهر اولدی که فضیلت اعتدال و وسط ایمش پس

رذیلت اعتدالدن خارج طرفین اولور • وخیر الامور اوساطها
بوکا اشارتدر مصرع کلا طرفی کل الامور ذمیم • پس هر فضیلته
ایکی رذیلت مقابل اولوب اجناس فضایل درت اولمغین
اجناس رذایل سکز اولور ایکیسی حکمت فضیلتنک طرفلری در
که بریسی افراط اولندر که اکا جربزه وسفه دیرلر • واول قوت عاقله
لایق اولمین یرلره نالایق مرتبه ده صرف وبذل اولنمقدر •
حیل وتزویرات ومجون وملاهی ده استعمال اولنمق کبی اما معلوم
اولسون که جربزه طرف افراط قوة عاقله عملیه ده اولور اما افراط
قوة عاقله علمیه جربزه دکلدر • زیرا مباحث الهی وطبیعی وریاضی ده
نه قدر کشف حقایق وابراز دقایق اولنورسه مقبول وممدوحدر
جربزه وسفه دکلدر • وحکمتک طرف اخری که تفریط در بلادت
وبله در • که قوت عاقله تعطیل اولنوب جانب علم وعملده تقصیر
وترک استعمال سببیله ادراک حقایق ودقایق حکمت نظری وعملیده
خلل طاری اولوب تحصیل معارف حقیقی وتمییز مصالح محتجب ومتواری
اوله قطعه تعلم فان العلم زین لاهله • من الحلة الحسناء عند التکلم
ولا خیر فیمن عاش لیس بعالم • بصیر بما یاتی ولا متعلم نظم
العلم النفس شی انت ذاخره • من یدرس العلم لم تدرس مفاخره
اقبل علی العلم واستکمل فضایله • فاول العلم اقبال واخره
رباعی اقبال مدام وعز دایم علمدر •

وان چیز کز وست شرع قایم • وان خاصیت نغز ومکرم که بدان
ممتاز شد انسان ز بهایم علمست • وشرف فضیلت علم وانک
بیانندە وارد اولان نصوص کتاب عظیم • واحادیث واثار نبی کریم
وکلمات علماء کبار وحکماء بزرگوار • اول مرتبه ده دکلدر که طی کتب
ورسایلده حصری ممکن اوله • وفضیلت شجاعتک طرف افراطی تهور در
که اقدام وهجوم اتمک معقول وارباب عقل سلیم قتنده مقبول ودینی
اموره اقدام واقتحام ایدوب نفس نفیسی که النفس جواهر کارخانه مبدع
البدایع در • یا اعضا وقوی سنی که ودایع مطلقدن تحف وودایع در
بیهوده وبی موقع تلف وضایع اولمغه مؤدی اولمقدر • وطرف تفریطی
جبن در که مقتضای عقل سلیم اوزره خوف جایز اولمین مواضعده
خوف وهلع وجبن وجزع اظهار ایتمکدر • وفضیلت عفتک طرف
افراطی فجور وشره در که تناول مشتهیات فانیه واستعمال لذاید حسیه ده
حد اعتدالدن تجاوز ایدوب شرعا وعقلا جایز اولمین مرتبه لره
تعدی وتداخل ایتمکدر • وطرف تفریطی خمود در که شرع وعقل اباحت
ورخصت ویردوکی لذاید ومشتهیاتدن بالکلیه اعراض ایدوب
یا ضرر بدن وقوی یا انقطاع نسل وعقبه مؤدی اولمقدر • وفضیلت
عدالتک طرف افراطی ظلم در • که اخرک حقنه بلا وجه شرعی تجاوز ایدوب
یا عرض یا مال یا نفسنه اضرار ایتمکدر • وطرف تفریطی انظلام در که مرتکب ظلم
وتعدی که آخردن کنده وحقنده واقع اولورسه انقیاد وقبول ایدوب

بی محل وناموقع

رذیلت نفس و دنائت همت سببی ایله بو سفالت و فروتنلکی
اختیار ایده و بعضلر عدالتک ایکی طرفی دخی جور در دیدیلر • زیرا
بری سی که ظلم در نفسه جور در • و انظلام آخره جور در • ونته کم عدالت
بر جمع کمالاتی جامع اولدوغی کبی ظلم جمله نقایصی جامع در • وانکیچوندر
که بعض مشایخ جمله دن خواجه عبد الله انصاری قدس الله اسرارهم
دیدیلر که هر نسنه که آزار اولمیه کناه اولمز • بیت •

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن • که در طریقت ما غیر ازین کناهی نیست

اما بعض ملاحده بو کلامک حقیقت معناسینه واصل اولمیوب ظن ایتدیلر که
شخص آخره جور و ظلم اولمیجق کند و حقنده هر نه ایدرسه جایز در دیوب
ترک عبادات و بعض معاصی یه اقدام ایلیوب بو تینک ظاهری
ایله عمل ایتدیلر نظم کافری را پیشه کیر و آتش اندر کعبه زن

خادم میخانه باش و مردم آزاری مکن • اما غلط صریحدر • هر نسنه که شریعت
مطهره ده محرّم اوله • اول ظلم در • یا نفسنه یا غیری یه • و دخی معلوم اولا که
ظلم غالبا غنی دن صادر • اولور که صاحب اموال و املاک در • وانظلام
غالبا فقیردن واقع اولور • اما عدالت رعایت ایلین غالبا فقر و غنا ده
متوسط اولور چون اجناس فضایلک طرفینی که افراط و تفریطی در •
رذیلت ایدوکی ظاهر اولدی کذلک انواع فضایلک که اجناس
مزبوره تحتنده مندرجلر در • هر بری حدّ اعتدالدر • وطرفینی که افراط
وتفریط در • رذیلت در • اما جایز بلکه واقعدر • رذیلت اولان اطراف

مذکوره نک بعضنه بعضی لغاتده اسم معین وضع اولنمش اولمیه
اما چون معنی متصوّر و متمیّز اوله • تنکنای عبارتدن عبور ایتمک
جایزدر • زیرا حلی و حلل عبارات و الفاظ ابکار افکار •
اعراسی منصّهٔ عرض و ظهورده جلوه کر ایتمکیچون موضوعدر •
چون منظرهٔ فکر و نظر و درجهٔ حدس و قیاسدن چهرهٔ غوانی
معانی مشاهده اولنه استعارهٔ لباس عبارت ایتمکه احتیاج
قلمز و عاقل لبیبه اول معانی استخراج قیلمق ممکندر • و بز طالبلره
معاونت • و راغبلره مظاهرات ایچون • بر قاچ مثال ایراد
ایده لم که حقیقت حال ذکر اتدوکمز مواضعده جلی و باهر اولیجق
ذکر اولنمیان مواضعده دخی قیاس ایله ظاهر اولور مثلا
فضیلت حکمت تحتنده مندرج اولان انواع فضایلی یدیه
حصر ایدوب • ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت
تعلم و حسن تعقل و تحفظ • و تذکر • پس کلالم ذکایه که فضیلت
و وسط در • انوک جانب افراطی خبث در • سوء اختیار و تعطیل
و قتدن متولد اولاندر • و طبیعتده مجبول توهم اولنان
بلادت غالبا تکرار و مزاوله • و تعلم و مدارسه ایله مندفع
اولور و ذکا غریزی و فطنت جبلی طول ترک و عدم استعمال قوه
عاقله سببی ایله منطفی اولور نظم ای لبا تیز طبع و کاهل کوش
که شد از کاهلی سفال فروش • وی لبا کور دل که از تعلیم

اولان قلیلی اولان دهنده بلادت

ومنتفی

کشت اقضی القضاة هفت اقلیم • اما سرعت فهم اولدخی وسط
وحد اعتدال در • جانب افراطی سرعت تخیل درکه احکام وقضایا
تمام انفهام اولمدین بلکه فی الجمله لمعان وفی الحال منطفی اولمغله
خطای حکم وجهل تصوره مؤدی اولور • وجانب تفریطی حددن
زیاده بطؤ فهم وتاخر ادراک در • وصفای ذهن دخی وسط واعتدالدر
وافراطی حددن زیاده التهاب لمعان در • که تثبیت مطلوبه
مانع اولور • وتفریطی ظلمتدر که نفسنده حادث واستخراج نتایجدن
تاخره باعث در • سهولت تعلم دخی وسط در افراطی تعلمده زیاده
سرعت ومبادرت ایتمکدر که صور علمیه • که معلم القا ایدر ثبت
ایتمکه مجال قومز وتفریطی تعصب درکه تعذر تعلمه مؤدی اولور •
حسن تعقل دخی وسط در • افراطی فکر وتعقلی لازم ولایق اولمین
مواضعه صرف در • تفریطی تمام تعقل مطلوبدن فکری قاصر اولمقدر
وتحفظ دخی وسط افراطی لازم بل مستحسن اولمین نسنه لری حفظ ایتمکدر
اشعار مجون وهجا وفقر مساخر • وسرکتاب اسمار وحکایات بی طائل کبی
وتفریطی حفظی لازم ومستحسن اولان نسنه لردن تکاسل اولنوب المستفاد صور
نافعه دن عاری اولمقدر • تذکر دخی وسط در • افراطی سرعت احضار
غیر لازم ایچون تضییع اوقات • وتضعیف آلات ایتمکدر تفریطی
مراعاتی واجب یا مستحسن اولان نسنه لری ترک واهمال وعدم استعمالله
منسی ایتمکدر • وسایر اجناس فضایل بو نسق اوزره قیاس واعتبار اولنه

ودخی

ودخی معلوم اولسون که بعض رذایلک اسم معینی اولور مشهور
وقباحت کبی که حیانک تفریطی در • وحمق کبی که افراطی در • واسراف
کبی که سخانک افراطی در • وبخل کبی که تفریطی در • وتکبر کبی که تواضعک
افراطی وتذلل کبی که تفریطی در • وگاه اولور که اکا اسم معین وضع
اولنمش اولور • اما معنی ماهیت معلوم اولیجق مقصود حاصل وکفایت
واصل اولور • والله تعالی الهادی ودخی معلوم اولسون که گاه
اولور که فضیلت اولان نسنه بر امر وجودی یه اضافت اولنور • بو
تقدیرجه انوک افراطی فرق اولنمیوب رذیلت ایدوکی بلمک مشکل
اولور • زیرا اول امر وجودی فضیلت اکا اضافتله فضیلت اولمشدی
نه قدر زیاده اولسه فضیلت دخی زیاده اولتمق ظن اولنور حال اکه
ایله دکلدر • بلکه اول امر وجودی حددن زیاده اولمغله فضیلت
رذیلته متبدل اولور • اما تفریطی طرفنک فرقی ظاهردر • رذیلت
اولدوغی غایت روشن اولور زیرا عدمک وجوددن فرقی ظاهر
وتفاوتی فاحش در • وبونک مثالی شجاعت وسخا وتدرکم فضیلت
لر وامر وجودی لردر • پس تهور واسراف کم افراطلری در فضیلت رذیلتدر
ظن اولنور • نته کم اکثر ناس حکمت عملیه دن غافللر وجهال مسرفینی
کمال سخاوتله توصیف واوباش متهورینی کمال شجاعتله تعریف
ایدرلر • اما جبن وبخلدن هیچ برمرتبه شجاعت وسخاوته الحاق ایتمزلر اگر
فضیلت امر عدمی یه اضافت اولورسه امر برعکس اولوب تفریطی فرق

اولنمق مشكل اما افراطی ظاهر اولور • مثالی تواضع درکه عدم
کبره اضافتله فضیلت اولور تفریطی که تذلل در • تواضعدن فرقی
عسیر در • حتی بعضی ناس کدای قلیلی متواضع جلیل دن فرق ایده مز
زیرا عدم کبرا انده دخی اردو قدر • پس فضیلت دخی زیاده ظن اولنور
بو در شرح فضایل علی الاجمال • و بو اصنافدن امراض نفسانی که
عارض اولور ان شاء الله تعالی علامتلری و علاجلری ذکر و بیان
اولنسه کرک باب رابع فضایله مشتبه رذایلک تمییزنده در
چون اجناس فضایل انواع مندرجه سیله مذکور • و اجناس رذایل
اصناف متنوعه سیله مسطور اولدی • حالا اول بیانه شروع
ایدرز که بعض رذایل وار در که فضایله مشتبه در • نته کم عن قریب
اشارت اولندی • و نیچه بی بصیرتلر وار در که • بازار جواهر
فضایلده کم بضاعت و ناقص معیار اولدقلری سببدن زر خالص
مس تیره دن فرق و تمییز و خرمهره کوهر فاخردن کشف و تشخیص ایتمزلر
و رذایلی فضایل و اراذل اخلاقی احاسن شمایل ظن ایدرلر •
بناء علیه صاحب حکمت عملیه لازمدر که دقایق اخلاقه واقف
و خفایای عیوب اعماله عارف اولوب فضیلتی رذیلتدن
فرق و تمییز ایتمکده خرده دان و معایبی مناقبدن تشخیص قلمقده
موی شکاف اوله بیت هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند اما فضیلت حکمت اکثر مشابهی

اولدرکه بعض ناس مبادی علوم عقلیه • و مصطلحات
فنون حقیقیه دن افواه ناسدن و بطون صحایفدن فی الجمله اخذ
و تلقف و بعض مناقشات واهیه ایله موضوعات علمایه دخل و
تصرف ایدوب مجالس و محافلده تقریر و تذکیر ایدرلر صدق
فراستدن غریب • و نور کیاستدن بی نصیب اولنلر استحسان
و تبلیغ ایدوب • فلان کس عقل نقاد • و طبع وقاد ایله متفرد و معا
رف بیحساب و مسایل و نکات من کل بابه متمیز و متعین در دیرلر
حال انکه محتمل در که شخص مزبور مسایل علوم حقیقیه دن بر مسئله نک
حق تحقیقنه واصل و اطمینان قلب و ثبات یقین که علم و معرفتدن
عبارتدر • بر مطلبده انکا حاصل اولمامش اولوب خلاصه فضیلتی
تحقیقات اکابره ایراد تشکیک و نقاوه معرفتی مبانی حقایق
معانی بازوی تمویه و تلبیس ایله تفکیک ایتمک اوله • پس تحقیق علما و
تدقیق فضلایه بو وجهله تشبهی • بیمان قردهکاتنده افعال انسانی
محاکات و طوطی نغماتنده اقوال و نطق آدمی یه مدانات ایتمسی
کبی در شعر بس طفل کارزوی ترازوی زر کند •
نارنج ازان کند که ترازو کند ز پوست •
• کیرم که مار چوبه بود تن بشبه مار •
کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست • چون فضیلت حکمت
ام نفسانی و آثار و نتایجی حس حواسدن مستتر و مخفی در پس اکثر

ناس بو بابده تفرقه دن عاجز وتمییزه نا قادر • ونا فایز در اول
سبیدندر که زمانه ده اولان شرکای علم و درس اکثری
لباس کمالات وفضایلدن عاری • وبلباس جهالات ورذایله
متواری لردر • نه سمای همتلری اوج سمای اکتساب معارفده
طایر ونه منطقهٔ نطقلری دایرهٔ حکمت وذات الکرسی فضیلتده
دایردر • اما چون دوش پهوشلرنده قطنی شام • وصوف
لاجورد فامدن جبه لر • وفضل وبلاغتدن تهی اولان فرق
سنک انجادلرنده مرمرشاهی قندهاری عمامه لردن قبه لر
واردر • ودقایق مذلت ملازمت ابواب امرایه عارفلر
وهرشام وسحوده بشت اسب واسترده صدور ووزرا
آستانلرده واقفلردر • لاجرم مناصب علیهٔ علمیه یه واصل وغایت
رغبت وجودکم نمودلرینه حال اولمشدر • والی الله المشتکی والمفزع

اما فضیلت عفته مشتبه اولان

فضیلت ارباب اخلاصه ملتبس واعمال ردیه ایله مراتب زهاد
وعبادی ملتمس اولان طایفه نک فعلی کبی که اکثر مشتهیات نفس ومستلذات
طبعدن احتراز واجتناب ایدرلر • تاکه ورع وزهدایله مشهور وخلق
ارالسنده ولایت وکراماتله مذکور اولوب بو افعال الا اکابر امرا
واعاظم سلاطین وزرا وخواتین صاحب اعتبار • وخواجکان
سرمایه دار قتنده نافذ القول ومقبول الشفاعه اولوب زواید

اوقاف وجوالی اطرافدن علوفات وافره • وفتوحات
نذور وصدقات اغنیادن اموال متکاثره یه مالک اولوب
بدنلری ریاضت صوریه دن لاغر • اما نفس اماره لری اعتبار انام
ودست بوس عوامله فربه وهمین عند الله غادر وخاین
عند الناس ثقه وامین اولور • مثنوی •

عبادت باخلاص نیت نکوست •
وگرنه چه آید ز بی مغز و پوست •
چه زنار مغ درمیان چه دلق •
اگر پوشی از بهر پندار خلق
اگر نقره اندوده باشد نحاس •
توان خرج کردن بر ناشناس
زراندود کانرا باتش برند • پدید آید آنگه که مس یا زرند

وبعضی دخی اولورکه اهل روستا واغذیهٔ غلیظه یه معتاد
اولمغله تناول اطعمهٔ لذیذه دن امساک وبعضی تکثیر مال و
توفیر اسباب ایچون • ارخص اغذیه • واقل اقوات ایله اکتفا
ایدوب زهد وپارسالق ایهام ایدرلر • وقناعت و
عفتت ایما قیلورلر • بو طایفه دخی فضیلت عفتدن عاری
وعاطل وکندولری عفیف اکلتدقلری فاسد وباطل در
اما فضیلت سخاوته مشابهی اولدر که بعض سفها وارباب

فسق اول سببدن که هنوز قلت مال زحمتنه مبتلا اولمشدر • و
تحصیل قوت نفس و عیال ایچون ذروهٔ آلامه اعتلا قیلمشدر •
بلکه میراث خوره لکدن مال موفور • یا مناصب ظلمه و مکاسبلقدن
خزینه مکنوز النه کرمشدر پس انی واجب یرلره انفاق و صرف
و عقلا و نقلا مستحسن اولمین مواضعه ایثار و بذل ایدر کم خردلر
انی جواد و سخی فضیلتندن بهره • والآنده مروت امتندن
کار دودمره اوله حکما دیمشلردر که جمع مال کوه بلند اوستنه
سنک انبوه چیقارمق کبیدر • و خرجی سنک ثقیلی کوه بلندن
آشغه برقمق کبیدر • ظاهردر که سنک انبوه قلهٔ کوهه قوای
جمع کروهله و اهل اولور اما اول سنک اسفله قوت طفل خرد
ساللهٔ داخل اولور مثنوی آسیاپسنک ده هزار مینی
بد و مرد از کر بکردانند • لیکن از زیر بر زبر بردن •
بهزار آدمیش نتوانند • و مالک وجوه معاش و اسباب
انتعاشده مدخلی تام ایدوکی ظاهر و فاشدر نیجه کمسنه‌لر
مال اولمق سببی ایله بی کمال قلور • و نیجه کمسنه فقر محنتی ایله کفر نکبتنه
واصل اولور بیت مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال •
که قدر مرد بعلمست و قدر علم بمال • و مالی وجوه جمیله
و مکاسب حسنه‌دن جمع اتمک متعسردر • و حلال صرف قوت
و قناعت دایره‌سندن ارتمق نادر بلکه متعذردر • الحلال

یقظ

یقظ والحرام بسیل پس صرفنده سخاوت ممدوح • اما اسراف
مذموم و معیوبدر • و حقیقتده سخی اولدر که بذل مالدن
غرضی کندویه فضیلت سخاوتی حاصل • و نفسنی ذلت بخلدن
طاهر قیلمق اولوب ملاحظهٔ اغراض دنیویه ایله مخلوط و مطالب
اعواض دینیه ایله مربوط اولمیه اما فضیلت شجاعت شبیه
اولان شول کمسنه‌لردر • که فضیلت شجاعتدن مقصودلری کوهر
نفسنی فضیلت شجاعتله حالی و نقیصهٔ جبن و تهوردن خالی قلمق
اولمیه بلکه مهالکه اقدام و مخاوفه القای نفسدن مرادلری
تحصیل مال و حطام و تکثیر علوفه • و ترقی منصب و مقام یا اوباش
و رنود اراسنده تحصیل شهرت و نامدر • چوق واقع اولور
که بعض اراذل و لئام نیل مال حرام اتمکیچون قطع طریق مسلمین
و نهب مواشی و اغنام • و نقب جداران و هجوم بیوت و
حرم اهل اسلام اتمکده انواع مخاوف و مهالکه اقدام ایدرلر •
و اتفاق بعضی شحنهٔ سطوت الله کرفتار اولیجق رفقاسنی
بیان اتمکیچون انواع ابرام • و تعذیب و ایلام اولنسه صبر
و تحمل مالاکلام ایدوب • بدن و روحنی بذل ایدوب اولمانی
اظهار و اعلام ایتمکی کندویه فضیلت و هنر تمام تخیل ایدرلر •
هیهات هیهات که بو اشراردن بوی شجاعت واصل مشام اوله
بلکه شجاعت اول کمسنه‌ده اولور که اقدام و اهتمامی موجب عقل

اوزره جاری ومطلب ومرامی اقتحام مضایقدن کسب ثواب
وخیر اولمق جهتنه ساری اولوب کوهر نفسی حلیهٔ علیهٔ شجاعتله قرین
ومحلّی ومرتبهٔ سعادت ذاتی عند الله تعالی معیّن ومعلّی قیلمق اوله
امّا افعال سباع شیر وپلنک • وببر ونهنک کبی • هرچند مشابه
فعل دلیردر • امّا جنس شجاعتده داخل دکلدر • زیرا غلبهٔ قوّت جسم و
احکام آلته وثوقی اولمغله اقدام ایدر • وبالجمله اقدامی طبیعی در
مقتضای فکر صواب وبرای تحصیل فضیلت وثواب دکلدر •
وایضا غالبا کندویه مغلوب والآتده کندویه مناسبت ومقا
ومتی اولمین حیوانله جنکه اندره تغلّب ایدر • انوک مثالی
اولدر که برکمسنه تمام سلاح وقوی هیکل اولوب برضعیف الجثة
وبی سلاح دعاری اولان کسنه ایله جنکه اکا تغلّب قصد ایده
بو شرط شجاعت واسلوب فضیلت دکلدر • پس شجاع حقیقی اول
اول کمسنه در که افعال شجاعت اندن اقتضای عقل صریح واستدعای
فکر صحیح ایله صادر اوله • وصفت شجاعتدن غرضی مطالب دنیه ر
دنیویه اولمیوب بلکه مقصودی جوهر روحنه فضیلت شجاعتی حاصل
ورذیلت جبن وتهوّری زایل قیلمق اوله بو مقوله کمسنه ننک امر قبیحدن
احترازی انقطاع مدّت عمر وانصرام رشتهٔ حیاتدن ارتوق اوله
وانوک قتنده موت جمیل حیوة ذمیمه دن افضل ونام نیک وحسن ثنا
اوزرینه قتل اولنمه سی دنائت وفضاحتله عیش ایمکدن ارجح واکمل اوله

نته کم بعض بلغای امرای عرب دیمشدر که • **نظم** •
ونحن اناس لا توسّط بیننا • لنا الصدر دون العالمین او القبر •
یهون علینا فی المعالی نفوسنا • ومن تخطب الحسناء لم یغلها مهر •
اکرچه لذّت فضیلت شجاعت ابتداسنده بیم جرح وخوف قتل ایله مخلوط
اولمغین محسوس مذاق شجاع • ومعلوم ادراک شیران پیشهٔ جنک ونزاع
اولمق جایزدر امّا آخرنده لذّات ومنافع دنیوی واخروی و
شهد ظفر وابتهاج صوری ومعنوی هی مذاق جان ودهان جنانه چاشنی
لذّت جاودان ویرور **بیت** جون شهید عشق در دنیا وعقبا سرخ روست
خوش دمی باشد که مارا کشته زین میدان برند • خصوصا که بذل
نفس وایثار روحی حمایت دین متین • ووقایت شرع سیّد المرسلین
ایچون اولمش اوله • نته کم کلام معجز نظام حقایق الهام رب الانام
اندن انبا واعلام ایدر • ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا
بل احیاء عند ربّهم یرزقون • واحادیث صحاح وحسان که
هادی نوع انسان حضرت رسالت عنوان جنابندن صلّی الله علیه و
سلّم فضل شهادت ومدح شجاعتده وارد اولمشدر • بیحد واحصادر
جمله دن بری بودر که • انّ الله یحبّ الشجاعة • ولو علی قتل حیّة • وعاقل
ادیب • وهوشمند لبیبه مخفی دکلدر که فرار البتّه موجب بقا وحیاة
وتحمّل وقرار • بر مرحال مودّی فنا ومماته دکلدر • وانسانه اجل مسمّی
ووعدهٔ مقدّره دن تقدّم وتأخّر ممتنع در • شاید که فرار موجب

ملاک وتلف وثبات وقرار مورث ظفر وشرف اوله شعر
واذا اتاک من الامور مقدر • ففررت منه فنحوه تتوجه • ومعا
ویه دن روایت اولنور که جنک صفین‌ده پای عزیمتی رکاب فراره
قومشدم شاعرک بو نظمی خاطرمه کلدی قطعه ابی لی همتی وابی بلائی
واخذی الحمد بالثمن الربیح • اقول لها اذا جشأت وجاشت
مکانک تحمدی او تستریحی • پس مضمون شعرله عامل اولدم ونفسمی
صبر وقراره حامل بحمد الله ورطهٔ انهزام • والغدالذن خلاص اولوب اولدم
خلاص اولوب اول صبر سببی ایله • بالاخره خلافه ظفر بولدم ترجمهٔ
ابیات بودرکه بنم همتم وجنکده یارا اولدوغم • ودخی مدح وثنایی
انوکله ایله صتون الدوغم بنی قودی که فرار ایدم قچن نفس جنکده
اضطراب ایلسه اکا دیرین که صبر ایله مکانکده قرار قیل تا ظفر بولوب
محمود اوله‌سین یا هلاک اولوب استراحت بوله‌سین وبر قاج کون
بقای ناپایدار که آخری ینه ترک دار غدار در • میسر دخی اولسه عار و
شنار جنون فرار میدان کارزارله کاری زار • وتوبیخ وتقریع اقران
وامثال ایله مجالس ومحافلده دلتنک وپریشان روزکار اولمسی مقرردر
پس دلیران بیشهٔ شیری وشیران معرکهٔ دلیری اولنلره لایق اولدر که
وقایهٔ صبر وتوکلی سر وتنه مغفر وجوشن قیله وزخم تیغ وتیری ظفر و
نیکناملیق ایواننه درو روزن بیله • ودایم زبان اقدام واستحاله
بو بیتی انشاد قیله که بیت بی زخم تیغ عشق زعالم نمی رویم •

بیرون شدن زمعرکه بی زخم عار ماست • واجل مقدر متغیر
اولمدوغین تمام بلمک • وقضایه رضا وتوکل ایله توسل قیلمق
صفت شجاعت وفضیلت بهادرلق تحصیلنده اصل عظیم در
وسرچشمهٔ انهار شجاعت • وسرو بوستان ولایت وکرامت
اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و
حرب صفین‌ده صفین آراسنده برهنه سر وتن بی مغفر • و
جوشن پویان • وزبان شجاعت بیانی بو بیته کویان اولوردی که
بیت فی ای یومی من الموت افر • ایوم لم یقدر ام یوم قدر
قطعه ازمرک حذر کردن دو روز روا نیست •
روزی که قضا باشد وروزی که قضا نیست ••
روزی که قضا باشد وکوشش نکند سود ••
روزی که قضا نبود پرهیز سزا نیست • وجهاندارلیق
زمامنه ملک وشهریارلک طریقنه سالک اولنلره دخی واجب
ولازم درکه ارباب شجاعت واقدام اولنلرک تربیت و
تقویتنده اعتنا واهتمام تام بیوره‌لر • ورعایت وعنایتلرین
وقایع ومهالکده اقدام واقتحامی ظاهر اولنلره مبذول
واسباب معاشلرین حیاتلرنده ومعاش اولاد واتباعلرین
وفاتلرندن صکره مرتب ومهیا قیله‌لر وهمت ایده‌لر که جمله
عسکر یاری رؤسا وسردارا اولنلر صفت شجاعتله موسوم

ونیجه کره اقدام وثباتله معروف ومعلوم اولمش کسنه لر اولدلر مثنوی

سپه را نگهبانی شهریار ❀ بهٔ ازجنگ درحلقهٔ کارزار

دلاور که باری تهور نمود ❀ ببایدبمقدارش اندرفزود

که بار دگر دل نهد بر هلاک ❀ ندارد زپیکار یاجوج باک

پس تقریرات سابقه دن ظاهر اولدیکه آدمی مجرد اقدام مخاوف واقتحام مهالک ایتمکله فضیلت شجاعته مالک اولمز اول کسنه لر که مثلا زلازل هایله وصواعق نازله دن باک ایتمیوب وخول آشوب موج دریای انبوه وصعود شواهق بی مسالک دره وکوه ایتمکده نفس نفیسینی بی موجب محل تلف ومعرض هلاکه ایلترلر وبونلردن مقصودلری کندولره بها درلکدر دیو توهم اولنمغی سند وکندولر امثالی سفهانک سن بو فعله قادر دکل سن دیدوکن رد ایتمک اولور یاخود طمع غنیمت ومال کثیر واخراج کودک وکنیز اسیر اولور ودخی بونک امثالی اغراض دنیه واعواض دنیویه اولور انلر هاویهٔ هوان بی فایده یه نازل وزاویهٔ فضیلت شجاعتدن بعید بمراحل در وبونلردن قبیحی دور وکوچه سعادتدن ابدا مهجور بر طایفه در که کندولرینی عنم زوال مال وجاه یا الم طعن دشمن بدخواه سببی ایله قتل وصلب وفضیلت شجاعت وخاصهٔ عقلی کندولردن نفی وسلب ایدرلر وبو طایفهٔ خبیثه غایت جبن وخوف مرضنه مبتلا اولدقلری ظاهردر زیرا شجاع اولان شدایدآلامه محتمل وصابردر وبونلر شویله توهم

کاذب ایدرلر که مبتلا اولدقلری المدن موتله خلاص بوله لر غایت جهللرندن بیخبرلردر که اشد آلامه مبتلا واقبح محنه مقارن اولسه لرگرک عصمنا الله من سوء قضائه وعاملنا بعطائه ❀

• اما فضیلت عدالته شبیه اولان •

رذیلت عفتده مذکور اولنه قریبدر زیرا بعض ارباب سمعه وریا که حقیقت عدالتدن نصیبی یوقدر کندولری طریقهٔ ارباب عدالت وصلاحه وزی ولباس اهل تقویٰ فلاحده نمایش وعبادات ریاییه ریاضات خودنماییه ایله کندولری افواه عوامده ستایش اندررلر وحقیقت عدالت قوای نفسانی اعتدال اوزره مضبوط واوضاع وحرکات خلوت وجلوت نهج عقل وشرع اوزره والمغ مربوطدر ظاهر باطنه موافق وخلوت انجمنه مطابق ولمیجک اعتدال کوسترد وکی اعتلال وسعادت اکلندوغی شقاوت اولور بیت

عبادت باخلاص نیت نکوست ❀ وگرنه چه آید زبی مغز پوست

چون مجانس اربعهٔ فضایله بحسب الصوره مقارن وبحسب المعنی مباین اولان رذایل شرح وبیان اولندی وفضایل مزبوره دن فرقلری عیان قیلندی پس انواع واصناف فضایلک رذایل مشابهی چوق واردر که فرقی تدقیق نظره محتاجدر وانلر دخی مذکوراته قیاس واعتبار اولنوب رذایل فضایلدن اعمال فکر وروییتله فرق وتمییز اولنه

• باب خامس فضیلت عدالت •

معلوم اولاکه عدالت اشرف فضایل و اعلای خصایل در زیرا
عدالت مساوات در تعبیر اتدر و مساوات که برابرلقدر حقیقت ده
برشی برشیله یا کمیتده یا کیفیتده یا صفت اخری ده متحد اولمقدر
پس مرجع تساوی وحدت اولدی وحدت اشرف صفات و اکمل حالات
زیرا اصل واحده رجوع واوبتدر و حضرت واحد حقیقی یه اتصال
و قربتدر هر وحدت که میان کثرات عالم حاصل در واحد حقیقی جل
شانه وحدتندن پرتو و ظل در نته کم هر وجود کم میا کل ممکنات
اوزره لامعدر وجود حقیقی نک پرتوی و آثاراجعدر ونسبت لرا بخنده
نسبت مساواتدن اشرف نسبت یوقدر نته کم علم موسیقی ده بیان
اولنمشدر پس فضیلت عدالتدن اشرف فضیلت یوقدر و بولوح
علم اخلاقده مبین در و بو مقامده اسرار و اشارات جوقدر اما بز
بو کتابده اکثر خلقک افهامنه تقریب و شرط اختصار و توضیح او زره
ترتیب ایتمکی التزام ایلدک لاجرم بوقدر بسط و تحریر یله اکتفا ایتدوک
وچون مراتبه تنبیه اولندی که عدالت وسط در و هر نسنه که وسطدن
زایل و برجانبه مایل اوله اکا اسم عدل اطلاقی غلطدر پس وسطکه
عدالتدن برنسنه در بلمک کرک و طرف اولوب عدالتدن بیرون اولان
دخی نه ایدوکی معلوم اولمق کرک که انی دخی عداله رد و باب جور و
حیفی سد ایتمک ممکن اوله پس معلوم اولسون که حکما قتنده عدالت اوچ نسنه ده
اولور بری قسمت اموال و کرامتده در یعنی ایکی شخصه بر مقدار مال کرامت

و مرتبه تقسیم اولنسه عدالت کرک یعنی وسط که اعتدال در معلوم و
مرعی اولوب اندن برجانبه تخطی و تعدی ایتمک کرک ایکنجی سی معاوضات در
بیع و شرا و اجاره و رهن کبی اوچونجی سی تادیبانه متعلق حدود و سیا
سات و قصاصات و تعزیراتدر و هر برنده تناسب رعایت
اولنمق عدالت حاصل اولور مثلا بر شخص آخره حیف و تعدی ایلسه اکا دخی
انوک مثلی اولنمق کرک که تناسب اولوب عدالت اولمش اوله پس مرتبه
وسط و عدالت که هیچ احده حیف اولمیه معلوم اولمق کرک و بو مرتبه
میزان الله تعالی فی الارض دیرلر اما بو مرتبه یه وقوف و هر ماده ده
مرتبه وسط نه ایدوکین نظر عقل ایله بیلمک غایت صعوبتده اولمغین حق
جل و علا رحمة للعباد و حمایة للبلاد بر میزان انزال و ارسال ایلدی
و اول شریعت مطهره و ناموس الهی در و بو میزان اول و معیار
اکمل در و بوندن صکره میزان ثانی حکم نافذ القول در و اکا احتیاج
اول جهتدندر که نوع انسان مدنی بالطبع در یعنی طبیعتی مقتضی در
که معاشی ابنای نوعیله اختلاط و معاشرت و بعضی افرادی
امورنده بعضنه اعانت و مظاهرت ایتمینجه حاصل و کامل اولمز
بخلاف حیوانات عجم که انلرک تمدن و اجتماع و تعاونه معاشرتده
احتیاجلری یوقدر زیرا غذالری غالبا بسیط در جمع و ترکیب
و طبخ و تربیته موقوف دکلدر و لباسلری شعر و ریش و وبر و
صوف درکه کندو سیله بیله مخلوقدر و سلاح و سایر لوازمی دخی

کندوسی ایله مخلوق باالهام الٰهی ایله کندولرینه حاصل وکسب و
تحصیله محتاج دکلدر نته کم مقدمه ده دخی اشارت سبقت
ایلدی اما انسان لطافت مزاجی اولدوغیچون اغذیهٔ بسیطه ایله
تعیشی نا ممکن و اغذیهٔ لطیفه که طبخ وترکیب وترتیبله اولور محتاجدر
ولباس وسلاح وسایر امور معاشی جمله صناعی در صناعت و
تدبیره موقوف • وسعی وعمل واعمال فکر ورویته محتاجدر چون
جمیع لوازم انسان صناعته موقوف وجمیع صنایعی انسان
بیلوب عمل اتمه‌سی ممکن دکل ایدوکی معروفدر • پس انسان تنها
معاشنه قادر اولمدوغی ظاهردر مثلا لباس خصوصنده حیاکت
ونوع خیاطت ونیجه صنعت معلومی اولمق کرک ومسکنی امرنده
نجارت وحدادت وپای پوشی خصوصنده دباغت واسکافلق
واسلحه‌سی امورنده علی هذا القیاس در • پس نوع انسانه لازمدر
که افراد وآحادی مجتمع اولوب • هر بری بر صناعت اختیار و
اعمال ایدوب • مثلا بعضی خیاط وبعضی خیاطه ابره ساز وبعضی
وبعضی سوزن وسایر آلات ایچون معدندن آهن کدازا اولوب
وعلی هذا القیاس تعیش ایده‌لر پس ظاهر اولدی که انسان تمدن و
اجتماعه محتاجمش ان مدنی بالطبع در • دیدوکلری معناسی بودر
اما اجتماع دخی تغالب وتقاهر واقع اولمغی مقتضی وبعضک بعضنه
ظلم وجورنه مؤدی در • زیرا هر نفس مشتهاسنه طالب ومرغوب ومستلذاتن

اکلدوغنه راغب در • پس هر نفس اشتهها واخذ اتمک قصد ایدوب
کی نسنه‌یه آخر دخی مایل اولسه کرک • وبو نیل ایدوکی شی مرغوبه
اول دخی نایل اولمق استسه کرک لابد بعضی بعضنی دافع وقاهر
ومراد ومقصودنی اندن اخذ اتمکیچون ظالم • وجابر اولسه کرک
اول دخی بوکا ممانع ومدافع وقهر وغلبه جانب قوینک واقع
اولسه کرک • پس حاکم قاهر کرک که دفع ظلم ورفع حیف ایلیه ودخی
مابینلرنده معاملات • ومعاوضات • رضا ایله واقع اولمق
کرک که تغالب وتقاهر مندفع اولوب هر بری مقصودنه
نایل اوله مثلا خیاط نجاره خیاطت اول بوکا نجارت وعلی
هذا القیاس اتمک کرک • اما بو اعمال وصناعات بری برینه
متساوی میدر یوخسه متساوی کلمی در • یوخسه متفاوت میدر
تفاوتی اولدوغی تقدیرجه نه مقدار در بلمک لازمدر • مثلا
بو اکا بر مقدار خیاطت ایدیجک اول دخی بوکا نه قدر نجارت اتمک
کرک که تساوی وتعادل اوله چون بو تساوی وتفاوت صناعات
آراسنده بلنمک متعسر بلکه متعذر در • لابد بر متوسط مقومه
محتاج اولدی واول متوسط مقوم دینار ودرهم درکه
انلره نقدین دخی دیرلر • حکما دیناره عادل متوسط دیرلر • لکن بو
عادل صامت در وعادل صامت دایما کافی دکلدر بلکه عادل
ناطق دخی کرک • تا متقابلاتک تعادلی توسط دینارله حاصل اولمیوب

نفوس جامحه و ابصار طامحه انک عدلنه منقاد اولمغی عادل
تعدیل و تسویه • و جانب قوی تضعیف و جانب ضعیفه تقویه ایده
و بو عادل که لازمدر پادشاه حاکمدر • که ظلم و جوری رفع و
دست تعدی و تغلبی دفع ایدر • هر که ناموس الهی احکامنه
تابع یا تعدیل دیناره تابع اولمیه پادشاه قاهر انی قوت بازوی
شوکت و هیبت شمشیر سیاستله • یا هالک یا مطیع و منقاد طریق
عدله سالک ایلر • پس معلوم اولدی که حفظ عدالت ایچون خلق
آراسنده اوچ نسنه لازم ایمش بریسی ناموس ربانی و بریسی
حاکم انسانی • و بریسی دینار میزانی • و حکیم یونانی اوچنه دخی ناموس
اطلاق ایدر • زیرا لغتلرنده ناموس سیاسته دیرلر • هر برنده سیاست
معناسی واردر • و دخی حکما دیرلر که • ناموس اول و اعظم شرع الهیدر
که جانب مهیمن خلاقدن خلقه مقتدا و متبع علی الاطلاقدر • و
ناموس ثانی پادشاه دادکر • و حاکم عدل کستردر • و بو ناموسه
لازمدر که ناموس اوله اقتدا و اکا اتباع علی اعتقاد ایلیه • و ناموس
ثالث دیناردر • که ناموس ثانینک تحت فرماننده در • و نص تنزیل
حقایق تأویلده بو معنالره اشارت واقع اولمشدر • و انزلنا
معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه
بأس شدید • و منافع للناس الآیه • زیرا کتاب اشارتدر شریعت
مطهره یه که مأخذی کتاب ربانی و تنزیل سبحانیدر • و میزان

اشارتدر • دیناره که اخذ و اعطاسی میزانله اولور و میزان
انوک تعدیلنه آلتدر • و حدید قهر پادشاهه اشارتدر که شمشیر
برانله ممالک کیر و حکمران اولور • ناموس اوله مطیع اولمین کافر
و منافقدر • و ناموس ثانیه مطیع اولمین طاغی و مارقدر و
ناموس ثالثه مطیع اولمین خاین و سارقدر • تتمه عدالت اولا
شخصک ذاتنه و صفاتنه و قوی و اعضاسنه متعلق اولور ثانیا
اهل و خدم • و عیال و حشم و شرکا و رفقاسنه و حاکم اولنلرک رعا
یاسنه متعلق اولور • پس بر شخص عدالت صفتیله متصف اولمقده
لازمدر که اولا کندو صفاتنده و قوی و اعضاسنده عدالت رعایت
ایلیوب هر قوت نه نوک ایچون مخلوق و هر عضو نه تحریک ایچون
آفریده اولمش ایسه آنده استعمال ایدوب تغییر خلق الله قیلوب
عقلا و شرعا محرم و ممنوع اولان مواضعه استعمال اتمیه و قوای
جسمانی و روحانیسین جلب رضای معبود • و کسب فضیلت معقوله
اولمین یرلره صرف و بذل قیلمیه • و اکر خدم و حشم و اهل و عیالی
وارسه انلر آراسنده دخی موجب شرع مطهر و عقل منور اوزره
عامل اولوب • و احکام ناموس الهیه و حدود و شرایع نبویه دن
عدول ایتمیوب • بلکه تفضل و ایثار و عفو و احسان و سایر مستحبات
شرع و مقبول و مرضی اهل عقل اولان نسنه لری دخی اتیان ایده و
اکر بعض عباد و بلاد اوزرینه حاکم و مولی ایسه قانون شرع مطهره

اسلوب سیاسات ملوک عادله ایله عامل اوله • بو مقوله کمسنه
دنیاده خلیفهٔ رب العالمین و دار آخرتده ان المقسطین علی منابر
من نور بشارتیله اهوال کربات قیامتدن امین اولسه گرک
و عرصهٔ زمان و ساحهٔ عالم اگر بونک کبی صاحب سعادتک
زیر لواسنده آسوده اوله آثار و برکاتی انسان و حیوان و حرث
و نسل و اقوات و ارزاقده ظاهر و باهر اولسه گرک • نته کم
روایت اولنور که اکاسره دن بعضینک خزینه سنده بر کیسه
گندم بولندی • هر دانه خرما مقدارنده کیسه اوزرنده
یازلمش که شول زمانده که پادشاهلرک عدلی بر کمال و روی
زمین آثار عدل و داددن مالامال ایدی • برکات اقوات و
ارزاقده بدیدار • و حبهٔ گندم جثه ده بو مقدار ایدی ولکن
نعوذ بالله تعالی بعضی حکام ولایات و ولات احکام که
مراسم اشفاق • و مکارم اخلاق ایله موسوم • و صفحهٔ ضمیرینه
نقش فضیلت و کارنامهٔ عدالت مرسوم اولمیوب بلکه نهاد
بدسرشتی اخذ و غصب اموال محرمه اوزره مجبول و دل و دست
جوربنیاد و جفا پیماسی اراقت دماء ناحق و اذای مظلومان
اوزرینه مفطور اوله • اکل و شربی بو منوال اولاله بیت

خورد آب از نم چشم یتیمان میوه باغش ❁
❁ چکد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش ❁

امرنه

امرنه کوروب میوه باغین امرانک •
کم صولرانی کوزلری یاشی فقرانک •

جبروت و کبریاسندن گوش هوشی مواعظ علما • و نصایح
حکمادن کر • وَاِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ • بِالْاِثْمِ فَحَسْبُهُ
جَهَنَّمُ آیت کریمه سنه مظهر اوله • بونلرک کبی حکام و امرا • مردود
و مطرود افاضل خلفا و سلاطین و فی الحقیقه اخوان ابالسه و خلفای
شیاطین در • چون ضمیرلرنده رحم رعیت نابدید در • پس روز جزاده
رحمت رحمان بونلردن بعید در • که من لا یرحم لا یرحم • چون بونک
کبی حاکم ادبار و شقاوتله داغ دار • و حلیهٔ فضیلت سعادت
حقیقیدن عاطل در • پس بونک امثالنه صاحب دولت و صاحب
سعادت دیمک فی الحقیقه فاسد و باطل در • و نیجه سعادت اولور
که بش اون ییل مرادات فانیهٔ دنیای دنیه دن بهره مند و آمال
و امانی ناپایدار دهر غدار که ینه الام و شدایددن خالی دکلدر
فیروز و ارجمند آخر الامر زار • و حزین بل طرید و لعین بی خیل و خرگاه
دور از حشم و سپاه جاه و حشمت امارت و حکومتدن معزول
ما صدق آیهٔ شریفه وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَاْتِينَا فَرْدًا مقید و مغلول
درگاه رب العالمین و دیوان احکم الحاکمینه وارسه گرک و انکار
مفید و شاهده احتیاج اولمیوب جزای عملن پاداش افعالین
کورسه گرک کندوسی صورت مور محقرده محشور • و اطراف جوانبی

ظلمات ظلمتندن شب دیجور اولوب ملایکهٔ عذاب پنجه سینه بر جوب
خذوه فغلّوه ثم الجحیم صلّوه کرفتار و محبوس و نسیم رحمت رحماندن
که اهل عدل باد و رحمت عباد اولنلره موعوددر ناامید و مأیوس
قلسه‌لر کرک اعاذنا الله تعالی من بأسه ونقمته و ادخلنا الجنة بغیر عذاب
سابق بمنّه

باب سادس اقسام فضیلتک بیاننده در

معلم اول ارسطالیس عدالتی اوچ قسمه تقسیم و هر قسمی بو وجهله تعریف
و تعلیم ایلدی که بری بودر که ادای عبودیت حق جل و علی ایتمک
ایچون اوله اول کریم رهنما که بی سابقه استحقاق هر موجودک
قامتنی خلعت وجود ایله مزین و معلی و انعام نعم بیحد و حصری ایله
شواکل هیاکل ممکناتی مشرف و محلی ایلدی مستوجبدر که ادای حق
عبودیتنده دایم و درکاه خدمت و بارکاه شکر نعمتنده قایم اوله
و عدالت مقتضیدر که عبد کندو ایله مالک رقی آراسنده اولان
هر حقی طریق افضل و نهج اکمل اوزره مسلوک و قراصهٔ وجودینی کوزهٔ
اخلاص ریاضت و بوتهٔ مجاهده و عبودیتده ذایب و مسبوک
ایده و بو حق اول حقوقدندر که هر مکلفک ذمتنه واجب و عهده سینه
لازمدر ایکنجیسی ابنای نوعی ایله که معاصرلری و کوچه حقایقده
همسایه و مجاورلریدر اولان حقوقی ادا ایتمکدر انقیاد سلاطین
و امرا و تعظیم ائمه و علما و ادای امانات و قضای حقوق معاملات
و حفظ عهود اخوان و جیران اوچنجیسی اسلاف ماضیه که حالا اسکان

دار باقیه دیرلر انلرک حقوقین ادا ایتمکدر قضای دیون و
تنفیذ وصایای اموات اخوان آبا و امهات و تعمیر اوقاف
و احیای ربط و خوانق سابقین کبی خواجه نصیر حکیم مقدم و فیلسوف
معظمدن بو کلامی نقل ایدیکدن صکره شرح معانی و تمهید مبانیسنده
ایدر که چون شرط عدالت اقتضا ایدر که معاملات و معاوضاتده
کرک دینار و درهم اخذ و اعطاسی کرک تعظیم و تکریم افاده‌سی اولسون
انصاف و عدالت اوزره اوله مثلا بر کمسنه‌دن نعمت تعظیم و تکریم
یا اعطا و بذل زر و سیم کورسک مقابله‌سنده لازمدر که مکافات و
مجازات ایده سین اکر خدمت بدنیه و کر خدمت مالیه ایله اکر اولزیله
ممکن اولمزسه بذل ثنا و حمد و نشر دعا و شکر ایده سین و الحاصل
قدرت حاصل و مکنت واصل اولدقچه مجازات و مکافات لازمدر
حتی بو طرفله مکافاتدن بر کمسنه قدرت وارکن تغافل و مکنت حاصل
ایکن تهاون و تکاسل ایده سین سزای لوم و تقبیح و محل زجر و توبیخ
اوله سین پس منعم حقیقی و محسن علی الاطلاق که اولا جیدی وجود و خلعت
وجود له که خیر محض و مبدأ جمیع خیراتدر مزین و محلی قیلدی ثانیا مایهٔ
تمتع منظر نظر و معرفتله که دنیاده فخر و آخرتده ذخردر مرفع
و معلی ایلدی ثالثا و رابعا الی ما لا یتناهی اصناف فواید احسان و
اجناس موائد امتنان اعطای اعضای سلیمه و افاضهٔ قوای صحیحه و
عافیت جسمانی و ذکا و صفای قریحهٔ نفسانی و اهل و عیال و اسباب

واموال واثاث ولباس وکتب ومراکب وملابس وخدم وحشم کبی
الی غیر ذلک من النعم التی لا یمکن احصاؤها ولا یستقیم استقصاؤها
که احسان وانعام بیورمشدر • بااکه بزدن خدمت ومحبت که
فی الجمله موجب استحقاق اوله واقع اولمدی وطاعت و
عبودیت که نوعا مقتضی اهلیت انعام اوله سبقت ایتمدی
بیت فضل خدای راکه تواند شمار کرد •
یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد • پس مولای جلیل و
منعم بی عدیلک شکر نعمتنده تقصیر وتهاون وادای حقوق
عبودیتنده اهمال وتکاسل ظلم صریح وجور قبیح در • بوقدردن قلدی
که نعمتنه انکار یا اثبات شریک ایتمکه نعوذ بالله تعالی
اضرار اولنه • والعجب بر سپاهی که بر پادشاه خزینه سندن علوفه
وادره یا تیمار مقرر حاصل اولوب اسباب معاشنه کفایت ایده جک نسنه
اول جهتندن اکا واصل اولسه مجالس ومحافلده شرف خدمتی ایله
مباهات وافتخار ومدة عمر مدح جاه وجلال وقسم سر سعادت
مآلی ایله رطب اللسان اولدوغندن غیری حروب عظام ووقایع
کبارده بذل نفوس وایثار رؤس ایتمکی ذمت همتنه لازم وعهدهٔ
مروتنه واجب بیلور فی الواقع ایله ایتمسه بین الانام مستحق طعن و
ملام بلکه مستوجب عقوبت وایلام اولور • فکیف منعم حقیقی و
محسن مطلق که جمله موجودات دریای نعمت بی پایانه غرق ومستغرق در

مثنوی ستایش خداوند بخشنده را • که موجود کرد از عدم بنده را
کرا قوت وصف احسان اوست • که اوصاف مستغرق شان اوست
چون معلوم اولدی که شکر وخدمت • وطاعت وعبودیت حق جل
وعلا بنده مکلف اوزرینه واجب ولازم در • پس طاعت وعبادت
وجهله کرکدر قاج نوعدر حکمای متقدمیندن خواجه نصیر طوسی نقل ایتدوکی
مذاهب بودر که حکمادن بعضیلر ذاهب اولدی که • نوع بشره لازم
اولان خدمت الهیه ایانده تفکر وتدبردر • تا که معرفت حق تبارک
وتعالی اکا حاصل وتوحیدی مرتبه تحقیقه واصل اوله • وبر طایفه دخی ذاهب
اولدی که انسانه لازم اولان خدمت سبحان حق جل وعلانک ربوبیتنه
اقرار واحسان وتمجیدینه اعتراف ایدوب قدرت یتدکجه ستایش وثنا
ایتمکه اقتصار ایلمکدر • وبر طایفه دخی ذاهب اولدی که بنده یه
لازم اولان خدمت صلوة وصیام وخدمت هیاکل ومعابد وانبیا
صدقات ونذرلر ایتمکدر • وبر طایفه دخی ذاهب اولدی که بنده یه
لازم اولان اولدر که حضرت حق جل وعلایه احسان ایتمکله تقرب و
توسل ایده یا کندو نفسنه احسان ایده یعنی نفسنی تزکیه • وتطهیر وعلوم
ومعارف ایله اشراق وتنویر ایده • یا غیره احسان ایده یعنی تعلیم حکمت
وارشاد سبیل هدایت • وامور معاشده معاونده مظاهرت ومو ا
سات ایله • وبر طایفه دخی ذاهب اولدیلر که جمله آدمی اوزره • بر
واجب معین یوقدر • بلکه طبقات انسان مختلف در هر طبقه یه بر نسنه واجب در

خواجه نصیر ایدر ارسطاطالیس حکیم بو مذهبی حکمادن تمامن نقل ایلدی
اتباعکند وبری سینی ترجیح وتصحیح ایلدی اما حکمای متأخرین دن نقل ایلدی که
خدمت وعبادت حق جل وعلا اوچ نوعدر • بری بدنه متعلق اولانلردر •
صلوة وصیام ووقوف مواقف با احرام گبی • ایکنجیسی نفوسه متعلق اولنلر
اعتقادات صحیحه وتوحید ومعرفت حق جل وعلا وتفکر آیات فیض وجود
واحسان وجود حضرت ملک معبوددر • اوچنجیسی خلقله ایتدوکی معاملات
ومعاوضاتده انصاف وعدالت اوزره اولمق واداء امانت و
نصیحت امت • وحمایت حریم دین وملت وجهاد اعدای دین وشریعت
ایتمکدر • وبو اقوالدن صوابه انسب وتحقیقه اقرب بو قولدر • که
عبادت اوچ نسنه در • اعتقاد حق وقول صحیح وعمل صالح و
هر برینک وقتی وزمانه گوره تفصیلی واردر • وانبیا صلوات
الله تعالی علیهم وورثه انبیا اولان علما رضی الله عنهم انی بیان
ایتمشلردر • وعامه خلق اوزرینه واجب ولازمدر که انلره
اطاعت وانقیاد ایده لر • تا امر حق تعالی محفوظ وشرعی
قایم اوله • بو مقامه گلنجه خواجه نصیر تقریریدر • بو فقیر ایدر قول
اخیر که مکلفه واجب اولان خدمات وطاعت واعتقاد صحیح
وقول حق صریح وعمل بدن صالح دردیمکدر • قول عدل ومذهب
جزلدر • وعلمای شریعت ومشایخ طریقت که دین محمدیه صلی الله
علیه وسلم اقتدا • وشرع احمدی علیه الصلوة والسلام اعتنا ایتمشلردر

بو وجهله اوزره تقریر

ایتمشلردر که بنده مکلفه واجب اولان ایمان وعملدر • وایمان دخی
ایکی نسنه دن عبارتدر • تصدیق بالجنان • واقرار باللسان یعنی مکلف
قلبیله حضرت رسالت پناهی خاتمیت دستگاهی محمد مصطفی نبی
صلی الله علیه وسلم حق جل وعلا جانبندن نه گتوردیسه ومبدأ ومعاد
واصول معرفت واعتقاددن هر نه بیوردیسه جمله سنده تصدیق
واذعان وقبول وتسلیم ایدوب زبانیله تصدیق قلبیسنه موافق اقرار
واعتراف ایده • وبو ایکی نسنه هر مکلفه واجبدر • شویله که برسنده اهمال و
اتیانده اخلال ایلیه • آخرتده عذاب جاودانیدن نجات وبالجمله
حق جل وعلا قتنده درجات بولمق یوقدر • مگر که اقرار باللسان ایتمکده
عذری اوله • مثلا آلت سخنده قصوری یا خود تکلم ایدرسه کفره قتل ایتمک
مقرر اوله بو عذرله اقرار لسانی ساقط اولور • اما تصدیق جنانی هر
حالده واجب ولازمدر • وانک سقوطنه عذر اولمق متصور دگلدر
اما عمل اعضا وارکان صلوات وصیام وسایر عبادات مأموره
گبی اهل سنت وجماعت قتنده اصل ایمانده داخل دگلدر • حتی مکلف
اعمال واجبه وعبادات مفروضه دن بعضنی بل کلینی ترک ایلسه چون
ایمانکه تصدیق قلب واقرار لساندر • حاصل اولمش اوله انوک ایمان
مرتبه سندن خروجنه وکفر هاویه سینه دخولنه حکم اولنمز • اما بعض سلفدن
نقل اولنانکه ایمانده عمل صالح داخلدر • وایمان تصدیق جنان واقرار
لسان وعمل ارکاندن عبارتدر دیمک مرادلری انلرکه ایمان کامل دیمکدر

فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در • اول ایمانده که
عمل بیله در • و بو مقامده دخی تفاصیل و تقاسیم که علما ایراد اتمشلردر
جو قدر مثلا تقسیم اولنور که مکلفه واجب اولان اعمال و افعال ایکی
قسمدر • بری قلبی بری قالبی و هر بریسی ایکی قسمدر بریسی اولدر که اصل
ایمان تحققنده معتبردر بریسی کمال ایمان تحققنده معتبردر • اصل ایمانده
معتبر اولان عمل قلبی معرفت حق تعالی در • صفات کمال و نعوت جلالی
ایله و اعتقاد بعثت انبیا و رسل و صحت معاد و یوم آخر و سایر ایمانده
معتبر اولان عقایددر و کمال ایمانده معتبر اولان عمل قلبی آلا و نعما
حقنده تفکر و فروع الهیاتده و نبواتده تعمق و تدبردر • و اخلاق محموده
و اوصاف نفسانیهٔ حمیده در فعل قالبیدن اصل ایمانده معتبر اولان اقرار
باللساندر • ایمانی اجب اولان نسنه لره اصل ایمانده معتبر اولیوب
کمالنده معتبر اولان صلوة و صیام • و سایر اعمال خیرات و حسناتدر
و بر تقسیم دخی بودر که مکلفه لازم اولان ایکی قسمدر بریسی افعال
و بریسی تروک افعال متعلق امر آلهی و تروک متعلق نهی اولنلردر
مثلا صلوة و زکوة و تلاوت قران کبی و ترک زنا و ترک شرب
خمر کبی متعلق امر مطلق اولان دخی ایکی قسمدر • اگر متعلق امر ایجابی
اولورسه واجبدر • امر ایجابی اولدر که مکلف اول امری ترک
ایدرسه عقابه و عذابه مستحق اوله اگر امر ندبی یه متعلق اولورسه مندوبدر
امر ندبی اولدر که مکلف اول امره امتثال ایدرسه ثوابه مستحق اولور اما ترکنده

قه الکرا ... بعیه نحو ایه ...

عقابه مستحق اولمز و متعلق نهی فعل تحریمی اولورسه اول فعل حرام
و ترکی واجب و لازم اولور • نهی تحریمی اولدر که مکلف اول منهی
فعلی اتیان ایدرسه عقاب و عذابه مستحق اولور اگر نهی تنزیهی اولورسه
اول فعل مکروه اولور نهی تنزیهی اولدر که منهی اولان فعلی
ترک ایتمکله مستحق ثواب اوله • اما اشلسه مستحق عقاب اولمیه اما
بر فعلک که اتیاننه امر و ترکنه نهی اصلا وارد اولمسه اول فعل
مباحدر پس مطلق فعل مکلف بش قسم اولور • واجب
مندوب • حرام مکروه • مباح و بر تقسیم دخی بودر
مکلفه لازم اولان ایکی قسمدر • اولکی که ثانی یه شرطدر ایماندر
و ثانی که مشروطدر اوج قسمدر عبادت بدنی • و عبادت
مالی • بدنی صلوة کبی ثانی تلاوت و ذکر کبی • مالی زکوة
و صدقه کبی و بو اوج قسمه التحیات لله و الصلوات و الطیبات
کلمه سنده اشارت بیورلمشدر • تحیات عبادات قولیه صلوات
عبادات بدنیه طیبات عبادات مالیه • و بر تقسیم دخی بودر که
افعال و تروک که مکلفه لازم یا مستحبدر • ایکی قسمدر • بریسی
کندو ایله حق تعالی مابیننده اولان حقوقی ادا ایتمکدر
بریسی دخی کندو ایله خلق مابیننده اولان حقوقی ادا ایتمکدر
و بو ایکی قسمه لفظ معجز نظام • خاتم انبیا علیهم السلام اشارت
بیورمشدر • که التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله و بو لفظ

وجیزکه حاوی معانی عزیزدر جوامع الکلم دندرکه حضرت
خاتم انبیایه صلی الله علیه وسلم مخصوصدر تذنیب
خواجه نصیر نقل ایلرکه عدالت سایر فضایل کبی دکلدر زیرا
سایر فضایلک ایکی طرفی واردر وهر طرفی برزذیلت در
آخره مغایرنته کم مرور ایلدی اما عدالتک طرفی دخی بر
رذیلت درکه جوردر اما بوسوزده مناقشه واردر
زیرا سابقا تصریح ایتمشدی که عدالتک برطرفی ظلم وبرطرفی
انظلامدر وظلم وانظلام خود بری برینه مغایر رذیلتلردر
ظلم جوردر اما انظلام جور دکلدر پس هر طرفی عدالتک
جوردر دیدوکی نجه صحیح اولور اللهم مکر دینله که انظلام دخی
جوردر غایت کشی کندو نفسنه جور ایتمکدر لکن بو تقدیرجه
هر رذیلت جور اولور جمیع فضایلک اطرافی جورده منحصر
اولور تنبیه خواجه ایدرکه هیات نفسانی یعنی خلق برامردر
که فعله ومعرفته وقدرته مغایردر مثلا عدالت که کیفیت
نفسانی وخلقدر افعالک اعتدالنی بیلمک دکلدر والی
اشلمک دخی دکلدر واکا قدرت دخی دکلدر زیرا بیلمک
واشلمک وقادر اولمق بولینور عدالت صفتی بولنمز نته کم
سابقا اشارت کیجدی که برغیر عدل کمسنه دن لغرض عدل فعلی
صادر اولور اما عدالت دکلدر پس بیلمک واشلمک وقدرت

صادر اولدی عدالت بولنمدی وایضا فعل عدالتی چوق
کمسنه بیلور وایلمکه قدرتی دخی واردر زیرا قدرت صفتنک
ایکی طرفه تعلقی علی السواءدر مع هذا انلرده خلق عدالت یوقدر
سایر اخلاقده دخی حکم بودر بو معنایی جمیع ملکات وفضایلده
تصور ایتمک کرک که بو علمک اسرارندندر انتهی کلامه فقیر
ایدرین خلقه لسنه ایدی تعریف اولنوب ماهیتی سابقا ذکر
اولنان اوزره تصور اولنجق بو تنبیهه احتیاج قلمز تنبیه دیکر
خواجه بو مقامده ایکی سوآل ایراد ایلدیلر بری قوی و
بری واهی وضعیف اما سؤال واهی بودرکه چون عدالت
امر اختیاریدر وعاقل انی کسب سعادت ایچون تحصیل ایلر
پس ضدی اولان جور دخی امر اختیاری اولوب انی کسب
شقاوت ایچون تحصیل ایتمک کرک وبو بغایت بعیددرکه بر
کمسنه اختیاری ایله کسب شقاوت ایچون رذیلت کسب ایلیه
وبو سوالک جوابنده استاد ابو علی بن مسکویه دن شویله
نقل ایلدیکه چون نفسک مخالف قوتلری واردر وانوک
بعضی بعضنک مقتضاسنه مخالفدر پس جایزدرکه برقوت
غلبه ایدوب مقتضاسنی صاحبنه حسن کوسترە بروجهله که عقلی استعمال
ومقتضاسی اوزره اتیان افعال ایتمکه قادر اولمیه اول قوتنک سورتی
منکسر وشرتی مندفع اولدقدن صکره عقلنه رجوع واستعمال

فکر صحیحه شروع ایدوب قبح صنعهٔ عارف و فسادِ فعلنه واقف اوله

بیت قد ینزع الله عن قوم عقولهم • حتی تیم الذی یقضی علی الراس

فقیر ایدرین • سؤال مذکور مقابلهٔ بدیهیده تشکیک ایتمک

مقوله سندندر • زیرا عقلا بر فعلک قباحتنه واقف و رذیلت

ایدوکنه عارف ایکن ینه اختیارلریله مقتضای عقلدن تعدّی

واول فعل قبیح و رذیلت شنیعه نک اتیاننه تصدّی ایتدکلری

مجزومدر • و بالضروره مقرّر و معلومدر • و بالبدیهه معلوم

اولان نسنه یه اعتراض معقول • و ضروریاتده تشکیک علما قتنده

مسموع و مقبول دکلدر • و بو جواب اجمالیدر بونکله ایراد

مندفع و سائل مشکک ملزم اولور • اما جواب تفصیلی که سؤالک

موضع غلطنی تعیین و بیان و مغالطه حلّ و محل فسادی تبیین و

عیان ایتمکدر • خواجه نقل ایلدوکی کلام در • اما اعتراض قوی

اولدرکه عدالت مساوات در • عدالتک بر طرفی جور و رذیلت

اولیجق لازم کلور که تفضّل مرتبه سی و تبرّع و احسان دایره سی که

عدالتک افراطی در • غیر فضیلت بل قبیح و رذیلت اوله مع هذا

تفضّل بالاتفاق افاضل اخلاقدندر جواب اولدرکه تفضّل عدالتدن

خارج طرف دکلدر • بلکه تفضّل عدالتک احتیاطی مرتبه سیدر • مثلا

انفاق وسط ظن اولان حدّ بر که وسط اولمیوب بلکه وسطدن انحطاط

ایدوب طرف بخله ملحق اوله دیو احتیاط اولنوب بر مقدار وسطدن

زیاده انفاق اولنور که فضیلت سخاوت بلاشبهه موجود

و متحقق اوله تفضّل بو مرتبه در اما غایت افراط اولنوب

غیر مستحقلره انفاق و مستحقلره اضرار احتمالی اولسه اول تفضّل

دکل بلکه اسراف مذموم در • هر فضیلتک احتیاطی مرتبه سی وار در

اما اسلوب واحد اوزره دکلدر • مثلا سخانک احتیاطی دیدیکمز

کبی زیاده جانبنه میل ایتمکله اولور • اما عفت که فجور ایله خمود اره

سنده وسط در انک احتیاطی جانب نقصانه که خمود در اکا

میل ایتمکله اولور • فقیر ایدرین بو نکته نک سرّی اولدرکه فضیلتلرک

هر جانبی رذیلت در اما بعض فضایلک بر طرفی رذیلت

اولمقده تفریطندن ارتوق و بعضنک تفریطی افراطندن زیاده

اولور مثلا سخاوتک که بر طرفی اسراف و بر طرفی بخل در • و ایکی

طرف دخی رذیلت در اما طرف تفریطی که بخل در رذیلت

و نقیصت اولمقده اسرافه غالب و راجح در • کذلک شجاعتک

که افراطی تهوّر • و تفریطی جبن در • جبن رذیلت و عیب اولمقده

تهوّردن زیاده در • اما عفتده امر بر عکس در انک افراطی

که فجور در • رذیلت اولمقده تفریطنه که خمود در • غالب در

و خمود رذیلت اولمقده فجور کبی دکلدر بلکه جهلهٔ متصوفه و

مرتاضین خمودی فضیلت ایدرلر • پس قضیه بویله اولیجق نظر اولنه

نه جانب کم رذیلت اولمقده قوی و غالب اولورسه اول جانبک

طرف آخردن اکثر اولور بس بعض فضائلک افراطی اولور رذیلت اولمقده مم

خلافی طرفنه میل اولمق گرک که احتیاط رعایت اولنمش اوله
والله تعالی اعلم **باب سابع تحصیل فضایل واکتساب سعادات**
انسانیه نک طریق موصلیسنده در • وترتیب اسبابی نیجه
اولمق گرک انوک بیاننده در حکمتده مقرر اولمشدر
که کمالاته مؤدی اولان حرکاتک مبادیسی واسبابی ایکی
نوعدر بری طبیعت بری صناعت طبیعت اولدوغنک مثالی
نطفه درکه صور مختلفه ده طورا بعد طور حرکت ایلر • تا کمالنه یتشیور
که حیوانیت مرتبه سیدر • وبو حرکتک مبدئی وسببی طبیعت در
صناعتک مدخلی یوقدر • صناعت اولدوغنک مثالی اغاج پاره
لریدر • که نجارانی صنعی ایله هیأت مختلفه ده حرکت ایتدروب
آخر صورت سریره گیروب کمالنه یتیشور وبو حرکتک مبدئی
صناعت اولوب • بو کمال صناعی اولدوغی ظاهردر • وطبیعت
وجودده صناعتدن مقدمدر • ومرتبه ده اجل واعلی در زیرا
طبیعتک استنادی قدرت حق جل وعلا • وامداد ملا اعلی یه در
ارادات انسانیه نک وتدبیرات نفسانیه نک مداخله سی یوقدر
بخلاف صناعت که تدبیرات بشریه وارادات نفسانیه مداخله
وتوسطی ایله اولور انسز اولمز • پس تقدم ذاتی وزمانی وشرف
رتبه سی طبیعتک صناعت اوزره مقرردر ع خود رسته دگر باشد و
برلسته دگر • پس طبیعت صناعتک استادی ومعلمی مثابه سنده در

وصناعت طبیعتک متعلمی وشاگردی منزله سنده در وچون
بو نکته دخی حکمتده مقرر اولمشدر • که ممکنا تدن هر شینک کمالی
مبدأنه ممکن اولدوغی قدر • تشبه ایتمکده در • پس صناعتک کمالی
طبیعته تشبه ایتمکدر • وصناعتک طبیعته مشابهتی که کمالی در
اویله اولمقدر که اسبابک تقدیم وتأخیر وتدریجی وترتیبی
کما ینبغی مرعی اولوب • هر شی موضع لایقنده واقع اولمغله طبیعته
مترتب اولان اثر صناعته دخی مترتب اوله • بلکه بعض صناعات
طبیعتدن مرتب دخی حاصل اولمق جایز در • مثالی بیضهٔ مرغ
ماکیان نذرکه طبیعت مقتضاسی ایله مرغ اوزرینه بر زمان جلوس
ایدوب حرارت سینه سی بیضه یه استعداد ویروب صورت
حیوانیه فیض اولوب افراخ وفرایخ اولور • کاهی صناعتکده دخی
بو معنی حاصل اولور • مثلا بیضهٔ ماکیانی سرگین گرم ایچنده بر
مقدار زمان دفن ایدوب • سرایت حرارت سرگین بیضه یه
استعداد حیوانیت ویروب اندن دخی افراخ وفرایخ
بقدرة الله تعالی حاصل اولور • پس صناعت بو محلده طبیعته
تشبه ایدوب • واندن تعلم قیلوب طبیعتدن صادر اولان
اثر صناعتدن دخی صادر • قدرت حق تعالی که مؤثر حقیقی در •
بو سبب ظاهردن جلوه گر اولدی • وبو صورتده صناعتک
طبیعته مرتبتی ده نسبی حاصل در • زیرا چوق بیضه دن دفعةً واحده ده

افراج کثیره حاصل اولور که طبیعت وحضانت ماکیان
طریقنده اول کثرت اولمز چون بو مقدمه تمهید اولوندی
پس بیان ایده لم تهذیب اخلاق وکسب فضایل که بو
علمدن مقصوددر اولدخی امر صناعیدر تدبیر انسانی ایله اولور
پس بو بابده دخی طبیعته که استاد ومعلمدر اقتدا ایتمک گرک
ومرتبه که طبیعتده مقدم وترتیب وجودده مبدا خلقتده سابقدر
تهذیب خلقده دخی انی مقدم وسابق ایتمک گرک پس گلهلم
طبیعتک احوالی وخلقت انسانده اعمالی نیجه ایدوکین بیان
ایده لم که تهذیب خلقده صناعت وتدبیرله اکا اقتدا اولنه
معلوم اولسون که اول قوت که انسانده ظاهر ومؤثردر
قوت طلب غذادر که طفل متولد اولدوغی انده مادرینک پستانندن
سود امتمک تعلیم وتلقین اولمدین طبیعتی الهام ایلدی وتعلیم ربانی ایله
مهتدی اولوب قوتنی طالب وغذاسنی بدننه جالب اولور
ذلک تقدیر العزیز العلیم وآیه کریمه که اعطی کل شی خلقه ثم هدی
بو مرتبه یه اشارتدر چون قوی دخی بر مقدار مزید وفی الجمله حسی رشید
اوله دخی زیاده کسبه ابتدا ورفع صوت وتحبب وبکا ایله ما
درندن طلب غذا ایدر وبو مرتبه دن ترقی ایدوب قوت غضبیه
ظاهر اولوب دفع مضار ورفع مزاحمت اغیار ایتمکه باشلر واگر
دفع مزبورده کندونک مستقل وکافی اولمدوغین فهم ایدرسه

کند

کندویه کمال شفقتی ووفور عنایتی اوزرینه اولدوغی بیلدوکی
اشخاص وافراددن استعانت وانلره استظهار واستغاثت
ایدر مادری وپدری ودایه سی وحاضنه سی کبی وروز بروز
بو قوتلری استعمال واستکمال ایدرک قوت تمییز که خاصه
نفس انسانیدر ابتدا ایدر وبو قوتک اول آثاری حیادر و
بو قوت جمیل وقبیح ونیک وبد تمییز ایتمکدن ناشیدر که قبیح تصور
ایتدوکی نسنه نک کندودن صدورندن تخیل ایدوب منکسر اولور
وحیا بو انکساردر وبو قوت که تمییزدر یوما فیوما متزاید وقوت
غضبی وشهوانی دخی متمکن اولان مرتبه سنک نهایتنه دک متزاید
اولور پس عنایتی تحصیل بقای نوع طرفنه اولوب بدنندن
کندو مثلی شخص آخر حادث اولمق اسبابنه شروع ایدر واول
بدنده فضله غذادن که منیدر که نطفه آدمیدر حاصل اولمقدر
وطلب زواج ونکاح وتوالد وتناسل حاصل اولور بو امور قوت
شهوانی مقتضیاتی وانک مراتبیدر اما قوت غضبی اولدخی
کماله تشوب کندو شخصنی حفظ وضبط واستعانت غیره
غالبا محتاج اولمق مرتبه سینه واصل اولدقدن صکره سایر افراد
انسانی اقارب واتباع واهل وعیال کبی حفظ ایتمکه دخی شروع
ایلر وبورادن ریاست واستعلا وتفوق وترؤس ظهور ایلر
وبو جمله قوت غضبی مراتبی وانک مقتضیاتیدر اما قوت تمییز ونطق که

خاصهٔ انساندر اولا جزئیات واشخاص ادراکین وحفظین
تحصیل وتکمیل ایدر اندە مهارت تحصیل ایتدوکدن صکره کلیات
وطبایع که معقولات اولدر طبیعت انسان وحیوان کبی انلری تعقل
ایتمکه قادر اولور زیرا جزئیات واشخاصی ادراک ایدوب جزئیات
واشخاص اراسنده اولان مشارکتلری ومخالفتلری درک وتمییز ایدر
پس ما به الاشتراک اولان لرنسنه وما به الامتیاز اولان نسنه لر معلوم
اولمقدن ذهننه صور طبایع کلیه فیض اولمغه استعداد حاصل اولوب
عالم اولمغه باشلر مثلا افراد وجزئیات انسانک نیجه کورر که نطق
وسایر خواص ده مشارکلر وسایر افراد حیواندن ممتازلر ومطلق احساس
وحرکت ارادی ده جمله افراد حیوان مشارکلر وافراد حیوان
حرکت ارادی وحس ایله نباتاتدن متمیزلر واما نمو ده جمله نباتات و
حیوان مشارکلر ونمو ایله جماداتدن متمیزلر وعلی هذا القیاس پس بو
مشارکتلر ومخالفتلر معلومی اولمغله ذهننه صورت نوع طبیعت انسان
وجسم نامی فیض اولوب طبایعی جزئیاتدن وجزئیاتی وطبایعی بری
برندن ممکن اولدقجه واستعدادی تیشدکجه ادراک وتمییز ایدر بو
طبایعه معقولات اول دیرلر زیرا اول مرتبه تعقل بودر بوندن اول
اولان احساسدر تعقل دکلدر چون بو مرتبه یه اعنی تعقل دایره سنه کلوب
عقل اطلاقی اولنور وانسانیت بالفعل اسمی بو حالده اکا واقع
اولور وبو مرتبه یه کلیجک طبیعتدن صادر اولان کمالات نهایتنه وارور

وطبیعت حیوان

بوندن صکره نوبت تدبیر وصناعت سببی ایله اولان
کمالاته ایرشور اگر بو کمالات دخی حاصل اولور ایسه اول
انسانیت که طبیعت سببی ایله حاصل اولمشدی صناعت
سببی ایله بقای حقیقی ودوام ابدی بولور پس طالب فضیلت
اولنه لازمدر که متوجه اولدوغی کمالی صناعت سببی ایله
تحصیل وتکمیل ایتمک استدکده طبیعته اقتدا ایلیه طبیعتدن
استفاده اولنان سیاقت وترتیبی تهذیب قوی ده
استعمال ورعایت ایلیه مثلا اولا قوت شهوت تعدیلینه
اندن صکره قوت غضب تهذیبنه اندن صکره قوت حکمت
تکمیلنه همت ایدوب اندە ختم ایلیه اگر ابتدا طفولیتدن
قانون حکمت اوزرینه که انشاء الله تعالی ذکر اولنسه گرک ترتیب
وتهذیب واقع اولمش اوله طوبی له اول کیمسه حقنده عنایت
ازلی اولان سعادتمندلردن اولوب اکثر مهماتی حاصل
وحرکت وتوجهی تحصیل فضایله اقرب طرق واحسن وجوه اوزره
واصل اولنسه گرک واگر ایله اولمش دکل ایسه ینه ناامید اولمق
گرک بلکه مردانه میدانه کروب اهن همتی تشمیر وکسب فضایلده
نهج سابق اوزره سعی وتدبیر ایتمک گرک وصعوبت طریقدن
یأس ایدوب اهمال ایتمک گرک که اهمال موجب شقاوت ابدیدر
واستعجال ایتمک گرک که کون کیتدکجه صعوبت متأکد وتدارک

متعسر اولور تا که بر مرتبه یه وارر که اندن صکره وا اسفا لقد
فرطت فی جنب الله فریادین اسماعه ایرکورسه فایده ویرمز
وانکشت تحسری دندان تأسفله پاره پاره ایلسه نفع اولمز
زیرا فرصت کیجدکدن صکره وقت کارالدن چیقر واسباب
وصل یار من بعد حاصل اولمق احتمالی قلمز • پس خایب و خاسر کار
خانهٔ اکتساب و چارسوی شهرستان عالم اسبابدن تهی
دست خروج لازم اولیجق دردزبانی بود باعی اولور که

رباعی افسوس که وقت کار از دست برفت
اسباب وصال یار از دست برفت •
در معرض یکد ولت ناپاینده •
صد دولت پایدار از دست برفت • ومعلوم
اولسون که قافله سالاران راه اهتدا • وعنایت یافتکان
وجدک ضالا فهدی • اولوب تأیید الهی ایله کماللری فطری
وفضیلتلری وهبی و تعلمات کسبیه دن بی نیاز • وتعلمات بشریه
دن مستغنی اولان طایفهٔ علیه دن غیری هیچ بر فرده فضیلت
فطری حاصل اولوب سعی وتعلم وکسب وتعملدن مستغنی اولمق یوقدر
اکرچه اختلاف استعداد وهبی سبب ایله سهولت وعسرتله تحصیل و
اکتساب مختلف اولوب بعض افراد عمل یسیر وسعی غیر کثیر ایله تحصیل
فضایل وبعض آخر سعی تام وجهد کامل ایتمکه محتاج اولور ونته کم

بحصيل

تحصیل صنعت کتابت کسب وسعیه موقوف در • حتی کسبدن
خالی اولان لا عن شیء ناسخ • وصنعت کتابتده راسخ اولمق
محالدر • کذلک طالب فضیلت تحصیل ایدوب ملکهٔ نفسانی
اولمق مرتبه یه واصل اوله مز مصرع مزد آن کرفت جان برادر که کار کرد
وچون صناعت طبیعته اقتدا ایتمک لازم ایدوکی ظاهر اولدی
پس معلوم اولسون که تهذیب اخلاقه مناسب اولان علم علم
حکمت عملیه در • وبو علمه طب روحانی دیمشلردر • زیرا طبیبک
همتی بدن انسانی • وجسم بشری ایچون حفظ صحت حاصل واعاده
صحت زایل ایتمکدر • کذلک علم اخلاق صاحبنک دخی جمله همت
وغایت نهمتی نفس انسانیده حاصل وموجود اولان فضیلتی باقی
وخالد • وزایل ومفقود اولان فضیلتی حاصل • وعاید قیلمقدر • پس
نته کم طبیب جسمانی تدبیرات طبیه • ومعالجات صناعیه ده
افعال طبیعته تشبه واقتدا ایدر • نته که اصحاب فن طب قتنده
ظاهردر • کذلک طبیب روحانی یه دخی لازم در • که ترتیب اسباب
وتهذیب خلق وتهیهٔ آلت تحصیل عدالت ایتمک قصد ایدنجک
طبیعته که استاد وپیشوادر • تقلید واقتفا ایده • پس طالب صحت
روحانی قوای ثلاثهٔ نفسانی یه علی الترتیب نظر وملاحظه ایلیه
اعنی اولا قوت شهوانینک فضیلتنه که عفت در • ثانیا قوت
غضبیه فضیلتنه که شجاعتدر • ثالثا قوت تمیز وادراک فضیلتنه که

سعی تحصیل فضایل و اهمال رذایلدن صح

حکمت در نظر و تفقد ایده • اکر مربیسی حاصل و کامل ایسه شکر و ثنای
وثواب حق و فیاض مطلق • علی قدر الطاقه مودی اولوب سمان
اول فضایلک ادامت و ابقاسی اسبابنی مراعی اولسون و اکر
حاصل دکلسه مربرین علی الترتب کسب و تحصیل و نفس نقصان شعاری
اول فضایلله تکمیل ایتمکه مجد و ساعی اولوب اولا قوت شهوانی یه
نظر ایده اکر صفت اعتدال و وسطانیتله متصف بولورسه عفت
اکا حاصل اولمش سمان علی مر الاعوام • باقی و مستدام ایلمکه اهتمام
ایتسون و اکر بر جانبه مایل و اعتدال حقیقی زایل ولمغله منحرف بولورسه
سعی و همت ایتسون اعتلال و انحرافدن اعتدال توسطه واصل و
فضیلت عفتی کندویه حاصل ایده کورسون بعده قوت غضبی یه
نظر ایدوب کورسون اکر طرفین تهور و جبن نفسندن بر طرف و
اعتدال توسط تحصیلی ایله کسب شرف ایلدی ایسه شجاعت حاصل
اولمش شکری متواصل اوله • و الا رذیلت طرفیندن متمسک کندویی
تخلیص و سعادت تحصیل شجاعته نفسنی تحریص ایلسون و اکی فضیلتی
تحصیل و جوهر نفسنی فی الجمله نقصاندن کماله تحویل ایتدکدن صکره تحصیل
فضیلت حکمت جانبنه راغب • و رذیلت جربزه و بلادتدن
هارب اولوب اولا اول علمی که تحصیل علومه آلت و معیار
نظرک میزانلری اکا حوالت اولمشدر • اعنی علم منطقکه قوت نطقی
تقویت و تصحیح و معیار نظر و اکتسابی توسیع و تفسیح ایتمک

اتوک عملی در تحصیل و تکمیل ایدوب • بعده اول علومی که جمیع
مسایل و دلایلی شک و ظنندن عاری • و مبانی و مبادیسی
محض یقین اوزره جاری در • یعنی علوم ریاضیات که مقدمه ده
اکا اشارت اولنمشدی تحصیل ایلیه که ذهنی جمیع مسائلده قطع
و یقین مرتبه سینه معتاد و متقاضی اوله • و ظن و تخمین ایله اکتفا
ایتمکه قانع و راضی اولمیه • پس معرفت حقایق اشیا و کشف احوال
موجودات خارجیه ایله تحلی • و زاویهٔ جهل و نقصاندن که بادیهٔ ذل
و خذلاندر تجنب و تخلی ایتمکه همت ایده • اولا طبیعیات بعده
الهیات مسایلین تحصیل و مراجعالی بالغ مرتبه تفصیل ایلسون چون
توفیق الهی ایله بو مرتبه یه واصل اولمش اوله قوای ثلاثهٔ مزبورهنک
ترتیب و تهذیبیندن فراغت بولمش اولور • چون بو فضایلک تحصیلی
میسر و مقدر اولدی • پس فضیلت عدالت که جمله یه مرتب در
و فضائل ثلاثه دن مجموع مرکب در • انک تحصیل و تکمیلنه غایت
و اهتمامی موفر ایلسون تا بالفعل حکیم کامل مکمل اسمی اکا اطلاق اولنه
پس اسنترسه بو مرتبه دن صکره سعادات خارجیه که مزینات جمال
کمال و محسنات دیباچه فضیلت و اعتدالدر • انلری دخی تحصیل
ایلسون و انلر ایکی قسم در • فضایل بدنی و فضایل مدنی فضایل بدنی
اول علوم و معارفدر که • احوال بدنه راجعدر • و اول طب در
که ثمرهٔ حاصله و فایدهٔ مترتبه سی اوج نسنه در • دفع و ازالهٔ علت

وحفظ وحراست صحت وکسب و افاده زینت در و علم
نجومدر که مقدمهٔ معرفت بعض حوادثا ولمغله موسومدر
فضایل مدنی اول علومدر که انتظام احوال دین و دولت و
اتساق امور ملک و ملت انوکلا اولور علوم شرعیه کبی که
فقه وکلام واخبار وسیر انبیا علیهم السلام وقصص و توا
ریخ وحوادث ایام وعلوم ادبیه کبی لغت وصرف ونحو و
بیان و بدیع در و بو جمله موجبات فصاحت و براعت در
و علم حساب واستیفا ومساحت کبی که اکثر منافع اجتما
عات بدنیه اکا مربوط واختلاط وتعیش ومعاملات بنی
نوع اکا متعلق ومنوط در **باب ثامن حفظ صحت نفس که**
فضایل دایم و باقی فالمقدر انوک بیاننده در
مخفی اولمیه که چون نفس خیر و فاضل و درجهٔ انسانیت بالفعل
واصل اولمش اوله بو ملکهٔ فاضلهٔ نفس حفظ ایتمک واجب و لازم
و هر ساعت اول سعادتک طراوت و نفاذ و ادامت و بقاسینه
عازم اولمق کرک حفظ صحت بدنه نیجه اهتمام لازم ایسه حفظ
صحت نفسه اعتنا دخی لازمدر بلکه بو دخی اهم و اقدام و
بوکا اهتمام اتم و الزم در و بو صحتک حفظنه و فضیلت نفسک
بقاسنه بوندن افضل سبب بو قدر که دایما معاشرت و اختلاطی
کند و کبی یا دخی اکمل تحصیل فضایل اتمش و عیوب و رذایلی ترک

اتمش خیر و فاضل کسنه لر ایله اولوب تحصیل فضایل اتمش و معایب و
رذایل اندن کتمش کسنه لر صحبتندن کریزان اوله زیرا نفس
انسانینک خاصه سی معاشری اوصافی ایله تحقق و مخالط و مصاحبی
اخلاقیله اتصاف و تخلقدر **مصرع** زاکه انکور زانکور همی کیرد رنک
و حکما دیمشلر در که الطبیعة سارقه و بو معاده نظم اولنمشدر
بیت عدوی البلید الی الجلید سریعة
کالنار توضع فی الرماد فتخمد و اساجع منظومهٔ فارسیه دندر
مصرع یار بد بدتر بود از مار بد
عن المرء لا تسأل و بسل من قرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی
و اشرار بدکردار ایله صحبت و مشاهدهٔ صورت ظاهرکی
ممنوع اولدوغی کبی مجرد استماع کلام نا فرجاملری دخی
ممنوع و محرم در خصوصا مجون و مفاحشات و مساخر و مضاحک
اولنلرک اناشید و اساجیع هزل آمیز و فحش انکیزلری و
خمریات مفسقه و اشعار معشقه و هجو مسلم و ذکر معایب
بو جمله طالب فضایل مجتنب رذایل اولنلره ضرر محض و
اجتنابی واجب و لازم اولنلردندر و اولورکه بر بیت
استماعندن نفوس ناقصه یه او لقدر هوا و هوس باطل
و اشواق رذایل عارض اولور که ازاله سنده مدت مدیده
معالجه و زمان کثیر مصابره و مدافعه یه محتاج اولور

اتمش عبوردن ... اولورلر

خصوصا که اشعار معشقه تغنّی و سرود ده مقارن استماع اولنه
اسباب کامنهٔ هوایی‌یی تهییج عظیم و داء دفین میل نامحرمی آثاره
وتحریک شدید ایلر حتّی کاه‌ییه متبصر عالملرک زلّتنه و مرتاض
سالکلرک منهج قویمدن منحرف و بطالت و خلاعته متّصف
اولملرینه سبب اولور • پس مناظر حواسکه غالب قلب المردن
کلن نسنه ایله خسته اولور • اولی بودر که مظان ضرر اولان
مواضعدن البتّه اوله • وکتب فقهیه ده ذکر خمر و غلامی مشتمل
اولان اشعارک استماعی مکروه در دیدکلرینک حکمتی بودر • و
استماع اصوات ملاهی و ترنّمات اغانی شریعت مطهّره ده
حرام اولدوغنک دخی وجهی والله تعالی اعلم بودر • واستماع
اصوات آلات غنا خصوصا اشعار معشقه یه مقارن البتّه
تخیّل امور شهوانیه یه مودّی و تخیّل مستمر الحاد و ایقاع امر متخیّله غالبا
مفضی در • انکیچون بعض افاضل دیمشلردر • الغنا رقیة الزنا • زیرا
مادام که نفس بدنه متعلق و انده متصرّف و قوای نفسانی کاشانهٔ
بدنده مجتمع و متألف اوله اسباب غوایت و رذلیت اجتماعدن خالی
و دواعی غی و ضلالت التصاق و انسلاخدن نهی والموه مقرردر و حضیض فساد و
رذیلته نفسک تنزّلی سهل و یسیر اما شواهق قلل فضایله صعود و ترقیسی دشوار
و عسیردر • عروج بر فلک سر و کار بدشوار است • اولکی حجر ثقیلی جانب اسفله تحریک و تنزیل
کبی ادنی سبب و جزئی قوتله حاصل اولدوغی معلوم و معروف اما ثانی

اول

اول حجری شاهق جبل ذروهٔ فلکه اخراج کبی در • قوت عظیم و اعانت
جم غفیره محتاج و موقوف در • وحدیث نبوی صلی الله علیه وسلم
که حفت الجنة بالمکاره وحجبت النیران بالشهوات بو معنایه اشارتدر
پس انس و مخالطهٔ ناس که اکثری رجاس و ادناس در • اجتناب
واحتراز طریق اقوم • وایثار عزلت و انفراد و تقلیل معاشرت اصحاب
و عشایر بونک امثالی وقایع و ورطه‌لردن اسلم در • انکیچون دیمشلردر
که من کان فی العزلة فالعزلة • و عزلتک منافعی بیشمار و خلطتک مضاری
بیحسابدر • پس عزلت محمود الاختیار • وخلطت کثیر واجب الاجتنابدر
واکر اختلاط ضروری اولورسه نته کم دیمشلردر بیت
العزه فی العزلة لکنه • لابدّ للناس من الناس • دیدکموز کبی مهما امکن
صحبت افاضل و اکابر که نفوس طیبه‌لری ادناس رذایلدن
طاهر و وجوه نقیه‌لرنده انوار فضیلت لایح و ظاهردر انلرک
صحبتنه طالب • وانلرکبی اولمیانلردن هارب اوله • و اکابر مشایخ
دیمشلردر که چون صحبت لازم اوله • اول کمسنه‌نک صحبتنی اختیار ایله که
مشاهده و مصاحبتی سنی جانب آخرته داعی و ترک دار غرور
و موطن سهو و غفلته ساعی اوله • وسلسلهٔ نقشبندیه خواجه‌لرندن
خواجه علی رامیتنی که لقبلری حضرت عزیزان در • بو معناده
سالک راه و درویش صاحب انتباه اولنه بویله نصیحت بیورمشلر که رباعیه • با هر که نشستی و نشد جمع دلت •

ور تو نزمیذ رحمت آب و کلت • زنهار صحبتش گریزان می باش
ورنه نکند روح عزیزان بجلت • واخوان وفا و خلان صفا ایله
صحبت اولنجق بشر و بشاشت • و تودد و طلاقت اوزره
اوزره اولنوب لکن رعایت اعتدال اولنه که بو خصلتک دخی
سایر اخلاق کبی وسطی فضیلتدر • و افراط و تفریطی رذیلتدر •
وسط و فضیلت اولان مرتبه یه بشاشت و بشر دیرلر • افراطی
ضحک بسیار و مجون و هزل کونا کوندر • و تفریطنه عبوست و
تقطب دیرلر و مزاح که اکا لطیفه و نادره دیرلر • انده دخی
حد اعتدال و طریقهٔ وسطی رعایت اولنمق کرک افراطی هزل و مسخره
لیغه چیقر و نیجه مضرت و مفسده یه سبب اولور تفریطی عبوس
الوجه ثقیل الظل اولوب اخوان صحبت و عشرتدن متنفر و کاهی
صورت تکبره واصل اولوب • درویشان صافی درون اندن متضجر
اولمغه مؤدی اولور • و احادیث صحیحه ده وارد اولمشدر که کان
النبی علیه السلام یحب المزاح • ولا یقول الا حقا و حضرت امیر المؤمنین
یعسوب الموحدین کرم الله تعالی وجهه کثرة مزاحه منسوب
ایدیلر • اسباب حفظ صحت نفسانینک اعظمی اولدر که علی الدوام
نفسه اعمال حسنه تکلیف و تحمیل و افعال جمیله تکمیل و تحصیل ایتدیره و بو اکر
افعال قوت نظریه اکر اعمال قوت عملیه در • تقصیر و تهاون و اهمال و
تکاسل ایتمکه معتاد اتمیه لر • نته کم حفظ صحت جسمانیده اعمال جسمانی

و تحریکات لطیفهٔ معتدله موجب حفظ صحت اعضا و مورث قوت
و سلامت اعصابدر و اطبا ریاضت بدنیه یه مبالغه و صیت ایدرلر
و هر نوع ریاضتک بر عضوه فایده سین بیان ایدرلر مصارعت
و کشتی کیرلک جمله اعضایه و کمان و کباده چکمک اکتاف و اعصابه
و مشی ساق و فخذه نافعدر دیرلر • و علی هذا القیاس و ترک
ریاضت استیلای بلاغم و ضعف و فتور اعصاب و عظام که
بنا آخیهٔ بدنه اطناب و دعایمدر ایجاب ایدر دیرلر کذلک
ریاضات نفسانیه دخی قوای نفسانیه یه قوت • و ترکی بطالت
و ضعف و فترت ایجاب ایدر و استیلای کسل و بلادت و غم ویرر و
و نفس مواظبت نظر و استدلال و فکردن معطل اولیجق اسباب بلا
دت و حمق مستولی و مجتمع و مواد خیرات و انهار افاضات
عوالم قدس حمن استعدادندن منقطع اولور • و چون حلیهٔ عملدن
عاطل اولوب کسل و توانی ایله مألوف و اسباب سعادتی
باطل اولور • و بو انتکاس حال و انعکاس اقبالی سببی ایله صورت
انسانیتدن مسلوخ و عالم مثال و معنی ده صور حیوانانه ممسوخ
اولمغه مودی اولور • کرکسه بو نشأده انتکاس و انعکاسنه مطلع اولسون
کرکسه غلبهٔ سکر طبیعت سببی ایله حالا ذاهل و غافل اولسون یا علاقه
بدنیه منقطع اولدقدن صکره واقف اولسون لکن بعد فوت الفرصه
و لزوم الغصه حسرت بی فایده و ندم بی نفعدر مصرع •

بسیار بخارد سر انکشت ندامت • اما حلیهٔ علم ایله متحلی
وحلیهٔ عملدن پاتق ومتجلی اولنلر لازمدر که منظر نظر وبصیرتدن
پردهٔ پندار باطلی رفع وحجب عجب وغروری پیشکاه سعادت
وفضیلتدن منع ودفع ایده لر که علم وعمل ایله عجب وغرور نه قدر
خفی ومستور دخی اولورسه • بالآخره فوز ونجاته مانع وچهرهٔ
سعادت واقباله برقع • بیت • زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز بدار السلام رفت • وکرسن وشیخوخت سببی ایله
حیا ایدوب تعلم علمدن فراغت ایلمیه • که جهل جمیع ازمانده قبیح
وعلم کافهٔ احیانده حسن وملیحدر • وحفظ سبقدن صکره معلوماتنی
تکرار وذکر ماضی ایله محفوظاتنی تذکار ایتمکی واجب ولازم بلمک
کرک وزوایای خزاین علومنه عناکب نسیان تنسیج ایتمکدن بر
حذر اولمق کرک • که آفة العلم النسیان دیمشلردر • وطالب کسب
سعادت اولنلره لازمدر • که ملاحظه ایلیه لر که بضایع فانیه
ورغایب غیر باقیه نک طالبلرندن بیسی مطلوبنی حوزهٔ مکنت
وقبضهٔ قدرتنه کتورسه انوک حفظ وحراستنده نیجه مشقتلر
اختیار ایدر • واولورکه کندویه خواب وخوردی حرام و
تحمل مشاق سهر • واقتحام موارد خطری کندویه ورد مدام
ایدر • پس طالب کمال حقیقی ومایل سعادت فضیلت باقیه ده حفظ
مطلوب وحراست کوهر مرغوب بنده تحمل مشاق متوالی واختیار

کدا ایام ولیالی ایمتیوب اول کوهر نمایهٔ معرض تلف ومدار هلاک
وبوار ده قورسه خسر ونبوی واخروی ایله جلیس احزان وهم
معنای افراد وتثنیه ایله حاصلی خسران اولمق مقرردر وطالب کمال
جمع مال وتحصیل اسباب جاه وجلالدن اعراض ایدوب
زهد که مقبول حق وممدوح خلقدر • قامت همت وبالای
معالی روحانیسنه خلعت وشعار ایده • وزهد اولدرکه
آدمی اسباب وتمتعات دنیویه دن قدر ضروری ومرتبهٔ
لا بد اولانلرنه ایله اکتفا ایدوب فضول عیشه که تنعم و
ترفه در التفات ایتمکدره • وزهد ایله امر ووصیت عا
دت انبیا واولیادر • وسرمایهٔ سعادات وپیرایهٔ مقامات
زهد وقناعتدر • ومقدمهٔ زهد اولمینجه سالک طریق آخرته
صبح سعادت حاصل اولمز • وکسوت زهد ایله تلبس ایتمیدن طالب
فضیلت بر مقامه واصل اولمز وجناب حضرت رسالت پناهدن
صلی الله علیه وسلم • روایت ایتمشلردر که ازهد عن الدنیا
یحبک الله وازهد عما فی ایدی الناس یحبک الناس شعر
کن زاهدا فیما حوته ید الوری • تبقی الی کل الانام حبیبا •
وما تری الخطاف حرم زادهم • اضحی لدیهم فی البیوت ربیبا
ودخی بعض روایتده کلمشدر که حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وسلم ابن عمر خدمتنه بو وجهله نصیحت بیورمشلردر که کن فی الدنیا کانک

غریب او عابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور و اول خضرتک
صلی الله علیه وسلم اسباب دنیویدن زهدلری و ماکل و ملا
بسده نه مرتبه ایله اکتفا ایتدکلری مشهور عالم و معلوم عالمیاندر
عالمدن کندکجه بر دفعه نان جویندن طویمدیلر • با انکه فقرلری
ضروری دکل اختیاری ایدی نیجه یردن متوجه اولان اموالی
ایثار غیر ایدوب بو نوع معاشی اختیار ایدرلردی • خصوصا
او احضر عمر شریفلرنده که یمن و بحرین و اکثر جزیرهٔ عرب فتح اولنوب
اموال عظیمه آستان رسالت آشیانلرینه کلوردی لکن بر حبه
ادخار اتمیوب عظیم عطیه و کلی بخششلر بیوروب کندولر فقر
اختیاری او زره قرار بیوررلردی • حتی دار دنیادن
انتقال • و خطایر عالم قدسه ارتحال بیوردقلرندن جوشن تن
شریفلری بر یهودی یه بر مقدار بغدای ثمننه مرهون ایدی که
اول کندمی نسیه ایله الوب اهل بیتلرینه نفقه ایتمشلردی • اول حضرت
علیه الصلوة والسلام • اظهار زهدله ابتدا • و خلفای راشدین
و اکثر صحابه و تابعین طعم زهدی شهد بیلوب فقرله فخر اتمه ده
انلره اقتدا قیلمشلردی و اساطین حکما، متألهین بو دنیای
غدارک امتعهٔ ناپایدارندن اول چکمشلردی سقراط بر حب
اچنده ساکن اولوردی با انکه تلامذه سندن ملوک و اکابر
اموال عرضه قیلورلردی قبول اتمیوب اول حب اچنده خانه و

دیکن

مسکندن فراغت و انواکه قناعت ایدردی اکیچون اکا سقراط
الجب دیرلر • ذیوجانس متجرد ایکی عبادن غیری نسنه یه مالک دکل
ایدی و افلاطون فی معرض دنیا و زهد و قناعتله عالم آرا
ایدی دیرلر اول حکیم که زهد ظاهر و قلت اسبابدن عدول و
خدم و حشم و مال و مکنت اتخاذینه دخول ایتدی ارسطاطالیس حکیم
ایدی اکرچه بعض اصحاب رسول کزین و بعض اولیای امت خیر المرسلین
تملک اموال و اتخاذ اسباب دنیوی ایتمشلردر • اما مجتبری درو
نلرنده قرار و ذمت همتلری انک محبتنه کرفتار دکللر ایدی و
دوام بلیه و راس کل خطیه اولان حب دنیادر نفس دنیادکلدر
نیجه درویش وار در تهی دست حب دنیانی شوریده و مست
ایتمشدر نیجه غنی وار درکه دست و دامنی پر در اما رقبهٔ همتی
قید و اسر حب دنیادن حردر • و صحابهٔ کرامدن کثرت مالله
معروف عبد الرحمن بن عوف درکه وفاتنده درت خاتونی قلمشدی
بری سکنی حصه ثمنندن سکسان بیک درهم بر روایتده دینار
صلح ایلدیلر لکن لوح درونی رقم حب دنیادن ساده و کردن
همتی طوق قلادهٔ علاقهٔ حب دنیادن آزاده اولمه سی اول مرتبه ده
ایدی که یا امیر المومنین شامدن بر کاروانم کلورکه سکسان شتربار
دردر • و هر شترده بضاعت مزار دنیا جمله سین فی سبیل الله
صدقه ایلدم آنی ضبط ایله سبیدن سؤال ایدیجک بو کیجه نماز تهجدمده

بر کره حضرت فاروق حضرتلرینه رضی الله تعالی عنه کلوب ایتدی

خاطره اولدیکه ایا کاروان نه موضعه کلدی و احوالی نیجه اولدی اوله پس بر مالکه
دوی توجهمی نسا و تهجدمده

موجب تشویش خاطر اوله انی حوزهٔ ملکیتدن اخراج ایتمک
لازم ایدوکی ظاهر در دیدی • ومشایخ متأخرین‌دن مفخر ابرار
خواجهٔ احرار خواجه عبد الله سمرقندی قدس سره که اگرچه
رخت اقامتنه خطهٔ سمرقند مقر لکن قند ولایتی جمله آفاقه سمر اولمشیدی
وانک مدحنده مولانا نامی عبد الرحمن جامی نظم ایتدوکی دررن
بعض بودر **نظم** زد بجهان نوبت شاهنشهی •
دبدبهٔ کوس عبید اللهی • آنکه ز حریت فقر آگهست
خواجهٔ احرار عبید الله است • لجهٔ بحر احدیت دلش
صورت کثرت صدف ساحلش • باشد از آن لجه نا قعر یاب
قبهٔ نه توی فلک یک حباب • ومع هذا کثرت اموال و
اسباب وخدم وحشم ومزارع وقراسی اول مرتبه ده ایدیکه
رشحات کتابنده مذکور در که خواجه یه ملاقات ایتدکده بیک
اوچ یوز مزرعه‌سی واریدی • وبشقه بر مزرعه‌سنده اوچ بیک
جفت یوروردی اما بو قدر اموال واسباب اکا مقدار ذره
مانع راه ونظر همتنده برگ کاه دکل ایدی نته کم مولانا جامی
نظم مزبور ذیلنده دیمشدر **نظم** روی زمین گشته سر ولی بن آنست
در نظرش چون رخ یکتا خفست • یک روی ناخن که بدست ایدش
کی بره فقر شکست ایدش • اما طالب فضیلت وراغب سعادت
اولمک حالنی کندویه حجت ودلیل • واموال واسباب اتخاذینه

سبیل ایلمیه • بلکه سعادت استرسه مقام فقرده اولان اولولره اقتدا
وتجرد وفنا اوزره کیچن پیشوالره اقتفا ایدوب اسباب جهان
فانی‌دن قدر ما لابدله اکتفا ایده که بونلرن دنیای غدار طریق
طلبده اکا مانع • وغرور وفریب جهان فانی انی سلوک
مقصدن خادع اولمق احتمالی اولمیه **بیت**
بهوش باش که راه بسی مجرد زد • عروس دهر که مکاره است ومحتاله
وطالب فضائل زهد تحریک قوای شهوانی وغضبی ایلمیه • و
اول گروه بی شکوه کبی کم تحریک قوت باه ایچون استعمال
واکل معاجین وقرائت کتب فواحش وحکایات فسقه ملاعین
ایدرلر • زیرا قوت شهوانیه تحریک ایدیجک شایدک تسکیننده تعب
لازم اولور بلکه شریعتده حرام • وموجب ازدیاد آثام •
اولان فعلی ارتکاب ایلیه • وتحریک شهوت اکا بکزر که آدمی بر
سبع خفته‌یی طعن وغدغه ایله بیدار ایدوب اوزرینه حمل
ایتدکدن صکره انواع حیل ایله مضرتندن خلاص طلب ایده اگر
بیدار ایتمسه تعبدن بری وخطردن امین ایدی • پس قوت شهوتی
وغضبی حالنه قویوب تحریکنه داعی اولمیوب • بلکه مهما امکن دفع
هیجاننه ساعی اوله • اگر بالطبع حرکت ایدرسه مقتضای عقل و
شرعله حد اعتدالی وزن وعیار ایدوب طرفین افراط وتفریطه خروج
ایتمیه که فضیلت عفت وشجاعت برقرار اوله • وجمله اقوال وافعالدن

اول فکر و نظر میزانینی درکار ایلیه تا جمیع افعال و احوالی موزون
میزان اعتدال اوله اکر کاهی بحسب الطبیعه خروج واقع اولورسه تحمیل
افعال حسنه و زجر و منع مباحات ایتمکله نفسنه تادیب و سیاست
ایلیه که بر دخی انوک کبی فعله ارتکاب ایتمکدن احتراز و اجتناب ایده
مثلا بر طعامه که تناولی مباح شرع و عقل و مقتضای ای مصلحت
دکلدر اتباع سورت شهوتله انی تناول ایلیه درحال انابت و ندم
ایدوب نفسنه ایجاب صلوات عدیده و صیام ایام مدیده ایتمکله
معاقبت و مجازات ایلیه که من بعد نفس فضول مخالفت مقتضای
عقول اولان نسنه یه راغب اولمیه و بو معناده ارباب همت
و اصحاب مجاهده و ریاضت عزیزلردن حکایات چوقدر
عفلتده بر لقمه تناول اتدوکیچون بر یل صایم و برکیجه تهجدندن کاهل
ایتمکله نیچه روزکار تمام لیله قایم اولمق و بعضی قوی همت لر
مجرد نفس تقاضای مباح ایتمکله ریاضات تکلیف ایدوب زجر
و تادیب و اصلاح و تهذیب ایدرلر مقامات حضرت
شیخ الاسلامی احمد زنده پیل جامی ده قدس سره ذکر ایدر که بر
کون غار ریاضتدن نواحی شهره کلدکده بستاننه کیرز زردالو
تمام رسیده و یانع و برک سبز اراسندن کواکب فلک اخضر کبی
لامع اولمشدی نفس حضرتنه دیر که احمد بو قدر زمان بنی نار
جوع و ریاضتله هلاک ایلدک بر ایکی زردالو یله بنی تسکین ایلیسک

خواجه دیر که ای نفس بر یل تمام صایم اول سکا مرادکی ویره ین
نفس راضی اولوب صیامی تمام ایتدکدنصکره باغ زردالویه
کیرر کورر که شغال کلمش زردالولری تناول ایدوب بر قاج
دانه هضم اولمدین درست بیته مقعدندن اخراج ایتمش حضرت
الوب بو معده مشغول اولیجی نفس ایدر که احمد نیلرسین بو خسیس زردا
لولری بکامی ویررسین ایدر بلی زردالو طلب ایلدک اشته زردا
لو غایتی بر حیوانک معاسندن کچمش بورین سکا ویرورین نفس
ایدر که احمد مدد بونی بکا ویرمه ارتوق سندن نسنه طلب ایتمیه ین
تمام نفسنه عهد و یمین ویرور که من بعد هیچ شهوتکی طلب ایتمیه یسن
پس زردالولری اثر اشته ارباب همت معامله بویله ایتمشلر و بو
مرتبه قچن اولور باری سندخی ممکن اولدقجه سعی ایله نفس بربیه شهوا
تنده سایر و هوای آرزولرنده طایر اولمیه و اکر غضب بی موقع
وحشم نامحل ایلیه نفسه عقوبت ایتمکیچون بعض سفهانک اذیت و اهانتنه
صبر ایتمکله یا نفسه حفظی مطلوب و صرفی نامرغوب اولان مالی بذل ایتمکله
تادیب و سیاست ایلیه که ارتوق بی وجه اقدام و غضب بی هنکام
ایتمیه روایت اولنور که سقراط حکیمه پادشاه زمانی تزوج و تاهل
ایدوب نفس شریفک بقاسنه توسل ایتمک ایچون امر و الزام ایدیجک
اکابر یونان مخدرات حجال عفت و پستایر پرده حسن خلق و خلقت
اولان بنات و اخواتلرین عرضه قیلدیلر اما حکیم مرتاض جمله دن ابا

واعراض قیلوب بر زن سلیطه که وقاحت و بی شرملکده جهان
وسلاطت وزبان درازلکده معروفه جیران اولوب معاشرتی •
تکدیر مشرب زندکانی ایتمکده بو بیته مظهر اوله که **مثنوی**
زن بد در سرای مرد نکو • هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار • وقنا ربنا عذاب النار •
طلب ایتدی حکیم دانادن اختیار غریبک سری سؤال اولنیجق دیدی که
چون مصاحبت ناقصات العقل لازم اولدی باری بو فایده اولسون
که نفسی انک سلاطت و وقاحتنه مبتلا ایدوب مقابله سنده کظم غیظ و
دفع غضبی عادت ایدوب بو خلقله معتاد و متمرن اولم واکر نفس
کسله میل وبطالته رغبت کوسترسه التزام مزید اعمال صالحه و
مداومت اوراد واذکار وعبادات نافله ایله تأدیب ایده
واعمال سیئه دن صغیره ایله دخی اجتناب ایده که نفس صغایره
ارتکاب ایده رک کبایره دخی جسارت ایتمک احتمالی واردر
بلکه نفس صغیره یه مداومت واصرار ایله کبیره وکبیره توبه واستغفار ایله
مکفور ومغفور اولمقده صغیره اولا کبیرة مع الاستغفار
ولا صغیرة مع الاصرار • ومتصل عیوب نفسنه احاطه واطلاع
قصد ایده اوله • وبو اطلاع ده نه قدر اسباب اهتمام و دقایق
حیله یه قادر ایسه تقصیر وتهاون ایتمیه که اکثر بنی آدمی راه فضایل
وسعادتدن الیقویب بیغوله شقاوت وجهالتده قویان کندو احوال

وافعالنی بلمیوب دقایق عیوبندن غافل و وساوس نفس اماره
سندن ذاهل اولدیغیدر • زیرا هر نفس کندویه نهایت درجه ده
محبت اوزرینه در • وهر محب محبوبنک عیوبنی مشاهده سندن اعمی و
کور ومقابحین محاسن عد ایتمکه مجبول ومجبوردر • که حبک الشیء یعمی و
یصم **بیت** کر هنری داری و هفتاد عیب •
دوست نبیند بجز آن یک هنر • پس عاقل لبیبه لازمدر که
کندو عیبنی بلکه تدبیر ایده • واعداسندن کندو معایبنی تفحص
وتطلب ایده • وغیرلرده عیب عد اولنان نسنه لری کوره اندن
کندوده دخی آثاری وار میدر دقت ایله وبر دانا وصادق
دوست قزنوب اندن عیوبنی سؤال ایده هر نه قدر سنده
عیب بو قدر دیرسه مقید اولمیوب بینه ابرام ایده وبعضی عیوبنه
اشارت ایدنه تمام سرور ونشاط کوستروب ظاهرده • و
باطنده شکر وسپاس اظهار ایده • وهیچ آثار تألم واضطراب
کوسترمیه زیرا خلق کیمسنه نک عیبنی یوزینه سویلمکدن صاحبی
متألم اولوب سویلیه عداوت ایتمک خوفندن احتراز ایدرلر
قنی بر سخت روی کاینه وار • یوزوکه قرشو عیبک ایده شمار
اما صاحبی حقیقتده متألم اولمیوب • بلکه شاکر ومسرور
اولیجق اظهار وتنبیه ایتمکدن تحرز لر واکثر جهله نک عادتی بودر که
فی الجمله عیبنی کندویه اشعار • وطعن اولنحق نسنه لری تنهاده

ولها

اظهار ایتسه‌لر فی الحال مضطرب و متألم اولور • امیر المؤمنین
عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه بیورر که رحم الله امرأ اهدی
الی عیوبی تأمل ایلیه که رحم الله امرأ عرفنی عیوبی دیمیوب
اهدی هدایای جمیله و انعام عطایای جزیله دیدر • رضی الله
تعالی عنه و ارضاه • و اسکندردن منقولدر که برکون خواص
دیرینه‌سندن بیسنه دیدی که بو قدر زماندر سن دم اخلاص
اوروب کندوکی بزه مخلص خاص عرض ایدرسن و سنک
حقکده تربیت و انعام و ترقیه معارج عظام اولنمشدر •
اما سن بر دفعه خدمت که لایق خلص خدام در ایتمدک
ندیم خاصه اضطراب عظیم طاری اولوب • پادشاه جهان
بیورسون که تقصیر ایتدوکم نه خدمتدر • ذو القرنین صاحب
قران ایدی که • دایما اخلاصی تلبیس و تمویه ایلدک • زیرا برکره
بکا عیبمی تنبیه ایتمدک • ندیم ایدر که حضرت پادشاه محاسن
و فضایل ایله متحلی و خورشید وجودنده ذره عیب ناپیدادر
اما ذو القرنین اصلا قبول ایتیوب نیم نفسم عیبدن خالی دکل
ایدوکی مقرر • و محقق و انی انکار ایدن یا مکابر یا احمق در
دیسنده فی الواقع بنده عیب کورمزسک احمق و نادان
ایمشسین • و اکر کوروب بو مدته کتم ایدرسک منافق و فتان
ایمشسین • علی کل حال ندیم خاص و مقیم مرتبه امال اخلاص اولمغه

لایق دکلسین دیوانی شرف صحبتمدن مطرود • و مقام و
مرتبه‌دن مردود ایلدی اکر دوستلردن بو منفعت حاصل اولمز
ایسه بو جهتدن که دوست صحیحک نظری محاسنه و منزلره منحصر اولوب
مشاهده‌سندن دوستنک معایب و مطاعنی محتجب و مستتر در •
نه کم دیمشلر در **قطعه** از صحبت دوستان برنجم •
کاخلاق بدم حسن نماید • عیبم هنر و کمال بیند •
خارم کل و نسترن نماید • کو دشمن شوخ چشم چالاک •
تا عیب مرا بمن نماید • یا بو جهتدن که بو زمانده دوست
صادق و خلیل موافق کیمیا مانند ساکن پرده اختفا و سیمرغ
آسا مجرد اسم بلا مسمی در **بیت** معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا
و ز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا • پس سابقا ذکر ایتدوکمز طایفه
اعدا طرفندن تتبع و تفحص و حساد و پر افساد جانبندن تفقد و
تجسس ایلیه که بو طایفه عدیم الاحصا • و عدید الرمل و الحصا در
تتبع عیوب اخوان و تطلع مساوی و معایب اقران و انی
مجالس و محافلده نشر و بیان و اظهار و اعلان ایتمکده اول قدر
اهتمام بلیغ و اعتنای عظیم ایدرلر که بو تعب و اهتمامک بعضی علوم
و تحصیل فضایل و فنون ایتمکه خرج ایده‌لر ایدی • درکات جهلدن
نجات • و معارج کمالاته ترقی درجات ایده‌لر ایدی • و اکر بو نصب
و اعتنانک بعضنی طاعت و عبادته صرف ایلسه‌لر قصارای

مدارج سعادته واصل اوله لردی • و جالینوس دن منقولدر که
اخیار اشراردن منقطع اولورلر دیرمیش • و ظاهر طریق انقطاع
انلرک فعلی کبی اشلمکدن امتناع ایتمکدر • و بزرجمهر حکمانی دن
روایت اولنان کلام که بی ادبی بی ادبلردن اوکرندم زیرا هر
فعل که انلردن صادر اولوب نظر عقلده قبحی ظاهر اولوردی •
بنانی صحیفهٔ خاطرده محرر قلوب اندن امتناع مقرر ایدردم
دیرمیش بو کلامی مؤید و مشید در • و بعض حکمادن نقل اولنور
که طالب فضیلت اولان کمسنه یه لازمدر که آشنالرنک صورت
و سیرتندن آیینه لر دوزه • و کندونک سیرت و صفت و محاسن
و مقابحین احوال و اعمالینده مشاهده ایدوب انلرده حسن
و ممدوح کوردکین کندو یه دخی اجتلاب و اجتذاب ایدوب
قبیح و مذموم اکلدوغندن احتراز و اجتناب ایده نفس کندو
قبایحین کندوده ادراک اتمکده دست اما غیرک قبایحین و ذمایمین
ادراکی و من بعد اول مقوله افعالی ایقاع اتمکدن امساک شیوه
زیرکان حست و شیمهٔ متبصران چالاکدر • و بر محل دخی کرانده تبصر
لازم و غوررو فریبدن احتراز واجبدر • و تحسین و مدح خوش
آمدکوی در • و هر دم عاقل و طالب فضایل اولنلره واجبدر
که اصلا مواجهه ده ثنا و تحسین و مدحت و تزیین ایدنلرک
فریب و دمدمه سنی استماع اتمیوب بلکه بو مقوله کلامه شروع

ایدنلری مهما امکن زجر و منع ایلیه که استماع خوش امدکوی طالب
فضیلته ضرر عظیم و موجب تسفل و تنزلدر • و مانع ترقی مقامات
و فضایلدر • زیرا نفس اماره مدح خوش امدکویدن فربه اولوب
کندوده کمالات نابوده حاصل و اول راه ده ایکن کندوسینی
منتهای مقاماته واصل تخیل ایدوب منتکس و منعکس اولور • وجوق
آدمیلری کوردک خوش آمدکویلر فریبی ایله طریق طلب و کسب
فضایلدن بالکلیه منقطع اولوب بلکه عداد دیوانکان و مساخر
و کم عقلان و مضاحکه ملحق اولدیلر • بعضیلر اوایل طریق طلب
علمده ایکن فریب خوش امدکویان اشرارله کندوسی علامه دیار
خیال ایلیوب تالیفات عجیبه • و شروح و متون غریبه اظهار
ایدوب • و بعضی طریق شعر و انشای نظم و نثر اتمکه طالب اولوب
اشعار ناموزون و بی معنی سندن عجایب کوستروب اشرار
بدکوی تمسخر اتمکیچون تحسینلر ایدوب مسکینی دیوانه تمام • و مسخره
مالا کلام ایلدیلر • نعوذ بالله من البلادة الموجبة لفوت السعادة
و اکر طالب فضیلت قطع مسالک و طی مهالک ایدوب بعضی
فضایلی احراز • و جوق سعادته مالک اولمشسه دخی مقابله ده
مدح و ثنای مداحی استماع اتمک مضر و مؤدی مهالکدر • و
حدیث شریفده وارد اولمشدر که صحابه دن کمسنه آخری یوزنه
مدح ایدیجک حضرت صلی الله علیه و سلم لقد قطعت عنق اخیک •

دیو بیورد یلر • و حدیث مشهوردرکه احثوا التراب علی وجه
المداحین یعنی بصیرت کوزینی اچوک قرشوکزده مدح ایدنلرک
یوزنه طبرق صچک بعضی علما حدیث طبرق صاچمقدن مراد منع
و زجردر دیمشلر و بعضلر حقیقتی مراددر • بر اوج طبراغی الوب
مداحک یوزینه صاچمق کرکدر دیمشلر • و نفس اماره نك خالی
بودرکه • برکمسه زهد و صلاح یا علم و کمالین تحسین ایدوب مدح
و آفرین ایتسه نیجه بیلیر یاددن کتمیوب تذکرا ایتدکجه ابتهاج و افتخار
ایدر • و بونك کبی امور معایب نفسه اطلاع صدد ندە اولنلره
ظاهر اولور • غافلان بی انتباه خفایای مکر و تلبیس شیطانه نیجه فرصت
و ظفر بولور • و نیجه واقف و آکاه اولور •

بیت

من آنچه شرط صداقت بود بتو گفتم • تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

کتاب گلستانده ذکر ایتمشدر که برفاضلی مجلسده مبالغه مدح
ایلدیلر • باشین قالدروب ایتدی من آنم که خود دانم و بو بیتلری دخی
انشاد ایلدی

قطعه

شخصم بچشم عالمیان خوب منظرست • وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش

طاووس را بنقش و نگاری که هست خلق • تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

فقیر دخی دیمشدر

لمنشیه رحمة الله علیه

درونمی بیلورم بن معایبیله طولو • نه فائده سخنم مدحت خوش آمد کو

باب تاسع

امراض نفسانیه‌نك فردا فردا علاجلری بیاننده در

سابقا اشارت ایلدك که اجل طب جسمانی ایکی قسم دربری سندن
مقصود حفظ صحت • و برسندن غرض ازاله علت در • و حفظ
صحت ادامت مثل ایله اولور • یعنی صحت اولی نك مثلنی دایم
اتمکدر • و ازاله علت دفع مرض حادث در • دفع مرض ضدیله علاج
ایتمکله اولور نته کم امراض حاره ادویه بارده ایله علاج و
امراض بارده یه ادویه حاره ایله معالجه اولنوب تبدیل مزاج
اولنور طب جسمانی ده اولدوغی کبی طب روحانی ده دخی
بو قاعده امر مقرر • و بو اسلوب اوزره علاج مقدر و میسر در
خواجه کامل نصیر طوسی ایدر که سابقا ذکر اولندی که اجناس
فضایل که اوساط در درت در • و اجناس رذایل که اطرافدر
سکزدر • پس لازم کلور که • رذایل فضایلك اضدادی اولمیه
زیرا بر شینك ضدی بر اولور • ایکی اولمز زیرا ضد ضدده کمال
تباعد و تباین اوزره اولمق کرك • و کمال تباعد ایکی شیئك بر
شیئك اراسنده اولمز • مثلا سوادك ضدی انجق بیاض در
زیرا کمال تباعد انجق انلر ارەسنده در خضرت و حمرت
سوادك ضدلری دکلدر • زیرا کمال تباعد یوقدر • پس هر
فضیلتك ایکی طرفی که بری سی افراطی بریسی تفریطی در اکا
ضد اولمز اما رذیلت افراط رذیلت تفریطه ضد اولسه

اولور . زیرا کمال . مثلا شجاعت تهور وجبنه ضد اولمز کمال
تباعد اولمدوغیچون . اما تهور جبنه ضد اولسه اولور . زیرا کمال
تباعد وار در . انتهی کلامه لکن حکمت نظریه یه عارف وقواعد
معقولاته واقف اولنلره مخفی دکلدر که تضاد ایکی نوع اوزره
بریسی تضاد حقیقی بریسی تضاد مشهوریدر . کمال تباعد
دیدوکی تضاد حقیقیده شرط در . تضاد مشهوریده شرط
دکلدر . پس سواد له بیاض ارا سنده اولان تضاد حقیقیدر
که کمال تباعد وار در . اما سواد له حمرت یا سواد له خضرت ارا
سنده تضاد مشهوری وار در . زیرا کمال تباعد یوقدر .
وبعض علما تضاد مشهوری یه تباین دیو اصطلاح ایلر کویا
خواجه بو اصطلاحه میل ایدوب تضادی حقیقی یه حصر ایدوب
فضایل ایله رذایل ارا سنده بالکلیه تضادی نفی ایلدی
اما تضاد مشهوری اعتبار ایلسک رذایل ایله فضایل ارسنده
تضاد بولنور . بو مقدمات تمهید اولندقدنصکره بیه مقصوده
کلەلم معلوم اولسون که علاج امراض ایتمکده قانون صناعی
اولدر که اولا مرضک اجناسی قاجدر . و هر جنسک سببی و علا
متی نه در بیله لر . و هر مرضک علاجی نه در و سببی ایله منع دفع
اولور معین قیله لر . پس هر لفک مرضی بو اجناسدن قنقیسی
ایدوکی علامتری ایله تشخیص اولندقدنصکره سببی دخی معلوم

اولمش اولور . پس معالجه یه مشغول اولوب علاجات معینه استعمال
ایتمکله مرضی رفع و سببنی دفع ایده لر . و مرض فی الحقیقه مزاجک
منحرف اولمه سی در . و علاج مزاجی انحرافدن اعتداله دوندرمک
حیل و تدبیرات صناعیه ایله . و چون سابقا ذکر اولندی که
نفس انسانیه نک قوتی اوچدر . بریسی قوت تمییزدر که انکله
افکار و انظار ایدر . ایکنجی قوت شهویه درکه انونکله جلب
منافع اولور . اوچونجیسی قوت غضبیه در انونکله دفع
مضار ایدر . و انحراف دخی ایکی قسم در . بریسی انحراف بحسب الکمیه
بریسی انحراف بحسب الکیفیه در . کیفیت جهتندن خلل واقع اولور
انحراف واقع اولمق ممکن دکلدر . اما کمیت جهتندن خلل
اولمق حد اعتدالدن زیاده اولمغله اولور . یا ناقص اولمغله
اولور . پس هر قوتنک مرضی اوچ نوع اولدی ایکیسی کمیت
جهتندن بریسی افراط که زیاده کمیت در . بریسی تفریط که
نقصان کمیت در . بریسی کیفیت جهتندر که انکار رداءت کیفیت
دیرلر . پس هر قوتنک علی الترتیب بو اوچ نوع امراضی و هر مرضک
اسباب و علل و معالجاتنی شرح و بیان ایده لم بعون الله تعالی
هرچند طبیب اولەجق فقیر کندوسی امراض مزمنه صعبه ایله خسته
و انواع اعراض و آلام نفسانی بل جسمانی ایله دلبسته و فکر
العلیل علیل و علاج المریض للمریض نادر . و قلیل در . اما امید منقطع

ورجامرتفع دکلدر که تقریرا اولنه جق مقدمات مقبوله وتحریره
کلجک معاملات منقولا ایله یا کندویه یا غیره اتفاق علاج
واعتدال مزاج میسر ومقدر اولوب ثواب جزیل وثنای
جمیل نصیب اولوب ونصاب رحمت رحمانی یه موافق
ومصیب اولنه • وبالله التوفیق ومنه الهدایه الی سواء
الطریق **افراط قوت تمییز** ایکی قسمدر زیرا افراط قوت
مذکوره یا حکمت نظریه ده واقع اوله • یا حکمت عملیه ده حکمت
نظریه ده افراط عقل حدندن تجاوز • ومناقشه وتعقیدده مبالغه
ایتمکدر که زمانه نک اکثر محصل لری انی تدقیق صنوب القای شبه
واهیه وابدای ابحاث ضعیفه ایله مشرب تحقیقدن دور ومذهب
سدادن ویقیندن مهجور اولورلر • وقوت نظریه افراطی نک
بر نوعی دخی مجردات احکام محسوسات ایله حکم ایتمکدر که
اطاعت شیطان وهم وتعطیل وفهمدن ناشی در • ومجسمه ومشبهه نک
غلط وخطاسی بو نوعدندر • بو ذکر اولنان کلام خواجه نصیر
وفاضل دوانی در • اما فاضل محقق استاد مدقق سید شریف جرجانی
قدس سره شرح مواقف کتابنده ذکر ایدر • که قوت نظریه ده
نه قدر افراط اولسه رذیلت دکلدر بلکه نه قدر اشد واقوی
اولسه اولقدر افضل واولی در • رذیلت ومذموم اولان
قوت عملیه یه متعلق اولان ادراک وتمییزده در • وجربزه

دیو اکا دیرلر • والله تعالی اعلم • اما شق حکمت عملیه ده
اولان اکر امور جزئیه ده اولورسه اکا جربزه وخبث دیرلر
دعوالرده تلبیسات عجیبه وتزویرات وحیل غریبه ایتمک
جربزه وخبث قسمندندر • اکر امور کلیه ده اولورسه اکا
دها دیرلر **تفریط قوت تمییز** بو دخی ایکی قسمدر بریسی
شق حکمت نظریه ده اولندر • واول واجب اولان مرتبه دن
نظر وفکری قاصر اولمقدر • وبلادت دخی دیرلر • بری شق
حکمت عملیه ده اولاندر • وبوکا بلاهت دیرلر **رداءة کیفیت
قوت تمییز** مفید ونافع اولمیوب بلکه مضر وکسب کمالدن
مانع اولان علومه شغف وحرص وتحصیلنده بذل جهد و
صرف وسع ایتمکدر • حکمت نظریه شقنده اولان علم جدل
وخلاف وسفسطه کبی که قدر حاجتدن زیاده تعمق وتوغل اولنه
حکمت عملیه شقنده اولان کهانت وشعبده وانک امثالی
علملره صرف همت کبی خصوصا که غرض مجرد علم اولمیوب
بلکه عمله کتورمکله تحصیل اعراض دنیه دنیویه قصد اولنه
امراض قوت غضبیه بو دخی اوج نوعدر **افراط قوت غضب**
قوت غضب قوت دفعدر انوک افراطی غیظ بالغ وانتقام
مفرط وخشم بی موقعدر که سباع ضاریه وحشرات موذیه
کبی مقتضای عقل وفرموده شرعدن تجاوز وتعدی ایدوب

اضرار نفوس و ایذای حیوانات ایتمکه تعرض و تصدی در •
تفریط قوت غضب بی غیرت و حمیت و جبان و بد دل اولوب
تلاشی و اضمحلالندن سیاست امور و ضبط مصالحه اختلال
کلکدر • ردائت کیفیت قوت غضب انتقامات فاسده
که مقتضای عقل اوزرینه سفه در اجرا ایتمکدر • مثلا غضبندن
جمادات اوزرینه اورمق و دوکمک کبی که بعض جهله دن واقع اولور •
وکند و ضربندن یینه کند و عضوی متألم اولور جمادی ادراک
خود متأثر اولمز • و بهایم و اطفال بی ادراکی غضبندن ضرب
و ایذا ایتمک و خشم موضعی اولمین یرلرده بلاسبب خشم ایتمک
دخی بو قسمدندر • و بالجمله غضبی موضعنده و خشمی محلنده المیوب
سیاست صالحه و تادیب نافع حاصل اولمقدر

افراط قوت شهوت که جذب ملایم در بودخی اوج نوعدر بر بیسی
واول اکل و شرب و وقاع امرنده غایت
حرص و شره اوزره اولوب مقتضای عقل و شرع و آداب ادب
نفسه اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب و حد اعتدالدن خارج میل
و شغف ایتمکدر • و بعض صور مستحسنه یه اشتهاسی زیاده اولوب ایکنجیسی بونلردن عشق
و کلف قیلمقدر • تفریط قوت شهوت کسب قوت ضروری • و
جذب مالابد معاش و طلب لقمه حلال ایتمکدن بی وجه تکاسل
و بقای نسل و تکثیر امت محمد علیه الصلوة والسلام ایتمکدن نفی موجب

تقاعد

امراض قوت شهویه

تقاعد ایتمکدر • ردائت کیفیت قوت شهوت اکل و شرب و وقاعی
عقلا و شرعا مباح و مستحسن اولمین مواضعده ایتمکدر • طین و فحم اکل
ایتمک کبی که بعض جهله خصوصا نسادن اکا مبتلا و حریص چوق اولور • و
و ذکور رحمی معتددن قضای شهوت ایتمک کبی • بو مذکورات اجناس
امراض بسیطه نفسانیه در • و بو اجناسک تحتنده نیجه انواع واردر •
و بو انواع و اجناسک بربریله ترکیبندن نیجه امراض مرکبه نفسانیه
دخی حادث اولور که حد احصادن متجاوز و حصر و عددی متعسر
بل متعذردر • اما جمله نک مرجعی بو امراض بسیطه در • بونلر تمام
تعقل و تصور اولنیجق انلر دخی بلنمک جایزدر • و بو امراضک
ایچندن بعضی امراض مهلکه در • که امراض مزمنه نک دخی اصلی و
سببی انلردر • حیرت • و جهل • و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد
و عشق و امل و بطالت و کسل کبی زیرا بو اخلاقک هر بریسی حد
نفسنده امراض مهلکه هایله دن اولدیغندن غیری نیجه امراض
مزمنه ردیه یه دخی سبب مقتضی و علت داعی در • چونکه امراض
و اخلاقک نفس انسانی یه ضرری اعم در • پس بونلرک دفعنه اهتمام
و علاجلرینه اعتنا دخی اتم اولمق کرک • ان شاء الله تعالی هر برینک
طرق معالجه سی شرح و بیان اولنسه کرک • و معلوم اولسون که
نفسله بدن آره سنده علاقه و ارتباط • و اتصال و اختلاط زیاده
شدید و محکم و غایتده قوی و مبرم در • حتی بو ارتباط و اختلاطک

شدتندن نجه عقلا متکلمین وحکمادن نفسی همان بدن محسوس ظن
ایدوب روح مجرد ونفس مباین اثباتندن مأیوس وبو ترکیب
فانی وهیئت متلاشیه مألوف ومأنوس اولدیلر قطعه

رق الزجاج ورقت الخمر ۞ فتشابها وتشاکل الامر
فکأنما خمر ولا قدح ۞ وکأنما قدح ولا خمر ۞

قطعه از صفای می ولطافت جام ۞
درهم آمیخت رنگ جام ومدام ۞
همه جامست نیست گویی می ۞
یا مدامست نیست گویی جام ۞

دبو رابطه شدتندن هر کیفیت نفسانیه که نفس مجرده عارض اوله انوک اثری بدن محسوسه دخی ساری ۞ وهر کیفیت وحالت جسمانیه که بدن محسوسده متمکن اوله ۞ انوک انفعالی نفس مجردده جاری اولور ۞ مثلا نفسه کیفیت غضب طاری اولسه انوک اثری که حمرت وحرارتدر ۞ بدنده ظاهر ونمایان اولور ۞ وکیفیت عشق که نفسه عارض اولوب تأثیر ایلیه ذبول واصفرار ۞ و مشاهدهٔ معشوق زماننده ارتعاش بی اختیار بدنده متمکن وجای گیر اولور ۞ نته کم بعض عشاق دمیشدر که شعر

لی فی محبتکم شهود اربع ۞ وشهود کل قضیة اثنان
خفقان قلبی وارتعاش مفاصلی ۞ ونحول جسمی واعتقال لسانی

وبعض آخر دمیشدر که شعر علامة من کان الهوی فی فؤاده
اذا ما رای محبوبه ان یتغیرا ۞ یصفر لون الوجه بعد احمراره
وان حسرکوه للکلام تحیرا ۞

واعضاده امراض واوجاع قوی اولسه ادراکات نفسانیه یه اختلال کلور ۞ والم جسمانی مندفع اولسه ۞ نفسه فرح وسرور حاصل اولور ۞ پس امراض نفسانیه یه معالجه ایتمک استین کمسنه یه لازمدر که ۞ اولا مرضنک سببینی معلوم ومشخص ایلیه ۞ اگر بدنه عارض اسقام واوجاعدن ایسه بدن مرضنه علاج واصلاح وتعدیل مزاج جانبنه قصد و شروع ایده قواعد طبیه وتدبیرات صناعیه ایله چون مرض جسمانی مندفع اوله ۞ لابد مرض نفسانی که اندن عارض اولمشدی مرتفع اولسه گرک ۞ اگر سببی کیفیت نفسانیه ۞ وملکه ۞ وحالت روحانیه ایسه کتب اخلاق وقواعد حکمت عملیه یه رجوع ایدوب وفق قواعد وقوانین اوزره علاجه شروع ایتمک گرک ومعالجهٔ کلیه طب جسمانیده دورت نوعدر ۞ بریسی تناول غذا ایله اولاندر ۞ وبری استعمال دوا ایله اولاندر ۞ اوچنجی سم وزهری ایرادندن حمی ایتمکدر ۞ دردنجی بعض عروقی قطع وکی ایتمکله اولور ۞ کذلک طب روحانی بو منوال اوزره جاری وبو سمتله منقسمدر ۞ وطرق معالجه درت قسمه منقسمدر ۞ طریق اول افعال حسنه وطرائق محموده استعمالی ایله نفسه قوت ویره لر که اول خلق قبیحی ترک ایده ۞ نته کم طب جسمانیده

تناول اغذیهٔ لطیفه ایتمکله بدن مریضه قوت کلوب دفع مرض
وازالهٔ علت قادر اولوردی • طریق ثانی نفسه خلق ذمیم
وفعل شنیع سببیله عارض اولان مرضنی تذکر وتفکر ایدوب نفسه
توبیخ وملامت وتقریع وغرامت ایده که نفسه اخلاق ردیهٔ
مزبوره دن انزجار وامتناع کله • نته کم طب جسمانیده استعمال
دوای ایتمکله دفع اخلاط ردیه اولنوب شفای مرض حاصل اولور
پس پند ونصیحت وتوبیخ • وتقریع دوای مسهل وداروی مفرغ
منزله‌سنده در • طریق ثالث اولدر که • مثلا بر رذیلت نفسده
مستحکم اولوب ازاله‌سی غایت عسیر اولسه • انوک ضدی اولان
رذیلتی استعمال ایتمکله • رذیلت اولی ازاله واعدام اولنه •
مثلا بر کمسنه ده صفت بخل متمکن ومتقرر • وازاله‌سی غایتده مشکل
ومتعسر اولسه اول کمسنه صفت اسرافی که ضد بخلدر • کندویه صفت
منش واستعمالنده اقصی الغایه سعی وورزش ایده • که بالآخره
صفت سخا که وسط واعتدالدر • اکا ملکه وحال اولوب رذیلتدن
منعطف وفضیلتله متصف اوله • نته کم طب جسمانیده بعض امراض
مزمنه‌نک علاجنده بر مقدار سم تناول ایدرلر بو رادده ضد آخرکی
اولان رذیلت سم منزله‌سنده در • اما حذر ایده که استعمال ایتدوکی
رذیلت ضد نفسده متمکن اولمیه تا که اندن دخی ضرر نفسه عاید و
راجع • وعلاج غیر نافع اولملو لازم کلمیه نته کم تناول سم اولندقده

قدر

قدر لایقدن زیاده اولوب یا هلاک یا مرض آخره مؤدی اولمقدن
حذر واجب در • طریق رابع اولدر که • رذیلت غایت متمکن •
وشهرستان تنده مدت مدید متوطن اولمغله علاجات مزبوره
ایله دفع اولمیه حتی متعین اولسه نفسه تحمیل عبادات شاقه وتکلیف
ریاضات صعبه ایدوب فعل مزبوره وخلق مذکوره رجوع ایلممک ایچون
عهده‌سندن خروج ایتمه‌سی متعذر نذرلر ونقض وفسخی قابل دکل
عهدلر ایده که نفسی ریاضات وعبادات انوارندن صفا وایمان
نذور ومواثیق وعهود سببیله اول خلق مذمومدن راه رها
بوله • نته کم طب جسمانیده اعضایه داغ عروقی قطع وکی ایدرلر
تا که قطعله عروق منقطع وکی ایله تکرار ملتحم وملتئم اولمق احتمالی
مرتفع اولوب اول عرق که مواد فاسده‌یه مجری • واعضایه
انک طریقیله اخلاط ردیه منصب اولمشدی بالکلیه منسد اولوب
امتداد مرض منتهی وابتدای صحت ممتد اولوردی اما بو علاج که
قطع وکی در جمله علاجات نافع اولمقده مقرر اولیجق استعمال اولنه جق
شی در ایکیچون کلام اکابرده بل حدیث نبویده صلی الله علیه وسلم
کلمشدر که آخر الدواء الکی   بقول مطرب وساقی اکر نوشی شمعی
علاج کی کنمت کآخر الدواء الکی   بو ذکر اولنان نسنه طرق
معالجات کلیه در • وعاقل لبیب وهوشمند اریب ذکر اولنان
امراض نفسانیه که اجناس رذایلدر • واضدادی اولان اخلاق

روحانیه که اجناس فضایلدر احاطهٔ تمام و اتقان کامل ایتدکدن
صکره بو طرقدن مناسب مرض اولان طریقله علاج ایتمکه قادر و
تدبیرات حسنه باب معالجه ده اندن صادر اولور اما طب جسمانی
کتابلرنده امراض جزئیه نک دخی فردا فردا اسباب و علامات
وانواع علاجاتن ذکر و بیان ایتدکلری کبی بز دخی امراض نفسانیه نک
جزئیاتندن قوای ثلاثه یه متعلق اولان امراضک علاجاتن شرح و
عیان ایده لم که باقی امراض جزئیه نک علاجلرین اکا قیاس ایتمکه
معین اوله معلوم اولا که امراض قوت تمیز اگر مرکب اگرچه بی حساب در اکر بسیط
اما مخوف وردی اولنلری اوچ نوعدر اولکیسی حیرت ایکنجیسی
غایت
جهل بسیط اوچنجیسی جهل مرکب در نوع اول افراط یعنی زیاده
کمیت نوع ثانی تفریط یعنی نقصان کمیت اوچنجی نوعی ردات
کیفیت قسمندندر اولدر که چون مطالب خفیه و
مسائل دقیقه ده تعارض ادله جانبین و تدافع حجج طرفین سببی ایله چهره
یقین غمام حیرت و تشکیک ده مستتر و محجوب و بصر بصیرت مشاهده
جمال حقیقتدن عاجز و مغلوب اوله اولا بو قضیهٔ بدیهیه تفکر و تذکر
ایده که اجتماع و ارتفاع نقیضین مستحیل و ایکی طرف معا حق اولمق
برائتهٔ عقله مسدود و السبیل در پس حق بریسی ایدوکنه جازم و تفحص
مقدمات مناسبه للمطلوب ایتمکه عازم اولوب مقدمات مزبوره وجدان و تعیین ایتدکدن
صکره قواعد منطقیه و ضوابط میزانیه یه عرض ایدوب احتیاط بلیغ و
تد

تدقیق ایدوب حقی باطلدن تمیز و ترجیح و حق محض للیقین و
تصحیح ایلیه اما علاج جهل بسیط جهل بسیط اولدر که بر
شیئه علمی اولمیوب اول شیئه کندویی عالم صنمیه و جهل بسیط ابتداده
مذموم دکلدر زیرا جهل بسیط اولمینجه تعلم و اکتسابه سبب اولمق
و معلوم محضه قصد و طلب ایتمک ممکن دکلدر اما اول مقامده قلمق
و جهلی علمه واسطه قلمق مذموم در پس علاجی اولدر که انسان و
سایر حیوان احوالنه نظر و هر نوعک خواص و ما به الامتیازلرینه
کذر ایده تا یقینا معلومی اوله که انسانک سایر حیواناته شرف
و مزیتی شرف علم و کوهر نطق و تمیز ایله در قطعه
تاج سر جمله هنرهاست علم ❁ قفل کشای همه درهاست علم
در طلب علم کمر جست کن ❁ دست ز اشغال دگر سست کن
نظم لولا العلوم لکان ادنی ضیغم ❁ ادنی الی شرف من الانسان
و جاهل که بو حلیه ایله متحلی و بو شرف ایله مستعد اولمیه حیوان عجم
عدادندن معدود بلکه حیوانات عجمدن مقامده دنی و منزلده فرود در
و جاهل حیوان عجم و جانور لا یعلم حکمنده ایدوکنه دلیل واضح و برهان
باهر اولدر که بر مجلس علم اولوب علما تقریر و بیان و فضلا تحقیق
دلیل و برهان ایدوب هر بریسی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایر
و ابراز اصناف مکنونات زواید خواطر قیلمغیچون هر بری تکلم میدانینه
آخردن مبادرت و القای کلام و ابدای مرام طرفنه مسارعت

اید و ب صیت و صدای محاورات اصحاب فضل و کمال قبهٔ افلاکه
اتصال ایتسه جاهل ذاهل اولان بالکلیه بیغوله سکوتده متواری و نطق
و بیان خاصیتندن مجرد و عاری اولوب حیوانات عجمه که خاصیت
نطق و فضیلت کلامدن خالی و عاطل در • بالتمام مشابه و مشاکل
اولسه گرک پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام که جهله نک آراسنده
دایر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قسمندن اولمش •
زیرا نطق انسانی قبیلندن ایمشسه مجالس دانشوران فضیلت افروز
و محافل سخن گستران دانش اندوزده ظاهر و لایح اولایدی بلکه
بونلره انسان اطلاقی صفحهٔ دیوارده نقش آدمی یا انسان • و
یبروح الصنم نام حشیشه • مردم گیاه دیدکلری قسمندندر حقیقت
انسانیت انلردن مفقوددر • و اطلاق لفظ باب مجازدن معدوددر

بیت
من همین در هند معنی راست همچون آدمم •
ویس خران در چنین صورتراست چون مردم گیا •

و سابقا معلوم اولمشدی که حیوانات عجمک هر بری بر مقتضای فطرت
و الهام صانع با حکمت سببی ایله معاشنده وجوه مصالحنه مهتدی
و قوی و آلاتن ما خلق له سی طرفنه صرف ایتمکده منتهی در • نه مبتدی
واپ ن جاهل استعدادنی تضییع ایتمکله متصف و آلات و قوی سین
استعمال ایتمکده قضیهٔ عقل و اقتضای مصلحت جاده سندن منحرفدر
پس دزوده شواهد لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویمدن متسفل و
سو اختیاری ایله حضیض وادیٔ ثم رددناه اسفل السافلینه
متنزلدر • و ارسطاطالیس حکیم ایدر که • اعمی و بصیر بر چاه مظلمه
دوشوب انچنده جایگیر اولسه لر مرد نابینا بینا یان [احوال] قتنده معذور
و بینا نابینا گبی معذور اولمقدن نیچه مرتبه دوردر • و لغت فارسیده
و ترکیده صناعته قدرت معناسی دانستن و بلمک لفظی ایله تعبیر اولنور
مثلا کتابته قدرت دعواسندن تعبیر ایتمک استیان فارسیده دانم
نوشتن و ترکیده یازه بیلورین و خیاطته قدرت ادعاسین ایتمک
دلین فارسیده دانم دوخت و ترکیده دکه بیلورین دیر معنا نسبی
اولدر که انسانک جمیع کمالات و صنایعه قدرتی کر و اقتدار •
علم و معرفته راجعدر • و بو نکته لغت فرس و ترکک دقایقندندر
و جوهر علمک شرف و فضیلتنده وارد اولان آیات کتاب باهر •
و احادیث رسول طاهر • و کلمات افاضل و اکابر • اولقدر در که
بو رسالهٔ عجالهٔ ضمننده ایرادی مقدور • و ادراجی میسور اوله فضل
عالم حقنده بعض اصفیا بیوریشلردر قطعه ناحت وانظهاس الشوق تنوح
ورقاء علیها اثر العشق یلوح • والله لقد سمعت من منطقها
العالم جسد لطف العالم روح • پس ای برادر شاید استعدادک
زیور علم و حکمتله متحلی و عروس طبعک منصهٔ دانش و معرفتده متجلی
اولدیسه فطوبی ثم طوبی لک • و الا هنوز امکان مساعد و قوی
و آلات معاون ایکن کسب کمال جانبنه حرکت و انتعاش ایله و ورطهٔ

جهل و گرداب ضلالتدن خلاص اولمغیچون دست و پا اور **بیت**

دست و پایی زن بچاره و جهد * که عجب در میان غرقابی

اوله کم دریای جهالتدن نجات بولوب واصل ساحل و بیدای ناپیدا

کران ضلالتدن راه رها بولوب ورطهٔ هلاکدن دور مراحل اولهسین

بیت مباش تنگدل از پندهای محمودم *

من انچه شرط بلاغست با تو بنمودم **علاج جهل مرکب** جهل مرکب

بر نسنه بلمیوب بلمدوکین دخی بلمیوب کندویی انی بیلور اکلمقدر

و جهل ایکی کره اولوب هم بلمکدن هم بلمدوکین بیلمکدن اولدوغیچون جهل

مرکب دیو تسمیه اولنمشدر **مصرع** مشکل که نداند و نداند که نداند

ونته کم اطبای اجسام و اشباح بعض امراض مزمنه * و علل مستحکمه‌نک

علاجندن عاجزلر * و تدبیر ازاله‌سنده متحیرلردر * کذلک اطبای نفوس

و ارواح دخی بو مرض مزمنک و داء صعبک که جهل مرکبدر * علا

جندن عجزه مقر و تحیره معترفلردر * زیرا چون نفس کندونک

جهلنه احتمال ویرمیوب عالم ایدوکنه جازم اوله * ممکن میدر که

دفع جهل طرفنه متوجه و کسب علم جانبنه عازم اوله * مریض اولان کمسنه

کندوده مرض تصور ایتمیوب مریض ایدوکنه نا معترف اوله نیجه طلب

صحت ایتمکله متصف اوله * بو سببدندر که حضرت عیسی‌دن علیه السلام

منقولدر که بیوررلرمش اصم و اکمه معالجه‌سنه بعون الله تعالی قادرم

اما احمق علاجنده عاجز و قاصرم * فی الجمله نافع اولمق محتمل اولان علاج

اولدر

اولدر که علوم ریاضیه‌یه که هندسه و حساب‌در مشغول قلنه * زیرا

اول علملرک جمله مطالب و مسائلی و مبانی و دلایلی قطعی و یقینی‌در

نته کم سابقا مرور ایلدی * پس نوع بنی بو علملره اشتغال ایدنجک طبعی یقین

حصولنه معتاد و متمرن و ظن و اقناعه قناعت ایلمکدن متنفر و متعین

اولور * پس اولکی معلوماته رجوع ایدنجک انلرده بر دیقین و صفای

تحقیق کم علوم ریاضیه‌ده اکا معتاد ایدی * بولمیجق تنبه و تیقظ کلوب

معلوماتنده خلل و مخزوناتی حافظه‌سنده قصور تخیل ایدوب عقدهٔ اعتقاد

فاسدی انحلال پذیر * و قطع و جزمدن تنزل ایدوب جهل بسیط دایره‌سنده

جایگیر اولور * اندن صکره علم یقین طرفنه شوق و طلب پیدا اولور * پس برا

هین صحیحه و حجج قطعیه ایله مجددا علم قطعی حاصل ایدر * و کردسرا پرده بر

یقینه واصل اولور * بو مذکورات قوت نظریه‌یه متعلق اولان امراضک علا

جلری‌در * و بو مقوله امراضک ازاله‌سینه حکمت و میزان متکفل و مشتمل‌در

اما قوت عملیه‌یه متعلق اولان امراضک علاجاتی علم اخلاقده معلوم اولور

پس انلرک بیاننده بو ارقام محرر و مرسوم اولور **علاج امراض قوت غضب**

هر چند بو مرضه متعلق اولان امراض نامحصور بعضی مسمی بعضی بی اسم‌در * اما

اضراری فوق الحد و مهلک و مزمن و ممتد اولنلر بو اوج قسم‌در * اولکی

غضب اکنجیسی جبن اوچنجیسی خوف‌در * اولکیسی افراط قوت غضب

یعنی زیاده کمیت‌در * ایکنجیسی تفریط غضب‌در * یعنی نقصان کمیت‌در

اوچنجیسی ردائت کیفیت غضب‌در **علاج غضب و خشم**

غضب بر کیفیت نفسانیه در که انک سببی ایله جوهر روح که داخل
قلبده اولان حرارت غریزیه در خارج بدنه حرکت ایدر و دم
قلبی جوش و غلیان ایدر لابد انک خارجه حرکت و جوش و غلیانندن
ظاهر بدنده حرارت و حمرت ظاهر اولوب خصوصا بشره وجه ده
که لطیف و جلدی نازک اولمغله قتی ظهور ایدر و عروق خاصه عروق
گردن دم ایله ممتلی اولمغله غلیظ اولور و سبب غضب نفس متألم
اولدوغی کمسنه دن انتقام قصد ایلمک در چونکه اراده نفسه
عارض اوله فی الحال اثری بدنه سرایت ایدوب حرارت غریزی
غلیان ایدوب غلیانندن بخار و دخان مظلم تصاعد ایدوب
تجاویف دماغ و عروق شرایینی که مجرای روح نفسانیدر ممتلی اولوب
انک ظلمت و دخانندن نور عقل محتجب و نامنجلی اولور لاجرم مرآت عقل
کثیف و افعال قوت نظر ضعیف اولمق لازم اولور و حکما انسانک
بو حالنی اکا تشبیه ایلمشلر که بر مظلم و تیره مغاره که ایچی آتش عظیم ایله
ملتهب و دخانلر لامال مضطرب و راه درون غاره مسدود اولوب
همان درون غاردن آواز آتش و شرر و دخان معلوم و موجود اوله
پس بو حالده اطفای لهیب نار و تسکین نایره و شرار بغایت مشکل و دشوار
در پس بو جده غضبی نصح و پند و سخن واعظ هوشمند معدوم و مشفق قلمق همان
بر منفذ ضیقدن بر کاسه آب صاچمغله لهیب نار و شعله شراری خامد
و منطفی قیلمق کبی در بلکه بو رشح آتشی سوزان و شعله سنی دخی فروزان

ایلر و امزجه بشریه استعداد و قبول قوت غضب اتمکده مختلف
و متباینلردر بعض امزجه نک قبول غضبه استعدادی کبریت و باروتک
اشتعاله استعدادی کبی در نته کم کبریت و باروت بر شرر ایله مشتعل
فی الحال احتراق و اشتعال ایدر کذلک بو مزاجک صاحبی اشقامی
موجب بر کلمه استماع ویا بر وضع مشاهده ایتسه فی الحال متألم و
مضطرب و آتش غضبی ایله ملتهب اولور که مرآت درونی تیره و مظلم و حواسی
خیره اولوب نصح و پند ال قید و بند ایله متأثر و مندفع اولمه سی متعذر
و ممتنع اولور و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش اصابت ایلسه
زبانه شعله بالا و درون تابه دن آواز و علالا ظاهر اولور لکن بارود
و کبریت کبی کلدر که بر شرردن آن واحدده کوه نار و طاق و طراقندن
اصوات صاعقه کردار ظاهر و پدیدار اولور و بعضی امزجه هیزم خشک
کبی در که اشتعالی سهل و میسور لکن مرتبه روغندن نیچه مرتبه دور در
و بعضی هیزم تر کبی در که اشتعالی عدت و مدت اشتر و مشتعل اولدقدن
صکره ادنی فراغتده منطفی و منقی اولور بو مرتبه اخیر عاقل حلیم و وقور
سلیم کمسنه مثالی در که تمام اسباب غضب و حمیت مجتمع اولمینجه شعله
غضبی درون سینه سنده ملتمع اولمز و اسباب غضب منعدم و منتفی
اولنجق همان شراره غضبی دخی منهدم و منطفی اولور اما بشرط اکه بو حالت
نقصان حمیت و خمود حرارت غریزیدن ناشی اولمیه بلکه تهذیب نفس
و اقتدای مرشد عقل و اقتفای آثار شریعت و انتهاج مسالک حکمت

ایتمکله توسن نفس سرکش رام • ورشح زلال ایله شعلهٔ غضب منطفی
محل خمود تمام بولمقدن اولمش اوله فضیلتده داخل ورذیلتدن بمراحل
اولانلردر • ودخی معلوم اولسون که غضبده ذکر اتدوکمز مراتب
آتش غضبک ابتدای اشتعالی واوایل اضطرامنده در والا شعلهٔ نایرهٔ
غضب تمام مشتعل ونفس سرکش ارادت انتقام ایتمکه بالکلیه مشتعل
اولوب صفت غضب تمکن وآتش خشم تعلی وتکون ایدیجک جمله مراتب
غالب الاتحاد تمام بولور • وغضوب وحلیم متساوی الاقدام اولور
مصرع آتش اندر بیشه جون افتد نه تر ماند نه خشک • بلکه مرتبهٔ اخیر
صاحبنک غضبی مشتد • وزمان التهاب واشتعالی ممتد اولور زیرا
اسباب ودواعی غضب علی التدریج مجتمع وموانع وعوایق اشتعال
والتهابی تمام مرتفع اولمشدر • وحدیث جناب رسالت پناهی ده
صلی الله علیه وسلم وارد اولمشدرکه • ایاکم وغضب الحلیم ودخی وارد
اولمشدرکه بنی آدم غضب حالتی عروضنده نیچه طبقه در • بری سی اولدرکه
غضبنه کیج کلور وکلسه دخی بنه تیز کیچر • وبری دخی اولدرکه غضبنه تیز کلور و
تیز کیچر • وبری دخی اولدرکه غضبنه کیج کلور اما کیج کیچر • وبری دخی اولدرکه
غضبنه تیز کلور اما کیج کیچر • دیو اقسامک افضلی وارباب فضایل قتنده
اکملی اولدرکه غضبنه کیج کله وتیز کیچه واقبح واشنع واردی وافظعی اولدرکه
تیز غضبنه کله وکیج کیچه زیرا چون صفت غضب مذموم ومقبوحدر • مرتبه قدر
اقل اولورسه مقبول ومحمودر صورت اولی ده غضب باقی لردن اقلدر

اول سببدن اول صورت جمله دن اعلی واجلدر • وصورت اخیره غضب
جمله دن اکثردر • لاجرم قبحی جمله دن اوفردر • وامام غزالی رحمه الله
بیورر که سلطان حال غضبده رعیت اوزره حکم ایتمک روا دکلدر
زیرا غضب آدمی کندو خلقندن اخراج ایدر • پس جایزدر که حکمی ظلم
ده وسیاستی جور اوله • فقیر ایدرین حدیث نبوی ونور حکمت مصطفوی
صلی الله علیه وسلم وارد اولمشدرکه • لا یقضی القاضی وهو غضبان
چون غضب فنون جنوندن بر نوع • واقسام سکردن بر قسم در پس
مجنونک عقد حکمی فاسد • وسکرانک بازار قضاسی کاسددر چون
شعلهٔ غضبدن حوالی قلب پرلهب شرار • ودخان تیره سندن
دماغ تیره وتار اوله • آینهٔ عقل نیجه براق اوله • وشمع فکرت نه قدر
اضائت واشراق ایده که محل علم قلب ومنزل فکرت دماغدر ایکیسی
دخی تنک وتار وپر دخان وشرار اولیجق • دقایق عدل وحکم فصل نیجه
ظاهر وتابان اولور • وغضبناک اولان کمسنه دن آتش غضبی التهاب
واحمرار وجه وانتفاخ عروق اعصاب ورفع صوت واوضاع
وحرکات ناصواب صدور ایدیجک ناظر اولانلر بیلورکه غضب نیجه
دایرهٔ عقل وانسانیتدن بیرون ونیجه مشاکل افعال واوضاع اصحاب
جنوندر • وغضبک مضرات جسمانی وروحانی بی حساب در • و
اولورکه غضب موت فجایه داعی اولور • زیرا حرکات قلب آتش غضبله
مشتعل وحرارت حرکات بدنیه که غضبه لازمدر اکا منضم ومتصل

اولیجق حرارت غریزی که مرکب روح حیوانیدر و منشأ نجاة
لطیفهٔ انسانیدر بالکلیه محترق اولور و دخی حرارت غریزی حین
غضبده خارج بدنه متوجه اولور لکن مرکزنده دخی کفایت
ایده جک مقداری روح قلمق کرک و بعض امزجه ده حرارت غریزی
قلت اوزره اولور پس غضبی مشتد اولوب حرارت غریزی
خارجه متوجه اولیجق مرکزنده کفایت مقداری روح قلمیوب
موت فجأیه مؤدی اولور و بعضی خلفای راشدین حین غضبده
اقامت حد و انفاذ حکم موجب شرع ایتمکدن امتناع و تراخی
ایلرلردی اکا بناءً که شاید حال غضبده نفسنه انتصار و
داعیهٔ غضبدن تشفی ایتمک غرضی منضم اولوب اقامت حد محض
اجرای شرع قویم و خالصا لوجه الله الکریم اولمیه نتکم حضرت
فاروقدن رضی الله عنه حکایت اولنور که بر سکرانه ملاقی اولوب
اقامت حد شرعی یه متوجه اولدقلرنده فحش و سقط و سب و شتم
و غلط سویلمکه باشلدی فی الحال درّه سینی قلدرمشکن اندردی
و بو معنایی ملاحظه بیوروب تأخیر ایلدی و عمر بن عبد العزیز بر کمسنه یه
تعزیر امر ایتدکده جهارا فحش و شتمه شروع ایلدی پس تعزیردن
فراغت ایدوب اگر بنی غضبه کتورمش اولمیدک سنی تعزیر ایدردم
دیمشلر و بعض عظمای حکمای یونانیلردن مرویدر که دیرمش کیمسه
شول کمی یه که ریح عاصف و رعد قاصف ایله آشوب موج دریای متلاطم الامواج

ایچنده سایر و احجار عظیمه و مهلکات کثیره اراسنده دایردر
سلامت احتمالین ویرورن و نجات امیدین طوترین اما اول کمسنه که
غضبان ملتهب و شرر شرر خشمله مملو و مضطرب اوله آنک سلامتنه
احتمال ویرمزین زیرا اول کمینک تخلیصنده لطایف حیل و دقایق
تدبیرات استعمال ایتمک اولور اما بونک حقنده نه مجال تسکین
آتش غضب مقدور و نه اطفاء شعلهٔ شرارهٔ لهب ممکن و میسوردر
فقیر ایدرین و دخی لطایف کریم منان که چاره ساز درماندگاندر
گرداب محنت و بلا و آشوب موج دریاده سرگشته اولنلره
مقارن و انلری ساحل خلاص و کنارهٔ امنه ایرکورمکه معاون و ملحق
اولور اما شرارهٔ شر غضبله محترق و اطاعت شیطان آتش نهاد
ایله تحت رق اولان مخذول الطاف الهیه ذل العبید و توفیق
یزدانی انوک حقنده نابدیددر

اسباب غضب اون عدد

اول عجب ایکنجی افتخار اوچونجی مراء دردنجی لجاج بشنجی مزاح
التنجی تکبر یدنجی استهزا سکزنجیسی غدر طقوزنجیسی ضیم
اونجیسی منافستدر عجب کندوسینی بکنمکدر و اوصاف و احوالنی
ایو اعتقاد ایتمکدر افتخار اوکنمک و کندوده کمال اکلیوب مسرور
اولمقدر مراء آخرینک سنه لرده جنک و جدال ایتمکدر لجاج اوکنکلک
ایتمک مزاح لاغ ایتمکدر تکبر اولولنمقدر استهزا آخر کمسنه یه
مسخره یه المقدر غدر بر کمسنه یه وفا ایتمک واجب اولدوغی یرده

جفا وافرا ایمکدر ضیم برکسنه ضعیف وحقیر عد ایدوب ظلم ایمکدر
منافست اموال واسبابدن بعضی نسنه آخردن قصقنمقدر • وبو
اون صفت موجب غضب اولدوغی دانا قنده واضحدر • زیرا
برکسنه ده عجب اولسه کندوسنی رفیع ومتقامنی منیع اعتقاد ایدر
پس نفسنه ادنی خصوصده اهانت اکلیوب مضطرب وکانون سینه سی
شرار غضبدن ملتهب اولور افتخار دخی اول نوعدر • مرا ولجاج خود
کندویه وصاحبنه موجب غضب ومشتعل نار ذات بولهب ایدوکی
معلوم ومجربدر تکبر خود معلوم وغضب ایراث ایتمکده عجبدن دخی
مذموم در • استهزا وغدر • وضیم صاحبنه برق غضب اشتعال ایدیجی
غیمدر • ومنافست دنیا غضب وخشمه باعث • وانوکله متصف
اولان صفات شیطانیه یه وارث در جناب رسالت پناهیدن صلی الله
علیه وسلم مرویدر که لا اخاف علیکم ان تشرکوا بالله ولکن اخاف
ان تنافسوا فی الدنیا فتهلکوا کما هلک من قبلکم عاقل لبیبه معلومدر که
بو حدیث معجزات واخبار غیبی مشتمل اولان انبیادندر • زیرا اول
حضرتدن صلی الله علیه وسلم صکره عموما • وبزم زمانمزده خصوصا
منافسه فی الدنیا ومحاسده اقران پر غرض وریا اولقدر اولمشدر
که زبان بیان تقریر وتحریرندن عاجزدر • ولواحق غضب که مرض غضبنک عرضی
مشابه سنده دریدی صنف در • اولکی ندامت ایکنجیسی خصمدن توقع
وانتظار مجازات اوچونجیسی دوستلرک مقتی دردنجیسی بغضی وعدم محبتی در

دردنجی اراذل ناسک استهزاسی • بشنجی شماتت اعدا یعنی دشمنه
کلنج اولمق وشماتت اعدا اصعب وتلخ نسنه در • نته کم بعض فصحا
دیمشلر که بیت • کل المصایب قد تمر علی الفتی •
فتهون غیر شماتة الاعداء • التنجیسی تغیر مزاج که حال غضبده
عارض اولور نته کم ذکر اولندی • یدنجی تألم که حال غضبده طاری
اولور • بو تقریر خواجه نصیر در • اما تألم تغیر مزاجدن غیری نسنه
عد اولنمیوب انده داخل قلنسه دخی وجهی وار در • زیرا حکما
دیدیلر که الم جسمانی ایکی قسمدر • بری تفرق اتصال بری سوء
مزاج امام رازی سبب الم همان سوء مزاجدر تفرق اتصال دخی
سوء مزاج عضو مقطوعه موءدی اولدوغیچون الم ویرور دیو ذاهب
اولمشدر • پس تغیر مزاج عین الم در امام رازی مذهبنده
یا الم ده داخل در حکما مذهبنده علی کل حال تغیر مزاج تألمه مغایر
دا کا قسیم عد اولنمق موجه دکلدر • وعلاج غضب اولدر که بو اسبابک
دفع ورفعنه تدبیر اولنه • زیرا هر شیئک اسباب وعللی مرتفع اولنجق
لابد مسبب ومعلول اولجق نسنه دخی مندفع اولسه کرک ونادرا
بعض اشخاصده اسباب مذکوره برطرف اولوب اما اثر غضب بقیه
موجود اولسه انوک تدبیر وعلاجی آپ ایدر والله تعالی هو المیسر

• علاج وتدبیر اسباب غضب وخشم •

اما عجب که نفس کندو حقنده ظن کاذب واعتقاد باطل ایدوب

کندوده اولان فضایل و کمالات غیرده اول وجهله یوق صنوب
کندوسنی مزیت فضیلتله موصوف و استحقاق منازل علیه
ایله معروف اکلمقدر امام غزالی بیورر که بنده ده چون حقک
نعمتی موجود اوله علم و عمل و فضل و کمال و مال و جمال کبی اگر بنده اول
نعمتک وجودی حقدن اولمسنه عارف و دایما زوال و فنا و مسلوب
اولمسندن خایف اولورسه انده عجب یوقدر اگر خوف زوال و
بیم تکدر و انتقال اولمسنه بلکه اول نعمته مسرور و فرحان اولسه اما
فرحی اول نعمتک کندویه اضافتی جهتندن اولمیوب بلکه حقک نعمت
و احسانی اولدوغی جهتندن مسرور اولسه بینه عجب اولمز اما زوال و
تکدیرندن خایف و محض نعمت حق و فضل و احسان کریم منّان و الودود
عارف اولمیوب همان کندوده اول نعمتک وجودنه مسرور و
فرحان اولوب کندونک عجزنی و محض عطای حق ایدوکین نسیان
ایلسه اول کمسنه ده عجب متحقق اولور پس بنده یه لازمدر که کندوده
اولان حقک نعمتلرندن برنعمتله فرح طاری اولسه فی الحال کندونک عجز
و قصورینی تذکر و اول نعمت محض عطای حق ایدوکین و کندوسی همان مظهر مطلق
ایدوکین تفکر ایدوب سرور و غرور باطلدن استعاذه ایلیه فقیر
ایدرین گاه اولور که نفس عجبنی ازاله ایتدوکین کیندوسندن ظن ایدوب
و انی دخی محض فضل حق اکلیوب دفع عجب ینه عجبه سبب اولور نته کم
بعض مرشدان راه و سالکان صاحب انتباه بو معنیده دیمشلردر

رباعیه تا یک سر مو در تو زهستی باقیست   غافل منشین که بت پرستی باقیست
گویی بت پندار شکستم رستم   آن بت که زپندار پرستی باقیست
بلکه مکر و تلبیس ابلیسدن غافل اولمیوب جمله نعمت محض و بخشش و عطای بی
استحقاق ایدوکین ملاحظه ایده که دفع عجب ینه عجب آخره مؤدی
اولمیه و غالبا سبب عجب اولدر که نفس کندو علم و کمالنه عارف و
عاقل و غیر کمالندن ذاهل و جاهل اولدوغیدر زیرا نفسک کمالاتی
کندویه نسبت علم حضوری ایله معلومدر غیرک علم و کمالی علم حصولی ایله
معلومدر و علم حضوری اولدر که نفس مدرک و ذات معلوم مدرک
و عالم قتنده حاضر اوله و علم حصولی ده نفس مدرک حاضر اولمز بلکه
صورتی عالم قتنده حاصل اولور پس علم اول اقوی علم ثانی اکا نسبت
ضعیفدر پس کندونک کمالنه علمی قوی و آخرک کمالنه علمی ضعیف
اولدوغیچون کندونک کمالنی تمام کوروب آخرک کمالندن غافل
اولوب عجب و غرور و تکبر و نخوتله متصف اولور اما عاقل پاک و زیرک
چالاک اولنلر نفس بدخوی و رفیقان خوش آمدگویلرک فریب و
دمدمه سینه فریفته اولمیوب غیرلرک فضایل و کمالاتنه واقف و کندو
نفسلرینک نقصان و عیبلرینه ناظر و عارف اولوب عجب و غروری بر
طرف و نقصانلرین ملاحظه ایتمکله تحصیل کمال و تکمیل شرف ایلدیلر

قطعه لمنشیه رحمه الله   حسن حال اکلیوب صفا کده
معجب اولماکه حسن حال بودر   منزم وار دیمه هنر اولدر

اکله نقصانکی کمال بودر ❁ پس علاج عجب اولدر که اقران متقدمینک
کمالات وفضایل ومحامد وخصایلنی همیشه نصب العین ومنظور آیینهٔ
بصیرت الیوب کندونک انلردن قصورینی تأمل وفرسان میدان فضایل
اولنلردن تأخرنی ملاحظه وتخیل ایلیه بلکه هر فردی ملاحظه اینسه جهاتدن
برجهتده کندویه غالب وحیثیاتدن برحیثیتده کندودن راجح بولور
حق تبارک وتعالی موجوداتدن هر ذره‌یه برخاصه‌یه مصدر ومخلوقاتدن
هر ذاته براسم خاصه مظهر ایتمشدر که غیر اول خاصه‌ده اکا مشارک
واول مظهریتده انوکله مساهم دکلدر ونظام عالم وقوام کارخانهٔ
آفرینشده هر شیئک برجهتدن مدخلی وهر ذاتک برطریقدن آدمی و
پیشقدمی واردر ❁ مصرع ❁ کاندرین باغ جو طاوس بکارست مگس
سبحان الله انسان مسکین برقاج معدود معارفه واصل وبعض معلومات
خزانهٔ قلبنده حاصل اولسه ظاهر وبدیهیدر که واصل اولمدوغی معارف
وفضایل قتیلدوغی علوم ومسائل اولقدر بیحد وبیحسابدر که معلوماتی
انلره نسبت بسیاردن اندک وهزاردن یکدر ❁ پس عجب وپندار
اکا نیجه لایق وسزاواردر ❁ وعجب فی نفسه رذیلت قبیحه اولدوغندن
غیری خاصه‌سی اولدر که قنغی طالب کمال وکاسب فضل وافضاله که
عجب عارض اوله فی الحال انی طریق تحصیل وترقیدن مانع وعایق بل حضیض
تدنی واضاعت جانبنه دافع وسائق اولور ❁ علاج مباهات ❁
مباهات اوکوکه کدر کمالات نفسانیه وفضایل روحانیه‌دن خارج اولن

وحاصل

نسنه‌لر ایله وبودخی یا کمالات بدنیه ایله اوله قوت وجمال کبی یا خارج
بدن اولان کمالات سببی ایله اوله منصب ومال ومرتبه وجلال کبی علاج
اولدر که فکر ایلیه اکر جمال اعضا وقوت اعصاب واجزا ایسه معرض زوال
ومحل فناده‌در ❁ باغ عمر وجوانی به صرصر فنا وشیب اسمه‌سی ایله زیر وزبر
وبرگ وبار چمن وجود برگ ریز خزان اجل ایله خاکه برابر اوله جقدر
گل وجودک اوراقی برباد وسرو بوستان شباب بار بقادن آزاد
اولمه‌سی محققدر ❁ آمد بهار ما کرکی ❁ وز گلبن بما نذر بکی
دوروزه مرض وسقم وبرقاج کونلک محنت والم جمال وشبابی
هباء منثور ❁ وقوت فوتت کان لم یکن شیئا مذکورا ایدر
برمال وجمال خویشتن غره مشو ❁ کان را بشبی برند واین را به تبی
اکر جمال ایسه حقیقت دم فاسددر که رقت بشره سببی ایله ظاهر وبلغم
براقدر که خلال مسام بدندن لایح وباهر اولمشدر ❁ وعاقل حقیقتده
شی مستحقر بل امر مستقذره نیجه عجب ایدر ❁ وبونک کبی جمال ظاهری که
حقیقت جمالیندن بری در آشفته ومفتون بلکه شوریده ومجنون اولنلر
حقنده مولانا نامی نور الدین عبد الرحمن الجامی قدس الله سره بیور
مشدر ❁ بنظاره روی نازکشانی ❁ نظر کین بود مهروه را مشاکل
یکی پوست برخلط وپرخون کشیده ❁ برد صبر تا زجان وآرامت از دل
کند عیش خود تلخ در جست وجویش ❁ که شکر دهانست وشیرین شمایل
نمیدانی آیا که ناگاه بینی ❁ از و گشته آن خوبی ولطف زایل

کر اول پری بود آخر نماید • بچشم تو چون پیکر دیو بایل • و علمادن
طاوس یمنی امرای عربدن یزید بن مهلبی کوردی که نخوت امارت
و غرور شباب و نضارتله متبختر و متمایل و جام غروله سرمست
خمار انجام فسادن اهل و غافل مرور ایدر • امام نصیحته آغاز
اید وب ایتدی ای فتی بو یرشی و خرام درکه اثم و حرام در و مبغوض
و مغضوب حضرت حق در • چون امیر حجاب نخوت و غروردن پند
پذیر اولمیوب امامه دیدی که کویا بنی کم اید و که عارف و علو منصب
و مقاممه واقف دکل سین امام دیدی که اعرفک اولک نطفة
مذرة واخرک جیفة قذرة وانت فیما بینهما حامل بول وعذرة
مذر قذره ناپاک دیمکدر • یعنی بن سنی خوب بیلورین اولک نطفه
ناپاک و مستقذر واخرک جیفه درنجس و مستحقر • و سن بو ایکی حال
اراسنده بی طاقت و حول النجاست و بول بین • و بو کلام حکمت
شعار • و بلاغت آثارک الفاظی صنایع بدیعیه مشتمل و محتوی
و معانی بدیعه سنده غرایب حکمت مندرج و منطوی اولمغین علما
شافعیه دن ابو محمد یافعی که حریر نکته طبع یافی در نظم ایلیوب دیمش که
عجبت من معجب بصورته ❁ وکان من قبله نطفة مذرة
وفی غد بعد حسن صورته ❁ یصیر فی الارض جیفة قذرة • و مو علی
عجبه و نخوته ما بین ثوبیه یحمل العذرة • و اکر مباهات و افتخار شرف اصل و نسب و تبار اولو
نتکم اکثر بنی آدم خصوصا طایفه عربده شایع و ذایع در • و جناب

رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم سویرمشدر که • امتم اوچ نسنه
ترک ایلمزلر • بریسی متیلری اوزره نوحه قیلمق و بریسی نجوم ایله استدلال باران
ایتمک و بریسی انسابله تفاخر ایلمک و بو عجبک علاجی اولدر که نظر
ایلیه که • افتخار و مباهات ایلدوکی • و ابتهاج و مسرت کوستردوکی • ذات آخرک صفتی و شخص دیکرک علم معرفتی در غیرک کمالیله
افتخار • فی الجمله غیرت و حمیتی اولانلر کسنه قتنده عیب و عار در ❁ بیت
بفضل دیکران کفتن خیانست • که برد امادنا زدیکانست
اصل و تبار و آبا و اجداد ایله • افتخار ایتمک انلرک فضایل و کمالات
و یا مناصب و حالاتی بکا دخی فضل و کمال و رفعت و جلال در دیمک
اولور • فرضا انلرک بعضی موجود اولوب بو کمسنه یه مایه الافتخارک
اولان اشیا بزم صنعتمز و علم و معرفتمزدر • سن بزم اوصاف و کمالاتمزله
نیچه افتخار و مباهات ایدرسین دیسه لر جوابنده ساکت و حیران •
و باهت اولمه سی مقرر در • مثنوی رحمه • نسبدن عجب ایدن غایت غبی در
طوتالم کم انی نسل نبی در ❁ اکر دعواسین اثبات ایلمزسه •
نسب بابنده خلقک الکذبیدر ❁ اکر دعواسنی اثبات ایدرسه •
اولو کدر فضل کند و اجنبی در ❁ و محض نسب سببی ایله تفاخر ایدن
غبیلر • و بی محل ترفع و تصدری عادت ایدن چلبیلر • واقع اولور که
بعض افاضل اوزرینه کیچرلر • و جرعه جام جهل و غروری ایچرلر • و صاحبلر
حال انکه تحقیق اولنسه بو کمسنه انتساب ایتدوکی فاضل دن افضل مرتبه مساوات

خود سقرلا اقلدر **حکایت** اولنور که یونانیلردن شرف فضل ونسب
ونقصان ذات وحسب ایله موصوف برکمسنه واریدی سقراط حکیمه طعن
ایدردی که ای سقراط دنائت اصل ونسبکی تذکر وحقارت قوم و
عشایرکی تفکر ایدوب خجالتدن متغیر حالت وحیادن ابر بهارکبی پر
عرق خجالت اولمزمیسین دیرایدی • سقراط فاضل فیلسوف کامل دیر
ایدی خجالت وتشویره بندن سن انسب • وحیادن انفعال وتغیره
سنک مقامک بندن اقربدر • زیرا بنم نسل شریفم منقطع ومنتهی اولدوک
وبن بفضل الله تعالی برنسل شریفه مطلع ومبتدا اولدم کندوسی
فضیلتدن مجرد وعاری • آبا واجدادی مناقبنی تالی وقاری
اولنلر حقنده دیمشلردرکه **شعر** ان افتخرت بآباء مضوا سلف
قلنا صدقت ولکن بئس ما ولدوا • ویونان رئیسلرندن بیری حکمادن
برشاب فاضله ترفع ومفاخرت ایدیجک جوان حکیم جوابنه مبادرت
ایلیوب دیمشکه اگر افتخارک جامهٔ رفیع وخانهٔ وسیع ایلهسه پس حسن
جمال ولطف وکمال جامه نک وخانه نک حالی وسنک نفسنکده
اول صفت کمال وسمت جمالدن خالیسین واگر مرکب فاره وفرس
جواد ایله افتخار ایدرسک حکمتدن خالی • بلاد که مالی اولدوغک اظهار
ایدرسین • زیرا صفت جودت وفراست ذات فرسه منتهی در وسن
بو صفتلردن صفر الکف وو دامن تهیسین واگر علوم ومعارف که
صفات اجداد وسوالف در • سکا حالا سبب افتخار وابتهاج اولیدی

ایسه **معمح** زهی کمال عناد وزهی وفور لجاج • زیرا فی الحقیقه اول علوم
ومعارف اشخاص گذشتهیه کمال وصفتدر • اما سن حد نفس واصل خلقتکده
بی علم ومعرفتسین • پس انلر جهات فضیلت ووجوه کمالاتمرین سندن
اخذ واسترداد ایدرلرسه سن تهی قلورسین • وباغ خزان دیده کبی
برگ ونوا اولورسین وآبا واجداد گذشته ایله افتخار ایدنلره تفرین سیاق
ایدوب دیمشلردرکه • تبا لمفتخر بعظم نخر **نظم** ان الفتی من یقول ها انا ذا
لیس الفتی من یقول کان ابی **علاج مزاح** • مزاکه جنک وجدالدر جون
مزاح موجب انحلال عقدهٔ الفت واتصال ومورث انعقاد اسباب تباغض
وانفصالدر • وبنای عالم الفت اساسی اتحاد اوزره موضوع وخیمهٔ صلاح
بنی آدم اختلاط وامتزاج ستونی اوزره مرفوعدر • پس مزیل انتظام و
مفسد امتزاج والتیام اولان اخس رذایل واقبح خصایل اولور
المزاح که اکا عرفده لطیفه ونادره وبذله دخی دیرلر قدر
اعتدالی که انوک سببی ایله مبسطت یاران • وانشراح اخوان ودفع
تجبر وتکبر که یارانه موجب تکسردر حاصل اولور • مباح بلکه مستحب ومندوب
واندن اوتهسی عقلا وشرعا مذموم ومنکوبدر • وحدیث شریفده وارد
اولمشدرکه انا امزح ولا اقول الا حقا • وکثرت مزاحک آفاتی جوقدر
اولا صاحب مزاحک مرادی اضحاک جلسادر • کثرت ضحک خود نفسنده مذموم
وخصال اهل جهل وغفلت ایدوکی معلومدر • صاحب شرع صلی الله علیه وسلم
بیورر که کثرة الضحک تمیت القلب **بیت** خنده کم کن که خنده بسیار

مزاحک

صد دل زنده را بمیراند • ثانیا اکثریا مزاح اولنان کمسنه‌نک خاطری
منکسر و سروری منعدم • و بین الرفقا اساس عرضی فی الجمله منهدم اولمق
مقرردر • و بو مرتبه ایذای مؤمن حرام • و ممنوع دین اسلام •
اولدوغندن غیری اخوان و اقران آراسنده عداوت و تمرد و ثنه سبب
و حقد و حسدلره وضنه باعثدر • کرات ایله مشاهده اولنمشدر که مزاح
مفضئ جدال بل موادئ قتال اولمشدر • ثالثا مزاح صاحبنک حشمت
و قارینه مانع و عایق و صاحب مزاح مساخر و مضاحک مرتبه‌سینه نازل
و لاحق اولور **نظم** تو بر سر حلم خویشتن باش و وقار •
بازی و ظرافت بندیمان بگذار • و جناب رسالت پناهی صلی الله
علیه و سلم صادر اولان کلام ملیح که اکا اسم مزاح اطلاقی مجاز عددندندر
ایدوکی صحیحدر • بو آفاتدن مصون و محفوظ و انلردن الفت اصحاب
کرام و تودد و انبساط یاران سعادت نظام مقصود و ملحوظ ایدی
شکم بر عجوزه طیبت طریقیله بیوردیلر که عجایز جنته کرمز مسکینه ملول و
محزون و دل دردمندی کاسه یأسیله پرخون اولیجق **مصرع**
بسان غنچه رعنا لبش تبسم کرد • بیوردیلر که عجایز شواب و کواعب
اتراب اولوب چمنلرنده خرامان و ریاض رضوانده کشیده
دامان اولورلر که • انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا
و امیر المؤمنین و یعسوب الموحدین حضرتی کثرت مزاحه منسوب ایدرلردی
حتی بعض صحابه بو صفته تنبیه ایدوب لولا دعابة فیه دیرلردی و حضرت

سلمانه بر کره مزاح ایدیجک هذا اخرک الی الرابعة دیدی • و زنهار اول
حضرتک فعلین دلیل و جواز مزاحه بو روایتلری سبیل اتیمه‌سین که سیر
زبان سریع و میدان سخن واسع و قواعد عدالده وقوف ممکن غیر و اقعدر
علاج تکبر بو صفت عجبه قریب و اول صفتدن نصیبدر
عجب صاحبی کندوده کمال وار ایدوکنه جازم و متکبر غیره کمال صورتی
اکا عظمت کوسترمکه مداوم و ملازمدر حتی بر کمسنه تنها اولسه ینه عجب ایله
متصف اولسه اولور • اما متکبر ابنای جنسه مقارن اولمسه صفت کبر اکا
عارض اولمز • پس کبر غیره نسبت و عجب ذاته قیاس اولور • پس اسباب عجب
کبره دخی سبب اولور • و عجبک اسباب مشهوره‌سی یدیدر • اولکیسی علم
و معرفت • ایکنجیسی عمل و طاعت • اوچنجیسی اصل و نسبدر • دردنجیسی
حسن و جمال • بشنجیسی مال و منال • التنجیسی قوت بدن و شدت بطش
منصب و جاه و خیل و سپاه و خدم و حشم و بالجمله هر نسنه که خلق یانینده
هنر و کمال و ما به الافتخار عد اولنمق ممکن اوله • انوکله عجب و اعجاب واقع
اولور حتی بعض طباع دنیه و امزجه خسیسه‌یه نسبت • رذیلت دخی سبب
کبر و موجب عجب اولور • بعض فسقه کثرت شرب خمور و وفرت صدور
فسادات و شرور ایله افتخار ایدرلر • و بعض دیر که بن نه قدر کره زنا
اتمشیمدر • و بعضی بن نیچه مجلسلرده لهو و غنا قیلمشیم دیر • و دخی معلوم
اولسون که تکبر خلقه تحقیر ایله نگاه و انلره نظر و کندوده عظمت تصور
اتمکله حقوق واجبه شرعیه و عقلیه‌دن تجاوز و گذر اتمکدر • مثلا

برابر متکبر یاوز بر متجبر بر فقیه فقیره کذر • واکا کال غرور ونخوتله نظر ایلیه
انی حقیر کندویی خطیر ظن ایدوب • سلام حقنی که هر مؤمنه شرعا واجب
وعقلا مناسب در • ترک ایدوب بلکه درست نظره ازرانی کور
میوب سلام قصد ایلیه دخی تکلمه لایق کورمیوب ایمای چشم واشارت
ابرو ایله اکتفا واندن طلب رکوع وانحنا ایلیه پس کبر باطل که غایت
جهلدن حاصل اولور • عیاذا بالله تعالی حق جل وعلا ایله منازعه
ورداء کبریا وازار عظمتده که مخصوص حق در شرکت ادعاسنه مسا
رعه در • لاجرم بو خلق اقبح رذایل • واشنع خصایلدر • وصاحبی یقین
زمانده غضب وانتقام حق • وبطش واخذ مطلقه اسیر اولمق مقرر وعزت
مستعاری ذلت حقیقیه مبدل اولمق محققدر • وعلما ایدرلر هر ذنب
وعصیانک عقوبتنی حق تعالی تکفیر یا دار آخرته تاخیر ایتمک جایزدر • الا
جریمه کبر وغرور که صاحبی دنیاده معجلا معاقب اولمق مقرردر ونظر
معتبرلره عبرت اولمق مقدردر • اما محض حب جمال که مثلا آدم کندونک
ملابسی حسن وجمیل واسباب وامتعه سنی فی الجمله جلیل اولدوغنی استمکدر •
تکبر تحتنده داخل وغرور حدینه واصل دکلدر نته کم بعض اصحاب جناب حضرت
رسالت پناهیدن صلی الله علیه وسلم سؤال ایتدیلر که یا رسول الله
هر بریمز ثوبی جمیل ونعلی جدید اولدوغنی استر • پس هر بریمز متکبر قسمنه
لاحق واهل کبر ونخوت وعیدینه مستحق ولایق اولورمی • حضرت علیه الصلوة
والسلام بیوردیلر که اول کبر دکل حب جمالدر • ان الله جمیل یحب الجمال ولکن

الکبر بطر الحق وغمط الناس یعنی حق جل وعلا جمیل در • جمالی سور لکن بطر
حق وغمط ناس در • وبطر فتح با وطا ایله سرکشلکدر که کبردن ناشی
اولور • وغمط فتح غین وسکون میم ایله تحقیر واهانتدر • یعنی کبر اولدر که
حق ظاهر اولدقده غرور ونخوتدن طبع اولمیوب سرکشلک قیله و
حق جل وعلانک قوللرینه حقارت واهانتله نظر ایده **علاج کبر**
عجب علاجنه قریبدر • زیرا کبرک سبب وعلتی عجب در • پس عجب
مرتفع اولیجق کبر دخی مندفع اولور • ومعظم علاجی اولدر که کندونک
عجز وذلت وحقارت ومسکنتی وکبریا وعظمت حق وجبروت قهار مطلق
ملاحظه قیلوب کندوسی اذل ذلیل واقل قلیل ایدوکین تحقیق ایتمکله لشکر شیاطین
کبر وطغیانی مملکت وجودندن تفریق ایلیه • اگرچه بو دایره نک منتهاسی
من عرف نفسه فقد عرف ربه مقامیدر • زیرا نفسی عجز وذلت • وفقر
فنا ایله ملاحظه وتعریف ایدن ربنی قدرت وعزت وغنا وبقا ایله توصیف
ایلر اما دفع رذیلت تکبر وکسب فضیلت تواضع ایتمکه هرکسنه بیلدوکی مرتبه
ملاحظه کافیدر واول بودر که تامل ایده که انسانک اولی عدم محض ونفی
صرف در • وعدمدن ادنی نه نسنه اوله • وعقل نفیدن اقل نه شی بوله • بعده
نطفه مستقذره • وعلقه مستحقره اولدوغی حالیدر • واول حالده هوان و
استقذارندن بی ضرورت فکر • واسمنی کنایت ذکر اولنمغه سزاوار
دکلدر • وصورت انسانی ایله بهرمند ونفخه روحله فی الجمله ارجمند اولدقدن
صکره ضعف قوت وفتور بنیت نهایتنده وجمیع ضروریاتنده احتیاج

الی الغیر غایتنده اولسه کرک • چون بو مرتبه دن دخی ترقی وانسانیت
ظاهره که فی الجمله استعداد علم وعمل درانی تلقی ایده امور معاش ولوازم
حرکت وانتعاش ده مستقل ومستبد اولمدوغی معروف ونیچه اشیا واسباب
ومهمات ولوازمه محتاج وموقوف در • که بنلردن بریکی مفقود وبسیاردن
اندکی ناموجود اولسه محنت وغناقتینی بلمردن فنا ممتنیی اولملق مقرر
اولور • مثلا شربت آب کشت زار وجودینی کون سیراب ایلمزسه خرمن
وجودی آتش عطشله محترق اولوب هلاک اولور • واکر اول شربت آب
نیزاب اسفلدن خروج ایتمزسه مرض حبس البولدن اعضای بدنی متفرق
اولوب وجودی تلف بولور • روزکاری اوجاع واسقام
غم وضدن مکدر • وصحایف لیل ونهاری احزان والآم حدوثیله
تیره اولملق مقدر • بر مرادینه واصل اولورسه نیچه سینه واصل وکل بعضی
آمالی حاصل اولورسه اکثری حاصل دکلدر • هر کون بدندن اخراج نجاسات
وتنقیه قاذورات ایتمکه مباشر شعور وشیخ ظفر ودرین که فضلاتنی بدن
ازاله ایتمزسه حیوان قبیح المنظر صورتنده ظاهر اولور • آخر امر ومنتهای
عمرنده الم موته اسیر ومحنت فنایه مبتلا ومزار زحمتله پرورده ایتدوکی
بدنی زمین زمینده کرفتار تفرق وبلی قیح وصدید روی وموینه دن
روان ومور ومار اطراف اعضا واثنای اجزاسنده دوان نتن
رایحه وقبح صورتندن اصحاب واحبابی هارب حشرات اعضاسندن
اکل وخواطین اجزاسندن شارب اولسه کرک • بو جمله احوال دنیویه سی در

احوال اخرویه سی که شرایع مطهره وعقاید مسطره ده مبین اولمشدر •
اول درد جانکاه والم دلسوز درکه انی ملاحظهٔ صحیحه ایدن کمسنه یه رو ادر که
جمیع عمرنده بر لحظه حزن وغصه دن عاری وبر ساعت کاشانهٔ درونینه
مهمان فرح وسرور طاری اولمیه فکیف که کبر وغرورتدن ابنای جنسی
آزرده ومحزون وعجایب عجب وغبار غرور مخزن قلبنده مخزون اوله انا لله
وانا الیه راجعون علاج استهزا اکه بر کمسنه سخریه یه الوب خاطرنی
محزون وقلبنی مکسور ایتمکدر • استهزا ایدن کمسنه نک کاهی غرضی اضحاک
ارباب دولت وتفریح اصحاب جاه وغفلت ایتمک اولور وبو حال
اراذل ناس درکه کسب حطام دنیا • واکل طعام وحلوا ایچون متغان
مغرور ودنیاداران ازحق دور مجالسنه حاضر اولورلر • وانلری
اضحاک وتفریح ایچون دیوان مضاحک ومساخر اوقورلر • وکاهی کبر و
سفاهتدن ظاهر • وتحصیل خنده ایتمکیچون بعض کمسنه لردن صادر اولور وبو
حال غالبا صفت چلبیان سفیه وبزرک زادکان بی عقل وتنبیه درکه جاه
آبا وجاهلیت امهات سببی ایله صغر سن وحداثت عمرده مخالفت
معلم وادیب ایدوب • زیور علم وادب وکوهر حلم ووقار موروث
ومکتسبدن بی نصیب اولورلر • هر کمسنه که مجالسه لرینه ومصاحبت و
مقارنتلرینه پربلا اوله • انی تمسخر ایتمکله کندولره جلب قهقهه وسرور ایدرلر
وفلان کشی مزه لنذک دیو بهجت وحبور بولورلر • وبو مقوله بی
ادب چلبیلرک اکثری اواسط واواخر عمرلرنده محزون ومنکوب وپریشان وافلونیا

استعمالى ايله مستهلك و مغلوب اولورلر بيت مرحوانى كه بى ادب باشد
كر به پيرى رسد عجب باشد ** و بو رذيلت فراح رذيلتنه قريب و علاجى
دخى انوك علاجنه مناسب و نسيب در اما انلر كه زيور عقل و ادب ايله معروف
و حليهٔ مردى و حريتيله موصوف اوله لر كمسنه يى تمسخر و استهزا ايتمكله كناه
و نه كمسنه انلرى مسخره ايدنمكله خوار اولور * و احاديث و روايتده
وارد اولمشدر * كه دنياده عباد اللهى تمسخر و استهزا ايدن كمسنه لره
فرداى قيامتده جزاى عمل و پاداش كار بو وجهله اولا كه حق جل و علا
فرمانى ايله جنت قپولرى قرشولرينه مفتوح دكشده و انلر دخى دخول
و وصوله مهيا و آماده اولمش ايكن فى الحال كام موجود مفقود * و باب
مفتوح مسدود * اولوب الم و انكسار خجلت و محنت و اضطراب
حرمان و خيبت بر وجهله عارض و ظاهر اوله كه لسان قلم شرحندن عاجز
و قاصر اوله جون اول قپو مسدود * و بونلر بو محنت كرتبله مردود اولنه
فى الحال بر باب دخى مفتوح * و بونلرك ضيق صدرلرى فى الجمله منشرح
اولوب ينه دخوله مشرف و وصوله قريب اولنجق اول باب دخى مسدود
اولوب ينه حزين و كئيب مبتلاى غم حرمان عجيب اوله * و على هذا القياس
بوكشاكش و آلا يه مبتلا و آخر حرمان عظيم ايله پربلا اوله لر و بو خبرى موءيد
و بو حديثى موكددر كه مستهزئين حقنده نازل اولمشدر كه الله يستهزئ
بهم و يمدهم فى طغيانهم يعمهون اما غدر كه وفانك ضدى و الملعون
موسوم در بغايت خصلت قبيحه و خلق مذموم در * انكچون در كه
كه بركمسنه اصلا غدر ايتيد وكنه معترف وكندو زعمنده بو صفتله متصف
اولمز و غدر نيچه نوع در * مالده اولور * و جاه و اقبالده اولور و محبت
و مودت و اخلاص و صداقتده اولور * و اهل و حرم و خدم و حشمده
اولور جميع احوالده اصنافده ذميم خصوصا ارباب دولت و
سلاطين صاحب شوكتلره عيب عظيم در * و شريعت احمدى و طريقهٔ
پاك محمدى ده صلى الله عليه و سلم * غدردن تحذير عظيم * و منع و زجر
و عهودده وفا ايتمكله امر و نقض عهددن نهى چوقدر * خواجه نصير
ايدر صفت غدر اتراك طائفه سنده چوقدر * و فاكه ضديدر روم
و حبش جنبشنده چوقدر اما [illegible] غيرى ضعيف و بيچاره بيلوب
انتقام ايچون تحميل بار ظلم ايتمكدر * ظلم و اطلاق قبحندن كه مرور
ايتمشدر * عاقل لبيبه لايق دكلدر كه انتقام امرنده اهتمام ايده خصوصا
كه قدرت حاصل اولدقدن صكره زيرا قدرتك شكرى عفو عن المجرم در
و انتقام اول وقت جايز اولور كه تركى ضرر عظيمه موءدى اوله * پس انتقام
محلى اولنجق عقل صحيحله مشاورت * و راى و تجربه ايله عمل ايتمكه مبادرت
ايتمك كركدر كه ندامت عاقبته موءدى اولميه * و چون نفس انسانى ده
فضيلت علم و حليهٔ حلم حاصل اوله ترك انتقام * و سلك اهل عفوده انتظام
ايتمه سى آسان اولور اما منافست شئ نفيس تحصيلنده منازعه و محاسده
ايتمكدر چون منافسه نك سببى اشياى نفيسه يه طالب و اسباب حسنه يه
راغب اولمقدر * پس حكما ديديلر كه امتعه و اسباب دنيويه يه رغبت

وطلب وتحصیل اکثرا بنده شوق وشره وتعب اصحاب دولت وارباب
قدرت ومکنت اولنلره لایق ومستحسن دکلدر بو قنده قلدی که اوساط
الناس اولوک جمعنه مشتاق وهمت ونهمتلری کسبه وتحصیلی سمتنه منساق اولور
زیرا عالم کون وفساد که مرکباتی مرض فساد وانعدامه مبتلا وجهان ناپا
یدارک جواهر زواهر وظرف تحفی اسیر فنای فنا وکرفتار بلای بلی در
پس اکر بر پادشاه خطیر یا امیر کبیر تحف ونفایس اسباب وغرایب
رغایب جواهر کمیاب جمعنه حریص ومبتلا وطایر همتی بو دامه کرفتار
اولسه ممکن درکه روزکار غدار عادت غدر وبیوفالغینی پدیدار
ایدوب اول تحفهٔ مرغوب ویادکار عالی مقداری عرصهٔ هلاک وبوار
ایدوب اول صاحب دولته اول قدر جزع وفزع طاری اوله که حسادی طعن
وملامت وتسفیه وشماتت ایده لر نته کم حکایت اولنور که پادو
شاهلردن بری سینه بر طوب بلور مدور ومنور وانواع رسوم صنایع
ونقوش بدایعله منقش ومصور که کرهٔ قمر مستنیر حیز مایل وحلقهٔ حامل وتدور
اکا تشبه ایتمکیچون کاه احسن الاشکال شکل المستدیر دیوب بدر اولوردی
وکاه کوی وصالنه مایل ومیدان اجتماع واتصالنده بی حایل اولمق
امیدینه کندوبی شکل هلالی ده کوستروب جنبنده بی قدر اولوردی
بیت برمهر وماه شکل که نه چرخ چنبری ٭ هر صبح وشام
مهرینه اولوردی مشتری ٭ پیشکش واتحاف ایدوب پادشاهک
زلال رغبتن جوی استحسانده پاک وصاف ایدیلر غایت میل خاطر واستحسانده

باك

پاک وصاف ایدیلر غایت میل خاطر واستحسان باطن وظاهر
ارزانی ایدوب بیوردی که خزانهٔ خاصده حفظ وحراست و
تجلیه وتصفیه سنده بذل مقدور وغایت رعایت ایده لر
مجالس زینت ومحافل انس وسلوتده فرمان ایدردی که کتوره لر
مشاهده سندن جلب افراح (سبب انشراح) ایدردی بر مدت احوال بو اسلوب
اوزره جاری اولوب یوما فیوما پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب
شراین وعروق قلوبنه ساری اولدی ناکاه برکون سیلاب طبع زمانه
دیدکموز کبی جوی خوی بی وفالیقده که انک اوزرینه مجبول ومجبوردر
پیدا اولدی وشکست طوب خوب وجوهر مرغوب ایتمکله شیشهٔ دل
پادشاه وبندکان درکاهی منکسر وشیدا ایلدی مصرع
وبهم الرزایا بالنفایس مولع م هرکه مرغوب اولا آکا زیان ارتوق
هرچند بندکان صادق نظیرین بولمغیچون اطراف عالمده جست وجو
ایتدیلر بولنمدی واستادان حاذق وچابکدستان فایق
نیجه کم ترکیب واتصالنده کفت وکو قیلدیلر چاره اولنمدی مصرع
شیشه چونکیم صندی کیمدر ایلین آنی درست ٭ فراق جوهر دل شاه
عوض وموجب مرض اولوب آلامی تضاعف واحزانی ترادف
ایلدی قریب اولدی که تدبیر مملکتده عاجز وحایر ونظم مصالح
دین ودولتدن قاصر اوله بیت نباید دادن اندر هیچ کس دل
که دل برداشتن کاریست مشکل ٭ وبو حکایتک خلافی منافت

ایدر

صفحه‌سنه منافی دراول **حکایت** که فقیر بعض عظمای امرادن استماع
ایلدم که بالمشافهه کوردکلرین روایت وعیانا مشاهده ایتدکلرین
بو وجهله حکایت ایلدیلر که آفتاب آسمان خلافت وسرو بوستان
جو دورافت ظل ظلیل الهی آینهٔ جمال شاهی گوهر تاج جهانگیری
وگیتی ستانی افسر سرفرمان روایی وحکومت رانی اول پادشاه
جهان بخش که آفتاب شمشیر جهانگیری افق نیامدن چهره کشای اولسه
خاور و باختر میاننده ظلام ظلم وضلالتدن اثر قالمزدی و چون
همای آسمان پرواز یرلیغ وتوقیع رفیعی اطراف صحرای ممالک محروسه‌ده
دایر وکوه ودشت ظهور ونموده طایر اولسه مرآد اساتیره تخت
اول کشی درکه خامه وار خط فرمانه متابعت قیلمقده ترک سر
ایتمز **مثنوی لمنشیه رحمه الله** شهنشاهی که اجداد عظامش •
ابا می وجد یک نامش • همه شاهان با فرزند و تمکین •
الی عشر کرام من سلاطین • پناه شرع و کهف اهل ایمان
شهنشاه جهان سلطان سلیمان • خضر تربیه آبا کرام واجداد عظامندن
بر گوهر قیمتی ونادر که گوهرشناسان عالم تخمین قیمتنده عاجز وقاصر •
ایدی انتقال ایتمشدی • وغایت نفاست وگران بهالغندن حمایل
شریفنه تعلیق اولمشدی • وقلاده گردن بغل بی شبه ومثلنده داخل
اولمغه توفیق بولمشدی • اتفاق طبع سعادت قرجاملری آرزوی
تفلت حمام ایدوب قلاده حمایلی گردن شریفندن پیردن قیلوب کف

خدمتکاره تسلیم بیورمشلر • نا فرجامی دور ایام اول گوهرک اوستنه
اوثمش واول گوهر نفیس کف خدمتکاردن مرمر اوستنه دوشمش صلابت
مرمردن اول گوهر خرد • وخدمتکارک جام عیشی پر درد اولمش فی الحال
مسکینک گوهر مرادی که سنگ حیرتدن شکست بولوب کنار ساحل حسرتده
آب حیوتدن غسل دست ایتمش • چون حضرت آسمان رفعت خلوت حمامدن
چیقوب قصه گوهره واقف • وواقعهٔ حیرت خدمتکاره عارف اولمش
سینهٔ پرشرفلری کرد غم واسفدن عاری • وزبان شریفنه کلمهٔ
طیبهٔ الحمد لله جاری اولوب بیورمشکه بو گوهر بو فاتحه پادشاهی
شکست وکلاه شکوهمنی سنگ اجل ده پست ایلدی • بحمد الله که نجم
گوهر طالعم بو سنگی شکسته • وقبای بقای دولتم آنی رشتهٔ فنایه بسته ایلدیی
امید در که گوهر سلطنت سالها دراز حمایل سعادتمده معلق وگردن
ایام طوق حکومت وایالتمده مطوق اوله دیو قطعا ذره گرد انفعال
سرای وجود شریفنه التصاق واتصال ایتمیوب بیوردی که •
دوشورن خدمتکار • اصلا غم وتشویشه گرفتار اولمسون وکل نشاطله
خراندو مالامال اولمسون قید تعلقات اسباب دنیای بی وفادن
آزاده وصحیفهٔ جانی ارقام حرص وطلبدن ساده اولمق دعواسین
ایلین بو خلقه مالک وبو طریقه سالک اولسون

شعر

ذی المعالی فلیعلون من تعالی • هکذا هکذا والا فلا لا

بیت

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود • ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست

خواجه نصیر ایدر بو ویدیکوز ملوک واکابر ایچوندر • اما ادانی واواسط
ناس میل تحف امتعه ونفایس اسبابدن احتراز واحتراس ایتمک
لازم وواجبدر • زیرا بر کوهر نفیس ومتاع خطیر • بر مردم دنی و
حقیرک حوزهٔ تصرف وقبضهٔ اقتدارینه داخل اولسه متغلبلر انی انوک
یدندن اخراج ایتمکه طالب • وملکندن انتزاع ایتمکه مایل وراغب اولسه
کرک اکر دفع ومنع ایدرسه کرفتار بلایا ونوایب اولور اکر بذل
واعطا ایدرسه غم وحسرتدن اسیر محن ومصایب اولور • اکر ابتدادن
بو مقوله متاع مرغوبک اکتسابندن اجتناب واقتناسندن امتناع
وانتها اتمیش اولیدی • بو ورطه یه مبتلا وبو کرداب محنتده غریق
آشوب بلا اولمزیدی • بو ذکر ایتدیکمز مرض غضبک علاجنی اعلام • و
اولاها بده بیان انواع واقسامدر • وهر کسه که عدالت شرایطی رعایت
وطرفین افراط وتفریطدن کندویی حفظ وحمایت ایلسه علاج غضب
انکا آسان اولور • زیرا مرض اعتدالدن خروجدر • چون حد اعتدال
رعایت اولنه غضب مرضی ایله اعتلال ومبتلا اولمز • وبعضی اشخاص شدهٔ
غضبی بهادرلیق ورجولیت ونفسانی یه کمال ومزیت عد ایدرلر •
لکن خیال فاسد واندیشه کاسددر • زیرا شجاعت فضیلتدر • وخلق
فرو بزر ذیلتدر • زیرا سبب قبایح وموجب فضایحدر • وبو مقوله
غضب صاحبی دایم معذب اوله وغضبندن غیری اصحاب واحباب وخدم
وحشم واهل وعیال ونسا ورجال کاه زبانها زیانه محاز باشندن محزون

دکاهی تازیانهٔ

وشکسته ودلکیر ومبتلا اولورلر ادنی خطا وزلته مقابله سنده حدت
ایدر ونه دکلو انلر لینت ایلسه لر بو عنف وشدت قیلور تغزیر ایتمک استسه
عدد ضربی حددن بیرون تادیب ایلسه دشنامی قطع راسدن افزون اولور •
وشجاعت قوت بدن وقدرت کشتی کرفتن دکلدر • بلکه شجاع شدید • و
بهادر جلید اولدر که وقت غضبده کام نفس توسنی ضابط ومنکام
آشوب دریای خشمده کشتی اضطراب رسننی ساحل صبر وآرامه رابط اوله
نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بیوررکه لیس الشدید
بالصرعه انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب •

قطعه

پهلوان نیست اکه درکشتی ۞ پهلوان دکر بیند ازد •
پهلوان آن بود که کاه غضب ۞ نفس اماره رازبون سازد •

بعض غزواتدن مدینهٔ منوره یه رجوع بیوردقلرنده زبان معجز نشانلریله
بیوردی که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر چون سلک صحبتده
انتظام ایله مشرف اولنلر غزای کفاری جهاد اکبر بلدیلر ایدی یا رسول الله
جهاد اکبر نه در دیو سوال قلدیلر • حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردی نفس ایله
جنک ایتمک جهاد اکبردر ودخی روایت اولنور که اعدی عدوک نفسک
التی بین جنبیک بعض عرفا دیدیلر که • قاتلوا الذین یلونکم من الکفار • آیهٔ کریمه سنده
نفسله جهاد ایتمکه اشارت واردر • زیرا سلطان روحه که مومن در اقرب
اولان کافر نفس اماره در • وتا نفس اماره لکدن مطمئنه لکه انتقال ایتمیه
انکا اسم مسلمان اطلاقی حقیقتده مجاز وطریقتده بی جوازدر

قطعه

ای دل تو دمی همدم سبحان نشدی * وز کرده بیهوده پشیمان نشدی
قاضی و فقیه و مفتی و مولانا * این جمله شدی ولی مسلمان نشدی

وتهذیب نفس وتبدیل خلق ایتمین طایفه دن بعضی اول مرتبه سلطان غضبه متبع ودایره عقل وفکردن منخلع اولورلر که غضب افراد انسان وشتم وضرب خدام وغلمان درجه سندن تنزل ایدوب حیوانات عجمه که جمله حرکتی معقول ومناسب وموافق مراد مالک وصاحب اولمق محالدر غضب وتهدید وشتم وضرب وتشدید ایلرلر باکیم مسکین منعف ومُزال وسیر علی الاتصالدن درمانده وزبون ایکن ناگاه سورچوب یادوشسه راکبی غضب وجنوندن ضرب مهمازایله پهلوسنی غرقه خون یا تازیانه وچوبله کفل وسرونی مودن بیرون ایلر وبعض شتم بیهوده ولعن نامشروعله که جانورانوک فهمندن فارغ وآزاددر کندو زبانن فرسوده وگردنن طوق لعنتله مغلول وصحیفه اعمالن آلوده ایلر ولعن انسان ودواب اهل ایمانه غایتده لازم الاجتنابدر وشرع شریفده منع عظیم وارد اولمشدر حتی بر خاتون که سفر حج شریفده جناب رسالت پناهی ایله صلی الله علیه وسلم ناگاه ناقه سینه لعنت ایلدی حضرت علیه الصلوة والسلام غایت متأثر اولوب فرمان بیوردی که بو ناقه ملعونه بزمله همراه اولمسون پس خاتونک اسباب وموجودن الدیلر ناقه عاری یولده قویوب بیابانه صالدیلر وبعض جهال کندو جهالتی ختم وکندو کندویه شتم ایتمکه شروع ایدوب بره فلان فلانک طواری دیو کندویه یاخود بره فلان فلانک

صندوغی دیو بایع بیچاره قذف نامشروع ایلر * وبعضی جهال بو مرتبه دن دخی تنزل ایدوب جماد محضه شتم وضرب وادراک جزئیدن بی بهره اولان اجسامله جنگ وحرب ایدر کلیدی تیز اچلمزسه شکست ایتمکچون اوستنه تبر صالر ودُلبندی مرادی اوزره صارلمسه یره دروب اوستنه دیمه لر چرو قلم مرادی اوزره قطع اولمزسه غضبندن شکست ایدر * ومدادی غلیظ اولورسه دواتنی خاکه پست ایلر * وبعضی سفها کشتی نشین اولدقده باد مرادی اوزره اسمسه غضب وسخط ایدر * وباده که امر حقله مأموردر بی گناه شتم ایدوب سقط سویلر وبونک امثالی افعال که فی الحقیقه فاعلنه سبب ضحک واستهزا وعجبدر بین العقلا فضاحت ورسوالغنه سببدر * وغضب محض فضیلت شجاعتدن دور در انی شجاعت اکلین جاهل ومغروردر * هرچند بو مقوله کلمات سابقا مرور ایتمشدی وبو نوع نصایح سمت گذارش طوتمشدی * لکن نصیحت وبنده حرص وآز اولمغین اعاده سندن احتراز اولنمدی * حکیم فاضل ابو علی بن مسکویه

حکایت ایدر که بعضی سفها کیجه لرده شعاع ماه طوقنور یرده نوم بی انتباه ایدردی بعض امراض رطوبیه مبتلا اولدقده هجو ماه ایدردی وانوک هجو ماهیتی بی نوردر * شعرا اچنده مشهوردر کوییا هجو ماهه تفوهدن مرادی کلابه تشبه ایتمکدی که جنس کلاب بعض مهتاب ایتمکله موصوف ونور ماهتابی دوردن کوروب عوعو بیچبات ایتدکلری مشهور ومعروفدر نته کم دیمشلردر **بیت** مه نور می فشاند وسگ بانگ میزند

سک را پر خشم تو از ما متاب چیست • و کیفیات جسمانیه ده دخی
ضد بالعرض ضده سبب اولدوغی کبی کیفیات نفسانیه ده دخی
ضد بالعرض ضدک وجودینه سبب مفضی و علّت داعی اولور • مثلا بعض
جهلا استیلای شهوتدن غضبه مبتلا اولور مشتهاسی اولان نسنه یه
ظفر بولمیجق حریص مال و منال فقد مرادی ایله پر رنج و ملال اولوب خشم و غضب
اظهار ایلر و نیجه سین شتم و ضرب و نیجه سیله بیکناه جنک و حرب ایلر و مبتلای
قوت شهوت باه اولوب حد و و شرعدن تجاوز ایدن کمراه ادای نهمت
و قضای شهوت ایده جکی ماده اکر نر و اکر ماده دست تعدی سندن
کریزان و آبی اولمغله قضای مراد نفس اماره پنسه عایق اولسه آتش
غضبی فروزان کندوسی و نیجه نسنه دخی سوزان اولور پس علاجی اولدر که
ملاحظه ایلیه که حریص جویان طلبنده پویان اولدوغی نسنه فانی و بی
بقا بلکه حرام و مستلزم عذاب خدادر • پس فقدانی مضطرب و آتش غضبله
ملتهب اولمق کرک • بلکه حرام ایسه حاصل اولمدوغنه شکر و حمد ایتمک کرک
کندوده اولان احتراق غضب متعلق طلب اولان مشتهاسی فوت اولدقدن
صکره کر و حصولنه سبب اوله مز پس فوت مطلوب المندن زاید احتراق
غضب المنه مبتلا اولمه نک وجهی نه در • بو فکر و ملاحظه ایدوب کندو
تمکین و آتش غضبنیه یه تسکین ویرمک کرک والله الموفق والمعین علاج
بد دیلی بددللک قورقاق و زبون و عاجز اولوب غضب و حمیت
محلی اولان یرلرده اصلا خشم و غضب ایتمیوب خمود ندن نیجه مضرات

حاصل

حاصل اولمق در چون غضب انسانک قواسندن بر قوت لازم و نفس
ناطقه انسانیه نک خدمندن بر خادم در • پس انوک دخی موضع
استعمالی و محل خدمتی وار در که استعمال و خدمتی ایله مهمات نفس استکمال
اولنمز سه نظام وجود و کمالات و کارخانه کسب سعادات انسانیه یه خلل
کلمک مقرر در • اکر غضب بالکلیه بی موقع اولیدی حکیم صانع که کارخانه
ابداعنده عبث محض غیر واقع در • انی خلقت آدمیده که خلیفه اعظم و تکریم
خاصی ایله مکرم در خلق و وضع اتیمز دی • پس شول محلده که ارادت انتقام
طرفنه حرکت اولی ایدوکی معلوم اوله اول محلده سکون و خمود جبن مرد ود
و خلق مذموم در • و اندن متولد اولان امراض واکا مترتب اولان
اعراض بونلر در • اول مهانت نفس یعنی نفسنه خوارلیق عارض اولمق ایکنجی سوء
عیش یعنی امر معاشنه خلل طاری اولمقدر • اوچنجی طمع فاسد خلقدن
انوک حقنده حادث اولمق در • در دنجی امورده قلت ثبات بشنجی کسل
و توانی که موجب رذایل و منافی فضایلدر • عارض اولمقدر • التنجی ظلمه
ظلم ده تمکن و قوت طوتمقدر • یدنجی امال و اولاد و عیال و اقاربندن
فضایح ظهور ایتمکدر • سکزنجی اراذل و ادانی شتم و قذف بل ضرب و جرح
ایتمکدر طقوزنجی بی عارلیغه مؤدی اولمقدر • اونجی بعض مهمات معطل قلمقدر
و بو مرضک دخی علاجی سایر امراض کبی ماده سین قطع و سببین دفع ایتمکله
اولور • و طریقی اولدر که نفسنه تنبیه اولنه که بو محلده سکون و خمود و سکوت
و جمود مضر در و حمیت و غیرته منافی در • و ذکر ایتدوکمز مضراتی که عدم

تحرک غضبندن ناشی در • تذکر وحمیت وغضبک عدمندن متولد اولان
اخلاق ذمیمه تفکر ایدوب نفسنده بحسب الخلقه مرکوز ومکمون اولان
غضبی تحریک ایتمک کرک زیرا هیچ بر نفس قوت غضبیدن خالی دکلدر غایتی
بعض نفوسده ضعیف اولوب بعض موانع سببیله مختفی اولمش اوله
اما بالکلیه معدوم ومنتفی اولمق ممکن دکلدر • پس آتش ضعیف نفخ متواتر ایله
التهاب واشتعال ایتدوکی کبی غضب کامن دخی تحریکات متواتره ایله مشتعل
اولور وبو مقوله علاجات طالب اولنلره نافع در • وبعض حکمادن مرویدر که
بعض مخاوف وحروب عظیمه یه کندویه لازم دکل ایکن حاضر اولوردی
ودریا تموج ایتدکده کشتیلره رکوب ایدوب تقاسات تلاطم امواج
ایدردی غرضی بو ایدی که صبر وثبات فضیلتنی اکتساب وجزع وفزع
رذیلتندن اجتناب ایده • وبعضلر دیمشلر که تحریک غضب علاجندن بری
اولدر که بعض کسنه لر ایله مجادله ومخاصمه اولنه • اما بشرط اکر مخاصمه و
مجادله هلاکه وضرر کلی یه مؤدی اولمق احتمالی اولمیه • زیرا مخاصمه ومجادله
زمانده البته غضب حرکت ایتسه کرک پس نفس تحریک غضبه معتاد وداعیهٔ
حمیت وغیرته منقاد اولور لابد محل غضب وموقع انتقام اولدوغی
یرده حرکت ایدوب رذیلت خموددن خلاص اولور اما احتیاط ایتمک
کرک که خصام وجدال حد اعتدالدن تجاوز وتعدی ایلمیه که فضیلت
طلب ایدرکن رذیلته مبتلا اولمیه که الشی اذا جاوز حده انقلب ضده

علاج خوف

خوف بر کیفیت نفسانیه درکه نفسه عارض اولور اول
زمانده که کندویه بر مکروه ایرشمک توقع ایلیه واول مکروهک
دفعنه قادر اولمیه زیرا دفع مکروهه قادر اولیجق محل خوف اولمز وتوقع
مکروه زمان مستقبلده اولور • پس بوندن خالی دکل که مکروه متوقع
ضروری اوله یا غیر ضروری اوله غیر ضروری اولنلک سببی خایف اولان
کمسنه نک فعلی اوله یا انک فعلی اولمیه • وعلی کل حال خوف ایلمک جایز ولایق
دکلدر • اما امر ضروری اولیجق خوف جایز ولایق دکل ایدوکنک بیانی
بودر که چون بر مرحال اول امر مقدر ووقوعی مقرر اوله وقوعندن
نیجه زمان اول الم چکمنک معناسی نه در • ونسیه اوله جق محنتی نقد ایتمکه موجب نه در
تأمل اولنسه بو معنی ده استعجال بلا واستقبال عنادن غیری نسنه یه مفید در
وبو خوف بیهوده سببیله نیجه مصالحک اتمامندن قاصر ونیجه کمالات ومعا
دانک تحصیلندن عاجز اولمق احتمال در • وبعض شعرای عجم نه خوب دیمشدر

غم نا آمده خوردن بهقدم رنجه میدارد ❀
همان بهتر که با فردا کذارم کار فردارا • اکر غیر ضروری اولوب اما غرک
فعلی اولورسه ینه خوف جایز دکلدر • زیرا چون ممکندر وقوعی وعدم وقوعی
برابردر پس وقوعین مقرر بیلوب الم خوفه مبتلا اولمه نک وجهی نه در •
با اکه قسم اولده دیدوکمز کبی وقوعی مقرر ایسه دخی استعجال غم اولنمق جایز
دکلدر اول مکروه واقع اوله جق ایسه دخی اول زمانده کورله پیشین الم
ونقد غصه وغم چکمک نه لازم واکر سببی کندو فعلی ایسه پس کرکدر •
که اول فعلدن که سبب امر مخوف ومکروه وجالب محنت واندوه در

احترازو اجتناب ایده • که چون فعل قبیح که مقتضئ عقاب و جرم شنیع که
خاتمه سی مفضئ عذاب اولمق احتمال اوله عاقل اندن اجتناب ایتمک لازم
و خردمند عاقبت اندیش اندن احتراز ایتمک واجب در • و حالا سوء عاقبتی
مخفی اولمغله اقدام ایتمک عاقله لایق و خردمنده روا دکلدر • زیرا چونکه
عاقبت وخیمه ممکن در • و ممکنک طرفینی علی السویه در • پس وقوع احتمالی
دخی واردر واقع اولمق احتماله بنا اقدام اولنمق مقتضای عقل صحیح دکلدر
خصوصا که بعض اسباب وقوع حاصل و ممکنک طرف وقوعی فی الجمله رجحان
درجه سینه واصل اولمش اوله • و قسم ثانی خوف ممکنی ممتنع الوقوع اتخاذ
ایتمکدر • و ایکیسی دخی قصور عقل و نقصان فهمدن ناشی در

علاج خوف موت

چون خوف موت جمله آدمه مستولی و جمله خوفلره غالب و مستعلی در
پس لازمدر که بو بابده اطناب ممدوح • و خیمه باب خوف
مسدود قیلنه زیرا خوف بیهوده تحصیل کمالاته مانع و عایق و تضییع
اوقاته مؤدی اولمغله طالب سعادته غیر لایقدر • اولا معلوم اولسون که
موت فنای محض و انعدام صرف دکلدر • زیرا مقدمه کتابده بیان
ایلدک که نفس انسانیه فنا و هلاک عارض اولمق محالدر • بلکه موت قوای
جسمیه نک بطلانی و ترکیب آب و کل که تنکنای محنت و پیغوله غم و کربتدر
منعدم و جار دیوار عناصردن مؤلف اولان تن که قصر سلطان روحدر
منهدم اولمقدر • و نفوس فاضله و ارواح کامله نسبت که عالم قدس
و طهارت و نزهتکاه تجرد و سعادته آشنالیق ایتمشلردر • و فضای روضه

رضوانده طایر • و کنکره عرش حوالیسنده دایر اولمشلردر •
بدن قفس تنک و تنکنای محنت آهنک درنته کم بعض عزیزلر دیمشلردر

رباعی •
مرغی ز حرم در قفس تنک نشست
آمد ز کرم بر قفس تنک شکست • او جلوه زنان کر قفس تنک برست
ما ناله کنان کر قفس تنک نجست •• پس خوف موت یا موت نه در
انی بلمیوب عدم محض و نفی صرف اکلیوب وجود که خیر محض در اندن
مفارقت ایده جکنه خوف ایتمکدن اوله • یا نفس موتده الم و وجع تصور
ایتمکدن اوله • یا موتده بعض کمالاتک نقصانی و سعاداتک فواتی
و ازخیال ایتمکدن اوله • یا مابعد موتده محتمل اولان عذاب و عقاب و
وحشت و کربتدن خوف ایتمکدن اوله • یا خود اولاد و انساب و احباب
و اصحاب و درهم و دینار و اسباب و عقارندن دور و مهجور و المنی
تأسف و تلهفندن اوله • یا خود احوال موت و امور آخرتده متحیر اولوب
بر جانبه جزم و عقد قلبیسی ایله بر طرف عزم ایتمیوب و ادی حیرتده
هایم و تیه جهالتده دایم اولدوغندن اوله • اما چون ملاحظه صحیحه ایله
تأمل و اعتبار • و مقتضای عقل صریحله تذکر و افتکار ایلیه معلوم اولور که
بو اموردن برسی موجب خوف و ضجرت و مورث بیم و دهشت دکلدر
اما اول که موتی عدم محض و نفی صرف خیال اکلمقدر انوک بطلانی بیان و عیان
اندک تکرار لازم دکلدر • اما رباعیه خواجه افضل الدین کاشی ذکر ایده لم که
بو معناده بیورمشلردر رباعی از مرک تن ای حکیم چندین مهراس

برخیز ز خواب جهل بنگر بقیاس • هم تو ز تو و همست وگرنه این مرگ
پوستین غفلست و بریدن ز خواهش • اما ثانی که موتی الم و وجع
جسمانی بلمکدر انوک دفعی اولدر که موت عدم حیات و زوال
احساس در • والم که ادراک منافی در وجود حیوة و بقای احساسله
اولور پس بوتده الم جسمانی اولمز و اگر سکرات زماننده اولان المدن
خوف ایدرسه محتمل که هیچ الم اولمیه نته کم بعضی مرضی تکلم ایدرکن تسلیم
روح ایدرلر و هیچ الم احساس ایلمزلر • و اگر بر مرحال الم مقرر سه
نته کم ظواهر اخبار شرع شریفده وارد اولمشدر • انوک دفعی خوفک
علاج عامی ایله اولهجون مکروه مقرر و مقدر در • سابقا خوف المین دخی
ضم ایدوب مکروه استقبالی یه مکروه حالی دخی علاوه قیلمق عقلدن
دور در • اما ثالث که موتی فوت کمالات و زوال سعادات تصور
ایتمکدر انک علاجی بودر که معلوم ایدینه که بو تصور باطلدر بلکه موت
متمم حقیقت انسانی و سبب حصول سعادت حقیقی در • و حکمای قدمین
حقیقت انسانی حی ناطق مائت دیو تفسیر ایلدیلر موت حقیقت انسانیده
معتبر اولیجق نیجه موت فوت کمال اولور • و سعادت حقیقی اتصال عالم قدس
و طهارتدر بو حالک کمالی موتدن صکره اولور • پس نیجه موت زوال
سعادت اولور مگر نابو تصور اول جاهلک در که سعادتی رفعت دنیوی
و جاه و حشمت صوری ظن ایدوب بو رفعه مبتلا اولنلره صاحب
سعادت تسمیه ایلیوب نعمت و حشمت دنیوی ایله متنعم و مترفه و کمالات

معنویه

معنویه و سعادات حقیقیه یه نامتنبه اولان دنیا دارلری کوروب
یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم دیرو مسکین بی خبر در
که سعادت حقه عبادت و رفعت و جاه غفلتدن انتباه و مال و اسباب
تقرب رب الارباب در • پس بو خوفک علاجی ملاحظه ایتمکدر که
موت فوت سعادت دکل بلکه موجبی در • و عاقل دانا قتی ده ظلمت آباد
و طبیعتدن که نشاه دنیا در فسحت عالم آخرت احسن و اعلی و قفس
تنگ و محنت آهنگ جهاندن ریاض و بساتین روحانیات
مقربینه رجوع اولادر • و بو پیغوله تنگ و تنگنای محنت آهنگه انس
ایتمکدن خسته و الفته دل بسته اولان اول جنین کبی در که رحم مادرده
که جای تنگ و تیره در • متولد اولدوغی جهتدن مستانس اولوب
اندن اوسع مکان ممتنع و اندن روشن مقام محال ظن ایدوب فسحت
دنیایه خروج و مضیق معتادینی ترک ایتمکه راضی اولمز • اما بی خبر در که
طشره سی دخی اوسع و احسن در • و منزل دنیا مضیق رحمه نسبت اطیب
و ازین در • و یا اول مرغ بی ادراک کبی در که قفس تنگ ده متولد اولوب
باغ و گلزاردن که پر شکوفه و ازهاردر بی خبر و صد انواع بساتیندن که
مالامال انگور و تین در بی شعور اولدوغی ایچون قفس شکندن جمعی عذاب
الیم و فضای جهانه آهنگ ایتمکی بلای عظیم تصور ایلمز که
بیرون این قفس همه باغست و لاله زار • مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار
اما رابع که سبب خوف که ما بعد الموت احتمال اولان عذاب و عقاب

احوال حشر و نشر و موقف حساب اوله انوک علاجی اولدر که سعی جد ایلیوب
افعال قبیحه و اخلاق ردیه که موجب عذاب و مورث و مقتضی عقابدر
ترک و نفسنی انلردن تخلیه • و اعمال حسنه و اخلاق رضیه که سبب نجات
و نیل درجاتدر کسب ایدوب نفسنی انلرکله تحلیه ایده که اولیاء الله تحشده
که لا خوف علیهم ولا هم یحزنون تشریفی ایله مشرف و اولئک حزب الله
الا ان حزب الله هم المفلحون سعادتیله مستسعدلر دره داخل اوله و بو خوف
فی الحقیقه خوف موت دکلدر • و الله شرعده مستحسن و مندوب اولدوغی
اکتساب اعمال صالحه و اخلاق رضیه و اجتناب اعمال فاسده و اخلاق
ردیه سببی مقتضی و علت مؤدی اولدوغیچون درحقی بو خوف حاصل اولنور
اما صاحبی اکتساب خیرات و اجتناب معاصی ایتمکه واصل اولمسه هیچ
نفعی یوقدر حسن بصری رضی الله عنه مجالس تذکیرنده خلق بکا و ناله یه تشبیه لی
غضب ایدوب بیوردی که اعجیج کعجیج النساء و لا عزم یعنی عورتلر کبی
بکا ایله رفع صوت ایتمکده منتهی اما مردلر کبی عزیمت توبه و عمل صالح
ایتمکدن تهی سز پس بو خوف مقصود بالعرض در مقصود بالذات کسب
اعمال و حسنات و ترک اثام و سیئات در • اما خاص که خوف فراق
اولاد و انساب و ترک اموال و اسباب و مفارقت مألوفات
و مهاجرات مأنوسات ایچون اولورسه انوک علاجی بودر که فکر و ملاحظه
ایلیه که جون بقایه احتمال یوقدر • زیرا بقا تقدیرنجه سعادات اخرویه
فوت اولدوغندن غیری بو نظام متقن و پر حکمت و عالم پر صنع و پر عبرت

که مشاهد و محسوسدر مختل و منتقض اولمق لازم اولور زیرا تناسل ضرو
ری در اکر موت و فنا اولمسه اجزاء عناصر و سطح زمین اقوات و احیاء اشخاص
کثیره یه کفایت ایتمزیدی • زیرا ملاحظه اولنسه بر فردک نسلی موت اولدوغی
تقدیرجه اولقدر متشعب و متکثر اولور که احتمالدر که روی زمین انلره
وسعت و اقوات ممکنه معاشلرینه کفایت ایتمیه • بو قندن کیم موت
مرتفع و عدم ممتنع اولوب جمله افراد انسانک علی مر الدهور و الاحقاب
انسال و اعقابی جمله باقی و متکثر و متشعب اولهلر سطح زمین هر برینک
مجرد تشخصنه حیز اولمغه کافی اوله قنده قالدی که زرع و ضرع و سایر اسباب
معاش تحصیلنه وافی اوله پس ظاهر اولدی که موت نظام عالم و
امکان نشر نسل آدم ایچون لا بد و ضروری ایمش پس امر ضروری الوقوع
ایچون خوف و بیم و اضطراب عظیم ایلمک لایق عاقل دکلدر فکیف که لایق
فاضل حکیم اوله • و بقادیدکمز کبی حصولی مقدر و وقوعی مقرر اولان
مکروهک وقتندن اول غمین چکمک استعجال غم و استقبال الم در پس عاقل
بونک کبی زنک غم و خوف بیهوده دن آینه قلبن پاک و تحصیل زاد آخرت
و تکمیل اسباب سعادت ایدوب خوف و خشیت و اضطراب و تشددلر
بی باک اولمق کرک و دائما لسان حال و قالی بو بیله دیمک کرک

نظم

ای مرد نیم کر عدمم بیم آید • کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید • واکر مرادی
بقا و خلود و ترک لقای موعود اولمیوب مجرد طول عمر و زندکانی و لذت
تمتع جهان فانی اولورسه انی دخی ملاحظه ایلسون که طول عمرک چندان فایده سی

یو قدر بلکه مصایب ومتاعبله آلام ومحنتی چوقدر خصوصا که کوه شباب
وکهولتدن خارج حرم ودخل بریهٔ پرپلیهٔ شیخوخت وهرم اولا اوجاع و
اسقامی مترادف ومتواتر • واخراج الآمی متضاعف ومتکاثر اولسه کرک
پس حالی بو منوال اوزره اولیجق درخت عمردن نه قدر برخوردار وقبای
بقادن نه تمتع وتلبسی مقدار اوله • وطول عمرک محذور ومشهورلرندن
بریسی اولدر که مصائب اقارب واولاد وماتم عشایر واحفاد چوق
چکیلور • وبریسی دخی اولدر که دولت ورفعت اعدا وحساد واستیلای
استقلال دانی واضداد چوق کوریلور • دامغانینک که قضاة بغداددن
برجوان نایب محکمه سی ایدی طول زمان وحوادث حدثان ایله جوان
مزبور ترقی وسعادت طالع تلقی ایدوب خلیفه نک وزیری اولدی
حکایت ایدرلر که • دامغانی وزیرک اوکنجه موکبده کیدردی وبکا ایدردی
لعن الله طول العمر دیردی وطول عمر طلبی فی التحقیق مناسب اولمدوغنه
ابیات مشهوره واردر که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالبه کرم الله وجهه
دخی نسبت اولنور نظم اذا عاش امرؤ ستین عاما
فنصف العمر یمحوه اللیالی • ونصف النصف یمضی لیس یدری • لغفلته یمینا عن شمال
وباقی النصف اسقام وحزن • وشیب بالمعیشه وارتحال فحب المرء طول العمر جهل
وقسمته علی هذا المثال • پس اعتدالدن خارج عمری طلب وسؤال ایتمک
لایق حال اصحاب کمال ومقتضای رای عقلای رجال دکلدر چونکه مراد کیم
بقا محال وطول عمر خارج اعتدالدر • پس عاقله لایق اولدر که عمر فانی عمر باقی

تحصیلنه

تحصیلنه مصروف وهمت ونهمتنی وصول حظایر قدسه که ریاضی
خارآزاردن پاک واشجار وحدایقی بار انقطاعدن آزاد در معطوف قیله
شعر ولا بکوش که باقی عمر دریابی • که عمر باقی ازین عمر برگذربابی
مباش غره بایام کامرانی وعیش • که تا دو چشم زنی کارها دگرگون یابی
وجهها امکن مألوفات ومستحسنات دنیویه یه که جمله سندن مفارقت
دوری آخر الامر لازم وضروریدر • عقد قلبی واحکام علاقه ایتمیوب
تجرید وتفرید باغچه خرام ومعشوق حقیقی ومطلوب یقینی که هر
نشاه ده مفارقتی محال ومهاجرتی ممتنعدر قبله توجه ایدوب ماسوا
مجتنبی کندویه حرام ایده رباعیه هر صورت دلکش که فلک با تو نمود
خواهد فلکش باز زدست تو ربود • رو دل بکسی ده که در اطوار وجود
بودست با تو وخواهد بود • چون سراپرده دل نقوش تعلقات کونیه دن
خالی بلکه محبت محبوب حقیقی ایله پر وممالی اوله مرگ طبیعی قریب وناصیهٔ
ملک الموت پیدا اولیجق مرغ جان کروسینه نظر ایتمکدن خلاص وسبکبار
عقبهٔ تنگ موتدن کذر ایدوب شهرستان آخرته خاص الخاص اولور
نته کم بعض مشایخ حالت نزعه کلیجک بدیهه بو رباعیی انشا بیوروب
کیجدیلر رباعی از خرقهٔ دهر همچو دزدان جستم • رخت سفر منزل دیگر بستم
بر لاشه خرچو دیک چندی بودم • کرک آمد وخر برد ومن ازغم رستم
وحکما موت مشهوره موت طبیعی دیرلر • وتعلقات کونیه دن آزاده المغه
موت ارادی دیرلر • افلاطون الهی دیمشدر که مت بالاراده تحیی بالطبیعة

واما اهل تصوف خلاصهٔ سلوک بو کلمه ایله عامل اولمغی تعیین ایتمشلردر که
موتوا قبل ان تموتوا شیخ نجم الدین کبری حضرتلری قدس سره انوکله
عملی طریق شطار در دیو اون اصله حصر قیلوب بر رساله‌ده اول اون
اصلی بیان بیورمشلردر وخواجه سنائی دیمشلردر • نظم

بمیر ای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی • که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

وعشاق حقیقت علاقهٔ بدنیه حایل تمام تجلی در دیو خلاص طلب ایتمشلردر
ومشتاقان دوست الشوق حب الموت دیمشلردر خواجه حافظ دیمشدر که • شعر

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم • خوش دمی که ازین چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانست • روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

وفقنا الله وایاکم للفوز بهذا المرام • ولا تجعل امرنا مجرد القول ومحض
الکلام اما سادسی که خوفی حیرتدن وامور آخرتده بر جانبه جزمی و یقینی
اولمغله دهشتدن اوله نته کم روایت اولنور که جالینوس طبیب بقای
نفس بعد هلاک البدن ومعاد موعودده مذکور اولان احوال سعادات
واهوال محن خصوصنده جزم و یقین حاصل ایتمشیدی • و بو سببدن
آنی قتنده اسم حکیم اطلاق اولنه حق درجه‌یه واصل اولمشیدی لاجرم
آخر عمر و زمان رحلتنده که قبای بقای فانی دن بی نصیب و مرغ روح
بی فتوحی قفس قالبدن پرواز ایتمکه قریب اولدی تحسر و تحزن ایدوب دیرایدی
که نولیدی فرج استر دکلو بر فرجه اولیدی که بو عالمدن مفارقت ایتدکدن
صکره کاهی اول فرجه‌دن قته کیدیدم وآندن بو عالمی بر مقدار تفرج ایدیدم

وحقایق کونی نامی • مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی • بو حکایتی بعضی
مثنوی کتابنده بو وجهله نظم ایتمشدر که • نظم

شنیدستم که جالینوس کز دل • نزد نورس سر در عالم کل
چنین گفتست جانش چون رسیده • بلب کای کاشکی پیش دو دیده
زفرج استرم یک فرجه بودی • که عالم از پس مرگم نمودی
گشاد دل نبودش چون میسر • فرجرا فرجه جست از فرج استر

وبو خوفک علاجی بودر که تحصیل عقاید حقه ایدوب آثار انبیا وروش
اولیا واصفیایه اقتفا ایده • واگر نفسنده طریق برهان و دلیل ایله حق
الیقین تحصیلنه استعداد وسبیل گورمزسه تقلید انبیا ایله اکتفا ایده که
ایمان مقلد و دخی اصح مذاهبده مقبول و ایمان تقلیدی دخی نجات از جهنم
و دخول جنت خرم ایتمکه وسیلهٔ وصول اولور • و حالا حیرت و دهشتدن
قورتلور ورخنهٔ خوف وخشیتی بر مقدار اورتلور • والله تعالی الموفق

علاج امراض شهوت

چون علاج مرض غضب که قوت دفعدر مذکور اولدی مرض شهوت
که قوت جذبدر آکا دخی شفا وعلاج • واندن دخی تصحیح مزاج نه ایله اولور
بیان ایده لم معلوم اولا که قوت شهوت سببی ایله اولان امراض حد و
حصردن بیرون و عد واحصادن افزوندر • اما خواجه نصیر الدین غایت
مضری درتدر • بری افراط شهوت ایکنجیسی بطالت اوچنجیسی حزن
دردنجیسی حسددر • پس بو درت نوع مرضک علاجاتن بیان ایده لم

علاج افراط شهوت

اکر افراط شهوت ماکولات
ومشروباته ایسه علاجی بودرکه ملاحظه ایلیه که اکل وشرب لذت آنی در
ومع هذا مضرات لازمه وتبعات مترتبه سی اکر مقدم اکر موخر بی حد و
بی مردر مثلا ولا تحصیلی ایچون نزار محنت ومشقت وارازل وناکسلره
منت وزذالت چکمکلک ایله سقوط حشمت ومهابت وظهور ذلت و
مهانت در وعزیزلر دیمشلرکه شعر نصف رغیف مشبع لمن اکل
فالذل من ای طریق یحتمل وشیخ سعدی خوش دیر ای شکم خیره بنانی بسانز
تا نکنی پشت بخدمت دوتا وابن یمین دخی خوب دیرکه بیت
طعام جرب وشیرین سلاطین جواب تلخ دربانی نیرزد وقناعت
اهلی عارفلردن بعضی بویورکه سلطان خودم خدمت سلطان چکنم
وزبهر دونان منت دونان چکنم نفسم چو شکست وحرص من چون سگ جان
ازبهر سگی خدمت سگبان چکنم ومضرات متاخره وتبعات مترتبه
سندن بعض فتور فطنت وظهور بلادت در وخرده واردا اولمشدرکه
البطنه تذهب الفطنه یعنی کثرت اکل فهم وعقلی کیدرر وسبب حدوث
انواع مرض واصناف علت در وکتب شرع وطبده مذکور درکه المعدة
بیت کل داء والحمیة راس کل دواء یعنی معده مردردک کانی در اعضایه
امراض اندن حاصل اولور وپرهیز ایتمک مردرمانک باشی در امراضه شفا
اندن حاصل اولور کلوا فی بعض بطنکم تصحوا وبعض حکمای شریعت شعار دیمشلردرکه
مجموع مسایل وفواید علم طبیه بواوج کلم جامع که انوار حکمت وترتیب اندن

لوامع درجمع ایتمشدرکه کلوا واشربوا ولا تسرفوا وبعض زهاده اصحاب
واحبابی هیچ طعام تناول ایتمزسز دیدکجه دیرلردیکه دنیا کزدکی بر پوک
لذتی اکل نفایس وشرب لذایذ در والله دخول مستراحات وتنقیه وتطهیر
قاذورات ایتمکه دکمز لذت جماع عبور حمامه دکمدوکی کبی ومناقب جناب
مولوی قدس الله تعالی روحه کتابنده روایت ایلرکه برکیجه امیر معین الدین
پروانه که حاکم روم ومحب حضرت مولوی ایله موسوم ایدی سماع عظیم
ایدوب مولانا واصحاب واحبابنی دعوت ایتمشدی چون سماع فرو داشت
ایلدی سفره وسماط قونلدی واهل سماعه اشربه ایله کاسه لر صونلدی
حاضرین سماعدن رجوع وتناول طعامه شروع ایتمک استدیلر
اما جناب مولوینک شور وشغبی زایل ونفس شریفی تناول طعام جانبنه
مایل اولمدی امیر پروانه نک شمع واررشته جانی نیزدی وشراب
لیمون بی نظیردن برپر کاسه الوب مولانایه صونردی وتضرع
ایدردیکه تناول بویورک که وجه حلالدندر حضرت مولوی کاسه الوب
دهان مبارکنه یقین ایدوب نه بتناول ایتمیوب معارف وحقایقه
اغاز ایدوب امیر پروانه کیرو تضرع ونیاز ایدردی وبوناز ونیاز
وسوز وکداز تا آخر شبده وروددراز اولدی بیت
شب درازچه دانی که چیست حالت شمع دلیل سوز دلش رنک عاشقانه اوست
چون صباح قریب اولدی مولانا محاسن مبارکنه الین اوروب ایتدی
امیر معین الدین بنم ریش سفیدمدن شرم ایتمیسین که بنی قدمکانه کیرمکه

دعوت وابرام ایدرسیس بو دو بیتی انشا ایلدی قطعه •
چرب وشیرین می نماید پک وخوش • یکشبی بگذشت ما تو شد پلید
چرب وشیرین از غذای روح خور • تا پرت بر رویید و دانی پرید
وحدیث شریفده وارد اولمشدر که ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه
یعنی آدمی زاده طولدردوغی ظرف وانا وکاسه ووعاده کندو بطنی اناسنی
طولدردوغی جمله دن بدتردر • ودخی بیورمشلردر که بحسب ابن آدم
لقیمات یقمن صلبه یعنی آدمی زاده بر ایکی لقمه که سد رمق ایده کافی در
وامام شافعی دن مروی در که من کان همته ما یدخل فی بطنه کان قیمته
ما یخرج منه یعنی بیت لمنشه رحمه الله هرکیم نه کیرسه جوفنه اول اولدی همتی
هرنه چیقرسه جوفدن اول اوله قیمتی • وکثرت اکلک امر قبیح وطالب کمال
وسعادت اولنلره مانع صریح اولمسنده اولیا وزهاد وکمل اهل
ارشادک کلامی چوقدر • وجمله سی بو مقاعده ایراد ایتمکه احتیاج یوقدر
وحرص شرب آب وشراب دخی بویله در • وسالکلر شرب آبک هرزنی
تصفیه یه مانع اولمقده اکلک هرزندن اروق طوترلر لکن ارباب
ریاضات دیرلر که اشتهای آبی کاذب بولدق اکثر ما صبر ایله مندفع
اولور اما اشتهای اکل بر هر حال صادق در صبر ایله غیر مندفعدر • زیرا
قوام بدن قوت قوت ایرمنیجه متعذر • اما شهوت مناکح شهیه بو بابده
دخی اعتدالدن تجاوز وشرعا وعقلا مباح ومستحسن اولان مرتبه دن
تعدی ایلمک منافی تحصیل فضیلت ومباین تکمیل اسباب سعادتدر •

علما ایدرلر که شهوت جماع آدمی اوزرینه مسلط اولدوغی ایکی فایده
ایچوندر • بریسی اولدر که لذات جسدن مذکر ومنبه اوله زیرا اقوای لذات
جسمانیه در • چون بو لذت انسانک معلومی ولسه جنس لذایذده مطلوب نفس و
مرغوب طبع نه مرتبه وارمش معلوم اولور پس آخرت لذایذنی اکا مقایسه ایدوب
زیاده رغبته سبب اولور • نته کم آلام جسمانیه دن احتراق نار اعظم آلامدر
پس حق جل وعلا دنیاده خلق وایجاد • وعباد ایچنده ایقاد ایلدی که •
وعید بیوردوغی نار جهنمک شدتی المینی انوکله فهم ایدوب ترهیب آخرت
حاصل اوله • ایکنجی فایده سی بقای نسل در • زیرا چون مبدا اول جل ذکره
حضرتنک بقای نظام عالم • وامتداد سلسله وجود بنی آدمه عنایتی اکمل
واعظمدر • پس جماعده لذت قونمش اولمیدی محتمل ایدی که • اکثر ناس رغبت
اتمیوب تناسل قلیل اولوب بل موتان عظیم لرده بالکلیه انقطاع نوعه مودی
اولیدی پس حکیم مبدع انده لذت قودی که بقای نوع ودوام ونظام
مقدر خاطرلرینه خطور اتمیوب کسنه لر دخی تحصیل لذت ایچون باری فعل مزبوری
ایجاد وایقاع ایدوب مقصود صانع کامل الابداع که دوام عالم وبقای
انواع در • حاصل اوله ودخی معلوم اولسون که بو قوتک افراطندن حاصل اولان
مضرات دینی ودنیوی وتبعات صوری ومعنوی شهوت اکل وشربدن
اضعاف مضاعفدر • زیرا بو قوتک انسانه تسلطی افزون واکثر افراد
آدمینک بو لذته نیلنه میلی وترکنه قلت صبری حددن بیروندر • لابد
حکمت اقتضا ایلدی که افراطندن مترتب اولان مضرات وآثام افحش و

واشنع اوله که عقلا وخامت عاقبتن ملاحظه ایدوب ابا وامتناع ایده ر
پس بو قوت افراطه مایل اولسه علاجی بودرکه ملاحظه اولنه که بو فعل حد نفسنده
دنائت وخساست ایله متصف اولدوغندن غیری نه قدر مضرات ومتبعات
اکا مترتب در اما نفسنده خساستی اندن ظاهردر که مجرد نهمهٔ بهیمیه وشهوت
حیوانیه قضاسیچون بر عضو واجب الستری اکر نفسندن اکر غیریدن کشف
ایدوب تلطخ قاذورات وتمرغ نجاسات ایتمکدر نته کم بعض علما دیمشلر که
الجماع ادخال مبال فی مبال وبعض اصحاب فحش ومجون دیمشدر شعر
صمدت لها وجنح اللیل داج ⁂ باخطف للطریدة من عقاب
واولع بالمباع من قراد ⁂ واوقع فی المقاذر من ذباب
ومضرات ومتبعاتی بنجه قسم در زیرا حرام ومحظور وموجب آثام ومخوف
الیه نعوذ بالله تعالی که جسمه ودینه وعرضه وماله ضرر محض ایدوکی اظهر در
واکر حلال ایسه بیه مبالغه وحد اعتدالدن تجاوزی که کلامز انده در
موجب نقصان قوت وانهاک جسم واضرار دماغ وعقل ومؤدی نقصان
کسب فضایل وکمالات در ودخی معلوم اولسون که افراط قوت شهوت و
قاع اوج طریقلا اوج طریقلا اولور اولکی طریق که غایت خبث ونهایت
معصیت وظلم حدودن تجاوز وتعدی وافراط قبح ارتکابنه ترقی وتخطی در
اولدر که قضاء شهوتده محل طبیعیدن که امکان حلاله موصوفدر تجاوز
ایدوب یا کمال جهل وخباثتدن وطی حیواناته مرتکب اولوب لعنت و
غضب حق وطعن وملامت خلقه مظهر اوله یاخود افراط شره وشبق عماوعمه

شهو

شهوتدن مجامعت غلام که شرعا وعقلا محظور وحرامدر ایتمکله مستحق
عذاب وملام اوله وحدیث نبوی علی مصدره الصلوة والسلام وارد
اولمشدر که ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط اخوف مخوفک دیمکدر
پس اسم مفعولدن افعل تفضیل در علما صرف مفعولدن افعل کلمکده ضعف
اثبات ایدرلر بعض شراح حدیث ذکر ایتمش که کار جناب رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم که رحمة للعباد وافصح من نطق بالضاد در بو فعل شنیعدن
تحذیرده که کمال قباحتله مشهوردر عمدا بر لفظ ایراد بیوردی که تمام
فصاحتدن دوردر که دال مدلوله اراسنده مناسبت ولسان نزله
دخی تحذیرده مبالغت اولنمش اوله ودخی حدیثده وارد اولمشدر که
اقتلوا الفاعل والمفعول به اکنجیسی اولدر که نسادن عقد وملک سببیله
حلال اولان مرتبه دن تجاوز ایدوب زنای حرام که کبایر فواحش وآثام در
اکا مرتکب اوله بو دخی اکرچه کبیره وفاحشه در لکن اولکی فعل بالکلیه موضع
طبیعیدن دور وامکان استحلالدن مهجوردر ومفعول به اولان
شخصه ضروری اوفردر زیرا مصب ماء مهینی نطفهٔ ناپاک لوطی ظالم العین
اولمغله وجودنه فساد تمام عارض اولمق مقرر وعرضی وناموسی بالکلیه منهدم
وزیر وزبر اولمغله ظلم وعدوان اولمقده فعل زنادن اکثردر وحرمت دخی جهتده
اندن اکبردر اوچنجی مرتبه تکثیر منکوحه وتوفیر جواری وسراری ایتمکدر
هرچند شرعده تعدد منکوحه جایزدر لکن قسم ونفقه وامثالنده مساوات
طوتمغله مشروطدر وقرآن عظیمده فان خفتم الا تعدلوا فواحدة بیورلمشدر

پس وجوب واحده نفس عدم عدله تعلیق اولنمیوب خوف عدم عدله
تعلیق اولنمشدر پس بر کمسنه کندو یه عدل ایده ممک احتمالینی بر سه که خوف
اندن عبارتدر موجب نص کریم اوزره اکا واحده ایله اکتفا واجب
وبردن ارتوق حرام اولور مکر که کندونک عدل ایتمه سینه جازم وفی الجمله
جور ایتمک احتمالی منتفی اوله انک حقنده تعدد مجوز و تکثیر مرخص در واقراد
انسان خصوصا بو اعصار وامصارده خوف ظلمدن معرا ومبرا وعدل
ایتمه سی مقرر ومحقق اولمق دایره امتناع ودرجه استحاله یه قریب در پس
نسای منکوحه ده طلب تعدد واتساع مجرد قوت شهوانیه یه اطاعت
واتباعدر حال انکه عدل ایتمکه قادر اولسه ومنکوحه سینه ادخال غم
ایتمکیچون واحده ایله قانع وصابر اولسه اجر وثوابدن ملک خط وافر اولمسنه
علما شرع تصریح ایتمشلردر پس طالب فضایل مجتنب رذایل اولنلره لایق و
مناسب بل لازم وواجب اولدر که بو جمله افراطلردن اجتناب ومرضی
عقل وشرع اولان مرتبه ایله اکتفا ایدوب کسب اجر وثواب ایده لر
وعلمای آخرت اگر چه بو مسئله ده اختلاف ایتمشلردر که باب نکاحده دخی زهد
ایلیوب مثلا زیاده یه قادر ایکن قدر ما لابد ودفع ضرورت مرتبه سی
ایله اکتفا ایدوب ثواب وفضیلتنه مشتمل وماکول ومشروب وملبوسده
اولان زهد کبی بو زهد دخی درجات کمال وقبوله متصل میدر
دکلی در بعض مشایخ جمله دن سهل بن عبد الله تستری ذاهب اولدیلر که
باب نکاحده زهد معتبر دکلدر زیرا سید زاهدین وسند عابدین شمع

بارگاه اصطفا محمد مصطفا صلی الله علیه وسلم امرنساده زهد ایله
عمل بیورمدی بلکه منکوحه امتدن زیاده طقوز ایدوب سریه دخی
اتخاذ ایلدیلر اگر باب نکاحده زهد فضل اولیدی اول حضرتکه
احوالی افضل ایله عمل واولی واکمل ایله اخذدر نته ترک ایلیه لر ایدی
اما جمهور مشایخ وعامه زهاد ذاهب اولدیلر که بو خصوصده دخی
زهد ایلمک یعنی زیاده تمتع وترفه ونسا وجواری خیراتحسانله تنعم
وتفکه ایتمکه قادر ایکن دفع ضرورت مرتبه سیله اکتفا ایلسه مثاب ومأجور
اولور زیرا هر چند منکوحه وسریه حلالدر اما انلره انس واشتغال
مانع تحصیل کمال وتوجه واخلاص رب ذی الجلال اولمق ممکن واحتمالدر
اما افراط معاشرت وجماع اضرار بدن وعقل ایتمه سی مقرردر ورئیس
ابن سینادن منقولدر که منینک نور عینک ومخ ساقینک والامر الیک امام
غزالی رحمه الله قوت شهوتی عامل خراج مسرفه تشبیه ایدوب دیر که شکم
عامل خراج که محب کثرت صرف واخراج اوله اگر پادشاه طرفندن مطلق
التصرف ومحاسبه وغضب سلطاندن وزیردن بی تقوی وبی تخوف اوله
جمله اموال رعایایی اسیر احتیاج ایلر کذلک قوت شهوت دخی حاکم
مطلق ومتصرف مستقل اولوب سلطان عقل وتمیزدن بی خوف وخشیت
ومطمع فضیلت تقوی وعفت اولمیه خرابی بنا انبار جوارح واعضاده
بولدوغی غذا وکیموسات محموده جمله مهمات ومشتهیاتنه صرف ایدوب
عظام واعضایی ضعیف وناتوان وعساکر قوای ماغیه یه ضرر وزیان

ایلر واکر مقتضای سلطان عدالت ٭ وتدبیر وتوفیر وزیر عقل اوزره
صرف وبذل ایلیه شول عامل مستقیم کبی اولور که مال خراجی عدالتله استیفا
واخذ ورعایت مصالحله ایفا وبذل ایدوب لشکر آسوده وکشور
معمور ورعایا منتظم الاحوال وخزینه موفور اولور ٭ ونیچه کمسنه خلفا
وسلاطین ماضیه دن اسراف جماع ایتمکدن امراض صعبه یه مبتلا اولوب
مبادی واواسط عمرده هلاک اولدیلر ٭ تدبیر حذاق اطبا نافع واستعمال
معاجین معتبره مفید اولمدی ٭ وملاحظه ایتمک کرک انسانک تحصیل شهوت
وقضای نهمتده بری برندن تفاوتی سماط اطعمه نک دفع جوع وسد
خلت ایتمکده تفاوتی کبی در ٭ پس بر کمسنه نک کندو خاتونی با شرع
حلالی اولدقدن صکره مجرد ذوق وتلذذ ایچون بیرون خانه ده اولان
ماده لره طمع واستشراف ایتمه سی سماط انک کبی در که بر کشی نک مطبخنده
طعام مطبوخ حاضر ایکن انی قویوب غیری قپودن دریوزه طعام خواهش
وغذا ایده خصوصا که صاحب خانه صاحب جمال وصاحب ذیل غنج ودلال
اوله میل بیرون محض سفه وعین جنون در ٭ نته کم ظرفا دیمشلردر بیت

با پری رویی اگر در خانه باشد کسی ٭ میل بیرون گر کند دیوانه باشد کسی

وافراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام پر اعتدال وزن
صاحب جمال در ٭ زیرا بو عشقک محصلی قضای شهوتی بر ماده معینه یه حصر
ایدوب البته بر مرحال بو محلدن تحصیل مرام نفس ناوجای تعیین و
التزام ایتمکدر ٭ وبو حالک مفاسد ومضراتی بی حساب وتحصیل کمال و

وسعادته مانع من کل باب در ٭ واکر ناگاه ابتلا اولنسه علاجنه اعتنا لازم
ودفعنه تدبیر واجب در ٭ زیرا که اولور تمام غلبه واستیلا ایدوب
یا زوال عقل یا هلاک بدنه مؤدی اولور ٭ ومناسب علاجی اولدر که
قادر اولدقجه جانب محبوبندن فکرنی صرف ایدوب علوم شریفه وافکار
لطیفه وصناعات خوش آینده ٭ ومصاحبت علمای صاحب فهم وفضلای
خوش طبع ظرفنه دوشوره لر ٭ واشعار عشق انگیز وحکایات عشاق شوق آمیز
خسرو وشیرین ولیلی ومجنون کبی استماع ایتدرمیه لر که موجب تذکر
وتهییج ماده عشق وسودا اولمیه ٭ وموضع حلاله جماع ایتمکله اخراج
منی متعفن غایت نافع در ٭ وسرزنش وتعییر ومذمت معشوق وکشف
خفایای عیوبن ایتمک دخی مفید در ٭ وبو عشق وهوانک غالبا سببی نظر در
ونظر نامحرم اکر زن صاحب جمال ٭ اکر غلام پر اعتدال در ٭ اهل دین وطالب
کمال اولنلره درد مهلک ومرض قتال در انکیچون حدیث شریفده وارد
اولدی که النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس ٭ قطعه ٭

دیدن زلف وخال نامحرم ٭ دانه کید ودام تلبیس است
هر نظر ناوکیست زهرآلود ٭ که زشصت وکمان ابلیس است

وحضرت عیسی دن مرویدر که ایاکم والنظرة فانها تزرع فی القلب
الشهوة وکفی بها فتنة ٭ بیت ٭ زنهار اتیمه چهره نامحرمه نظر ٭
زیرا که چشم قلبوکه تخم فساد اکر ٭ وحضرت داود وسلیمان نبی
علیهما السلام نصیحتنده بیورمش یا بنی امش خلف الاسود والاسد

ولاتمش خلف المرة • فقیرایدرین ظ مراول ایام خوب فرجام فتنه
وفسادا غلامدن پاک وطاهرایدی که حضرت داود نصیحتنده
غلام ار دنجه کیتمکی ذکر بیورمدیلر • اما شمدکی زمانه کوره دخی الحاق
اولنوب دینسه که امش خلف الاسد والاسود • ولاتمش خلف المرة و
الامرد بعید دکلدر بیت لمنشه رحمه الله همنشین اولسه برآدم اسد واسوده
یکدراندن کاو دمنجا نه زن وامرد له • اکر طالب عافیت راه
کذرلرده غلام خوب صورت یازن حسنا وپرزینت کورسه نظرهء
اولی مفقوددر • امانفس طالب وشره وحرص غالب اولوب زن و پسر طرفنه
تکرار نظراتیمک استرسه علاجی بودرکه • ملاحظه ایلیه که تکرار نظر دخی کیجن
کبی در • ولاشک دد طلب وحرارت وحرص افزون اولسه کرک • اکر
تحصیل شهوته اقدام ایدرسه عدم حصول احتمالی بلکه مشقت ومهانت
وذل وفضاحت مقرر وشهوت حرام حاصل اولورسه نعوذ بالله تعالی
صغیره کبیره یه مودی ودواعی فواحشه مفضی اولمغله بوکون خانه عوض
ودینی خراب وفرداستحق عذاب وعقاب اولسه کرک • اکر حاصل
اولمزسه هم معصیت ایله روزکاری کذران وچشم ودلی حسرتله جانب
حرامه نکران اولور • واکر اقدام تحصیل شهوت وسعی قضای آرزوی
نفس بد نهمت ایتمزسه تکرار نظردن حاصل اولان میلی قلبدن ازاله وسیلاب
آرزو واقتضاسی جانب آخره اماله ایتمک غالبا محتاج زحمت اولسه
اولسه کرک • ونفسده بقیهء طلب وحسرت قالسه کرک ونظر تکرار اولدقجه

نفس

نفس یای درکل ونجات وخلاص مشکل اولسه کرک • اکر اولدن لجام نفس
توسنی کشیده وسهم زهرآلود ابلیسی نارسیده ایلرسه قلبی بی جراحت
وکشاکش آرزودن راحت اولمسی مقرر • وچشم نظرهء ثانیه دن منع
اولنمق عبادتده حلاوت بولمغی مفید در • عزیزلر تجربه قیلمشلر در • وحدیث
شریفده دخی بووعده مذکوردر • واکر نظرهء اولیده منظور تمام تشخیص
اولمیوب نفس اعادهء نظر وتحقیق زنان و پسر ایتمکه حریص اولورسه ملاحظه
اولنسون که شاید بومنظوره سمه جمالدن عاری • وپردهء قبح وبدشکلکده
متواری وله پس اعادهء نظر محض زحمت بیهوده وعبث صرف اچون
قدم سعی وطلب فرسوده اوله اکر متوقع اولان کبی حلیهء حسن وجماللا متحلی
ونفس حلیهء طلب وآرزوده متجلی اولورسه عدم حصول احتمالی باقی ونفس
راحتکن هزار مشقت وغمایه وملامت وبلایه ملاقی اولسه کرک •
ان شاء الله تعالی بوملاحظه عاقلی دام نظره بسته وزخم تیر شهوتله
خسته اولمغه مانع ونظرهء اولی ایله که فی الجمله مرخص در قانع ایلر اکر بر
مرحال نفس طالب وآرزو غالب اولوب نظرهء ثانیه وثالثه ایله مبتلا
اولورسه سعی ایلسون که تابع نظر لعشق زن و پسر دامنه دوتمیه وحسب
حالی بوقول اولمیه که لمنشه رحمه الله جوق یا قدم اول عذاره اولم کبی مبتلا
پرهیز ایتیدم صویه بیمار اولم کبی • بلکه سک نظری ندامت واستغفار طرفنه
راجع وحمامهء بالی بو رباعی یه پا جع اولسون که رباعی
ای دوست رضا بحکم یزدانی ده • درراه خدا دادمسلمانی ده •

چشمت چو جنب شد ز رخ نامحرم • غسلش تو ز گریهٔ پشیمانی ده • اما بعضی
سالکلر بیرلر که کاهی عشق مجازی قنطرهٔ عشق علی التحقیق • و صورت حسنه که آلایش
شهوتدن پاک اوله شهود جمال مطلقه طریقی اولور • و مشایخ اهل تصوفدن
بو حالله موصوف • و بو عشق ایله موصوف معروف اولنلردن شیخ اوحد الدین کرمانی
و شیخ عراقی در • رضی الله عنهما و مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره دخی بر
مقدار اوایل سلوکلرنده بو باده دن سرخوش • و بو میخانه دن جرعه کش
اولمشلر لکن عاقبت بو حالدن نهی ایتمشلر و دیمشلردر

رباعی

از لطف قد و صباحت خد چکنی • در سلسلهٔ زلف مجعد چکنی
از هر طرفی جمال مطلق تابان • ای بی خبر از حسن مقید چکنی

لکن بو طریق غایت صعب و دقیقدر • سالک آلایش شهوت و صفات
بشریتدن تمام پاک اولمش اولمق و بوتهٔ مجاهدات و ریاضاتده اقصی الغایه
انسباک ایتمش اولمق کرک • و الا نفس و شیطان مکر و فریبا بیدر و مبتدی
طالبلری اسفل سافلین طبیعته قریب قیلور • و مشایخ متقدمین طالبلری
مصاحبت احداثدن که نوجوانلردر بغایت منع ایتمشلردر و روایات
صحیحه ده وارددر که حضرت جناب رسالت پناهی حضورینه صلی الله علیه
و سلم قبایل اعرابدن بر طایفه تعلم دین و تحصیل یقین ایچون کلدیلر ارالرنده
بر جوان وار ایدی که چهره سنده صباحت وار ایدی حضرت علیه الصلوة
والسلام فرمان بیوردیلر که ظهر مبارکی طرفنه کچوب مقابله ده اوتورمیه
مسلم پاک اعتقاد قنده بونک امثالی امته تعلیم و ارشاددر • و الا

مسند نشین وحی و عصمته احتمال میل بشریت محالدر

حکایت

اولنور که ارشاد پناه خواجکان سلسله سندن خواجه عبید الله رضی الله
عنه که سر علم و لایت و ارشادی زماننده مسامت منجوق ماه
و سلاطین و امرا و اساطین علما قوت تصرف و لایتنده استانهٔ
ارادتنده بندکان درکاه ایدی اواخر عمرنده ضعف و فتور شیخوخت
و هرم سببی ایله اکثر زماننده یتوب مرید و مخلصلر اعضا و اطرافنی
اوورلردی اتفاق بر کون بر محب اوورکن بر ضرورت ظاهر اولمغین
قلقوب بر صاحب جمال اوغلی وار ایمش اکا امر ایتمش جوانک کفی پای
خواجه یه مماس اولیجق فی الحال ایقلرین چکوب باشلرین قالدروب اصحابنه
خطاب ایتمش که نیچون ایغم چکدم بیلدو کزمی بو جوانک کفی پایمه مماس
و حرارت دستندن نفسمه احساس اولیجق بقیهٔ بشریت که

مصرع

باجان بهم در آید و باجان برون رود • مقتضاسی ایله نوع تلذذ و دغدغه
واقع اولدی • پس آکاه اولوک بو فقیر بو قدر مجاهدات و ریاضات که
مدت عمرده حاصل و حالا شیخوخت و هرمدن بو مرتبه یه واصل اولمش ایکن
هنوز داعیهٔ میل بشریتدن اثر باقی • و نفس نافرجامه جرعهٔ جام هوای
ساقی اوله سزلرده که شباب و قوت کامل و درج در و بکور هوا
حوفلرین شاملدر ساده رولر مصاحبتی نه مرتبه محنت آمیز و نه
درجه ده فتنه انکیز اوله • زنهار زنهار بو طایفه دن دور و آتشدن
قلم کبی خیزان و آتش آبدن قچ کبی کریزان اولوک

مثنوی

چو دیده بدیدار کردی دلیر ● نکشتی چو مستسقی از دجله سیر
چو خواهی که قدرت بماند بلند ● دل ای خواجه در ساده رویان مبند

علاج بطالت وکسل

هرچند بطالت وکسل ● مذاق جهّال بی سامان قتنده شهد وعسل در
نته کم ماجنلر دیمشلردر ● ان البطالة والکسل احلی مذاقا من عسل لکن
عقلای عاقبت اندیش ● وسعادتمندان فضیلت کیش قتنده سم
قاتلدن امر وزهر هلاهلدن اضردر ● زیرا حرمان سعادات جاودانی یه
مفضی وبطلان مرادات دو جهانی یه مؤدی در ● امّا حقّ معاش امور
دنیویّه ده ظاهردر ● که توانی وتکاسل ومباشرت اسبابدن تقاعد
وتغافل موجب اختلال احوال وانقطاع امانی وامال اولدوغندن
غیری هلاک شخص وانقطاع نسله مؤدیدر **قطعه** رزق توکرچه بی کمان برسد
شرط باشد بجستن از درها ● ورکسی بی اجل نخواهد مرد ●
تو مرو در دهان اژدرها ● امّا امور اخروی وانتظام زاد
معاد حصولنده بطالت وکسل وترک اجتهاد وعمل موجب حرمان
قرب حق وفوز فوت درجات نعیم ومستوجب طرد وبعد ودخول
درکات جحیم اولدوغی قرآن عظیم وفرقان کریم ● واحادیث نبی کریم
علیه صلوة الله العظیم ● واثار اصحاب واولیا ومشایخ ارشاد وتعلیم ده
اکثر من ان یحصی واشهر من ان یخفی در ● وآیات قرآن ووعد ووعید فرقانی
ملاحظه وتأمّل اولنسه جمله مواضع ده درجات جنّات فاخره وفوز

سعادت دار آخره سعی واجتهاد وعمل ایله ● که ترک بطالت وکسل در
وعده بیورمشدر نته کم بیورر ● لیس للانسان الّا ما سعی وانّ سعیه سوف
یری جزاء بما کانوا یعملون ● جزاء بما کانوا یکسبون لها ما کسبت و
علیها ما اکتسبت ● انّ الذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا الی غیر ذلک
وهیچ موضعده بی سعی وعمل ● محض موهبت لطف ازل سبب دخول جنّت
ونجات جهنّم اولدوغنه تصریح یوقدر ● امّا امور دنیویّه توکّل ایله امر
جوقدر ● وعجبدر که عامّهٔ انام ● واکثر عوام امور آخرتده توکّل ایدوب
حق جلّ وعلا کریم وغفّار الذنوب رحیم ستّار العیوب در دیوب ●
ترک اجتهاد وعمل واختیار بطالت وکسل ایدرلر ● وبعض شعرانک
طوامر اشعارین حجّت ودلیل وهجوم معاصی وترک طاعاته محجّه وسبیل
ایدرلر خوب فرجام ● وتقوی وعمل ایله نیک نام اول دیسک **بیت**
درکوی نیک نامی ما را گذر ندادند ● گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
دیرلر ومست ومی پرست اولمق دیسک **بیت**
بیار باده که در بارگاه استغنا ● چه پاسبان وچه سلطان چه هوشیار وچه مست
دیو جواب ویررلر وشرب خمر حرام ● وشغل فسق واثام ایدرکن
بیت چو هر سالک عشقت بمی حواله کند ● بنوش ومنتظر رحمت خدای باش
دیو ابیات اوقورلر ● امّا اهل تحقیق اولنلر ودیدهٔ بصیرتلری کحل توفیق
بونلر قتنده بو رجا ممدوح وتوکّل مقبول دکلدر ● معاذ الله بلکه بو بر درد
جانکاه درکه اهل حق قتنده غرور بالله بوندن عبارتدر ● وقرآن عظیم

وتنزیل کریمده • ولا یغرنکم بالله الغرور بیوردوغی بوکا اشارتدر
اما امور دنیویه • و معیشت و تحصیل اسباب جاه و رفعت و تحمیل
ادوات عز و دولت ایتمکده اصلا کرم حقه اعتماد • و توکل و اعتقاد •
ایتمزلر بلکه سعی لر ایدرلر که عشر عشرین امور آخرت و قرب حق ایچون ایتسه‌لر
کبار اولیا و عظام اصفیادن اولورلریدی   قطعه

گر نبودی امید راحت و رنج • پای درویش بر فلک بودی
ور وزیر از خدا بترسیدی • همچنان کز ملک ملک بودی

تجار جمع بضایع و کسب ارباح ایچون قطع بوادی و سیر ممالک و اقتحام
مخاوف و اختیار مهالک ایدرلر • و ارباب حرف و صنایع شب
کاری و روزکاری لرندن ساعتین ضایع ایتمزلر • و سپاهی تحصیل تیمار
و اخراج مال غنیمت ایچون ترک سر و ارتکاب خطر ایدر • بو جمله تسویلات
نفس اماره و تخییلات شیاطین مکاره دندر • پس عاقله لازمدر که
تکثیر دنیای فانی و توفیر مال بی ثبات ایچون که جمعنک صوکی تفریق
و تحصیلنک اخری تضییع در • سعی و اهتمامی قویوب تحصیل زاد سفر •
معاد و جمع اسباب استراحت یوم التناد ایچون اهتمام و اجتهاد
ایده • و یقین بله که بی سعی و اجتهاد مراتب عالیه تحصیل و مثوبات باقیه •
تحمیل اولنمز   بیت

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر • کای نور چشم من بجز از کشته ندروی •

و بوندن دخی اعتبار اولنمیه که
ادنی رفعت دنیوی و استراحت و لذت مجازی طریق تحصیلنده مزار

سعی و مؤنت اولمینجه حاصل اولمز • لازم بر منصب الینجه هزار تکاپوی و
نیجه دفعه بذل آب روی ایتمک کرک • و سپاهی تیماره چقنجه هزار خدمت و
بذل سر و زر قیلمق کرک • و برفاستق برزن و غلامدن تحصیل مرام نفس اماره
خودکام ایدنجه نیجه خرج و سعی ایدر • پس مراتب اخرویه که سعادات
حقیقیه باقیه و منازل و مقامات غالیه و عالیه در • بی سعی و عمل حاصل اولمز
و مرادات بطالت و کسل ایله نیجه واصل اولور   بیت

چو لذات مجازی را بصد محنت کنی حاصل • سعادات حقیقی را چگونه رایگان یابی •

حالا کسل و
توانی و مراتب آخرته مجرد آمال و امانی ایله روزکارین ضایع و راحت
و دعت جسمانی و لذت غفلت آمیز جهان فانی یه قانع اولان بر تقدیر
تسلیم که عذاب الیمدن سلیم اولمغیچون جریدهٔ سیئاتنه رقم عفو و غفران چکلوب
و مزرع آثام و معاصی سینه تخم صفح سبحانی اکلوب • اما اول مراتب علیه و
مواهب بهیه که اصحاب سعی و اجتهاد و عمال رب العباد اولنلره انعام
و احسان اولنسه کرک و قوموا الی جزاء اعمالکم و هنیئا بما اسلفتم فی الایام
الخالیه بشارتیله مثوبات و مقامات عالیه بخش اولنسه کرک اول وقت
تحسر و تحزنی نه مرتبه اولسه کرک • و ندای لقد فرطت فی جنب الله اندن
نه قدر حیقسه کرک   مثنوی

قیامت که نیکان بر اعلی رسند • ز قعر ثری بر ثریا رسند •
ترا خود بماند سر از ننگ پیش • که گردت بر آید عملهای خویش •

و ممکن میدر که عمال بطالهٔ اجور
مزدده مساوی و درگاه خدمتده دایم و قایم اولنلر بکاه غفلتده

سماحتی لاسی قلنزلیه مرتبه ده موازی اوله لر حاشا وکلا افنجعل المسلمین
کالمجرمین مالکم کیف تحکمون **قطعه** مردآن کرفت جان برادر که کار کرد
نظم کروی فراوان طمع ظن برد • که کندم نیفشانده خرمن برند
برآن خورد سعدی که بیخی نشاند • کسی برد خرمن که تخمی فشاند
پس جان پدر بوکون اعضا صحیح وقوت برجای وفرصت باقی وروزکار
مدد فرمای ایکن کوشش مردانه ایله کسب اعمال صالحه یه سعی واجتهاد
قیل والا فرداکه مرغ روح قفس بدندن طایر وقالب قلبدن جدا و
ساکن مقابر اوله • زمان عمل کیجر وفرصت کاردن چیقر وفرصت
ضایع ایدنلر اول وقت تحسرلر ایدر • وندامتلر چکر **بیت**
امروز کار کن که فسی روز کار نیست • فرداکه روزکار در انیست کار
جون بطالت وکسالک مضاری وسعی واجتهادک منافع ومباری
معلوم عالمیان ومجزوم آدمیاندر • زیاده اطناب کلام وتفصیل مرامه
احتیاج یوقدر پس بو مقدارله اکتفا ایده لم **علاج مرض حزن**
حزن الم نفسانیدر که انسانه مطلوب ومحبوب ومطلوب اولان
نسنه نک زمان ماضیده فوتندن یا منفور ومکروه نسنه نک زمان
مستقبلده اوله جغندن عارض اولور • وسببی غالبا مشتهیات نفسانیه یه
شغف وشره ومستلذات بدنیه یه حرص وطمع وزخارف دنیویه نک
حصول وبقاسنه ترقب وتطلع وامتعۀ فانیۀ جهان ناپایدارک وصول
ودوامنه رجا وتوقع اولمقدر • وبو مرضک علاجی تأمل وملاحظه ایتمکدر که

اشخاص عالم کون وفساد حلیۀ ثبات وبقادن عاطل ومرکبات
عنصریه دن توقع وتطلب دوام بنیه وخلود ترکیب ایتمک
اندیشۀ فاسد وتصور باطلدر • وبو معنی عقل قتنده اظهر
من طلوع الشمس وابین من مضی الامسدر • واول که زیور بقا وخلود
ایله مزیّن • وکرد فنا کردفاسنه قونمق مقرر ومعین در • سعا
دات ومراتب اخرویه ومرادات ومطالب معنویه در • وسلطان
روح سلطنت مملکت وجوددن معزول ولمر غایتی خیمه سی دنیا خرا
به سندن زیلور • وآخرت جراکاهنده قوریلور • نته کم مقدمه ده
عیان وبیان اولمشدر • ودخی مرارا مقرر ومحرر اولدی که سعادات
اخرویه که حیطۀ مکاندن بیرون • وحوزۀ زماندن افزوندر • دست
نظر افساد اضداد دامن وجودینه ایرشمز • وکرد تبدل وفنا رخسارۀ ظهورینه
قونمز • پس اکر عاقل طلبین بو سعاداته مقصور • وقبلۀ آرزوسین بو مراداته
محصور قیله • وتمتعات زایلۀ فانیه که سحاب صیف کبی زایل • وبرق
سیف کبی خیال باطلدر • حیز اعتبار ومحل طلبدن بیرون ایلیه لابد هیچ
نسنه نک فقدندن محزون ومتألم وهیچ نسنه نک حصولنه مهتم و
مقید اولمز **بیت** ومن سره ان لا یری ما یسوءه • فلا یتخذ شیا یخاف له فقدا
واول آزاده مرد کبی که شاه راه فراغتده کیدردی • وبو نغمه ایله ترنم
وبو کلمه ایله تکلم ایدردی **بیت** غم موجود وپریشانی معدوم ندارم
نفسی میزنم آسوده وعمری بسر آرم • لوح خاطری نقوش آمال وامانیدن

برمقدار ساده و کردن همتنی طوق غل وشوق ذل تعلقات فانیه دن
ممکن اولدوغی قدر آزاده ایتمک کرک که یاپس عما فی ایدی الناس
کرغنای قلبی اندن عبارتدر حاصل و قلب مضیق هموم و احزاندن فسحت
سرای تسلیم و رضایه واصل اوله اکر دیرسک تجرد تام و قیود و تعلقاتدن بالکلیه
خلاص اولمق قچن میسر اولور اکثر اهل عالم بو مرض ایله علیل و مجرد و آزاده
اقل قلیل در بزاید زرنعم نظم هرکه آمد بجهان نقش خرابی دارد
ازخرابات مپرسید که هشیار کجاست لکن ما لایدرک کله لایترک کله اکر
آزاده تمام و مجرد مالا کلام اوله مزسک باری یاران زمان و
طلبکاران دوران کبی کندوکی بالکلیه حرص و شره وادی سینه صلمه و جمعیت
اسبابی اسباب جمعیت خاطر صنمه و بو اسباب و اموال و منصب
و اقبالدن چار و ناچار ایرلمق مقرر اید وکین ملاحظه قیل و تا بو حد ده افراط طلب
وشور و شغب فاسد و باطل و نا ملایم حال عاقل اید وکین تأمل و تفکر ایت
اولا که هموم و سموم بادیهٔ حیرت وجودوکی حریق ایتمیه و نسیم غایت مشوب
سفینهٔ قلبک تلاطم امواج طلب دنیاده غریق اولمیه بیت
دست و پایی بزن بچاره و جهد که عجب درمیان غرقابی و عاقل
ملاحظه ایتمک کرک اسباب دنیا باسرها برکمسنه یه حاصل و برکشی منتهای
آمالنه واصل اولمق یوقدر و هر نه مرتبه سعی و شتاب و جمع آلات و اسباب
ایلسه دخی زیاده متصوردر والتوک فوقی ممکن دربس اکر قسمت روزی
و منصب و مرتبه ده مقدر و میسر اولنله قناعت و اکتفا اولنمیوب

کدا

کدایان طامع و حریصان ناقانع کبی هرکون تحصیل جدید و نذای هل
من مزید ایده سن دریای طلب ناممکن و صحرای تحصیل غیر متناهی یه دوشمک
لازم اولور و اکثر ناس ملاحظه و انصاف ایلسه جاه و رفعت و اسباب
نعمت خصوصنده کندودن ادنی بیحد و بیحساب بولور و انلر
بونک جاه و رفعته یتشمکی و بونک نعمت و عدتین تحصیل ایتمکی کندولره
محال و دولت عظیم عد ایدرلر پس انصاف میدر که انلرک حالنه نظر
و اعتبار و کندونک نعمته شکر بی شمار ایتموب کندونک فوقنده
اولان اشخاص معدوده نک جاه و رفعت و اسباب و نعمته نظر ایدوب
ردای قناعت و رضایی برون ایده و هرآن یالیتنی مثل ما اوتی قارون
دیه بیت کوزه چشم حریصان پرنشد تا صدف قانع نشد پر در نشد
با انکه جمع مال و منال و نیل جاه و جلال دایما فکر و اندیشه و سعی و
طلبی صنعت و پیشه ایتمکه موقوف و هر ساعی و طالب و حریص راغب
جمع مال و مکاسب و نیل جاه و مراتب ایتمکله موصوف دکلدر و چوق
مشاهده ایتدک کر جمع دنیا و ثروت و تحصیل جاه و رفعت ایتمکده
چندان مجد و ساعی اولمینلر عفوا صفوا مرادات و امانی و سعادات
و کامرانی یه واصل اولدیلر و نیچه لر سعی و طلب و زحمت و نصب طریقین
اختیار ایدوب انواع طریق تحصیل دنیایه سالک و براری بوادی
حرص و نهمتده هالک اولدیلر نیه مرادلری اولان دنیای دنی الکرینه
کیرمدی و سعی و زحمتلری هیچ نتیجه ویرمدی بیت

کیمیاگر بغصه مرده و رنج ٭ ابله اندر خرابه یافته گنج ٭ بلکه اکثر
حرص بالغی موجب حرمان گوردک ٭ و زیاده سعی ایتمکی مؤدی نقصان
بولدق مصرع سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش
پس عاقل لازمدر که صبر و قناعت درگاهندن بالکلیه مردود اولمیه ٭
و آتش غم موجود و مفقود له قبهٔ دماغنی پردود قلمیه بیت
بهست و نیست مرنجان ضمیر و خوش میباش ٭ که نیستست سرانجام هر کمال که هست
اگر دیرسک بو مرتبه ممکن میدر یا محال متیسر یا متعذر میدر ٭ بزایدرز
تأمل ایله اصناف خلق و اجناس ناسه نظر ایت و هر بریک اختلاف
مراتب و تفاوت معایش و مطالبنه ملاحظه ایله گورکه اکثری قسمت
دوروزی سینه قانع و راضی بکفایت فی الجمله زیاده مطالب و مقاصدده
اهل حرف و صنایع هر بری حرفت و صناعتنه قانع اولور ٭ تجار تجارتی
انفع بضایع دباغ و حایک دباغت و حیاکتی احسن حرف و امین صنایع
بیلور حتی مخنث تخنثله ابتهاج و قواد قوادلغله افتخار ایدر ٭ و هر کیمسنه
کمال و هنری کندو صناعتنه مربوط بلور ٭ و فضیلتی کندو صناعتنی تکمیل
ایتمکه منوط قیلور بی هنر اولکسنه در ایلر که کندو صناعتندن ذاهل
اوله ٭ و عاجز و قاصر اول کشی بلور که کندو حرفتنه جاهل قله ٭ کل حزب بما
لدیهم فرحون ٭ پس ظاهر اولدی که هر دایره ایله اکتفا ممکن و هر حالده
صبر و قناعت متصور ایمش ٭ هر کلخنی دیر که بن البته حمامجی دایره سن بولیین
و هر مزدور تصور ایتمز که بن بر هر حال استاد و معمار اولهیم جون وصول

حایک
جلاح

معایش و مراتب و امهات احوال و مطالب ده بو مقوله قناعت ایدرلر و آ
پس سن دخی حالکه قناعت و دایره که راضی اول ٭ ملاحظه و اعتبار ایت عنان
آرزو ییی سمان نفس اماره اله مطلق ویرمه اخزان و غموم ابجنده علی الدوام
قلمیه سین و افکار هموم دنیویه ده الی الابد اسیر و مسخرهٔ نفس شیطان ٭
اولمیه سین و فیلسوف عرب اسحق کندی دفع الاحزان کتابنده دیمشکه چون
امر ضروری اولمیوب بلکه انسانی سوء اختیاریله کندو یه جاذب و فی
الحقیقه کندو کندو یه ایلام بیهوده ایتمکه راغب اولدوغنه دلیل اولدر که
هر کمسنه که بر شیک فقدندن محزون و عدم حصولندن غمناک در ٭ ملاحظه ایلسون
که البته نیجه کمسنه وار در که اول شیء فاقد و انوک حصولندن بالکلیه عاری در
و مع هذا انوک فقدندن اکا نه حزن عارض و نه الم طاری در ٭ اگر حزن
ضروری اولیدی هر کمسنه دائما محزون اولیدی ٭ فرضا بر کمسنه بر منصبه
واصل اولمدوغندن الم جکر نیجه کمسنه وار در که اول منصب اکا متعذر یا
متعسر در ٭ هر گز انی مطلوب ایدنمز و غمندن متأثر اولمز و دخی بر شخص بر مطلوب
و مرغوبک فقدندن الملر جکر ٭ و محنتلر گورر که تحریر و تقریر اولنماز ٭
بعد زمان یسیر اول حزنی فراموش ایلر ٭ و اول غصه ناله سندن
خاموش اولور نیته اصحاب و احبابله ضحک و ملاعبه یه باشلر ٭ و
سرور و مطایبه لر ایدر ٭ اگر حزن امر ضروری اولیدی ٭ بوندن
زوالی ممکن و میسر اولمیدی ٭ پس معلوم اولدی که سوء اختیارک
جلب حزنه مدخلی ٭ و عدم تأملک حصول المده وساطتی وارمش

عاقل اولی کندودن تأمل و ملاحظه ایله دفع ایتمک قابل و اعتبار و تفکر ایله
رفع ایتمک ممکن ایمش و جاهل بعد زمان مقتضاسنه اخراج ایتدکدن صکره
بهایم مثال نسیان ایدوب صبر و سلوان ایتدوکی یرده عاقل
اولدن انجام و عاقبتن ملاحظه و آخرین تفکر ایدوب زلال طبعی
جوی صبر و رضاده جاری و خار و خاشاک حزن و غمدن عاری اولور

قطعه

ولیس یرد النفس عن شهواتها ❁ من الناس الا کل ماضی العزائم
اذا انت لم تسل اصطبارا وحسبة ● سلوت عن البلوی سلو البهائم

و چون اسباب دنیویه نک برکمسنه یه تعاقبی ناممکن و نامیسوردر و دایما
تداول و تناول ایدیده اولمسی ازل آزالدن معتادر اکر بر نعمت
برکمسنه ده دایم اولسه اوللاغیردن اکا نیجه واصل اولوردی ● ملک
بر صاحبنده باقی قلمق معتاد ایمش سه اول ملک بو مالکنده نیجه حاصل او
لوردی

بیت

چنانکه دست بدست آمدست ملک بما ● بدستهای دکر همچنین نخواهد رفت

پس زوال نعمت دنیویدن
ملول و محزون اولمغی اکا تشبیه ایدرلر که بر طایفه بر مجلسده مجتمع او
تورر کن برکمسنه بر ترنج یا بر تروندهٔ کل کتوروب درمیان ایده
که هرکس بر مقدار شم ایدوب آخره ویره اتفاق بو مقوله دست بدست
اول شمامه تداول ● و هرکس صاحبندن تناول ایتمک اوزره ایکن
بری سنک الینه وارد قده تمتعنه غایت مایل و راغب اولوب کندویه
مختص ایتمکه طالب اوله ● و صاحب شمامه الندن الوب آخره ویرمک
ایستیجک بو شخصک حزن و تأسف مزاجنه غالب اوله ● و دیه که بن بر
مقدار زمان المده طوتدوغم شمامه نیچون المدن الهلر ● و بکا بر مدت
المده اولمغله مختص و منسوب اولمش ایکن نیچون المدن طشره صالار و
بو مقوله الموا استین صاحبنه سفه آغاز ایدوب سقط لر سویلیه
و شمامه الندن الن آدمه غضبلر کوستروب سخطلر ایلیه ● بو شخصک
اضطرار و اضطرابی و تألم و التهابی ● اصحابنه نیجه مستقبح و مستهجن
کلورسه کذلک اسباب دنیای فانی و آلات جهان ناپایدار که
فی الحقیقه

بیت

و ما المال والاهلون الا ودیعة ❁ ولا بد یوما ان یرد الودایع

مقتضاسنجه ودیعت امانتدر
بر متصرف و مالک صوریسی الندن النوب آخره ویرلدکده حزن و
انکسار و تألم و اضطرار ● اظهار ایدن کمسنه نک فعلی شنیع و قبیح
و ردّ امانتده عین خیانتدر ● و دخی ملاحظه اولنسه معلوم اولور بو
ودایعک الدن اله تداولی ● و بری سنک اعطا و اخرک تناولی ●
موافق حکمت و مطابق نظام عالم پر عبرتدر ● زیرا انسز بقای نوع
و دوام نسل و عمارت عالم و صلاح دودمان بنی آدم میسر و ممکن کلدر

بیت

و مکلف الایام ضد طباعها ● متطلب فی الماء جذوة نار

پس اکر هر مطلوب که بزدن فوت اولور ● انکیچون غم جکر سوز ● و
هر مراده که ظفر بولمیه وز ملول و محزون اولورسق مطالب و مرادات
چوق و هر برینک حصول و دوامنه امکان یوق ● پس لازم کلورکه

شعر عربی
ولو دامت الدولات کانوا کغیرهم
رعایا ولکن ما لهن دوام

بنا آلام واحزان نامتناهی یه ملاقی بلکه حزن سرمدی ده دایم والم
دایمده باقی اولورز • و دخی قوت حرص وعمل ایله تابع و داده
حق و قسمت روزی یه قانع اولمازلر کان لابن آدم وادیان من ذهب
لابتغی الیهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب مستند عاسجه
الی غیر النهایه • وادی طلبده تعبده پویان لسان حال و قال
حقم ده کویان اولورکه بیت پر می نشود کاسه سرها ز هوس
هر کاسه که سرنکون شود پر نشود • فضلادن بعضی دیرلردی که اکر
دنیانک عاریت اولدوغندن غیری هیچ عیبی اولمسه اهل همت
اولنلره لایق اول ایدی که انی نظر التفاته مظهر قلبیه و توجهین اکا وا
کورمیه زیرا اکمل رجال واصحاب همم عوالی • مجالس مردان و محافل بزر
کان اولسه لباس عاریتی کیوب کلمک اختیار ایدرلرمی و جامه مستعاریله
که فی الحقیقه عیب و عاردر افتخار قیلورلرمی فقیر نظم اتمشدم ❁
چراکاه دمره نزول ایلمه • هواسی عفن در صویی بدکوار
قبای تقاییله فخر ایلمه • نه رد اولور جامه مستعار • سقراط
حکیمه سؤال ایلدیلر که نیچون ایا اوقاتک سرورله کذرانده • و مرکز
غم وغصه سکا مقارن دکلدر جواب بردی که بن هیچ نسنه یه تعلق
خاطر اتمزین که فقدندن محزون و ملول اولم • و هیچ متاع دنیایی مطلوب
اتمزین که عدم حصولندن کرداب الم و محنتده قلم • بو مقدمات
که تقریر و مقالات که تحریر اولندی عاقل لبیب انلری ملاحظه و تامل

و غافل فکر واذعانه انرده تعمل ایدیجک احزان و غموم دنیویه
ساحه قلبندن منتفی • و شراره شر حرص و شره کانون سینه سندن منطفی
اولوب زورق قلبنه امواج دریای غصه دن نجات حاصل و کناره
امن و امان و ساحل جزیره فراغ و اطمینانه واصل اولور • والله تعالی
مفیض التوفیق و هادی الطریق

معلوم اولسون که مرض حسد اعم اعراض نفسانیه • و اکبر امراض
نفوس انسانیه در • بو مرض ایله اکثر نفوس علیل واندن خلاص و
نجات بولن اقل قلیل در • نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر که
ثلث لاینجو منهن احد • الظن والطیره والحسد
خواجه خلق دیمش اوچ خصلت • بوله مز راه نجات اندن احد ❁
سوء ظن داخی تطیر یعنی فال بد ایتمک اوچنجیسی حسد • و دخی
بیورمشلردر که • دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغضاء • یعنی سزدن
اوکنجی امم وطوایفدن اولان دردسزه دخی حرکت نهانی سرایت
ایلدی واول حسد و بغضدر • و بو خلق خبیثک صاحبی نک دین و دنیاسی
اضراره و متعلقنک کام معیشتی امرارینه سبی اظهر واشهر اولدو
غیچون بو مرضک تحقیق ماهیت • و کیفیت حصول و لمیت و اسباب
وجود و انیت • وطرق علاج و تدبیرات شفا و تصحیح مزاج ایتمه سنده
زیاده تحریر ارقام • و تحریک اقلام اولندی • و من الله التوفیق والتایید
معلوم اولاکه حسد اولدرکه برکمسنه ده موجود و متحقق اولان نعمتک

انده حصولندن بیحضور ومتألم اولوب زوالین طلب واراده ایلیه
پس نعمتک اول شخص منعم علیه دن زوالین طلب ایتمک اوچ نوع اوزره در
اولکیسی اولدر که مجرد نعمتک اندن زوالن طلب ایلیه اگرچه اول نعمت
کندویه کلمک ممکن ومتیسر اولمیوب کند واول مرتبه دن مأیوس ایدوکی
مقرر ایسه وبو مرتبه غایت خبث نفس واقبح مراتب حسددر ایکنجی
اولدر که اول نعمت کندویه کلمک فی الجمله ممکن ومتصور اوله لکن کلمدوکی کمی
وکلمیجکی مقدر ومقرر باری محسوددن دخی زایل اولسه که برابر
اولسق انوک بکا فضیلتی میسر اولمسه دیو طلب وتمنا ایده اوچنجیسی
اولدر که نعمتک محسوددن زایل اولمه سنی کندوده حاصل اولمق امیدنه
طالب اوله ومرتبهٔ ثانیه اولکیدن وثالثه دن افزوندر واگر
نعمتک اول شخصدن زوالین طلب ایتمیوب بلکه کندوده دخی انک مثلی نعمت
حصولن طلب وتمنا ایلیه اکا غبطه دیرلر حسد دیمزلر وبو طلب وتمنا
که غبطه در امور دینیه ده ایسه محبوب ومندوبدر اگر امور دنیویه
مباحه ده ایسه مباحدر واگر نعمت حرام ومؤدی معصیت واثام
اولان نعمت ده ایسه بو دخی حرامدر خواجه نصیر ایدر که مرض حسد
جهل ایله طمعک اجتماعندن حاصل اولور زیرا جمیع خیرات وجمله مقتضیات
بر شخصده جمع اولمق خیر امکان ودایرهٔ تیسیردن خارجدر وتغییر قسمت
حق وازالهٔ نعمت خلق مرتبهٔ استحاله وامتناعه داخل وواصلدر پس اگر
حاسد بو نکته یه عالم اولیدی محنت حسددن سالم اولیدی وکذلک

نفسنده

نفسنده غیرلرده کی نعمتلردن طمع خام وحرص بی منتها اولمیدی
نفس محنت حسده مبتلا اولمیدی پس معلوم اولدی که حسد بو ایکی
خلقدن متولد وانلرک نفسده غلبه سندن متأید ایمش وچون
مطلوب حسودک نعمتک آخردن زوالی وانتقاسی واحسان حقک
خلقدن انقطاع وانتقاسیدر وحقک نعمتی خود نامنقطع وفیض
واحسانی قپوسی خلقدن ناستد اولمق ممتنعدر پس حسود متصل غم و
المدن تهی وماده غیظ وغضبی نامنقطع ونامنتهی اولمق لازمدر
والحسود لا یسود دیدکلرینک معناسی بودر ودخی اقتضای حکمت
ومعلوم نظر واعتبار وتجربت اولان اولدر که حسد حسودک محسودک
ازدیاد نعمت وارتقاع دولتنه سبب وداعی وکندونک ادبار
حال وافنای جاه ومالنه ساعی اولور زیرا مآل حسد فعل حق تعالییه
رد وانتقاض وقسمت قسام ازلی یه دخل واعتراضدر ومحسود
بی گناه که مظلومدر جفا واذا اتدوکی سبب ایله بدبخت ومشئوم در
وبعض افاضل بو معناده بیورمشدر که قطعه
الا قل لمن کان لی حاسدا اتدری علی من اسات الادب اسات علی الله فی فعله
لانک لم ترض لی ما وهب فجازاک بان زادنی وسد علیک وجوه الطلب
پس غیرت الهی وحکم حکمت نامتناهی اقتضا ایدر که بازار حاسد
کاسد اولوب اموری ادبار وبلاده وبازار محسود پرسود اولوب
احوالی دایما اقبال وزیاده اوله پیر هراة عبد الله انصاری قدس سره

مسجّعا شده بیورر که هر که دانست که قسام ازلی در قسمت خود ظلم و
خطا نکرد دار حسد برست چونکه ظلم ایلمدی قسمده قسّام قضا
حاسد دون اچون ویرمیه اول حکمه رضا وامام غزالی بیورر که حسدک
اسباب موجبه و علل مستقله سی یدی نسنه در اولکی عداوت ایکنجی
تعزز اوچونجی تکبر دردنجی تعجب بشنجی خوف فوت مقاصد التنجی حب
ریاست یدنجی خبث نفس و لوم طبیعت اما عداوت زیرا بر شخص
آخره عدو اولیجق انوک نعمتی زایل و امر و عاقبتی نکبته راجع و آیل
اولدوغین استر مثلا بر کمسنه آخره جفا و اذا ایتسه لابد اولدخی اکا
عداوت و بغض و حسد و کین ایدوب انتقامس المغه طالب اولسه گرک
چون قادر اولمیه انک زوال نعمتین طلب و بلا و نکبتن تمنا ایدر که مجرد
تشفی نفس حاصل ایدوب انتقام المغه قدرت کله پس عداوت ضعف
اخذ انتقامه مقارن اولیجق حسد متولد اولور اما ایکنجی سی تعزز در
اعنی محسود اولان کمسنه جاه و ولایت یا علم و حکمت یا مال و ثروت
صاحبی اولسه حاسد انک تعززنی و ترفع ایتمه سنی ملاحظه و تامل ایدوب
انک تعزز و ترفعنه تحمل ایده میوب نعمتک زوالنی طلب ایلر که انک
کندویه تکبر و ترفعی احتمالی مندفع اوله اما اوچونجی سی تکبر در
اولدر که حاسد محسوده تکبر و ترفع و محسود اکا تذلل و تضرع
ایتمک استر تمنی حاسد محسوده واصل اولوب که نعمت و شرف در
پس تذلل حاسده لاحق اولوب و بونک اکا تکبری بر طرف اولیجق نفسینه

بو صورتدن متألم اولوب نعمت و شرفنک زوالین و انک نیه تذلل
و بونک تکبری احتمالین طلب و تمنا ایدر که مراد نفسنه واصل و صورت
مترقبه سی حاصل اوله و بونک صورت سابقه ایله فرقی اولدر که
انده مراد حاسد دفع تکبر محسود در حتی صورت تساوی یه دخی
راضی در و بو صورتده مرادی کندو تکبر ایتمکدر و تساوی یه
راضی دکل زیاده متقاضی در اما دردنجی سی که تعجب در انوک مثالی
بودر که کفار جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم خلعت نبوتله
تشریف اولندوغندن تعجب ایدوب أانزل علیه الذکر من بیننا
ابعث الله بشرا رسولا دیوب شرف نبوتک زوالین و عدم حصولین
طلب و تمنا ایدرلر ایدی امام غزالی اگرچه بویله بیورمشدر ولکن
نظره مجال وار در که بو حقیقتده قسم ثانی دندر زیرا کفره جناب
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نبوت شرفیله عزت و کندولره
اطاعت و انقیاد لازم اولمغله خضوع و ذلت متوجه اولدوغیچون
زوال نعمت نبوتی طلب ایدرلر ایدی اگرچه بو تمنانک اظهارنده
نفی نبوتی ادعا و دعوی نبوتدن تعجب ابتدا ایتدیلر اما سبب حسد بو
تعجب دکل بلکه تعزز مذکوردر اما بشنجی سی که خوف فوت مقاصد و
مطالبدر انوک ماده سی اولدر که شخصین یا اشخاص بر مراد معین و مطلوب
مخصوصی طلب ایدوب هر برینه حاصل و جمله طلاب اکا واصل اولمق
احتمالی اولمیوب تزاحم حصولی قلوبدن تزاحم اشتغاسنه مؤدی و تحاسد

حدوثنه مفضی اولور و بوجنسدندر زوج واحدک خواتینی که
ضرات اطلاق اولنور کمال محبت و ترجیح زوجلرینه فراحمه ایدوب
محاسده ایدرلر و ندما و مقربان ملوک و سلاطین و تلامذه استا
دان اساطین و بونلرک کبی کمسنه لر ارا سنده اولان تحاسد جمله بو قسمدندر
اما اشنعی سی که حب ریاستدندر انوک مواقعی اولدر که بر کمسنه علم و کمال
و یا جاه و جلال و یا ثروت و مالده رئیس عدیم النظیر و یگانه ر
وزکار اولمق استر بعض ابنای نوع عنده کندو یه مشارکت و اول
تفرداد عاسنده وکی دایره یه مداخلت فهم ایلسه انوک اول نعمتک
زوال و فناء کندو انفراد و بی نظیرلقده تفرد و بقا استر لاجرم
طلب زوال نعمت مذکور قلبنده حاصل و حسود خبیث درجه سینه
واصل اولور و بونده مرکز عداوت و تعزز و تکبر و خوف مطالب
مرغوبه تفکر اولنمشدکلدر بلکه سببی محض نفاست و عین حب ریاستدر
و علما ارا سنده اولان حسد غالبا بو قسمدندر اما ایدنجی که خبث
نفس و لوم طبیعتدر انوک دخی وقوعی کثیردر زیرا بعض اراذل
ناسی کورورز بعض اعالی و افاضله لاعن شی بغض و حسد ایدوب
مجالسده انی نقص و ذمله یاد ایدوب زوال نعمتندن فرح و شاد
اولور با انکه ارالرنده مرکز عداوت یا تعزز و تکبر یا طلب مراتبده
مشارکت احتمالی یوقدر بلکه محسوده راسا آشنا و مشاهده سیله
اصلا دیده کز نظری روشنا اولمشدر که محض خبث نفس لئیمه و لوم

و دناءت طبع خبیثه ندندر و بو مقوله نفوس صاحبی دایما معذب
و ممتحندر و سایر کمسنه لر عزیز و رفیع اولدقجه بو ذلیل و ممتهندر زیرا
حق تعالینک نعمت عام و کرم تامنه بخل و شح ایدوب بر کمسنه یه نعمت
میسر و عزت و رفعت مقدر اولدقجه بو محنت و غمه کرفتار اولسه کرک
عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و عزتدن خالی اولمجق
دکلدر و بو قسم حسدک علاجی عسیر و بو مقوله مزاجک صاحبی داء اندیر
دکلدر زیرا سببی ذاتی و خبث نفسدن ناشیدر عارضی دکلدر که سببینک
رفعی ایله مرتفع و ماده سینک دفع ایتمکله مندفع اوله و کاه اولور که
بو اسباب حسدک اکثری بلکه جمله سی بر شخصده مجتمع و بو مقوله حسد غایت
قوی و نا مرتفعدر و اکثر عداوات و محاسدات که ابنای زمانه
ارا سنده واقعدر اسباب کثیره متحقق اولمشدر والله تعالی العالم

بیان مراتب حسد

اکثر حسد و منافست امثال و اقران و
اقارب و اخوان ارا سنده اولور و نه قدر بر طایفه ارا سنده
رابطه و مشارکت ارتوق اولدقجه حسد و منافست دخی ارتوق اولور
مثلا اهل مشرق اهل مغربه حسد ایلمز بلکه بر ولایتدن اولسه حسد ارتوق
اولور و اگر بر شهردن اولسه دخی زیاده و اگر بر محله دن اولسه دخی
قوی اولور و کذلک ارباب علوم و صنایع کندو طایفه سینه حسدی
ارتوق ایدر طلاب علم سپاهیلره و تاجرلره اولقدر حسد ایلمز که
بر برینه و سپاهیلر و تاجرلر دخی اهل علمه اولقدر حسد ایلمز بلکه

بلکه سپاهی سپاهی یه و طالب علم طالب علمه و تاجر تاجره و دلال
دلاله حسدی زیاده اولور زیرا ذکر اتدوکمز اسباب حسدکه
عداوت و تعزز و تکبر و طلب ریاستدر و مراد واحداوزرینه
مزاحمت ارتوق اولور و بو سببدندر که بنی عم و اخوان و
اکثرا حوالده مشارکت اقران آراسنده اولان حسد علاجی نقصان
پذیر اولمز بلکه آخر عمره دک دایم و محسود موجود بلکه مفقود
اولدقده صکره دخی قایم و باقی اولور نته کم شاعر عرب ایراد ایدر

شعر
ونحن بنو عم على ذاك بيننا ☙ زرابي فيها بغضة وتنافس
ونحن كصدع العس ان يعط شاعبا ☙ يدعه وفيه عيبه متشاخس

و اجانب و دورلر آراسنده قلیل اولور مگر که غایت جاه عظیم
صاحبی و صیت بلند طالبی اوله که اطراف عالم و اصناف بنی
آدمدن کمسنه یه مقارن و مدانی و معارض و مساوی اکلدوغی
کمسنه لره حسد ایلیه و جمله نک سببی حب دنیا و ما فیهادر زیرا
مزاحملره کفایت ایتمیوب ضیق اوزره اولان تنکنای جهان و
مضیق دنیادر اما دار آخرت و نعیم جهان باقی انده مضایقه
و مزاحمه یوقدر و اول مثالی علم کبی مثلا بر کمسنه نک مطلوبی معرفت
ذات الله و سایر معارف و علوم اولسه آخر طالبه حسد ایلمز زیرا
علم و معرفتده مضایقه و مزاحمه یوقدر بر معلومه نیچه بیکلر
عالم اولسه جایز و بر معرفته هر کمسنه عارف اولسه ممکن و هر برلری معلومندن

متلذذ و فرحان اولور و آخرک علم و لذتنه نقصان گلمز بلکه کثرت
عارفین ایله کثرت افاده و استفاده و انس و ابتهاج زیاده اولور
و اعلای نعیم و سعادت آخرت مشاهده جمال بیچون پادشاه کن
فیکوندر و انده هیچ مضایقه و مزاحمه متصور دکلدر نته کم حدیث
شریف جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم وارد اولدی
انکم سترون ربکم کما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون تشدید میم و
تخفیفی ایله روایت اولنمشدر تشدیدر روایتنده ضم لفظندن اولور
یعنی بعضکوز بعضکوزه منضم اولمزسز نته کم رؤیت محسوساتده
اولور تنک مکانده پادشاه کذران کبی که رؤیت و مشاهده
ایچون خلق ضغضوب بری بزبیه منضم اولورلر تخفیف روایتنده ضیم
لفظندن اولور که غیم معاسنه در یعنی بعضکوز بعضکوزی ساتر
و ضیق مکان و رؤیت عدیم الامکان اولدوغیچون بری بریکوزی
مانع و دافع اولمزسز علی کل حال سعت و وسعت نعیم تجلی یه اشارتدر
و عدم مزاحمه دن عبارتدر و سایر نعیم آخرت دخی بو منوال اوزره
ضیق و مزاحمه دن مبرا و عدم کفایت و مضایقه دن منزه و
معرادر پس طالب آخرت اولنلردن حسد منتفی و کاسب علم و معرفت
و راغب زهد و عبادت اولنلرک کانون سینه سنده شراره
شر منافست منطفی در اول سببدندر که علما و مشایخ تعلیم طلاب و
ارشاد و تسلیک اصحاب ایتمکه حریص و مشغوف و اوقات شریفه لری

دعوت وتکمیل مریدینه مصروف در • نعم علماء دنیا که انلره علماء سوء
دیرلر • ومشایخ اهل ارشاده تشبّه ایدن مدعیلر ار اسنده محاسدات
ومنافسات • ونفار ومنافرتلر چوق واقع اولور • زیرا قبله توجّه و
ارادتلری کسب حطام دنیا وجلب وتحصیل رغبت وعلیا واعتقاد و
ارادات خواص وعوام ولقدر • وترفّع مجلس نشین اکابر انامدر • و
بو مطالب خسیسه ده مزاحمه مقصود • وبری بیننه اولورسه آخردن کیمک
مقرردر • ودخی غالبا حسد شرکا وبرادرلر ار اسنده جانب ضعیف
ومغلوب وارباب جاه ومکنت الچنده ذلیل ومنکوب اولنده
ارتوق اولور • وطرف غالبک اکثریا چمن حالی نم یم سلامتله طری
وخار وخاشاک حسد ومنافسه دن نقی اولور • زیرا مغلوب استرکه
غالبک نعمتی مسلوب ورفعت وعزتده کندویه مغلوب اوله باری
لااقل مساوی ومعادل ولاکه • قلبنه انوک غلبه سی المندن تشفّی حاصل
اوله • ودایما مغلوب غالبک ذکر مساوی ومعایبنه مشتغل اولور •
ونار فتنه ء احکر کذب وبهتان اتیمکله اشتعل ایلر **مثنوی**

حسودی که بیند بلند اخترم • کجا برزبان آورد جز بدم
چو دوران فضیلت نهد بر دوم • نه بینی که دشمن بود دربیم
مرا تا قیامت نگیرد دو دست • چو بیند که درغم من ذل وست

ذکر تتمّة الکلام فی تطهیر القلب والجسد من داء المنافسة والحسد

جون مقرّر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم ودرد صعب ایمش پس انوک علاجی

ودواسی علم وعمل ایله اولور • اما علم نافع ومفید اولدر که سابقا
اشارت اولنان کبی تحقیق قیله سین ویقین بله سین که حسد سکا دنیاده
وآخرتده ضرر عظیم ومحسودکه دنیاده وآخرتده بالکلیه ضرردن
عاری بلکه حسدک سببی ایله انوک جانبنه دنیا وآخرتده منفعتلر سایر و
ساریدر اما آخرتکه ضرر اولدوغی ظاهردر که قضاء حقّه که حاکم عدل
وواهب فضلدر • راضی اولمیوب دخل واعتراض ایلدک وقسمت ازلی
که صانع حکیم رحمن رحیم قوللری ار اسنده اتمیشدر • تعییب وتعییر ایدوب
ردّ وانتقاض ایلدک • بوندن ارتوق کستاخلیق اولورمی بوکا بکزر
جریمه هیچ بنده دن صدور بولورمی توحید اهلی بی دینه کورر واعی در
وایمان ادعاسین ایدنه بو فعل نه سزا میدر • ودخی برمسلمانه نی موجب
غش وخیانت ایلدک ونصیحت عامّه اهل ایمان حدیث شریف الدین
النصیحه قالوا لمن یا رسول الله قال لله ولرسوله ولعامّة المسلمین موجبی
اوزره واجب ایکن سن ترک واجب قیلدک • وانبیا واولیا وخیار
عباد الله که عادتلری عامّه اهل ایمانه خیر صنمق وایلکلرین استمکدر
زمره سندن منفصل اولدک وابلیس لعین وطایفه ء کافرین که ارادتلری
مؤمنلره بلا ومحنت ایرشمک در • فرقه سینه منضم ومتصل اولدک • اما دنیوی ضرری
دخی اظهر که محسودک احوالی منتظم وشمل آمالی ملتئم اولدقجه سن مضطرب ومتألم
ومتحسّر ومحزون هفالاتی متکلم اولورسین بوحال ملاحی دشمنکدن حیل وکندوکه
عقد وغم وحزنی اکا نسبه آرزو ایدرسین کندوکه نقد ایلیه سین شکم بعض علما

دیمشلردر که کفاک من حسودک انه یغتم عند سرورک ٭ و فقیر دیدم که
حسبک من فعل الحسد فی صدر حسودک انه ینکسف نوره حین سعودک
وینحط قدره وقت صعودک بیت بمیر تا برهی ای حسود کین رنجیست
که از مشقت او جز بمرگ نتوان رست ٭ اگر آدمی نعوذ بالله منکر بعث و
حساب و مقابلهٔ سیئات و رذایلده مبطل عذاب و عقاب اولسه بو الم
قلب حاضر و مسائت و انکسار خاطر که حسد سببی ایله حوالی احواله دایر
اولور ترک حسدده کافی و دفع منافسه‌ده وافی ایدی فکیف که
حسد حسناتی آتش سوزان هیزم خشکی افنا ایتدوکی کبی افنا ایدر ٭ و
ظلمت لیل نور نهاری محو ایتدوکی کبی محاسن اعمالی محو و ابطال ایدر
و عاقلدن عجب در بر فعله که نفعدن بالکلیه عاری بلکه ضرری سایره و ساری
ایکن ارتکاب ایدوب هم دنیاده محنت و الم ایله مضطر و هم آخرتده
سخط حق و عذاب الیمه مظهر اوله ٭ اعاذنا الله الملک الخلاق من سیئات
الاعمال و رذایل الاخلاق اما حسد محسوده دنیاده و آخرتده ضرردن
عاری بلکه نفعی جانبنه سایر و ساری اولدوغی اولدخی ظاهر و مقرر اولدی
که حسد حسودک زوال نعمت محسود ایتمکده سودی ایلمز بلکه هر نعمتک بر زمانی
و هر دولتک بر معین مقداری وار در اول زمان تمام اولینجه اول مقدار
کلینجه نعمت زایل و نجم سعادت آفل اولمز کل شیء عنده بمقدار ٭ و لکل اجل
کتاب اگر حاسد دیر ایسه که نولیدی حسد محسودک زوال نعمتنه سبب اولیدی
بز دیروز که بو غایت جهل و کلام ناواقف نااهل در بو تمنا کشی کندو

بلاسنی طالب و نکبتنه راغب اولمقدر ٭ زیرا حاسدک نیجه نعمتی وار در که
محسوده در ٭ و زوال نعمتین استیجی حاسدلرک حقنده دخی موجود در ٭
اگر حسد زوال نعمته سبب اولیدی حاسدک دخی جمیع نعمی زایل اولوب
مبتلای بلا و عطب اولیدی ٭ اگر تمنا ایدرسه بنم حسدم زوال نعمت
محسوده سبب اولوب زایل اولسه اما غیرلرک بنم حقمده حسدی مفید
اولمیوب تمنا و طلبی باطل اولسه بر ایدر که بو بر کلام در که غایت جهلی
مصحح در زیرا التخصیص من غیر مخصص و ترجیح بلا مرجح در حمقی و جهله دن ناشی سنک
کبی دعوای غیب و تمنای محال ایلر اما دعوی تخصیص ویردن باطل تمنادن نولور
نیجه که انلرک حسد و تمناسی سنک نعمتکی باطل ایتمز سنک دخی حسدک
محسودک نعمتنی زایل ایلمز اما حسد محسودک دین و دنیاسنه نافع اولدوغی
اول جهتدن مقرر و واضح در که حسد محسوده موجب ثواب در خصوصا حاسد
غیبت و ذکر مساوی ایله نفع دینی ظاهر در ٭ زیرا حسنات حسود دفتر
محسودده ثبت اولنمغله محسوده سود اولور پس انوک زوال نعمتین تمنا ایدن
اما حسناتک نعمتلرین هر کون اکا اتحاف و اهدا ایده سین
زعمکده اکا عدو اولوب دور اوله سین ٭ اما حقیقتده هر کون انکچون
اعمال حسنات اشلر مزدور اوله سین بو نفع اخروی در و نفع دنیوی
بودر که هر کسنه دشمنی معذب و ممتحن و ذلیل و ممتهن استر حسودک کندویی
حسدی ایچون عذاب حسده گرفتار ٭ و الم و اضطراب ایله بر آزار ایدر بوندن
ارتوق نه نفع و توقیر اوله که بر کسنه دشمنی تعذیب و تحقیر ایده اول

سببدندر محسود حاسدنک هلاکین طلب ایتمز بلکه طول عمر و بقاسین استرکه
دایما آثار نعمتین کوروب اخبار سعادتنه قولق وروب کرفتار محنت
واسیر غم و بلیت اوله قطعه لامات اعداوک بل خلدوا •
حتی یروا فیک الذی یکمدوا • لازالت محسودا علی نعمة •
فانما الکامل من یحسد • وبعض علما ارحمهم بو کلمانک
مغاسی ایله شاکردلرینه نصح و پند ایدردی که هیچ اعدا و حساد کوزه
اضرارا ایچون حمت چکمک • وارا ضی قلوبکزه انلرک عداوتی و اسااتلری
تخمین ایکمک بلکه سعی ایدوب فضل و کمالکزی افزون ایدوک و عدوی حسودکه
قدین خم و بوینی خم ایدک قطعه اذا ما شئت ارغام الاعادی
بلا سیف یسل ولا سنان • فزد فی مکرماتک فهی اعدی •
علی الاعدا من نوب الزمان • وایضا محسود اولمق دلیل فضل و کمال
و علامت جاه و جلال • و امارت ثروت مال و منال در مناقب
امام ابی حنیفه ده رضی الله تعالی عنه مذکوردر که بر سائل ابن شبرمه یه
بر مسئله سؤال ایدوب جواب صوابدن عاجز اولوب ابو حنیفه حضرتلرینه واروب
سائل جواب شافی یه نائل اولیجق ابن شبرمه نک امام حقنده سوء کلامین نقل و
اشعار ایدوب امام بو بیتی انشاد ایلدی شعر ان یحسدونی فانی غیر لائمهم
قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا • و بر روایتده دخی کلدی که
ابو عاصم نبیل حضرتلری که امام زفر تلامذه سندندر سؤال ایلدیلر که ابو حنیفه یه
طعن ایدرلر • وجهی ندر بو شعری انشاد ایلدی که نظم •

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا سعیه • فالناس اعداء له و خصوم •
کضرائر الحسناء قلن لوجهها • حسدا و بغیا انه لذمیم
و ابن مبارک حضرتلرندن دخی مرویدر که امام ابی حنیفه یه طعن ایدن
کمسنه لری استماع ایتدوکده بو قوشلرین ع ولا خیر فیمن عاش غیر محسد
پس بر کمسنه یه حسد ایتمک انوک فضل و کمال یا جاه و جلال ایله اتصاف
ایلدوکنه اقرار و اعتراف ایتمکدر • بو مذکور اولنلر حسدک بالذات مضارتی
اما حسد آثام آخر و سیئات و تبعات کثیره یه دخی مودی اولور •
مثلا اندن عداوت متولد اولوب اذای مسلم و ضرب و قتل و نهب مال و ستم
کبی نسنه لر حاصل اولمق مقرردر • پس عاقل بو مضاری ملاحظه و تفکر و ذکر
ایتدوکده مقدمات مقبوله ده لسان عقله تذکر ایدیجک حسدک ترکنه دوا
علمی حاصل اولور باذن الله تعالی • اما دوا علمی سی اولدر که چون حسد اکثر
قلوبده مرکوز • و غالب طبایعده مجبولدر • حتی طفل رضیع طفل آخره متولد
اولوب ارضاع و سایر رعایت و امتاع ده کند و یه مشارکت فهم
ایدیجک حسد اولقدر غلبه ایدر که مریض اولور • و بعضنک هلاکنه دخی
مودی اولمق واقع اولور • پس عاقل کندوده حرکت حسد احساس ایدیجک
سمان مقتضاسی اولان قول و فعلک مخالفنی ایتمکه عزیمت ایلیه مثلا حسد
محسودی ذم و قدح ایتمک اقتضا ایدرسه ثنا و مدح ایتمکه بشلیه • و اکر تکبر
و ترفع ایتمکه داعی اولورسه بو تذلل و تواضع ایتمکله مخالفین اشلیه • اکر ترک
انعام و احسانه امر اولورسه اول احسان و انعامی مزید • و سرکون عزت

واکرام جدید ایله تا که نفس حسد و عداوت ایتمکدن مأیوس اولوب
یوماً فیوماً آثار محبت و مودته مأنوس اوله چون محسود حاسدک لطف
وکرامتنه عارف • و تودد و مصادقته واقف اولیجق لابد انلرده دخی
محبت و وداد • و آثار صفا و اتحاد ظاهر اولوب بیت
بلی دادند دلی کاکاه باشد • که از دلها بدلها راه باشد
مقتضاسنجه جانبیندن انوار صفا و موافقت لامع • و آثار محبت و
مصادقت لایح اولوب بیت چو لطف تو بگذرد بخارستانها
خارستانها شود بهارستانها • معناسی روشن اوله اگر شیطان
وسوسه ایدوب دیرسه که محسودده تواضع و اکرام • و مجالسده مدح
و ثناسنه قیام ایدرسک عجزه یا نفاقه یا کندودن خوف ایتمکه حمل
ایلیه • و خلق دخی کوره فلانه نجه مغلوب اولدی دیرسه • بو وسوسه مکر و
تلبیس و خدیعهٔ ابلیس ایدوکین تحقیق بلوب کندودن دفع و منع ایده
و یقین بله که عداوته اشتغال اوقات عمر شریفی هموم و افکار فاسده
ایله تلف ایتمکدر • و محبت و صفا عداوت و کدورتدن دنیاده اولی
و انفع و عقباده اعلی و ارفع در • و بو جمله که بسط و تفصیل و شرح
و تطویل اولندی مرض حسد و دوا منافستک دواء علمی و عملیسیدر
بغایت نافع • و مرض مزبوری حقیقتده دافعدر • اما مذاق نفسده که
صاحبنه جالب مزد در نهایتده کریه و مردر اما دوام اوزرنجه نافع و
مرض مزمنی دافع صعبی رافع اولمغه • اقدام ایدر صاحب همت که طالب راحت

دنیا

دنیا و سعادت آخرت در • ذکر ایتدکمز فواید و منافعی کوش ایدر •
نه قدر تلخ و مرتبه کوز یوموب نوش ایدر عوض حقنده مرض عوضدن
شفا و نجات و دنیاده مراتب و آخرتده درجات بولور نعمت
آخرک زوالین استمک بر قاچ مرتبه در • بعض حسد حرام و موجب وبال
و اثام • بعض مرخص و مباح و خالی عن الاسم والجناح در • اول مراتبک
شرح و بیانی لوازمین عیان ایده لم چون عدو بالطبع منفور و بالفطره
مکروه در خصوصا که موذی اوله • پس دشمن موذینک اختلال احوال
و زوال نعمت و جاه و مالین تمنا و طلب و سؤال ایتمکدن قلب بالکلیه
خالی و سینه بالتمام صاف اولمق میسور • بلکه مقدور دکلدر دشمنه
دخی خیرخواه اولوب قلبدن ضررینی طالب و مساتنه راغب
اولمامق دایرهٔ امکاندن بیرون و حوصلهٔ بشریتدن افزوندر • نته کم دیمشلردر
که جبلت القلوب علی حب من احسن الیها • و بغض من اسا علیها •
پس بو حال نامحمود که تمنای زوال نعمت محسوددر • بر قلبده که حاصل اوله
اول قلبک حالی اوجدن خالی دکلدر • اولکی قسم اولدر که • فریب شیطان
و مکر نفس نافرمان سببی ایله • بو فعل قلبی صاحبی اعضا و جوارح اظهار
و قول و فعل و لسانی ارکانیله محسوده اسائت و اضرار ایده بی شک
نفس درجهٔ حسد حرامه واصل و قلبده موجب اثم و عقاب اوله حتی مرض
حسد و منافسه حاصل اولمشدر • توبه و استغفار قیلمق و ترک اصرار و
اضرار ایتمک کرک متعذر اولورسه علاجات مذکوره ایله • تدبیر ایتمک کرک

ایکنجی قسم اولدر که ظاهرده حالت مزبوره اخراج قول و فعلله اسات
و اضرار اولمیه اما قلبده ارادت و تمنای زوال نعمت محسود باقی و مقرر
و نفسده بو حالت اولدوغنه کراهت اولمیه آه بو حالت قلبمدن کیده
ایدی عنایت حق قلبمی بو مرضدن خلاص ایده ایدی دیمیه سین امام
غزالی قدس سره بیورر که بو صورتده دخی جرم و عصیان مقرر و مرض
حسد و رذیلت منافست ایله زلال خصال مکدر اولمشدر زیرا حسد
فعل قلبدر و مرض نفسانیدر اعضا و جوارحه سرایت و قول و فعلله
تقویت و غایت اولنمق لازم دکل بلکه قول و فعل که محسودک
اضرار و اساءتنه متعلق اولور آخر معصیتلردر قول کذب و مساوی
و نمیمت در بو فعل دخی انجلین حرام و موجب آثامدر اوجنجی قسم اولدر که
اول حال نامحمود که تمنای زوال نعمت محسوددر خاطره خطور و نفس
اکا شعور ایدیجک کاره و نفور اولوب مقتضای طبع بشر ایله خاطره
اولنی مستدعای عقل صحیح و شرع صریح اوزره مهما امکن ظاهره چیقمیوب
قلبده اولدوغنه و خاطره کلدوکنه راضی اولمیجی حسد مذموم
مرتبه سنه وارمز و بو حالت صاحبی عقلا و شرعا مطعون و ملوم اولمز
پس اقل مرتبه بودر که بو حالدن نجات و زائیمه و اول ایکی قسم درجه سینه
وارمیه چون حسد که اعظم امراض و اشد اعراض در شرح و بیان و
علاجی ممکن اولدقجه وصف و عیان قلندی بعض رذایل نفسانیه و امراض
نفس انسانیه وار در کذب و صلف و بخل و ریا و امثالی دخی طریق علاجین

عیان و ساحه قلبدن کیفیت ازاله و اخراجین بیان ایده لم خواجه نصیر بو
مقامده کذب و صلف و بخل و ریا علاجین علی وجه الاختصار ایراد ایدوب
ختم کلام ایتمشدر اما مقام مقام تفصیل و موضع شرح و تطویلدر ذکر
نفوس اول امراضله مختل المزاج و طریق علاجنک معرفته محتاج در اول
سببدن بزرکان حکمت و علمای امت کتابلرنده تحصیل و فکر کلیل و نظر علیل
ایله ایجاد و تحمیل ایتدوکمزی ذکر و ایراد ایلدک امید در که کندو نفسمزک
یا بر مؤمن برادرک بو امراضنک بعضنه یا کلنه توفیق علاج و تصحیح مزاج
ایتمکله مثاب و ماجور اوله وز

ذکر امراض و آفات لسان

طالب نجات و کاسب درجات اولنلره معلوم اولسون که آفت لسان
اعظم آفات و اشد مخافتدر و اکثر بنی آدم الناس حصاید السنتهم بیورلدوغی کبی
زبان رسیده زبان و محنت کشیده لسان در قطعه
از زبان تو صد زیان باشد • خود زبان صورت زیان باشد
و اغلب افراد عالم لسانی تسبع اذا اطلقته اکلنی دنیلدوکی کبی مجروح انیاب
و مخالب قول دروغ و زبان کاذبدر بیت
خسرو زبان کاذب خود را صفت مکن
شمشیر چوب اکر زرنه بسته اند • اکرچه لسان عضو شریف و نعمت نطق انسانیه
نعمت عظمی و سعادت کبری در زیرا ایمانکه سرمایه سعادات و پیرایه
کرامات و مطلب اعلی و مقصد اقصی و حق جل و علایه موجب قرب
و زلفی در و اذکار حضرت رحمان و تلاوت منزل قرآن و سایر اعمال
صالحه و مثوبات که بو عضو ایله حاصل و آثار و برکاتی مکلفه واصل اولور

فقال

اکثر من ان یحصی و اشهر من ان یخفی در • و کوسر حمد که حلیه عبد ایدوکی منصوص در
بو عضوه مخصوص در • زیرا لسان ایله محمودی وصف جمیل علی جهة التبجیل در
کرکسه مقابله نعمت محموده جاری کرکسه مقابله نعمت ده اولمقدن عاری اولسون
بخلاف شکر که قلب و جنان و جرم لسان و اعضا و ارکان ایله اولور اما
مقابله نعمتده اولمغه محصور و نعمت مقابله سندن ماعداده غیر مذکور در
پس لسانک فضایلی بسیار و منافعی بیشمار • اما مضاری دخی بی حساب و آفات
و شروری خارج حوصله کتابدر • لاجرم اکثر صلحا و اغلب حکما صمت و
سکوتی ترجیح و ضروری اولمین موضعده قصر زبان و طی لسان ایتمکی
تصحیح ایدیلر • و بعض بلغا دیمشکه جمال المرء فی طی لسانه • لا فی طیلسانه فقیر بویله
نظم ایتمشدرم لمنشئه جمال المرء لا فی الطیلسان • ولکن فی طی اللسان
جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام رضی الله
تعالی عنهم • و علمای عظام رحمهم الله مدح سکوت و ذم کثرت
کلامده احادیث و آثار • و حکایات و اخبار بیحد و بیشمار در و بو جمله
دن بری من صمت نجا الصمت حکمة و قلیل فاعله • من توکل لی بما بین لحییه و
رجلیه اتوکل له بالجنة لحی چکه دیدکلری استخواندر • یعنی بر کمسنه دهان
و فرجین حفظ ایلسه مصرع بن اکا جنته ضمان اولورین لمنشئه رحمه الله
هر که حفظ ایتدی فم و فرجنی فی کل زمان • انبیا فخری اکا جنته اولدی ضمان
و دخی بیورمشلردر من سره ان تسلم فلیلزم الصمت لمنشئه رحمه الله
کر دیلرسک که اوله سین سالم • ایکی عالمده صمته اول لازم

و دخی اول حضرتدن صلی الله تعالی علیه وسلم مرویدر که بیورمشلر
اذا اصبح ابن آدم اصبحت الاعضاء کلها تستکف اللسان ای تقول
اتق الله فینا فانک اذا استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا
نظم لمنشئه رحمه الله هر صباح اعضای آدم دیر لسانه کای لسان
ساکت اول کم تن سلامت بولمغا ولمز سنک سلیم
کجرو ز بر جمله کجرو اولورسک سن بو کون
مستقیم ز جمله هر کر سن اولورسک مستقیم
ابن مسعود رضی الله عنه صفا و ستنه چیقوب دیر ایدی که یا لسان
قل خیرا تغنم او انصت تسلم من قبل ان تندم لمنشئه رحمة الله علیه
ای جرم لسان خیردی کم غانم اولورسین • یا باری سکوت ایله که تا سالم اولو
ربین کر ساکت و یا ناطق خیر اولمیه سین سن • تعیین بیلورین کم صوک اوجی نادم اولو
و حضرت عیسی دن صلوات الله علی رسولنا و علیه مرویدر که اصحابنی
دیدیلرکه بزی بر عمله دلالت ایله که جنته کرمکه سبب اوله • بیوردی که
اصلا نطق ایلمک • دیدیلر که بوکا قادر دکلوز • بیوردی که پس خیردن غیری
نطق ایلمک • و حضرت سلیمان علیه صلوة الرحمن بیوردی که اکر کلام سیم
سکوت خام اولسه سکوت زر خالص در لمنشئه رحمه الله سوزک در اولسه دخی وار سکوت قیل که
نه در ایکی کوزم لعل در دیا یاقوت • اکر سؤال اولنورسه سکوتک بو قدر
فضیلته موجب نه در جواب ویروز که کلامده آفات و مهالک و
مخافات واردر که ذکر و تعداد ایلسک کرک • و اول آفاتک اکثری

نفس اماره یه مشتهی و مطلوب اولور • وتسویل شیطانله قلبه لذیذ
وخوب کلور وتحریک جرم لسانده تعب ومشقت یوقدر واول
آفاته نفس وشیطاندن دواعی وبواعث چوقدر • وانلرک مضراتندن
چوق کمسنه غافل وسوء عاقبتنه جاهلدر • پس سخن بحر مواج کبی حوضی موجب
ندامت وسکوت کنار ساحل کبی مقر امن وموطن سلامتدر • با اکه سکوت
سبب فراغ خاطر وفکر • وموجب عبادت وذکر • ومورث رزانت
ووقار ودافع تذلل واحتقاردر • روایت اولنور داود علیه السلام
تعلیم ملک علام ایله جبه وجوشن صنعته اشتغال ایدرکن لقمان حکیم
حاضر اولدی • خاطرنه کلدی که بو نه نسنه در • دیو سؤال ایلیه ینه رزانت
ووقار ایله عامل اولوب سکوت ایلدی چون تمام اولیجق داود ایتدی
جنکده حفظ نفس ایچون خوب نسنه در • پس حضرت لقمان الصمت من الحکمة
بیوردی **نظم** العلم زین والسکوت سلامة • واذا شرعت فلا تکن مکثارا
ما ان ندمت علی سکوتی مرة • ولقد ندمت علی الکلام مرارا •
وارباب سلوک مدار وصولی بش نسنه ده حصر ایدوب بو بیتی
مشهورده جمع ایلدیلر **نظم** جوع وصمت وسهر وعزلت وذکر بدوام
ناتمامان جهانرا بکند کار تمام • امام غزالی ایدر صمت امر لازم ایدوکنه
دلیل بودر که کلام درت قسمدر • مضر محض ونافع محض ضرر ونفعی مشتمل اولان
ونفع وضرردن خالی اولان مضر محضک تکلمی جایز دکلدر • بلا شبهه ضرر
ونفعی مشتمل اولنک دخی کذلک زیرا ضرری نفعنه دکمز والغاز زیاده

ایکی

ایکی سندن خالی اولان دخی نامجوزدر • زیرا که عبث محض وتضییع زمان
ووقتدر که موجب خسران ومقتدر وهمان نافع محض اولان قالدی • پس معلوم
اولدی که کلامک اوچ ربعندن سکوت واجب همان ربع واحدک نطقی
مناسب ایمش واول بر قسمده دخی آفات خفیه اولمق دقایق ریا و
تصنع وغیبت وتزکیه نفس کبی محتملدر • پس ظاهر اولدی که جناب رسالت
پناهک صلی الله تعالی علیه وسلم من صمت نجا بیوردوغی عین صواب
وفصل الخطاب وجوامع الکلم دندر که اوتیت جوامع الکلم مقتضاسنجه
مخصوص جناب رسالت قبابدر علیه الصلوة والسلام • پس آفات
کلامی تعداد • وهر برینک اسباب وعلامات وعلاجاتن ایراد وحضرت
امامه اقتدا ایدوب • اولا خفیفلرندن ابتدا بعده غلیظ واغلظ
اولنلر ایله تکمیل وتتمیم وطریقه احسن تعلیمی که اسهلدن اخذ وابتدا واصعب
ایله ختم وانحقدر • رعایت ایدوب خفایای جلایای آفات کلامی افهام
وتعلیم ایدهلم ابتدای **تقسیم** معلوم اولسون که آفات کلام حضرت
امام تنبیه واعلام بیوردوغی اوزره یکرمی آفتدر **اولکی آفت**
• **لا یعنی در** یعنی دین ودنیاده نفعی ظاهر وفایده سی مرجو
اولمیان کلامی سویلمکدر اگرچه کذب وغیبت وفحش حرام در انلردن
فضیلت اجتناب واجب در اما ما لا یعنی فی الجمله مباح دخی اولورسه طالب
موجب کمال اولنلره ترکی مناسب در • زیرا تضییع زماندر • وتضییع زمان
خسراندر اگر او زمانده جلال وعظمت حقده تفکر اولنسه احتمال ایدی

نفحات مواهب حقدن اول عطیه‌لر اولیدی که حسابه کلمییدی
بانك زبانك فرسوده اولمزیدی وکاتب اعمالك رنج بیهوده
چکمزیدی • ودفتر اعمالك عبث ایله مخبط اولمزیدی یا اول کلامك
ذکر وتسبیح وحمد اولیدی • مثوبات جلیله حاصل اولیدی محتمل ایدی
پس بوبك کبی فوایدی انك کبی زوایده تبدیل ایتمك عاقله لایق می در
حدیث شریفده وارد اولمشدر که من حسن اسلام المرء ترك مالایعنیه
وبوندن دخی شدید وعید وارد اولمشدر • روایت اولنور که اصحابدن
برجوان احد غزاسنده شهید اولدی که شدت جوعدن اچون سینه‌
سنك بغلمشدی والده‌سی یوزندن غباری سلوب سنیالك الجنه
دیوجك حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بویر دیلر نه دن
بیلدك شاید که مالایعنی سویلریدی • یا مهم ومحتاج اولمدوغی
نسنه‌یی منع ایلریدی ولیه • امام غزالی ایدر که مالایعنینك حدی اولدر که
برسوز که سویلیدوکك تقدیرجه متضرر واثم حالا ومالا اولمیه‌سین
مثلا بر طایفه ایله تحدث ایدرکن ایلدوکك سفرلری وکوردوکك
جبال وانهار واجتماع ایتدوکك شبان ومشایخ وانلردن مشاهده
ایتدوکك احوالی حکایت ایلیه‌سین • پس بوکلماتدن سکوت ایلمك
دینی ودنیوی ضرر مترتب اولمزیدی • هرچند دقت ایلمك مبالغه دن
وبعض کسنه‌لری ذم وغیبتدن وکندوکه مشاهده اقالیم ولقای
مشایخدن حاصل اولان عجب وترکیه نفسدن احترازی احترازایلمك تضییع

زمان وزبانکی ذکر وتسبیحه اجرا ایتمدوکك خسران کلی در وجمله مالایعنی
بلکه حرام اولان مقوله دن سوآل در همنشینکدن که بوکون قنده ایدك
وقندن کلورسین که تضییع وقت اولدوغندن غیری صاحبکه زحمت ویررسین
زیرا اشبو بر یردن کلدکه که ذکر ایتمکه حیا ایده اکر حقیقتی دیرسه کندو
متالم اولور کذب ایدرسه اثم اولور • سکوت ایدرسه جواب ویرمدی
دیو سن حضور اولورسك یاخود بیلدوکی نسنه صورسین شاید که نفسی
بلمزیمکدن جواب غیر صواب ویره یاخود دعب دتندن سوال
ایلیه‌سین بوکون صایم میسین دیه‌سین نعم دیرسه شاید عجب وریایه
مبتلا اوله • اقل بایکون عبادتی سردرجه‌سندن که عبادت جهردن
نیجه مرتبه زیاده در • تنزل ایلیه بوجمله آفاته سن سبب اولدك اکر فضول
کلام ومالایعنی حدیثی ترك ایدیدك وبو آفاتدن صاحبك دخی فاتدن
سن سالم اولیدك اکر ذکر وتسبیح ایده ایدوك نیجه ثوابلر بولایدك
پس علاجی بودر که • ملاحظه ایده که موت وفنا درمیان وانفاس راس
مال انسان زمان عمر بیتی ایدوب اوکدل اله جی سیدان وبوراس
ماله تحصیل سعادت ممکن ایکن تضییع ایتمك عظیم خسراندر نظم
الیس من الخسران ان لیالیا • تمر بلا نفع وتحسب من عمری بوعلم
جهتندن علاج در • عمل جهتندن عزلت نوع بشریادمانه وضع حجر
باللزوم سکوت ایتمکه عظیم همت واقدام که لسان سکوته معتاد اولوب
که اختلاط دخی ایدرسه ملکه اولمغله سکوته مالك اوله • لکن اختلاط ابدوب

حفظ لسان ایتمک غایت دشوار در • **ایکنجی آفت فضول کلام در**
یعنی مهم اولان موضعده قدر حاجتدن زیاده ایتمک یا بر کره سویلدکدن
صکره ینه اعاده قیلمق یا اختصار ممکن ایکن اطناب و تطویل و اجمال ایله
مرام حاصل اولورکن بسط و تفصیل ایتمک کبی بو دخی مالایعنی قریب
بلکه اندن قسمدر • بعض صحابه دن مرویدر که بکا بعض کمسنه تکلم ایدر بکا
اکا جواب ویرمک بارد دن مشتهی کلور • اما انیمزین فضول کلام
اولمقدن خوف ایدرین دیر ایدی بو آفتک دخی علاجی آفت اولی کبی در
اوچنجی آفت خوض باطل در یعنی باطل نسنه لره شروع ایلمک اخبار
عشق حرام و احادیث خمریه و فسق و اثام • و ذکر تنعمات و ترفهات
ملوک ظلمه و جبابره و نوادر و لطایف فحشیه ایتمک کبی بو آفت اولکیلردن
افحش در • زیرا انلر ترک اولی بو حرام در • حدیث شریفده وارد اولمشدر
که اکثر الناس خطایا یوم القیمة اکثرهم خوضا فی الباطل یعنی قیامت
کوننده خطیه لری • و کناهلری چوق اولان دنیاده خوض باطلی چوق ایدنلردر
و قرآن عظیمده و کنا نخوض مع الخائضین بونک علاجی ملاحظه ایتمکدر •
بر فعل که ترکی اولی و افضل و تضییع عمر اولدوغندن غیری تحصیل وبال
و خطیئه ایتمکدر • **دردنجی آفت مرا و جدالدر**
شریعتده منهی حکمتده مذموم در • حدیث شریفده وارد در من ترک
المراء و هو محق بنی له بیت فی وسط الجنة و من ترک المراء و هو مبطل بنی له
بیت فی ربض الجنة • یعنی جدال و خصومتی حق الندہ ایکن ترک ایلینه جنتک

وسطنده منزل بیلور حق الندہ دکل ایکن ترک ایلینه کنار جنتده منزل
بیلور مرا و جدال غیرک کلامنه دخل و اعتراض و اویله دکلدر دیو
رد و انتقاض ایتمکه دیرلر • وانک موجبی اکثریا ترفع و تکبر و اظهار
فضل ایتمکله آخره تجبر ایتمکدر • پس لایق اولدر که بر کمسنه بر کلام سویلیه
حق ایسه قبول و تصدیق اولنه • باطل ایسه امور دنیویه دن ایسه سکوت
قیلنه • امور دینیه دن ایسه رفق و نصیحت طریقی اوزره اعلام اولنه
جدال و نزاع طریقنه اقدام اولنمیه بعض علما دیر ایدی بر کمسنه بر مجلسده
خطا سویلیه یا لفظ جهتندن یا معنی جهتندن اول مجلسده انی تخطئه و موضع
خطاسین بیان و صوابه ارشاد ایلمه • زیرا اهم اسندن بی منت تعلم ایدر
هم سکا عدو اولور • و چون بو آفتک سببی تکبر و ترفعدر پس انلرک
علاجی سبقت ایلدی بوکا دخی علاج در • و ذکر ایتدوکمز فواید و
مضارّی دخی ملاحظه نافعدر **بشنجی آفت خصومت در**
مرا و جدالدن اشددر • زیرا مرا و جدال محضا مجلسده بر کیشینک کلامی
رد و سوزنه مناقشه در • قدیمدن خصومت باقی و دایم مخالفت و
شقاق یوقدر • اما خصومتده قدیمدن مخالفت و منازعت و مستمر اولور
شقاق و عداوت کرک • مثلا اصحاب سنی و احزاب رافضی ارسنده
اولان کبی امور دنیویه ده خصومتلری و نزاعلری و لوب ایکیچون کلامی
و مقاله سنی تزییف ایلمکدر • بو خصومت اول وقت حرام اولور که
کندو طرف باطلده اولدوغین بیلور اوله یا حقی کیمکدر بلمز اوله دعواده

وکیل اولمق عادت ایدن کمسنه لرکبی که بیلمدین دخی وکیل اوله حق السنده
اولان کمسنه دخی ادب و وقاری مقصودین تقریر ایدوب قدر حاجتدن
زیاده کلام فضول و ایذای خصم وشتم واستنقاص ایدرسه خصومت
مرخص ومجوز اولور • بعضی کمسنه محضا غلبه واذلال خصمی ایچون خصومت
ایلر حتی خصومتی تمام واولنسنه کندویه واصل اولدقدن صکره قبول
ایتمیوب آخره ایثار واعطا • بلکه بیابانه رمی والقا ایدر • ومقصودم
آنکا غلبه در یوخسه مال دکلدر دیر • وبو خلق خبیث وفعل باطلدر • وبو
مقوله خصومته مباشرت ایدن احمق وجاهلدر • موجب ترفع وتکبر
وتشغب وتجبردر • وخصومت دنیاده موجب تشویش خاطر
وتفرقه حال وآخرتده مؤدی عذاب ونکالدر • وترکی دارینده
حضور وسعادت وسلامتدر **التنطع آفت تصنع کلامدر**
یعنی کلامده اصطلاحات وعبارات واساجیع واستعارات
کتورمکه حریص ومشغوف اولمقدر • وبو حال دخی طلاب فضیلت وکتاب
منسوبت اولنلره جایز دکلدر • زیرا تصنع اوقات اولدوغندن غیری
شرعا مذموم وعقلا ممنوعدر حدیث شریفده وارد اولمشدر • انا واتقیاء
امتی برآء عن التکلف • ودخی بیورمشلردر • ان ابغضکم الی وابعدکم منی
الثرثارون المتفیهقون المتشدقون • ثرثار کثیر الکلام اولان کمسنه در
باطل وعبث نسنه لرده متفیهق کلامنی چوق دلبند وطمطراقله سویلینه
متشدق فصاحت اوزره سویلمک ایچون شدقنی یعنی طرف دهانی

اکوب

اکوب اظهار فصاحتده تکلف ایدن کمسنه در • پس بو حدیث شریفدن
مفهوم اولدی بویله ایدن کمسنه لر حضرت رسالت پناه قتنده
صلی الله تعالی مبغوض ومردوددر • وانلرک مجلس سعادتدستکاهندن
مبعد ومطرود اولمش دعاده سجع تکلف ایتمک دخی مکروه اولدوغی
بوکا مؤیددر • برکمسنه سجعله تکلف ایدوب دعا ایدرکن ائمه دن
بری استماع ایدیجک ایتدی سنلرسین بکا فصاحتمی صاترسین اما
بی تکلف عفوا وصفوا سجع واقع اولسه لابأس در نتکم بعض
ادعیه مأثوره ده وارد اولمشدر • اللهم اعوذ بک من علم لا ینفع
وقلب لا یخشع • ودعاء لا یسمع • ونفس لا تقنع وبطن لا یشبع ودخی
علما وخطبا اوایل کتب وخطبه لرنده ایراد ایتدکلری کلمات
فصیحه مسجعه • ومواعظ وآداب بلیغه مصنعه • بو قسم ممنوع وکلام
متکلف مصنوعدن دکلدر • زیرا انلردن غرض قلوبی ترقیق وقبول
جانبنه تحریک وتشویقدر • زیرا رشاقت ولطافت لفظ قبول
نصیحت وتأثیر وعظ ایتمکده محکم مؤثردر • وقلبی افعال قبیحه دن قبض
واعمال حسنه جانبنه بسط ویرمکده غایت مفیددر • آیات قرآنی
وتنزیل سبحانیده رعایت فصاحت لفظ وبراعت ترکیب
وتشابه اواخر واوایل وتناسب مقاطع وفواصل اولندوغنک
جمله حکم باهره وفواید عزیزه سنددر اما ممنوع ومذموم •
اولان محاورات ومخاطباتده که قضای حاجات وتحصیل مرادات

ایچون سویلیورلر و اکا عوام کلام روزمره دیرلر انده استعمال
فصاحت و تکلف اسجاع و ایراد اصطلاحات و عبارات و
تکثیر تشبیهات و استعارات ایتمکدر زیرا تکلف بی فایده
و تصنع بارددر باعث اظهار فضل و تمیز و ریا و رعونتدر
و مخاطبه اکثریا کسر نفس و تألم ایجاب ایدر و بو فعلک صاحبی
بارد و ثقیل عد اولنور و اکثریا ارباب مضاحک و مساخر
بو مقوله کمسنه لره تقلید و محاکات ایدوب اضحاک ناس ایدرلر
و بالجمله فائده سی یوق و مضرتی چوقدر اول سببدن عقلا
قبیح و شرعا متعلق نهی صریحدر بیدی فحش و سب و شتم و قذف ایتمکه
و اکا بذاءة لسان دیرلر بو مقوله فحش و سب و شتم کذب ایله حرام
و موجب جرم و آثام ایدوکی ظاهردر اما کذب کلمه دخی فحش و سب و
شتم بر هر حال عقلا مذموم و شرعا حرام و صاحبی ملومدر و بونک
سببی خبث طبیعت و دنائت و خباثت جبلتدر و حدیث
شریفده وارد اولمشدر که ایاکم و الفحش فان الله تعالی لا یحب الفحش
و دخی بیورمشلردر که لیس المؤمن بالطعان و اللعان و لا بالفاحش و البذی
روایت اولنور که یهوددن لعنهم الله بر طایفه جناب حضرت رسالت
دستگاهی صلی الله علیه و سلم گلوب السلام علیک دیرکن ادلوب
السام علیک دیدیلر سام لغتده موت معناسنه در حضرت علیه
الصلوة و السلام علیکم دیو جواب ویردی عایشه رضی الله عنها صبر

ایده میوب انلره شتم و سب ایدیجک حضرت منع ایدوب یا عایشه
علیک بالرفق بیوردیلر عایشه ایتدی یا رسول الله دیدکلرینی استماع
بیورمدیکوزمی بیوردیلر بلی اشتدم ولیکن علیکم دیدکلرین رد ایلدم
ان الله رفیق یحب الرفق فی الامر کله مؤمن عاقل و مرد حکیم حسن خلق
و تهذیب لسانده اجتناب فحش و بدیانده اکتساب آداب و اخلاق
حسان ایتمک استرسه اکا بو حدیث کافی و وافیدر ابراهیم بن مغیره
مرویدرکه یحشر الفاحش المتفحش یوم القیمه فی صورت کلب و بو اثر
محتاج بیانده نظر ایدکلدر زیرا آدمی مرتنه خلق خبیث و سیرت مذمومه
اوزرینه اولورسه فردای قیامت بر حیوان شکلنده بعث اولنور
که اول صفت انده غالبدر چونکه فاحش متفحش دنیاده کلب عقور کبی
هرکسنه یه صیاح و هریر ایدوب و آستینی دامانه ییشوب اذا
و تحقیر ایدر پس اگر کلب صورتنده محشور اولورسه بعید و دور دگلدر
و احنف بن قیس دن مرویدرکه ادوء الداء اللسان البذی و الخلق الدنی
امام غزالی رحمة الله تعالی ایدر فحشک حدی و حقیقتی اولدر که امور
قبیحه الفاظ صریحه ایله ذکر ایلیه مثلا جماع و اعضاسنی الفاظ صریحه
و القاب قبیحه ایله که اهل فساد اراسنده معروف و اهل صلاح
اندن اجتناب ایله موصوفدر ذکر ایلیوب کنایت و ستر ایله سویلمیه
و کذلک تبول و تغیط دخی لفظ صریحی ایله ذکر اولنمق فحشدر قرآن
عظیمده جماعدن مس و لمس و دخول و صحبتله تعبیر بیورلدوغی بو ادبه رعایتدر

اکچو نذر و بو مقوله الفاظ و القاب اکثریا فحش و شتم صددنده ذکر
اولنور و بعض بعضندن تقف و تدر • اوایلی مکروه و اواخری حرام و
محظور در و فحش و حرم دخی مجالسده اسمالری ذکر اولنیوب کنایت ده
رمز ایله اکلمق کرک و فحشک سببی یا ایذای غیر در • یا اختلاط اوباش
و فساق سببی ایله لی فحشه معتاد اولمقدر • علاجی قبحنی تذکر و احا
دیث و آثاره تفکر ایتمکدر سکزنجی آفت لعن در انسان یا حیوان یا جماد در
و لعن رحمت حقدن دور اولسون دیمکدر • نهی لعن حقنده احادیث
چوقدر المؤمن لیس بلعان کبی و بعض روایتده کلمشدر که مؤمنک لعنی
قتلنه مساوی در و مذمت لعن مرور ایتمشدر • امام غزالی رحمه الله علیه
ایدر لعن اوچ مرتبه در • اولکی مرتبه اولدر که • لفظ اعم ایله اوله لعنة الله
علی الکافرین دیمک کبی • ایکنجی مرتبه اولدر که لفظ اخص ایله اوله لعنة الله
علی الیهود و علی الروافض دیمک کبی و اوچنجی مرتبه اولدر که • لفظ معین ایله
اوله لعنة الله علی ابی جهل لعنة الله علی یزید دیمک کبی • اولکی و ایکنجی •
مرتبه جایز در • لکن فرق مسلمیندن اهل بدعت حقنده خطر وار در دقت
نظر کرک • زیرا بعض فرق غلاة دن اولمغله لعنه استحقاقلرنده شبهه
وار در پس عوام اندن منع اولنمق کرک • اوچنجی مرتبه اکثر شریعتده
کفر ایله ختم اولدوغی ثابت ایسه فرعون و ابولهب و ابو جهل کبی لعن جایز در • و الا
اکر احیادن ایسه یهودی معین کبی جایز دکلدر • زیرا کفر ایله ختم اولدوغی جمیع
معلوم دکلدر • امواتدن ایسه ایلمک اولی در • شاید ایمانله ختم اولمش

اوله خصوصا که کافره لعنت ایتمکده ثواب یوقدر • اقل حالی کون عبث
قسمندن اولور حتی بر کمسنه ابلیسه دخی لعنت ایتمیسه ترک واجب ایتمش اولمز
پس لعنت بدلی تسبیح و تهلیل ایلیسه ثوابلر بولور • یزیده لعنت ایتمکده ترجیح
بو یله در • زیرا یزید قتل حسینه و اهل بیته رضی الله عنهم امر و رضا ویر
دوکی مقرر دکلدر • ایتدی ایسه شاید که توبه ایتمش اوله • عم نبی صلی الله علیه
و سلم حمزه رضی الله عنه قتل ایدن وحشی ایمانه کلدی و تایب اولدی
قبول اولندی لعنت ایتمکده ضرر یوق • ایتمکده خطر وار پس ترکی
افضل و انک بدلی تسبیحه مشغول اولمق اکمل در بو کلام امام غزالی در
بغداده مرحوم مدرس نظامیه و مفتی شافعیه ایکن استفتا اولنوب
ویردکلری جواب فتوی و کتاب احیاده ذکر ایتدکلری بودر •
اما کم اول فتوایه ائمه شافعیه • و شرکای امام غزالیدن اولان امام
الکیا الهراسی جواب یزوب جواز لعنه فتوی ویرمشدر • و متأخریندن
چوق کمسنه لر جمله دن تحریر محقق سعد تفتازانی یزیدک کفر و ضلالتی
متواتر در • دیو لعنتده شبهه ایتمشلر در • اهل بیت نبی صلی الله علیه
و سلم اساری کبی بیحجاب کتوردکلری • و دندان مبارک حسینه •
رضی الله تعالی عنه قضیب ایله ضرب ایتدوکی حتی صحابه دن حاضر
اولانلر اختیار دیدی • کیدر قضیبکی که اول درو دندانی
صدف آسمان شرف دهان فخر کاینات تقبیل و تلثیم ایتدوکی کورمشدر
و ایکی غنچه باغ آل عبا حسن و حسینه ریحانتای من الدنیا بیوردوغی

ایشدلمشدر • وبونك امثالی روایات كه متضمن تحقیر اهل بیت در
حال اكه تشریفلری چون یرید الله لیذهب عنكم الرجس اهل البیت
ویطهركم تطهیرا نازل اولمشدر اكرچه مربری حادون ایسه مجموعی
متواتردر • واهل بیتی قتل وتحقیر • وخصوصا ریحانهٔ باغ ابی القاسم
محمدی صلی الله علیه وسلم بو وجهله اذلال قیلمق • وكل خوشبوی آل
مصطفی‌یی سموم كربلای كرب وبلاده خاكه پایمال ایتمك مجرد كبیره
مرتبه‌سنده قالمز • بلكه تعظیم جناب حضرت نبوت مآبه صلی الله علیه
وسلم منافی اولدوغیچون كفر مرتبه‌سینه واصل اولمشدر نظم

جز بچشم وچهره مسپر خاك آن ره كان همه •
نركس چشم وكل رخسار آل مصطفاست •

اشكها بر سینه كو پاره پاره جها در نیل غرق • میرو نالان فرات آری ازین غم در عذابست
بعض افاضل دن بو مسئله سؤال اولنیجق دیمش كه كتب فتاوی ده مذكوردر كه
بر كمسنه حضرت نبی صلی الله علیه وسلم قباغی سوردی دیسه‌لر اول
بن سومزین دیسه كافر اولور • ظاهر اول حضرتك حسین حضرتنه مجتبی ایله
قباغه مجتبنك مناسبتی یوغیدی پس حسینه بویله اهانت واذلال ایدن
اول حضرته صلی الله علیه وسلم نه ایتمش اولور • مشهوردر كه زمان قتل حسینده
واهل بیت ده جنی‌لر بو بیتی انشاد ایدرلر شعر اترجو امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب • وهذا فی المثال كمن یرتجی
علی العصیان من جدان الثواب • بعض شعرای اهل بیتك بو معنی‌لرده

قصیدهٔ بدیعه‌سی واردر بر ایكی بیت تحریر اولندی نظم

مدارس آیات خلت من تلاوة • ومنزل وحی مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخیف من منی • وبالبیت والتعریف والجمرات
دیار علی والحسین وجعفر • وحمزة والسجاد ذی الثفنات

لكن فقیر ایدرین جواز لعنت دیرلر ایسه فی الجمله جوازه طریق واردر
اما اولی وافضل تركیدر • زیرا لعن یزید واجب ومندوب دكلدر
بلكه احتمال عدم جواز واردر • پس لسانی لعنه معتاد ایتموب روافضه
تشبه ایتمكدن نفسكی ابعاد ایتمك اعلی واكمل وطالب سعادت اولنه
اولی وافضلدر • ودخی معلوم اولسون كه بر كمسنه‌یه بد دعا ایتمك
دخی عقلا مذموم وشرعا منهیدر • اول كمسنه ظالم ایسه دخی بد دعا
ایتمك كرك زیرا بد دعا ایتمكله مظلوم دخی اكا ظلم ایتمش اولور •
یا برابر اولور آخرتده ثوابی قلمز • یا بو ارتق ایدر اول بونك ثوابی
المق لازم اولور • بو معنی حدیث شریفده وارد اولمشدر •
وحضرت عایشه رضی الله تعالی ظالمه بد دعادن منع بیورمشلردر
اگر كمسنه ظالمندن انتقام المق استرسه قول وفعلله هركز تعرض ایتموب
حاكم برحق وقهار مطلقه حواله ایتسون وبر مقدارجه صبر ایتسون
كورسون بیت تو بد كننده خود را بروزكار سپار •
كه روزكار ترا چاكریست كینه گذار • بعضی اكابر دیمشدر مظلومك
دعاسی اكثریا تاخیر اولنور • وحدیث قدسیده دخی بیورركه وعزتی

وجلالی لا تضرنک • ولو بعد حین حکمتی اولدر که طبع بشری مظلوم اولیجق
غالبا اضطراب ایدوب فعله اقل قولله ارادت انتقام ایدر عجزینی
فهم ایتدکدنصکره جناب حقه حواله ایدر • حواله ده تأخیر ایتمکین
اجابتده تأخیر واقع اولور اکر اول امردن قطعا ارادت انتقام
جانبنه حرکت واهتمام اولمیوب جناب حقه حواله وتسلیم تام اولیدی
اجابت فی الحال واصل ومراد مظلوم بلا تأخیر حاصل اولیدی

طقوزنجی آفت غنا ایتمک وشعر سویلمک در سماع

اصطلاحده صوت طیبی اکر آدمیدن اکر غیریدن ایشدوب تلذذ
ایتمکه دیرلر • وجد سماعدن حاصل اولان حرکاته دیرلر • اکر ناموزون
ایسه اضطراب دیرلر اکر موزون ایسه عربیده تصفیق ورقص فارسیده
دست افشان وپای کوبان دیرلر بیت جانا امشب دوستان در رقص عشقند وسماع
زعم زاهد را تو هم دستی بزن پایی بکوب • شعر خود مشهوردر کلامدرکه
عن قصد موزون قیلنمشدر • وزن بر حالدر که طبع سلیم انی درک
ایدوب ناموزون اولندن فرق ایدر • اما سماع حل وحرمتنده امت
محمد اختلاف ایتمشلردر • ائمهٔ اربعه دن حرمت وکراهتی منقولدر • اما مطلقا
صوت طیب استماع وتلذذی حرام دکلدر • اجماعا مثلا حسن صوت ایله
قرآن عظیم تلاوت اولنسه لحن وفساد اولمسه مباح بلکه مندوب ومستحسندر
حدیث شریفده لیس منا من لم یتغن بالقرآن دخی بیورلمشدر • ما اذن الله
کاذنه لمن یتغنی بالقرآن • اما غنای مشهور که نغمات وترنماتله اشعار

اوقومقدر ائمهٔ حنفیه نک جوابلری بو وجهله درکه • اکر دفع وحشت
ایچون تنها کندویه اسماع وغنا ایدرسه بعض مشایخ قتنده جایزدر
وبعض زهاد اصحابدن افندر • اما غیرلره لهو ولذت ویرمک ایچون
یا اخذ مال ایچون تغنی ایلسه حرام در • بو اکثر فقها کلامیدر • وکافهٔ بعض فقها
متصوفه جملهدن امام غزالی رحمهم الله غنا وسماع جایزدر • اوتار و
مزامیر اولمیجق یعنی سازلر که تار ونای قسمندن اوله اول تجویز ایتدکلری
امام غزالی ایدر • بیش نسنه عارض اولمیجق سماع صوت طیب حرام
اولور • اولکی عارض صاحب صوت اجنبیه خاتون اولوب استماع
صوتنده احتمال فتنه اوله غلام صاحب جمال دخی بو حکمده در •
زیرا سماع صوتک صاحبنه تحریک شهوتده عظیم تأثیری واردر
خصوصا که صوت طیب نغمات موزونه مقارن اوله قطعه
آواز خوش از کام ودهان لب شیرین • کر نغمه کند ور نکند دل بفریبد
در پردهٔ عشاق وصفاهان وعراقست • از حنجرهٔ مطرب مکروه نزیبد
ایکنجی عارض اولدر که آلت اهل فسق ولهو شعاری اوله اوتار ومزامیر کبی
ایله اولمز مباحدر • دف کبی اکر جلاجلی دخی اولورسه فقیر ایدرین
بو انلر مذهبیدر • مشایخ حنفیه دف بی جلاجلدن غیری نسنه مباح
طوتمزلر • اوچونجی عارض صوتده اشعار فحش وهجو مؤمن اوله یا مغنی
خاتون اجنبیه یا غلام تصریح اولنمش اوله • دردنجی عارض اولدر که مستعد
شهوت وهوا غالب ومقتضیات سیئات ومهوسه طالب اوله

گرکسه شخص معین محبتنه گرفتار اولسون گرکسه اولمسون زیرا بو مرتبه ده
اولان قلبه سماع صوت وترانه و وصف حسن جمال و خد و خال و فراق
و وصال بر مرحال شعلهٔ شهوتنی اشتعال و هوا و هوس کامنی تحریک ایدر و
صاحب صوت دخی فتنه یه باعث و معصیته شریک اولور بعض علما
دیمشلردر که الغنا رقیة الزنا یعنی عارض اولدرکه مستمع عوامدن اولوب
حب الهی ایله قلبی منور اولمش اوله • اگرچه سماعدن بونگ گبی کیمسنه تحریک
شهوت و اثارهٔ فتنه ایتمیوب لذت مباحه دن دخی اولورسه • اما
ادمانی و کثرتی تضییع اوقات و تعطیل مهماته مؤدی اولمغله ممنوع
اولوب صاحبی سفیه مردود الشهاده اولور صغیره مدام و مثله کبیره اولدوغی
گبی مباح دخی مداومتله صغیره اولور • نته کم ترویح قلب و تشحیذ قلوب
ایچون لعب شطرنج مباحدر • اما ادمان اولنسه اباحتی زایل و حرمته
راجع و آیل اولور • پس بونگ حالی خال صاحب جمال گبیدرکه بر دانه
اولمغله مزید حسن اولوب افسانه اولور • اما کثرتدن اول قدر اولسه که
اکثر حواشی چهره و اطراف رخساری طوتسه جمالی منقص و سیاه رویلگه
مؤدی اولور نظم خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی •
جو خال اندک فتد بر رخ دهد حسن فراوانش • وگر گیرد ز بسیاری همه رخسار شاهد را
میان ساده رخساران سیه رویی رسد زانش • امام غزالی ایدر اباحت
سماعه دلیل عقلی بودرکه • سماع صوت طیب موزونی و یا غیر موزونی
که محرک قلب اوله اشتمکدر • اما سماع صوت طیب حرام دکلدر • زیرا حاسهٔ

سمع مدرکاتندن تلذذ ایتمک حاسهٔ بصر مدرکاتندن تلذذ ایتمک گبیدر
ازهار و اشجار و خضروات و انهار مشاهده سندن لذت حاصل اولدوغی گبی
و حاسهٔ شم روایح طیبه ایله متلذذ • و حاسهٔ لمس سطوح ناعمه دن متمتع اولدوغی
گبیدر بلکه قوت عاقله معلومات یقینیه • و معارف حقیقیه دن متبهج و
متلذذ اولدوغی گبیدر • چونکه بونلر حرام دکلدر • پس سماع صوت طیبدن
استلذاذ دخی حرام دکلدر • بلکه حق جل و علا قرآن عظیمده یزید فی الخلق
ما یشاء بیوردوغی صوت طیبی مدح و ثنا و انسانه منت عد ایلدی حرام
منت و اکا ثنا و مدحت اولمز • و حضرت داود علیه السلام حسن صوتیله
ممدوح انبیا اولمشدی و جناب رسالت پناهی ابی موسی اشعری یی حسن صوتی
اولدوغیچون لقد اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود دیو مدح بیوردی
پس صوت بجد طیب اولمغله استماعی حرام اولمز بو درجه اولیدر • درجهٔ
ثانیه اولدرکه • حسن صوته وزن منضم اوله وزن حسندن ایدیعنیدر
نیجه صوت طیب وار در ناموزون • و نیجه موزون طیب دکلدر صوت
موزون اوچ قسمدر • بری حنجرهٔ انساندن چیقندر • ایکنجیسی حنجرهٔ حیواندن
چیقندر بلبل و قمری گبی بیت نوای بلبل و قمری و نالهٔ عشاق •
هزار زاهدی ایتدردی خلوتینی خراب • اوچنجیسی جماداتدن حاصل
اولاندر • اوتار گبی چنگ و عود وانگ امثالی • و مزامیر گبی نای و سرنا و انگ
امثالیدر • چون قسم ثالث نص شرعله حرام و مباحدن مستثنی در باقیلر اصل
اباحتده باقیلردر • درجهٔ ثالثه اولدرکه وزن شعری منضم اوله بو دخی حرام

دکلر جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم موزون شعرلر استماع بیورلر
و جایزه لر ده عطا بیورر دیلرنته کم کعب بن زهیر رضی الله عنه مصرع
بانت سعاد فقلبی الیوم متبول • قصیده سیله حضرتی مدح و مجلس شریفلرنده
انشاد ایدوب بیت ان الرسول لسیف یستضآ • مهند من سیوف الهند مسلول
بینه وارنجه مبارک ارده سندن برده لرینی چیقروب اکا عطا قیلدیلر اول برده
معاویه ورثه کعبدن یکرمی بیک اقچه یه اشترا ایدوب بعده خلفای عباسیه یه
انتقال ایدوب شعار خلافت اولوب خلیفه دن خلیفه یه واصل اولوردی تاکه
سنه ست وخمسین وستمایه ده لشکر هلاکو خلیفه یی قتل و بغدادی غارت ایتدکلرنده
نابدید اولدی نابغه جعدی جناب حضرتی علیه الصلوة والسلام بو قصیده ایله
که مطلعی بودر شعر خلیلی غضا ساعة وتهجرا • ولوما علی ما احدث الدهر اوذرا
مدح ایدوب حضرتنده انشاد ایتدکده لا یفضض الله فاک دیو دعا بیوردیلر
راوی ایدر عمری یوز اللی یه قریب اولوب سلک دندانندن عابر کانیله
بر دانه دوشمش یوغیدی و بو بیتی انشاد ایلدکده • بلغنا السماء مجدنا وجدودنا
وانا لنرجو فوق ذلک مظهرا • حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردیلرکه الی این یا
ابا لیلی نابغه دیدی الی الجنة یا رسول الله حضرت بیوردیلر ان شاء الله تعالی
وحسان ایچون مسجد نبوی ده بر کرسی قومشلر ایدی که اکا چیقوب اول حضرتک
مدایح و کفاره اهاجی سویلیدی و انوک حقنده روح القدس معک ما نافحت
عن الله ورسوله بیورمشلردر • و عامه اصحاب و خلفای راشدین خصوصا
امیر المومنین یعسوب الموحدین نظم اشعار ایتدکلری شیوع واشتهار طوتمشدر

صحابه دن لبید عامری که عربک مشهور شاعری در بو بیتی دیمشدر نظم
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم • وبقیت فی خلف کجلد الاجرب
و حضرت عایشه رضی الله عنها بو بیتی انشاد ایدردی • و ابی بکر حضرتی
و بلالی رضی الله عنهما مدینه ده حما دوتردی فاقت ایتدکده ابو بکر
بو بیتی انشاد ایدردی بیت کل امرئ مصبح فی اهله •
والموت ادنی من شراک نعله • حضرت بلال بو قطعه ایله رفع صوت
ایدردی و مکه مشرفه یه اشتیاقین اظهار قیلوردی قطعه
الا لیت شعری هل ابیتن لیلة • بواد وحولی اذخر وجلیل •
وهل اردن یوما میاه مجنة • وهل یبدون لی شامة وطفیل •
و بعض ادبا دیرلردی که الصحابه ینظمون و ینثرون • نعوذ بالله من
قوم لا یشعرون اما جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم شعردن
معصوم و شعرده کلو لطیف ورایق ایسه اول حضرته شایسته ولایق
اولمیوب وما ینبغی له بیورلدوغنک سببی اولدرکه شعر حد نفسنده
باطل و کلام منظوم مطلقا مذموم اوله • بلکه چون کفار نظم قرآن معجز
بیانی کاهی سحر و کاهی شعر دیدیلر • پس لازم اولمشدی اول حضرتک
صلی الله علیه وسلم سرای قلبنه در شعر بسته • و گلشن کمالاتی سبزتر و مزه
شعردن رسته اوله • که تهمت منکرین صحتی مشتمل • و بو احتمالی واقع و وقوعی
محتمل اولمیه بعض فضلا دیمشلردر که بو فضیلت شعرک دلیل باهر و حجت
قاطعه سیدر • که اعجازی اکا محتمل طوتهلر • وانی معجزلک احتماله مشتمل قیلهلر

شعر
در نفس خویشتن بدنیست • نزد اهل دل این سخن ردنیست
نالهٔ من زخست شترکاست • تن جو نالم زشترالیشان کاست

درجهٔ رابعه صوت طیب موزون قلبدن سکون ایدن محبت عالیه و هوای
مکنونی تحریک ایتمه‌سی جهتندن حلّ و حرمتی در • اوّلا معلوم اولسون نغمات
موزون و اصوات طیّبه ایله ارواح و نفوس اراسنده مناسبت
روحانیّه و سرّ کامن واردر اول سببدندر که نغمات موزونه قلوب
وارواحه تأثیر عظیم و انفعال عجیب ویرور • بعض اصوات فرح و سرور
بعض حزن و بکا و بعض ضحک و بعضی نوم کتوررنته کم حکایت اولنور
که ابو نصر فارابی که حکیم کامل و معلّم ثانی دیمکله معروفدر سیف الدوله
مجلسنه حاضر اولوب معنی لرساز • و ترانه لر ایدوب حکیم المره التفات ایتمیوب
سیف الدوله سنک بوفنده دخی خبرک وارمیدر دیو جک نعم دیوب
میانندن اولان همیانندن چب پاره لر چیقروب تألیف و ترکیب ایدوب
بر ساز قیلوب نواخت ایلدی حاضرون جمله ضحک ایلدیلر او
تألیفی بوزوب تألیف آخر ایدوب بینه نواخت ایدوب جمله‌سی بکا
ایلدیلر • اینه دخی بوزوب تألیف آخر له نواخت ایتدیکینه جمله‌سی نایم
اولدی • حکیم قایم اولوب کندی جماعتی بو حالده ترک ایتدی
طیب اصوات و لذّت نغمات انسانه دکل حیوانه دخی تأثیر عظیم
ایدر عرب حادی لری جماله حدا و نغمات مناسبه دا ایدیجک
اشتر کوشنی صوت حدا ایله پرقیلوب تعب و کلالی یاد ایتمیوب

و دنا و ملال دیمیوب • و جوع و عطشی فراموش ایدوب اول قدر
سیر صحاری و قطع براری و تحمّل احمال اثقال ایدر که انسر عشر بدن
قاصر و ادنی صبر و تحمّله قادر اوله • بعض علما حکایت
ایدر که بادیه ده برشیخک منزلنه مهمان اولدم کوشهٔ خباده کوزدم
بر بندهٔ سیاه مقیّد و مغلول اوتورر • و اطراف خباده بنجه شتر کوه
کوهان حیات یوکنی ارقه لرندن صلمشلر • و سر منزل موت و فناده
قالمشلر • غلام مغلول مهمان مقبوله تضرّع ایدر که کرم ایله بنی سیّد
مدن تشفّع ایت که انوک قتنده مهمان مقبول الکلام • و مقضی المرام در
اولا که شفاعتکر اظهار مکارم اخلاق ایدوب • بنی غل و اسردن
اطلاق ایلیه • مهمان ایدر جون سیّدنه تشفّع • و خلاص بندی سنی توقّع
ایلدم سیّدی ایتدی شفاعتکر قبول • و سیاه مجرمدن حلّ غلول ایلدم
و لکن معلوم کز اولسون بو عبد بنی ساحهٔ غنادن اخراج • و بنی و عیالمی فقیر
و محتاج ایتمشدر جون سببدن سؤال ایلدم • بسط مقال و شرح حال
ایلدی که بن کشی ایدم که • وجه معاشم و طریق انتعاشم بو جمالک ظهو
رندن حاصل و نفقهٔ بطون اهل و عیالم انلرک منبعث ظهورندن حاصل
اولوردی • بو سیاهک آواز صداسی غریب و حسن نغمه و لطف اداسی خاطر
فریبدر • بر کون بو جمال حامل احمال ایکن رفع آواز صدا ایله آغاز ایدوب
جمال انوک استماعی ایله مست و حیران اولوب اوچ کونلک مسافه
بر کونده سیران ایدوب جون منزله واصل اولوب یوکلرین ارقه لرندن

الدیلر جمله سی کلال و تعب و زحمت و نصبدن رخت وجودلرینی منزل
عدمه صالدیلر • راوی مهمان ایدر خواهان اولدم که حدای سیاهی کوش
و نغمه صدا اسندن خروش ایلیم سیدی فرمان ایدوب سیاه رفع صدا و
اغاز حدا ایدیجک بر صوت استماع ایلدم که یقین اولدی که روحم
لذت و حالتدن تنه وداع ایده • جمال سقا که حاضر ایدی • حدایی کوش
ایدیجک هایم و حیران قطع عقال و حبال ایلیوب عزم راه صحرا و جبال
ایلدی بیت اشتر بشعر عرب در حالتست و طرب
کر ذوق نیست ترا کژطبع جانوری • بلکه دل آدمی نغمه موزونله مانوس
و صوت طیبک تأثیری آدمی و حیوانده محسوس در • هر کم که نغمه طیب
و آواز خوبدن متأثر • و شوق کامن و عشق نهانی نین تحریک و تسییر ایلمیه
دایره انسانیتدن بل حیوانیتدن الحق و الانصاف کامل قتنده جماد مطلق در
نته کم دیمشلردر که • من لم یحرکه الربیع و ازهاره والعود و اوتاره
فهو فاسد المزاج لیس له من علاج • پس حسن سماعک قلوبده تأثیری
کوناکون و خاصیتی اظهار مضمر و اخراج مکنوندر • پس سماعک حالی علی
الاطلاق معلوم و حل و حرمتدن حکم معین ایله محکوم دکلدر • اگر مستمعک
خزینه قلبی جواهر حب الهی ایله مملو و آیینه سینه سی صیقل ریاضت و مجاهده
ایله مجلو ایسه سماع انک دردو دردن آثاره و سمع شوقله حجره قلبین
انارە ایدر • پس انوک حقنده سماع حق و حلال مطلق در • و اگر درون
دل مستمعده اسباب هوای نفس مجتمع و حضور قلب و جمعیت خاطر ساحه

سینه

سینه سندن مرتفع ایسه سماع انوک اساس استیناسین بالکلیه تفکیک
و ویرانه قلبنده اولان آمال نفسانیه و افکار شیطانیه آثاره و تحریکه
ایتمکله مفضی آثام • و عین مکروه و محض حرامدر • چون غنا و سماع غنا
خصوصنده اساس قصر سخن بو وجهله بنا اولدی • پس بو دایره ایله
اکتفا ایده لم و شعر حکمی دخی مرقوم • و اثنای بیان حکم غناده
معلوم اولدی که • شعر مطلقا حرام و هجر من القول و خلف من الکلام
دکلدر که حدیث ان من الشعر لحکمة • اذن کاشف و نیجه اشعار علما مجمع
علوم و منبع لطایف و معارف در • نعم شعر فحش کلام و ذکر خمر و
غلام و درج فواحش و آثام و هجو اهل اسلام محتوی و مشتمل ایسه
کراهت و حرمت مقرر • و حل و اباحته نامحتمل در • حدیث شریفده
که لان یمتلی جوف احدکم قیحا خیر من ان یمتلی شعرا بیورلدقلرندن
مراد بعض علما قتنده بو شعردر اونبجی آفت مزاح در که سابقا
افراطندن تحذیر و تنفیر و طریق علاجنه اشارت و تدبیر کچمشدر
اون برنجی آفت تمسخر و استهزادر و اقوال و افعال غیره محاکاة و تقلید
دخی بو قسمدندر بو کا دخی اشارت و بیان کچمشدر اون ایکنجی
آفت افشای سردر که افشاسندن متأثر • و متألم و متضرر اوله حدیث
شریفده بو معنی وارد اولمشدر • که بر کمسنه بر سوزی سویلدکدن صکره
ایکی جانبنه التفات ایلسه امانتدر یعنی اظهار و افشاسی خیانتدر
و المجالس بالامانة دخی بودر قطعه ای شده محرم مجالس راز

راز هر مجلسی امانت تست ⁂ مکن افشای راز مجلس کس •
زانکه افشای آن خیانت تست • حسن بصری رضی الله عنه ایدر که خیانتدندر که
برادرکک سرّنی فاش ایده سین بعض اخیاره صدیقی بر سوز سویلدی
بعده صوردی اول سرّی کتم ایلدکمی دیدی که بلکه اونتدم بورادن
دیمشلردرکه صدور الاحرار قبور الاسرار • بعض بلغا نسیان نقصاننه
راضی اولمیوب اما کتم سرده مبالغه ایدوب دیمشدرکه قطعه

واکتم السر حتی عن اعادته • الی المسر به من غیر نسیان ⁂
وذاک ان لسانی لیس یعلمه • سری بسر الذی قد کان ناجانی ⁂

اون اوجنجی آفت وعد کاذبدر •

وعده وفا مؤمنه واجبدر • تنزیل آسمانیده بیورر که یا ایها الذین
آمنوا اوفوا بالعقود • وحدیث شریفده کلمشدر العدة دین نظم

مرد را مرکه بکذرد بزبان ⁂ عیب باشد ورای آن کردن
وعده در ذمه کرم قرض است • فرض باشد ادای آن کردن •

روایت اولنور که حضرت اسمعیل علیه السلام برکمسنه ایله بر موضعده
ملاقات ایتمکه وعده ایتدی حضرت موعده وارب شخص مزبور کلمیجک
اوچ کون اول موضعده منتظر اولدی • بر روایتده یکرمی ایکی کون •
اول سببدن حق جل وعلا انوک مدحنده انه کان صادق الوعد وکان
رسولا نبیا بیوردی • پس مؤمن وعده سینه ان شاء الله عسی ولعل دیمیوب
جزم ایلسه وفا واجب وخلف ایتسه آثم وکاذب اولور • اما صیغهٔ

استثنا ایله اگر مخاطب نیه جزم فهم ایلسه امام غزالی ایدر بنه وفا واجب اولور
مکر که متعذر اوله اون دردنجی آفت کذبدر •

قبایح ذنوب وفواحش عیوبدندر • وعقلا محذور وشرعا محظوردر
وانک حرمت وتحذیرنده آیات واحادیث چوق واردر • والمشتهر
برکمسنه کذب ایلسه اغزندن بر رایحهٔ بد چیقر که ملک نتن رایحه سندن
بر میل براق اولور • وبونک امثالی مواعید چوقدر • چون کتب
احادیث ومواعظ انلرله مملودر • ایرادینه احتیاج یوقدر •
لکن معلوم اولسون که کذب جمیع ادیانده محرّم محظوردر • وعقلا دخی قبیح
ومنفوردر • بعض فضلادن استماع ایتدم که کذب حق جل وعلاسینی
تکذیب ایتمکه راجعدر • زیرا حق تعالی اشیایی خلق وایجاد ایدوب
واقعی واقع وصدقی غیر واقعدر دیو شهادت ایتمکدر • چون کذاب
واقعه غیر واقع یا غیر واقعه واقعدر دیو شهادت حق خلافنه شهادت
ایتمش اولور • وایضا چون کمسنه کذبنه ایناندرمق سترپس اول مؤمنه
بی موجب خیانت وجنایت ایتمش اولور • بو مرتبه کذبک ضرر آخری اولمسه
آثم مقرردر • امّا بونلردن غیری کذبک ضررلری اولور • که تخریب بلاد و
املاک عباده مؤدی اولور • فکیف بعض مسلمانلرک مالی وعرضی تلف
اولمق که بو کذبک ضررلرینک ومفاسدینک ادناسیدر • اما کذبک
بعضی افرادی قبیح وحرمتده بعضندن متزاید وبعضی متناقص در حتی
مباح ومرخص بل مندوب ومستحب اولور • اما حرمتی متزاید وقبحی

متضاعف اولان ایکی نوعدر • بر نوعی کذب غلیظ اولوب ضرری کثیر اوله • بو قسمک اغلظی حضرت رسالت پناهی وزرینه صلی الله علیه وسلم کذب ایتمکدر • تغییر شرع وافساد قواعد عقاید ایتمکه مؤدی اولدیغی ایچون بیوردی که لیس کذب علی احد ککذب علیّ من کذب علیّ متعمداً فلیتبوّأ مقعده من النار • وبر نوعی کاذبه راجعدر • که کذبه اصلا محتاج دکل ایکن کذب ایلیه • نته کم حدیث شریفده وارد اولدی • ثلث لا ینظر الله الیهم ملک کذّاب عایل متکبر شیخ زانٍ • علما دیدیلر که ملک کذبه اصلا محتاج دکلدر • کذب ایلمک • وعایل فقیر که تکبر اکا مناسب دکلدر تکبر ایلمک شیخ که شهوتده فتور کلمک ایله زنا اکا روا دکلدر زنا ایلمک اشدّ واقبحدر • اما مرخص مباح بل مندوب ومستحب اولان کذب اولدر که انده اصلاح مسلمین ودفع ضرر مفسدین اوله • مثلا بر ظالم قتل ایچون بر صالحی قوب بریره دوشورسه کورن کمسنه یه صورسه اول کمسنه بونده کیردی دیمق مقامده کذب ایتمک مندوب بلکه واجبدر • وکذلک ایکی کمسنه آراسنده عداوت اولسه مربینه کذب ایدوب عداوتی رفعه مؤدی اولمق مستحبدر • وکذلک اری عورتنه وعورتی ارینه اصلاح وسودرمک ایچون کذب مرخصدر • وحروب احوالنده دفع ضرر دشمن ایچون مرخصدر اما بو مقامده احتیاط لازمدر • ایکی جهتدن برسی اولدر که حقیقتده ضرورت وارمیدر احتیاط ایتمک کرک بعضی کمسنه کندویه منفعت دنیوی حاصل اولمغی ضرورت مجوز کذب تخیل ایدر حاشا • ایکنجیسی اولدر که تعریضله

ضرورت مندفع اولیجی کذب اختیار اولنمق کرک نته کم • امام شعبیدن حکایت اولنور • بعض کمسنه قپو چالوب استدکده چقمق مرادی دکلیجق جاریه سنه امر ایدردی که الوکی قپونک اردینه قویوب بونده یوقدی • امام نخعی امر ایدردی که مسجدده یوقدر دیه • وبونک امثالنه معاریض دیرلر • وبونلر ایله دفع ضرورت ممکن ایکن کذب اختیار اولنمق جایز دکلدر • ایچون علما دیرلر که فی المعاریض مندوحة عن الکذب یعنی تعریضله سویلمکده کذبدن استغنا واردر

اون بشنجی آفت غیبتدر

غیبت بر کمسنه نک مساویسین یعنی اشتدوکی تقدیرجه انجمه سبی محتمل اولان نسنه سویلمکدر • کرک بدننه متعلق اولسون مثلا فلان کوته قد وسیه فام • یا بدخلق وبی اندام • یا فاسق یا کهنه جامه یا بارد حلق عمامه دردیمک کبی • اکرچه دیدوکی نسنه اول کمسنه ده وار ایسه اکر یوغسه اول بهتان وافترادر • نته کم حدیثده کلمشدر که برکره حضرت رسالت پناه خدمتنده صلی الله علیه وسلم فلان کس عاجزدر دیدیلر • بیوردی که صاحبکوز غیبت ایتدیکوز دیدیلر یا رسول الله دیدیکموز انده واردر • بیوردی که اولمسه خود بهتان ایتمش اولوردیکوز • وغیبتک حرمتنه شرع شریفده وعید چوقدر اولا قرآن عظیمده غیبت مسلم انک اتِ میت اولدوغی حالده یمک دیو بیورلمشدر • ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه

شرعا نسبنه اخلاقنه دیننه یا البسه‌سنه یا اسبابنه اشتغالنه متعلق اولسون صح

میتا فکر ایتمیوه و حدیث شریفده وارد اولمشدر که برکمسنه زنا
ایتدوکنه اعتراف ایدوب رجم اولنمشدی اصحابدن بعضی حضرته
صلی الله علیه وسلم انی حقارتله اکدی بعده برجیفه حماره مرور ایتدیلر
حضرت قنی فلان کس کلسون بو جیفه حماردن یسون ایتدیلرکه بو
جیفه درنیجه ییه لم بیوردیلرکه قرداشکوزک اتندن ییدکگوز
بوندن رایحه در ابو هریره دن مرویدر که برکمسنه دنیاده
قرداشنک اتن ییه یعنی غیبت ایته یوم قیامتده انوک اتنی اوکنه
کتوررلر دنیاده حی ایکن نیجه ییدک ایسه بوکون میت ایکن دخی ییه دیرلر
اکر ذم غیبتده وارد اولان احادیثی و آثاری ایراد ایدرسک
کلام بغایت طویل اولور پس اسباب غیبت و علاجنی ذکر ایدهلم
غیبتک اسباب و بواعثی چوقدر لکن اون بر نسنه انلری جامعدر
سکزی جمهور انام خواص و عوام اچنده شایعدر اما سکزک
سبب اولی تشفی غیظ در یعنی برکمسنه برکمسنه دن
انجنمش اولور پس انوک معایبنی کشف و مساویسنی ذکر ایتمکله غیظ
غضبنه شفا حاصل ایدوب اشفت منی الموت ملاحظه ایلر خصوصا که
طریق آخرله انتقام المغه قادر اولمیجغین بلجک بونی آسان طریق تخیل
ایدوب بو معصیته شروع ایدر سبب ثانی بودر که برکمسنه دن
کندویه مضرت و عداوت فهم ایدیجک ذکر مساویسنه باشلر که
اول کمسنه ایشدوب بونک شرت وخبثندن قورقوب بونک جانبنی

اوچی اهل دین و خواص اچنده در صح

تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتندن اباوامتناع ایده و بو نوع عذر کر
حطام دنیا و مناصب و مراتب فانیه دن بعضنه طالب اولدقده
آخر مزاحم یا مزاحمنه معاون فهم ایدوب لسان خبثینه مساوی و
معایب خفیه سنی اجرا و خلق اراسنه نشر و القا ایتمکله اول کمسنه قورقو
دوب مزاحمه دن یا مزاحمنه معاونتدن وازکچورر و بو سبب زمانه مزده
غایتله شایع و ذایعدر زیرا اکثر اقران کندولره جهل و نقصان
وار ایدوکین استشعار ایدوب علم و فضل و دیانت و امانت
سببیله وصول مطالب و ترقی مناصب ایده میوب بو طریقه
شروع و اقران و امثال اچنده بو صفت خبیثه و خلق قبیح ایله شیوع
بولمق استرلر که کمسنه انلره مزاحم و مزاحملرینه معاون اولمیوب نفس
اماره لرینک امانی سینه واصل و پیشتی اولدقلری مناصب و مراتب
انلره حاصل اوله و بعضی بو طریقی مجالس و محافلده رعایت و اعزاز
و شر و خبثندن خوف و احتراز اولنمق قصد ایدرلر و مظهر حدیث
شریف ان من اشر الناس عند الله من اتقاه مخافة شره اولورلر و بو خلق
خبیث زمانه مزده اول مرتبه شیوع بولمشدر که عیب و عار اولمقدن
قلمشدر بلکه بو خلق صاحبلری بونکله تمدح و افتخار ایدرلر بزم دلیمزدن
قورقمق کرک بز آدمی دلیمزه الدوغمزدن صکره ایشین تمام ایدرز حتی
بعضی خبثا که فی الجمله ذکا و جربزه دن بهرمند اولمغله معایب خفیه سنی
استماع تمام ایدوب حیل و تدبیر اتله معلوم و محفوظ ایدوب مجالسده

نوادر ولطایف سویلمک طریقندن انی ادا ایدوب بولی کندوسینه
کمال عظیم و هنر مفتخر عد ایلر • و خلق قره فلان اوغلنک دلندن قورقمق کرک
آدمی عجب طونه در دیدکلرین اشتدکده ابتهاج و سرور • و افتخار و غرور
ایدوب فعل قبیح و خلق ذمیمنده دخی غلو مراتب دنائت و رذالتده
ترقی و علو ایلر • و برکمسنه دن فی الجمله رنجیده اولمش اولسه انک مساویسینی
تقریر و نشر ایدیجک مسرور • و ملتذ اولوب باق بن انجندکم کمسنه یه نیلدم دیر
و دشمندن انتقام نیجه الورین یره • نادان خبیث بلمز که بو انتقام
المق دکل بلکه دشمنه مغلوب محض و مقهور صرف اولمقدر • فرضا حسناتی
واریسه دشمننه ویروب بوغسه انوک سیاتنی دخی المشدر و دنیاده
دخی اکثریا اول کمسنه نک رفعتی متزاید • و منصبی متصاعد اولوب مساوی
کوی خبیث تدنی و تخلف و انلرک ارتفاع مناصب و انتظام مطالبلر
تحزن و تاسف ایتمکه مبتلا اولور لمنه رحمه الله اولدر که خبث سبب ثالث
طبیعت غالب و لوم جبلت بصیرتنی سالب اولوب اعراض ناسی
سویلمکدن تلذذ و تنعم مجرد اعدا اپسنک دکل اصدقاسینک دخی مساویسنی
تفوه و تکلم ایلیه که قرآن عظیم ده اولمش آدم اتی یمکدر • اقران و اخوانه
موافقت و انلرله حسن معاشرت قصد ایدوب و انلر اعراض ناسله تفکه و
مساوینک استماعنی وقتی قویوب تلذذ ایتدکلری وقت دخی نیاران
بار خاطر عد ایتمیوب یار شاطر بلسونلر دیو مساوی یه شروع و معایبی
ذکر و ایراد ایدوب دین و تقوی سنی برباد ایلر و کاهی یاران و اصدقاسی

برکمسنه یه المجوب غضب ایدیجک بو دخی انلره سزا و جزاده مشارکت
اظهار ایدوب ذکر عیوبنه شروع ایدر خصوصا که غضب ایدن کمسنه
صاحب جاه و دولت اولوب بو اندن طالب رزق و نعمت اوله •
اکا خوش کلسون دیو هم دوپسته دوست و دشمنه دشمنش دیسون دیو
اول کمسنه نک جانه عرضنه چاک و کندویی هلاک ایلر سبب رابع
اولدر که بعض کمسنه یه حسد ایدوب خلق انی مدح و ثنا ایدیجک ذکر
مساویسنه شروع ایلر که انوک معایبی شیوع طوتوب خلق مدح
و ثناسندن رجوع ایده لر و بونک اولکی ایله فرقی بودر که انده برکمسنه دن
عداوت فهم ایدوب مضرت توهم ایتمک کرک • اما حسد ده اول لازم
دکل بلکه اول کمسنه دن نیجه ایولکلر کورمش و نعمتلرین دخی یمش اولسه دخی
حسد جان و جسدینه کار ایدوب انک مساویسنی ذکر و تکرار ایدر
سبب خامس اولدر که آخری ذم و هجو و مساوی ایتمکله کندو
فضل و کمال منحصر اولمق طلب ایدر اقران و امثال بلکه افاضل سلف ذکر
اولنسه سربرینی قدح ایدوب کمسنه نقصان فهم و قلت علم کمسنی نقصان
معلومات و نسیان محفوظات اسناد ایدر که فضل و کمال کندویه مقصور
یا باری انلر دخی کندو کبی اولوب فضلتری اولمق مقرر و مشهور اوله •
سبب سادس اولدر که کندوده نقص عیوب اکلیوب تبری
و تنزه ایدوب اول عیبله موصوف اکلدوغی کمسنه اکوب ذم و قدح ایدر که
کندوده اول عیب اولمق مقرر اوله سبب سابع اولدر که سزل و

مطايبه و خلقى كولدرمكدر • مطايبه ايدوب بعضى خلقك اوضاع و اطوارينه
تقليد و بعضينك مساويسنى الفاظ مسجوعه و يا معانى مرتبه مطبوعه ايله
ذكر ايليه • و اكثريا بو طايفه نك غرضى اهل جاه قتنده رغبت و قبول و
انلرى كولدرمكله مرادات نفس امارهسنه وصول اولور معلوم اولديكه
بو اسبابك كاهى ايكيسى و اوچى دخى زياده بر شخصده مجتمع اولور اوكمسنده
كه بو خلق قبيح انده مستحكم اولوب ازالهسى مشكل يا ممتنع اولور اسباب ثالثه
كه امام غزالى اخص خواص اهل دينه راسنده اولور درلر اولكيسى تعجب در
اولدر كه بر معصيت و منكر كوردكده تعجب المعيوب فلان كس نه عجب
ايش ايشلمشدر • و فلان عالمدن عجب قباحت صادر اولمش دير • اكرچه بو
تعجبك منشائى انكار منكردر • اما شيطان تسويل و صاحبنه اول معنايى
تخييل ايدوب مساوى ايتمكه باعث اولمشدر • اكر غرضى مجرد تعجب اولسيدى
اول كمسنه نك ادين الممق كرك ايدى • بلكه فايده دنيويهسى اولميجق تعجبى خلقه
بيلدرمامك كرك ايدى امام غزالى ايدر • بو قسمدندر كه فلان جاريهسى
غايت سوربا انكه قبيحه در • و فلان كس فلانك اوكنه ديز چوكر با انكه
جاهلدر ديرلر اكنجيسى ترحم در • بر كمسنه بر معصيته مبتلا اولدقده
ترحم ايدوب مسكين عجب معصيته مبتلا اولدى دير • درمندن بيوك
خطا صادر اولدى دير • **اوچنجيسى غضب لله ايتمكدر** ⁂
يعنى بر منكر ايشتدكده غضب ايدوب فلان نيچون بويله ايدر دير • بو اسباب
غامضه در • خواص بيلميوب مساويه مبتلا اولورلر فكيف عوام

علاج غيبت اولدر كه اولا اجمالا ذكر اولنديكمز ايات و
احاديثى ملاحظه و تذكر ايدوب حتى غضبه مظهر • و اكل جيفه و
دخول ناره مستحق اولمغى تفكر ايده • اكر حسناتى وار ايسه اكا اعطا
يوغ ايسه شرير انك سياتندن دخى يوكلنمك عاقل ايشى ميدر فكر ايليه
حسن بصرى يه بر كمسنه ديدى كه سن بنى غيبت ايدرميش سين ايشتدى
سنك بنم قتمده اول قدر عزت و رغبتك يوقدر كه حسناتمى
سكا هبه ايدم بن غيبت ايتسم پدر و مادرم غيبت ايدردم چون
حسناتم اخرتده ويريلور • بارى انلره اولسون ديرايدى • و دنياده
دخى مضرتى چوقدر • غالبا اول كمسنه ايشدور ضرر قادر ايسه
ايدوب • دكلسه اول دخى سنى غيبت ايدر • بعضيلرك مساوى
خوانلق عادتلريدر • اكثر خلق دخى انلرى ذم و غيبت اوزرينه در
كنده دخى معايب وارايدوغى مقرردر • و اول معايبك
ذكرندن ملكدر اولور • پس خلقى ذكر معايبه تحريص ايتمكدن فايده
وار در بيت اى كه حمال عيب خويشتنى • طعنه بر عيب ديكران چه زنى
بر تقديركه مساوى ايتدوكى كمسنه مكرم و بونك مساويسنه ترك
تكلم ايليه عامه خلق بونك ذمام اولدوغندن احتراز و اجتناب
ايدوب ذمام و مساوى كويدر ديو اعتبا ايدرلر • بو اجمالا
علاجيدر تفصيلا علاجى ذكر ايتدوكمز اسبابى ملاحظه ايدوب
كنده سبنه ديمك كرك ذكر مساوى ايله تشفى غيظ ايتمك معنى ده دشمنه

فرصت ویرمکدر مقبول میدر که حسناتمی اکا عطیه وانک سیئاتنی
تحمل ایدم پس اول مغلوبکن بکا غالب • بن انک نعمتنی سلب ایتمک
استرکن اول بنم نعمتمی سالب اولور بو عین غبن و خسران • و محض ذلت و
خذلان ایکن • و بعض مؤمنلری کندویه مزاحم ملاحظه ایلسه صبر و
رضا لازم ایدی وکین تفکر ایدوب اول مسلمان دخی نصیبن طلب ایدر
نه صوچی واردر که انی هدف تیر مساوی ایلیم دیو تذکر ایتمک کرک
و فایده دخی یوق نصیبی اریسه بر هر حال نصیبک یصیبک مقتضاسنجه
اولور بن همان کناهه مستغرق و ملامتی اولدم و غم قلور دیمک کرک
مجرد تلذذ و تفکه یا موافقت اخوان و یاران ایچون بو خلق قبیح و جرم
عظیمه سبب اولمق محض خسران اولدی و عین ادنی رضای مخلوق ایچون
خالق جلیلی اسخاط ایتمک عظیم شقاوت و خذلان ایدی وکین نفسنی
ستر ایچون غیری غیبت ایتمکده بعض خلقدن قاچوب غضب حقی
اختیار ایتمک وار ایدی وکین تفکر ایلیوب انکه خلقی هتشده
غیری ذم ایتمکله کندونک بر آتی ظاهر اوله جغی مشکوک • اما کندو
غضب حقه مستحق اولهسی مجزومدر • اما قصد مباهات و تفضل ایچون
غیبت ایتمک باطل و خیردن عاطلدر • تفکر دیمک کرکسین که غیبتله
عند الله سنک فضیلتک منعدم بلکه عند الناس دخی اساس فضلک
منهدم اولور • فکیف اول کسنه یی غیبت ایتمکله انک فضیلتی فایت
و معایب جاهله فضیلت ثابت اوله • اما حسد ایچون غیبت ایدن

ملاحظه ایلسون که غیبت ایتمکله اکا ضرر اولمغی طمع اولوب کندویه
هم عذاب حسد و هم عذاب غیبتی جامع اولمشدر • بلکه انکه غیبتله فضائل
محسودی ستر اولمق مقرر دخی دکلدر • بلکه غالبا ذکر قدح حاسد
نشر مدح محسوده مؤدی اولور نته کم دیمشلردر نظم
واذا اراد الله نشر فضیلة • طویت اتاح لها لسان حسود
لمنشئه رحمة الله علیه بنی ذم ایتمه دن حسود ده حسود •
کندونک زشت خویی ظاهر اولور • ذم اولندقجه نشر اولور هنرم
از سه لرشکی بویی ظاهر اولور • و استهزا و تمسخر ایچون غیبت
ایتمک خود جهالت عظمی و حماقت کبری در • غیری بیکناه عند الناس
تحقیر ایدرین صنز • اما کندوسی الله و ملائکه و اشهاد محضرنده
نه مرتبه خوار و ذلیل اولور • غیبت ایتدوکی کسنه خود برایکی کسنه قتنده
مهان اوله کندوسی روز حشرده اولین و آخرین ارسنده رسوای
جهان اولور • خصوصا اول کیمنیوب تمسخر ایتدوکی کسنه شاید که روز
جزاده اول مقام عالی یه چیقه که بو اکا حسرتله اهل جاه خورشید
و ماهه نظر کبی بقه حسناتی وار ایسه ویمکمیه وکی کسنه اله • اول عزته ایرشوب
بو خوار و ذلیل قله • نعوذ بالله من الخذلان حق جل و علا بیورر که •
یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم •
و دخی بیورر که یسخرون من الذین آمنوا و الذین اتقوا فوقهم یوم القیمه
و خواص غیبتی که سببی تعجب و ترحم و غضب الله در • عاقل ای

ملاحظه ایدیجک بیلور که آخری اصلاح قصد ایدوب کندویی
افساد • ونفسنی هدم ایتمکله غیری بنیاد قصد ایلمکدر • پس تعجب ادریه
کندو نفسندن ایلیسون و رحمت قیلورسه کندویه قیلسون و غضبی غیر
ایچون قوسون نفسیچون ایلیسون که غیبت معصیتنه مبتلا و جان و تن
غریق گرداب بلا قیلمشدر • اول بونک غیبتی ایله ایتدوکی زلتدن
پاک و طاهر بو حسناتنی اکا هدیه و عطیه قیلمغله خایب و خاسر اولمقدر
امام حسن بصری یه حجاجک مظالمنی تذکیر ایدوب ذمنه خوض ایتمک
جانبنه تحریک و تشییر ایلمیه لر موافقت ایتمیوب دیرایدی • احتمالدر که
اول توحیدی ایله نجات بوله و حسن غیبت و مساوی سویلمک ایله
هلاک اوله حجاج ظالم کبی کمسنه نک ذکر مساویسندن سکوت رای
احسن و الیقدر ملاحظه ایله که بعض زلاته مبتلا اولنه غیبت نیجه اوله فقیر ایدرین
اگر حجاجک مساویسی مباح اولسه حجاج ایتمک جایز وانک کبی ظالملری
غیبت ایدن کناهی جایز اولمز • ولی امامک غرضی ضبط لسانه معتاد و
مرتاض اولوب مالایعنی سندن اعراض و اغماض قیلمقدر و اصحابنی
تهذیب و مساویه معتاد اولمسونلر دیو تادیب ایتمکدر • پس طالب
سعادت و راغب حسنی اولنلره بو مذکوراتی سمع جانله اصغا
و تسویل شیطان و نفس پرخسرانی الغا ایلیسون که وقتلرنی غیبت
مسلمین ایله اضاعت ایتمیه لر و وصول عذاب الیمه داعی اولان
نفس و شیطانه اطاعت قیلمیه لر **تنبیه اول** لسانله غیبت

حرام اولدوغی کبی قلبله غیبت ایتمک حرامدر • یعنی بر مسلمانی
قلبکدن قبایحله متصف در دیو فکر و عقد قلب ایده سین تمام معلوم
دکل ایکن و بو که سوء ظن دیرلر حرامدر • ان بعض الظن اثم ایتی دلالتیله
اما تمام معلوم اولیجق عقد قلب ضروری اولور • اول وقت
لسانه کتورمینجه اثم لازم اولمز لسانه کتورجک واقع ایسه دخی اثم و غیبت
حرامدر **تنبیه ثانی** بعض اعذارله غیبت مجوز و مرخص اولور
وانلر امام غزالی ذکر ایتدوکی اوزره التی در • عذر اول تظلم و شکوی در
مثلا بر قاضی ظلم و اخذ رشوتله ذکر ایتمک غیبت حرامدر • لکن بر کمسنه نک
ظلم و حکم جور ایتمش اولسه اول کمسنه سلطان و وزیره کندو حالین اعلیوب
فلان قاضی بکا ظلم ایتدی دیمک و یا خصمدن رشوت آلدی دیسه
غیبت حرام دکلدر • عذر ثانی تغییر منکر و دفع فساده معاونت
طلب ایتمکدر • مثلا دیه سین که فلان شویله فساد ایدر کل انی برلکده
دفع ایده لم عذر ثالث استفتادر • مثلا فلان کس بکا شویله ایلدی
بونک موجبی ندر دیو فتوی طلب ایده سین • عذر رابع مسلمانلری
انک شرندن تحذیر ایتمکدر • مثلا بر عالم بیلیوب بر اهل بدعته وارر
کلور اولوب بو سبب ایله بعض عوام مسلمینک اول مبتدعه اعتقاد
و تعظیمی احتمال اولدقده عالمه مزبور فلان شویله مبتدع یا فاسقدر
دیمک جایزدر • و بو قسمدندر که بر پادشاه بر غیر مستحقه بر منصب ویرمک
استدکده اصلاح عالم و دفع فساد ایچون اول کمسنه جاهل یا ظالمدر •

اول منصبه یا مستحی در دیمک غیبت حرام دکلدر • بلکه اقامت شرع واسلامدر
عذر خامس کیسنه نک غیبته دلالت ایدر لقبی اولوب تعریف ایچون اول
لقبله ذکر اولنه اهانت مقصود اولمیه اعرج واعمش کبی جایزدر • اما مهما
امکن احتراز واجتناب کرک ولا تنابزوا بالالقاب بیورلمشدر غیری
طریقله تعریف ممکن اولدقجه بو مقوله لقبله ذکر ایتمکه ارتکاب اولنمق کرک
محدثلردن اسمعیل ابن علیه مشهوردر علیه والده سی نامی اولمغله ابن علیه
دیمکدن متألم اولوردی • حضرت امام شافعی رضی الله عنه انی ذکر
ایتدکده تعریفنه محتاج اولیجق اسمعیل بن علیه دیمزدی اسمعیل که اکا ابن
علیه دیرلر دیر ایدی • عذر سادس غیبت ایتدوکی کمسنه فسقی وظلمی
اعلان ومجاهره ایدر اوله خمارلر وعشارلر واسواق وسکده
صیاح ایله کزمکی اختیار ایدن فسقه کبی حدیث شریفده کلمشدر که من القی
جلباب الحیاء عن نفسه فلا غیبة له حضرت عمردن رضی الله عنه مرویدر که
لیس لفاجر حرمة • مرادلری فاجردن اعلان ایدن فاجردر حسن بصریدن
مرویدر که اوچ طایفه یه غیبت جایزدر • بری اهل هوی یعنی بدعت
مذهبنده اولان رافضی وخارجی کبی ایکنجیسی فسقنی اعلان ایدن فاسق
اوچنجیسی پادشاه ظالم • امام غزالی ایدر • بو اوچ طایفه بر صفتده
مشترکلردر • واول فسقلرینی کتم ایتمیوب بلکه انوکله تمدح وافتخار
ایتدکلر ایدرپس **کفارت غیبت** غیبتک کفارتی توبه وندامت
وبعد ایتمکه عزیمتدر • اما غیبت ایتدوکی کمسنه دن حلالیغین

طلب ایتمک حسن بصری قتنده لازم دکل استغفار کافیدر • اما عطا قتنده
واروب سکا ظلم ایتدم غیبت ایتدم دیلرسک عفو ایله دیلرسک
حقکی ال دیمک لازمدر • امام غزالی بو قول اصحدر دیر • فقیر ایدر بو
استحلال ایدوکی تقدیرجه دخی زیاده انجنمک احتمالی اولیجق اجمالا
استحلال اولنمق کرک **اون التنجی آفت نمیمتدر** که فارسیده
سخن چین • وترکیده قوجی لیق دیرلر عظیم معصیت وفاحش جریمه در
قرآن عظیمده همّاز مشّاء بنمیم بیوردوغی بودر • حدیث شریفده کلمشدر که
لا یدخل الجنة نمّام کعب روایت ایدر که بنی اسرائیله قحط تیشدکده
حضرت موسی نیجه دفعه استسقا ایدوب اجابت ظاهر اولمیجق وحی
نازل اولدی که ایچکزده نمام واردر • موسی مناجات ایلدی که
یا رب کیمدر • وحی کلدی که بن نمیمه دن قوللرمی نهی ایدرکن ممکن میدر که
بن نمیمه ایلیم جمله سی توبه ایلدیلر • آثار اجابت که تابع استغفار وندامتدر
ظاهر اولدی **تنبیه** نمیمت همان لسانه مخصوص دکلدر •
هرنسنه که بر مسلمانک کشفی اولونمه سندن متألم اوله • انی لفظ و
عبارت یا رمز واشارت • وبالجمله بوجه من الوجوه آخره ایصال و
اعلام ایدوب اول مسلمانه اضرار وایلام ایدن کمسنه سخن چین ونمامدر
ونمیمه باعث یا نمیمت ایتدوکی کمسنه یه بغض وعداوت یا نمیمت
ایلدوکی شخصه اظهار محبت وصداقت • یا تجدد کفت وکو وجستجودن
تلذذ وخبث طبع ولوم شانه الصاقدر • واقع اولورکه

ادانی خبثا که ایتدوکی نمیمه دن کندوسی متضرر اولمق مقرّر ایکن ینه
صبر ایده میوب اساس خبثی بنیاد وکندونجه کمسنه نک حالنی افساد
ایدر • امام غزالی ایدر تمام سکا بر کمسنه دن نمیمت کتوروب مثلا
فلان کس سنی سوزمنک حقکده شویله دیدی یا پویله ایلدی یا سنک
امرکی افساد یا دشمنکله محبت بنیاد اتمک استر دیسه سکا مقابله سنده
التی نسنه لازمدر • اولکیسی انی تصدیق ایلمیه سین زیرا نمیمت
ایتمکله فسقی مقرر اولدی • فاسقک کلامی مردوددر • یا ایها الذین
امنوا اذا جاکم فاسق بنبأ فتبینوا • ایکنجیسی اکا پند و نصیحت و نمیمه دن
منع و نهی ایتمکدر • زیرا حق تعالی وأمر بالمعروف وانه عن المنکر
بیورر نمیمت منکر ایدوکنه منکر یوقدر • اوچنجیسی اکا بغض ایتمکدر
زیرا حضرت حقک مبغوضیدر • دردنجیسی انک نمیمه سی ایله بر مسلمانه
سوء ظن ایتمک کرک • زیرا حق تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن
اثم بیوردی • بشنجیسی انک سوزی حق میدر دکلمیدر تفتیش و تفحص
اولنمیه کرک • زیرا تجسس در حق جل و علا تجسسدن نهی بیوروب ولا
تجسسوا دیمشدر • التنجیسی انک نمیمه سنی هیچ کمسنه یه حکایت ایلمیه
کرک زیرا کندو دخی نمام اولمش اولور • ونهی ایتدوکی اشلمک عاردر
نته کم شاعر دیمشدر **بیت** لا تنه عن خلق وتاتی مثله •
عار علیک اذا فعلت عظیم • حکادن بریسی بر دوستی کلوب
فلان کس سکا شویله دیدی دیوجک ایتدی ای برادر بنی زیارته

جوقدن کلمدک ایدی • حالا اوج درلو جنایتله کلدک اول بنم بر دوستمی
بکا مبغوض ایلدک • ایکنجی قلبم فارغ و آسوده ایکن انکله مشغول اولوده
قیلدک • اوچنجی کندوکی بنم قتمده امین ایکن متهم ایلدک • علمادن بریسی
بر پادشاهه نمیمت ایتدیلر • پادشاه عالم مذکوره عتاب ایدیجک اکا
ایلدی پادشاه بکا بونی بر معتمد کمسنه نقل ایلدی دیوجک عالم ایتدی
یا امیر نمام معتمد اولمز • پادشاه خوب دیرسین دیوب اذن اخی
نمامه ساخط اولدی • عمر بن عبد العزیزه بر کمسنه کلوب آخری نمیمه
ایدیجک بیوردی که استرسک بو خصوصی تفتیش ایده لم کاذب چیقرسک
یا ایها الذین آمنوا ان جاکم فاسق آیتنه مظهرسین صادقسک • همّاز
مشاء بنمیم آیتنه ماصدقسین • اکر استرسک سندن عفو و اغماض
ایده لم ایتدی یا امیر المؤمنین عفو ایله • من بعد بندن نمیمه صادر
اولمیه سین • زیاد اعجمی که بلغای عربدندر • بر کمسنه سلیمان بن عبد الملکه
سعایت و نمیمت ایلدی سلیمان امر ایلدی جمع اولیجق زیاد نمامک
یوزینه بقوب ایتدی **نظم** وانت امرؤ اما ائتمنتک خالیا
فخنت واما قلت قولا بلا علم • فانت من الامر الذی کان بیننا
بمنزلة بین الخیانة والاثم • صاحب عباده بر کمسنه رقعه سنده
بر یتیمک مالنی اخذ ایتمکه سعایت ایدیجک ظهر رقعه ده بو کلمات فصاحت
آمیز و حکمت انکیزی یازدی که • السعایة قبیحة • وان کانت صحیحة المیت
رحمه الله والیتیم جبره الله والمال ثمره الله والساعی لعنه الله

بعض حکما دیمشلردرکه نمیمت بر قدردرکه طولوزمراب شقاق
وسه پایه که اوزرنده قینار اوج لسنه در کذب وحسد ونفاق
حکایت ایدرلرکه برکمسنه برقول صتوب عیبی نمان قوجیلق در
دیوب برکمسنه اخبار ایدوب اولور • برقاج کوندن صکره خاتوننه
ایدرکه افندی سنی اکین سومز انجق برجاریه المق استر • اما بن خواص
نیرنجاته واقفین کیچه یتورکن اوپستره ایله بوغزی الشدن برقاج
قیل کس کتور • بن اکا افسون ایده یم سکا محبت و تابع بل عبد طایع
اولسون خاتون اول سببدن که جازم دکلمش صدق کلام
غلامه جازم و دیده وکی نسنه ایتمکه عازم اولیجق • افندی سینه
ایدرکه بن خاتوندن خارجه میل وسنی قتل اکلدم کیجه اویورکبی اول که
حقیقت حاله واقف • وشر نسایه عارف اولهسین • خواجه ایله
ایدوب خاتون استره ایله محل ذبحه قریب اولیجق فی الحال صحوب
قلقر وخاتوننی نیمه توقف قتل ایلر • ایرته سی اقارب زن بی وجه
قتله تحمل اتمیوب مردی قتل ایدرلر • ایکی قبیله مخذول اولوب ایکی
محاربه یه مشغول ونیجه کمسنه ارادة مقتول اولور **مثنوی**
بی ادب تنها نه خودرا داشت بد • بلکه آتش در همه آفاق زد
ونمامک برعقوبتی دخی بودرکه اکثریا اول کمسنه لر حقیقت حاله مطلع اولوب
ارالرنده عداوت مرتفع اولور بوخوار وخجل قلور **نظم**
میان دو تن جنگ چون آتش است • سخن چین بدبخت هیزم کش است

کند این و آن خوش دگر باره دل • وی اندر میان کوربخت وخجل
نمیمت وسعایتی الغا ومفسدلرک افسادینه اصغا اتیمک اصحاب
دولت وارباب جاه وکمنته الزم لازم واتمم مهمات و لوازمدر
زیرا بو بابی سد ومفسد ومنافق کلامین رد ایتمزسه ارباب نفاق
تکاثر وتغالب وسک صفتان درنده بهقا جم و تکالب ایدوب بر
برینی ذم ونفاق اتیمکله ارالرنده بغض وشقاق دوشوب خدم و
حشم واصحاب و احباب فرق واحزاب اولوب شخص دولتی توارد
علل ایله معتل واستان سعادتی بی انتظام ومختل اولوب بالاخره
قصر دولتی منهدم ومایه اقبالی منعدم اولمق لازم اولور

اون یدنجی آفت ایکی دللو اولمق در

که اکا ذو اللسانین و ذو الوجهین دیرلر • مثلا ایکی دشمنک ارهسینه
کیروب هر برینه بر درلو سویلیوب اساس عداوتی محکم ایتمکدر
وبعض محدثلر روایت ایدرلر • من کان له وجهان فی الدنیا کان له
لسانان من نار یوم القیمة و حدیث آخرده کلمشدر • تجدون من شر عباد الله
یوم القیمة ذا الوجهین الذی یأتی هؤلاء بحدیث وهؤلاء بحدیث
اما برکمسنه ایکی دشمنله صداقت اوزرینه معامله وهر برینه وسیله
فی الجمله مجامله ایلیسه • اما آخردن نقل کلام وهر برینه اضرار و ایلام
ایلمسه ذو الوجهین اولمز بلکه بو مدارات مقبوله و مجامله معامله در
اکثر عقلا بو اسلوبه سالک وبو خلقه مالک وطرفینک مداراسنه عالم

وهر برینک عداوت و بغضندن سالم اولورلر • اگرچه ایکی طرفه
دخی کمال صداقت میسّر اولمز • زیرا صدیق صدوق اولدر که
دشمنه دشمن اوله نته کم دیمشلردر ∴ تحبّ عدوّی ثمّ تزعم انّنی
صدیقک لیس النوک عنک بعازب ∴ لکن هرکشی یه کمال صداقت لازم
دکل امّا بو قدر معامله و حسن مجامله مستحب و مناسب در ∴

اون ایکنجی آفت مدح کوی لغتدر

که بعض هواصنعده منهی در • امام غزالی مدح ده التی آفت وار در •
دوردی مادحه ایکیسی ممدوحه عارض اولور آفت اولی افراط مدح
کذبه مؤدی اولمقدر • فقیر ایدرین شعر بو آفته مبتلا اولدقلری ظاهردر
بیت درشعر مپیچ و در فن او ∴ چون اکذب اوست احسن او •
بلکه بعضی کثرة جهل و قلّت تقوی سببی ایله کفره دخی مرتکب اولور
شعرای عربدن متنبّی بو ورطه یه چوق اوغرمشدر نته کم دیمشدر •
بیت یترشّفن فی فمی رشفات ∴ هنّ احلی من التوحید ∴
شراح دیوانی متکلّف جوابلر ویرمشلر آفت ثانیه ریادر • زیرا مدح
ایتمک دعوای محبّت در • واقعه مطابق اولمیجق ریای محض اولور **نظم**
ای انکه لاف میزنی از دل که عاشقست • طوبی لک ار زبانت بادل موافق است
آفت ثالثه بعض نسنه لر ادّعا ایلرکه تحقیقی ممکن و اکا اطلاع اولمق میسّر
دکلدر • و بو آفت اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمکده اولور • مثلا زاهددر
یا ولی در • یا اهل ورع در دیمک • زیرا حقیقت زهد و ولایت و

ورع برکمسنه ده متحقق اولدوغنه علم مشکل در • امّا اوصاف خاصّه ده
علم ممکن در • مثلا فلانی کوردم تهجّد نمازی قیلور • یا صدقه ویرر دیسه
جایزکه امر مخصوص و محسوس در • و بو آفتدن احتراز اچون جناب
رسالت پناهی صلّی الله علیه وسلّم بیوردی لا بدّ کوا احداوان
کان و لا بد فقولوا فیما احسب و لا ازکی علی الله احدا • یعنی برکمسنه یی
تزکیه و مدح ایتمک غایت لازم کلورسه بنم ظنّمده بویله در حق
جلّ و علا یه کمسنه مدح و تزکیه ایتمزین دیمک • افت رابعه کاهی بو فاسقی
مدح ایتمکله انوک فرح و سرورنه سبب اولمقدر • حدیث شریفده
وارد اولمشدر که ان الله یغضب اذا مدح الفاسق فقیر ایدرین
مادحه بر آفتی دخی بودر که ذلّت لازم اولور مؤمنه واجبدر که
کندوسی موضع ذلّتدن صقنه خصوصا که مدح طمع دنیا ایچون
اوله علی الخصوص بو زمانده که جود و کرم بالکلیه منعدم و مدح
فصیح ایله شکفته اولوب استماع مدیح ایتمک قصر ویران کبی
اساسی منهدم اولمشدر • امرای زمان بر شاعرک النده قصیده
کورسه جانلری شنه چیجر • و بر بلیغ قطعه سنده درلر نظم ایدوب
صونسه اضطرابدن اجل درلری دوکر **قطعه** قوم اذا انشدتهم فکانّما
حاولت نتف الشعر من اناقهم ∴ ذهب الذین یعاش فی اکنافهم
ممدوحه عارض اولان ایکی افتک اولکیسی اولدر که کبر و عجب
حادث اولور **حکایت** اولنور سادات عربدن جارود عبدی

تمام
هم تما ... بحسب تعقیبی

حضرت عمر رضی الله مجلسه کلدکده بعضی حاضرلر بو کلن سید قبیلهٔ
ربیعه در دیدیلر جارود یقین کلیجک حضرت عمر دره ایله وردی
یا امیر المؤمنین گناه ایتدم دیوجک دیدکلرین ایشتمدکمی جارود
بکا اندن لازم کلور دیچک بیوردی که سکا کبر و عجب کلمکدن
خوف ایدوب سکا بو طریقله ذلت ویردم اکینجی آفت اولدر که
مدحی استماع ایدیجک کندوده اول وصفک تحقیقین مقرر
اکلیوب طلب زیاده ایچون جد و سعی دن فتور و کسل کلور بو ایکی
آفت سببیدندر که جناب رسالت پناهی حضورنده صلی الله
علیه وسلم بر کمسنه آخری مدح ایدیجک قطعت عنق صاحبک دیو
بیوردیلر و حضرت عمر المدح هو الذبح دیدیلر اما علمادن
مطرف دیرایدی هر گز نفسمه کمسنه دن مدح ثنا ایشتمدم الا نفسمک
ذلت و صغاری زیاده اولدی زیاد بن ابی مسلم دیمش کیم بر احد
مدح و ثناسین ایشتمک ولمز الا شیطان اکا ظاهر اولور اما مؤمن
اولان تدارک ایدر عبد الله بن المبارک حضرتلری دیرلر ایدی
که بو ایکی کلام حقدر مطرف بیوردوغی قلوب خواصدر زیاد
دیدوکی قلوب عوامدر فقیر ایدرین بو سببدندر که مربی لر
سالک واقعهٔ صالحه و کشف و کرامت عرض ایلسه نفی و سلب ایدوب
بو ادانی مقامات و اسافل کراماتدر دیرلر و مریده آفرین و زه
دیمزلر که نفسی قوی و فربه اولمیه بر مرید حکایت ایدر که بو واقعه

کر

کوروب پیره عرض ایلدم ثنا بیوروب دعا ایلدی فقیر زانوسنی
تقبیل ایلدم فی الحال واقعه گوردم بر کربهٔ سیاه بنوم زانومه
مس و تقبیل ایلدی پس مدح استماع ایدن کمسنه غایت تیقظ و احتراز
اوزره اولمق کرک عجب و کبردن خلاص و فتور عملدن و تقصیر کسلدن
نجات بوله ایچون بعض علما اصلا مدح استماع ایتمزلر ایدیلر دخی
خطر حالده و دقایق عجب و ریا و آفات اعمالنه ناظر اولوب
اگر بو مادح بنی حقیقتی اوزره بلیدی مدح ایتمکده کل بندن گریزان
اولیدی دیه **قطعه** شخصم بچشم عالمیان خوب منظرست
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

اون طقوزنجی آفت کلامده واقع اولان خطا و خللدر

که اندن احتراز متعذر یا متعسردر ایکنجوس کثر کلامه کثرتله
خصوصا که کلام اصول دین و توحید و اوصاف حق مجیده متعلق اوله
و خصوصا که متکلم عالم بل متعلم اولمیه نته کم زمانه ده مشاهده ایدرز
احادیث و مواعظدن بر ایکی ورق گورن کرسی لره چیقوب عوامه
وعظ و تذکیر و قرآن مجیدی زعم فاسدی اوزرینه نقل و تفسیر ایدر
و بر شیخه بر ایکی گون خدمت توبه ایدن امی حقایق و معارف
سویلمکه باشلر امی لره بو مقوله کلام محض خطا یا واثامدر

ای با جیر بیلیشو دصادر • که شو د جاهل اندران کافر •
امام غزالی ایدر که علم و فصاحتده ماهر و بیان و بلاغته قادر
اولمیلرک کلام لرنده سهو و زلل و خبط و خللی جوق اولور لکن حق
جلّ و علا جهللری عذری ایله عفو بیورور • نته کم حدیث شریفده
وارد اولمشدر که برکسنه ماشاء الله و شئت دیمیسون ولکن
ماشاء الله ثم شئت دیسون کندونک مشیئتی ثم ایله که تاخیر و تراخی
ایچون موضوعدر ادا ایتمکده عبد عبودیتنه اعتراف و تذلّل و
تخضّعله که لازم بنده در • اتصاف بولنور اولکی اداده توهم
تساوی و اشتراک که مفضی شقاوت و هلاک در • فی الجمله منفهم اولمغین
اندن نهی و ثانی ایله امر اولندی • و مشهور در که برکسنه حضرت رسالت
پناه حضورنده صلّی الله علیه و سلّم من یطع الله و رسوله فقد رشد
و من یعصهما فقد غوی دیوجک صیغهٔ اشتراک ایله و من یعصهما
دیدوکین منافی ادب عبودیت کوروب بئس الخطیب انت
قل و من یعص الله و رسوله بیوردیلر • و دخی بیورمشدر سزدن
برکوز عبدم و امتم دیمسون جمله کوز حقک عبدی و اماسی در لکن
غلامم و فتام • و جاریه و فتاتم دیسون • و دخی حدیث شریفده
کلمشدر که • لا تقولوا للمنافق یا سیدنا فان یکن سیدکم فقد اسخطتم
ربکم پس کفره یه الفاظ تعظیمله خطاب محرّم و محظوردر • حتی بعضی فتاوای
حنفیه ده مذکوردر که برکسنه بر مجوسی یه • یا خرشنه دیسه کافر اولور

خرشه استاد دیمک اولور • پس زمانه مزده یهودیلره خواجه
فلان دیمک خطرلودر • سلام حقنده دخی علما دیدیلر ابتدا انلره
سلام ویرلمیه انلر ویرسه جوابنده و علیکم دنیله ارتوق نسنه
زیاده اولمیه • لکن ذمّی قتنده بر مؤمنک حاجتی اولسه ابتدا سلام
ایتمکه رخصت واردر • و بعض الفاظ که فقهای امّت کفر دیمشلر •
بغایت احتراز واجب در • زمانه ده ارسال لسان و اطلاق
عنان سخن قتی شایع اولمشدر • بعضی جهله لطیفه کویلیق و اضحاک
یاران قصد ایدوب کلمات کفریّه لطیفه دیو سویلر • بعضی انی استماع
ایدوب ضحک و قهقهه ایلر • نعوذ بالله ایکیسی دخی دیندن بیکانه
و ضلالت شمعنه پروانه اولورلر • بعض جهله جهل سببی ایله کلمهٔ کفری
اجرا ایدرلر • علما جهل عذر دکلدر • کافر باشد اوله یندیرلر و بعضی
دخی آخره بو ایشی ایتمزسک کافر اول دیرلر • و بعضی الله تعالی
علیم درکه سندن بو فعل صادر اولمشدر • با آنکه صادر اولمشدر
عوام حقنده بو سوزلر کفر در دیمشلر • بو جمله آفات و مهالک و
بلیات که لساندن صادر • و صاحبی یا فاسق یا کافر اولور
حدیث شریفده وارد اولمشدر • ان الرجل لیتکلم بالکلمة لیضحک
اصحابه و لا یبالی بها فانه یقع بها فی قعر جهنم سبعین خریفا
یعنی برکسنه بر سوز سویلر حریفلرینی کولشدرمکیچون و اول سوزانک
قتنده جزئید ر هیچ اندن قیرمز • اما بیلمز که اول بر سوز سببی ایله

جهنم ایچنه دوشسه ترتمش پل • و کلمهٔ کفرک بر مشکلی دخی بودر که مجددا ای
کلمهٔ شهادتله کفرو اسلامه کله مز بلکه اول سوزدن بعینه توبه ایتمک برم
علما مزقتنده لازمدر • پس نیجه کمسنه کلمهٔ کفری سویلر واو بیلمز خاطرنه
کلمزکه توبه ایلیه نعوذ بالله تعالی شقاوت ابدیه ده قلمق کورینور •
بو مشکلک چاره سی اولدر که هر صباح ومسا بو دعایی اوقویه که
اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیا وانا اعلم واستغفرک
لما لا اعلم علما دیمشلر که بو دعایی اوقمق ماضیده کفر کلمه سی لسانه
جاری اولدی ایسه انی محو ایدر • و توبه واستغفار اولور و مستقبلده
کلمهٔ کفردن حق جل وعلا انی حفظ ایلر **یکرمنجی آفت عوامک**
دقایق علوم ومتشابهات قرآن وسر قضا وقدر
ومشکلات اسرار حکمت وشریعتدن سؤال ایتمه سی در
انلره لازم اولن ایمان واعتقاد • وعمله سعی واجتهاددر • لکن نفوس
امارهنک عادتی بودرکه کندویه نافع اولان تلخ وثقیل و ما لا یعنی
وفضول اولان شیرین وخفیف کلور • وعوام بومقوله علومه حرص ایتمکدن
مسرور اولور • زیرا شیطان انکا تخییل وتسویل ایلر که سن دخی علما و
اهل فضلدن سن بعض مصطلحات اهل رسومی بیلمدکک ضرر ویرمز
خلاصهٔ علوم ونقاوهٔ معارف بونلردر • سن انلری علمای ظاهردن
یک بیلورسین • خصوصا که بعض صوفیه ایله مصاحب اولوب منطق الطیر
عطار و کلشن راز و زبدهٔ عین القضاة همدانی دن برایکی بیت اوقمش ایسه

خو

خودنکته دان عارف وحقایق شناس عمیق وعلمای شریعت قتنده
ظاهری بی تحقیق اولور • و بعض علومدن دخی مسایل نادره کی کتابلردن
یا بعض ناس افواهندن تلقف ایدوب انکله بعض دانشمندلری امتحان
کنذ و حفظ ایتدوکی جوابی نه مطابق تقریر ایتمزسه جهلنه حکم ایدر •
و زمانه مزده بلیهٔ عامه که بو مقوله اهل فضول دداعیهٔ ضلالات اولنلره
عارض اولور شبههٔ قضا وقدردر • که بعض فسقه فسق وفجوره انهماک
مقتضای جبلت ناپاکلری اولوب زواجر شرعیه ملاحظه وامر معروف
ونهی منکر ایدن مؤمنلرک لوم وتقریعنی استماع ایدیجک شیاطین
جن وابلیس دن و نلر بونلره القا وتخییل وشیاطین انس بر تلبیس بیرون لرندن
اضلال وتسویل ایدرلر • که سنک فسق وفجورک ایدیجک علم الٰهی ازلیده
مقدردر • ولوح محفوظده که جمیع حوادث وکواینی جامع ومسطردر
علم الٰهی تغییر محال • ولوح محفوظده مسطور اولان محو اولمق ممتنعدر
پس مجبور محض ومضطر صرف سین • مجبور محضنک تعذیبی ومضطرک
عقوبتی عادل حقیقی یه که صدور ظلم وجور اندن محالدر ممکن دکلدر •
نته کم عمر خیامه منسوب رباعی ده مذکوردر که **رباعی**
من می خورم و هر که چو من اهل بود • می خوردن من نزد او سهل بود
می خوردن من حق ز ازل میدانست • گر می نخورم علم خدا جهل بود
بو شبهه ایله جبر محضه قایل • و قتلرنده شرایع ودعوات انبیاکه وعد و
وعید وثواب وجزای اعمال صالحه • وعقاب ونکال اعمال فاسده یه

مشتمل ومبنی در • فاسد وباطل اولوب ظاهری جبر اولان ابیات
شعرایی تمثیل ایدرلر • حافظک بو بیتلری نکبی بیت
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند • گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می آلود • ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را
وبو بیتی کبی بیت برای ناصح وبر دردکشان خرده مگیر •
کارفرمای قدر میکند این من چکنم • وانک امثالنی انشا ایدوب
ضعفانک دخی عقایدینی افسا ایتمکه توسل ایدرلر • بو فقیرله
علم ومعرفتدن خالی بر بیر فضول کویله اجتماع وانک کلامنی
برشام رمضانده استماع واقع اولدقده بعض مشکلاتم وار
خدمتکزده حل تمنا ایدرین دیدی • فقیر دخی مسائل صیام وترا
ویح وقیامدن بعض نسنه لر صورمق تخیل ایدوب تمام انشراح
صدرله بیورک دیدم • باشلدی سرّ قضا وقدردن سؤال وشبههٔ
سابقه ایله ایراد اشکال ایلدی • فقیر ایتدم اولا قضا وقدردن
بحث وجدال منهی در • زیرا سرّ قدر مقدمات دقیقه یه مبنی در •
پس مؤمن صحیح وبندهٔ صریح لازم اولدر که فرمان پادشاه مطلقی
یرینه کتورمکیچون قولنه امتثال ومسارعت واستعجال ایدوب
بهانه وتعلل ایلشکنده اوتورمیه • وچون وچرا ولم ولادن ماورا
مثلا سن که پادشاه جهان مطاعک خدم وحشم وانصار واتباعندن
سین حالا سکا درگاه سعادت دستگاهندن بر فرمان وارد اولسه

عمالی اطاعته مبادرت وامتثاله مسارعت ایدرمی سین یوخسه بو
فرمان نیچون بویله کلدی • ونیم امتثاله قدرتم نه جهتدندر دیو بحث
می بشلرسین اگر شق ثانی یه کیدرسک اولا امارتدن معزول وثانیا
عقوبا تله مقید ومغلول اولورسین چون پادشاه مجازی اشتباه که
مظهر بیت برغیر او اضافت شاهی بود چنانک •
بر یکی چوب پارهٔ شطرنج نام شاه • بو مرتبه ده پس پادشاه حقیقی که
نظم بر وحدتش صحیفهٔ لاریب آیت حجت است • اینک نوشته از شهد الله برآن گواه
درگاهنده کهنه جوی نافرمان اولانک مرتبه مستحق عذاب ومستوجب
خذلان اوله روایت اولنور که برکمسنه عمر بن عبد العزیز حضرتنه
سرّ قدردن سؤال ایدیجک بیوردی ان الله تعالی لا یطالب عما
قضی وقدر انما یطالب بما نهی وامر • ثانیا معلوم اولسون که
علم الهی ازلی عبدک قدرتی ایجاد فعل یا اعدام طرفنه متعلق اوله
جغنه متعلق که تقدیر اندن عبارت ولوح محفوظده تسطیرا کا
اشارت در • فعل عبد اضطراری وعبد فعلنده مجبور ومضطر اولق
لازم کلمز • زیرا بالبدیهه معلوم وشک وشبهه معدوم در که فعل عبد
احراق نار وتبرید ما کبی اضطراری دکل در • واختیارله اولان
حرکت بدنله رعشه مرضی سببی ایله اولان حرکت بدن بیننده فرق
ظاهر وارا ایدوکنه عقلا دکل صبیان ومجانین دخی جزم ایلرلر علم ازلی
احد طرفینه متعلق اولدوغی عبد اختیاریله اول طرفی ایقاع ایتدوکیچ

علم الهی اول جانبه متعلق اولدوغی اچون دکلدر • زیرا علم معلومه تابعدر
معلوم علمه تابع دکلدر نقاش دیوارده صورت فرسی
بو وجهله نقش ایلدوکی نفس الامر و خارجده فرس اول صورته
رنده اولدوغندندر نه آنکه فرس خارجده اول صورت اوزره
اولدوغی صحیفهٔ دیوارده بو وجه اوزره منقش اولدوغندن
اوله • حاشا و کلا کذلک علم ازلی فعلک بر طرفنه متعلق اولدوغی
مکلفک اول جانبی اختیاریله ایقاع ایده جکندن او تردد در نه آنکه مکلف
اول جانبی اختیاریله ایقاع ایتمه سی علم ازلی اول جانبه متعلق اولدو
غندن اوله • پس علم آلهی عصیانه علت ایتمک کمال جهل و نقصان
جبلیدن ناشی در • نته کم رباعی خیام جوابنده خواجه نصیره
منسوب رباعیده ذکر اولنمشدر رباعی گفتی که بنزد من سهل بود
این نکته نگوید اگر او اهل بود • علم ازلی علت عصیان کردن
نزد عقلا ز غایت جهل بود • چون جواب شبهه بو اسلوب اوزره
توضیح و مذهب حق بو بیان روشن ایله تصحیح اولندی • میر
بوالفضول خواه ناخواه صامت اولوب کلام بی انتظامندن
ساکت اولدی • معلوم اولا که بو ذکر ایتدیکموز تقریر علمای شریعت
و ائمهٔ امت در • اما مشایخ متصوفه و حکمای متألهه بو مقامده
بر تقریر دخی ایتدیلر • انی دخی ذکر و بیان ایده لم که کتابمزه مطالعه
قلنلر جوانب مقامه بعون الملک العلام اطلاع تمام تحصیل ایدوب

شبهات و شکوک ظلامندن نجات بوله لر • اولا معلوم اولسون که
حکما کتب حکمتده تقریر ایلدیلر • که هر فعل اختیاری که فاعلندن
صادر اولور • البته مبادی مترتبه سی اولمق گرک که صادر اوله
و اول مبادی اکثر حکما قتنده درت در • و حکیم اشراق شهاب
الدین سهروردی قدس سره قتنده اوچ در • اول علم یعنی اول
صادر اوله جق فعل نه نسنه در بو وجهما تصور اولنمق گرک • و دخی اول
فعلک فایده سی وار ایدوغنه تصدیق ایتمک گرک گرکسه تصور
مطابق و تصدیق یقینی حکمی گرکسه تصور غیر مطابق و تصدیق
تخییلی و جهلی اولسون • ایکنجیسی شوق و میل در جانب فعله که
علم و تصور مذکوردن ناشی اولور • بو شوق و میل علمک غیری
ایدوکی و فعل اختیاریک مبادیسندن ایدوکی بالوجدان
الضروری معلومدر • نیجه کمسنه بر فعلی تصور • و فایده سینه تصدیق
ایلر • اما فعل جانبنه شوق و میلی واقع اولمیوب اول فعل وجوده
گلمز • اوچنجیسی اجماع و عزم در • یعنی فعلک ایجادی جانبنه رایی
مجمع و عزیمتی مقرر اولمقدر • و بونک مبادی اولدوغنه دلیل اولدر که
نیجه کمسنه بر فعلی تصور و فایده سین تصدیق وانک ایجادی جانبنه
شوق و میلی دخی اولور • لکن بر نسنه مانع اولوب شوقی باقی
ایکن فراغت ایدر • پس شوقدن صکره بر اجماع و عزم دخی لازم
ایمش • اما حکیم اشراق ایدر • بو اجماع و عزم دیدکلری لازم در و لی

بونیه شوقک تأکدی وغلبه سیدر بو سبب آخر دکلدر بونک نزاع لفظیه
قریبدر • ورد نجیسی تحریک عضلات واعصابدر • بونک لزومی
دلیله محتاج دکلدر • پس فعل اختیاری اولدرکه اولا تصور جزئی وفا
یده سنه تصدیق اولوب بو علمدن شوق ومیل حاصل واول شوقدن
میل عزیمت مرتبه سنه واصل اولوب اندن تحریک اعصاب و اعضا ایله
اول فعل حیز وجوده اخراج وابدا اولنمش اوله • وهر فعل که بو اسلوب اوزره
اعنی سابقا اصلا علم اکا متعلق اولمیه • یا معلوم ایسه شوق وارادت
اولنمغه اولمیه اول فعل اضطراریدر حرکات جمادات کبی که اصلا
علمه مسبوق دکلدر • وحرکت ارتعاش یدکبی که فرضا تصوری
اولنسه شوق وارادت سببی ایله واقع اولنمش دکلدر • چون فعل اختیاری
مبادی مذکوره یه موقوف اولمزسه ممتنع الفریه وجودی واجبدر
وبو مبادی اولی که علم ثانیسی که شوق ومیلدر • اختیاری دکلدر بلکه
بر فعله شعور وتصور وفایده سنه تصدیق ایتمکه کسبی واختیاری اولمز
واندن فعله میل دشمک دخی کذلک عبدک صنعی واختیاری ایله دکلدر
ومیلدن صکره ارادت که احد طرفینی ترجیحدر • اول دخی حکما متصوفه
قتنده بلا مرجح ممکن دکلدر • اندن صکره تحریک عضو خود ضروریدر
پس فعل اختیاری بالحقیقه اسباب موجبه ومبادی غیر اختیاریه یه
مستنددر اگر دیرسک فعل بو تقدیرجه نیچه اختیاری اولور جواب ویررز که
اختیاری بو اسلوب اوزره واقع اولاندر پس فعل اختیاری لکن

اختیار

اختیار اختیاری دکلدر • نته کم دیمشلردر شعر گرچه از جبر فعل او درست
واندران اختیار مجبوراست • گرچه بی اختیار کارش نیست
اختیار اندر اختیارش نیست • اگر دیرسک که چون عبد مأمور
اختیارنده مضطر ومجبور اوله • پس بو اختیار حقیقتده جبر محضه راجع
واجبار محضه مبتنی اولان امر ونهیه مانعدر • مجبور محضه امر ونهی عقلا
نامستحسن وشرعا غیر واقعدر • بز ایدرز که مشایخ متصوفه بو اشکال صعبه
بویله جواب ویردیلر که مؤمن مطیعک قلبنه حق جل وعلا فعل خیر وایجادی
امر جانبنه علم وشعور ویردکدن صکره شوق وارادت بردی که خیری
تحصیل وامره امتثال ایدی • وکافر وفاسقک قلبنه بو شوق وارادتی ویرمدی
لا بد تحصیل خیر وامتثال امر ایتمدی • زیرا اولکی نک ماهیتنک مقتضاسی بو ایدی
واستعدادی اکا ایدی • ثانی نک مقتضای ماهیت وموجب استعدادی
بو ایدی • وماهیات غیر مجعول واستعدادات غیر مخلوقدر • بیت
هر چه ظاهر ز جمله اعیانست • سر بسر مقتضای ایشانست
نظم
مقتضاسینی ذاتک اول علام • ویرسه حکمتدر اولمیه ظلام •
اول سببدندر که روز حشر وفردای قیامتده هر قدر جمله عالم و
عامی ومطیع وعاصی اولنلره ظاهر ومکشوف اولیجق اشقیا جمله کندو
لرینی لوم وملامت وسوء فعللرینه اظهار ندامت ایدوب ظلمنا انفسنا
انا کنا خاطئین دیه لر • وهیچ کافر وعاصی دنیاده ملحدلر دیدوکی کبی
بزم صوچمز نه ایدی چون حق تقدیر ایتمشدک تقدیرک تغیره قابل دکل

بزه غراب و عقاب ایتمک روا دکلدر • دیمیه لر چون بو سر معلوم اولدی که
فعل اختیاری ده حقیقت اختیار اختیاری کل • وانک حقیقتی اضطراره
راجع وانسان تقالیب دست وچوکان تقدیرده کوی وش کرداندر

بیت کرچه توز اختیار ماموری • لیک در اختیار مجبوری

پس مؤمنه لازمدر که هر آنده هر ساعت کندو حول و قوتین
اسقاط و نفی ایدوب جمله حول و قوتی حق جل و علایه اثبات و حصر
ایله مثنوی پس درین کارگاه وهم و خیال • خویشرا در مجاری افعال
قابلی را ختیار خود عاری • کشته افعال حق برو جاری •
و لسان حال و قال ایله • اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من
ذلک دیوب حق جل و علادن توفیق و امداد طاعت و خیری تضرع
و خذلاندن که عدم توفیق • و عبدی کندو حول و قوت موهومه
منه تعویق ایتمکدر تعوذ ایلیه • طاعت صادر اولسه یا رب محضا
سنک امداد و توفیقکدر • دیو شکر و ثنا ایدوب تمنا و تطلب مزید
ایلیه مثنوی شکر باشد کلید کنج مزید • کنج خواهی مده ز دست کلید
اذ من الشکر عمّ آلاؤه • و من الشکر دام نعماؤه •
اکر معصیت صادر اولسه مخذول کبی سنک تقدیرک بویله ایمش
بنم نه کناهم وار دمیه مثنوی جرم و عصیان بسوی خویش افکن •
سر شرمندکی به پیش افکن • معذرت پیشه کیر و استغفار •
عجز و فقر و شکستکی پیش آر • کای خداوند بنده کنه کارم •

کرد خود کو مها کنه دارم • نیست غیر از تو عذر خواه کسم
عذر من عفو کو و کاه تو بس • بلکه کندو نفس شومندن بلوب
عبادتنی تقصیر له معیوب • و تقصیری نفس اماره سنه منسوب
قیله ادب عبودیت بودر • نته کیم لسان غیب حافظ شیرازی
دیمشدر گناه اکرچه نبود اختیار ما حافظ • تو بر طریق ادب باش کو کناه منست
بعض اهل عرفان بیورمشلردر • که ان الامر ذم و حمد فکونوا وقاية
فی الذم واجعلوه وقايتكم فی المدح تکونوا ادبا عالمین یعنی
عبد مکلفک حالی ایکیدن خالی دکلدر • یا خیر و طاعته مظهر اولوب
مستوجب مدح و تحسین اوله • یا شر و معصیته مصدر اولوب
مستحق ذم و نفرین اوله • پس ادب کاملی عبد پر ادب در
اولدر که مصدر معاصی و شر اولدقده حق جل و علایه وقایه یعنی سپر اولوب
حق جل و علا جانبنه تیر ذم و ملامت اتلمغه مانع اولوب جمله لوم و
ملامتی کندویه ایقاع و تقریع • و ندامتی نفس پر تقصیرینه ارجاع
ایلیه بیت کرچه در کیش صاحب تفرید • ان تقاضا همی کند توحید
که همه فعلها چه زشت و چه خوب • بی وسایط بحق بود منسوب
لیک از انجا که شیوه ادبست • نسبت فعل شر بحق عجب است
و اکر فضل و توفیق حق جل جلاله سببی ایله مظهر طاعات و حسنات
اولدی ایسه بو دفعه حق جل و علایی نفسنه وقایه و سپر ایدوب
جمیع مدح و ستایشی اول جانب فیض مآبه حصر و اسناد ایدوب

نفسنی استحقاق مدح وثنادن تنزیه وابعاد ایلیه که ادب
عبودیتله متحلی وعجب ورعونتدن متخلی اوله • جمله انبیا واصفیا که
پیشگاه قبول واصطفاده مقربلردر • بو حلیه ایله محلی وبو ادبله
مؤدبلردر • نته کم سرور بارگاه اجتبا حضرت محمد مصطفی
علیه الصلوة الاتم والسلام الادنی بیورر که ادبنی ربی فاحسن
تادیبی وبو ادبدندر که حق جلیل محکم تنزیلده • ابراهیم
خلیلدن حکایت بیورر که • الذی خلقنی فهو یهدین والذی
هو یطعمنی ویسقین واذا مرضت فهو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین
والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین • زیرا والذی
یمرضنی ویشفین دیمدی مرض وسقم که ظاهرا شر والم در •
حقه مضاف ایتمیوب نفسنه اضافتله که مظهرنیدر • اکتفا ایلدی
شفاسنی که خیر ونعم در جمله حق جل وعلایه اسناد ایتدی وفاتحه
فاتحه ده که ام الکتاب وخیر الخطابدر • بو ادبک رعایتنه اشارت
واقع اولمشدر که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم
ولا الضالین بیوریلوب اهل سعادت وهدایته اولان انعام
حق جل وعلایه نسبت صریح اولنوب انعمت علیهم بیورلدی •
اهل شقاوت وضلالته اولان غضب واضلال حق جل وعلایه
نسبت اولنمیوب • غیر الذین غضبت علیهم ولا من اضللتهم دینلمدی
سبحان الله ما اکثر لطایف کلام الله بو اشارات لطیفه ونکات

شریفه دن غرض بیان آداب وتادیب وتهذیب اولی الالبابدر
بو سببدندر که بعض کمل ارباب طریقت بیوردیلر که التصوف
ادب کله • نظم • ادبوا النفس ایها الاصحاب •
طرق العشق کلها آداب • بیت • مایه دولت ابد ادب است
پایه رفعت خرد ادب است • پس بو تفصیل وتطویلدن
حاصل اولدی که • اهل جبر بی خبر وبی خیر طریقه سینه سلوک وسیر
ایدوب شیطانک نه صوچی وار • چون لعنی وطردی مقدر
وترک طاعات وکسب سیئات ایدنه نه محل لوم در • چون افعال
عباد خیر وشر علم ازلیده ثابت ومقرر • ولوح محفوظده
که یا علم شامل هبدی عالیه یه اشارت • یا ظاهر اخبارده
وارد اولدیغی کبی بر لوح عظیم که جمله حوادث وکوائنله رقم
اولمش اوله اندن عبارتدر • مکتوب ومسطردر دیوب بو کلامی
ترک طاعت وکسب معصیت ایتمکه سبب ومعذرت ایلین ملحد
مخذولدر • اگر معتقد ضلال اولمیوب محضا غوص دقایق و
درک حقایق دعوی سین ایدوب • تفوه وتکلم ایدرسه مرتکب
مالایعنی وصاحب بدعت وفضولدر • اگر ناگاه شبهه یه
دشمش وثقبه خاطرینه زنبور خواطر اوشمش ایسه ذکر ایتدیگمز جواب
شافی وخطاب وافی ایله قناعت ودفع شبهه ورفع شناعت
ایلسون وادراک ایده مدوکی یرده تسلیم واطاعت قیلسون •

والله الهادی چون آفات لسان بو قدر ذکر و بیان اولندی
بو مقدار ایله اکتفا و اختتام • و بز دخی آفات لساندن احتراز
ایدوب ختم کلام ایده لم **ذکر رذیلت صلف** صلف و تصلّف
اوکونمک و کندوده اولمین فضایلی و آرا ادعا ایدوب ایره‌سین
حدندن بلند • و مرتبه‌سین استحقاقندن زیاده ارجمند طوتمقدر •
و صلف حقیقتده عجب ایله کذبدن مرکبدر و نتایجی و فروعی
دایما مراتب عالیه ادعا • و ارباب فضایله تحقیر و ازدرا • و رعایت
حقوق اخوانده تقصیر و نفسنی تعظیم و غیری تحقیردر چون عجب و
کذبک علاجی تحریر و تقریر اولندی علاج صلف انلردن معلوم اولور

• ذکر رذیلت بخل و خسّت •

بخل خلق مذموم و ضد سخا اولمغله رذیلت عظمی ایدوکی معلومدر
و لسان شرعده دخی ذم بخل و مدح سخا چوق واقع اولمشدر و من
یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون • شح بخل غلیظدر • و لا تحسبن
الذین یبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون
ما بخلوا به • و حدیث شریفده وارد اولمشدر که لا یدخل الجنة بخیل و
دخی بیورمشلردر که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب
المرء بنفسه یعنی اوچ خلق واردر که هر بریسی صاحبنی هلاک ایدیجیدر •
بریسی بخل شدید که نفس اکا اطاعت ایدوب قلب و روحه حکمی جاری
اولمش اوله • ایکنجیسی هوی یعنی باطله میلدر که نفس اکا تابع اولمش

اوله

اوله اوچنجیسی کشی کندو نفسنه و کمالاتنه عجب ایتمکدر • و ابن عباسدن
رضی الله عنهما روایت اولنور که حق جل و علا جنت عدنی خلق ایتدکده
امر ایلدی که تزیین ایله • پس بیوردی که انهارکی اظهار ایت جنت
دخی نهر سلسبیل و عین کافور • و تسنیمی اجرا ایدوب نهر خمر و عسل و
لبن متفجر اولدی • پس بیوردی که سریرلرکی و حجله لرکی و رحله
لرکی اظهار ایت • پس حق نظر ایدوب بیوردی که • ایمدی تکلم
ایله • و جنت کلام فصیح ایله دیدی که طوبی لمن دخلنی • حق جل و علا
بیوردی که عزتم و جلالم حقیچون سنده بخیل کمسنه ساکن ایتمزین • اگر ذم
بخل و مدح سخاده وارد اولان آثار و اخبار • و اساجیع و اشعار
ایراد اولنورسه تطویل حددن بیرون اولور • پس انلردن فراغت
ایدوب بخل مذموم نه در انی بیان ایدوب طریق علاجین عیان ایده لم
بخلک تعریفنده چوق کلمات ایتمشلر • لکن اصح اقوال بودر که بخل شرعا
واجب یا مروت یوزندن مناسب اولنی قادر اولوب ایتممکدر
مثلا بر کمسنه شرعا واجب اولان زکوتی ویرمسه بخیلدر • شرعا واجبی
ویرسه اما مروت طریقنده لازم اولنی ترک ایلسه • مثلا مال موفور
و نعمت عظمی یه قادر اولوب اقارب و جیرانندن فقرای صلحی اولوب
ضر فقر و شدت افلاس ایله معاش ایدوب • بو انلره فواضل نعمتندن
بر حبه ویرمسه اگرچه زکوة شرعیه سین اخی ویرورسه بو کمسنه بخیل تحتنده
داخل و وعید بخل اکا واصل و متواصلدر • و واجب مروت اختلاف

ترجیح

اشخاص و ازمان و حالات ایله مختلف در • مثلا فقیره بر جزئی نسنه امساک
ایتمک مروته مانع اولمز • اما غنییه یا بغدر نظم بقنطار زر بخش کردن
نه چندان که دیناری از دست رنج • بر دمرکسی بار در خورد زور
گرانست پای ملخ پیش مور • ضیافتلرده مضایقه و تدقیق ایتمک
مروت دکلدر • معامله و مبایعه ده تدقیق مروته منافی دکلدر
مگر حددن بیرون اوله • و بیع و شراده دخی مثلا کفن المقده و اضحیه
المقده تدقیق ایتمک مانع مروت در • و بالجمله مروتک بر حد معینی یوقدر
ولکن ذوق سلیم و عقل صحیح ایله معلوم اولور که نه مرتبه مانع مروتدر
نه مرتبه دکلدر • پس برکمسه زکوة مفروضه ویرمسه یا مالنک و اسطه سندن
ویرمیوب ادنی سندن ویرسه اقبح بخلله بخیل در • انلری ایتسه ولکن محل و
مناسب اولان یرده مروت ایلمسه بینه بخیل در • اما او ایکی دن ادنی در
انی دخی ایلسه بخلدن خلاص اولوب و من یوق شح نفسه درجه سنک ابتداسی
اکا حاصل • و ایثار و بذل و سخای نفس مقامنک اوتنه واصل اولور • ولکن
مراتب سخا و ایثار متفاوتدر • و اسخیا و کرام و مقامات احسان و انعام
دخی نیجه طبقه در نظم ولم ار امثال الرجال تفاوتت • لدی المجد حتی عد الف بواحد
ایثار اکا دیرلر که کندویه لازم ایکن صبر ایدوب آخره ویره نته کم
قرآن عظیمده بیورلدی • و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
و ایثار متحمل و متصبر و اصلا نادم و منقبض اولمیلره مقام عالی در • اما
ایثاردن صکره صبر ایدهمیوب نادم اولمق احتمالی اولیجق ترکی اولی در

لا صدقة الا عن ظهر غنی بویورلدیکی کوره در بیان اسباب بخل و خست
خواجه نصیر ایدر • تامل اولنسه اسباب بخل اوچ نسنه در • یا خوف
سبب فقر و احتیاج یا غلو حب مال یا شرارهٔ نفس سببی ایله غیره
خیر وصولنی استمک امام غزالی ایدر • سبب حب مال ایکی نسنه در
بریسی حب مشتهیات که طول امل ایله مقرون اوله • مثلا برکمسنه
کندویه طول عمر تقدیر ایدوب مدة عمرده مشتهیاتدن تلذذ و
مستحسناتدن تمتع ایتمک استیجک لابد ماله که مشتهیاتنک
وصولنه سبب و آرزوی نفسی اولان مستحسناتنک حصولنه علتدر
محبت ایتمک لازم اولور نته کم دیمشلردر • نظم
ای زر تو یی که جامع اللذاتی • محبوب خلایق بهمه اوقاتی
بی شک تو خدا نه ولیکن بخدا • کشاف کروب و قاضی الحاجاتی
اما طول امل اولمسه مثلا یارین کون موت اغلب و سفر آخرت
قتنده کلمح البصر او هو اقرب اولسه ماله که مصارفنی لازمدر
اولقدر محبت ایلمز بعضی کمسنه لر اولادینک بقاسین دخی کندو
بقاسی کبی حب ماله سبب و حرص ادخاره علت قیلورلر ایکچون
جناب رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بیوردی که الولد مبخلة
مجبنة یعنی ولد محل بخل و خوف فقردر • ایکنجیسی عین ماله محبت ایتمکدر
نته کم بعض کمسنه نک مال موفور • و خزاین معموری اولقدر اولور که
معتاددن زیاده عمری اولوب • هرکون ایتدوکی انفاق و خرجین

اضعاف مضاعفه سین الیه نقصان ظاهر اولمز • بعضنک املاک و
عقاراتندن ریع و ادرار مرتب دخی کلورکن و اصلا فقر و
احتیاج احتمالی یوغکن ینه عین ماله محبت و نفس دینار و درهمه عشق
و مودت ایدوب نه زکوة واجبدن حبه • و نه صدقه مندوبه
دن بر فلس ویرور • بلکه کندو حقنده اقل قلیل ایله اقتصار و نان
و جبن ایله اکتفا ایدوب اموالنی تحت الارض دفین ایلر بعضلر
مؤنتله ضایع اولمسنی دخی اختیار ایدر • و بعضی ارث منعوضنه
اشتغال ایتمه سیله کاری زار اولوب گاه ناله دلسوز و گاه آه
جان فگار ایدر • و بو مقوله اشخاص روزگارده بی نهایت بولنور
و هر برینک نوادر اخبار و احوالی مجالسده نقل و حکایت
اولنور • ایراد امثال و بیان حال ایتمکه احتیاج یوقدر • و بو مرض
بغایت عسیر العلاج در • خصوصا که زمان شیب و کبر سینده دخی
اوله بو کمسنه اکا بکزر که بر کمسنه بر محبوبه عاشق اولوب رسول بو صله
دخی محبت ایدوب کیدرک محبوبنی اونیدوب رسول محبتنه مبتلا
اوله زیرا بی شبهه اصل محبوب مشتهیات نفسدر • اما مشتهیاته
مال سبب وصول اولمغین هر کیشی اکا محبت ایتمشدر لکن کیدرک
نفس مشتهیاتی اونیدوب عین ماله که سبب حصول مشتهیات ایدی
محبت اول قدر اولمشدر که جمله مشتهیاتندن جمع مال و ادخاری اکا
اشهی و احب اولمشدر • حتی بعض بخلانک لؤم و خساستلرینه لؤم

طمع ایدوب قدرتکوز وار یکن فقر اکبی ضرر و مؤنتله معاش و طیبات
دنیادن که قل هی للذین آمنوا بیورلمشدر • بالکلیه حب مال ایچون اجتناب
و دنیاده دخی عذاب جگر سوز دنیلره دیرلر که چون مقصود نفسک
مشتهاسنه وصول و لذت و تحسینی حصول در • بزم قمزده جمع و
ادخار جمیع مستلذاتدن الذ • و جمله طیباتدن اطیب و اشهی در •
پس بز دخی نعیم دنیادن تمتع که خرج و تفریقدن تمتع در •
حاصل و بزم نفسمز غایت عیش و سرورده واصل در دیو جواب
ویرلر • اما غایت ضلال و نهایت جهل در • زیرا وصول حاجات
و حصول مرادات اولمیجق ذهب ایله حجرک نه فرقی وار در **بیت**
برای نهادن چه سنک و چه زر ** زر را برای خرج کند سکه دار پی
لعنت بر آن کسی که ازو کرد میکند • بوندن بیوک شقاوت و
حرمان خیبت • نیجه اولور که دنیاده فقر اکبی محنتله معاش ایدرلر
و آخرتده اغنیا حساب و عذابین چکه لر • اگرچه جمع و ادخار نفسلرینه
غایت مشتهی و بونلر مشتهی لرینه • واصل اولمقده حسن و بهاظن ایدرلر
اما بو جعل نجاستدن تلذذ • و کلاب جیفه لردن تمتع ایتمه سی کبی خبث
نفس و دنائت جبلت در • که منتهاسی بونک کبی امر بی محصل و جانب
محصلی ذلت و قلت در • اعاذنا الله تعالی **بیان علاج بخل**
چون بخلک اسبابندن بریسی حب مالدر • و حب مالک سببلری نه در
ذکر اولندی • پس هر شینک ضدی ایله علاجی اولنور حب مشتهیات

قناعت پیر تحصیلی ایله اولور • وطول امل تذکر موت اقران و امثال
ومعارف و آشنالر ذکری ایله اولور که نیچه‌لر حرمت وتعب ایله
جمع مال ایتدیلر • آخر قویوب حسرتله کیتدیلر • مال انلرک اجللرندن
صکره بقالرینه سبب اولمدی بیت نه ایشان نخستین نکهد اشتند
بحسرت بمردند وبگذاشتند • الآن مالّلرینی غیرلر تصرف و انلر
خاک اچنده تحزن وتأسف ایدر • اولاد اچون حرص وبخل خود غایت
جهل وحماقتدر • انی خلق ایدن رزاق پروردگار ولادتندن اول
نیجه روزگار حالنی تدبیر ورزقنی تقدیر اتمشدر • ومامن دابة
فی الارض الا علی الله رزقها • نیجه کمسنه یه پدر و مادردن جمله میراث
انتقال ایلر • بیه فضل حقدن ولقدر ملک و ماله مالک اولور که
آبا واجدادی عشر عشرین کورمشلردی • ونیجه کمسنه یه پدر و مادردن
اموال واسباب خارج حد وحساب انتقال ایدر • اندک زمانده
اول مال بسیار عرضهٔ تلف وبوار اولوب قوت یومیسی اقل قلیل
قلور وکندوسی فقیر وذلیل اولور پس وارث اچون خزینه دارلیق
خیال باطل واولادتنی ماله اصمرلین احمق جاهلدر • نته کم حافظ شیراز نی
ایدر بیت خزینه داری میراث خوارکان کفرست • بقول مطرب وساقی بفتوی دف و
حکایت اولنور که مرحوم سلطان محمد زماننده بر خواجهٔ مال
دار واریدی که کثرت مال وخزاینده قارون روزکار ایدی چون
خواجهٔ عدیل قارون کرفتار موعد اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة

ولایتنا خزون اولدی • فرزند دلبندینه عمر صد ساله تقدیر ایدوب
هر کوننه بیک درم خرج وتوفیر فرض ایدوب مبلغ حاصلی مخزون
خزاین و حواصل ایدوب اوصیایه تسلیم وکندوبی افلاس فرزندن بی
بیم ایدوب سفر آخرتی تصمیم ایدر • فرزندی مبلغ رجاله واصل
واموالی دست تصرفنده حاصل اولیجق اسراف بی انصاف وتبذیر
بی تقدیر ایله برباد ایلر حتی نقل اولنور که • کان کره وتوفکره
بناده سیم وزر ایدوب دریاده مرغابیلره اتریمش وهمیان
پر زری دیوار حجره ده روب همیان تلاوه سورهٔ انشقاق و
حاضرون انقهاب واختطافه اتفاق ایدیجک کندو قهقهه
ایله خندان اولوب همیان آخر درمیان ایدوب انی دخی اصحاب
اخذ وانتقاب وبو قهقهه یحساب ایدوب بر کونده نیجه ضیا
دیو بهی • وهمیانات منتهی اولوردی • چون جمع ان ارث اموالی انفاد
وافلاس سببی ایله ساکن کلخن و رماد اولمش سلطان محمد علیه الرحمه
استماع ایتدکده خواجه نحل صفت ایله سابقه معرفتی اولدوغیچون
جوان مسرفی دعوت ایدوب بینه راس مال بخشش ونوال ایتمک
استیجک دیمش که ای پادشاه روی زمین دولت جهان تخت ازکوز
سایه سنده عالم وعالمیان امین اولسون شرط حق کذاری وبنده
پروری وداد احسان وسخاوت کستری همین درکه پادشاه جهان
پناه بیوردی • امابو بنده کنج افلاس وفنادن پاچهٔ توانگری

وغنایه چیقرمق ممکن و مقدور دکلدر • زیرا پدر بوحقیری حق
ذو الجلاله اصم المیوب مال و منالدن اصم لمشدر • خفک غیرتیه اصم لرلن
ذلیل و فضل خدادن غیریسی شی قلیل در • پس فرزندی اچیچون کندو
یسی هلاک و دامن عصمت وهمتنی چاک ایتمیه اکر فرزندی صالح
قوپرسه حق جل و علا و هو یتولی الصالحین بیوردوغی کبی انی ضایع
ایلمز اکر فاسق اولورسه فاسقه آلت فساد و عدت معاصی ایدیویروب
کناه ده شریک اولمق چه مییدر حکایت عزیزلردن بر سخی
التمش بیک درهم واصل اولوب جمله سین صدقه ایدیجک دیمشلر که
بر مقدارین اولادکه ذخیره ایلسک اولمزمیدی دیمش که لا
بلکه جمله سین الله تعالی قتنده نفسمه ذخیره و الله تعالی حضرتنی
اولادمه ذخیره قیلورین بو مقدماتی تذکر و سایر بخلانک
احوالنی و عند الله و الناس مذموملقلرینی تفکر ایدوب کندو
جبرایلکه ریاسخاوتی تحمیل ایدوب خلق تخلقه تسنحی سخایه تبدیل
اولدقدن صکره ریاییی دخی دفع اتمکه جهد ایدوب بو علم و عمل ادویه سیله
اصلاح مزاج و تحصیل علاج ایلیه • و الله الموفق • پس بعض حکایات
اسخیادن ایراد ایده لم • امید درکه اکتساب صفت سخا و اجتناب
سمت بخله سبب اوله • صفت سخا و کرم طایفهٔ عربه که خیر امم واصل
محمد سید عرب و عجم در مخصوص • قبایل عربدن قریش و بطون
قریشدن بنی هاشمه اختصاصی مصرح و منصوص در • و عهد خلفای

مروانیه و عباسیه ده بازار کرم رایج و نافق و غالب امراء
وزرالری بو صفت حسن ایله اتصاف ایتمکده بری برندن متسابق
ایدیلر • و تصریح اهل تواریخ و اخبار بودرکه عهد اسلامده سر آمد
اسخیا عبد الله بن جعفر طیار درکه معاویه نک احب احبابی
سندن ایدی • و هر ییل یوز کره یوز بیک درهم وظیفه سی وار ایدی
جمله سین فقرا و محاویج و ایتام و ارامله بخش و عطا قیلوب اواخر سنه ده
مدیون اولوردی • معاویه یه عبد الله بن جعفره هر سال بو قدر
مال ویرمک بیت الماله اخلال و امیر المؤمنینه غیر حلالدر دیدیلر
جواب ویردی که بن بو مالی عبد اللهه ویرمزم بلکه فقرا و محتا
جین اهل مدینه یه ویرورین تفتیش ایلک تفتیش ایدیلر جمله سین
فقیر و سایل و ایتام و ارامل و طلاب جود و نایل اولنلره بخش ایدوب
کندو فقیر و عایل قلمش طعن ایدنلر جود عبد اللهه انصاف و
بیت المالی اکا ویرمک جمله فقرایه ویرمک ایدوکنه اعتراف ایتدیلر
حکایت برکون عبد الله مزارعی اولان ضیعه سینه تفقد و
نگاه ایتمکیچون سالک راه اولمشدی • اتفاق بعض نخلستان کنارینه
گذار ایدوب کوردی که مگر بر کلب در حدیقه دن اخل و غلام ضیعه وا
صل اولور غلام کلبه بر قرص نان اتوب انی اکل ایدیجک بر دخی اتدی
انی دخی تناول ایدیجک بر دخی ویروب عبد الله ایدر یا غلام
قوتنک هر روزنه در • ایدر که کوردوکک اوچ قرص در عبد الله ایدر

پس نیچون جملهسین ایثار و کندوکه جوع اختیار ایلدک • غلام ایدر
کوردم بو سک غریبدر و دیار بعیدهدن کلمش جایع و طالب بضیعدر
پس انی محروم ایتمکی بخل و لوم کوردم • عبد الله ایتدی پس
بو کون نیجه ایدرسین غلام ایتدی جوعله چلیسین و صبر ایله اکیس اولورین
عبد الله متأثر اولوب بنی خلق خلق جودله ملامت ایدرلر بو غلام سیاه
بندن سخیدر • بی اشتباه دیوب پس غلام و نخلستانی بالتمام اصحابندن
اشترا ایدوب غلامی اعتاق ایله رقبهسین ربقهٔ رقیتدن تفکیک • و
نخلستانی جمله آلات و اسبابی ایله اکا تملیک ایلدی • عبد الله
دیدیلر که پس اندن سخی سین • زیرا انوک عطاسی اوچ قرص نان سنک
بهای غلام و نخلستان ایدی که نیهات انوک ایثاری جمله مالک
و تمام قلیل و کثیری • و بنم ایثارم مالمکدن عشر عشیریدر **بیت**

ازمون نه رنجش را در بذل وقت تنگی است • امتحان نقاش را در نقش اسب لاغر است

عبد الله حضرتنه بر مقدار افراط سخی و اکثر عطادن فراغت ایتسکوز
دینکوز قضا • و اما کوزه رضا حاصل اولسه دینلره دیر ایدی حق جل
و علا بزه عطا و بز دخی عطای حقدن عباده ینه بذل و اعطا ایتمکی
عادت ایلدک • قورقرین بن عادتمی تغییر ایدرسم حق تعالی دخی عادتین
تغییر ایدوب عطاسین قطع ایتمکله سهم افلاس و املاقله موسوم و هم
احسان و انفاقدن محروم اولم • **حکایت** حضرت عایشهیه رضی الله تعالی
عنها ابن زبیردن یوز سکسان بیک اقچه کلدی بیوردی دوکدیلر بر طبقله فقرا

و مستحقّین اهل مدینهیه بالتمام بخشش و تفریق ایدوب بعده امّ ذرّه
نام جاریهسینه کتور غذا مز افطار ایدهلم دیدیلر • غذای بیت خبز
و زیت ایدی جاریهلری امّ ذرّه ایتدی بزه دخی ایکی درهم ویرسک
لحم الوب افطار ایلسک اولمزمیدی دیدی • اکر دیمش اولایدک ویروردم
دیدیلر • **حکایت** باغ دین احمدییه صلی الله علیه و سلم زیب و زین
اولان ابو محمد حسن و ابو عبد الله حسین رضی الله عنهما سرحلقهٔ کرام ابرار
مزبور عبد الله بن جعفر طیّار ایله حجدن کلورلر ایدی • بر کون بادیهده
ریح عظیم و مطر شدید اولوب قافلهیه تفرق • و انتشار دوشوب
نجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم بارکاهلرندن ایرو راه کم ایدوب
چوق تعب و زحمتدن صکره بر عورتک خباسنه نازل اولورلر خبادهه
سمان بر پیره زن که فقر و فاقه اول قدر طاری اولمشکه اهل و ناقهدن
عاری اولوب اول موضعده وحید و فرید قلمشلر عجوز تکریم و تعظیم ایله
خبایه ادخال و انزال ایدر • شراب استرلر طرف خبادهه مربوط اولان
معزی حلب ایدوب لبننی ایچوک دیر بعده طعامک وارمی دیرلر قلقک
بو معزی ذبح ایدک سزه طعام بشورهیم دیوب ایله ایدرلر چونکه
سوا کشاده اولور • اتلرینه سوار اولوب بز قریشدنوز اکر احتیاجک
اولورسه مدینهیه کلهسین و بزی صوروب بولهسین دیوب وداع ایدرلر
اخشام اولوب پیر صحرادن کلوب معزی بولمیجق عجوزدن سؤال ایدوب
عجوز شرح حال ایدیجک پیر غضبه کلوب بر قوم مجهول ایچون بز قریشدنوز

دیمکله سبب معاشمز اولان لسنهٔ اتلاف ایتمش سین دیر بعد
زمان پیرک فقری اشتداد • و زمان ضرری امتداد طوتیجق مدینهٔ
کلورلر و بر زمان سرکین طشی مغله معاش ایدرلر • اتفاق برکون
امام بیلوب کل یا ابة الله سیح بنی سلورمی سین دیوب عجوز لا
دیوجک بن سنک ضیفک دکلمی بن دیوب عجوز بیلدم اولسون دیر
پس مقتضای نظم ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا •
من کان یعرفهم فی المنزل الخشن • بیک دینار و بیک کوسفند احسان
بیوروب غلامی ایله امام حسینه کوندررر • امام حسین دخی بیک
دینار و بیک کوسفند عطا قیلوب عبد الله بن جعفره کوندرر
عبد الله ایکی بیک دینار و ایکی بیک کوسفند بخشش ایدوب
اول بکا کلمش اولیدک ایله عطا ایده ایدم که انلره تعب و زحمت
ویره ایدم دیو واجواد عربدن آل و اولاد مهلب درکه شاعر انک
حقنده دیمشدرکه نظم ترکت علی آل المهلب شاتیا •
بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل • فما زال فی احسانهم و افتقادهم
و انعامهم حتی ظننتهم اهلی • مورخلر ایدرکه آل مهلب دولت
مروانیه • و آل برمک دولت عباسیه ده سرآمد جود و سخا و
نهایت کرم و عطا ایدیلر حکایت یزید بن مهلبی حجاج
امارهٔ خراساندن عزل ایتدکدن صکره محصولات مملکتی کتم
ایتدک دیو هرکون عذاب ایدردی یزیده هرکونک عذابنی

یوز بیک اقچه ویروب دفع ایتمکی مقرر ایتمشدی • برکون مبلغ مربوری
جمع ایلدیکه عذاب یکروزه اشترا ایلیه ناکاه احطل شاعر کیروب
انشاد ایلر شعر اباخالد بادت خراسان بعدکم ؞
و قال ذو الحاجات این یزید ؞ ولا امطر المروان بعدک قطرة
ولا اخضر بالمروین بعدک عود • فما لسریر الملک بعدک بهجة
ولا بجواد بعد جودک جود ؞ مروان دیدوکی بر مرو شاهجان
بر دخی مرو الروددر که خراسانک مشهور شهرلری ایدی • پس یزید
ایتدوکی یوز بیک اقچه یی شاعره عطا ایدوب اول کونک عذابنه
صبر ایتمکه عازم اولدی • بو حکایت حجاجه واصل اولیجق یزیدی دعوت
ایدوب دیدی که ای خراسانی بو حاله مبتلا ایکن جود و کرم
بو مرتبه ده اولسه سنک کونک و من بعد عذابی عطا ایتدم بو کرمک
مقابلهسنده دیدی • و آل برمک جود و سخالری مشهور و تواریخ
وکتبده مسطوردر شاعر بو بیتده اذا کنت من بغداد فی رأس
اتنک بنسیم الجود من آل برمک حکایت جعفر بن یحیی برمکی حج
ایتدکده مدینهٔ منوره قربنده وادی عقیقه مرور ایتدکده بر خاتون
یولنه طوروب انشاد ایلدی شعر انی مررت علی العقیق و اهله
یشکون من مطر الربیع نزورا ؞ ما ضرهم اذ جعفر قد جازهم
ان لایکون ربیعهم ممطورا • روایت ایدرلر که اول قدر احسان ایلدی که
مذکوره غنای ابده ایرشدی حکایت شعرادن برکسنه یحیی بن خالد

فرسخ

برمکی یه کیروب بو ایکی انشاد ایلدی **نظم** سالت الندی هل انت حرٌ
فقال لا ولکننی عبد لیحیی بن خالد • فقلت شراء قال لا بل وراثة •
توارثها عن الد بعد والد • اون بیک درهم جایزه بیوردی •

حکایت عبد الله بن منصور ایدر بر کون فضل ابن یحیی برمکی مجلسنده
ایدم ناکاه در بانی کیروب قاپوده بر جوان وار بنم حضرت امیرله
سابقه حقوقم وار دیو اذن طلب ایدر فضل اذن ویردی کوردک بر جوان
کلدی اکرچه هیئتنده رثاثت حال ظاهر • ولکن چهره‌سنده لمحه جمال باهر
حسن ادبله سلام ویرجک امیر فضل جلوسه ایما ایدوب قعود ایلدی انجیاسی
دهشتی زایل و انطلاق لسانه قدرتی حاصل اولدقده صکره • فضل جاجتک
نه در دیو جک ایتدی یا امیر رثاثت هیئتم وضعف قوتم اصل مرادو
حاجتم نه ایدوکنه دلالت ایدر • فضل ایتدی یا نزمله سابقه حقوقک نه در
ایتدی ولادتم امیر ولادتنه مقارب • ومنزلمز سرای امیره مجاور •
واسمم اسم امیردن مشتق در • فضل ایتدی منزل منزله قریب اولمق ممکن
واسم اسمدن مشتق اولمق متصور • اما زمان میلادم متقارب
اولدوغینه ندن بیلدک ایتدی والده ضعیفه دایما دیر ایدی سن ولادتنه
کلدکک کیجه امیر یحیی نک بر اوغلی وجوده کلوب اسمنی مسمی سی کبی فضل سنی
دخی فضیل بتسمیه ایلدک که انک اسم شریفندن مشتق در • لکن انلر سابق بزلحق
اولدوغمز اسمک تصغیرندن ظاهر وانلرک فضیلت وتعظیملری باهر اولور
دیوب فضل متبسم اولوب دیدی سنین عمرک نه مقدار در جوان ایتدی

التونجش سنه در فضل ایتدی صحیح سویلرسین بنم ولادتم تاریخی بوکا
موافقدر اما یا نیچون بو قدر زمان بزه کلمزدک • جوان ایتدی ذلتده
عامی لیق وار ایدی وحداثت سنم دخی ملاقات ملوک ومصاحبت
اکابره مانع ایدی فضل تحسین ایدوب خزینه دارینه امر ایلدی یا غلام
عمرنک هر سنه سی ایچون بیک درهم ولباسمزدن لباس حسن ومراکبم
دن مرکب فاره ویرکه • حالی منتظم ومیاقی رایق وبزم مناد مه
مزه لایق اولسون • امرینه امتثال ایلدیلر جوان سرای فضلدن
اموال کثیره واسباب وافره ایله جقوب اهل واقاربی سرور و
ارتیاح • وحبور وافراحله اطرافین الوب منزلنه کتدیلر • تا فضل
دولتده اولدقجه جوان مرفه البال ومنتظم الاحوال ایدی • وبو مکرمت
دوران برامکه دن ثبت تواریخ ویادکار کرم نامه روزکار اولدی

شعر توانکر اول درویش خود بدست آور •
کر مخزن زر وکنج درم نخواهد ماند • بدین رواق زبرجد نوشته اند بزر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند **حکایت** مصرده بر سنه قحط عظیم
اولوب عبد الحمید ابن سعد امیر مصر ایدی ایتدی • والله شیطانه
بیلدره یم کم بن انک عدوی ین پیش قدر فقیر ومحتاج واریسه نفقه لرین
و قوتلرین کندو مالندن عطا ایلردی • تا که قحط وغلا رخصت ورفاهیه
مبدل اولدی بعده معزول اولدی • تجاره بیک کره بیک درهم
دین ایدنمشدی اداسنه قادر اولمیجق حلی لنساسنی که قیمتی بش بیک کره

بیک درهم ایدی رهن قودی کتدی بعده خلاص رهنه قادر اولمیجق
مکتوب کوندردی اول حلی بیع اولنوب بیک کره بیک درهم دین
ادا اولنوب باقیسی که درت بیک کره بیک درهم در بنم صله و
صدقم واصل اولمیین کسنه لره بخشش و تفرقه اولنسون دیدوکی ایدیلر
رحمه الله • واسخیای عبد بنی معین شیبانی در وانک مشهور
حکایت لرندن بریسی بودر که برکون بستاننده کنار آبده
اوتورمشدی و کذر عمری خاطره کتورمشدی بیت
بنشین که لب جوی و کذر عمر ببین • کین اشارت زجهان کذران ما را بس
شعرادن بریسی کلوب جاریه سیل بولمیجی برچوب اوزره بو بیتی
یازوب معنک اوکنه واران جویباره براقدی بیت
ایا جود معن ناج معنا بحاجتی • فمالی الی معن سواک شفیع
جون جریان آب جوی معنک اوکنه ایلتدی • نظر معن چوب مکتوبه واقع
اولدی آلوب اوقیوب صاحبنی دعوت ایدوب بیتینی انشاد ایتدروب
اون بدره عطا ایدوب چوبی بساطی التنه قیوب ایرته سی ینه چیقروب
اوقیوب شاعری ینه چیغروب یوز بیک اقچه دخی عطا ایلدی
شاعر بو عطای کرانی دخی قبض ایدیجک طبعنه خوف غالب اولوب
شاید عطاسینی بنی دن الورلر دیو هارب اولدی ایرته سی معن چوبی
التنه الوب بیت مکتوبی اوقیوب یوز بیک اقچه دخی عطا ایتدی اما
شاعری طلب ایتدیلر بولنمدی • قنده کتدوکی بلنمدی • معن ایتدی

حیف حوصله سی فیض جودمزه متسع دکلمش بو خسیسه بنم ذمت همتمه
قرض اولمشدی که بیت المالده بر درهم و بر دینار قلمینجه مزبوره
هرکون یوز بیک اقچه عطا ایلیم دمعنک بر حکایت مشهوره سی
دخی اولدرکه • برشاعر اندن بر مرکوب طلب ایلدی • برآت و بر
دوه و برقم و بر حمار و بر جاریه احسان ایتدی و بیوردی که بن بیلیدم
مرکوب بونلردر • راوی ایدر که غلام دخی بعضی نسخه ده انام قنده
مرکوب اولدیغین بلیدی ایدی دخی عطا ایدردی • ولکن عربی
صافی ایدی فارزوراتی عجمه مختلط اولمشدی • و معنک بوجود
صاحب اسمعیل بن عباد دخی تقلید ایتدی شعراسندن
بریسی بو بیتی انک حضورنده انشاد ایلدی شعر
وخدام هذا الدار یمشون فی • لباس من الخز الا انا •
صاحب معنک حکایت مزبوره سین ایشیدوب بزدخی سکا
برجبه و برردا و برازار • و برقمیص و برسراویل و برطیلسان
ایتدک که ملبوس بزم قتمزده بونلردر دیدی • امرای دولت
مروانیه دن سعید بن خالد دخی جواد مفضل ایدی بذل و نوال
ایده جک مال و منالی اولمسه مادح و سائل و طالب نائل اولنلره
دین اقرار ایدوب حجت و سجل ایتدررلردی حکایت برکون
خلیفه وقت سلیمان بن عبد الملکه کیردی خلیفه یه بو بیتی
تمثل ایلدی بیت انی رایت مع الصباح منادیا

یا من یعین علی الفتی المعوان • یا سعید حاجتک نه در دیدی سعید
ایتدی یا امیر المؤمنین اوتوز بیک دینار دینم وار در سلیمان
خلیفه ایتدی امر ایلدک دینک ویرلسون و بر او لقدر دخی خرجک
ایچون ویرلسون دفتر جود و سخای امرای دولت مروانیه و عباسیه
نهایت یوقدر تفصیلی تطویل اولور • قاضی محسن تنوخی المستجاد
من فعلات الاجواد ادلو کتابنده بر مقدار ایراد ایتمشدر
اما دولت عرب انقضاسندن صکره بر مقدار بازار سخایه کساد
و عقد جوده فساد کلمشدی • اما ینه عالم اسخیای بنی آدمدن خالی
دکل ایدی متأخریندن موصلده اتابکلر وزیری جمال الدین
اصفهانی که وزیر جواد له ملقب در • سر دفتر اصحاب کرام • و
منتهای همت ارباب همم ایدی • ابن اثیر که معاصری ایدی ایدر که
اسخیای ناس و اکرم خلق ایدی • مکه مشرفه ده مسجد خیفی اول بنا ایلدی
و حطیمی و جوانب کعبه یی نقش و زینت ایتدردی • و عرفاته صولر کتوردوب
حوضلر بنا ایلدی و جبل عرفاته چیقه جق نردبانی اول بنا ایلدی
اولا خلق صعود جبل ایتمکدن و قلت مادن مشقت عظیم چکرلردی
و بو خیراته اموال عظیم خرج ایلدی که الکثرت حساب تحریرندن
عاجز در • و خلیفه بغداد و امیر مکه یه اموال و هدایای عظیمه بذل ایلدی
که بو خیراتی ایتمکه اذن ویردیلر • و مدینه منوره یه علی ساکنها الصلاة
والسلام اول سور اول بنا ایلدی • و فید شهرینه که عراق طریقنده در

قصبه ایدی • سور یاپدی و اکثر شهرلرده رباطلر و مساجد و بقاع
خیر بنا ایلدی • و علما و صلحا و ائمه و سادات و ارباب بیوتاته ادرار
و وظایف ایتدکلری غیری • هر کون قپوسی اوکنده یوز دینار امیری
فقرایه مرتب صدقه اولنوردی • و اقاصی خراساندن حدود
یمنه وارنجه مستحقلره صدقاتی واصل ایدی • و هر ییل فک اسارای
ایچون اون بیک دینار ویرور دیدی ابن اثیر ایدر • والدم حکایت ایدر که
جمال الدینک عادتی سماطی اوزرنده بو ایدی که طعامک و حلوانک
اییسندن مقدار الوب رغیف اوزرینه قویوب اوکنده ایلتوردی
بر ظن ایدردک که امام ولدی ایچون ایدر • بر کون خیمه ده ساکن ایدی امام
ولدی بهشت ده ایدی • ینه عادتی اوزره نجس غایب الدی چون سماط
قلقوب مجلس متفرق اولدی بنی الیقو یوب امر ایلدی سکا بر مهم دینین
کر دایما بن بنفسه ایدردم بو کون خیمه ده اولمغله قادر اولمدم بو حصه
الوب بشکدغی قبه حماقتی چیقر و یولده بر فقیر و محتاج کورر سک اکدن
ابو طعامی اکا اطعام ایله • راوی ایدر چون اتمه بندم او یمه کتدم
بنم ملازملری بر بهانه ایله یولده دفع ایلدم تنها قلدم کوردم
بر اعمی فقیر ضریر اولادی ایله اوتورر • وزیر اصمرلدوغی کبی سمان
اتمدن ایتوب طعامی اوکنه قودم اهل و عیالی ایله یدیلر • بن کندوی
بیلدرمیوب اما فلانک اوینه کل سکا جمال الدین وزیردن احسان
الیویرور دیدم کتدم • چون وقت عصر اولدی ینه جمال الدین وزیره

ملاقی اولدم * سکا اصمرلدوغم نیجه اولدی دیو صوردی بن دخی والله متعلق
نیجه مصالح واریدی آنی صورزطن ایدوب جوابن سویلدم * های سکا
آنلری ویرزین سکا ویردوکوم طعامی صوررین نیجه ایلدک فقیر مستحقه
ایصال ایلدکمی بکا آنی جواب ویردیدی بن دخی ضریر مذکوره و اهل و
عیالی فقراسنه اطعام ایتدکمی دیدم غایت مسرور اولدی * اما مزبور
فقیری بزه کتورسک اولمزمی ایدی دخی جه احسان ایده ایدک دیدی
اصمرلدم کلسه کرک دیدم بوکا اولکیدن دخی زیاده مسرور اولدی *
صباح فقیر کلیجک خدمتنه ایصال ایتدم * صله و عطیه و اهل و عیالنه کسوه
و نفقه ویردوکندن غیری * وظیفه ادراری تعیین ایلدی تا حیاتده اولدقجه
وظیفهٔ مزبوره فقیر مذکوره واصل اولوردی * ابن اثیر ایدر چون جمال الدین
فوت اولدی وصیت ایتمشدی که تابوتنی مدینهٔ منوره ده بنا ایتدوکی
رباطده دفن ایلیه لر ایله ایتدیلر * موصلدن مدینهٔ منوره وارنجه تکریت
و بغداد و حله و کوفه و فید و مکهٔ مشرفه ده خلق عظیم لا یحصی جمع اولوب
نمازین قیلورلردی * دعا ایله قیلوب بکا ایدرلردی * حله شهرنده
واردقده برجوان بر یوکسک یره چیقوب بلند آوازیله بو بیتلری
اوقودی شعر سری نعشه فوق الرقاب وطالما *
سری جوده فوق الرکاب و نائله * یمر علی الوادی فتثنی رماله
علیه و بالنادی فتثنی ارامله * راوی ایدر اول کونده کوردوکم
بکا و عویلی هیچ جنازه ده کورمش دکلدم پس جنازه سینی بیت الحرامه

طواف و عرفاتده وقوف ایتدردکدن صکره مدینهٔ منوره ده دفن
ایلدیلر * روضهٔ نبویه ایله صلی الله تعالی علیه و سلم قبری آراسنده اون
بیش ذراع انجق واردر * و اسخیای مذکورینک بری دخی وزیر عمید الدین
اسعددر که اتابک سعد بن زنکی سلغرینک وزیری ایدی و کمال
فضلندن غیری جود و کرمده سرآمد دوران ایدی برکون بر درویش
فقیر مذکور وزیره بو رباعی کاغده یازوب صونر رباعیه
کردون همه برکار و کف خواجه نقط * پیوسته بکرد نقطه میکردد خط
خشنود ز تو که ومه دون وسقط ** دولت ز نهاد خدای کس را بغلط
وزیر رقعه ده ویشه نظر ایدوب فی الحال اوج یوز قویون امر ایدوب
پشت رقعه یه بو رباعی یازدی رباعی سی صد بره سفید چون سینهٔ بط
کز رنک دکر نباشدش هیچ نقط ** از کلهٔ خاص ما دهندت ز جای غلط
چوبان بهد زود بدارنده خط ** و پادشاه پارس ابو بکر سعد بن
زنکی دخی افاضل ملوک و اسخیای سلاطیندن ایدی برکیجه ظهیر فاریابی
خدمتنده بو رباعی بدیهه انشاد ایلدی رباعی ای شاه جهان جهان فدای سر تو
سر نیست زمانه را بجای سر تو ** با دشمن تو نیام شمشیر تو کفت *
سر در دل من باد فدای سر تو ** بیک دینار زر سرخ عطیه ویردی
پس ظهیر بدیهه بو رباعی دخی مجلسده انشاد ایلدی که رباعی
شاها ز تو کار ملک و دین در نسق است * وز تیغ تو جان ظلم و فتنه زهق است
در عهد تو رافضی و سنی باهم * کردند موافقت که بو بکر حق است *

فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی عطا بیوردی • چون علاج بخل
ایتمکده بو تفصیل اولندی بو مقدارله اکتفا ایدوب رذیلت
ریا و علاجین دخی بیان ایده لوم ذکر مرض ریا •

بلکل که ریا خلق مذموم و صفت قبیح در • آیات قرآن عظیم و احادیث
نبی کریم تقبیح خلق ریاده مبهم حقنده جوقدر • فویل للمصلین
الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن • صحابه دن
برکمسنه جناب رسالت پناهه صلی الله علیه وسلم • یا رسول الله
بن حق جل و علا ایچون عبادت ایدرین لیکن خلق دخی واقف اولدو
غندن حظ ایدرین دیدی • بو آیت نازل اولدی فمن کان یرجو لقاء
ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا و جناب رسالت
پناهیدن صلی الله علیه وسلم روایت اولنور که • لا یقبل الله عملا
فیه مقدار ذرة من ریاء • و دخی برکمسنه فیما النجاة یا رسول الله
دیدی بیوردیلر ان لا یعمل العبد لطاعة الله یرید بها الناس
یعنی فردای قیامتده نار دوزخدن نجات و جنت عدنده
تحصیل درجات اندهدر که بنده هیچ عبادت الهیه الا که انوکله رضای
حق قصد ایدوب رضای خلق ارادت ایلمیه • و دخی بیوردیکه ان
اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا و ما الشرک الاصغر
قال الریاء • پس ریا شرک اصغر بیوردی • زیرا شرک اکبر نعوذ
بالله الوهیت صفتنده حق جل و علایه شریک اثبات ایتمکدر و صفت

الوهیت

الوهیت اوج صفتدر اجعدر • بریسی واجب الوجود لیق صفتی در
که وجودی کندودن اولوب غیریدن اولمیوب دایما وجودن
انفکاکی محال اولمقدر بو اتفاق عقلا ایله ذات حقه مخصوص
و اندن غیرک شرکتی ممتنعدر • و ثنویه مجوسدن غیری که بر فرقه
ملعونه در کمسنه بو صفتده شریک اثبات اتممشدر • ایکنجیسی
خالقیت اجسام و جواهردر • بو صفت دخی حق جل و علایه مخصوصدر
و اندهدخی معتد به عقلادن کمسنه شریک اثبات ایتمشدر مگر که
ینه ثنویه مجوس که خالق عالم ایکیدر • یزدان و اهرمن یا نور و ظلمتدر
دیرلر • و بعضی طائفه مرتدین فلاسفه که حق جل و علا عقل اولی خلق
ایتمشدر • و عقل اول ایکی نسنه ایجاد ایتمشدر • بر عقل ثانی بر دخی
فلک تاسع و علی هذا القیاس هر عقلدن بر عقل و بر فلک صادر •
تا عقل عاشره وارنجه که اندن عقل و فلک صادر اولممشدر • بلکه
اندن عناصر اربعه صادر اولمشدر • و علی الدوام فعلده در اشخاص
مرکبات عالم عناصر و صور و اعراض و نفوس بشریه اندن
صادر اولمقده در • انکیچون اکا عقل فعال دیرلر دیو ذاهب
اولمشلردر بو طایفه دخی فی الحقیقه موحد دکلدر • اما محققون فلاسفه
جمله اشیا حق جل و علادن بالذات صادر • و انلر آلات و معدات
منزله سنده دردیرلر • و انلر مشرک دکلدر بلکه موحدلردر و گرچه
ضالدر ولکن کفر و شرک دکلدر • زیرا خالقیت جواهر و اجسام

[illegible]

حقه مخصوصدر دیرلر • اوجونجی صفت الوهیت معبود بالحق
ونذر او آرپرستش وعبادت اولمقدر حقه مخصوصدر اندن غیری
اکر ملک اکر کوکب وفلک اکر نبی وولی هر نه ایسه عبادت ایتمک باطلدر
وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه • بو صفتده توحید ایدنلره حنیفیون
دیرلر • که ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین • وغالب
دعوت انبیا بو توحیده در • بونده مخالف اولان عبدهٔ اوثان
وعباد آفتاب وآتش ونحو ذلک در • که اکرچه وجوب وجود و
خالقیت اجسام وجواهر حقه مخصوص ایدوکین اثبات ایدرلر
ولکن بعضی اشخاصه واصنامه هؤلاء شفعاؤنا عند الله دیو یا آخر
تاویل باطل ایله عبادت ایدرلر • پس بونلر دخی مشرکلردر وبو
اوج صفتده توحید ایتمک شرک اکبردر • اما بو توحیدی ایتدکدن
صکره اضلال شیطانه اتباع ایدوب بعضی طاعت وعبادتنده
محض رضای حقدن غیری غرض آخر ملاحظه ایتمک شرک اصغردر
وهر معصیتدن که لسان معجز بیان محمدی صلی الله علیه وسلم صیغهٔ اخوف
ما اخاف بیورمشدر • غایت قبیح اولوب امتنده شایع اوله جغی
نور نبوتله معلومی اولدی وغیدر • بو فقره واصل اولان روایاتده
اول صیغه اوچ معصیتده بیورلمشدر • بریسی ریادر که هنوز ذکر
اولندی وبریسی دخی • لواطه در که بابی ذکر اولندی • وبریسی
دخی منافست دنیادر که اوجی دخی قبیح شنایعدر وامتده مشهور

وشا

وشایعدر سبحان الله بیت زبان معجز احمد جنان بود •
که هر چیزی که میگفت انچنان بود **بیان حقیقت ریا** •
ریا رؤیتدن که کورمکدر مشتقدر • یعنی عبد طاعتنی پنهان ایتمیوب
خلقه ارائت ایدوب کوسترمکدر • که اثاردن کندویه بعض
نفع تعظیم وتکریم کبی ومدح وثنا ومنصب ومال وغنا کبی حاصل اوله
پس هر عبادت که انده ارائت واظهار عباد مقصود اوله اول
ریادر • ایدن کمسنه مرائی در نه کمسنه یه قصد ایدرسه اول کمسنه مرائی که
انی اظهار ایدوب خلقه تقرب ایتمک استر وهر خلق وعبادت که انده
بو معنی اوله مرائیا به دیرلر • امام غزالی ایدر • مرائی به بش نسنه در •
بدن زی • قول عمل • اتباع اما بدن جهتندن ریا اولدر که
بدنی لاغر وزرد ایتمکدر که انده ریاضت وعبادت وخوف و
حزن آخرت • وقلت اکل وسهر لیل معلوم اوله • وصوتی ضعیف
وحرکاتی آهسته ونظری خفیف ایتمک دخی بو قبیلدندر • که انکله اهل
خوف ووقار ونفی سطوت وغرور ایتمکله اظهار صلاح ایدرلر
امام غزالی ایدر بو اهل دین ریاسیدر • اهل دنیا بدنی سمین ونظیف
وچهره سی صافی ولطیف ایتمکله ریا ایدرلر اما ریای زی وهیئت
اولدر که خرقهٔ پشمینه وتاج صوفی ومسواک کبیر وشانه ومقراض
حلق شارب وتطویل وتسریح لحیه • وبونک امثالی که زی وهیئت
اهل صلاح در دیو اعتقاد ایده لر • ومرقع که پاره لو قفتانه دیرلر

بالقصد کیمک دخی بو قسمدر • اول سببدن ائمهٔ سلف لباسده ایکی
شهرتدن احتراز ایلمکی نصیحت ایدرلردی • بریسی غایت نفیس او
اولمغله شهرت اهل دنیا • بریسی دخی غایت خسیس اولمغله شهرت اهل ریا • و
ثوبی ترقیع ایتمک مسنوندر • اما ضرورت دفعی ایچون رقعه اوروب
مهما امکن اظهار ایتمک کرک و طایفهٔ نقشبندیه قدس سرهم هیئتلری
کمال اخلاص و ستر حاله اولمغین مرید و متبعلرینی جامهٔ دوندن کیمکدن
منع ایدرلردی • و مرقعات ملونه و تاج و خرقهٔ مخصوص صوفیه دن
درویشی منع ایدر • میر بخاری خدمتنه استنبولده بر درویش مرقع
پوش کلوب سلسلهٔ اتباعلرینه کیرمک استمش بیورمشلر که درویش
بو مرقع خرقه کیدرسکا چوقه الیوریسونلر • والا بزم طریقمزده بو کا
تجویز و رخصت یوقدر • درویش ایتمش سلطانم بن بو مرقعی شبکهٔ دام
ایدوب کسنه دن طلب مال حلال و حرام ایتمزین میر بیورمشلر که درویش
اکرچه سن استمزسین ولیکن بو مرقع استر خوب بیورمشلر مرقعات دام
سوال و شبکهٔ جمع مال در • نته کم بر صوفی دیمشلر که • مرقعکی بزه ویر
دیمشکه صیاد شبکه سین آخره ویرجک بانه ایله صید ایلر • و بعض
تشنیع ایدنلری کورز ملون و مصنع خرقه لری محکم دکدروب بر مرقع
ایدرلر که نیچه یکی حله دن خرجده افزون و زحمتی حددن بیرون اولور
خرقه دن عوض خود خرقی رفع • و ضرورتی فی الجمله دفع و رفع ایتمکدر
و بعض طایفه دخی غایت خشن دون کیمکه نفسلری راضی اولمز و اهل

صلاح و زمرهٔ شیوخ متصوفه دن دخی متقاضی اولور • لابد
لطیف مربع صوفلر که طرازی سیاه و آستینی کوتاه اوزره دیکلمش
اوله • و انجه دلبندلر که مقعد کورلریله طرش اوله • اختیار ایدرلر که
اهل دنیا و ملوک و وزرا • و خواجه لر نفرت ایتمیه و حقارت نظریله
باقمیه • و اهل صلاح قتنده دخی مقبول اوله و بونلر قتنده غایت
الجق عیب بلکه سلانیک چوقه سندن جبه و قبا کیمک موت احمر ایله
برابردر کذلک قطنی و متقالی دن لباس کیمک دخی متعذردر • اکرچه
بهاسی کندولرک صوف و دستارلرندن اقل ایسه • زیرا اهل
صلاح زینیدن چیقمق لازم کلور • بو جمله اهل صلاح و اهل دین
ریاسی در • اما اهل دنیا ریاسی غایت فاخر جامه لرله یا حرام
اوله اطلس و کمخا • و زربفت و دیبا کبی • یا اصلی حلال اوله
سقرلاط چوقه لر • و بعضی قطنی لر کبی • و اثاث بیتده قیمتلو قالیلر و
زینتلو کهف لیلر • و زین سیمین و سیف محلی و اسب عربی و استر
بردعی • و غلامان رایق که صاحب شکل بهی و جمال فایق و بونلر کبی
اسباب و آلات که موجب نخوت و شهرت و مشاهده سی
فقرایه سبب انکسار خاطر و حسرتدر • نته کم حافظ شیرازی بو تحسری
تعبیر ایلر که **بیت** یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان
کین تکبر از غلام ترک و استر میکنند • اما ریای قول
اولدر که • اصحاب وعظ و تذکیر • و محافل و کراسیده نقل حدیث

وتفسیر • ومعارف وحقایق ومسائل ودقایق سویلینلره
عارض اولور • که غرضی اصل نصیحت وبیان واقع ومحض ارشاد
امت دکلدر • بلکه تبحر علوم وسعت مولویت • وفقه وحدیث
ولغت وعربیت • وتواریخ واخبار واثار • ومحاضرات وامثال
واشعار • وقوت تقریر واملا وقدرت سجع وانشا کندوده
موجود اولدوغین اظهار وبیان وعامه دن فضل وکمال ایله •
امتیازین عیان ایتمکدر • وبو ریادن افاضل علما واکابر
مشایخ وحکما جهد تمام ایله خلاص اولور • پس بو فقیر کبی غرقه
دریای عیوب ومعاصی که نقصان ظاهری وباطنی معلوم ادانی
واقاصی قولی فعلنه مطابق وظاهری باطننه موافق اولمغله
عاصی عاصیدر • خلاص اولمق احتمال میدر • نجات بولمق
متصور میدر • بالله العظیم نهایتده وکم معاصینک اکثری ایله
متصف وبن بو مقوله نک قطعا اهلی دکل ایدوکمه مقر ومعترفین
ولکن شاید عفو الهی وجود ناشناسی ایله بارزده وغم بالکلیه غیره
فی الجمله نافع اولوب انلری هابی حضیض نقصاندن بر مقدار رفع
اوله حسب حال بو ذرکه نظم منم که نیست ورد وزجز کنه کارم
گناه کارم وامید عفو میدارم • شکم بسان صراحی مدام پر ز حرام
سجود میکنم وزان سجود بیزارم • بومقامه مائل سببی ایله اکثر
محققلر کندولردن وعظ وتذکیری نفی وعلمی تکبیری دخی اندن منع ونهی

ایتمشلردر • امام غزالی ایدر عزیزلردن بریسی نه بر عالم سؤال
ایلدی که بن وعظ وتذکیر ایدرین نه نیت ایله ایده یین بیورمش که معصیت
ایدرمیش سین معصیتده نیت می اولور • نه نیت ایدرسک ایله ودخی
نقل ایدرکه بر عزیز شیخه ملاقات ایدوب حقایق ومعارفدن چوق
کلمات ایلدیلر • آخر مجلسده اول عزیز بن بو مجلسدن چوق نفع
اومرین دیو چک شیخ بیوردی که بنم مجلسک چوق ضررندن قورقرین
نیچون ایله دیرسن دینلدکده بیوردی که سن قصد ایدوب معا
رفکک احسننی سویلمکه استدک • وبن قصد ایدوب معلومات و
معارفمک احسنن سویلدم بوندن ارتوق ریا وتصنع می اولور
ریای قول چوقدر • حتی حفاظ قرآن محافلینده وکراسیده مبالغه
رعایت مخارج ونقل قراآت سبعه ایتمه سی دخی انده داخل اولمق
اولور اما ریای فعل وعمل اولدر که خلق یاننده کثرت صلوة
وتطویل قیام ورکوع وسجود باشین اکوب مراقبه هیئتنده اوتورمق
وایکی یاننه بقمیوب سکون ووقار ایله کیتمک حتی بعضی مرائی تهجر کتسه
سرعتله حاجتنه کیدر بر آدم کورسه یاب یاب ووقار ایله کیتمکه باشلر و
سایر افعال خیر هر نه ایسه که اظهارندن مقصود نفع دنیوی
وقبول غیر اوله اول ریادر • اما اهل دنیا ریاسی بونلر ضددیدر که
تبختر وتمایل وحرکات وسکناتنده اظهار حشمت وتکبردر •
اما ریای اتباع اولدر که محب ومرید چوق اولدوغین استه یه

خصوصا که اعیان علما و مشاهیر امرا و وزرادن اوله که فلان عالم
بزه ارادت ایتمشدر و فلان وزیر عجب معتقد اولمشدر و بر صوفی
خانقاهسندن دخی انفع یره کتسه متغیر و متأثر اوله و واعظ
مجلسنه کلنلرک کثرتندن مفتخر و مباهی و استماع ایدنلری و طنفیه
کلمکدن و فی الجمله تکلم ایتمکدن زجرله ناهی اولمق کبی و مریدی مشایخه
ایرشمکله افتخار و محدث کثرة لقای شیوخله ابتهاج ایتمک دخی مخوفدر
که بو قسمدن اوله و محبت تکثیر اتباع مشایخه مخوف درجوق کمسنه لره
ازدحام خلق راهزن و کثرة اتباع مانع سلوک طریق حسن اولمشدر
عزیزلردن بیسی ایدر شیخمز ایله بر صحراده کزردک صوفیه دن جماعت
کوردک بر خرمن اوزرنده اتکلرین اچمشلر طورلر تا که صاحب خرمن
بونلره بر مقدار صدقه و نفس و عیاللرینه قوت و نفقه ویره
بونلرک بو مرتبه طمع و سؤال و طریق تصوفده هوان و اذلال ویردوکی
بزه غایت قبیح کلوب ایتدک یا شیخ بونلره ترک ادبدن نوع محنت ایله
معاقب اولدیلر بیوردی که بو شیخلرینک کثرة مرید و فرط اتباعه
حریص اولدقلری ترک ادبک سیاستیدر هر شیخ که محض تکثیر اصحاب
و توفیر اتباع و احبابه حریص اوله مرید و اتباعی بویله ذل و هوان و
طریق اهل اللهدن حرمان ایله معاقب اولور بو ذکر اولنان تفصیل انواع
ریادر و مرائیلر دخی نیچه طبقه در بعضی مجرد اعتقادیله اکتفا ایدر
نیچه راهب قله کوهده مدة مدید ساکن اولوب قطع ایدر کمسنه ایله اختلاط

و ملاقات ایلمز اما مرادی قلوب ناسده محبتی ثابت و شجره اعتقادی
زمین دل اهل عالمینده ثابت اولمق اولور حتی خلق کندوده
بر جرم اکلیوب اعتقادلری کیده وکین بلیه بر کون اول غارده
مقیم اولمزدی حق جل و علانک برات ساحه سنه مطلع اولدوغی
ایله قناعت ایلمز و بعض کمسنه لر بر احددن صدقه و صله بر حبه
الماز و ضرر و فقره صبر ایدر که قلوبه اعتقادی دوشه زیرا جاه
قبول خلق مال و منال بیحساب و طعام لذیذ و شراب و آلات
و اقمشه و ثیابدن الذ و اشهی و اعتقاد ناس اسباب و آلات
و افراسدن احسن و ابهی کلور وسری بودر که قلوب ناس مجردات
و ارواح عالیه جنسندندر و انلره تملک هر نسنه یه تملکدن
ارتوق مطلوبدر و بعض مرائی اعتقاددن زاید حسن ثنا و نفاذ قول
و قبول شفاعات و تحصیل حاجات و مهمات خلق دخی مراد ایدر
و حاجات خلق بتورمکده اجر عظیم واردر دیو میر و وزیر و قاضی
و شحنه و امیر قپوسینه یاکندو بالذات یا نقبا و خلفاسی تردد
ایلیوب نیچه شفاعات باطله و نیچه مریدلرینک حصول مرام و
وصول حطام اتمیه سبب اولور اما میر و وزیر قپوسینه بلا ضرورة
تردد مقبول اهل صدق کلدر قطعه ای فقرا اهل فقر را دیباجه
مشغوف بصحبت امیر و خواجه   در حکم خلاجای شمر مجلس شان
انجام و الا لقضاء الحاجه   مراتب ریا متفاوتدر

زیرا شوندن خالی دکل که عبادت محض غرض دنیوی و رؤیت
مخلوق ایچون اوله • یا ایکی غرض که رضای حق و قبول خلقدر
موجود اوله • امّا بری غالب اوله یا مساوی اوله پس احتمالات
عقلیه درت درجه اولور • درجهٔ اولی که محض قبول خلق ایچون اوله
شویله که کمسنه کورمک احتمالی اولمسه اصلا اول عبادتی اتمیه
غایت ریای قبیحدر ثواب عمل بالکلیه فوت اولدوغندن غیری
مستحق غضب و بغض حق اولمسی مقرّردر • درجهٔ ثانیه هم رضای
حق و هم قبول خلق قصد ایلیه • امّا قبول خلق جانبی قوی اولوب
تحف اولسه اول عملی اشلمک مقرّر اوله • بو دخی اولکی کبی مستحق
بغض حقدر • درجهٔ ثالثه ایکی غرض برابر اولدوغیدر • بونده
ثواب دخی یوغسه عقاب دخی اولمیوب راسا برأس لا علیه و لا له اولمق
مرجودر بیت   علی انّنی راض بان احمل الهوی
واخلص منه لا علیّ و لا لیا • درجهٔ رابعه رضای حق جانبی قبول خلق
طرفنه غالب اولندر • علما ایتدیلر العلم عند الله تعالی ثوابدن
بالکلی محروم دکلدر • ولی نظر قبول خلق ایتدوکیچون معاقب دخی اولور
امّا حدیث قدسیده انا اغنی الاغنیا عن الشرک بیوردوغی ایکی
غرض برابر اولدوغنه محمولدر بیان حبط عمل بسبب الریا
ریا اول عمله مقارن اوله • یا اثنای عملده عارض یا بعد فراغ عمل عا
رض اوله • قسم اول که ابتداء عمل ریا اوله شک یوق که بو حال وزر

مستمر اولوب قلورسه کنده عاصی و عملی نامعتدّ به در • امّا اثنای عملده
توبه و ندامت و استغفار ایدرسه بعض علمایه نامعتدّ به در
دیدیلر امّا صحیح اولدر که • اگر غرضی مجرّد قبول خلق یا قبول خلق ملاحظه‌سی
رضای حق ارادتنه غالب ایسه عملی نامعتدّ به در • امّا غرضان
مساوی یا جانب ریا مرجوح ایسه اگر فساد و بطلانه قابل دکل
عمل ایسه صدقه و قرائت کبی نیّت خیرله مثاب و نیّت ریا ایله معاقب
اولور • و من یعمل مثقال ذرّة خیرا یره • و من یعمل مثقال ذرّة شرّا یره
اگر قابل فساد و بطلان ایسه صلوة و حج کبی اگر نافله ایسه فاسددر
دینلمز اگر فرض ایسه عهده سندن ساقط اولمز • قسم ثانی که اثنای
عملده ریا عارض اولمقدر اگر مجرّد عملی ایله سرور ایسه ضرر ایتمز • اگر
باعث عمل اوله حق ارادت ایسه شویله که بو ارادت ریایی اولمسه
عملدن فراغت ایتمک مقرّر اوله • عملی حبط اولور • قسم ثالث که فراغ
عملدن صکره عارض اولمقدر • اگر مجرّد سرور ایسه که کنده اظهار
ایتمیه ضرر اولمز اگر کنده اظهار ایدرسه اظهاردن غیری صحیح غرضی
یوغسه محلّ خوف در احباط عمل اولمقدر • ابن مسعود رضی الله عنه قتنده
برکمسنه دون کیجه سورهٔ بقره قرائت ایتدم دیدی • ابن مسعود
سنک اندن نصیبک بمان بو دیدیککدر دیدی برکمسنه جناب رسالت
پناهی حضورنده صلی الله علیه وسلم بن صوم دهر ایتدم دیدی •
بیوردیلر که لا صمت و لا افطرت • یعنی نه صایم اولدک که ثواب

اوله سین نه افطار ایلدک که دنیاده رحمت حکیمه سین بعض علما
اظهار ایتدوکیچون بیوردی دیدیلر • اما بعض علما بلکه صوم دهر
مکروه اولدوغیچون بیوردی دیدیلر • بر هر حال یحتمل که حضرتک صلی الله
علیه وسلم ابن مسعودک اظهارده بویله بیوردقلری اولده دخی نوع ریا
اولمق اکلندوغندن اوله • والا مقتضای قیاس بودر که عمل اولیه
صحیح اولدقدن صکره اظهار ثانی ضرر ایتمیه غایتی اظهار ایچون
معاقب اوله • پس سفیان ثوری دن حکایت اولنان که برتاجر آنی
ضیافت ایدوب اثنای عودتده خدمتکارینه برطبق جینی کتوردیو امر
ایتدوکدن صکره حجدن کتوردوکم طبقی کتوردیو ایکی حج ایتدوکین
اشعار ایدیجک امام اصحابنه بقوب مسکین برسوزله ایکی حجین ابطال
ایلدی دیدوکی بوکا محمول اوله • یعنی اول عملده دخی ریا اولمق اکلنه
پس بو تقریرلردن ظاهر اولدی که • اخفای عمل الزم لازم و اخلاص
اکا مداوم اولمق ایمش • انکیچون بعض سلف دیرلرایدی که عملی اتمکدن
الیسه ایتدکدن صکره حفظی کوجدر و ارباب سلوک ستر حال و کتمان اعمال
ایتمکده نه دقتلر ایتمشلردر • ذکر خفی ذکر جلیدن ترجیح اولندوغی
دخی بوندندر • خواجکان سلسله سینک کتم و سترده مبالغه لری
معروفدر • و بو بیت وردزبانلریدرکه • از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش
کین چنین زیبا روش کم می فتد اندر جهان • اخلاص خلاصه اعمال
نقاوه احوال و سرمایه سعادات و پیرایه مراداتدر • اخلاص ایله

عمل یسیر صالح قصور اخلاص ایله اولان عمل کثیردن عند الله تعالی
اضعاف مضاعفه راجحدر بیت عبادت با خلاص نیت نکوست
وکر نه چه آید ز بی مغز پوست • زین الدین خوافی قدس سره وصایای
قدسیه سنده ذکر ایدرکه مدینه منوره ده بعض اصفیا ایله جمع اولدم
بکا صوردی که بیک یل عمرک اولسه • نیه صرف ایدردک بن دخی
دیدم بو قدر یل صلوته بو قدر یل صومه • و نحو ذلک نیجه عبادات
تعداد ایلدم • بیوردی که بن ایله اتمزدم بلکه طقوز یوز طقسان طقوز
یل اخلاص تحصیلنه صرف ایدوب بر یل اخلاص ایله عبادت ایدردم
شیخ زین الدین بو سوزی عظیم تحسین ایدوب دیرلرکه باب
دیده نظر صحیح و حق صریح بودرکه بیوردیلر پس علاج رذیلت ریا
چون معلوم اولدیکه ریا موجب حبط اعمال و مورث مقت و
بغض خدای ذی الجلالدر • و امهات کبایردن معدود و شقاوت
حقیقیه اذه موجوددر • پس ضررنی عین الیقین ایله مشاهده و ازاله سنده
تحمل مشقت و مجاهده ایتمک کرک • زیرا انسان زمان طفولیتده •
ضعیف العقل و التمیز ایکن نظری احوال ابنای جنسه اولوب انلره تقلید
و اتباع ایتمک اوزرینه اولور • پس خلقی کورر که جمله سی تصنع و اظهار
تجمیل و اخفای قبیح ایتمک اوزرینه در • لابد تصنع که سرمایه ریادر
قلبنده راسخ اولوب مهلکاتدن ایدوکنی بیلورسه اول وقت
بیلور که شجره ریا ریاض قلبنده نابت و حب تصنع مخازن درونده

ثابت اولمشدر • پس ازالەسی محتاج مجاهده اولور • امام غزالی ایدر
علاجنده ایکی مقام واردر **مقام اول** اصول ریایی که
فروع اکا مترتب‌در • وعروقنی که اغصانی اندن متشعب‌در قلع
قمع ایتمکدر • واصول وعروقی اوچ نسنه‌در • بریسی حب جاه و منزلتدر
جاه و منزلتدن مراد خلق قتنده مقبول و معزز و مکرم اولمقدر •
منصب و ولایت اولمق لازم دکل • ایکنجی حب ثنا و مدح • و نفرت
ذم و قدحدر • اوچنجی خلق النده اولنه طمعدر • پس بو اوچ نسنه
نه قدر طبعه شیرین دخی کلورسه دفعەسنی ایتمک کرک • انده اولان مضرتی
عطاسنی فکر ایتمکله • و بو حلاوت عاقبت مرارته مؤدی اوله‌جغینی
ذکر ایتمکله نته کم عسل شیرین زهرناک ایدوکی معلوم اولسه البته
تناول اولنمیوب صبر اولنور • پس ریا صوکنده اولان عذاب الیم و مقت
حق کریمی ملاحظه ایلیه که فردا اهل اخلاص عمل لریله خاص الخاص
اولدقده بو کاردش اشهاد و مجمع عباد و عباد ده ندا ایده‌لر که
یا فاسق و یا فاجر • یا مرایی یا غادر عملکی غرض دنیا و تقرب عباد ایچون
ایدوب انلره تعظیم و بزه استهزا • مخلوقه تکریم خالقه ازدرا • محلکی عاجزه
تقرب و تزیین ایتمکله قبول لرینه واصل اولدک بزم غضب و بغضمزه
مستحق و طرد و رد مز حاصل قیلدک دیه‌لر • اعمالنک جزاسنه غایت
محتاج اولدوغی زمانده • و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
مقتضاسنجه لاشی محض بلکه موجب مقت و بغض اوله و مع هذا ملاحظه
ایندوکی قبول و ریای خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اولەجغی امر
موهومدر • رضا الناس غایة لا یدرک بر طایفه‌یه مقبول اولورسه
نیجه سینه مذموم اولمق وار • بلکه غالبا ریاسی معلوم اولوب عند الناس
دخی مردود و تقصیر ایتدوکی نسنه‌لردن محروم اولمق مقرر **شعر**
بروجانها با اخلاص بیچ • که نتوانی ازخلق بربست هیچ
کسانی که فعلت پسندیده‌اند • هنوز از تو نقش برون دیده‌اند
و مدح و ذم خلق حقیقتده لاشیدر • حق قتنده مذموم اولان
خلق قتنده ممدوح اولمه‌دن نه فایده که عاقبت پرده‌ جلوره قبایح
بطنی یوزینه صاچلور شاعر عرب • ان مدحی زین وان ذمی شین
دیو جک کذبت ذلک الله الذی لا اله الا هو دیدیلر **بیت**
مدح و ذمت کر تفاوت میکند • بتکری باشی که او بت میکند
اکر دیرسک مدح و ذمدن فارغ اولمق نیچون اولور • کبار مشایخ و
اتقیایی دخی کورورز کندولره ذم و غیبت اولنسه تمام بیحضور
اولورلر • بزا یدز طبیعته کوچ کلمک بعید در • ولیکن اول مرتبه تکلیف
اولنمازه مراد اول همان انی عبادتکده ملاحظه ایلمه • اما طمع مال و
منال خلوا یندخی ملاحظه ایتمک کرک که معطی و آخذ حق‌در • و منع و
عطا مختص کریم مطلق‌در • پس نه وجهی وار که عبادت و طاعتده
بو حطام فانی ملحوظ و مقصود اوله **مقام ثانی** خواطر ردیه
شیطانیه اثنای عبادت یا اولنده یا آخرده عارض اولمقدن خالی اولمز

دشی نامعلوم

پس غافل اولمق کرک • عبادت عابد مال خواجه تاجر کبی در و شیاطین
حرامی راه زن و دزد کیسه بر • و لص نقب افکن مثالنده در
علی الدوام قصد اخذ و نهب ایتمکده بر طرفدن منع اولنورسه فی الحال
طرف آخردن کلور • آشکاره قطع طریق ایده مزسه پنهانی نقب و
طرزنده اولور • امام غزالی ایدر خواطر ریائیه اوچ در • کاهی دفعه کلور
کاهی تدریجله • اولکی خلقک قبولنی تذکر و تفکر ایتمک • ایکنجی قبول تذکرده
نفسده رغبت پیدا اولمق • اوچنجیسی بو رغبت قرار طوتوب مصمم اولمق
کمال بودر که اولکی خاطره دفع ایلیوب خلقک اطلاعی نه نسنه در نعوذ
بالله دیوب امل تحقیق که • اخلاص قصه سنده رعی ایتمشلردر • عمللرینی
ملائکه دن دخی کتم ایتمکه سعی ایتمشلردر • بیت • چو روی پرستیدنت در خداست
اگر جبرئیلت نبیند رواست • دیه • اگر خاطرۀ ثانیه که هیجان رغبت
اطلاع خلق در • اول دخی کلورسه سابقا ذکر ایتدیکموز فضائحی تذکر ایلیه
نته کم اطلاع ناس ملاحظه سی ریا جانبنه میل و رغبت ویردوکی کبی آفات
ریاسی ملاحظه ایتمک دخی نفرت و کراهت ویرر • پس بو ایکی خاطره دفع
اولنیجق اوچنجی دخی بونلره مرتب در • مندفع اولور • پس حق اولور که
عبد عزیمت اخلاص ایله شروع ایتمشکن خاطرۀ ریا غلبه ایدر نفسی انی
رد ایتمیوب قبول ایدر • سببی نفس حب مدح و خوف ذم ایله مملو اولدوغی
لابد آفات ریا و سوء عاقبتنه اولان معرفتی خاطره کلمز • زیرا کاسۀ
پر قبول زیادیه محتمل دکلدر • نته کم بعض کمسنه غضبنک مضراتنی و حلمک

منافعنی بیلوب انوکله عمل ایتمکه تصمیم عزیمت قیلور • اما اسباب
غضبدن بر سبب عظیم طاری اولیجق موجبات غضب قوی مشاعرینه
بروجهله ساری اولور که معرفت مذکوره یه محل قلمز • لابد اصلا خاطره
کلمز • پس خاطرۀ شیطانیۀ ریائیه کلیجک دفع ایتمک کرک اما دفعده
درت وجه واردر • اولکی اولدر که دفع ایتدکدن صکره شیطانی تکذیب
ایدوب و تکذیبده دور و دراز مجادله ایده • ایکنجی مجادله دراز
ایتمیه • ولیکن دفع و تکذیب ایده • اوچنجیسی دفع ایتدکدن صکره
تکذیبه دخی مقید اولمیه بلکه ذکر و عبادتی اوزرینه اوله • دردنجی
اولدر که جداله تکذیبه مقید اولمدوغندن غیری ذکر و توجهی اولکی
دن ارتوق ایده • اولکی غایت ضعیف وجه در • زیرا جداله مشغول
اولمغله ذکر و توجهدن قالسه کرک شیطان لعینک خود غرضی ذکر و
توجهدن الیقومقدر • ویرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة
والبغضاء اندن یوقرو وجه ثانیدر • زیرا جداله اشتغال یوق ولکن
تکذیبه اشتغال دخی فی الجمله مانع ذکردر • اندن یوقارو وجه
ثالثدر که انده هیچ اشتغال عن ذکر الله تعالی یوقدر • اندن یوقارو
وجه رابعدر که انده هیچ اشتغال اولمدوغندن غیری زیاده
توجه و اخلاصه سبب اولمق واردر • بو وجه اوزره عمل ایدن کمسنه
شیطان لعین خاطره کتورمز بلکه یانینه دخی اوغرامز • زیرا خوف
ایدر که زیاده اخلاص عبودیتنه سبب اولمغله ضد مقصودی عکس

مطلوبی حاصل اوله • وکمال خلاص • وتحصیل صدق واخلاص
مرشد کامل که عالم وعاملدر • خدمتنه وارمینجه وشریعت وطریقت
قانونی اوزره • میت بین یدی الغسال کبی امرینه مطیع و
منقاد اولمینجه اولمز رباعی آن مان ازریا وعجب رهی •
که سوی پیر ارمیانه رهی • هست در نفس دار وکبر نیسی
که نداند بغیر پیر کسی جون رذیلت ریا وعلاج قلب
خصوصنده بو مقدار تفصیل اولندی بو مقدار ایله اکتفا ایده لم
خاتمه معلوم اولدی که • هر رذیلتک جهت علمدن علاجی
مضار ومفاسدینی تفکر وانک قبح وشنعنده وارد اولان
آیات • واحادیث واثار علما وحکماتی تذکر ایدوب
ضدی اولان فضیلتک منافعی ملاحظه وانک حقنده
وارد اولان کلمات محرصه اخطاردر • وجهت عملدن
علاجی اجتنابه ادمان ومصابرت • وضدینی
تحصیل واعمال اتمکدر • بو طریق تبدیل اخلاق وتحصیل فضایل
اتمکده طریقه حکما وعلمادر • اما ارباب سلوک متصوفه
دیرلر که • بو طریقله تبدیل اخلاقده متعسر بلکه متعذردر
بر خلق حسنی تحصیل یا بر خلق قبیحی نفسدن ازاله • اتمکه نیجه مشقت
ومجاهده کرک اکثریا اکا عمر وفا اتمک در • وبر خلقی ازاله
وضدینی کتورنجه نیجه خلق قبیح حاصل • ونیجه خلق حسنه ایل اولمق

وار در • پس طریق اولدر که کلمه توحیده تلقین مرشدله •
اشتغال اولنه که زمان یسیرده بعون الله تعالی جمله اخلاق
ردیه احراق ایدر ونفس لتصفیه وتزکیه یه واصل اولوب
رباعی اخلاق حسنه اندن ظهور واشراق ایدر •
واول وجهله اولور که قائل دیمشدر •
تا دل ز بد ونیک جهان آکاه است دستش ز همه کار جهان کوتاه است
آن دل که درو بود هزاران اندیشه • اکنون همه لا اله الا الله است

• کتاب اول تمام اولدی •

• بعون الله تعالی •

• کتاب ثانی یه شروع •

• اولندی •

کتاب ثانی رسالهٔ اخلاق علائیدن علم تدبیر المنزل بیاننده در

علم تدبیر المنزل بر علم در که اول کله اهل منزل آراسنده نظام و
انتظام و وجه لایق اوزرینه معاش ایلمک کیفیتی بیلنور چون
انسان سایر حیواناتدن ممتاز و اجتماع منزلی که اهل و عیال و
خدم و حولدن عبارتدر آکا لازمدر پس بو یاره ده مذکور
اولان کبی اجتماعی اصول و قواعد و قوانین و ضوابط اوزرینه
اولمق کرک که سیادت دنیویه سنه سبب باعث و سعادت
اخرویه سنه علت مفضی اوله و اول قواعد دخی جمله بدیهی دکلدر که
هر کس آکا مجرد توجه عقلی ایله مهتدی اوله بلکه اکثری نظریدر که
حکما انلری ادله سندن استخراج و جمع ایدوب علم تدبیر المنزل دیو
تسمیه ایلدیلر پس بو علمه احتیاج متقرر و اندن استغنا متعذردر
پس بو کتاب بنجه بابی مشتملدر باب اول منازل و ارکان
منازله احتیاج بیاننده در سابقا اشارت کیچمشدی که انسان
مدنی بالطبع در و محتاج اولدوغی غداسی بسیط دکلدر
زیرا مزاجی لطیف اولمغله غدانک لطیف و نظیف اولمسی اکثر

و غدای لطیف جمع و ترکیب و طبخ و ترتیب اولمینجه اولمز مثلا حاجات
مهم غداسی اتمک در بنجه افعاله محتاج در اکمک کبی بچمک کبی اوکوتمک
بشورمک کبی و بو قدر افعاله برکسنه قادر اولمق ممکن اولمز بلکه
ابنای جنسندن معاونت و مظاهرت کرک اما حیواناتک
غداسی اکثریا بسیطدر سباع کوشت خام و بهایم کیاه خشک و
تر ایله تغذی ایدر و علی هذا القیاس و انسانک اغذیه سی اغذیهٔ
حیوانات کبی هر کون حاصل اولور دکلدر مثلا زمان شتا اقبال و
صیف ادبار ایتدکدن صکره غدای انی تحصیل اولنمز پس لازمدر که
زماننده تحصیل اولنوب ادخار اولنه تا که جمیع ازمانده هر شخصه
تحصیل غدا میسر اوله پس مکان محفوظ کرک که انده جمع اولنوب
امطار و ثلوج و افواه حیوانات و دست تغلب غاصب و سارق
اکا واصل اولمیوب وقت احتیاجده حاضر و حاصل اوله پس منزله
احتیاج ظاهردر و انسانک نفسنه دخی کرما و سرما و امطار و ثلوج
و طین و وحلدن سلامتا ایچون اسباب و آلات و نفس و عیالنی غاصب
و سارقدن خلاص ایچون دخی منزل لازمدر و مزاجی لطیف و شعر
و بردن عاری اولدوغیچون زیاده لباسه و اعتدال و لطف مزاجی
سببی ایله زیاده نومه محتاج و نوم زماننده ارواح باطنه غور ایتمکله
ظاهر جسده تاثیر بر دزیاده اولمغین یقظه زماننده لازم اولان
ارتوق دثار و شعاره محتاجدر پس لوازم غدا و لباسی بنجه اسباب و

الآته دخی موقوفدر که انده اثاث بیت و ماعون دخی دیرلر
پس مع جمله‌نک حفظی ایچون مکان لازمدر * بو جمله بقای شخص ایچوندر
بقای نوع ایچون دخی لوازمی واردر * و اول خاتوندر که تناکح سببی ایله
توالد اولوب بقای نوعه مؤدّی اوله و هر کسک بقای شخصی ایچون لازم
اولان اسبابنی حاضر ایکن حفظ ایدر * ولکن منزلدن بعضی مهمات ایچون
غیبت ایتدکده کندویه نایب اولوب حفظ ایدر کمسنه‌یه دخی محتاجدر *
و حکمت الهی اقتضا ایدر که خاتون غلبهٔ رطوبت سببی ایله مزاجنده فتور و
ضعف مقرّردر تحصیل مصالح ایچون حرکاتندن عاجز اولوب منزلده ساکن
و نایب زوجی اوله * و حفظ اثاث بیت و مهمات قوت و لوازم منزل
انوک عهده‌سنده اوله * و چون تناکح واقع اوله * تناسل و توالد اولوب
اولاد حاصل اولسه گرک * و اولاد حال صغرنده تربیت و تقویت ابوینه
محتاجدر پس انلرک دخی لوازم و مهماتی منضم اولور غالبا مجرد نفس
پدر و مادر کفایت ایتمیوب خادمه محتاج اولور * و بو جماعت ارکان
منزلدر * و انتظام معاشش بو ارکان ایله اولور * و ارکانک عددی
بیشدر * پدر و مادر * و فرزند و خادم * و قوت . و چون هر کثرتک
بر جهت وحدتی اولور لابد بو کثرتک دخی جهت وحدتی نظام صناعیدر
و انتظام صناعی تدبیرله اولور و تدبیره مدبّر گرک و لایق و مناسب
اولدر که بو تدبیرک صاحبی و مدبّری صاحب منزل اوله که پدردر *
و سایر اهل منزله ریاست و انلرک امورینی ضبط و سیاست انوک اوله

اولدخی تدبیر صایب ایدوب لطف و عنف * و وعد و وعید و
و تشدد و لین و تکلیف و مدارایی محلّ مناسبتده استعمال ایتمیکله ضبط
و سیاست ایلیه که * اهل منزلدن هر بری محترز و مجتنب و فضایلی
محتوی و مکتسب اوله‌لر * و منزلدن بو علمده مراد قرطاش و اغاجله بنا
اولنمش خانه‌لر دکلدر بلکه ارکان خمسهٔ مذکوره یا اکثرینی جامع
اولان محل و ماویدر * گرکسه طین و حجاره‌دن مبنی اولسون که انده اهل
مدر دیرلر * زیرا مدر طبرق پاره‌سنه دیرلر مراد بنادر * گرکسه شعر و وبردن
اعنی یوک و یپاغی دیدکلری نسنه‌دن اولسون که انده اهل وبر دیرلر *
صحرانشینلر گبی اعراب و ترک و تاتار گبی * و بو معنایه منزل جمله اهل
عالمه لازمدر نته کیم بیان اولندی * پس علم تدبیر المنزل جمله اهل عالمه
لازم ایدوکی که اول بابده اشارت اولنمشدی * ظاهر اولدی خواجه
نصیر ایدر اگرچه علم تدبیر المنزلده قدمای حکمای یونانک قواعد مضبوطه و قوانین
مبسوطه‌لری چوقدر * امّا انلردن عربی لسانه نسنه نقل اولنمشدر * الّا بر
مختصر رساله که ابروسن حکیمدن منقول و متأخرون اراسنده موجود
و مقبولدر * ولکن افاضل متأخرین آرای کافیه * و اذهان صافیه ایله بو
صناعتک اصول و قواعدین ضبط و فروع و نتایجین بسط ایتمکده بذل
مجهود و سعی محمود ایتمشلردر * خصوصا شیخ رئیس ابو علی حسین ابن سینا که
انوک بو فنده بر رساله بدیعه‌سی واردر که کمال بلاغت ایله شرط ایجازی
جامعدر * اول رساله‌نک خلاصه‌سنی سایر مواعظ و آدابیله که مقدّمین

ایله عمل
ارز ایلدن

ومتأخرین دن منقولدر • موشح ایدوب بو کتابمزده درج
ایلدک انشاءالله تعالی نظار تضای اهل فضل ایله مشرف
اوله • بو فقیر دخی خواجه نصیر کلامندن وانلردن مقدم
ومتأخر افاضل کتابلرندن اخذ وایرادینه قادر اولدوغم
محاسن آداب ومکارم اولی الالبابی مناسب استعداد
اهل زمان وملایم طباع ابنای روزکار اکلدوغم اسلوب
واداء اوزرینه ایراد ایلدم • اومیدم ارباب فضل وافضال
ایله مستعد اولدقده مواضع اعتراضدن اعراض ومحل زللدن
اغماض بیوره لر • والله الموفق والمفضال •

باب ثانی اجتماع منزلیده رئیس واهل منزلی سیاستی

اولان اولا چوبان کبی اولمق کرک که رمه نک حفظ ورعی وضبط
ستقینده آکاه ومتنبه وهر فعله مناسب اوقاتی رعایت وهر
انده احتمال اولان مضراتدن حمایت اتمکه ساعی ومتوجه اوله
لاجرم رمه کرک وسباع تعرضندن امین وسقی ورعی وقتنده
اولمغله هر بری فربه وسمین اولوب • منافع معلومه سی حاصل
ومتوفر واولاد وانسالی واصل ومستکثر اولور • کذلک رئیس
دخی تحت تصرفنده اولان اهل منزلی اعدای متسلطه دن حفظ و
حراست وافعال واوضاع ضاره غیر محموده دن تأدیب و
سیاست ایدوب هر برینی کمال ممکنه یه واصل قیلمق کرک •

ثانیا رئیس مذکور طبیب کبی اوله که طبیبک حفظ صحت مزاج وازاله
مرض ایچون قصد علاج ایتدکده نظری مجموع اعضای مرکبه دن
حاصل اولان اعتداله در • وصحت بدنه سبب افعال موضوعه دن
صحت اوزره صادر اولمغه علت بو اعتدال مجموعیدر •
اکر بدنده بو اعتدال موجود ایسه طبیب انی حفظ وحراست
ایتمکه قصد ایلر • واکر مفقود ایسه تحصیل واعاده قیلمغه همت ایدر
واعضادن بر عضوه خلل طاری • ومرض ساری اولسه
طبیب علاجنده اول عضوک مصلحتنه نظر ایتمز • بلکه عموم اعضا
مصلحتنه نظر واهتمام ایلر • وعضو مریضک جوارنده عضو رئیس
وار ایسه انک علاجنه اهتمام ایدر • بالقصد الاول بعده بالقصد
الثانی عضو مزبورک علاجنه قصد ایدر • تا اول مرتبه که مصلحت
عموم اعضا • یا مصلحت اعضاء رئیسه بو عضوک قطع وازاله سین
دخی اقتضا ایدرسه • قطع وازاله ایتمکدن مبالات ایتمزلر تا که
فساد سایر اعضایه سرایت ایدوب بنای بدن منهدم وصحت
اعتدال مجموعی منعدم اولمیه • پس مدبر منزل دخی بو نسق اوزره
عامل اولمق کرک • نظری حال منزله مبذول اولوب اهل منزلدن
بری سی نک حالی مختل اولوب اندن منزله خلل سرایت ایتمک احتمالی
اولسه بی توقف اول شخصی ازاله ایدوب منزلی خللدن حمایت
ایده نته کم مراتب اعضا مختلفدر • بعض رئیس وبعضی شریف وبعضی

خسیس در • کذلک اهل منزل دخی بویله در • ونته کم هر عضوک بر
فعل خاصی وار در • اما مجموعک افعالندن حاصل اولان غایت مراتب و
مطالبدر • کذلک اهل منزلک هر برینک بر طبعی و بر خاصه سی و
طبعنه مناسب فعل مخصوصی وار در • اما مجموعک افعالندن مجتمع و
ملتئم و جمله نک حرکات و اوضاعندن متسق و منتظم اولان
حال اتم مهام و اتم مرام در • که انک اسمنه انتظام حال منزل دیرلر
بو مذکور تدبیر منزل علی وجه العموم والکلی در • اما تدبیر علی وجه
الخصوص والجزئی بقیهٔ ابوابده ایراد اولندی •

• باب ثالث نفس منزلک تدبیرنده در •

سابقا اشارت اولندی که منزل ایکی قسم در • بری مداین و قری
اهلنک منازلیدر که سنک و کل و جص و شجردن مبنی در • و انتقاله قابل
دکلدر • ایکنجی سی صحرانشینلر منازلی در که شعر و وبر و انمرک امثالندن اولور • و انتقاله قابل در • قسم اول افضل و اولی در • زیرا احصانت
و متانتی اوفر و بقا و دوامی اکثر در • و بو جنس منازلک دخی
افضلی اولدر که بناسی محکم و استواری و وقت انهدامدن غالبا
امین و سقفی ارتفاعه مایل و قپولری واسع و کشاده و هر فصله
مناسب مکان مهیا و آماده اولمش اوله • و هر شهرده هوای نافع
نه جانبدن کلورسه اول جانب مسدود اولمیه • و موضع رجالدن
غیری موضع نسا مقرر و بعید اولوب صورتلری منظور و صوتلری

مسمو

مسموع اولمیه اما ارتفاع و نقش و زخرفهٔ سقف و جدارده اسراف
و مبالغه دن حذر ایده اخبارده وارد اولمشدر که بر کمسنه منزلینی
التی زراعدن ارتوق قالدرسه • ملائکه آسماندن الی این یا ملعون دیرلر
و نقش و رنک اسراف و مذموم • و مال مهمی اتلاف نامحمود در شعر
کار طفلانست کردن نقش بر دیوار و در • بالغ نزا زنهار از کار طفلان زینهار
خانهٔ دل در تنزل خانه کل سربلند • خانهٔ دین در تنزل خانهٔ طین استوار
مطلقا بنا و عمارت خصوصنده اعتدالدن بیرون • و قدر مالا بددن
افزون خرج مذموم در خصوصا که بوزوب دوزمکه معتاد و
بر صورتدن و صنوب هیئات جدید ایتمکه مبتلا اولمق مرض
صعب و خلق ذمیم در • بعض سفها انی کیاست و ظرافت و حسن تصرف
عداید و ب اسراف مذموم و عبث قبیحه مرتکب اولورلر • و حدیث
شریفده وارد اولمشدر که • مر انفاق که عبدن صادر اولور عبد اندن
ماجور اولور الا بنایه صرف اولنان نفقه که انده مرکز اجر یوقدر عزیزلردن
بریسی بر صدیقنه واردی کوردی که بنالر یا پدرمش عمال و صناعه اجره
ویرور عزیز دخی براقچه استیوب الوب طبرغه برقمش صاحب خانه
بنلر نیز دیوجک نه وار سن بو قدر مالی داشه و طبرغه دوکرسین
بن براقچه طبرغه برقمقنه لازم اولور دیمش منزل اتخاذنده بر مهم امر
دخی جواردر که جهد ایتمک کرک که بر منزلده اولا که جیرانی صلحا
کرما و نیک نفس و خوب اخلاق کمسنه لر اوله • و فسقه و ظلمه و جهله جوارندن

احترازایله **حکایت** وسلفدن بریسی نک اسخیادن
جاری وار ایدی ضرورتی اولوب دارنی بیع ایدوب ثمننی قبض
ایتدکدن صکره قنی فلان کشی نک جوارنک بهاسی ویوجک جوارک
بهاسی می اولور دیمشلر های ایدی اوبی بکا ینه رد ایلک برکسنه که خسته
اولسم عیادت ایدر سفره کتسم امانت وحرمتم حفظ ایدر سفردن
کلسم زیارت ایدر محتاج اولسم قرض ویرور وقرض استسم هبه ایدر
بن انک جوارین مفتی ویرورین اول کمسنه ایشدوب اوینک بهاسنی
عزیزه کوندروب اوی صتمقدن فراغت ایتدرمش **حکایت**
اولنور که افلاطون دقاقلر یعنی التون وکیجیلر قنده منزل طوتردی
اصحابی وجهندن سؤال ایدیجک ایتدی که قجن علم وعمل مجاهده سندن
نوم ضروری کلسه بونلر آوازدقلریله مانع اولوب عمر کرانمایه ضایع
اولمغه سبب اولورلر **حکایت** استنبولده میرنجاری خان نقاشینک
جوارنده بر بغلجی دکانی واریدی بعض اصحابی نقل ایدرلردی که
میرکنجه نک عادهسی احیا ایدوب آخر لیلده بر ساعت نوم ایدردی
چون بغلجی اول موضعده دکان آچدی آخرشبده قالقوب دق وضربه
مشغول اولوب میرک خواب بیکساعته سنی دخی مانع اولوب احیای
تمام لیله مؤدی اولدی **باب رابع** چون نوع انسان قوت
ادخار ایتمکه مضطر ومحتاج در نته کم اشارت اورایدی وبعض
اقوات چوق زمان طورمغه متحمل دکلدر پس آدمی یه لازم درکه هر جنسدن

قوت ادخار ایلیه که بعض جنس هلاک اولورسه بعض آخری که سرعت
فساددن دور وبقایه ارتوق متحملدر باقی قله وسابقا بو دخی مرور
ایتمشدر که معاملات واخذ واعطاده بر جوهر باقی کرککه مقادیر
اجور اعمال وقیم اعیان واموال انوکله تقویم اولنه واول دینار درکه
ناموس اصغر دینلور وحافظ عدالت اولدر ولازمدرکه بو جوهر عزیز الوجود
اولاکه هر کیمسنه هرنه وقت دیلرسه اکا قادر اولمیه وعزیز الوجود والمغلو
بوجوهرک قلیلی غیری اجناسک کثیرینه معادل اوله تاکه هر کمسنه که منزلندن
سفر واشغال ایتمک استسه اقوات وسایر لوازمنی جمله نقل وتحویل ایتمک
لازم اولمیه بلکه بو جوهری حمل ایدوب قنده واررسه بو جوهرله قوت و
لوازمین تحصیل وتحمیل ممکن اولوب خرج عظیمدن خلاص بوله ودخی لازمدرکه
بو جوهر رزین ولطیف اوله نفوس انی بدننه قریب مواضعده حفظ
ایتمکدن نفرت ایتمیه واستحکام جوهر وماده وحسن ترکیبی ایله بقایه قابل
اولوب تسارع فساد ایتمکله خسارت عظیمه لازم کلمیه وکسب اموال و
ارزاقده صرف اولنان مشقتلر ضبط اولمیه وبیوت اموال وخزاین
سلاطینده هجوم نوایب زمنجون مدت مدید حفظ وادخار ایتمک
ممکن اوله بو مقدمات تمهید اولندقدن صکره مال احوالنده نظر
اوچ وجهدهدر بریسی دخل اعتباریله در ایکنجیسی حفظ اعتباریله
اوچنجیسی خرج اعتباریله در اما **دخل وتحصیل اعتباریله**
نظر بودرکه دخل ایکی قسمدر بریسی کسب واختیاریله اولان تجارت وصناعت

کبی بری دخی کسب و اختیار ایدنلر اولان وراثت و وزارت کبی بعضلر وجوه
کسب مالی اوج قسمه حصر ایلدی • تجارت زراعت و صناعت و بعضلر وجوه
کسبی درت ایتدیلر امارتی دخی ضم ایلدیلر • و وظایف و علوفات مرتبهٔ
امارات قسمندن عد اولنمغله حصر صحیح اولور • و بو اقسامک قنغیسی افضلدر
اختلاف ایتدیلر امام شافعیدن مرویدر که تجارتدر • و همانا حرفت
شریفهٔ خیر البشر محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام اولمغله دیمشلردر
و امام ماوردی شافعیدن زراعت افضل اولمق روایت ایلدی
و بعضی متأخرین دیدیلر که بو زمانه ده عقود فاسده چوق اولمغله اموال
مشتبهه کلمشدر • پس شمدی زراعت افضلدر • امام شافعی زماننده
قلت فساد و کثرة علما اولمغله شاید که تجارت افضل اوله • و حکما ایدرلرکه
چون تجارت بضاعه یه موقوف و بضاعه هلاک و تلفه اولمق معرضنده در
یا حرامی غارت و یغما ایدر • یا دریاده غرق اولمغله ناپیدا اولور
بلکه صاحب تجارت دخی اختیار اسفار و اقتحام مهالک دیار
و رکوب مخاوف بر و بحر ایتمکه محتاجدر • بیت
یار زبهر دو دست کند خواجه در کنار • یا موج روزی افکندش مرده بر کنار
و دخی دیدیلر که کسبده اوچ شرط لازمدر • اولکیسی جور و ظلمدن
احتراز ایتمک ایکنجی عار و شناردن اجتناب ایتمک اوچنجیسی دنائت و
ذلتدن احتراس قلمق جور و ظلم مثلا العیاذ بالله آخردن مال الموق کبی عار و شنار
مسخره لیغله و اویونجیلیغله مال کسب ایتمک کبی و دنائت و ذلت آنجاز اولمغله

کسب ایتمک کبی و بعضلر دباغلق و حجاملق ایتمکی دخی دنائت مکسبدن
عد ایدرلر • صناعت اوچ قسمدر • شریف و متوسط خسیس شریف
اولدر که نفس ناطقه نک اعمالندن اوله بدن اعمالندن اولمیه • و بو صناعت
احرار و ارباب همتدر • و بو جنسک معظمی اوچ نوعدر • نوع اول محض جوهر
عقل و صفای نفسه متعلق اولانلردر • تدبیرات صواب و آرای یقینیه کبی
و بوکا صنعت وزارت دیرلر • ایکنجی نوع اولدر که فضل و ادب و بلاغت و
براعت و طب و نجوم و احتساب و استیفایه متعلق اولنلردر • و بو صنعت
ادبا و فضلا و کتاب و حکمادر • اوچنجی نوع قوت و شجاعت و حسن و سیمه
متعلق اولانلردر • و بونکله دفع اعدا و حفظ حوزهٔ مملکت و ضبط ثغور اولنور
و بو صنعته سپاهیلق دیرلر • صناعات خسیسه دخی اوچ قسمدر • بریسی
اولدر که عامهٔ ناسک مصالحنه منافی محتکرلیق و سحارلیق و غمازلیق
و قوادلیق کبی و بو اشقیا و مفسدلر صناعتیدر • ایکنجی قسم عموم ناس مصالحنه
منافی دکل ولکن جوهر نفسک فضیلت و مروتنه منافی اولنلردر مسخره لیق
و مطربلیق کبی • اوچنجی بو ایکی فساده مشتمل دکل اما موجب نفرت طبع
اولنلردر کناسلیق حجاملق دباغلق کبی و بو ادانی و اراذل صناعتیدر اما چون
احکام طبعک عقل قتنده رواجی یوقدر • عند العقل بو قسم قبیح دکلدر
بلکه لازمدر که بو طایفه دخی اول صناعتلره مشتغل اولهلر که نظام عالمه
خلل کلمیه • زیرا امر معاشده ضروریدر • و صناعات متوسطه ایکی قسمدر بریسی
ضروریدر • زراعت کبی بریسی غیر ضروریدر زرکرلک کبی و النسانه

بلکه واجب اولدر که بر صناعته شروع ایدجک همت ایده که اول صناعتده
کامل و حاذق اوله • و کمسنه اندن فایق اولمیه مجرد سبب کسب مال و قوت
نفس و عیال اولەجق مرتبه یه قناعت ایلمیه خواجه نصیر بویله دیمشدر • امّا فقیر
ایدر بس مرصنعته که شروع ایدر انی ایقان و احکام و صنعتی اشترا ایدن کمسنه
خشنود و تام اولمق مرتبه سنی تحصیل اعمال ایتمک لازمدر • و غبن و غلّ خفیدن احتراز
واجبدر • زیرا که مشتری نک دعای خیری موجب صلاح اخرت و برکت رزقه
سبب و علتدر • و بد دعاسنه فساد اخرت متعقب • محق برکات مترتبدر
نقاشلیق و زرکرلیک کبی • امّا زینت دنیایه متعلق اولان صناعاتده بعث
استاد حاذق و مخترع صنایع و دقایق اولمغچون صرف روزکار و تضییع
اوقات و اعمار ایمکدن ایسه مرتبهٔ احکام و ایقان اولدقدن صکره
بقیهٔ عمرینی عبادات معروفه یا صناعتله کسب و صدقه یه خرج ایتمک اولی
و افضلدر • و چونکه زیاده سعت رزق مقبول و مرغوبدر • انوک اچون
اسبابی صناعتدر که حلّ مکسب و عفت وجه و بدنه سبب و آلتدر و حدیث
شریفده وارد اولمشدر که الکاسب حبیب الله و اکل کسب یمین شیوهٔ
اصحاب یمین و زیور مردامیندر بیت صنعت اوکرن غنا ملک و ملک در صنعت
بلکه سنک التون بلز کدر صنعت • و اختیار صنعت و کسب یمین ائمه نک
فضیلتنده آثار و اقوال علما و مشایخ انبیا بیحد و حسابدر نظم
مرد کاسب کر مشقت میکند کف را درشت • بهر ناهمواری نفس و غل سو هان کرست
سا غو راحت بود و از کسب بر کف ابله • وقت انکس خوش که راحت یافته زین ساغرست

وکسب یمین چون غصب و مکابره دن که عادت سراق و حرامیه در
سیرت ظلمه و اعونه در عاری • و عار و رذالتدن که سؤال
و خواهشده لیقده اولور پالم و خالی در • پس کسب مال ایتمکده
افراط و تفریطدن عاری و اسلم و عدالته که وسط در اقرب و
انسب در • و غصب و ظلم و آزار مردمله حاصل اولان مال صورتده
قلیل ایسه معنیده مبارک و جمیل در امّا حفظ و تبقیهٔ مال
حفظ و تبقیهٔ مال تثمیر و تنمیه ایتمکچه اولمز • زیرا خرج ضروری و انفاق
لابددر • پس اکر دخل اولمزسه بالضروره مال دوکنوب اجحاف
حال و اختلال منزل و فنا مال لازم اولور قطعه •
چو دخلت نیست خرج آهسته ترکن • که میکویند ملاحان سرودی
بکوهستان اکر باران نبارد • بسالی دجله کردد خشک رودی
و حفظ و تثمیر مالده اوچ شرطک مراعاتی لازمدر • شرط اول
اولدر که حفظی اول مرتبه ایتمیه که • اهل منزلک احوالنه اختلال کله
نته کم بعض ممسکلر حفظ و امساکی اول مرتبه افراط ایدر که اهل و
عیالی مضایقهٔ معاشدن موت مورثنی تمنا ایدر بعضی بلکه
افراط مضایقه دن خلاص ایچون قتل یدره اقدام ایدر شرط ثانی
اولدر که دین و دیانتنه مخلّ اولمیه • و شرعا واجب اولان زکوة
مفروضه و صدقات منذوره ترک و اهمال ایتمیه شرط ثالث
اولدر که بین الناس عرض و مروتنه خلل کلمیه • و ممسککله شهرت طوتمیه

وسابقا ذکر ایدوب طورورز که محضا زکوة مفروضه ویرمکله
آدم بخلدن کچمز • ومن یوق شحّ نفسه فاولئک هم المفلحون آیتنده
شحدن مراد اولدر خلاص اولمز تا مروت مرتبه سینه دخی یرینه کتورمیجه
بو اوچ شرطه رعایت اولدقدن صکره حفظ مالده اوچ شرط
دخی واردر که انلرک رعایتی مناسبدر شرط اول خرج دخلدن
اکثر اولمیه • بلکه برابر دخی اولمیوب دخل خرجدن اوفر اوله • زیرا
هر زمانده دخل برقرار وکسب میسّر اولمز • پس عاقله لازمدر که
اقوات واموالدن برمقدار • ذخیرهٔ روزکار روزکاره وعدّهٔ
نوایب لیل ونهار ایلیه که قحط سال وجذب زمان یا تواتر نکبات
دهر خوان سببی ایله کسبه تعذّر ویا عدم امکان عارض اولورسه
صرف اولنوب ذلّ سؤال واراقهٔ ماء الوجه عند الارذال
واقع اولمیه • وآدمی زکوة مفروضه وصدقات مستحبّه سین ادا
ایتدکدن صکره جمله مالین بذل وایثار دخی ایتمک لازم وواجب
دکلدر • وزکوتی اخراج اولنان مال کنز مذموم اولمز • وحق جلّ وعلانک
قولنده • والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشّرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنّم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم الآیة وعیدینه داخل دکلدر • جناب رسالت پناهیدن
صلّی الله علیه وسلّم مرویدر که • ما ادّی زکوته فلیس بکنز برکسنه
ارض ملکنی صتوب برمقدار اقچه الله کیرمشدی حضرت عمره رضی الله عنه

صوردی که بو مالی نیجه ایده یین بیوردی که • خاتوننک فراشی
آلتنده یری قزوب اچیده دفن ایله • اول کمسنه دیدی که • کنز اولمزمی
بیوردیلر که هر مال که زکوتی ادا اوله کنز اولمز • زهاد صحابه وتابعیندن
برطایفه رضی الله عنهم ابوذرّ غفاری کبی وغیری کبی واکثر مشایخ
صوفیه اکرچه ذاهب اولمشلردر که هیچ ذخیره ابقو ودفینه
ایتمک حرامدر • قدر حاجتدن زایدینی انفاق وتصدّق ایتمک
واجبدر دیمشلر • اما مذهب صحیح اولکیدر • که مذهب جمهور
صحابه وتابعین وائمه مسلمیندر وایثار تام وترک وتجرید کلّی کمّل
اهل توکّل واقویای رجال حالیدر • وانلر خصوصا بو زمانده
قلیل وکم بل عدیم وکم ونقص تنزیلدندر صدق وقلیلها هم در
بیت • لقد کانوا اذا عدّوا قلیلا • فقد صاروا اقلّ من القلیل •
وبزم کلام ومقصد ومرامز • بو کتابده انتظام احوال عامّهٔ انام
واصلاح معاش ومعاد جمهور خواص وعوامدر • ودیمکمز مفادی
شاعر روم امیر نجاتی دیمشدر قطعه • ایکنده خوب صنمک شراب کم
ندمی واریسه بذل ایدوب اوکینه • الی اچقلغنه نذر جارک
الین طوتوب وغی ار دینه اوکینه • برازجک یی برازجک داخی صقله
برازجک داخی ویره تکری یولینه • وحفظ وادخار باینده حکما
بویله اولی کورمشلر که اموال محفوظه نک برمقداری نقود واثمان و
مقداری امتعه واقمشه وبرمقداری دواب ومواشی وبرمقداری

املاک وعقارات اوله که بر مقوله یه آفت تیشوب هلاک اولورسه
آخر باقی قله • مثمر ایدرین تثمیر و ریع مقصود اولمیوب مجرد حفظ و
ادخار مراد اولیجق آفتله هلاک اولمه سی اکثر و مدة مدیده بقایه محتمل
اولدوغی مقرر وتفاوت اسعار یله مالیت وقیمته نقصان کلمک
انذر اولن نسنه حفظ اتمیه • دواب و مواشی کبی ذی روح اولمغله هلاکی
قریب در وحنطه وشعیر کبی که کاهی مسوس اعنی قورتلانمش اولمغله
وکاهی نقصان سعر وخصب سنه ایله خاکه برابر اولور • واول نسنه
ادخار ایده که عامهٔ عباد وکافهٔ بلاد اچینده رواجی یکسان اولوب
وتفاوت اسعار یله قیمته خسران و دور ودراز طورمغله ترکیبنه نقصان
کلمک احتمالی اولمیه • واول زر خالص و ذهب صحیح العیاردر •
واحتمال ذهاب خصب و رخاو وقوع قحط و غلا ایچون مقدار حنطه و
شعیر یا چاه بی نم یا انبار محکم اچنده دیارینه مناسب اولنده حفظ
وادخار اتمک مناسب در • اما اغلای ثمنه بیع اتمک نیتی اولمیه که
غلایه انتظار اتمکله مستحق لعنت احتکار اولمیه • بلکه نیتی توسعهٔ اهل و
عیال و قرض و سلم شرعی ایله مواسات فقیر ضعیف الحال ایلیه • شرط ثانی
اولدر که حفظ وتبقیه وتثمیر وتنمیه اتمکه قدرت تامه سی اولمدوغی مالی اتخاذ و
ادخار ایلمیه مثلا کندوسی اهل مدینه اولوب قری وصحاری ده اولان عقار و
مزارعی تعهد وتصرفنه قادر اولمیجق اتخاذ اتمکه مایل اولمیه که قلت تعهد وتیمار
داشتله ریع وثمره سی خرج لازمنه کفایت ایتمز اولوب خراب و اضمحلاله راجع

داخل اولمیه • عرب لغتنده قریه یه ضیعه دیرلر • واهل تجربه دیمشلردر که
ضیعه نک اشتقاقی ضیاعدندر • اگر تعهد دایم ایدرسک سن ضایع
اولورسین اگر دایم تعهد اتمزسک اول ضایع اولور • شرط ثالث
اولدر که دایما رواجی مقرر وسودی میسر اولور نسنه یه راغب
اوله اگرچه فایده سی قلیل ایسه • واول متاع که ایامده بر کره
رایج اولور و هر دیارده مشتریسی بولنمز اگرچه ربحی چوق ایسه دخی
اکا راغب اولمیه • و بو مقوله متاعی ادخار اتمیه بو سببدندر که گرانمایه
جواهر اتخاذندن منع ایدیلر حتی ملوک وسلاطین دخی زیرا محتمل که
بیعه حاجت وثمنه احتیاج اولدوغی زمانده طالب بولنمیه ۞
اما خرج وانفاق مال • خرج وانفاقده درت نسنه دن احتراز
واجب در • اول لوم وتقتیر وتقتیر اولدر که اخراجات لازمه ده
حد اعتدالدن اقل ایدوب اهل وعیاله مضایقه چکدره • مروته مناسب
اولان امثال معروفدن امتناع ایتمک دخی تقتیردن معدوددر • نته کم
اشارت کچدی • ایکنجی اسراف وتبذیر در • واسراف وتبذیر دخی
ایکی درلودر • اقبحی اولدر که شهوات محرمه ولذات قبیحه یه صرف اولنه
وادنی مباحاتده اسراف ایتمکدر • مثلا طعام حلالی شول قدر
بشوره که کمسه یمیوب پایانده قله وانواع والوانی اول قدر ایلیه که
تکلف ایله یمیوب بلکه هضم اولمیوب امتلای معده و مرض تخمه یه مودی
اوله • اما طعام معده جایعه روزی اولیجق نه قدر چوق بشوریلورسه

اسراف مذموم اولمزنته کم بعض اسخیایه لوم ایدوب لاخیر فی السرف
دیدیلر اول دخی مقابلده عکس ایدوب لاسرف فی الخیر دیدی و جنس
ملبوس و مرکوب و مسکن و اثاث بیت بو جملده اسراف ممکن و اقعدر
زیاده تحسین جامه ورحاله حریر و زربفت شرعا حرام و عقلا اسرافدر
نظم زکرم مرده کفن در کشی و درپوشی • میان اهل مروت که دارد معذور
و ساقیدن اشغه اولوب جاروب واریر سپورمک دخی و حددن
بیرون تکرار ایتمک اسرافدر • غرض ز جامه دفع حر و برد است
ندارد میل زینت هرکه مرد است نظم هرکه خطا ایده زین و زیوردن
عدا اولنماسه ملک دکل اردن • و ما عداسی دخی بوکا قیاس اولنه
و قران عظیمده اسرافدن منع و تبذیردن تحذیر نیجه آیتده وارد
اولمشدر • وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا
إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا و دخی
بیورمشدر • ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد
ملوما محسورا • و دخی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان
بین ذلک قواما • علما بیورمشلردر که برکمسنه هر نه طعام و شراب مشتهاسی
اولدقده السه تناول ایلسه مسرفیندن اولور • ملاحظه اولنسون که
جمله مشتهاسنی تناول ایتمک اسراف اولیجق مشتهاسی اولمیه محضا
ضیافتلرده شهرت و نامجون الوان کثیره و اصناف عدیده نه مرتبه اسراف
مذموم اوله • او جونجی اولدر که خرج و انفاقی ریا و شهرت و افتخار و

و مباهات ایچون ایلیه که هم مالی کیدوب هم ثوابدن محروم اولمیه
نته کم روایت اولنور حضرت امیر المؤمنین یعسوب الموحدین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه خلافتی زماننده اشراف قبایل عربدن
ایکی کمسنه آراسنده مفاخره و محاسده واریدی اتفاق بریسی موضعده
بر شتر قربان ایدوب فقرای قبیلهیه تفریق ایلدی • خصمی ایشیدوب
ایکی شتر قربان ایدوب فقرایه اولشدردی • اولکی کمسنه دخی بنه
مغالبه قصد ایدوب درت شتر قربان و ایثار فقرای عربان ایلدی
خصم دخی بنه تضعیف • و سکز شتر قربان ایتمکله خصمی ضعیف ایدجک
خصم اول مغالبهده مبالغه و اسراف و شتری اضعاف مضاعف
ایدوب یوزده قربان ایلدی خصم ثانینک حوصله قدرت و مکنتی
زیاده واسع اولمغین بالضروره سکوت و فراغت ایلدی • بو حال خارج
کوفهده ایدی جون کوفهیه کلدیلر • خصم ضعیفک اهل و عشیرهسی کلوب
زجر و تقریع ایلدیلر که بزم قبیلهمزی اشراف عرب و قبایل ربیعه آراسنده
خوار و خجل ایلدک • اکر قربانی تضعیف و بری و کندوکی صنادید عرب
الچنده تشریف ایده ایدک • بزم مالمزدن مع زیاده سکا تسلیم و سعی
اشراف الچنده مغلوبیتدن سلیم ایده ایدک • دیو مزبوری لوم ایدجک
طبایع عربده اولان عصبیت و منافرت • و حب مغالبه و مفاخرت
هیجان ایدوب برکوسفندی سن ایدوب • سکک کوفهده کزوب
کوردوکی شتری عقر ایدوب خلقه ندا ایلدی که استین السون مباحدر

وهر کسنه مرادین کوترسون که بی جا صدر روایت اولنور که اوج
یوزدن زیاده شتر ذبح اولنمش حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه
استفتا ایلدیلر حرامدر • ما اهل به لغیر الله قسمندندر دیو فتوا ویردی
هیچ کمسنه بر لقمه تناول ایلمیوب کناسه کوفه ده سباع وکلاب اکل ایلدیلر
در دنجی انفاق وخرج واقع اولسه کرکسه واجب اولان موضعه در
اهل وعیال وخدم وحشم کبی کرکسه واجب اولمین یرده در • رفقا وفقرا
کبی بر هر حال منت وسرزنش ایلمیه • بلکه قطعا ذکرینه اشعار دخی ایلمیه
بو قنده قالدی که بن سکا فلان زمانده فلان ایتمدممی دیه **نظم**

جون کشاید دست جود وکرم • بر تهی کیسکان ببذل درم
هر زمان شرح آن کرم منهید • منت بذل آن درم منهید
که زمنت کرم شود مفقود ❁ در عداد ستم شود معدود
نیست منت خورای مرد کریم ❁ باشد آن مقتضای طبع لئیم

زیرا منت ریا کبی ثواب صدقه وانفاقی ابطال ایلر • نته کم حق تبارک
وتعالی قران عظیمده بیوردی • یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم
بالمن والاذی • منت واذا ثواب مرتفع عطایی متواترا اولان مطر سنک صافی
ومرمردن آثار غباری نیجه ازاله ایدرسه ایله ازاله ایدر • وجمله منت واذادندر
که حین عطاده چهره معطیده آثار انقباض ورسم اولمق عارض اوله بلکه معطی
دایما خندان رووکشاده ابرو اولمق کرک • وبعض شعرا محمود حلرینی سحاب
اوزرینه فیض رشحات سخاده ترجیح ایتدکلرنده دعوالرینی بو معنایی شعری

ایله اثبات وتصحیح ایلدیلر ودیدیلر که **شعر** ان من قاس بالسحایب جدوا
که فما انصف بین الشکلین • انت اذا جدت ضاحک ابدا •
وهو اذا جاد دامع العینین **نظم** من نکویم که ابر مانند یی •
که نکو نایدا زخرده مندی ❁ ابر میکرید وهمی بخشد •
تو همی بخشی وهمی خندی شرح حال مصارف مال •

مصارف مال دخی اوچ قسمدر • قسم اول اولدر که انده طلب
رضای حق واجرای شرع ودین موجود ومتحقق اوله کرکسه فرض اولسون
اهل وعیالنه انفاق ایتدوکی کبی حدیث شریفده وارد اولمشدر که
اعظم اجرا اهل وعیاله انفاق اولنانده در • کرکسه مستحب اولسون
فقرایه تصدق کبی • قسم ثانی سخاوت ومروت وایثار وبذل معروف
ایچون ویریله تحف وهدایا ومبرات اخوان وصلات مداح وشعرا کبی •
قسم ثالث اولدر که • کندو ضروریات وامور معاشی ایچون صرف اولنه
واهل وعیال دخی نیت صدقه اولمیجق ثوابی اولمیوب بو قسمده داخل
اولور بو قسم اخیر دخی ایکی قسمدر • زیرا شوندن خالی دکلکه جلب ملایم
وطلب مهمات ایچون خرج اولنه اخراجات منزلده اولان وجوه ماکل
وملابس ایچون اولان خرج کبی یا دفع مولم ورد مضرات ایچون خرج
اولنه ظلمه وسفهایه حفظ نفس وعرض ومال ایچون لازم اولیجق ویریلن کبی
قسم اولده که انفاق لوجه الله در • رعایت شرط اخلاص وحسن نیت
واحتراز ریا وسمعه وشهرت وترک اذا ومنت غایت لازم در ودخی

مواضع صدقه اولان مستحقلری تمییز ایدوب • زیاده مستحق اولنلری
تقدیم و ترجیح ایلمک لازمدر • زیرا صدقه نه قدر مستحقه دوشسه اولقدر
ثوابی ارتوق اولور • پس ایتام ضایعه و ارامل مستوره و صلحای فقرا که
ذل سؤالدن احتراز ایدوب ضر فقره احتمال ایدر • تفقد اولنه و دخی
ویریلن صدقه اخفا اوزرینه اولمغه سعی اولنه که فقرانک فقیری و قبول
صدقه ایتدکلری ظاهر اولمغله انلره انکسار و کندو نفسنه ریا و شهرت
عجب کلمکدن امین اوله • و قرآن عظیمده بیورر که ان تبدوا الصدقات
فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم • بزم علمامز دیرلر که
صدقهٔ مفروضه ده زکوة کبی اعلان افضل در • اما صدقهٔ تطوعده اخفا
افضل در • و حدیث شریفده صدقهٔ سر صدقهٔ علانیه دن تمیش درجه
افضل در دیمک وارد اولمشدر • صدقه محمولدر و حدیث شریف
مشهورده بیورلمشدر • که فردای قیامتده که آفتاب بمقدار میل
مرتفع اولوب خلق غرق عرق اولدقده یدی طایفه سایهٔ عرشده آسوده
اوله لر بریسی اول جوانکه عبادت اوزره بویمش اوله • ایکنجیسی اول
کمسنه در که صاغ الی ایله ویردکی صدقه صول الی طویمیه • اوچنجی اول کمسنه که
خاطری مسجده متعلق اوله مسجددن چیقسه کیرو کیرمینجه • راحت اولمیه
دردنجی اول کمسنه که انی خاتون صاحب جمال موی و معصیته دعوت
ایتدکده اجابت ایتمیوب بن اللهدن قورقرین دیه • بشنجی برادر اخروی
زیارت ایدوب اخوت اللهدن غیری غرضی اولمیه التنجی تنهاده حق جل و علای

قطوعه

سین

ذکر ایدوب کوزندن یاش روان اوله • یدنجی امام عادل در بعضی
علما سهولت حفظ ایچون بو یدی خصلتی نظم ایتمشلر **بیت**
و قال النبی المصطفی ان سبعة • یظلهم الله العظیم بظله
محب عفیف ناشئ متصدق • و باک مصل و الامام بعدله
امام علی زین العابدین رضی الله عنه حضرتلرندن مرویدر که کیجه ایله
تنها چیقردی مدینه ده اولان ایتام و ارامل منازلنی دق ایلیوب
نفقه یه محتاج اولنلره نفقه و صویه محتاج اولنلره ارقه سی ایله صو
کتوروب جمله مهماتنی مقتضی ایدردی و بو حالتی اندن بیلدیلر که وفاتندن
صکره ارامل و ایتام مدینه فریاد ایلدیلر کیم برکیشی واریدی کیجه ایله کلوب
بزم مهماتمزی حاضر ایدردی اول کمسنه نیچه اولدی دیدیلر •
و حضرتنک غسلی زماننده مبارک اوموزنده قربه طاشیمقدن آثار
اولمش بولندی • و بعضی خدامی کیجه ایله چیقوب کتدوکین بیلمشلر ایدی
بو جهتدن جزم ایلدیلر که بو افعال کریمه • و اعمال صالحه نک صاحبی
اول ذات پاک ایدی که شجرهٔ باغ نبوت • و ماه آسمان جود و
مروت ایدی • و بونک کبی اعمال انوک کبی کومرکان سلالتدن
صادر اولمیوب کمدن اولسه کرک • فرزدق اول حضرتنک مدحنده
بیهوده می دیدی که **شعر** هذا الذی یعرف البطحاء وطأته
هذا التقی النقی الطاهر العلم قسم ثانی ده بیش شرط رعایت اولنه
شرط اول اول التعجیل در • زیرا تاخیرده سائل الم انتظاره معطی کدیه

اعتذاره مبتلا اولمق وار در • پس بو مرتبه دن صکره اتفاقک
دنیاده ثنا واخرتده ثوابی قلمق محتمل اولور انکیچون دیدیلر که •
امنا ء البر عاجله و ضیافتلرده دخی طعامی نیزجه کتورمک تعجیل
بر دندر • ابن حجاج شاعری که صاحب مجون و مساخر بدی بر کمسنه
دعوت ایدوب طعامی کتورمکده کیروب حقیقوب نوع تاخیره
مؤدی اولیجق بو قطعه بدیهه انشا دایلدی که شعر یا ذا ابنا فی داره جائیا
بغیر معنی بلا فائده • قد جن اضیافک من جوعهم • فاقرأ علیهم سورة المائده
شرط ثانی کتماندر • زیرا ظهورده نیجه فساد و مضرت مترتب اولور
و دخی کتمان نجح آمال وحصول امانی ده بالخاصیه مؤثردر استعینوا
علی حوائجکم بالکتمان دینلمشدر • شرط ثالث ابتدوکی خرج و عطاسی
استکثار ایتمیوب بلکه قلیل عد ایلکدر که معطی جانبنه مروت و همت
و آخذ طرفنه مزید احسان و منت اولمغی ایجاب ایدر • شرط رابع
مواصلت عطادر زیرا تراخی و فتور اولیجق احتمالدر که اولکی عطالر
دخی اونیدلیوب فائده سی اولمیه پس اصدقا سینه و محادمینه جواد
و عطا ایله بذل نعمت و صرف خدمت ایدن کمسنه یه گاه گاه کلی و جلیل
ایتمکدن ایسه علی الدوام والتعاقب جزئی و قلیل ایتمک اولی در
شرط خامس خرج و عطا و صرف وسخانک موقعنی تشخیص و تمیز ایتمکدر
که عطا یا نامحلده دوشوب بی فائده بلکه موجب فساد و مضرت اولمیه نتکم
دیمشلردر بیت و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی •

مضر کوضع السیف فی موضع الندی بیت نکویی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیک مردان • بعض کمسنه لر بونک خلافنه
کیدوب هر کسه صرف خدمت و بذل نعمت ایتمک اولی و احسن در
مقابله سنده جلب نفع اولمز ایسه باری دفع ضرر مقرر در دیمشلردر
بیت بد و نیک را بذل کن سیم و زر • که این جلب خیرست و آن دفع شر
قطعه تا دل دوستان بدست آری • بوستان پدر فروخته به
بختن دیگ بختیار انرا • هر چه رخت سرایست سوخته به
شعر با بد اندیش هم نکویی کن • دهن سگ بلقمه دوخته به • عبد الله بن
جعفر طیار رضی الله عنه قتنده بر کمسنه بو بیتلری تمثیل ایلدی که •
شعر ان الصنیعة لا یکون صنیعة • حتی یصاب بها طریق المصنع
فاذا اصطنعت صنیعة فاعمد بها • لله او لذوی القرابة او دع
عبد الله جواد ایدی بو بیتلر خلقی بخیل و لئیم وجود بابنی سد ایتمکده
تاثیر عظیم ایلر بونلر یله عمل ایتمک کرک • بلکه سحاب کبی احسان امطارینی
نازل و مکرمت اقطارینی هر جانبه واصل ایتمک کرک اگر کریمه واصل
اولورسه خوب که کرم اندر امل و لایقلر در • اگر لئیمه دخی واصل اولورسه
غم دکل که صاحب احسان اولنلرینه کرمی ایله ممتازلر و احسانلری ایله
فائقلردر • فقیر ایدر بو ایکی قولک بریسی مطلقا ترجیح • و بر مذهبک
آخر تصحیح اولنمق مناسب دکلدر • بلکه توفیق اولدر که عبد الله دیدوکی
قول افراد انجیا و اجواد و عظمای کرمایه مناسبدر که عطالری اغراض

جزئیه و اعواض دنیّهٔ دنیویه دن مقدّس و مبرّادر • بلکه آفتاب وار
لطیف و کثیفه افادهٔ انوار و سحاب مثال رفیع و وضیعه افاضهٔ اقطار
ایدرلر • امّا اکثر انام • و عامّهٔ خواص و عوام که وضع کتاب و سوق
خطاب غالبا انلر ایله در • مناسب مذهب اولدر که ظلم وضع الشی
فی غیر موضعه دن عبارت در • و عجب دن که ایقاع المعروف فی غیر موقعه
آنّادن خالی در • نته کم بعض سلاطین بنی ایوب دیمشلر شعر

اذا شئت ان تعطی الامور حقوقها • و توقع حکم العدل احسن موقعه
فلا تصنع المعروف مع غیر اهله • فظلمک وضع الشی فی غیر موضعه

اوچونجی قسم ده بر شرط رعایت اولنه و اول اقتصاد یعنی اعتدال در
اما طلب حاجات و مهمات ایچون اولن خرج ایچنده اسراف یقین
اولمق اولی در • امساک و تقتیره قریب اولمقدن لکن اول قدر اوله که
حفظ عرض حاصل اوله • زیرا بو قدر اسراف محض اولمز بلکه دفع مضرّت
اولور زیرا تمام اقتصاد و اعتدال عوام ایچنده مذموم در • زیرا
طمع لری غالب و نفسلری بی وجه مرادلرینه جالبدر اقتصاددن زیاده
اولان مرتبه هوای نفسلرینه موافق اولمغین بخل و لومدن عد ایدرلر •
پس خشنود و انعامی بر مقدار رأی عوام اوزرینه ایتمک گرک که
بغض و طعن عوامدن امن اولنه • میل عوام تبذیر جانبنه در • میل خواص
تقتیر طرفنه در بو رایه کلینجه خواجه نصیر کلامی در • والحق اقتصاد بر شرط در
که انعامک جمله اقسامنده رعایتی واجب در • بو قسمه چوق وجهی ظاهر دکلدر

خواجه ایدر بو جمله باب تمولده تدبیرات و قوانین کلیه در امّا تدبیرات جزئیه
عاقله مخفی دکلدر • **باب خامس اهل و عیال تربیه سی بیاننده در**
اوّلا هر کمسنه یه لازمدر که تأهّل و تزوّج ایلیه • و غرضی تکثیر نسل و نشر بنی
نوع خصوصا تکثیر اهل اسلام و امّت محمّد علیه الصّلوة و السّلام و نفسی
معاصی و فسادن مرتکب اولمقدن تحصین اوله • و حدیث شریفده
وارد اولمشدر که تناکحوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط و اهل
بصیرته مخفی دکلدر که مبدأ اوّل جلّ ذکره حضرتنک بقای نظام عالم و
اتصال سلسلهٔ بنی آدم حقنده عظیم عنایت و اهتمامی مبذول در حتی
حیواناتک دخی توالد و تکاثرینه عنایتی ظاهر در جمله دن دلیل بو در که
هر حیوانه مجامعتی لذیذ و مطلوب طبع ایلدی که تناسلی بالذّات • و
مقتضی العقل اراده ایتمزلرسه باری بالعرض و مقتضی الطبع اراده
ایدوب تکثیر افراد و بقای نوع حاصل اوله • نسللری وجوده کلدکدن صکره
محتاج تربیت و تقویت اولدقلری زمانده آبا و امّهاتلرینی مشفق و
مهربان ایلدی که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولمیه • و احتیاج زمانی
کیچدکدن صکره شفقت زایل اولور • حتی طیور آشیانه دن طرد و نفی
ایلر بو احوال اهل بصایر قتنده دلیل ظاهر در که مبدأ فیّاض و جواد منزه
من الاغراض حضرتنک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای
جمیع مرکبات عالم اکوان حقنده عنایتی فایض و صادر و دوام نظام
مشاهده و بقای عالم محسوسه التفاتی واقع و ظاهر در • و حکما مبدأ

اول جل ذکره حضرتنک ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جانبنه
قصدی لازمدر دیرلر. و بو قصده غایت ازلیه دیو تسمیه ایدرلر
و حالا ذکر ایتدیکموز اول قصد فیضی و غایت ازلیه‌نک فروع و
لوازمیدر. و چون تخلقوا باخلاق الله حدیث ثابت و تشبه مبادی
عالیه نفوس انسانیه‌یه نهایت مراتب در. پس طالب کماله لازمدر که
تکثیر نوع و توفیر نسل و بقای نظام عالم. و امتداد سلسلهٔ بنی آدم
جانبنه همت و غایت ایتمکده مبداء اول جل ذکره تشبه ایلیه. و مراد
نکاح و جماعدن مجرد نیل لذت جسمانیه اولمیه که سر مرتبهٔ مبادی عالیه‌دن
دایرهٔ حیوانات عجمه تنزل بلکه اندن دخی تسفل ایتمیه. جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه و سلم بعض صحابه‌یه سؤال ایلدی که تزوج ایلدکمی
ایتمدم دیوجک غضبه کلوب بیوردی فانت اذا من اخوان الشیاطین
ان کنت من رهبان النصاری فالحق بهم و ان کنت منا فمن سنتنا
النکاح و خاتون موافق و قرینهٔ صالحه زوجنه تدبیر منزلده معاون
و مشارک و غیبتنده مال و عیالنی حافظ و نایب حضورنده مشکلات
امورنده ناصح و مشاور و شداید و نوایبنده غمگسار و مصاحبدر
خاتونلرک افضلی و اکملی اولدر که عقل و دیانت و عفت و حصانت
و ادب و حیا و زوجنه محبت و صفایله موصوف رضای زوجی قتنده ایسه
اهم مهامی اولوب حفظ ناموسی غایت مراعی اوله و زبانی رازه
ناحق شناس اولمیه اگرچه بو ایکی صفت نساده قتی چوق اولور.

روایت اولنور که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم روز
عیدده مصلی‌یه چقدقلرنده طایفهٔ نسایی کوروب بیوردیلر یا معشر النسا
تصدقن فانی رایتکن اکثر اهل النار صوردیلر که یا رسول الله نه سببدن
اکثر اهل نار اوله‌وز بیوردیلر تکثرن اللعن و تکفرن العشیر یعنی چوق
ایدرسیز و معاشرت ایتدکلوز زوجلرکوزک نعمتنه کفر ایدرسز نیجه
روزکار ناز و نعیم ایله پرورده اولان زن دنی غضب زماننده
نک کوردم بکا نه ایتدک دیمک مقرردر. و خاتونلرده بر صفت
لازمه دخی ولود اولوب عقیم اولمقدر. نته‌کم جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه و سلم بیورمشدر که خیر نسائکم الولود الودود
ولود اولدوغی ثیب ایسه سابقا اولاد کتوردوکندن بکر ایسه اخوات
و بنات عمندن قیاسیله استعلام اولنه و تزوج نساء احرار
تسری و استیلاد جواریدن افضلدر. زیرا حره اغلب احوالده
جاریه‌دن عفت و عقل و تدبیرده حفظ عرض و تربیت اولاد و احتراز
ذمایم اخلاقده افضل و اعلی‌در. و حره‌نک جملهٔ فضایلندن درکه
فرضا طبعنده کمال عفت دخی اولمسه اقربا و آبا و اخواننن احتراز
ایدوب بعض قبایح خاطره دخی اولسه منع ایتمک محتملدر. و بعض
جواری قبایحنه تقریع اولنمدقده بر جاریه قسمی یوز نیجه اصل و حسب
و نیجه ناموس مکتسبندر وار درکه رعایتی واجب اولوب عار و شناردن
احتراز ایده وز دیرمیش. و ایضا جواری نک اکثر حالده حسن و جمال

ظاهرینه نظر اولنوب اسیرجیلردن اشترا اولنور و معلوم اولنمزکه
دیارنده نه کیمسه نک قیزی و نه طایفه نک سلاله سی ایدی شاید که
ارذل ناس و اخس طوایفدن اوله و الصه حرایر المه نک بر فایده سی
دخی اولدرکه اقارب و عشایر ایله استظهار و تعاون حاصل اولور
و تربیت اولادده اخوال و عشایر ام طرفندن دخی امداد واصل اولور
و بو معنی جواریده مفقوددر و عربده عادت ایدی بر قبیله بر قبیله یه عدو
ایکن انلردن تزوج و مصاهره ایتمکله صدیق و معاون اولورلر ایدی
خالد بن یزید بن معویه که اکابر عرب و افاضل اهل ادبدن ایدی ایدر که
بکا آل زبیر اعدای عدو کلوردی جون رمله بنت زبیری تزوج
ایتدم احب اجام اولدیلر و بو بیتی انلرک حقنده دیمشدر که شعر
اُحِبُّ بنی العوام من اجل حبها ۞ و من اجلها احببت اخوالها کلبا
و تزوج بکر ثیبدن اولی در زیرا قبول ادب و زوجه موافقت و
فرماننه انقیاد و انک محاسننه قصر نظر طایفه ابکارده ارتوقدر
و ثیبده زوج اولنه تطلع و تذکر و انک ایامنه تحسر اولمق احتمالی در
بو صفات موجود اولدقدن صکره حسن و کمالت و لطف و صباحت و
نسب معتبره و غنا و ثروت دخی موصوف اولورسه که اعلای مراتب
بودر میسر اولان کمسنه شکر بیشمار و حمد حقی تکرار ایلیسون بعض مفسرین
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة بیورلمقدن مراد قرینه صالحه در
دیمشلر اکر بو صفتک بعضی مفقود اولیه عقل و عفت و حیا صاحبه سی اولنه

نعمت اولنمشون اکر مجرد حسن و نسب و غنای موروث و مکتسب
اختیار اولنورسه نتیجه ملال و تعب بلکه هلاک و عطب و اختلال امور دین و
دنیایه سبب اولمق محتملدر و حکما دیمشلردر که باعث طلب و خطبه
زن مجرد حسن شکلی اولمق کرک زیرا حسن ایله عفت از جمع اولور
و زن صاحب جمال اهل هوادن طالب و راغب جوق اولدیغی کبی
و انلرده ضعف عقل مقرردر حیله که رغبت ایدن مفسدلر انواع حیل
و مکر ایله طالب و نتیجه زخارف دنیا عرض ایتمکله راغب اولیجق طریق
مستقیمدن جیقوب هوایه اتباع ایده لر

حکایت

کسری پرویزک بخیرجان دیرلر بر مرزبانی واریدی خاتونی اول
وجهله حسن و جمال صاحبه سی ایدی که نقش بند ابداع تمام ایران
زمین بلکه مجموع عرصه کیتیده انجلین نقش بدیع یازممشدی
کسرایه توصیف ایدیلر شیفته جمالی اولوب بیره زنلر کوندروب
کاهی کندو دخی کیجه ایله واروب ملازمت ایلردی جون بخیرجان
قصه یه واقف اولدی زن مزبوردن تمام اعتزال ایلدی برکون
دیوانده کسری بخیرجانه ایدر که اشنک غایت شیرین چشمه ک وار ایمش
سن اندن هیچ نوش ایتمیمسن سببی ندر بخیرجان ایتدی بن اول
چشمه کنارنده ارسلان ایزنی کوردم انکچون احتراز ایتدم کسری یه
بو کنایتی جواب سؤالی و خاتوندن انکچون اعتزالی بغایت
خوش کلوب رتبه مرزبانلغنی ویروب فرمان ایتدی که انکچون

برتاج مرصع وطوق وسوار ملمع دوزه‌لر که جواهر زواهرنک
قیمتی صرفیان عالم تعیین ایتمکدن عاجز اوله • وحضرت عمر رضی الله عنه
فتوح فارس ایله مظفر اولدقده بر دهقان امیر عسکره کلوب بکا
اهل وعیالمه امان ویروک بجه جان کنزنی بولی ویره‌ین دیوب امان
الوب بر مزرعه ایچنده مدفون ایمش کتوردی • امیر عسکر انی حضرت
عمره مدینه‌یه کوندردی کلدوکی کون کیجه قریب اولمغین اصحاب
اختلاف ایدوب بعضلر تقسیم اولنمق کرک دیوب بعضلر بیت المالده
طورمق کرک دیوب بر طرف ترجیح اولنمغین مسجدده قویوب اکا بر
مهاجرین وانصار صباحه دک بکلدیلر • حضرت عمر واقعه‌سنده کوردی
بر صحنه بر مقدار اخکر سوزانی طولدرمشلر کتوررلر • حضرت عمر برنه
قدر یوزین چویررسه یقین کتوررلر ایدی فزعله بیدار اولوب
علی الصباح بلا توقف مهاجرین وانصار • ومتعین اخیار ارسنده
تقسیم ایدوب بر دانه الیقومادی • مقصود حکایت بنجه فایده در
اول خاتون جمیله محل طمع امال هوی اولدوغی در که صد دانه ایدی
ایکنجی بجه جانانی شهوته تابع اولمیوب کندودن ابعاد ایتمکله
مالک اولمیوب بلکه منصب جمیل ومال جزیله مالک اولدوغی در • اوچنجی
لعل ویاقوت فروزان حقیقت عالمنده اخکر سوزان اولدوغی در
میر علی شیر نوایی بو رادن دیمشدر • بیت • آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن در سر است • دور دیگی نغاده اولان اصحابک

امانتی که بونک کبی خزینه بی کم وکاست ولایت عجمدن مدینه‌ء
منوره‌یه ایصال ایلدیلر • باانکه بیلور واستر بو عبیدی بشنجی
حضرت عمرک کمال عدالتی که خزینه کرک اولور دیو برحبه الیقومیوب
فی الحال بین الغانمین علی موجب الشرع المتین قسمت بیوردوغی در
والله تعالی اعلم • پس تزوجده غایت حسنا ملیحه‌دن وغایت
شوهار قبیحه‌دن دخی احتراز کرک • زیرا غایت قبیحه اولیجق نفس
انوکله قناعت ایتمیوب حرم غیره تطلع با موتنی دایما توقع
ایتمکدن خالی اولمز پس اعتدال طلب اولنمق کرک
نه فرط قبح کرک زوجه‌ده حسن وبها • میانه کوزله که خیر الامور اوسطها
ودخی شول خاتونه که جاه ومنصب ده کندو ایله مناسبتی
اولمیه راغب اولمیه • ودخی کثرت اسباب واموال ووفرت ضیاع و
عقاراتی اولدوغیچون خاطب اولمیه • زیرا بو صفتلر عورتک
تغلب واستعلا وتسلط واستیلاسینه مؤدی اولوب • زوج
خادم وزوجه مخدوم واول غالب بو مغلوب اولمغله امور
زوجیت انعکاس و رایت الرجال قوامون علی النساء انتکاس
اوزرینه اولوب تدبیر امور منزل خلل پذیر • وانتظام امر معاش
بر نقصان وتقصیر اولور و خاتون ارینک سیاست وضبطنده
اوچ امری رعایت واکتساب • واوچ شیدن تحرز واجتناب
ایتمک کرک • رعایت اولنه جق امورک اولی زوجندن وجه سی

بیت اوزرینه اولمقدر • زیرا زوج خاتونک نظرنده مهیب اولمیجق
امتثال اوامر و اجتناب نواهی سنده اہمال اوزرینه اولوب
احوال منزله اختلال عارض اولسه کرک • و بو شرط اتم شروطدر
بو شرط مفقود اولیجق عورت غالب و مراداتنی جالب اولوب
بلکه زوجنی تسخیر و کندو حکمنه مطیع ایتمکله آمر مأمور و مطیع مطاع
اولمغله فسادات • و فضایح و قباحات و شنایع مترتب اولور که
دفعی ناممکن و رفعی نامیسور اولور • ایکنجی اولدر که زوج خاتوننی
تکریم و رعایت ایلیه اول قدر که محبتنی استجلاب و مودتنی تحصیل و
اکتساب ایده که خاتون اول کرامتک زوالنی تصور ایدوب طاعت و
انقیاد و مخالصت و اتحاددن خالی اولمیه • اما بو کرامت و تعظیم
حددن بیرون اولمیه که بو مغلوب و خاتون متغلب اولمغله ضرر مذکور
مترتب اولمیه • و رعایت و کرامت خاتون دخی بنجه نسنه ایله اولور
بریسی ملابس حسنه و حلی و حلل فاخره ایله که انلره حلال و قتلرنده
مرغوبتی درجه کمالده در قدرت یتدکجه • و حالترینه مناسب اولدوغنه
کوره رعایت اولنه • ایکنجی اولدر که • انی تدبیر منزلده مشارک
بلکه امور درونی اکا مفوض اولوب حفظ اقوات و اثاث بیت و
ضبط جواری و خدم صغار انوک تصرفنده اوله • اوچونجی اقربا
متعلقاتنه رعایت و اکرام اولنه بوندن زیاده رعایت مثلا
امور بیرونی ده دخی تصرفین مطلق ایلیک و اما حکم ایسه عزل و نصب

نواب و امال وظایفده انوک شفاعتیله عمل ایلمک و بونک
امثالی جایز دکلدر • و سابقا دیدیکموز مضراتی مشتمل در •
دردونجیسی اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزل
ضبطنده قدرت و کفایتی موجود اوله • انوکله اکتفا ایدوب
اوزرینه غیری خاتون تزوج یا جاریه تسری ایدلمیه اکرچه حسن و
جمال و نسب و تبار • و ثروت و غناده بوندن دخی زیاده اولسه
بعض عقلا مطلق بو مغایی مکروه کوردیلر • زیرا چون نسا نقصان
عقلله موصوف و غیرت مفرطه ایله موصوفلردر • محتملدر که کمال غضب و
غیرتندن بعض امور ارتکاب ایده لر که موجب اختلال نظام منزل
و مورث فضاحت و خسارت کامل اوله • و تعدد ازواجه اقدام
ایدنلرک اکثر منزللرنده مجادله و خصام و سوء عیش و اختلال نظام
مقرردر • و ضره یه مبتلا اولن حره اقل مرتبه زوجنک اموال و اقوات و
اثاث بیت و الاتی حفظنده تکاسل ایتمه سی متعین و حکما دیرلر که
تعدد ازواج پادشاهلردن غیری کمسنه یه جایز دکلدر • زیرا زن
انلره مقام عبودیتده در غیرت و حمیت ایدوب مفاسده ارتکاب
ایتمک احتمالی یوقدر • و انلره دخی ایتمک اولی در • زیرا مرد منزلده
تنده جان کبی در • نته کم ایکی بدنه بر جان اولمز کذلک ایکی منزله بر مرد
لایق دکلدر • و شرعا دخی ترکنک ثوابی سابقا ذکر اولنمشدر •
اوچونجی امر که رعایتی واجبدر اولدر که خاتونی بر شغله مقید

ایدوب بطال اوتورمغه قومیه‌لر • اکر ضبط منزل و لوازم معاش
ترتیبندن و عبادات مفروضه و مندوبه‌سندن فارغ اولورسه
اوساط ناسدن ایسه غزل قطن و کتانه اکابردن ایسه دوزیلیق و اکا
مانند صنایع عزیزه‌یه مشتغل قیله‌لر • خواجه حمدالله قزوینی مستوفی
تاریخ گزیده کتابنده ذکر ایدرکه • سلاجقه زماننده قزوین
خاتون بنت الب ارسلان سلجوقینک اقطاعندن ایدی و اول خاتون
کامی کلوب ظاهر قزوینده خیمه و خرکاهله اوتوردی اول زمانده
قزوینک قنوات آبی قلیل اولمغله خلق عطشدن زحمت چکرلردی
اهالی شهر ملکه مزبوره‌دن بهشره بر کاریز دخی کتورمک تمنا ایدوب
بونیت ایچون خرکاهنه واردیلر • ایرقدن کوردیلر • اوکنده چرخ
قومش ایلک اکیورر فکر ایلدیلر که بر خاتون بو قدر ماله مالک ایکن بنه
ایلک غزل ایده حب مال بو درجه‌ده اولیجق بزم التماسمز مبذول اولمق
احتمال میدر • ملکه حسن فراستله خاطره‌لرینه مطلع اولوب جماعتی یانینه
دعوت ایدوب دیدی که چرخ و دوک خاتونلرک پیرایه‌سیدر • اکر بونکا
مشغول اولمزلر ایسه تحمل که فکرلری ناشایسته محله کیده و داعیه نامناسبه
اشتغال ایده • بیلیدم که سزک بر التماسکز واریدی سزی چرخ چوردوکمی
کوروب توقف ایتدیکوزه دربیان ایلک مقدرتیم تیشدکجه مساعده
اولنسون اهالی قزوین ملکه‌نک عفت و همتنه تحسین و ثنا ایدوب
مرادلرین عرض ایلدیلر • فی الحال صنادیق اچوب اموال بذل ایلدی

و تا کاریز قزوین شهرینه کلینجه یه‌دن قلقمدی • و ممکن اولدقجه
خاتونی اعراس و مجامع نسا اولان مواضعدن منع ایده خصوصا
بو زمانده که نساره سنده اسباب هوی مشهور و بری بر بینه محبت که
ماده امر شنیعدر • معروف و مذکوردر • پس احتمالدرکه بعض فاسده‌یه
جلیس اولوب امور فاسده جانبنه تحریک ایده‌لر • و اقل ضرری بودرکه
کندودن فایق حلی و حلل صاحبه‌لرین کوروب تحسرله کلوب زوجنه
تکلیف امور مذکوره ایده یا قلت محبت و حرمت زوجه موءدی اوله
اما مجامع رجالدن منع خود فرض و واجب ایدوکی ذکر و بیانه محتاج
دکلدر • اول امور که زوجه اذن احتراز ایتمک واجبدر • اوچدر
اولکی اولدرکه غایت محبت اظهار ایلمیه اکر محنت محبته مبتلا دخی اولمش
ایسه ستر و کتم ایلیه که زن محبت زوجه واقف اولیجق محکم ناز و دلال ایتمکه
عازم اولوب نه دیرسه امتثال اولنمغه جازم اولسه کرک • و کثرت ادلال
کثرت اذلاله موءدی اولمق مقرردر • ایکنجیسی اولدرکه مصالح عظیمه و
امور کلیه‌ده انلرله مشاوره ایتمیه • و جمیع اسرار و خفایای امورینه
مطلع قیلمیه • اوچنجیسی اولدرکه خواتینی مبادی عمردن ضبط ایدوب
ملاهی استماعندن و رجال و صاحب جمال جوانلر مشاهده اولنه‌جق
مواضعدن و عاشق و معشوق حکایتلرندن خسرو و شیرین و ویسه و رامین کبی
منزل کتابلری تلاوتندن و استماعندن منع ایده‌لر • و تقوی و دیانتی
معلوم اولمیان عجایزه و متهم اولان خواتین صحبتندن منع ایده‌لر بلکه تمام

بیلمدکلری عجوزی قطعا منزله قویمیه لر ومحارمه قرشدرمیه لر ابن
عربشاه تواریخ تیموره ده ذکر ایلر که جهان بخت بیکم که دختر تیمور در
ابتداده عفیفه وصالحه ایدی بعده دیه لردن بعض فاسده لر اکا
اتصال ایدوب انی افساد ایدیلر حالا اندن حکایت سوء توا
ریخ بد نقل اولنور وبعض اخبارده وارد اولمشدر که خاتونلره سوره
یوسف قصه سین تعلیم ایتمک یعنی عشق زلیخا وجمال یوسف ملاحظه سی
تحریک سلسله هوی ایلیه وشراب ایچکدن بغایت تحذیر ایده لر
زیرا کیفیت شراب حیاسی رفع وشهوتی تهییج وطالب جانبنه
انقیاد وسماحت طبع ویرور وبو خصال خاتونلرده جمع اولیجق
فساد عظیم وفتنه کلیه پیدا اولور وخاتونلرک ازواجی قتنده حرمت و
رعایتن زیاده ایدن بش امردر که هر خاتونه بو بش خصلتی رعایت
لازمدر اولکیسی عفت وزوجنک بسترینه هیچ اجنبی کمسنه تمکین وحدیقه
جمالندن برنامحرمک مرغ نظرین خوشه چین ایتمکدر ایکنجیسی زوجنک
مالنه کفایت وضبط واسراف واتلافدن صیانت ایتمکدر حتی بعض
علما ذاهب اولدیلر که ایکی خصلت رجالده فضایلدن ونساده
رذایلدندر بریسی شجاعت وبریسی سخاوت زیرا خاتونده شجاعت اولیجق
خوف زوج وغیری اولمیوب ظلام شب ومواضع تنهاییه وارمغه
اقدام ایدوب مفاسد ظهورینه سبب اولق اولور وچون مجامع
رجاله چیقمقدن ممنوع اولدقلری مقرردر شجاعتلرندن که دفع ضرر اعدا

وحفظ وحمایت دین وملکدر حاصل دخی اولمز وچون نسا اغلب
احوالده حافظ مال غیر وامین ضبط منزل زوجدر پس سخاوتلری
مضر وزوجنک منزلی مختل اولمغه مؤدیدر وبورادندر که بعض شعرا
خاتونلری جبن وبخل ایله مدح ایتدیلر شعر قد زاد طیب احادیث الکرام بها
ما بالکرایم من جبن ومن بخل شعر والحاصل انلرده دخی حد اعتدال مرغوبدر
وخاتونلر زوجی خانه سندن کند وعیالنه کفایت قدر وصدقه یه
دخی عادت خلق اولدوغی قدر مثلا بر سائله بر پاره اتمک و
بر دانه شمع ویرمک فقها قتنده دخی مرخصدر جناب رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم یا معشر النسا تصدقن فانی رایتکن اکثر اهل النار
بیوردقده راوی ایدر اول کون کوردم خواتین کوشلرندن کوشواره
وکردنی ساعدلرندن طوق ویاره لرین چیقروب بلالک اتکنه اترلردی
شویله که دامن بلال حلی نسادن مالامال اولدی وآیت کریمه ده دخی
ان المتصدقین والمتصدقات بیورلمشدر پس انلره دخی بخل صرف
روا دکلدر بلکه اسرافدن وخانه زوجین اتلافدن احتراز کرک اوجنجیسی
زوجی خاتوننک قتنده دایما مهیب وانوک جانبندن قلبی بر بیم و
مهیب اولق کرک وشول خاتون که زوجندن بی باک اوله اول
منزله ویل وهلاک مقرردر دردنجیسی زوجیت امورنده اطاعت و
انقیاد اوزرینه اولوب زوجندن نشوز ومرادندن تمنع وعناد ایلمیه
وهر خاتون که زوجنه کراهت ونفرتله نکران اوله ظاهر قلبی بایله ذکر الله والمشتر

اندن خیر و اصلاح منزل بر طرف واکا نفقه و محبتی خرج عین غبن و
محض سرف در نه دکلو صاحب جمال ایسه قطع نظر ایتمک کرک
جون و نان موافق نسترده دندان پوسیده در علاجها اخراجها
دیمک کرک و دین مهرا چون زندانه کرمک اولی و آساندر
زیرا زن نامهربان ایله خانه زنداندر

بزندان قاضی کرفتار به که در خانه بینی در ابرو کره
در خرّمی بر سرایی به بند که بانک زن از وی برآید بلند

بشنجی سی زوجی عشرتنده مجامله و ملاطفه اوزرینه اولیجق عتاب
بی موقع و ناز و دلال بی محل ایتمک کرک که ناز دور و دراز
اولیجق محبت و صفا اذا اولمغه باشلر و عتاب بحد و حساب اولیجق
خانهٔ الفت و محبت خراب و یباب اولمغه قریب اولور **شعر**
دیمز خوبلرک نازینه مرغوب اولمز لیک جوربنی چوق ایتمک دخی محبوب اولمز
پس بو جمله دن ظاهر اولدی که زن هر حال زوجنه مطیع و منقاد اولوب
و محترز مخالفت و عناد اولمق کرک و حدیث شریفده وارد در که
بر اعرابی جناب رسالت پناهی دن صلی الله علیه و سلم معجزه طلب
ایدیجک کنار وادی ده بر درخت تمسّک دی اکا فرمان بیوردیلر
یر ندن بقدرة الله قلقوب حضرت اوکنده پیش زمین ایدوب
لسان فصیحله آداء شهادت ایلیجک اعرابی دخی حال ایمانه کلوب ایتدی
یا رسول الله اجازت ویرکه سجده ایده یم بیوردیلرکه اکر مخلوقه

سجده ایتمک روا اولیدی امر ایدردم که خاتون زوجنه سجده
ایدیدی ولکن سجده حضرت خالقه مخصّص و مخلوقه غیر مرخّص در
حکما ایدرلر که زن نیک و قرینهٔ صالحه محبّت و شفقتده مادره
و قناعت و خدمتده جاریه یه و الفت و صداقتده دوستلره
بکزر و زن بد ناز و ما لیق و تغلّبده جبّارلره و تحقیر و استخفاف و
ملامت زوج ایتمکده دشمنلره و مالین خبیانتله اسراف و اتلاف
ایتمکده اوغریلره و حرامیلره بکزر و دخی معلوم اولسون که اکر
زن فعل شنیعله موصوف اولورسه اکر محلّ عرض و دین ایسه مفارقتی
ضروری و واجب در اکر مخلّ حسن معاشی و منغّص اوقات و مکدّر
صفاء زندکانی ایسه مفارقتی معقول و مناسب در اکرچه بعض
عزیزلر قسم ثانیده صبر و تحمّل اختیار و خشونت اخلاقنی حدید
طبیعته سوهان ملاحظه قیلمشلردر انککبی که مولانا جامی عبد الرحمن
دیمشدر **بیت** ترا تا هست ناهمواری طبعت غنیمت دان
درشتیهای دور چرخ را کاهست سوهانش یعنی انوک جفاسنه تحمّل و
اذاسینه تصبّر ایتمکله کندو نفسلرینی تهذیب و حسن خلقی تحصیل
و ترتیب قصد ایدرلرمش امّا بو طریق اهل کمال و مذهب
خواص رجالدر امّا عامّهٔ ناس و کافّهٔ خلقه مناسب مفارقتدر
نظم زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار وقنا ربّنا عذاب النّار

واکر مفارقت اضاعت اولاده مؤدی اولورسه قسم ثانی ده صبر و
تحمل طریقنه سالک اولمق اولی در • وبعض بلغای عرب دیمشلرکه التی
کیشی عندن احتراز لازم در حنانه • منانه • انانه کیة القفا و
خضراء الدمن • حنانه اول عورتدر که زوج سابقنی ذکر و اکا حنین و
اشتیاق ایتمکدن خالی اولمیه منانه اول عورتدرکه زوجنه مالی
یا جاهی ایله منّت ایتمکدن خالی اولمیه • انانه اول عورتدر که یا مرضندن
یا زوجندن شکایت وانین ایتمک عادتی اوله کیة القفا اول
عورتدر که عفتدن تهی اولوب خلق زوجکلردنجه دیوث و
کشیان دیو ذم وغیبت ایدوب قفاسینه داغ کبی اوله خضراء الدمن
اول عورتدر که حسن شکلی اوله • ولکن اصل ونسبی خسیس و دنی اوله
دمنه لرده که اسکی سرای یرلر بدر • مزبله لرده بتمش تازه یشیل سبزه یه
تشبیه اولنمشدر • که کندوسی سبز و طری ولکن منابتی سرقین ونجاسات در
وبو تشبیه بدیعک مخترعی جناب رسالت پناهی در صلی الله علیه وسلم که
اتیان جوامع کلم ایله مشرفدر • حدیث شریفده وارد اولمشدر
که ایاکم وخضراء الدمن قالوا یا رسول الله وما خضراء الدمن
قالوا یا رسول الله • وما خضراء الدمن قال المراة الحسناء فی منبت السوء
علما ایدرلر که بو تشبیه بدیعی اول حضرت صلی الله علیه وسلم اصحابدن
زید بن حارثه بیوردی که • یا زید تزوج ایله که عفتو که عفت منضم اوله
التاشیش قسمی تزوج ایلمه زید یا رسول الله انلر نه لر در • دیو جک بیوردیلرکه

شهبره

شهبره • لهبره • نهبره • هندره • لفوت در • زید ایتدی بونلرده
بن بلمزین بیوردیلرکه • شهبره زرقاء بذیه در • یعنی کوک کوزلو
و دیللو اعنی حشری دیدکلری در • لهبره طویله مهزوله در • اعنی
اوزون بویلو ارق عورتدر • نهبره عجوزه مدبره یعنی کبر و سینه
کتمش قری عورتدر • هندره قصیره ذمیمه یعنی قصه بویلو چرکین
عورتدر • لفوت • غیری اردن ولدی اولان عورتدر مشایخ
عبدل بربیسی نک اوغلی تزوج ایتمک استیجک دیرایدی یا بنی ایاک
والغضوب القطوب الرقوب • یعنی ای فرزند صقین غضوب
عورتدن یعنی دایما غضب اوزرینه اولان عورتی الما و قطوب
دایما یوزی دورک اولاندر • رقوب اول عورتدر که زوجنک
موتنی ومیراث ومهرینی تمام المغه مترقب اوله • امام ماوردی
کتاب ادب الدین والدنیاده ایدر که • عقد نکاحک ایکی نوع
شروطی واردر • بر نوعی منحصردر که هر نکاحده لازمدر • وبر نوعی ده
غیر منحصر در که اختلاف زمان ومکان ایله مختلف اولور اما محصور
اولان شروط لازمه اوجدر • اولکیسی دیندر • که مقتضی ستر و عفاف
ومؤدی قناعت و کفاف در • ابو هریره رضی الله عنه بیوردی که
هیچ خاتون مؤمنه زوج مومنی سومیوب دایما بغض ونشوز
وکراهت ونفرت اوزره اولمق یوقدر • بر خلقدن نفرت ایدرسه
بر خلقدن راضی اولوب ایتلاف ایتمک مقرردر • ایکنجیسی عقل درکه

حسن تقدیره آمر و صواب تدبیر اندن صادردر • جناب نبوت پناهیدن
صلی الله علیه وسلم مرویدر که علیکم بالودود الولود ولا تنکحوا الحمقاء
فان صحبتها بلاء وولدها ضیاع ودخی بیورمشلردر که العقل حیث کان
الوف مألوف اوجوغی سی کفارتدر که • انلر کله عار زایل و معاونت
اپشکار حاصل اولور • حدیث شریفده واردلمشدر تخیروا لنطفکم
ولا تضعوها الا فی الاکفاء اکثم بن صیفی که حکماء عرب‌دندر • اولادینه
وصیت ایدردی که زنهار سزی جمال ظاهر محبتی کفو طاهر ارادتندن
مانع و غلبه شهوت سزی تأنی دن فارغ اولمغه طایع المیسون که
نکاح لئیمه قسنکوزده اولان شرفی ازاله ایدر • وزبان طاعنی
حسبکوزه اطاله ایلر • ودخی معلوم و معمول اولمق کرک که طلب
تزوج وارادت تأهل ایدن کمسنه‌نک مرادی دین و عفت و حسن خلق
و عصمت اوله • نیجه کمسنه بو زمانه ده بو داعیه‌لری اراده ایتمیوب
ارباب جاه و منصب بناتن الوب انی وسیله منصب و جاه ایدر •
و بعضی مال وافر و جهاز متکاثر صاحبه سی اولنه تعلق ایدر و بعضی
دخی مجرد حسن ظاهر و جسامت و سمن محسوس اولنه میل ایدر • اما غالبا عادت
ربانی و سنت الهی انوک اوزرینه جاریدر که منصب و جاه ایچون الن
کمسنه‌نک وسیله صندوغی شخص یا وفات ایدر • یا عزل اولور • و بونلر بخت
و خاسر قلور • و مال طمعی ایچون تزوج ایده نک یا ظنی خطا ایدوب
ذات مال صندوغی فقیره یا متوسطة الحال و جهاز و جواری

و ودایع و عواری چیقر • یا مالنی بذل زوج طامع ایتمکدن اول
وجهله منزجر • و مرتدع اولور که زوج اندن فرضا و قرضا نسنه الماق ایله
منتفع اولمق ممتنع اولور • و جمال تصوریله دامه دوشنلر و مکس
وار دوشاب ناپاکه اوشنلره چوق اولور که بر قبیحه شوهای زرلنجی
دیو صفتلر • و پیره زن فرهادکش شیرین خسرو دیوانلر قبیحه عجوزه
کشف جمال زرد • و عوض لال سرد • قیلدقدن صکره مغرور نادان
نیه اوغرادوغن بیلوب ندامت و تأسف و تحزن و تلهف ایدوب
مرد اورتون بورون بندن غیری کیمه استرک کورندیکه بشلر اول
اعوانی کبی که عجوزه فتاة صنوب طالب و امالندن خاطب اولوب
بعد النکاح فغان و فریاد و بوابیاتی انشاد ایدردی که شعر

عجوز تمنت ان تکون فتیة ❀ وقد یبس الجنبان و احدودب الظهر
و ما غرنی الاخضاب بکفها ❀ و کحل بعینیها و اثوابها الصفر
تروح الی العطار تبغی شبابها ❀ و هل یصلح العطار ما افسد الدهر

فی الواقع جمالی فایق و مرد اکا عاشق اولوب تزوج ایدنلرسه دخی
غالبا عشقی زایل طبعی جانب آخره مایل اولوب دور و دراز نزاع و جدال
آخری فراق و انفصال اولسه کرک و اما نظری دین و عفت و صلاح
آخرت اولنلره حق جل و علا معین و مغنی اولوب حسن همتی ایله فقردن غنا
و ثروته ذلتدن جاه و رفعته ایلتسه کرک • نته کم حدیث شریفده
وارد اولدی • تنکح المرأة لمالها و لجمالها و لحسنها و لدینها

فعلیک بذات الدین ودخی بیورمشلردر که من تزوج امراة
لعزها لم یزده الله الا ذلا ومن تزوجها لمالها لم یزده الله الا
فقرا ومن تزوجها لحسنها لم یزد الله الا دناءة ومن تزوج
امراة لم یرد بها الا غض بصره وتحصین فرجه او یصل رحمه بارک الله له
فیها وبارک لها فیه صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخی معلوم
اولا که تزوج بابنده مذکور اولان فضایل قیام حقوق زوجیته قادر
اولنه واندن تزوج سببی ایله ظلم ومعصیت صادر اولمینه در
اما ایله اولمسه نکاحدن فرار وزحمت عزوبته اصطبار لازمدر
بزم علما فردیرلر که نکاح حالت توقانده واجبدر یعنی غلبهٔ شهوتده
وحالت اعتدالده مستحبدر وحالت جورده حرامدر حکما ایدر که هر
کمسنه که زوجه سینه تادیب وسیاست ومنزلنه تدبیر وریاست
ایتمکه قادر اولمیه لازمدر که عزوبت وانفرادی اوزرینه اولوب تزوج
اندن صادر اولمیه بو سببدندر که بعضلر تزوجی ذم ایدوب دیمشلر که
التزوج التزام مهر وانقطاع ظهر وانکسار دهر وفقیر دیدم که
التزوج غرامة مهر وندامة دهر وتقوس ظهر وتجرع قهر سروره الی
اسبوع وسلامته الی شهر ودخی دیدم ایدی که التزوج سلامة عدة
شهر وغرامة مدی الدهر شاعر فارسی کوی دیمشدر که **بیت**
برای یک دم شهوت که خاک برسر او ⁂ اسیر زن نتوان شد بسالهای دراز
وشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی دخی بیورر که **مثنوی**

چه نغز آمد این یک سخن زان دو تن ⁂ که بودند سرگشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد ⁂ دگر گفت زن در جهان خود مباد
لکن بونلر دیدیکموز کبی تزوجدن ظلم وعقوق صادر واقامت حدود
حقوقنه غیر قادر اولنه در والا تحصیل نفس وفرج وتحسین نسل وخروج وتعلیه
پایهٔ همت وتنمیه وتکثیر امت وفرقهٔ رهابین وامت شیاطیندن
خروج وزروهٔ حفظ مال ودین ونفسه عروج تزوجدن غیر ایله اولمز
شعر خرابت کند شاهد خانه کن ⁂ برو خانه آباد گردان بزن ⁂
زن خوب وخوش خوی آراسته ⁂ چه ماند بنادان نوخاسته
چون بو قواعد شریفه یه امتثال ونکاح شرعی ایله برکریمه یه اتصال
اولنه لابد اولاد وانسال واعقاب واطفال حاصل اولسه کرک که
منزلک رکن ثالثی در سابقا ذکر اولنمشدر پس انلرک دخی تربیت و
تقویت وتادیب وتهذیبلری لازمدر انکیچون بو باب وضع اولندی

دربیان آداب تربیت اولاد واطفال

چون ولد اگر پسر اگر دختر وجوده کله حق جل وعلایه شکر وثنا ایله وانی محض
فضل وموهبهٔ حق بیله واگر دختر ایسه یا فقیر کثیر العیال ایسه زنهار رنجور
ومتبرم اولمیه که الله تبارک وتعالی انک رزقنی تقدیر ایتمشدر ممکندر که
بکنمیوب تبرم ایتدوکی مولودک بشنده سعادت ورزقنده وسعت
قونلمش اولوب قدومی پدرینه موجب اقبال وارفاق وسبب وسعت
اموال وارزاق اوله واملنه دختر ولادت ایتدک دیو اظهار ملالت

ایلمیه زیرا اختیاردن خالی در بی اختیاری لوم جهلدن ناشی در

حکایت

ابوحمزه دیرلر بر اعرابی نک خاتونی دختر ولادت
ایدجک متألم اولوب اهلنی مهاجرت و خبار آخرده ساکن اولنجی خاتونی
بکا ایدوب بو بیتی اوقودی **شعر** مالابی حمزة لا یاتینا
وانما ناتی الذی اوتینا اعرابی ایشدوب رقت ایدوب
اهلنه راضی اولوب صلح ایلیوب خیمه سینه کلدی پس مولوده اسم حسن
وضع ایلیه لرکه زمان اسماسنه موافق ایده زیرا که نام نامناسبدن
مدت عمرنده متألم اولسه کرک ونیجه کمسنه اسمنی تغیر ایدوب کندویه غیری
اسم وضع ایلر اما بینه تمام متروک اولمز افاضلدن بیسی اولادینه دیرایدی
بن سزه ولادتکوزدن اول و ولادتکوز زماننده و ولادتکوزدن
صکره احسان ایدوب طوردم ولادتدن اول نیجه احسان اولوردیسه
ولادتکوزدن اول سزی حرایر نسا و اصیلات خواتیندن تحصیل ایتدم و
قبایل دنیه و عشایر خسیسه دن احتراز ایتدم که مدت حیاتکوزده مطعون
طعن طاعن و مشمول لوم لایم لاعن اولمیه سز ولادتکوزدن صکره انواع
تأدیب و تربیت و تهذیب و تقویت ایلدم که ممتاز اقران اولدوکز و
جاهل غبی قلوب زمان حیاتکزده مهماتکوز طالب اولمدوکز وبعده ایودایه
قلینه که صحیح الجسم و کامل القوی امراض و اسقامدن بری و عقلی صحیح و خلقی سلیم
اوله و حکما دیمشلردر که الرضاع ولادة ثانیه و دایه نک اخلاق و عاداتی
سودی غذای مولود اولمغله سرایت ایدوب مولودانک اخلاقی ایله تخلق ایدر

حکما دیرلر که بر مولود کبود چشم اولسه دایه حبشیه یه ارضاع علیه سیاه
چشم اولور پس مرضعه صورت ظاهرده بو مرتبه تغیر افاده ایدجک
صفات باطنده دخی تغیر ویرمه سی مقرردر چون رضاع تمام اوله
تربیه مشغول اولوب علی التدریج افعال حسنه و اخلاق رضیه
تلقین ایدوب مساوی افعالدن منع ایدوب عیب و عار اولجق
افعاله اقدام ایتدکجه های صقین عیب در بر دخی بونی ایلمه دیوب
تقریع و تعنیف ایده لر اطفالک لوح ادراکلری ساده اولمغله
هر جانبه قابلدر اکرچه اکثریا رذایل افعال مقتضای طبع بهیمی
اولمغله اکا مایلدر لکن زجر و منع و تنبیه و توبیخ اولنجق لوح
ساده اولمغله امتناع و احتراز دخی قلبنده تمکن ایدر نته کم
دیمشلردر اتانی هواها قبل ان اعرف الهوی فصادف قلبی خالیا فتمکنا
واکثرا اکابرزاده لرده که سفه و قلت عقل معاش شایع و فاشدر
حتی بعض اهل منزل انلری لسفیه چلبی دیو تعریف ایلمشدردر بونلر زمان
صبیده قتی اعزاز و رعایت سببی ایله دایه لری و مربی لری اصلا بر
فعلندن زجر و توبیخ ایتمیوب هرنه دیرسه آفرین دیوب هرنه
اشلرسه تحسین ایتدکلری اجلندر و حکما دیرلر که تربیت اطفالده فعل
طبیعته اقتدا ایتمک کرک یعنی هر قوت که اول حادث اولور انوک
تهذیب و تکمیلین اول ایتمک کرک و اول قوت که اطفالده اول
حادث اولور قوت حیادر اکر صبیده حیا غالب اولوب اکثر اوقات

آدم بنیده بشین اشغه ایدوب وقباحت یعنی بی ادبلک ایتمزسه نجابتنه
وحاصل اوله جغنه دلیلدر. پس تأدیبنه اقدام وتهذیبنه اهتمام ایتمک
کرک واول تأدیب اولدرکه رذایل ایله موصوف واضداد ایله
مخالطه‌سندن منع اولنه وسفه وفحش ایله موسوم ولعب ولهوه
فی مشغول صبیان مع علمانه مجالست ومصاحبت ایتدرلمیه که هنوز
پاده اولمغله انلرک اخلاق واطوارینه تخلق ایلمیه که طبیعت بر قدر
خصوصا که زمان صبی موسم صغرده اوله. پس آداب دین وسنن شرایع
مرسلین تعلیم وتلقین ایده‌لر. وفرض وسنت وحل وحرمت نه در بیب
بیب تعلیم وتفهیم ایده‌لر. وفرایض وواجباته مواظبت ومداومت
ایتدره‌لر نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر. که اطفالکزی
یاشنه وارد قده نماز قیلمق امر ایدک اون یاشنه وارنجی قیلمزلر ایسه ضرب
ایدک تکاسل وتهاونی خوی ایتمکدن غایت صقنه‌لر ودایما بینده
اخیار وصلحانی مدح واشرار واشقیانی ذم وقدح ایده‌لر. که
شروردن هارب وخیراته راغب اوله. اگر بر امر قبیحه اقدام ایدرسه
اولا سرزنش صریح ایتمیوب مذمتله تخویف ایدوب انی سهوه حمل ایده‌لر
یا ایشدلمش اگلدوب آخر صبی مثل ایدوب اول بو فعلی ایتمیش شو مقوله
عقاب اولمشدیه‌لر. والحاصل اجاب ایتمینجه کندویه سن شویله ایتمیش سین
دیمیه‌لر که معلوم اولدی بکا کلی عقاب اولمدی دیو معاوده‌یه اقدام ایتمیه
وصحلرین طریوب واشکاره قویوب وکندویی ملابس فاخره ایله تزیین

ایلمیه‌لر. وحاجت اولمینجه خاتم طقمیه‌لر. ودایما بینده مأکل حسنه وملابس
مزینه‌یی تحقیر ایده‌لر. وذهننده مقرر ایده‌لر که زیب وزینت خاتونلره
مناسبدر ارلرک زیب وزینتی حلی وحلل ایله دکلدر بلکه هنر وکمال وفضل
وافضال ایله‌در. بیت زن نه مردی که ودست کرم بخشاکرز
مرد را بهر کرم زن را برای زیور است. وخاطرنشان کوز ایلیه‌که
مزین حلیه‌لر وملون جامه‌لر عورتلره لایقدر. واکل وشربی مطمح نظر و
مرتقای همت ایتمک گاو وخر علف خوار عادتیدر بو مرتبه‌ده
قلمق حیوانات خسیسه‌یه برابر اولمقدر. بیت آب وسبزه قناعت مکن باغ جهان
که قدر علف گاو وخر تواند بود. وبو مقوله ابیاتی تعلیم ایده‌لر و
بونک کبی نصایحی تکرار ایده‌لر. که طول زمانله خاطرنده قله ومقبول
طبعی اوله وبونک ضدین سویلین کمسنه‌لردن خاصه که اقران وامثالی که
جهاندن مرادیمک وایچمک وگیمک وبغلنمقدر دیرلر منع وتحذیر
ایدوب اختلاط ایتدرمیه‌لر. واطفالدن ابتدای نشو ونماده افعال
قبیحه صادر اولسه کرک زیرا نفس اماره موجود وحاصل وعقل که مانع و
عقال قبایحدر. هنوز غیر کاملدر. وبعض اطفالدن کذب ونمیمت
وبعضندن سرقه وخیانت صادر وبونک امثالی کید ومکر وضرر
نفس وغیر چوق واقع اولور اما انلری زجر ومنع وتحمل اولدوغی مقدار
مونت وسیاست ایتمک کرک وزمان صبیده دایما نفایس اطعمه ولذائذ
اشربه ویرمیوب گاه گاه نان خشک ایله اکتفا ایتمک کرک که زمانله

اطوار زمان واسفار زمین ومکان ایتمکدر. اول مقوله احتیاج اولدقده
انوکله اکتفا ایتمکه قادر اولورلر نته کم بعض روم شاهزاده‌لری جنکدن
دردن هزیمت واقع اولوب کیلار وخزینه‌سندن دور و نفر معدوده ایله
کریزان ومهجور اولدقده بی غذالقدن عاجز اولدیلر نان تنک که یوفقه
دیدکلری دره بر روستاییدن المشلر شاهزاده معتاد اولمغین تناوله
قادر اولمیوب جهد عظیم ایله بر روستاییدخی بولوب انبانده بر پاره
کلیجه روستایی بولوب کتوروب بر مقدارین تغذی ایدوب باقیسین
غلامنه حفظ ایتمک امر ایتمش پس افراط نازپروردلک سلاطین و امرایه مناسب
دکلدر بوقدر قلدی که اوساط ناس ایله. واطفاله صباح غذاسنی
چوق ویرمیه‌لر که ذهننه بلادت و طبیعتنه کسل ویروب تعلمدن مانع
اولمیه واتمک وحلوا ومیوه وسریع الاستحاله نسنه‌لری چوق ویرمیه‌لر
وطعام ارکن خصوصا میوه یرکن صو اچورمیه‌لر. ومسکراتدن اکرچه
هرکمسنه‌یه اجتناب واجبدر. اما اطفاله اجتناب بغایت لازمدر زیرا
مزاجلری حار و رطب در غایت مضردر. وانلری غضب وتهور وخفت
و وقاحت و فساده باعث اولور وملکات ردیه طبیعتلرنده مستحکم
اولوب ازاله‌سی عسیر اولور. واول طایفه‌نک مجالسنه دخی ایلتمیه‌لر
وانلرک حکایات واشعار مفسقه ومعشقه‌لرین استماع ایتدرمیه‌لر
اکرچه بعض کمسنه‌لر اشعار ظریفه طبیعت اطفاله رقت وذکاوت
افاده ایدر دیرلر اما صحیح دکلدر. ضرری فایده‌سندن ارتوقدر

و وظیفهٔ درس وتعلیمین تمام ایتمینجه غذاسین ویرمیه‌لر وبعض
اموری اخفا ایتمکه معتاد ایتمیه‌لر که اخفا ایتمکه معتاد اولوب قبایحه
اقدام ایتمیه وکیجه چوق اویمقدن وکوندز مطلقا اویمقدن منع
ایده‌لر واسباب تنعمدن یازین سردابه‌لره کیتمک وبویک مروحه‌لر
صلدرمق والیں اغین اودرمق کبی. وقیشین قالوک کورکلر وغایت
ایسیجی یرلرده اوتورمق کبی منع ایده‌لر. وپیاده یورمکه وسوار اولمغه
ریاضت ایتدره‌لر. وحرکت وسکونده طورمقی واوتورمقی وسوز سویلمک
وطعام یمک بو جمله آدابی تعلیم ایلیه‌لر نته کم عن قریب بیان اولنسه کرک
وکذب سویلمکدن ویمین ایتمکدن اکر صادق اکر کاذب منع ایلیه‌لر
ومجالسده جالده سوزی از سویلیوب صورلدقلری نسنه‌یه جواب
ویرمکه اقتصار ایتدره‌لر. وضحک بسیار ولی تقریب وحرکات و
اوضاع بیهوده‌دن منع ایده‌لر. ومعلم صالح ودیندار وعاقل و
پرهیزکار سلیم الخلق صحیح العقل کمسنه اوله. واخلاق حسنه وآداب
ملوک واکابره واقف وغضب وحلمده معتدل اوله غایت حلیم
اولمیه که تأدیب وتهذیبدن عاجز اولور نته کم شیخ سعدی دیمشدر بیت
استاد ومعلم چو بود بی آزار ● خرسک بازند کودکان در بازار
وغایت غضوب ومتهور دخی اولمیه. که بیهوده غضبدن طفل ملول وتعلم
علم وادبدن نفور اولمیه ومکتبده تعلیم ایتمیه‌لر. اما خلق وادبی مستحسن اولان
مردم زاده‌لر ایله بیله هم درس وتعلیم اولنسه که انلردن کسب کمال وحسن خلق

تحصیل ایتمک احتمال اوله مجوزدر • اما بو زمانده قلیل الوجوددر
و معلم ضربله تادیب ایتدکده فریاد و شناعت ایتمکدن منع ایدوب
بو فعل ضعفا دردیه‌لر و معلم دخی اول ضربی آز ایده اما غایت مؤلم
اوله که شقاوت ایتمکدن تحرز ایده • و معلم بی موجب ضرب ایلمیه
و طفلی سخاوته معتاد ایده‌لر • و اقرانته بر و احسان ایتمک تلقین ایده‌لر
و انلره تکبر و تجبر و استهزا و ازدرا ایتمکدن کلی منع ایده‌لر و صدقه
ایتمک استسه الوک الله ویروب صدقه ایندیره‌لر که معتاد بذل اوله
و مال • دنیای کوزینه حقیر کوستره‌لر سیم و زر محبتندن و صقلامندن
تنفیر ایده‌لر که محبت سیم و زر حیات و عقاربدن بترتردر • امام غزالی
و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام آیهٔ کریمه‌سنک تفسیرنده اصنامدن مراد
سیم و زردر • و بنی و اولادی سیم و زر محبت و تعلقندن کی معنیده
عبادتدر حفظ ایله دیمکه اشارتدر • دیر • و هر کون بر مقدار
عطلت زماننده لعب و بازیه رخصت ویره‌لر • اما فحش و قبایحه
مشتمل بازی اولمیه • و پدر و مادر و معلم و اولو برادر • هر برینه نظر تعظیم و
اجلال • و انلردن حیا و خشیت اوزره اولمغی عادت ایتدیره‌لر و پدر و
مادر محبت مفرطه‌لری اولورسه مهما امکن اعلام ایتمیه‌لر زیرا طفل اکا مطلع
اولیجق خوف و خشیتی قلمیوب تعلیم علم و آدابده نقصان اوزره اولور
اول سببدن جور و جفای استاد مهر و محبت آبا و امهاتدن ترجیح
اولنور نته کم شیخ سعدی بیورمشدر مثنوی پادشاهی پسر بمکتب داد •

لوح سیمینش بر کنار نهاد • بر سر لوح او نوشته بزر • جور استاد به که مهر پدر
اما بعض آبا که عقل سلیم و نظر دوربین صاحبی اولور مهر طبیعیسی دخی
اولسه اظهار ایتمیوب تادیب و تهذیب ایتمکده تقصیر ایلمز و بو مقوله پدردر
که ظهیر فاریابی روزکاردن شکایت و قلت رتبهٔ اهل هنری حکایت ایتدوکی
قصیده‌سنده ذکر ایدوب دیرکه شعر مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد
که هر یکی بدکر کونه دارد م ناشاد • تمتعی که من از فضل در جهان دیدم
همان جفای پدر بود و سیلی استاد • چون مرتبهٔ طفولیتدن ترقی ایدوب
اغراض و مطالب رجاله واقف و لعب و لهودن اعلی دخی مطلب و
مرام وار ایدوکنه عارف اولیجق اکا تفهیم ایده‌لر که خیل و حشم و ضیاع و
عبید و مال و منال و اسباب و فرش استعمالندن غرض تصحیح مزاج
و حر و برد و جوع و عطش آلامندن بری اولوب مزاج سلیم و قوای صحیحه ایله
کسب کمالات معنویه و استعداد تام ایله دار البقا تحصیل ایدوب
جوار قرب عزت مقتدرده سعادات حقیقیه‌یه فایز • و مرادات
جاودانی حایز اولمقدر • و الا مجرد تنعم خواب و خور و ترفه ماکل و
مشارب و تفکه ملابس و مناکح حیوانات عجم و بهایم هامله‌یه دخی میسردر
تا که همتی عالی • و مقصد نظری محل بپای اولوب اندن صکره اشتغال
علوم و تحصیل فنونه دوشوره‌لر تحصیل علومده نیجه ترتیب و تدریج کرک
کتاب اولده مذکور اولمشدی انک اوزره عمل و اشتغال اولنه تا که
منتهای علوم که علم اعلای الهی درکه واصل اولوب آبا و امهاتدن

تقلید له متلقن اولان عقایدی برهان و دلیل وساطتیله متیقن اوله
واولی اولدر که طبیعت و استعدادینی تفرس ایدوب نه فنه طبعی
ملایم واستعدادی مناسب ایسه اکا اشتغال ایده لر • زیرا هرکسنه
مبداء فطرتنده برفنه مستعد و برصناعته متهیی در وبو قضیه ده حق
جل وعلانک سر خفی وحکمت غامضه سی واردر • واول حصول نظام
عالم وقوام بنی آدم در زیرا سابقا دیدک که جمله صناعاته احتیاج وار
وبقای مقدرانلرسز اولمز پس اگر جمله بر استعداد اوزرینه مجبول
وهرکسک همتی اوزره مفطور اولسه صناعات مهمه وعلوم وفنون
متنوعه ضایع اولوردی وهرکسنه اشراف صنایعه مشغول واوساط و
ادانی صنایع تحصیل دایره سندن معزول اولوب نظام عالم
باطل وکارخانه معاش خالی وعاطل اولوردی پس حکمت آلهی
اقتضا ایلدی که هر طبیعت برفنه مناسب و هر استعداد بر صنعته
ملایم اوله • ذلک تقدیر العزیز العلیم وانسان مستعد اولدوغی صناعته
اشتغال ایدیجک زمان یسیر سعی غیر کثیر له تحصیل ایدر • اما غیر استعدادینه
طالب اولیجی زمانینی تضییع واستادینی تصدیع بالاخره یا حاصل
اولمیوب یاخود زمان کثیرده شیء یسیر حاصل اولمق لازم اولور •
حکایت خلیل بن احمد علم عروضی قوت قریحه سیله استخراج ایتدکدن
صکره طلبه علمه تعلیم ایدردی • برکسنه بو فنه غایتده حریص اولوب
نیجه زمان سعی شدید وجهد جهید ایدوب هیچ نسنه یه فایز اولمیوب

خلیل تعلیم وتفهیمنده عاجز قالدی آخر خلیل ایتدی که بو بیتی
تقطیع ایله شعر اذا لم تستطع شیئا فدعه •
وجاوزه الی ما تستطیع • اشارة خلیلی فهم ایلیوب من بعد
تردد خلیل فاضل • وتصدیع وتضییع بی طایل ایتمکدن فراغت
ایلدی خلیل ایدر بو مرتبه بلادت طبعی ایله بو اشارتی فهم و
تادب ایتدوکنه تمام تعجب ایلدم • وچونکه فنه یا بر صناعته اشتغال
ایتدرر ذکر کدر اول فن وصناعتک مراتب واطراف وجوانبنی
تحصیل وتکمیل ایتدره لر فی الجمله بر مقدارنی تحصیل ایدوب فراغت
ایلمیه مثلا کتابت وانشا علمنی مراد ایلسه • اولا تجوید خط ثانیا
تهذیب نطق وبراعت کلام وحفظ رسائل وخطب فضلا
وامثال واشعار بلغا • محاظرات وحکایات ظرفا ونحو وصرف
ولغت عرب وسایر لوازم علم ادب • بلکه حساب وقواعد دفتر
جمله سنی تحصیل وتکمیل ایده که فننده سرفراز • واقران وامثالدن
ممتاز اوله والا مجرد دیوانچه خط وبر قاچ فقره ومکتوب وسر نامه
غلط کورمکله آدمی منشی وکاتب اولمز • بلکه اول مقوله کاتب
اولورکه حقنده دیمشلردر قطعه فدع عنک الکتابة لست منهم
ولو سودت وجهک بالمداد • فدیوان الخراج بحذف جیم
ودیوان الضیاع بفتح صاد • اما بو دیدیکموز شول علم وفنده
درکه مقصود حقیقی ومطلوب بالذات اوله مثلا برکسنه رئیس الکتاب

فرزندی اولوب کندو دخی منصب بدره واصل و اول صناعتی
حاصل ایتمک استیه دیدیکموز ایتمک لازمدر اما برکشی که فن مهمدن
غیری بعض فنونی دخی بالکلیه خالی و المغجون تحصیل ایتمک استسه انده
افراطله توغل ایدوب جمیع جوانب و لوازمنی تحصیل لازم دکلدر
مثلا فقیه فی الجمله علم میقاتدن نسنه کورمک استسه هیئتدن شرح
جغمینی و میقاتدن بعض رسایل معتبره کورسه کافیدر لازم دکلکه
مجسطی کتابنی تحصیل • و اقلیدس و متوسطات مقالاتن تکمیل ایده
زیرا عمر قلیل و علم کثیردر زمانه خود موانع و عوایق ایله مالامالدر
پس جمیع علومی یا اکثرنی علی وجه الکمال تحصیل ایتمک محالدر مهمان
امکان اکتفا ایتمک کرک نته کم دیمشلردر نظم لیس یحوی العلم کلا احد •
لا ولو مارسه الف سنه • انما العلم بعید غوره • فخذوا من کل شیء احسنه
و صبی بر صناعته اشتغال ایتدرجک یا عدم استعداد یا نامساعدهٔ
آلات سببی ایله تحصیلی متعسر و متعذر اولسه آخر صناعته مشغول ایده لر
البته اول صناعتی تکلیف ایتمیه لر • زیرا فنون صناعاتده کثرت و فسحت
جوقدر اما اولکی صناعتدن یاس کلی اولمینجه ایتمیه لر زیرا بر صناعتدن
جزئی تعسر و صعوبت ظهور ایتدکده فراغت ایتدرمک علامت اضطراب
رأی و عجله‌در • و بو حال ایله اولنلر دکه ده کمالاتدن بهره‌مند و صناعتدن
برخوردار اولمز متعلم و طالب کالده صبر و ثبات کرک بیت
از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور • در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

هر صناعتک اشتغالنده اکا مناسب ریاضت ایتدره لر که تحریک
حرارت غریزیه ایدوب • مدد حفظ صحت و دفع کسل و بطالت ایلیه چون
صناعاتدن صناعتی تعلم ایده‌لدن تعیش و اکتساب مال ایتدره لر که
اثری حاصل و حلاوت حصول نتیجه مذاقنه واصل اولیجق رغبت و نشاطی
آرتوب اول صناعتی نهایته ییتشدرمکه سعی ایلیه • و هم کسب ایلمیندن تعیش
ایتمکه معتاد اوله • که شیمهٔ ابرار • و خصلت احراردر • و آبا و امهاتدن
انتقال ایده‌جک ماله میراثه اعتماد ایتمیه لر • زیرا اکثر اغنیا زاده‌لر مال
میراثه اعتماد و اتکا ایدوب تعلم صناعتدن ابا ایدرلر • تقلب روزکار
و تغلب حوادث لیل و نهار ایله اول مال و عقار عرضهٔ تلف و بوار •
اولوب بینوا قلمشلردر • و چون غلام استقلال اکتسابه قادر اوله
اولی بودر که متأهل ایدوب رحل و اسبابنی یوره لر • و عادت ملوک
فرس بو ایدی که اوغللرین خدم و حشم آراسنده تربیت ایتمیوب ثقات
امرادن برینه ویروب بر طرفه کوندروب تربیت ایتدررلردی که خشونت
عیش و دناءت مأکل و ملابس ایله قانع اولوب زیاده تنعم و تجمل و رفاهیت
علیشه معتاد اولمیه • نته کم یزدجرد اثیم اوغلی بهرام کوری امیر عرب
منذر بن النعمانه تسلیم ایدوب و لدخی حیره شهرینه کتوروب انده تربیت
ایدوب خورنق قصرینی انکچون بنیاد ایلدیکه • هنوز باقیدر پس آداب و
لغات عرب و تعلیم فروسیت و آداب ایلدی اول سببدن بهرامک عربی
شعرلری واردر • و اول شعر فارسی دینلجه اندر بعض علما قولنده زیرا

عربی شعردن انتقال ایلدی • واسلامده دخی آل بویه که ملوک دیلمدر
وبعض آل سلجوق بو طریقه ذاهب اولورلریدی وامرای جرکس دخی دیار
مصریه ده دولتلری منتظم ایکن بو اسلوبه سالک اولوب اولادینی
دیار جرکسه کوندروب انده تربیت ایدوب کتورلریدی وانده تربیت
اولان فروسیت وشجاعتده کامل وقتلرنده معتبر اولوب طبقات اجناده
داخل ایدوب تربیت وترقی ایله مرتبهٔ عالیه یه واصل ایدرلریدی اما
مصرده مربی اولنلر شجاعت وفروسیتده قابل اولمیوب بلکه غالبا تخنث
اوزرینه اولوب کم نام وخامل قلورلردی • وزمان صبیده بعض آلامه
معتاد ومرتاض اولملری مقدر

حکایت

نوشیروان عادلک معلمی
مرزمان ضرب بی سبب ایدوب الینه قارو بوزویروب الکده
طوتدیو امر ایدردی • سریر کسری یه انتقال ایدیجک معلم تواری و
فرار ایلدی بعده نوشیروان استاده رعایتم مقرردر امان
اوزرینه کلسون دیوجک ظهور ایلدی • ملک عنایت ونوازش شاهانه
ایتدکدن صکره ضرب بی جرمک وجهنی ایدی دیو سؤال ایتدی • معلم
ایتدی انکیچون ایدردم که پیکناه مظلوم رنجیده اولنلرک تألم وانکسارینی
وظالمه حقد وکینه سنی مرتبه اولدوغی معلومک اولوب کسری تخته کچدکده
وقت پیکناهی رنجیده ایتمکدن احتراز ایده سین ایتدی یا الی نیچون قارده
وبوزده طوتمغه امر ایدردک دیدی که عن قریب بونک دخی وجهی ظاهر اولور
بعد زمان ملک بعض خوفی ایله برمحاربه یه مباشر اولدقده وقت صباح ملاقات

میسر اولوب اصحابی کانلرینه زه ایتمکه قادر اولمیوب انهزامه قریب
اولیجق ملک اعتیاد مزبوره سببی ایله جمله نک کانلرینی زه ایله ایلیوب دشمنه
ظفر بولیجق اصابت رای استاد دور اندیش ظاهر اولوب خلعت ونعمت
بیقیاس ویردی • واول کمسنه که دیدیکمیز اسلوبک خلافی اوزره معاش
ایتمش اوله بعده انی اصلاح واول اخلاقی ازاله ایتمک عسیر اولور خصوصا که
شباب کیدوب شیب کلمش اوله نته کم دیمشلردر

نظم

والشیخ لا یترک اخلاقه • حتی یواری فی ثری رمسه • سقراط
حکیم تازه جوانلر تعلیم ایدرلریدی • حتی بعضی اعداسی انی عمل قوم لوطه
نسبت ایلدیلر وحاشاه عن ذلک سؤال ایدنلره دیر ایدی شاخ تری
راست ایتمک قابلدر • اما خشک اولدقدن صکره انی مستقیم ایتمک
مشکلدر • چوب ترا چنانکه خواهی پیچ • نشود خشک جز بآتش راست
بو مذکورات تربیت پسر ایچوندر • اما دختر تربیتینی دخی بوکا قیاس ایدوب
مناسب اولان خصال وآدابی تعلیم ایده لر اما انلر حقنده ملازمت
حیا وعفت ورجالدن تحرز • وتصون وملازمت حجاب وکنج خانه یه
مبالغه لر ایده • وبالجمله سابقا انساده ذکر ایتدیکمیز آدابی تلقین وتعلیم ایدوب
وعمل ایتدیره لر خواجه نصیر ایدر اوقومقدن ویازمقدن منع ایده لر لکن سایر
علما کلامنده اولان اولدر که یازمقدن منع ایده لر • ولکن اوقومقدن
منع اولنمیه بلکه قدر واجبات دین وسنن احکام شرع سید المرسلین صلی الله تعالی
علیه وسلم خصوصا نسایه مختص اولان احکام حیض ونفاس کبی تعلیم اولنمق لازمدر

طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة و عایشه صدیقه نک رضی الله عنها
علمی ونجه احکام شرع انلرک روایتلرندن معلوم اولدوغی مقرردر
وامت محمددن علیه الصلوة والسلام نسای عالمات خصوصا محدثه لردن
جوق قدر کریمه مروزیه وشهده کاتبه کبی وائمه حنفیه دن صاحب تحفه نک فاطمه
نام بر دختری واریدی ولقدر عالمه وفقیهه ایدی که باباسنه کلن فتواده
انوک دخی جوابی بیله اولمینجه اولمزیدی • جون کاشانی صاحب البدایع کتاب
بدایع کتابنی تحفه یه شرح اولمق اوزرینه تألیف ایلدی امام صاحب تحفه
دختری فاطمه یی کاشانی یه تزویج ایلدی • فقها دیرلر که شرح تحفه
فاخذ ابنته بعده • هر فتوی اوج جوابله چیقر اولدی امام صاحب تحفه
ودختری فاطمه ودامادی کاشانی صاحب البدایع خطلریله چیقردی چون
دختر حد بلوغه یتیشه کفو مناسب بولوب تزویج ایده لر تأخیر اتمیه لر
ودامادا اولهجق کیمسه نک دیانتن وحسن خلقتن وکرم وشانن کوره لر علو
منصبنه وکثرت اموالنه ورفعت نسبنه وحسن شکالتنه چندان نظر اتمیه لر
اکر دیدیکموز امورا اولدقدنصکره بونلر دخی اولورسه فبها ونعمت نور
علی نور وتزویج اولدقدنصکره داماد یله مادر وپدری اراسنده حسن
وجمله معاشرت ایدوب بی شرم ودلازارلیقدن منع ایده لر
وتمام ضرورت اولمینجه تفریق طرفنه میل اتمیه لر چون شرح تربیت
اولاد مکتوب اولدی بعض آداب که هرکسنه یه لازمدر واثنای کلامده
ذکر اولنمسنه وعده اتیدکا نلری دخی بیان ایده لم اکرچه آداب

مذکوره اولاد واطفاله مخصوص دکلدر • لکن انلرک تادیب وتهذیبه
احتیاجی اکثردر وثمره تادیب وتهذیب انلرده ارتوق ظاهر اولمق
احتمالی اوفردر بنا علیه بو بابده ایراد اولندی سوز سویلمک
آدابی بیاننده در کرکدر که مطلقا جوق سویلمکدن غایت احتراز اولنه
کثرت کلام خفت دماغ وسخافت عقلک نشانیدر • وموجب سقوط
مهابت وقلت وقعتدر کثرت کلام اعصاب دماغ وآلات تکلمه ضرر
ایدوکندن غیری اصحاب واحباب قتنده مذموم وثقیل عد اولنوب
صحبتندن ملول واستماع حکایت دور ودرازندن دلکیر اولورلر
آدی عربیده مکثار ومهذار فارسیده پرکوی • ترکیده بکشوق دینلور
بیت سخن بسیار بشنو اندکی کوی • یکی را صد مکو صد را یکی کوی
ومجالسده حکایات دور ودراز • ونیجه شعبه منشعب اولوب انجام کلام
ومحصل مرام بولنمیوب سایر جلسایه فرصت سخن قومق وغیریه
حریفلره سویلمکه نوبت ویرممک ارذل رذایل • واقبح خصایلدر
ونه قدر ایجاز واختصار ایدرسه اول قدر براعته اقرب وادابه انسبدر
خالد بن صفوان که خطبای دولت عباسیه دندر فصیح سخن کذار ایدی
ولکن تطویل ایله مطعون واکثاریله مدخول ایدی برکون جامع بصره ده صباحدن
قریب صحوه کبرایه وارنجه شرایط براعت وبلاغت نه در وعی وحصر که
ضد بلاغتدر نه دن متولد اولور بیان ایدردی آخر مجلسده بر اعرابی
واریدی کا یا اعرابی عی وحصر وبلاغت وبراعت نزدکیکوزده

نذر دیو جک اعرابی ایتدی عیّ وحصر بزم قتمزده سن صباحدن برو
ایتدککک تطویل بلا طایل وتفصیل من غیر حاصلدر • وبلاغت وبراعت
ایجاز عبارت وایضاح اشارتدر • ومشهوردر که خیر الکلام ما قلّ ودلّ
بیت خوش گوی لطیف هیچ در گوی • وازامل صواب نیست پر گوی
هر که کثرة کلامه مبتلا اوله انوک باشنه ایکی بلا کله بری بوکی کندوسندن
ملل بری سامعیندن ملل • وحکما ایدر که حق جلّ وعلا انکیچون قولنغ ایکی
اغزی بر ایتدی که آدمی نک اشتدوکی سویلدوکنک ضعفی اوله • وسلف
دیرلردی که اذا تمّ العقل نقص الکلام • وبرکره سویلدوکی سوزی اعاده
ایلمکدن حذر ایده خصوصا که نادره ولطیفه لرده که اول لطیفه نک
لذت وحلاوتنی تکرار ایتمه نک ثقلت وکراهتی بالکلیه ازاله ایدوب بردن
من الاربعین ایلر قطعه • اذا جلست الی قوم لتونسهم •
مما تحدث عن ماض وعن آت • فلا تعید حدیثا ان طبعهم •
موکل بمعادات المعادات قطعه سخن گرچه دلبند وشیرین بود
سزاوار تصدیق وتحسین بود • چو یکبار گفتی مگو باز پس •
که حلوا چو یکبار خوردند بس • ومدرّسلر وواعظلر دخی بر نکته
ومسئله حددن زیاده تکرار ایدوب مستمعلری بیزار ایتمکدن احتراز
ایتمک گرک • وبر حکایت یا لطیفه ونکته بر جماعته بر دفعه سویلنمش اولسه
بعد زمان انی کلّا اوّل نقل ایلمیه اگر اعاده لازم اولورسه دیدکم گوزلن فلان
حکایت دیو اجمالا اشارت ایلیه اگر اشتمش بر یا ایکی کمسنه وار ایسه انلر

ایچون اعاده ایتدوکنه اشارت ایلمیه • باقیلرینه استماع تکلیفین ایلمیه
وحکایت مشهوره که اکثر ناس انی بیلورلر بلنمش حکایت گبی نقل ایلمیه
وجلساسندن بعضی بیلدوکی حکایت ونکته نقل ایلیه کندو اول حکایه‌یی
بیلدوکنی اکا بیلدرمیه واشتمامش کمسنه گبی استماع ایلیه • امام شعبیدن
مرویدر که بعضی کمسنه بر حدیث روایت ایدر بن اول حدیثی اول کمسنه‌نک
باباسی اناسی ایله جمع اولمدین حفظ و روایت ایلمشیدم • اما اکا بیلدوکم
بیلدرمیوب حسن استماعله تلقی ایدرین غرضم اکا روایت حدیثک حلاوتن
ذوق ایدروب سماع وحفظ حدیثه اشتغالی ارتوق ایتمکدر دیو
بیورورلردی وغیردن نسنه صورسه‌لر کندوسی بیلورسه دخی مبادره ایدوب
جواب ویرمیه مگر اول کمسنه عاجز اولوب سائل خایب اولمق لازم گله اول
زمانده حسن ادب ایله ایراد جواب ایلیه که مسئول عنه مزبوره خجلت گلمیه
وسایلک دخی مرادی حاصل اوله • وبر جماعتدن سؤال اولنسه که
کندوسی انلرده داخل اولسه جوابه مسابقت وتبادر ایلمیه وبر کمسنه جوابه
مشغول اولسه که کندونک جوابی اندن احسن اولسه صبر ایلیه تا اول
جوابنی تمام تقریر ایتدکدنصکره حسن ادا ایله ایراد ایلیه که مجیب متقدمه
طعن وازدرا فهم اولنمیه وکندو جواب تقریر ایتدکدن صکره غیری
بر جواب دخی تقریر ایلسه انجنمک اظهار ایتمیه بلکه کندو جوابندن احسن ایسه
انصاف واعتراف ایلیه وغیری کمسنه سوزه باشلسه تمام اولمدین کندو
سوزه باشلمیه وبعض حکما دیمشلر که قبیح کندونک جهلنه اعتراف ایتمش کمسنه بیلمزین

مگر اول کمسنه که غیری کمسنه سوز سویلرکن سوزه شروع ایده بیت
سخن را سرست ای خردمند وبن • میاور سخن در میان سخن
وکندو محضرنده بر جماعت مباحثه و محاوره یه باشلسه لر کندونک
مدخلی اولمینجه داخل اولمیه • و مجالسده خصوصا کندودن بیوک کمسنه مجلسنده
فضیلتن اظهار ایچون ابتدا سؤال ایلمیه مگر که الکلام یجر الکلام مقتضاسنجه
کندونک سؤالی اولدوغی موضع نقل اولنوب تقریبیله ایراد ایلیه و چون
جلسا بر سوزی اذن اخفا ایلیه اطلاع مهم ایدینوب استراق سمع ایلمیه
و مجالسده بعض جلسادن اخفا ایچون اخر ایله نجوی ایلمیه خصوصا که مزبورک
و همنه کندویی سویلر ظنی دشمک احتمالی اوله • و اولولر ایله کنایتله
سویلمیه و آوازین اعتدال اوزره ایدوب زیاده اخفا ایده که مستمع
تکرار صورمغه محتاج اوله و نه غایت بلند ایده که مخاطبه تخفیف و سوء ادب
اوله نته کم قرآن عظیمده بیورر که • واقصد فی مشیک واغضض من صوتک
ورفع صوت خصوصا که اکابر و استادلر حضورنده غایت مکروه و منهی در
و حدیثده وارد اولمشدر که اعرابدن قبیله حضرت رسالت پناهی یه
صلی الله علیه وسلم کلدیلر • اما اعراب اولوب طبیعتلری جفا غلظت اوزرینه
مجبول و آداب مجالس اکابردن غفلت و ذهول اوزرینه اولدقلریچون
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم سعادتله کندوسی حجره شریفه سندن
چیقمغه صبر ایتمیوب رفع صوت ایدوب یا محمد اخرج لنا دیدیلر حضرت کائنات
علیه افضل الصلوات والتحیات کمال حلم و مروتندن طنزه چیقوب ملامت

بیوردیلر • پس بو آیه کریمه نازل اولدی • یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط
اعمالکم وانتم لا تشعرون ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم
لا یعقلون • کبار اصحاب بو آیه کریمه نزولندن صکره حضرت رسالت پناهیه
صلی الله علیه وسلم مکالمه ایتسه لر اسرار و نجوی یه قریب ایدرلردی اگر
کلامنده ایضاح و بیانه محتاج نسنه اولسه انی تمثیل ایله بیان ایلیه اما اطناب
احتیاج تام اولمینجه ایجازدن عدول ایلمیه • و کنایات بعیده والفاظ غریبه استعمال
ایلمیه و فحش و شتم و مزاح غلیظ و لطیفه بارده که موجب سقوط مروت
و جالب حقد و عداوتدر احتراز ایلیه • و هر حالده مقتضای حال و مناسب
مقام تکلم ایلیه و تکلم زماننده ال ایله باش ایله و گوز ایله قاش ایله اشارت
ایلیه مگر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله • روایت اولنور که
برامی کیمسنه بر مدرسده امانت برنسنه قومشدی طلبه نه کلدکده مدرس
طلبه سنه درس ایدردی بر زمان منتظر اولدی تمام ایده یدی مدت
درس متمادی اولدی • مدرس اثنای درسده الین یره اوروب شتاب
اعضاسین تحریک ایدردی • امی یه انتظاردن ضجرت و ملال عظیم
کلیجک مدرسه ایتدی خواجه کل پس بنم متاعمی کتوردی یرین سنک
یرو که اوکتوره یین الی یره ویره یین باشمی صلایین کوزم و قاشمی اوینده یین
سنکده بنده مصلحتم فوت اولمه سین و لجاج و مرا و جدال ایلمیه اگرچه حق
کنده اولنده دخی اولورسه خصوصا کندودن اولولر ایله و مباحثه و مناظره

ایتدکده انصاف رعایت ایلیه حق کیمک جانبندن ظهور ایدرسه تصدیق
ایلیوب اکا مراجعت ایلیه وبرکمسنه دن بر فایده استماع ایلسه عار ایتمیوب
بو فایده یی فلاندن استفاده ایتدم دیمکدن قاچمیه • وتمام ضرورت
اولمینجه مناظره ومباحثه ایتمیه خصوصا بو زمانده که لجاج وعناد
طبیعتلرده مستولی واظهار صواب معدوم ونایاب اولمشدر • و
دقیق نکته ومشکل مسئله لری فهمندن عاجز اولانلر قتنده سویلمیه •
وکلّم النّاس علی متقتضی عقولهم مقتضی سی اوزره عامل اوله • وهیچ کمسنه نک
اوضاع وحرکات واقوال واوضاع واصواتنه تقلید ومحاکات ایلمیه
اگر تعظیما اگر استهزار واولولر وملوک وسلاطین ایله سوزه ابتدا ایلسه
الفاظ سعیده ومبارک کلماته تبشیله سعادت دایم وظفر باقی دیمک کبی
واول الفاظدن کی فال بد وتطیر ایهام ایدر احتراز ایده • ومشهوردر که
داعی علوی که طبرستان پادشاهی ایدی • نوروز ومهرجان کوننده قصائد
شعرایی استماع ایدوب جایزه لر ویرور ایدی • بر شاعر وار ایدی بو
مقاتل دیرلر مهرجان کوننده تهنیت ایدوب مطلع وقصیده سنده بیت
لا تقل بشری ولکن بشریان • غرة الداعی ویوم المهرجان
دیدیکیچون اللی دکنک اوروب ادبن اصلاح ایتمک نسبن کمال ایتمکدن
اولی دردیدی • معتصم خلیفه میدان سامرا ده کی قصرین بنیاد ایدیجک
شعرا قصاید سویلیوب اسحق موصلی مطلع قصیده سی بو ایدی بیت
یا دار غیرک البلی ومحاک • یالیت شعری الذی ابلاک • انشاد ایدیجک

تطیر ایدوب امر ایتدی که قصری هدم ایلدیلر • وبرنسنه دن سؤال
اتسه لر اول نسنه موجود اولمسه یوق دیمیه بلکه خیر دیه اما صقنوب
خیر دیدکدن صکره یوق دیمیه که خیر یوق دیمک اولوب مجرد یوق دیمکدن
دخی شنیع اوله • واکابره فی الجمله تعظیمی مهم اولان کمسنیه خطاب ایدیجک
پسندیدمیه سیزدیه • واقرانی امثالی ایله دخی تلطف ورفقله خطاب ایلیه
اما قتی تملق وخضوع اوزرینه سویلمیه که مزلت ونفاق آمیز اولمیه وغیبت
ونمیمت وکذب وبهتاندن آزار مردم اولهجق کلماتی سویلمکدن وکلمکدن
احتراز ایلیه وبو مقوله کلماتی اهلی ایله اختلاط وامتزاج ایتمیه وکلماتی
اراسنده زاید الفاظ اکلدکی وبرو باق وبنی دکله معلوم اولدیمی ونک
امثالی کتورمکدن اجتناب ایده واکابر خطابنده سلطانم پادشاهم ایچک الله
دولتلو سلطانم وبونک کبی الفاظی دخی چوق ایراد ایتمیه واکابره یوزینه
قرشو دعا ایتمکده وشرسه اختصار ایده دورودراز ادعیه دن که عادت
شحادینک خواننده کاندر احتراز ایده **آداب حرکت وسکون**
یورمک زماننده قتی سرعت ایتمیه که علامت خفت وطیشدر وقتی بطو
وتانی دخی ایلمیه که دلیل کسل وکبردر • بلکه میانه ایلیه • نته کم حضرت لقمن
اوغلنه وصیتنده که قرآن عظیمده حکایت بیورلمشدر واقصد فی مشیک
قصد واقتصاد اعتدال رعایت ایتمکه دیرلر • وحرکاتنده تبختردن
که صلنمقدر احتراز ایلیه واکتافین وارداقین تحریک واطرافه التفات
تمایل ایلمیه عادت مؤنثین ومخنثین کبی سر نبیده صلّی الله علیه وسلّم وارد

اولمشدر که اصحاب کرامدن ابو قتاده صف کارزارده کیروب
بین العسکرین یوروردی و تمایل و تبختر ایدردی • وجناب رسالت پناهی صلی الله
وسلم نظر ایدرلردی بیوردیلر بو برمشیه در • یعنی یوریش در که حق جل
وعلانک مبغوضیدر الا بو مقامده یعنی حرب کفارده زیرا جلادت و
شجاعت و بی باکلیغه دلالت ایتمکله کفارک قلبنه ضعف و اهل اسلامه
قوت ویرور انکیچون اول مقامده مرخصدر و کیدرکن اکیده بر
دونوب ارد ینه بقمیه که احمقلر علامتیدر • و متصل بشنی اشغه ایدوب یره
بقمیه که حزن و فکر غالب علامتیدر • و بو زمانده انوک آدینه یره بقمق
دیره بقمقدن خیر کلمز دیرلر فقرا ایدرین بو عادته ناسه کوره در • اما بعض
صلحا که نظره اولیدن احتراز ایچون یره بقمق که درویش سالکه امر ایدرلر
اول نیتله خوبدر • نته کم نقشبندیه عزیزلرینک کلامیدر که هوش در دم
و نظر بر قدم بیورورلر و کوبدو اب ایدیجک دخی اعتدال
رعایت ایده نه ضعیف و جبان مثلنده و نه کبر و غرور صورتنده
اوله • پس بلنی بوکیوب طغوجه اوتوره ولیکن کابرین کیروب کوکسنی
قتی یوقاری قالدرمیه و اوتورکن ایقلرین اوزتمیه • و بری برینه اوزره
قومیه و ملوک و اکابر و اوستاد و پدر و مادر • و بالجمله احترامی لازم
اولان کمسنه لر مجلسندن غیریده دیز چوکوب اوتورمیه بو دخی عادت ایچوندر
و الا بعض اهل سلوک کندولره تادیبده ریاضت ایدوب خلا و ملاده
دیز اوزرنده غیریده اوتورزلر فقیر سلسله نقشبندیه دن عزیز کوردم

سکسان یشندن زیاده ایدی • و حالا کیردکده طبیعتی چوق اوتورمق
اوزره ایدی • و مع هذا مرّم اوستنده ایکی دیزین چوکوب برایغندن بر
ایغنه تحریک و نقل ایلمزایدی • و مولانا محمد روحی که سلسله نقشبندیه نک
عزیزلرندندر • و سعدالدین کاشغری درویشلرندندر حکایت ایلرکه
مبادی احوالده بر کیجه جامع هریده متوجه اوتورمشدم ناکاه مربع
اوتورمشین قلبمه بر الهام کلدی که بنده لر سلاطین حضورنده بویله می
اوتوررلر بو وارد ک تاثیرندن فی الحال قلقوب دیزم اوزرینه
بر وجهله اوتورمشیم که مرک ضربندن نیچه ای انولرم درد ایتدی
و اول وقتدن و قرق سل وار در که دیز اوزرینه اوتورمقدن غیری
اوتورمق واقع اولمشدر • و باشین النه و دیزینه طیه میه که علامت حزن و
کسلدر • و بورنن اکیه و عبث حرکات که صقلین یولمق کبی و اوینمق کبی و بورننه
ایلدوب قوقمق کبی و سایر اعضاسین اوینتمق کبی جمله مکروهدر و اسنمه و
بر مقلرین اغزینه و بورننه صوقمیه و چیلتمیه و کرنمک و اسنمکدن مهما امکن
اجتناب ایده اسنمک قتی غلبه ایدرسه الین اغزینه طوته و اغزینک و بورننک
صوین شویله اخراج ایلمیه که حاضرلر کوره لر یا آوازین ایشده لر بلکه
دستمال الا الی ایله و یکی اوجی ایله المیه و سلمیه • و الی صل موجب تقذر
و مورث نفرت جلسا اولان اوضاعدن ملاحظه ایدوب اجتناب
ایده و مجالسده حاضر اولدقده مقام و مرتبه سین بیلوب مرتبه سندن
نه یوقاری و نه اشغه اوتوره بو دخی عادت ایچوندر • و الا درویشلرده

وارباب صلاح وسلوك اشغه يوقار وكوزتميوب قنده اولورسه
اوتورر لر جناب رسالت پناهى صلى الله عليه وسلم دخى ايله ايمش
مجلسده قنده فرجه اولسه انده اوتورردى اشغه يوقاره وكوزتمك
اهل سلوكه حجاب عظيم در نظم صدر وصف نعال نباشد بنزم عشق
ازهرجه خواست ساقى ماكرد افتتاح • اماكندوسى ايس مجلس وصاحب
منزل ايسه حفظ مرتبه اندن ساقطدر اوتورسه اورده صدر اولور اكر
بيلميوب يوقاروا اوتورمشسه اقف وليچى معت منه ايه الا بيت
تكيه برجاى بزركان نتوان دبلزاف • مكر اسباب بزركى همه آماده كنى
واكركندو معت منى خالى بولمزسه مراجعت ايده • اما اضطراب و
تشاقل اتميه وحرم وخدمتندن غيرى كمسنه قتنده يوزندن والندن
غيرى عضوين اظهار اتميه واكابر مجلسنده پايى وساعدين اچقدن
غايت احتراز ايده اما دزندن كوبكنه وارنجه تنها دخى اولسه اچميه
ضرورت اولمينجه خلايه كيرمك وغسل اتمك كبى انلرده دخى مهما امكن
تستر ايده • وعلما حمام اچنده خلوت صغيرده تهف نوره استعمالى
اچون تمام عريان اولمق مكروه در ديرلر حضرت عثمان رضى الله عنه
كه كان حيا ايدى مروى دركه بن قرانكوچه ده غسل ايدرين بدندن حيا ايدوب
يلان كيلوركبى بوكيلورين ديو بيوررلرايدى وكمسنه يننده يتوب اويميه
خصوصا كه اويخوده غطيط يعنى خورلمق عادتى اوله زيرا استلقا اوزره
اويمق غطيطه سبب در • ودخى مضرتلرى واردرحتى بعض حكما استلقا

وضعى اوزره يتورركن كورين دوشى اضغاث احلام در تعبيرى يوقدر
ديرلر زيرا بو دماغ بطون دماغه منصب اولوب قوت متصرفه وقوت خياله
خلل كلوب واقعه صحيحه كه انلرك فعلنه مبتنى در • ووقوعه كلمز اكر مجلسده
خواب زياده غلبه ايدرسه كه فكرله ياكلامله دفع ايده ميه چيقوب كيدوب
تنها يرده خواب ايده اكر اهل مجلس جمله خوابه وارسه لر اول دخى خواب
ايده اكر خواب كلمزسه چيقه كيده • بيدار اوتورميه ومجالسده اغلبق
وثقلت كوسترميه • وبرطايفه كندوسى ثقيل عد ايدرلرسه انلرك صحبتندن
كريزان اوله نيچه كندوسى ثقلادن قچرسه كندو دخى كمسنه يه ثقلت اتميه
واد باى عرب ثقلادن چوق لطايف نظم اتمشلردر • وحضرت امام
ابو حنيفه دن رضى الله تعالى عنه صوردیلر كه ثقيل كيمدر جواب بيوردى كه
هركمسنه كه كندو ثقلتينى فهم ايده ثقيل اولمز • ثقيل اولدركه اصلا ثقلتينى فهم
اتميه وبونى ذكر اتيدكم آداب هركمسنه يه دشوار كلوب بوقچن رعايت
اولنمور ديرسه علاجى اولدركه بو آدابك اضدادندن لازم ومترتب
اولان فضايح ومضراتى واستعمالندن عايد ومتوجه اولان فوايد و
مبراتى تفكر • وبى ادبلره اولان تشنيع وملامتلرى ومؤدبلره اولان عنايت
وكرامتلرى تذكر ايده • وتحصيل نفسنه على سبيل التدريج لازم اليه ان شاء الله
تعالى فوايد عديده وعوايد حميده يه فاير وحايز اوله •

دربيان آداب اكل وشرب اولا الني واغزنى وبورنى
پاك وطاهر ايدوب پس كنار سفره يه كلوب صاحب طعام پايسيد

جماعت بلا کلام ایله بسم الله الرحمن الرحیم دیوب صاغ الیله صوب
ابتدا ایده وکر صاحب طعام دکلسه صاحب طعام اذن ویروب
کندودن اولولر شروع ایتدکدن صکره شروع ایده و طعام یرکن
اللرین و یکلرین آلوده ایلمیه و سفره‌یی ملوث ایلمیه و الکی و توزی یایش
ایتمیه و اوج برمغندن زاید نسنه بولشدرمیه و طعامه حرص و نهمت
کوسترمیه و بعض علما غلبهٔ جوع زماننده ضیافت خوانه کیتمکدن
منع ایدردی افراط جوع حد ادبدن خروج ایتمکه مودیدر دیرایدی
و ابن سیرین ضیافته دعوت اولنسه جاریه‌سندن طعام استیوب
تناول ایدوب کیدردی حدت اشتهای مومن قرنداشنک طعامندن
اجمعنی روا کورمزین دیرایدی سمان مرادی بو ایدی لقمه‌سین کوچک ایده
و تیز یوتمیه و چوق دخی طوتمیه اعتدال کوزده و اثنای اکلده برمقلرین
چوق یلمیه اما آخرنده جایز بلکه سنتدر ولکن اغزنه صوقوب چیقرمیه اعتدال و
لطفله اطراف اصابعین و ماینیه پاک ایده هم سنت رعایت اولوب
هم نفرت حاضرین حاصل اولمیه که جمیع سنن و آداب محمدیه صلی الله علیه
وسلم لطافت و نظافت اوزره در و طعامک الوانه نظر و رایحه‌سینه استشمام
ایتمیه و ایوسین اورند ولمیه و اکر طعامک لطیفی سفره‌ده آزایسه حرص و
ولوع کوسترمیه بلکه کندو چکلوب جلساسنه ایثار ایده و هم کاسه‌سنک
لقمه‌سنه بقمیه بلکه کندویه دخی چندان بقمیه و اوکندن ییه نته کم جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بیورمشدر که کل مما یلیک الا مکر که میوه

اوله که انی غیر موضعدن دخی المق جایزدر فاضل دوانی بویله دیمشدر
بو کلام مشهوردر حتی بعض ناس و فاکهة مما یتخیرون بوکا اشارتدر دیرلر
والحق رعایت ادب اولیدر و وسط طبقدن المق جایز اوله اما غیر
کمسنه اوکنده کی میوه‌یی چکوب المق ادبه منافیدر و اغزندن
چیقردوغی نسنه استخوان کبی و جکردک کبی نان و ستنه قومیه بلکه سفره
اوستنه قویه و طعامده انوک کبی نسنه اولسه اغزندن و جمله چیقره که
موجب نفرت اولمیه و اغزندن کاسه‌یه و سفره‌یه نسنه طملتمیه و الی صلشیوبله
ایده که یرندن قلقوب اخر کمسه کلوب تناول طعام ایتمک استسه نفرت کلمیه
جلسادن غایت اول طعامدن الین چکمیه و اشتهاسی یوغیسه تعلل ایدوب تناول
ایدر کبی اولوب اکثر جلسا فراغت ایتدکلری زمانده فراغت کوستره
اکرچه هنوز قناعت کلمدیسه مکر کندو خانه‌سنده یا غایت تکلف سزیاری
اوله اکر مهمان اولسه صاحب خانه‌دن اول فراغت ایلیه اما طعامدن غایت
تیز فراغت ایلمک مهمانداره نوعا تخفیف و ازدرا در تحمیل که طعامنی بکنمکه
حمل ایدوب منکسر اوله پس اعتدال رعایت اولنه و مهماندار اوج دفعه‌یه
دک ضیفنه تکلیف ایلیه اما ارتوق ابرام ایلمیه و کندوسی مهماندن صکره
فارغ اوله و مهمان تطلب ایلمیه حاضره قانع اوله و زله کوترمیه صاحبی
اجازت دخی ویرورسه زیرا ذل و طمعدن منبعثدر و طعامی تعییب ایلمیه
اشتهاسی اولمزسه تناول ایدر کبی اولوب تعییب فعلی دخی ایلمیه و اثنای
طعامده صو ایچمیه ضرورت اولورسه بر وجهله ایچه که حلقندن و دهانندن

آواز کلمیه و خلق قنده و دنداننه خلال اتمیه اکردلی ایله اسنانی
اراسندن چیقروب خفیةً دهانندن پرون ایده کیمسنه یه کوستروب
نفرت ویرمیه و آخر طعامده ال یودکده خلال و اصابع و ناخنلرین تمام
تنقیه ایده و اغزینه صوالوب لکن الچه اتمیه الیلالوب براغورکبی اوله و دهانی
نی پاک ایده و ال یومکده غیرلردن سبقت اتمیه صاحب خانه اوله تقدم
اتیمک جایزدر و کندو یه طشت کتورسه لر آخره تکلیف اتمیه علما دیرلرکه
قبل الطعام غسل یداتیسه لر صف نعالدن و تازه کمیترلردن ابتدا ایده لر
و بعد الطعام صدردن و پیرلردن ابتدا ایده لر • و طوز ایله ابتدای طعام
و انوکله اختتام دخی سنت در • و بعض صوفیه اول سنتی اجرا اتیمکه ملتزملردر

در بیان آداب پدر و مادر

جون عقلا و نقلا منعمک شکری منعم علیه اوزرینه واجب در • و افضل نعم
نعم الهی و اجل منن نامتناهی در که مبدا فیاض جل شانه و بهر بر مائده ن
واصل در اندن صکره نعمت عظمی و منحت کبرا که انسان حقنده متحقق در •
نعمت پدر و مادر در • زیرا افضل نعم عبد اوزرینه وجود در که سایر نعم
اکا مترتب در و وجودک سبب حقیقیسی حق جل و علا و سبب ظاهریسی پدر و
مادر در • و اندن غیری بشرک کمال عجزی زماننده تقویت و احتیاجی
حیننده تربیت ایدوب قوته قادر دکل ایکن اغذیه و اشربه سین تحصیل
و قوتدن قاصر ایکن جمیع لوازمنی تکمیل و بالجمله سبب بقا و علت نشو و نماسی
اولان ضروریاتی تتمیم ایتدکدن صکره آداب نفس و اخلاق و افعال حسنه

تعلیم و تفهیم ایدرلر • و انواع مشقت و تعب ایله اسباب دنیاسی جمع
ایدوب بی منت و طلب انکا ذخیرهٔ روزکار • و عدهٔ نوایب لیل و
نهار • بلکه کندو نفسلرین قویوب اکثر نعمتلری انکا ایثار ایدرلر
و مادرسبب وجود اولمقده پدره مشارک اما حمل و وضع و ارضاع
و سایر مشقتلرده مادرک حقی پدردن ارتوق در • اول سببدن درکه
بعض اصحاب جناب رسالت پناهیدن صلی الله علیه و سلم کیمه بر و احسان
ایده یین دیو صوردقده انک دیو بیوردیلر • سائل ثم من دیدکده ثم امک
بیوردی تکرار ثم من دیو جک کره ثم امک سائل دردنجی کره ثم من دیو جک
ثم اباک دیو بیوردیلر • و فرط شفقت و مهر مادری محبت پدری یه غالب
اولدوغندندرکه اطفالک مطلقا مادر جانبنه میلی غالب و احوال و محاوره
انوک طرفنه هارب اولورلر پس بو نعمتلرک حق شکرین ادا ایتمکه استطاعت
یوقدر فرزند پدر و مادرینه احسان ایلیه که انلرک احسان و تربیتنه معادل
و مقارب اوله روایت اولنورکه برکیسنه جناب رسالت پناهی صلی الله
علیه و سلم ایتدی • بنم بر مادرم واردرکه ارقمی اکا مرکب ایلدم و یوزمی
اندن و ندر مزین و جمله کسبمی اکا بذل ایدرین جزاسنی ایتمش اولدمی حضرت
پیوردیلرکه بر مشقتنک جزاسین ایتمش دکلسین • زیرا اول سکا خدمت ایدردی
و حیاتک طالب ایدی شمدی سن اکا خدمت ایدرسین و لی مماتنه طالبسین
پس مشغول کیسنه کر پدر و مادرینه خدمت ایتمکه قادر اولهر زنهار تغافلت
عد ایلمه سین اکرچه نفس اماره یه شیطان معین اولوب خدمتلرینی ثقیل •

کوسترمکدن خالی اولمز اما عاقل اولان کمسنه ذکر ایتدیکموز مقدماتی فکر ایتسون
واول حدیث شریفی که جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بیورمشدر
رغم انف رغم انف من ادرک ابویه او احدهما ثم لم یدخل الجنة
ملاحظه ایله تراب خیبت وخسارت اول کمسنه یه که باباسینه وانا سینه
یا برسنی حیاتده ایکن تیشه دخی خدمت و طاعتله رضالرین تحصیل ایدوب
جنت علیایه مستحق اولمیه و آیات واحادیث بر والدین حقنده اول مرتبه دن
اکثردر که بو کتابده ایرادی ممکن اوله هرچند پدر و مادره دخی تربیت
اولاد فرض و واجب در لکن شفقت طبیعی ومیل ومحبت جبلی کافی اولوب
زیاده وصیته محتاج اولمغین السنه شریعتده بو وصیت حقنده
اولقدر مبالغه اولمدی بخلاف بر والدین که تمام مقتضای طبیعت و
مستدعای جبلت دکلدر لابد زیاده توصیه وسپارشه محتاج اولمغین
انوک حقنده تهدید وتاکید زیاده وارد اولدی پس فرزند رشید
وپسر سعید اولمق استینه لازمدر که امر والدینه طایع وعقوقلرندن
خایف وخاشع اولوب ایما رضالرینه رضاسنی تابع قیله و انلرک امرلری
تالی امر حق ایله نتکم آیات معجز بیانده ایله واقع اولمشدر که ان لا تشرکوا
به شیئا وبالوالدین احسانا بلکه چون استغنای الهی ظاهر و اول مرتبه دن
متجاوزدر که کویی عدم مفلس لری اول نعم نامتناهینک عهده شکر وسپاسندن
کلمکه قادر اولمیه لر بخلاف پدر و مادر که انلرک احتیاجی مقرر و مقابله
نعمتده جزادن متمتع اولملری محققدر و علمای شریعت دیرلر اذا اجتمع

حق الله وحق العبد فحق العبد اولی لاحتیاج العبد وغناء الله تعالی
ورعایت حقوق وتجنب عقوق پدر و مادر وعم وبرادر علی قدر
حقوقهم اوچ نوع اوزره در اول جان و دلدن محبت وتعظیم و
امرلرینه انقیاد وتسلیم مادام که امرلری خلاف شرع شریف اولمیه
والا مخالفت ایتمک کرک نتکم وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک
به علم فلا تطعهما بیورلمشدر اما مخالفت دخی مجامله ولینت اوزرینه
اولوب خشونت وعنف اوزرینه اولمیه وامام غزالی اکثر علمادن نقل
ایلر که شبهه ده دخی موافقت والدین واجب در فکیف که مباحاتده
وفقها دیرلر که بر مسلمک اعمی نصرانی پدری اولسه انی یدوب کلیسایه
ایلتمیه اما یدوب کلیسادن ادینه کتورمک کرکدر ایکنجی معاش و
مصالح دنیویلرنده معاونت ومواسات ایتمکدر و پدر و مادری
مال و اسبابندن استرسه بی توقف ومنت ایثار قیلمقدر اوچنجی
بعد الموت وصیتلرین یرینه کتوروب روحلرین صدقات وادعیه
وتلاوت قرآن وخیراتدن یاد ایتمک در حتی اصدقا واحبای والدینه
موتلرندن صکره رعایت ایتمک بر والدیندن معدوددر وحق پدر و
مادر بری برینه ضد اولسه حق مادر مقدم در چون جسمانیت جهتیندن
مادره اتصالی ارتوقدر وروحانیت جهتندن پدره اتصالی ارتوقدر
زیرا تعلیم ادب وعلم وارشاد وتکمیل نفس پدر طرفندن ناشیدر پس مال و
خدمت بدنیه جهتندن مادر طرفی غالب و ذکر خیر واطاعت کلام و ثنا

خصوصنده پدر طرفنه راغب اولمق گرک ور ذیلت عقوق که فضیلت
حقوق رعایتینک ضدّی در • اولدخی اوچ قسم در • اقسام سابقه گبی
وسایر اقارب اعمام واخوال گبی که هر برینک مهما امکن اقسام مذکوره
ایله رعایتلری لازم وصلهٔ رحم اندن عبارتدر • وخلافی قطع رحم در
وجناب رسالت پناهی صلّی الله علیه وسلّم حق جلّ وعلا حضرتی نیه گوندردی
دیدکلرنده بیوردی بعثنی لکسر الاصنام وصلة الارحام وحق استاد
معلم دخی حق پدر ومادر گبی واجب الرعایه در • اسکندردن مرویدر که
حق استادم حق والدیندن ارتوقدر • زیرا والدم حیات صوری فانیه یه
سبب اولمشدر • اما استادم حیات معنوی باقی یه سبب اولمشدر •
دیر ایدی • وبعض حکمادن بویله نقل اولنور که والد عالم اعلادن عالم
اسفله اینمکه سبب اولمشدر • استاد عالم اسفلدن عالم اعلایه چیقمغه
سبب اولمشدر سؤال اگر دیرسک چون پدر ومادر روح فرزندی
عالم اعلادن تنزلنه سبب وفسحت سرای عالم ملکوتدن تنگنای عرصهٔ شهادته
اسیر محنت وتعب اینمکه علت وسبب اولدی پس فرزند اوزرینه
نیجه حقلری اولور • ونه جهتدن مستحق رعایت وتعظیم وتکریم اولورلر
بلکه خلافنه مستحق اولورلر نته کم بعض شعرا دیمشدر شعر
دانی سبب چیست که فرزند با پدر • منت ندارد از چه فراوان دهد عطا
یعنی درین جهان که محل حوادث است • در محنت وجود تو افکنده مرا
وبعض شعرای عرب دخی دنیادن شکایت غدر وبیوفالغندن حکایت ایدوب

دیمشلر قطعه ما القینا من غدر دنیا نا فلا • کانت ولا کان اخذها والعطا
قبح الله لذة بشقانا • نالها الامهات والآباء نحن لولا الوجود لم نالف الفقد
فایجادنا علینا بلاء جواب اهل عرفان قتنده مخفی دگلدر که اگرچه
طایر روح انسانی بو قفس قالب ظلمانی یه تعلق اتمزدن اول قدس
چمنلرنده جهان وصفیر زن کنگرهٔ هفت آسمان ایدی بیت
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق • که درین دامگه حادثه چون افتادم
من ملک بودم وفردوس برین جایم بود • آدم آورد درین دیر خراب آبادم
اما تقرب تام وخاص الخاص سراپرده سنده صاحب مسند مقام والتقی
قطرهٔ تکلیفدن که میان صحرای تعلقده بند ومنبی در عبور ایتمینجه اولمزدی بر
امانتی که آسمان وزمین طاقت تحملندن عاجز اولدی آدم که سالک
راه فنا وعدم در • انی منزله ایلتمینجه منزلت بولمز نظم
آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند
شاهین روح انسانی دست سلطان حقیقتده معزز وصاحب کلاه
اولمق آستانهٔ خدمت ونشیمن مسکنتده نیجه مدت ترک خواب وخور ایتمینجه
اولمز پس انسان احسن تقویمده مخلوق اولدقدنصکره اسفل السافلینه که
عالم طبیعت در مردود اولمق گرک • تا انده تکمیل گوهر ایمان وتحصیل عمل
صالحله اجر غیر ممنونه مستحق اولوب فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
مسند عالیسی ایله مشرف ومسعود اوله • شیخ نجم الدین رازی مرصاد
العباد کتابنده حکایت ایدردی که بنم مرغ روحمی بوستان عالم اروا

قفس قالبه ایصال ایچون بعض ملایکه ال اوزره الوب طبقات سمواتدن
ایندررکن نبم یاد مده درکه بعض ملایکه یه اوغرادقده دیدلرکه بونه بر
مبتلای محن واسیر غم زمن مسکینی کورک که فسحت سرای ریاض رضواندن
دور وتنکنای محنت آباد دنیاده وبنده پای بند رشتهٔ غرور ایده یورلر
پس فی الحال درکاه ملک متعالدن ندا ایرشدی که خاموش اولوک ای
اسرار قضا وقدردن بیخبرلر وای بنی آدمه اولان نوازش معاملهسندن
غافللر انی اعلم ما لا تعلمون اول روح پرفتوح بنم طایر قدسمدر ریاض
رضوانمده نیجه بیک ییل طایر وسایر اولمقدن اکا نشیمن دنی وعالم تکلیفده
بر پیره زن ضعیفک سرچاهده برکرده دستی سینه صوقیو ویردوکی افضل و
اعلی واکمل واولیدر چون بار امانت تکلیفی که آسمان وزمین انی چکمکدن
ضعیف اولوب انسانکه حامل لطیف وکثیف وجامع روحانیت وجسمانیتدر
اولمغله مجمع البحرین غیب وعین اولمشدر اول بار امانتی حامل ومقتضای فرمانله
عامل اوله فلکدن عبور ومرتبهٔ ملکدن کذر ومرور ایلر نظم

جلوه کرد رخت دید ملک عشق نداشت ● عین آتش شد ازین غیرت وبر آدم زد
مدعی خواست کزان شعله چراغ افروزد ● برق غیرت بدرخشید وجهان برهم زد

چون ظاهر اولدیکه نشاءهٔ عالم کون وفساده مرور وطبقات عوالم سفلیهیه
نزولی مفضی صعود معارج مراتبدر پس پدرکه بو سعادته سبب وداعی
وسایر تحصیل کمالاتنده مجد وساعیدر پس ذمت پسره حقوق پدردین
وعقوقی عین عین ومحض شین در واداسنکری عین فرض وفرض عین در

آداب تربیت وخدمت خدم وحشم

اولا معلوم اولسون که حکما عبید واما وخدم وحشم انسانه ال وایاغ وکوز
وقولاغه شبیه سنده در دیمشلر زیرا انسان کندو الیله طوته جغی نسنه
انلر الیله طوتر وایغیله وارجغی یره انک ایغیله وارر وترقب ایده جک
نسنه یه انلر کوزیله نظر ایدر وعلی هذا القیاس پس انلرک اعضا و
آلاتی بونک اعضا وآلاتنه نایب مناب اولیجق کویا انلرک اعضا و
آلاتی بونک اعضا وآلاتی اولدی مقصود بو سوزدن انلرک مهم واکثر
ابواب راحت انلرسز مسدود اولدوغنی بیان ایتمکدر وبونلر اولمسه
انسان حرکات مختلفه وترددات متباینه وقیام وقعود ومجیء و
ذهاب که تحصیل حاجات خسیسهٔ ضروریه ایچون صرف اولنور نفسیله
ایلمک کرک پس تعب وکلال وفتور وملال عارض اولوب کسب فضایل و
کمالات وتحصیل درجات وسعادات ایتمکه زمان قلمیوب اکثر بنی آدمه
کوهر فضل نایاب ومایهٔ کمالات مفقود مسکل باب اولمق لازم اولور
ومع هذا انسان اول اعمال خسیسهیه نفسیله مباشرت ایتمکله حرمت و
وقاری قلمیوب خادم ومخدوم ورئیس ومرئوس یکسان اولوردی
پس حق جل وعلانک عظیم نعمتی واولو انعامیدرکه ابنای جنسندن
بعض افرادی چاکر وغلام وحضورکده خادم وغیبتکده قایم مقامدر
پس بو نعمتی بیلمک کرک وانک شکرین قلمق کرک وانلری حق جل وعلانک
ودایعی ایدوکین ملاحظه ایدوب رفق ومدارا ایله عامل اولوب

انلره قدر بلری تیدوکی قدر اعمال حامل اولمیلرک و انلره دخی اوقات
استراحت یقین ایدوب اول زمانده خدمت و مهنتدن عفو ایدوب
راحتلرین تکدیر و عیشلرین بالکلیه منغص ایتمیک کرک و ملاحظه ایلمک کرک
طبیعت انسانی خادم و مخدوم و رئیس و مرئوس اراسنده مشترکدر
اکا دخی کلال و تعب عارض اولور اوا دخی استراحت و ترفیه بدنه محتاجدر
پس انصاف و عدالتی الدن قومیمق کرک حکایت اولنور که
عبد الله بن طاهر که امرای مامون خلیفه دن ایدی ایدر که برکون مامون
ایله خلوتنده اوتورمشدق غلامه چغری اجابت ایتمیجک نیچه دفعه
ندا ایلدی آخر بر غلام کلوب خشمله ایتدی که نیچه یا غلام یا غلام غلامک
زمان استراحتی یوقمی غلامه حوایج ضروریه اولمزمی عبد الله ایتدی
بن جزم ایتدم که طورشو غلامک بوینین وردیه بر مقدار زمان سر
دوا ایلیوب بعده باشین قلدروب ایتدی یا عبد الله بزم
خدمتکارلریمز اروا حمزک امینلریدر اگر بز امینلرمزی تخویف و ارعاب
ایده وزار و احمزه امین اوله جزوز فقیر ایدرین اگرچه مامون خلیفه عفو و
ترک انتقام خصلتنده معروف و مشهور و جرایم عظامدن بعد القدره
تجاوز ایتمیه سی کتب تواریخده مذکور و مسطوردر جمله دن عمی بن المهدی
مامون خراسانده ایکن بغداد ده خلافت دعواسین ایدوب مامون
بغداده کلیجک طاقت مقاومتی اولمغین استتار ایدوب بالاخره
مامون اکا ظفر بولدقدن صکره عفو سیاست سلاطینده نا مرخص و قتل

لازم ایکن عفو ایلدی بااینکه جمله ارباب مشاوره و اصحاب دولت
قتلنه اجماع ایتمشلر ایدی و عفودن صکره ندامت ایدنیوب
دیر ایدی که یا عم سکا عفو مدن دخی اعظم احسانم بودر که شفاعتچیلر
منتی سکا تجرع ایتدرمدم و فضل ابن ربیع که قرنداشی محمد امینک وزیری
ایدی مامون ایله ارالرنده خلاف و شقاق براغوب مامونی ولایت
عهددن اخراج ایتدردی اینکه بابالری هارون الرشید خلافتی
محمد امینه بعده عبد الله مامونه عهد و وصیت ایدوب عهدنامه
کعبهٔ معظمه ده اصه قومشدی مامون امینه ظفر بولوب قتل ایتدکدن صکره
فضل مستتر اولدی ▪ بعده بولنوب مامونه کتوردیلر ▪ مامون انی دخی
عفو ایدوب قتل ایلمدی ▪ و مع هذا اعلام مزبوره تا بو حده صبر و تحمل
مقبول اصحاب فکر و تامل دکلدر ▪ زیرا حرمت سلطنت و آداب عبودیت
مرفوع و آداب حشمت ملوک و خوف خدام موضوع اولور پس تادیب
خدام و اقامت حرمت و احتشام لازمدر ▪ ولکن ازجرلیه یه چوق عقوبت
ایتمیه نته کم ظلمه امرانک عادت خبیثه سیدر ▪ و انی سیاست و ضبط و
ریاست صنورلر ▪ بعض علمادن نقل ایدیلر که امرای اکراددن
بر رئیسینک ضیافتنه حاضر اولدم ▪ چاشنی گیری ترتیب الوان اطعمه ایدر
بر صحنی اکری قویوب ایچنده کی طعام بر مقدار دوکلدی فی الحال
کندوسی کورمش گبی ایلیوب اول جانبه نظر ایتمیوب بکا دیدی که افندی
بو خدمتکارک نظیری یوقدر انکیچون کندومی کورمش ایلدم که انوک

بو فعلنی کورمش اولسم قتل ایتمک لازم ایدی • و دلقی دراز غلامدن
بریسنی اشتدم که برسفرده قونمشکن بر خدمتکارین کورمش که دامنک
بر قیسینی بیلنه صوقمش بره کافر آدم سفره اوزره بویله می جست و چابک
اولور دیو فی الحال قتل ایلمش بونک امثالی ناموجه سیاستلر و بی
موقع عقوبتلر ظالم بکلر و جبار امیرلردن چوق صادر اولور نعوذ بالله
من ذلک • و علی الدوام خدمتکاره درشت کوی و بدزبان و ترش روی
اولمیه کاهی جریمه سی واقع اولدقده عقوبت جایز و نافعدر اما علی الدوام
عتاب و درشت کولیق نافع دکلدر • و خدمتکارلریله بی موجب مکالمه و
محادثه ایتمیه که مرتبهٔ ادب و حیادن چیقوب کستاخ اولمیه و جرمی کناهه
عقوبت ایلمیه بلکه یا تغافل ایدوب کندوینی ندانسته ایلیه یا خود صریح
بو جریمکی عفو ایلدم بردخی ایلمیه • هر کیمسنه که کندوسی خدمت مولی سنده
مقصر و کنهکار و محتاج عفو و آمرزش پروردکار ایدوکنه معترف
اوله لابد کندو زیر دستی اولان کمسنه لرک عفو زلاتنی شعار ایتمک لازمدر
شعر من کان یرجو عفو من هو فوقه • فلیعف عن ذنب الذی هو دونه
هر کون مخالفت خالق رب العالمینه مبتلا و اصناف عظایم ذنوب و
کبایر جرایمه مرتکب اولان بندهٔ ضعیفه روا میدر که برایکی درمله صاتون
الدوغی آدمی قالیچه طرفین راست قومدک و شمعی مقراضله کسرکن صویوندرک
دیولنلر ورکه دایره دن بیرون و حددن متجاوز و افزون اوله •
مثنوی ای خواجه ارسلان و آغوش • فرمان ده خود مکن فراموش •

اوراتو بر ده درم خریدی • آخر نه بقدرت آفریدی •
بعض اصحاب روایت ایدرکه حضرت خواجهٔ هر دو سرا سید احرار
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم • والدم خانه سینه دعوت
ایتمشدی بر جاریه خدمتده قصور ایدوب بن بو زینه بر طبنجه وردم
حضرت علیه الصلوة والسلام • پریشان خاطر اولوب انک امرؤ فیک
جاهلیه یعنی سن بر آدم سین که سنده نادانلیق واردر دیدی
پس بن نادم اولوب یا رسول الله لوجه الله آزاد اولسون دیدم
بیوردیلر که لو لم تفعل للفحتک النار • یعنی آزاد ایتمیدک سنی آتش دوزخ
یاقدی قاوردی ایدی • و ناحق شتم و قذف مملوک ایتمکدن احتراز
ایده لر • و حدیث شریفده وارد اولمشدر • که بر کمسنه مملوکنه
قذف ایلسه حال آنکه اول قذف ایتدوکی نسنه اندن اولمسه فردای
قیامتده اکا حد قذف ورلر • و مأکول و ملبوسده تقصیر ایتمیوب
مزاح العقل یعنی بی بهانه ایده و حدیث شریفده وارد اولمشدرکه
مملوکلرکوزه احسان ایلک سز نه یرسکوز اندن یدروک و نه کیرسکوز
اندن کیدرک • و بعض اصحاب ظاهر بو حدیثک ظاهریله عمل ایدوب
سیدی نه کیرسه اول نوعدن لباس و نه طعام یرسه اول نوعدن
طعام لازمدر دیدیلر • اما جمهور علمای شریعت ذاهب اولدیلرکه
بو حدیث اول زمانه کوره وارد اولمشدر که جمله خلقک لباسی
نوع واحد ایدی • اما شمدیکی اعصارده مقوم لباسلر و فاخر قماشلر

ومختلف و متفاوت اجناس وار در کندوکید وکی لباسدن مملوکه کیدرمک
واجبدر کلدر • ولکن کندو اقرانینک مملوکلری نه کیرسه بو دخی مملوکنه
انی کیدرمک کرک که اولدخی اقران امثالی ایچنده منکسر وشکسته اولمیه

وصیت اشترای غلام وجاریه

اهل خبرت اشیا وتجربت امور دیمشلردر که عبد یا جاریه اشترا ایتمک
استین لابددر که بر دفعه نظر ایله اکتفا اولنمیه • ونظره اولی یه تهمت ایلیه و
عیب نظره اولی یه نظره حمقی دیو تسمیه ایدرلر خصوصا که جاریه یه سریه
الموا استین شدت شهوت وشبقه مبتلا ایسه اصلا استحسانه اعتماد
ایلمیه نته کم اچ کمسنه یه هر طعام لذیذ کلور • کذلک مبتلای عزوبت اولان
کمسنه یه هر ماده پری کورینور • بلکه خالی النفس ومعتدل الاحوال ایکن ایکی
دفعه زیر وبالا محکم نظر ایدوب عیوب خفیه سینه اطلاع قصد ایده وبعضیلر
ایتدوکی تزیین رنک وبویه فریفته اولمیه • بلکه محکم چهره سینی یودوروب نظر ایده
وسوق نخاسین مواضع کثیره وزحام ناسده کوردوکنه قناعت ایتمیه که
بایع طایفه سینک سوقلردن طشره ده حیله لری چندان عمل ایلمز و هر متاع که
شرا اولنور خارج سوقده نظر اولنسه البته اوکی دن ادنی وعیوبی اچلی
کورینور وکثره عوض وتقلیبدن فارغ اولمیه اما حین تقلیبده احتراز
ایده که غلام بلکه جاریه ده بچاق وخنجر مخفی اولوب ضرر ایرشدرمیه که
بیعه عوض اولنان غلام وجاریه ده غضب اولمق شایعدر بیع
اولدوغنه راضی اولمیوب فساده اقدام ایتمک محتملدر خصوصا بایع اولندوغی

کمسنه صاحب جاه ودینی اولوب الن کمسنه اندن دون اوله بلکه
کندودن جاه ومنصبده بلند اولان کمسنه نک خانه وسرایندن چیقمش
غلام وجاریه یه راغب اولمیه • وشول غلام وجاریه که اهل قدیمی و
شتم اوله وصاحبنده چوق دوکلمش اوله المیه وعیب دیرکه خیر
مملوک اولدرکه الندقدن صکره عصا کسر اولنه وشر مملوک اولدر که
الندقده اکلنمیوب عصا النه • اکر دیرسک عصا الینمق بر هر حال
لازمدر زیرا متنبی که شاعر جهاندر بیت لا تشتر العبد الا والعصا معه
ان العبید لانجاس مناکید • جواب ویرورز که بو زنکی قوللره کوره در
زیرا متنبی بو بیتی کافور اخشیدی صاحب مصر حقنده هجوا دیمشدر •
کافور زنکی خادم ایدی بعضلر بو بیت خدمت مهنت ایچون النن قوللرده
درکه انلره بودیارده قرق دیرلر • انلر بر هر حال عصایه محتاجلردر
بعضلر ایدر لا بلکه مراد متنبی نصیحت عامدر • وهر قولک فی الجمله عصایه
احتیاجی تمامدر • نته کم شاعر آخر دیمشدر نظم اللوم للحر مقیم رادع
والعبد لا یردعه الا العصا • پس تقلیب ومشاوره اهل تجربه ایتدکدن
صکره استخاره ایدوب اشترا ایده وجری مقدم غلام المیه زیرا
اهل جرأت هیجان غضبی مانندره حریت ورقیتی در فراموش ایلر • و
احمق غلام دخی اشترا ایتمیه زیرا احمق نفع ایدرین صنور ضرر ایدر
وپابوا فندیسی نک معایبن ذکر ایدن قول وجاریه اشترا ایتمیه
ومعلول خدمتکاردن اعور واعرج وابرص کبی احتراز ایلیه وبر خدمتکار که

ذکا و کیاستی غالب اوله انوکله احتیاط اوزرینه عامل اولاکه
ذکا و کیاست غالب حیله و مکر ایله بیله اولور • و عقل بیر که حیای
کثیر اوله عقل کثیر و حیای قلیلدن اولیدر بیت ابله ساده دل ز غدار دانا به بود
بار بر خرنه اگر استر زخر چابکترست • و هر خدمتکارک قابلیتن
تجسس و تفرس ایدوب • اکا مناسب خدمته تعیین اولنه عقل و
لطفی اکثر • و حیا و ادبی اوفر اولنی کندو خدمتنه و یه کار و کسبده
کامل و کافی • و عفت و امانتدن حظی وافر و وافی اولنی تجارت
و کالتنه و اموال حفظ و امانتنه نصب ایده • و اعمال شاقه یه قادر
و کندو سعیله اعمال جسمانیه یه صابر اولنی عمارات و ابنیه یه مشدود
معتمد الیه • و هیکلی قوی و جسیم • و صنایع دقیقه ایله مناسبتی عدیم
اولنلری جفت و زراعت و حفر اراضی و حراثت و انوک امثالی
اعماله قولله و علی هذا القیاس بیت بوریا باف اگرچه بافنده است
نبرندش بکارگاه حریر • و بر خدمتکاری بر عمله نصب ایدوکدن
صکره فی الحال عزل ایدوب آخر خدمته تعیین ایلمیه که علامت خفت و
تهتکدر • و خدمتکارلر تعیین اولنان خدمتلره درونیدن قصد ایتمز
اولورلر • و مخدوم سعی ایلسون که خدمتکارینک خدمتی محبت و صفای
اراداتندن اوله • و بو حال اول وقت اولور که خدمتکار مخدومک
نعمتنده شریک و دولتندن حصه دار اولوب مخدومنک ارتفاعی
اکا دخی سبب رفعت و جاه و دولتی اکا دخی حالنه کوره جاه

و دولت اوله بو احتمالی ویرمیه که مخدومنک دولتی جدید و رفعتی
مزید اولدقده غیر خدمتکار ایدینوب بو مطروح و متروک قلور
حکایت هشام بن عبد الملکه مژده خلافت کلدکده جمله اصحابی
مذ ماسی سجده شکر ایلدی الا ابرش کلبی هشام سن نیچون اصحابک کبی
سجده شکر ایچون سر فرو ایلمدک دیو جک دیدی که سن بنم مسند
خلافته اوتوردین ارکان دولت اطرافک احاطه ایلدیلر •
برنسی هر کون کورر کن هفته ده دخی کوره مز اولورز هشام
ایتدی فلان منصب سنک اولسون ابرش درحال سجده شکر ایلدی
جمله خدمتکارلرک حالی بودر • کندویه دولت مخدومندن
نصیب اولمیجق مخدومک زوال دولتن استرلر بیت
اذا لم یکن للمرء فی دولة امرئ • نصیب و لا حظ تمنی زوالها
ابرش ریا و نفاقی قویوب فی الضمیرین ادا ایتدکیچون هشام
منصب جدید ایله رعایت ایلمشدر • پس خدمتکارک اعتقادی
ایله کرک که روز دولتده متمتع اوله جقلر روز محنتده مقیم خدمت
اولنلردر بیت ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا •
من کان یألفهم فی المنزل الخشن • خدمتکاره بو اعتقادی ویرمیجک
خدمته عقد قلب ایتمیوب روز مفارقت ایچون کسب ذخیره و جمع
عدت ایتمکه مشغول اولور • و حکما ایدرلر که اصل خدمت اولدر که
مجانا اوله مزدورانه اولمیه مجانه اولمزسه باری صحیح مزدورانه

اولوب مظلوم مانه اولمیه • و خدمتکارک مصالح و مهماتنی نشاط و
رغبتله ایلیه اضطرار و کراهتله ایلمیه • که بو حال انلره دخی منعکس اولمیه
و خدمتکارلر دایما سیاستدن خایف و راهب و انعام و احساندن
طالب و راغب اوله توبه ایدن کمسنه نک توبه سین قبول ایده توبه دن
صکره ینه رجوع ایدنه موافق و مطابق گناه عقوبت ایلیه و بر ایکی
گناه ایله صلاحندن و یوسف خیرندن نا امید اولمیه اگر تکرار تجارب
و کثرة امتحان ایله فساددن امتناعی ناممکن و جرایم • و قبایحدن انقطاعی
نامیسر ایدوکی معلوم اولسه همان بیع و نفی و طرد و ابعاد اولنه که تا
خدمتکارلرک دخی فسادینه باعث اولور نظم کم صالح یفسد آخره یفسد
کالنار یوضع فی الرماد فتخمد • و خدمتکار بد خلط ردی و ماده
فاسده گبی در • که غذای صالح دخی وارد اولسه انی دخی گنده دیه
دوندروب افساد ایدر • و مهما امکن بنده مشترا استخدام ایده که
حب قلبی عقد موالاتی خدام احراردن اکثریا اغلب و اوفق و اخلاق
سیدی ایله تخلق ایتمه سی ایسر اولور • و حکما دیمشلردر که خدمتکار اوچ
صنفدر • اوکی حر بالطبع ایکنجیسی بنده بالطبع اوچنجیسی بنده بالشهوه
صنف اولی اولاد و اقساب گبی تربیت و رعایت ایتمک گرک ایکنجیسی
مواشی و دواب گبی استعمال ایدوب انلر گبی ریاضت و تقویم ایتمک گرک
اوچنجی غلام و جاریه گبی حاجت اولدقچه استعمال و اهانت و تحقیر
ایله قوللنهلر بیان اخلاق اجناس و امزجه طوایف ناس بو مقامده خواجه

نصیر طوایف اممک اخلاق غالبه و طبایعلرینه اشارت ایلدی که
استخدامده معلوم اولوب اکا گوره عامل اولنه و بز اکا بو فنده
موضوع اولان کتابلردن و تجارب حوادث و استماع احوال و اخبار
اجناس ناس ایله معلوممز اولان فواید ضم ایلدک مقدمه
اولا معلوم اولسون طوایف ناس نیچه انواع و اجناسدر • و هر جنسده
بعض اخلاق اگر مذموم غالبدر • و متعهد خدمتکارلر اتخاذ ایدن
کمسنه لره اجناسک خواصنی بیلمک لازم و واجبدر • و اختلاف
انواع و اجناس حدیث افضل و خیر الناس صلی الله علیه و سلم موجبنجه
ثابت اولمشدر که الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة نظم
بنو آدم کالنبت • و نبت الارض الوان • فمنهم شجر المخلب
والکافور والبان • و منهم شجر یرشح • طول الدهر قطران
واختلاف خصایص اجناسک سببی نه قدر • بر سبب اولدر که
جد عالیلرنده بو خلق اولوب انسالی و اعقابنه ساری و موروث اوله
ایکنجی سبب وطنلری اولان بلادک ارض و هوا و ماسی و سایر عوارضی
اقتضا ایده • اوچنجی سبب اولدر که بعضنده اول خلق و ملکه
تعلم و سرقه طبیعت طریقیله تخلق ایتمش اوله • طایفه عرب اکثر عقلا
قتنده افضل اجناس بنی آدمدر • اکثر عقلا دیدک زیرا بر طایفه
عجمی عربه تفضیل ایدرلر انلره شعوبیه دیرلر • عرب نطق و فصاحت و شعر
بلاغتله فایقلردر • و بوکا دلیل بریه ده گزوب عمرنده بلاد گورمین

ممدوح اگرچه

اجلاف اعراب بلکه عورتلری اشعار و قصاید سویلمشلردر که فضلای
علمانجه شعرلریه مسلمدر • و هرکز وزن و بحرنده و قافیه و اعرابنده
بر غلط ایتمشلردر • وکرم و احسان و ضیافت مهمان و رعایت
عهد و امان ایتمکده و شجاعت و فروسیتده بی نظیرلردر •
اما جفای طبع و قوت شهوتله موسوملردر • تحقیق شرار الرفیق
کتابنده ایدر عرب جنسنک قیمتلری افضل و اقوم و نفسلری •
و اخلاقی اکرم • و طبعلری ارق و وفالری اکثر و خلقلری اطهر
و لسانلری افصح و چهره لری اصبح و بعض علما دیمشلردر که کرم و
جودی عربدن حلم و رایی رومدن و فارسیدن و شجاعت و صبری
ترک و فرنکدن شفاقی کرجدن و ارمنیدن طلب ایدوک و عربک بر
خلقی دخی ظلم و ضیمه تحمل ایتمزلر • بریه لرنده جوع و عطش ایله کیچنورلردی
شام و عراقه کلوب سلطان رعایاسی اولوب حضور ایتمکی اختیار
ایتمزلر و عربک خواصی چوقدر • ولکن استرقاقلری جایز دکلدر انلردن
قول و جاریه اولمز • قصیده فراسته عرب طایفه سنی بو وجهله وصف
ایلمشدر **نظم** خیر البرایا والانام العرب • کذاک قال العالم المجرب
طابوا فروعا زکوا اصولا • لانهم لم یلدوا الجهولا • وفیهم العزة و الحمیة •
والشیمة الطاهرة الزکیة • کرامة القدر وبذل الجود • والطعن بالمثقف الاملود
وفیهم الخداع و العداوة • والشد والارهاب والقساوة • رعایة الجار وحق الضیف
موجوده فیهم وضرب السیف • امنهم لیس لهم مماثل • کما الحوون له معادل

عجم • اکرچه عجم لغتده ماعدای عربه اطلاق
اولنور • ولکن عرف عامه ده فارس اهلی درکه • انلره
ایران و ولایتلرینه ایران زمین دیرلر • و ایران زمین فرات
ایرماغیله جیحون ارماغنک که آب آمو دخی دیرلر •
ارالسنده ولایتلردر • و مشهور ولایتلری آذربایجان
و عراق عجم و پارس • و کرمان و خراسان در • و عجم خلقی
الوانی بیاض حمرت آمیزدر • و بدنلری فربه لکه مایل •
و صوتلری صافی و عقلی لطیف • و همتلری شریف و
علوم و معارف و صنایع و لطایفده سرآمد نوع بشردرلر
و بو حدیث شریف انلرک شرفنه دلیل تمام کم بیوردی •
لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من ابناء فارس
خصوصا اهل خراسان که انلره آسمان هنر و کمالده •
تابان اولمق مثل خوراسان اولمشدر • و جمیع علوم و معا
رفده جمله عالمه تفوق ایتمشلردر • امام شمس الدین جزری
بعض رسایلنده ذکر ایدر که • علم حدیثک مکان و زمان جهتندن
کمال علو و ارتقاسی واردر • مکان جهتندن خراسانده
زمان جهتندن هجرتک ایکی یوزی حدودنده نهایت
بولمشدر • تحقیق شرار الرفیق کتابنده ایدر فارس اهلنک
صورتلری جمیل و مرضلری قلیل خلقلری کریم • و غضبلری عدیم در

زیرا کیفیتلری معتدلدر • لیکن اهل سکون و راحت درلر •
و ریاست و عقل و علم و فضل اهللریدر • لکن حیله و خدعه و بخل و
امساکدن خالی دکللردر • خصوصا اهل مرو • و قصیده فراست
صاحبی اهل فارس حقنده بویله دیمش که نظم والفارسون لهم مکارم
یعرفهم من لهم یلایم • لهم خلال ولهم ریاسته • وفیهم السداد والکیاسته
وعندهم بخل وفیهم کبر • وغرة ومنعه وفخر • وعندهم رای فیهم علم
وصنعه وحکمه وفهم • اهل روم وفا و امانت و سعی و کفایت ایله
مرسوملردر • اما بخل و خست و لوم و دنائتله ملوملردر • اهل روملک
اشکالی بیاض و شقره طاعت و موافقتلری ممدوح و عقل و کیاستلری
مقبول و جاریه لری خزینه دارلیغه مناسب و اسکولری و نجللری ضبطه موافقدر • و علما
متغزلدن برکه خطولی من بنی الاصفر ریم رمی • قلبی بسهم الجور الصائب
سهم من اللحظ رمتنی بها • عن کثب قوس من الحاجب • کانما مقلته فی الحشا
سیف علی بن ابی طالب • قصیده فراست صاحبی اهل روم حقنده
بویله دیمش که نظم والروم فیهم ادب وظرف • وعلم ونغمه ولطف
وفهم العقول والالباب • وفیهم الآراء والصواب • وفیهم فوارس الشجاعه
والعلم والحکمه والصناعه • وفیهم البخل وذل النفس • وفیهم العلم وصدق الحس
لکل شیء یصلح العلام • منهم الرشد الشرف التمام ترک شجاعت و جودت و حرمت
و حسن شکل ایله مشهور اما غدر و قساوت قلب و ناحق شناسلغله مذکوردر
تحقیق شرا الرفیق کتابنده ایدر ترک اهل فارسه استقامت امزجه ده

مساوی قوت اجسام و صبر شدتده ایکنده غالبلردر • بدنلری حسن و بیاض
ونرملکی جامع و چهره لری یومرولیغه مایل و چشملری تنک خوبلری
خوبلیقده آیت زشتلری زشتلکده غایتدر • خلقلرنده غدر و بیوفالق
و قساوت و قلت رحمت ظاهردر آت اتی یمکدن جکرلری غلیظ اولمشدر
حکمت ریاضتدن عاجزلر • ولطایف صنایعده قاصرلردر • اما جنک و
حربده صابرلردر • خاتونلرنده ظرافت و لطافت اخلاق اولمز اما مرتی
کنز اولاد معدن نسلدر • و ترک طایفه سی نک قدری یعنی طنجره سی همان
معده سیدر • نه طعاملری اولسه انده طبخ ایلرلر • فقیر ایدر ین اتراک
خصوصا مغل چهره لری مدور و بورنلری یصی و کوزلری تنک اولوب
نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و صفلرنده و آخر زمانده
خروج ایدوب اهل اسلامه غلبه و قتل ایده جکلرینی بیان معجز نظامله مشهور
اذا کان آخر الزمان جاء بنو قنطورا عراض الوجوه صغار الاعین فطس الانوف
کان وجوههم المجان المطرقه • بنو قنطورا ترک در قنطورا بر خاتون ایدی
بعضلر ایدر قنطورا حضرت ابراهیمک علیه الصلوة والسلام جاریه سی
ایدی ترک انوک نسلیدر • یعنی آخر زمان اولیجق قنطورا اوغللری کلهلر
یوزلری دکرمی و کوزلری کوجک و بورنلری یصی یوزلری کویا کون
جکلمش قلقانه بکزر اهل ملاحم ایدر بونلر مغول طایفه سی یدی اولا
طاغیه عظملری جنکیز خان ایله • سبع عشر و ستمائه ده محمد خوارزمشاه
اوزرینه خروج ایدوب ماوراء النهر و خراسان ولایتلرین قتل عام

وتخریب تامه اول کونه که اول ایکی ولایت بهشت اندامدن نشان
نام قلدی • اهل وقوف دیرلرکه بیک ییل مجرای عادت اوزره توالد
تناسل واقع اولوب هیچ ضرر وآفت یتشمسه خراسان وماوراء النهر
اول عمارت ولطافته که جنکیز خروجندن اول ایدی اوکا اوزرینه کلمک ممکن
دکلدر • وابن الاثیر ایدر طوفان نوحدن صکره روی زمینده اولان قایعه
واقعه‌ین جنکیز واقعه سینه ماننده قتل وتخریب اصلا واقع اولمش دکلدر بعده
اوغلی وعلی هلاکو ستت وخمسین وستمائه ده بغداد شهرین الوب مستعصم
خلیفه عباسی اولاد وارکانن ولتن قتل وبغدادی برقولده یدی کون
برقولده قرق کون قتل عام وتخریب مساجد واحراق کتب ومصاحف
ایلدی ومعدود اولان مقتول اون بش کره یوز بیکدن زیاده ایدی
وصغر چشم بخلدن خی کنایت اولمغین انلر حقنده بعض شعرای عرب
دمشلرکه **قطعه** سل الله ربک من فضله • اذا عرضت حاجة مقلقة
ولا تسأل الترک فی حاجة • فاعینهم اعین ضیقة • وخواجه حافظ دخی
اشارت ایدر بو بیتده **بیت** تنک چشمی آن ترک لشکری نازم
که حمله بر من درویش یک قبا آورد • وصاحب قصیده فراست ترک
حقنده بویله دمشدرکه **نظم** والترک فیهم قسوة وغلظة • وجراءة ما ان لدیها رحمة
لا یعرفون العفو والوفا • ولا یرون الجود والسخا • وفیهم اللیوث یوم الحرب
وفیهم کل ملیح عذب • لهم قدود ولهم خصور • والوجنات الحمر والشعور
وفیهم نجابة الاولاد • لکن عروا من حکمة السداد **اکراد** بر طایفه درمعلوم

شجاعت وفروسیتله موسوم در • اما لصوصیت وقطع طریق اکثرینه
لازم ورفیق در • وسوق شراء الرقیق صاحبی ایدر اکرادده خشونت و
قوت وشجاعت وشدت فقر وخشونت عیشه صبر وقلت وفا وخبث
عذر واکرادک غلامی اعمال شاقه وامتهاندن غیری صالح اولمز وصاحب
قصیده فراست اکراد حقنده ایدرلرکه **نظم** والشر کل الشر فی الاکراد
لبعدهم من منهج السداد • وفیهم للحرب والقتال • جلادة والطعن بالعوالی
لکن جمیل الخلق والصباحة • لیست لهم کلا ولا السماحة • فقیر ایدرین بو طوایف
اکثری بوزمانده رقیق اولمز بودیار واعصارده بنده وخدمتکار
اولان طوایف **بشنا** • ماجر • وارناود • وروس • وفرنک
وکرج • وجرکس • وانلره قریب کریل • وابزا • وبونلرک طبایعی
مشهور وخلق ارا سنده **بشنا** حلم ووقار ودرایت وعقل صحیح
ووفا وامانتله موصوف وغلام • وجاریه سی حسن شکل وخدمتله معروف
در
فقیر نظم اتمشدم **بیت** سألت جنس ذاک الاعجمی الغزاد بشنا
فاعرض وجهه عنا وقال مغاضبا بشنا **ماجر** عاقل ولبیب وجمیع
صنایعه قابل واریب اولورلر • اما خبث وفساد وغارتده کامل
وقتل وجرح واباقت ایتمکه مایللردر • وانلرک صاحبلری استخدامده
احتیاطله عامل اولملق کرک اکثرینک اشکالی حسن والوانی بیاض در فقیر
نظم اتمشدم **نظم** غلام اعجمی قد جرمنا القلب اذ هاجر •
سألنا جنسه عنه فقال مغاضبا ماجر ارناود حسن شکل وسلامت عقل

و قابلیت صنایع و ادراک و قایقله متصف لردر و لکن کبر و عناد و
طغیان و فساددن خالی دکل لردر کندولر زعم ایدرلر که اصل جنسلری
عرب اوله جبلة بن الایهم غسانی که ملوک شامدن ایدی و تنصر ایدوب
قیصر قلک امراسندن رایات نور اسلام مفارق ولایت شامه لامع
اولیجق مسلمان اولوب مدینه یه حضرت عمره ملاقات ایچون روانه اولدی
مدینهٔ منوره یه تمام زینتله داخل اولیجق روایت ایدرلر که مدینه ده بر
بکر و ثیب قلمدی الا تفرجه چیقدیلر حضرت عمرجه عازم ایدی پیله چیقوب
بیت حرامی طواف ایدرکن برکمسنه ازاری اوجین بصوب ازاری چوزلدی
دونوب اول شخصه بر طپنجه وروب بورنی شکست اولدی حضرت عمره
شکایت ایدیجک جبله چیقروب یا خصمکی ارضا ایله یا قصاصه راضی
اول دیو بیورجق بن ملکین اول سوقه یعنی رعیت در قصاص نیچه اولور
حضرت عمر بیوردی که حکم کتاب الله بودر جبله ایتدی بن ظن ایدرم که
اسلامه کلمکله عزتم زیاده اوله حضرت بیوردی که عزت اسلام زیاده در
و لکن حکم کتاب الله بودر مخالفت ممکن دکلدر جبله ایتدی ایمدی بکا بوکون
مهلت ویروک یارین فصل ایلک ایله ایلدیلر صباح کوردیلر جبله
قوندوغی زمین دیار بلاقع اولمش بر فرد آفریده قلمش اورادن جبله قیصره
کلوب تنصر ایلدی قیصر قتنده اولوب الی استنبوله کتوروب رعایت ایلر
ایلردی اما جبانه نادم اولوب بو شعری انشاد ایدردی **قطعه**
تنصرت الاشراف من اجل لطمة • و ما کان فیها لو صبرت لنا ضرر

و ادرکنی فیها لجاج حمیة • فبعت لها العین الصحیحة بالعور • فیالیت امی
لم تلدنی و لیتنی • صبرت علی القول الذی قال لی عمر • حالا ازناود
علماسی بیرلر قیصر دیارندن جبله یه اقطاع ویروب جبله عساکری
ایله اول دیارده اقامت طول زمانده مجاورت کفار ایله لسانلری
تغیر اولوب ازناود ایله مسمی اولدیلر • والله تعالی اعلم والعلم عند الله

روس روس طایفه سی حسن شکل و بیاض لون ایله منعوت و قابلیت
صنایع و لطافت خدمت و اطاعت سید و قلت عبادت ایله موصوفلردر
اما قلت صلاح و کثرت اباق و ارتداد ایله معروفلردر • قدیمده
جانبلیق ایله مشهورلر ایدی حتی بر تاتار نیچه روسی اسیر ایدر ایدی
اما شمدی قضیه عکس اولدی و تاتار ولایتنک اکثرینی روس لعین
اخذ ایلدی حاجی طرخان و دشت برکت خانی لاتیلرین کلیا اخذ و
نهب ایلدیلر • والله غالب علی امره **فرنج** فرنج طایفه سی لطافت
حسن و شکل و ظرافت و دقایق خدمتنه عارفلردر • صنایع جزئیه ده
کمالاتلری کلیدر • و لکن دکمه ده مسلمان اولمزلر نیچه یل اسلامده عزت و
رفعت بولوب عبادت و طاعت ایدنلردن فرصت بولدقده
و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا مضمونه مظهر اولمشلردر •
کرج کرج طایفه سی عقل و کفایت و سعی و درایتدن خالی دکللردر
جرکس اکثری حسن شکل و صحت بدن و وقار و حشمت و دیانت و
امانتله موصوفلردر • اما ساده دلک و بلاهت و نقصان تمیز و عجب

ونخوتدن خالی دکللردر • حتی مصر تختنده ثمانین وسبعمائه ده سلطنت
برقوق جرکسی تیشوب تا سنه اثنین وعشرین وتسعمائه سلطنت مصر وشام
جراکسه یه منحصر قولدقلرنه انتقال ایدردی وکمال بلادت وعجب ونخوتلرندن
ظن ایدرلردیکه • دولت رفیع الارکان منیع البنیان آل عثمانه ابقاهم
الله تعالی الی یوم المیزان معادل ومساوی وقدرت وقوتده اول عالی
درکاهه مقاوم ومتقاویلردر • زیرا سلطان بایزید ابن محمد خان
انار الله تعالی برهانه وثقل یوم الحشر میزانه حضرتلریله سلطان قایتبای
مابیننده منازعه واقع اولدقده کمال حلم وشفقتدن انتزاع ملکلری
قصد ایدوب بنفسه نهضت اتمیوب بعض امرا ارسال ایدردی •
اتفاق کسر واقع اولمغین پس بی سامانلری ونخوتلری زیاده اولمشدی چون
تخت سلطنت قدیم قدم مبارک صاحب زمان فاتح ممالک ایران و
توران افتخار سلاطین آل عثمان سلطان سلیمشاه خان نور الله روحه
فی غرف الجنان مشرف اولدی **بیت** ولولا تحسبون الحلم عجزا ••
لما عدم المسیئون احتمالی •• مقتضاسنجه ایتدکلری جسارت وکستاخلیغه
تحمل بیورمیوب • رفع مضرت ودفع مفسدتلری چون بلاد عرب وشام
حلب جانبنه لشکر چکدی • اول زمانده سلطان اولان قانصو غوری •
جراکسه‌نک عقلی ورای تدبیرده اکملی ایدی دیرلرکه رای خداوندکار
حضرتلرینه اطاعت وانعام شریفلرندن صادر اولورسه اکا قناعت
ایتمکدی بقیه جراکسه نقصان عقل وغلبه جهل وافراط نخوت وعجبلری

سببی

سببی ایله مرحوم غوری یه اطاله لر ایدوب پس عثمانلودن قورقمک
مصرده اوتوروب سرحده وره لم انوک حقندن کله لم دیرلریدی بالاخره
مرحوم غوری خواه ناخواه حلب جانبنه کلوب مرج دابقده اثنین
وعشرین وتسعمائه رجبنک اواخرنده محاربه ایدوب فی الحال جراکسه
منهزم اولوب سلطان غوری ونایب شام سیبای که اشجع واعظم امرای
مقتول اولوب بقیة السیف میدان کارزاردن فرار ایدوب منکوب و
مسلوب مصره دوشوب طومان بای نام جرکسی که امیر کبیر ایدی سلطان
ایلدیلر • اشتدم که حضرت خداوندکار شامدن تکرار رقعه ارسال
ایلمش که مقر وموطنکوزه عسکر ایلتوب بالکلیه • رفع واستیصال
ایتمکوزه راغب دکلیز اکر حماقات • ماضیه کوزدن توبه وانابت وخطبه وسکه
نام خجسته فرجامه ایتمکه اجابت ایدرسکوز جان ومالکوزه امین و
مملکتکوزده سالمین اولورک • والا عسکر ظفر رهبرله ایرشدم
دفعکوزه حاضر اولوک • چون قلت عقل وکثرت جهللری قابل علاج
دکل ایدی اصروا واستکبروا استکبارا مضمونی اوزره رفع رایت عناد
وترک سلوک طریق انقیاد ایلدیلر • لا بد بنفسه سنه ثلث وعشرین وتسعمائه
ذی القعده سنده شامدن نهضت بیوروب غزه ده ومصرده بنجه
دفعه محاربه واقع اولدی اما عصفورلر شاهینلر روباهلر شیر عرین
برابر میدر اخر الامر جمله‌سی غصه بوار • وغرقه دریای هلاک اولوب
دولتلری صدق کان لم یکن شیئا مذکورا اولدی وکان امر الله قدرا

مقدورا اکریل وابزا • انلر دخی چرکسه قریبدر وطن جهتندن
واخلاق جهتندن سیاه رنک قسمندن بریسی هندیلر
هند بر ولایتدر جنوب و مشرق ناحیه سنده و خلقی اکثر اسمر اولورلر اما
بعضنده بوی جمال دخی اولور میر خسرو دهلوی بعض تغزلاتنده ایدر که
بیت هندوی مرا کل ترکانه بپسنید • زو سینه من چون بت و بتخانه بپسنید
سوق الرقیق صاحبی ایدر اهل هندک قدلری موزون و رنکلری اسمر و حسنی
نعومت بدن و عقل و سداددن و حکمت و صناعت و وفاء عهد و مودتدن
بهره مندلردر • اما قلتدن مبالات ایتمیوب جرایم عظایمه اقدام ایدرلر
صالحلری ایو صالح و طالحلری غایت طالح اولور • امراض نزلویه
انلره چوق عارض اولور • وقصیده فراست صاحبی هندیلر حقنده
بویله دیمش نظم والهند فیهم عفة وفسق • وقسوة وباطل وحق •
لهم شعور لهم قدود • وسمهم اسیل وسمهم عسد انتهی • بو زمانده هنددن
طواشیلر استعمال ایدرلر • ولکن سوء خلق و کثرة فسادلری سببی ایله مذموملردر
زنکیلر قلیل العقل والادب کثیر اللهو والطرب • انلردن عقل سلیم
و خلق حسن اعجب عجیبدر • کثرة طربلری سبب قلت عقللریدر • و بعض بلاد
حاره ده اغذمتلردن غیری نسنه یه صالح دکللردر • وقصیده فراسته
ایدر نظم وفی الزنوج غلظ الطباع • وفیهم میل الی الجماع حبش
طایفه سی انلردن اصلحدر • خلقلری ملایمدر • لکن جسملری ضعیف و حقیر
و عمرلری قلیل و قصیر اولور • باقی اجناس دخی اطوار و احوالندن تفرس و

تحدث ایلیوب استعمال ایلیه لر • وکاه اولور که دنی جنسدن فرد
مقبول اتفاقا واقع اولور • انوک کبی کسک ایولیکی معلوم اولنجق
جنسی کم اولمق ضرر ایتمز عکسی دخی بویله در • ایو جنسدن دنی و نامعتبر فرد
حاصل اولور • والله تعالی اعلم **باب سادس تدبیر مدن و ضبط
ممالک و قواعد شاهی و نوامیس الهی بیاننده در**
بو بابده ایکی فصل ایراد اولنور • **فصل اول انسانک
تمدنه احتیاجی و بو فننک شرفی بیاننده در**
اکرچه مقدمه ده بز بو مقصودی ایراد ایتمشدک اما بو مقامده خواجه
نصیر و فاضل دوانی یه اقتدا و سابقدن زیاده تفصیل ایدک • اولا معلوم
اولسون که موجودات ممکنه ایکی قسمدر • بریسی اولدر که کمالاتی وجودینه
مقارن اولوب جمله سی بالفعل حاصل اوله • اجرام سماویه کبی • ایکنجی کمالاتی
وجودندن متاخر تدریجله حاصل اوله • اجسام مرکبات عنصریه کبی و بو قسمه
حرکت کرک که انوکله قوتدن فعله • و نقصاندن کماله چیقه و بو حرکت اسباب
معاونتی و منیجه حاصل اولمز • و اسباب دخی یا صوردر • ماده نطفه یه عارض اولان
صور علقه و مضغه و صورت جنین کبی متعاقب مبدأ فیاضدن فیض
اولوب آخر صورت انسانیه یه وارد اولور • و صورته حکما اصطلاحاتنده
کمالات مکملات دخی دیرلر • یا معدادر که ماده یه متعاقب بری کلوب کیدوب
بری دخی کلوب آخر ماده یه کمالی اولان صورتک حصولنه مفضی اولورلر
غدالر کبی که بدن انسانه متعاقب و منضم اولوب نشو و نما سنده کمال

حمکنه مفضی اولورلر و معاونت دخی مطلقا اوچ قسم اوزرینه اولور
اولکیسی معاونت بالماده در یعنی معین اولان شی معاونت ایتدوکی
شیدن جزو اولمغله معاونت ایلیه غذانک حیوانانه معاونتی کبی ایکنجی معاونت
بالآله در یعنی معاون معاونت ایتدوکی نسنه نک آلتی اوله حیوانات اول غذا ایتدکلری
صکره ایچدوکی صو کبی زیرا صونک حیوانه نفعی بودر که غذایی قیوب ایدوب
منافذ ضیقه یه کیرمکه مستعد ایلر اوچنجی معاونت بالخدمت در
معاونت بالخدمه اولدر که معینک فعلی معاونت ایتدوکی نسنه یه نافع
اوله خدمتکارک فعلی کبی که سیدینه نافع و انک غرضنی محصل در و معاونت
بالخدمت دخی ایکی نوعدر بریسی خدمت بالذات در که معین فعلینی
معاونت ایتدوکی کشی نک غرضنی تحصیل ایتمکیچون ایلیه مملوکک مالکنه ایتدوکی
خدمت کبی که ذکر ایتدوک ایکنجیسی خدمت بالعرض در که معین فعلینی غرض
آخر ایچون ایلیه لکن بو فعل معاونت واقع اولان نسنه یه دخی نافع اوله چوبانک
رمه کوسفنده ایلدوکی خدمت کبی که اصل غرضی صاحب رمه یه خدمت و
انک رضاسنی تحصیل در لکن رمه یه انک مرادی اولدوغیچون خدمت ایلر معاونت و
خدمتی صاحب رمه یه بالذات و نفس رمه یه بالعرض اولور و حکیم فاضل
معلم ثانی ابو نصر فارابی قسم اوله مثال افاعی دن کتورمش مثلا افعی لسع ایدوب
حیوانانی اهلاک ایدوب ترکیبلرینی باطل ایتمکله عناصره بالذات خدمت و
معاونت اولور که حیوان ملسوعک ترکیبی باطل اولمغله متفرق اولوب اجزاسی
عناصره ملحق اولور اما نفس حیوانانه خدمت و معاونتی بو قدر بلکه انلره

ضرری واردر معاونت قنده قلدی و قسم ثانی یه سباع بهایمی
افتراس و اهلاک ایتمکی مثال ایتمش زیرا سباعک اهلاک حیوان ایتمه سندن
عناصره نفع اولور زیرا اجزاسی متفرق اولوب هر عنصر که حیوانده باقی
اولمشدی حیز اصلیسنه واصل اولور و لکن سباع افتراس حیوانی کندو
نفعی ایچون ایدر که لحوم و دماسندن تغذی ایدر بخلاف افاعی که لسع
ایتدوکی حیواندن متمتع اولمز پس افاعی نک عناصره خدمتی بالعرض
اولمیوب بالذات اولور و سباعک بالذات اولمیوب بالعرض اولور بودر
خواجه نصیر و فاضل دوانی حکیم کامل ابو نصر فارابی دن نقل ایتدوکلری که
کمال ایضاح له تقریر ایلدک اما مخفی اولمیه که افاعی حیوانانی کندو یه مضر توهم
ایدوب لسع ایلر پس انلر دخی کندو ایچون ایتمش اولور غایتی جلب شهوات
ایچون ایتمیوب دفع ضرر ایچون که اثر قوت غضبیه در ایلمش اولور پس
خدمتی کندویه بالذات عناصره بالعرض اولور بو مقدمه تمهید اولندقدن
صکره معلوم اولسون که عناصر و معادن و نباتات و حیوانات انسانه
اوچ طریقله خدمت ایلرلر اعنی خدمت بطریق الماده و خدمت بطریق
الآله و خدمت بطریق المعاونه اما انسان انلره خدمت ایلمز الا اوچنجی
طریقله که خدمت بطریق المعاونه در زیرا انسان انلردن اشرف در
اشرف اخسه خدمت ایلمز بلکه عکس اولور اما بطریق الماده خدمت ایتدوکی
زیرا انسان بحسب الظاهر بدن و روحدن مرکبدر و بدن غذا ایله محتاجدر
پس مرکبات بالذات عناصر مرکبات ضمننده انسانه غذا اولور غذا

غذا خود کلور معتدی دن جزء بالفعل اولور • نته کم مقدمهٔ کتابده بیلدرلمشدر
پس مرکبات و عناصر بطریق الماده خدمت ایتدکلری ظاهر اولدی اما بطریق
الآله خدمت ایتدوکی دخی ظاهردر • مثلا تراب انسانه مسکن اولور و انوکله
کل و آجر و لبنه ایدوب جدار مساکن ایلر • و هوا خود تنفسده لازم اولور
زیرا هوای جدید کلمزسه روح حیوانی که حرارت غریزیه‌نک بخاریدر
فی الحال محترق اولوب باطل اولور • اما اول هوا روح حرارتندن حرارت
کسب ایدوب تعفن طوتراکر اخراج اولنمزسه بدنی و روحی متعفن ایدر
اول سببدن ادخالی راحت اولدوغی کبی اخراجی دخی راحت اولور شیخ
سعدی در هر نفسی دو نعمت موجودست دیدوکی بودر • و صونک آلت
اولدوغین خود دیدک که غذایه بدرقه اولوب اوکنه دوشوب انی منافذ
ضیقه‌یه ادخال ایدوب بدنک جمله‌سینک تغذیه ایتمه‌سینه سبب اولور و
آتشک آلت اولدوغی طبخ غذا ایتمکده ظاهردر • و مرکبات دخی بعضی
غذا و بعضی دوا اولوب خدمت ایلر و بعضی دخی مسخر اولوب مهماتنده
ات و قاطر کبی رکوبنده خدمت ایلر • نته کم تنزیل آسمانیده بو خدمتلره
اشارت بیورلمشدر که • وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر والانهار وسخر لکم
اللیل والنهار بلکه انسانه اجرام سماویه دخی خدمت ایلر اما انلرک خدمتی
بطریق المعاونه‌در • بطریق الماده والآله دکلدر • انلرک خدمتنه دخی قرآن عظیمده
اشارت اولنمشدر • و بیت مشهورده دخی اشارت اولنمشدر **بیت**
ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند • تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری

زیرا شمس و قمر حرکاتیله لیل و نهار اولوب لیل نوم و قرار و سکونه
مناسبدر • زیرا اضوا و انوار نوم غرق اولمغه مانعدر اول
سببدندر که نوم جوهر روحک باطنه توجه ایتمکله ظاهر بدندن ارواحدن
فی الجمله خالی اولمغله اعصاب قوی‌یه استرخا و تعطل کلمکدر و حواس
قوای اعصاب و اعضا استریح اولمغیچون پس انوار و اضوا چوق
اولیجق ارواح خارجه‌یه متوجه اولورلر زیرا ارواح دخی نور عالمندندر
جنسنی کوریجک **بیت** شمع رخسار که میل ایتدوکن استرمی دلیل
چونکه روشن‌در الجنس الی الجنس یمیل • مقتضاسنجه اول انواری نور
ظلمتخانهٔ بدنه توجه ایده‌مز • و روح انسانی انوار عالم شهادته
فی الجمله عالمندن اولدوغیچون میل ایتدوکی طفل رضیعده دخی ظاهردر که
بر شعله کورسه اول جانبه متوجه اولورلر • پس نوم ظلمت معین ایدوکنک
المیتی ظاهر اولدی • ایتیجی خود ظاهردر آدمی کوندزین نوم استنسه یا ظلم
یره کیدر • یا البته کوزلرین ستر ایدر • اطبا انکیچون نوم نهار مضردر که
نوم غرق اولمز دیدیلر • پس حق جل و علانک • وجعل اللیل سباتا والنهار معاشا
وجعل لکم اللیل لتسکنوا فیه • والنهار مبصرا بیوردوغی بودر و دخی
حرکات شمس ایله فصول اربعه متمیز اولوب انسان قوتی بعض فصولده •
زرع بعضنده سقی و بعضنده حصاد و دیاس ایلر • و حرکات قمر ایله
شهور و حرکات شمس ایله ایام متمیز اولوب مواسم عبادات و اوقات طاعات
معلوم اولور قل هی مواقیت للناس والحج بیوردوغی کبی و آجال بیوع

واجارات دخی انلریله معلوم اولور لتعلموا عدد السنین والحساب
بیوردوغی کبی والحاصل خدمت معاونت افلاک وسماوات ظاهردر
اما سماوات بالعرض میدر یوخسه بالقصد انسانه خدمت ایتمکیچون خلق ومسخردر
حکماکه ملائکه انساندن افضلدر دیو ذاهب اولمشلردر اولکی مذهبه ذاهب
اولورلر ودیرلر افلاکک حرکاتی سفلیات احوالی منتظم اولمغیچون
دکلدر زیرا فلکیات عنصریاتدن افضلدر وافضل اخسه بالذات خدمت
ایلمز بلکه افلاکک حرکاتی عشق ومحبتدن ناشیدر جمال لایزال مبدأ متعاله
عاشقلردر وحرکات دوریه ایتمکله اوضاع ممکنه سی قوتدن فعله چقمغله
استکمال ومبدأ اول جل ذکره حضرتنه که کامل من جمیع الوجوه در ومبادی
عالیه یه که عقوللردر وجمیع کمالاتلری بالفعل حاصل وجمله سی غایت مراتب کمال
ممکنه لرینه واصلدر تشبه ایدرلر ومبدأ اول ومبادی عالیه دن بو تشبه سببیله
انلره انوار وکمالات وابتهاج وسعادات فایض اولور نه بو کمال وسعا
داته حد ونهایت ونه فلکیاتک حرکات دوریه لریله بو کمالات وسعا
داتک فیضنه استعداد حاصل ایتمه لرینه پایان وغایت واردر وبو حرکات
دوریه دن سفلیات احوالنه دخی انتظام حاصل اولور ذلك تقدیر العزیز العلیم
اما فلکیات انی قصد ایتمزلر بلکه جانب علویاته استغراقلرندن طرف سفلیاته
اصلا التفات دخی ایتمزلر بوقدر که محضا سفلیات ایچون حرکت ایده لر ومقصود
مرامری سفلیات انتظامی اوله حاشاهم عن ذلک اما اکثر متشرعلر که
انسان افضل مخلوقاتدر دیو ذاهب اولورلر دیرلر که فلکیاتک انتظام امرینی

ادم

آدم واول عالم بو عالم اصلا چیچون مخلوقدر نته کم حدیث لولاک
لولاک لما خلقت الافلاک دلالت ایدر ودیرلر که توراتده وارد اولدی
که یا بنی آدم خلقتک لاجلی وخلقت الاشیا لاجلک وملائکه نک انسانه
سجده ایتدکلرینک سری بو معنا مده تأمل ایدن لبیبه منکشف اولور
اما مرکبات عنصریه نک جمیع انواعی انسانه خدمت ایتدکلرنده
کمسنه نزاع ایلمز حتی حیوانات راکع شکلنده وخضروات ونباتات
ومعادن ساجد هیئتنده واشجار خدمتده قایم صورتنده خلق
اولندوغی بوکا اشارتدر که ملائکه سمواتک ابتدای عالمدن انتهاسنه
دک بعضی ساجد بعضی راکع بعضی قایم اولدوغی کبی بونلرده
ابتدای خلقتلرندن انتهاسنه وارنجه انلره نمونه اولوب مولای
حقیقیلرینه انسانه خدمت ایتمکله عبادت ایلرلر نته کم بیوردی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا بیت سرو در باغ بیک پای ستاده چه کند
در رکاب تو رود دکر بدوش های دکر اما افراد انسانک برینه
معاونت خدمت طریقی اوزره خدمت ایلر اما معاونت ماده
طریقی ایله ومعاونت آلت طریقی ایله خدمت ایلمز زیرا انسان جوهر
مجرددر جسم وجسمانی دکلدر نته کم مقدمه کتابده کچدی جوهر مجرد آخره
جزء اولمز واخره آلت دخی اولمز خواجه نصیر طوسی وفاضل دوانی بو مقامده
بویله دیدیلر اما مخفی اولمیه که بو فقره مناسب ظاهر حاله نظرا اولنوب
انسان مجموع روح وبدن یا بدن حی ناطق اعتبار اولنه نته کم انسانک

تعریف مشهورنده حیوان ناطق وحیوان جسم نامی حساس متحرك بالاراده
دینلمشدر، پس بو تقدیرجه افراد انسانی بربرینه خدمت بطریق الآله
دخی ایلر زیرا انسان تولّدی در، ارکك ودیشی ایله جمع اولمق کرك که ولد
حاصل اوله پس پدر و مادر فرزنده خدمت بطریق الآله ایتمش اولورلر
مذکور فاضللر مرکبات عنصریه انسانه بطریق المادّه خدمت ایلر زیرا والعجب
جزء مغتذی اولور دیو تصریح ایتدیلر، انسان ایسه مرکب محض اولیجق بو تمثیللر
راست اولمز اول موضعده انسانی مجموع روح وبدن اعتبار ایدوب
مرکبات عنصریه اکا خدمت بطریق المادّه ایدر دیدیلر، بوبحث مدده
انسانی مجرّد روحدر دیو جزم ایدوب انسانك بربرینه خدمت
بطریق آلت ایتدوکنی نفی ایلدیلر، و هذا تناقض پس انسان بربرینه خدمت
بطریق آلت دخی ایدر، امّا خدمت بطریق المادّه ایلمز، امّا حیوانات بربری
برینه خدمت ایتمکده تفصیل بودرکه حیوانات ایکی قسمدر بری
توالدیدرکه اب وام اجتماعندن مولود اولورلر، بالذّات انسان
وفرس وبقر کبی یا بالواسطه طیور کبی که اجتماعلرندن بیضه حاصل اولور اکرچه
بوقسمه لغتده ولادت دیمزلر حتی خفّاشه که ترکیده یرسه وفارسیده
شب پره دیرلر، طایر ولود دیو تعریف ایدوب ولود قیدی ایله سایر
طیوردن تمیز ایدرلر، امّا اصطلاحده طیور دخی مطلقا توالدده
داخل وحیوانات متوالده دن معدوددر، وبو معنایه اشارت اولمغیچون
ولادتی بالذّات وبالواسطه یه تقسیم کونه ایدوب طیری قسم ثانیده ادخال

ایلدک وحیواناتك برقسمی تولّدیدرکه اب وامّه محتاج اولمیوب
حاصل اوله صولر ارکندیلرنده حاصل اولان حیوانات وحشرات کبی
وفارهٔ برّی دخی تولّد ایله حاصل اولور دیرلر، بعضی سنه لرده افراطله تکثر
اولوب املاك حرث ایلدوکی دلالت ایلر، وفقیر بعضی کمسنه لردن استماع
دیار مصرده فارهٔ برّیه کوردم نصفی لحم ونصفی عظم اولمش نصفی هنوز تراب
امّا بیّنه فاره اوزرینه دیرایدی، وانلر فرس وبقر وامثالی کبی
حیوانات کبار دخی تولّدی اولور، امّا اهل ملل قتنده که حدوث عالمه
قایللردر ظاهر درکه آدم علیه السلام تولّدی در نته کم بیوردی کمثل آدم
خلقه من تراب امّا فلاسفه قتنده زیرا طوفانات عظیمه اولوب جمیع
افراد انسان وحیوان هلاك اولوب بعده ینه تولّد ایله حاصل اولوب
تناسل ایدوب عالم معمور اولمق جایز وواقعدر، حتی بعض افاضل رساله
سنده ذکر ایدر نجه آدم تولّدی وجوده کلمشدر، کاهی طوفان آب اولوب
عالم غریق وکاهی طوفان نار اولوب جهان حریق ینه تولّد ایله نوع وجود
کلمشدر امّا بو آدم مشهور تولّدی کلدر بلکه تولّدی مقدم دراسمی و
رسمی منسی اولمشدر بو آدم توالدیدر، لکن قلّت نسل زماننده اولوب
اکثر افرادندن منتشر اولمغله ابو البشر دینمکله مشتهر اولمشدر، نوح علیه
السلام کبی والله تعالی اعلم، پس حیوانات متوالده بربرینه معاونت
بطریق الآلت ایلر، زیرا اب وام اجتماعه محتاجدر، امّا حیوانات
متولده انلره محتاج اولمغله معاونت بطریق الآله ارالرنده متحقق اولمز

ومتوالد اولان حیوانات دخی صغیرده محتاج تربیت اولدوغی
زمانده معاونت بطریق الآله و بطریق الخدمت بولنورلر اما کبیر اولوب
تربیه احتیاجی قلمدوغندن صکره معاونت بالکلیه منتفی اولوب هر بری
مستقل اولور اکثر حیواناتک حالی بودر اما بعض انواع بر مرحال محتاج
تعاوندر حشرات دن نمل و نحل عسل کبی که مجتمع اولوب بری برینه تهیه منازل و
حفظ اقوات اتمکده تعاون اتمکله معاش ایدرلر خصوصا نحل که
پادشاهسز اجتماع و تعیشلری نا ممکن و پادشاهلری بحسب الخلقه ممتاز
و ایکی اولسه برینی قتل ایدوب اتفاق کلمه اولمغله تعیش ایدرلر و کاه کاه بری
محاربه ایدوب قنغیسی غالب اولورسه تختگاهلری انک اولور و حاجبلری
و سقالری معین در و طیورک دخی بعض انواع مستقل معاش ایدهمز
طورنا و دشتی قاز کبی که جمع اولوب بعضی دلیل راه و بعض حارس اولمغله
سفر و معاش ایدرلر پس بو انواعده دخی خدمت بطریق المعاونه
بری برینه مقرردر مقصود بو تفصیل دن اولدر که انسان بقای نوع و بقای
شخصنده بری برینک خدمت و معاونتنه سایر حیوانات دن ارتوق
محتاجدر حکمتی اولدر که انسان عقل و تمیز ایله موصوف و ممتازدر پس
حق جل و علا جمیع مصالحنی اگر لباس اگر سلاح اگر مسکن کندونک تحصیل و
رویتنه تفویض اتمشدر زیرا فکر و عقله جمله سین تحصیل و تکمیله قادردر
اما حیوانات حلیه عقل و تمیزدن خالی اولمغین ضایع اولمسونلر ایچون انلرک
مصالحنی و لوازمنی طبیعی اتمشدر کندولرک فکر و تدبیرینه مفوض اتمامشدر

سابقا

سابقا حیواناتک اسباب معاشی نیجه طبیعی در بیان ایلدک ینه اعاده ایدهلم
احوال انسانک لوازمی کندو تحصیلنه محتاج اولدی پس اجتماعلری که تمدن
اندن عبارتدر ضروری و بری برینه معاونتلری لازمدر زیرا هر کسی کندو
لوازمنه مستقل اولمز و بونک دخی نوع تحصیلین سابقا ایراد ایلدوک که
بر شخص بر رغیف یمکه زرع و حصاد و دیاس و طحن و خبز لا اقل لازم
و بر کمسه بر قفتان کیمکه قطنی زراعت و جمع بعده حلاج دانه سندن
تخلیص بعده غزال غزل بعده حایک نسج بعده خیاط خیاطت
اتمک کرک هر بری بر حرفت و صناعتدر زعم ندهر کیشی بر یا ایکی حرفت
تحصیل ایده و اول حرفت و صناعتلر آلاته محتاجدر انلری اشلمک
دخی بر حرفتدر حال بو که بو صناعتلری تحصیل ایدنجه غذا و لباسنه محتاجدر
پس ظاهر اولدی که انسان اجتماعه غایت محتاجمش که هر بری بر صناعت
اختیار ایدوب انی اشلیوب کندویه لازم اولهجق مقداردن
ارتوغنی آخره ایصال ایده مثلا خیاط کندو لباسین دکدکدن صکره اوتوکلو لباسین
دکیویره و نجار کندو اوین بنا قلدن صکره آخر اوین دخی بنا ایدویره و اخذ
اجرت اولوب خیاط کندونک لباسندن غیری مهماتنه و نجار دخی
سایر لوازمنه صرف ایلیه که جمله لوازمی حاصل و مهماتی حاضر اولوب
معاش ایدهلر اگر جمله افراد انسانک همتی بر صناعت اولسه معیشت
مختل اولوردی پس حکمت و لطف الهیدر که جمیع افراد انسان صنایع
شریفهیه طالب اولمیوب صنایع خسیسه و حرف دنیهیه طالب بلکه

صنایع شریفه‌دن ارتوق راغب اولورلر • نته کم اختلاف العلماء رحمة
حدیثنده بو تأویلی ایلدیلر یعنی بونلرینک اختلافی رحمتدر بعضی‌نک
همتی تفسیر و حدیث بعضنک فقه و احکام بعضی‌نک نحو و عربیت
بو سبب ایله جمله علوم امت محمد علیه الصلاة والسلام اچنده مکمل درشکم
افراد بشر تقدیر ربانی ایله فقیر و غنیده مساوی دکلدر زیرا جمله
افراد اغنیا یا جمله فقیر اولسه بر فرد بر فرده خدمت اتمزدی زیرا
خدمت خادم جانبندن احتیاج مخدوم جانبندن منفعت ایصاله
قدرت اولمغه موقوفدر • جمله افراد غنی اولسه کمسنه‌ده احتیاج اولمغین
بر فرد خادم اولمزدی • جمله‌سی فقیر اولسه بر احد منفعته قادر اولمدوغیچون
کمسنه اکا خدمت اتمزدی • پس اختلاف احوال اولوب محتاج اولنلر
خادم و منفعته قادر اولنلر مخدوم اولدی که مخدوم خادمک خدمت
بدنیه‌سیله متمتع و خادم مخدومک منفعت مال و جاهی ایله منتفع اولوب
جمله‌نک مرادی واصل و نظام عالم حاصل اوله چون ظاهر اولدی که انسان
اجتماع و تمدن ایتمینجه معاش ایده‌مز • و اجتماع و تمدن دخی مطلقا
فسادی دافع و صلاحی مشتمل دکلدر • زیرا طبایع مختلف و انبویه
متباین یعنی هر کشی‌نک بر مطلوبی و مرادی وار و نفس الامرده مرادینی هر نه
طریقله اولورسه اولسون المق استر خصوصا نفوس عوام غیر مهذب
و امارة بالسوء در پس نته ایکی کمسنه‌نک مرادی اولیجق تنازع و تزاحم
اولسه کرک اول بکا کرک بو بکا کرک • دیسه کرک و هر بری آخری منع اتمک

استسه کرک لاجرم تنازع و جدال و فتنه و فساد اولسه کرک و اشخاص
بری بری‌نی افنا و اهلاک و بر کشی تحصیل ایتدوکی شی آخر غصب و سلب
ایدوب معاش ممکن و اجتماع میسر اولمسه کرک • پس بر تدبیر کرک که هم
افراد انسان متمدن و مجتمع هم اول فسادلر منتفی و مرتفع اوله هر شخص
مراد شهوانی‌سنی جلب ایتمکیچون آخری مانع اولمیوب کندو مستحق
اولدوغی مراداته قانع اوله • و بو سیاست عظمی در که بونکله اجتماع
ممکن و فساد منقطع اولور • و بو سیاست حاصل اولمز الا اوج نسنه ایله
نته کم سابقا اشارت اولنمشدر • بری‌سی ناموس شارع بری حاکم مانع
بری‌سی دینار نافعدر • اما ناموس شارع دیدیکموز اول شریعت الهیه‌در
که اوامر و نواهی و زواجر و حدود و احکام و سیاساتی مشتمل در
و لابددر که بو شریعتک واضعی و صاحبی سایر افراد انساندن وحی و
الهام و قرب ملک علامه ممتاز و مفضل اوله • زیرا کافه انام
و عامه خواص و عوام هر شخصک وضع ایتدوکی احکام و سیاساته
اطاعت و انقیاد قلمزلر • و امر ایتدوکی اوامر و نواهی اجابت و
امتثال ایتمزلر • مادامکه واضع شرایع اولان کمسنه وحی و الهام
رب الانامدن تبلیغ ایلمیه • و شریعتی قبول ایتمزسکوز حق جل و علا
طرفندن کرفتار عقوبات و آلامدن قلورسز قبول ایدرسکوز
مجازی بالاحسان و الاکرام اولورسز دیمیه و دعواسنی معجزات
باهره تأیید و قصر نبوت و رسالتنی اساس خوارق عادات ایله احکام

تشیید ایلمیه اکر دیرسک که جایزکه واضع سیاست پادشاه قاهر
اولوب بلاد وعباد اچنده سیاستنی اجرا ایله نته کم مقتدای طایفه
مغول جنکیزخان سلطنتده تمکن بولنجی عقل وکیاستیله سیاستلر وضع
ایدوب آدینه یاسا دیدی وحکم یاساسیله عمل ایتمینی قتل ایلی دریغ
ایدردی بو یاسا اولادو اشیاعی اراسنده مقبول ومستعمل ایدی
جواب ایدرزکه بو مقوله اولور اول وضع ایدن پادشاهک اولادو
اتباعنک دولتی دایم ودیدهٔ حوادث روزکار ایچره دولتنده نایم
اولدقجه اما عادت روزکار وقانون حوادث لیل ونهار اوزرینه
که شیخ سعدی دیدوکی کبی بیت چنانکه دست بدست آمدست ملک بما
بدستهای دکر همچنین بخواهد رفت • سلطنت خیمه‌سی اول خاندان‌دن
جدا اوله وکوس شاهی نوبتخانهٔ دیکرده صدا ایده قانون متبدل
واساس سیاست واحکامی متزلزل اولسه کرک مثالی ذکر اولنان
یاسای جنکیزخانیدرکه اوایل سته ماه هجریه‌ده احداث ایدوب کندو
واولادو اعقابی اکثر ممالک معتبرهٔ ربع مسکونه مالک اولدیلر نته کم
کتب تواریخ جهانکشای وزیر عطا ملک جوینی اندن خبر ویرور
ومع هذا یوما فیوما مضمحل ومتلاشی اولوردی اما که صد وخمسین وثمانمائه‌ده
که فی الجمله ممالک ماوراء النهرده که اعقاب واولاد تیمور حکام ایدی
خواجه احرار ناصر الدین عبید الله نقشبندی خدمتلرینک سعیی ایله
بالکلیه مرفوع ومضمحل اولوب ساحهٔ عالم غبار فسادندن پاک وطاهر اولدی

فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بخلاف شریعت
مطهره وقواعد واحکام منورهٔ دین احمدی وشرع محمدی صلی الله
علیه وسلم که روی عالمی منور ومشام بنی آدمی معطر ایده لی پیک ییله
قریب اولدی هنوز بوستان فواید وعوایدی تازه وطرح اساس
احکام وقواعدی شایبهٔ تنزل وتزلزلدن بعید وبری در بیت
برسته دکر باشد وخود رسته دکر • جون اسباب اولندیکی سیاست
مذکوره که اجتماع مدنی انسانه ممکن دکلدر • لسان نبی رسول الله مبدأ فیاضه
رب قهاره موکول کرک که علی الدوام مطاع جملهٔ عالمیان ومقبول
همهٔ آدمیان اوله • وبر رسول ونبی دیدکمز شخص فاضله حکما مقدمین
صاحب ناموس شرع ناموس متاخرین نبی وشارع ووضعنه شرع
دیرلر • وافلاطون طایفهٔ علیه حقنده هم اصحاب القوی الحطه و
ارسطاطالیس هم الذین عنایة الله تعالی بهم اکثر دیمشلردر لیس عوام
ناس حکماء یونان شرایع انبیایی منکردر دیدکلری غیر واقعدر زعم یونا
نیلردن بعض طوایف فلاسفه نبوات ومعاد ومجازاته انکار ایدرلر
نته کم کتاب مقدمه سنده کیچمشدر • اما حاکم مانع دیدکمز اول کسنه در
که تایید الهی ایله ممتاز وتوفیق نامتناهی ایله سرافراز اوله که هم نظم مصالح
بلاد هم تکمیل نفوس عباد ایتمکه قادر اوله وبو شخصه حکما حاکم علی الاطلاق
واحکامنه صناعت ملک دیرلر • ومتأخرون اکا خلیفه وفعلنه خلافت
وطایفهٔ شیعه اکا امام وفعلنه امامت دیرلر • وافلاطون اکا مدبر

عالم وارسطاطالیس انسان مدنی دیر • یعنی اول انسان که وجه لایق
اوزرینه حفظ مدنیه ایلیر • چون نظام عالم و صلاح کارخانهٔ بنی آدم
بونک کبی صاحب دولتک کف کفایتنه موکول و تدبیر و سیاستنه
مفوض اولمیه من برکات احوال برایا و رعایایه شامل و نفوس
ناقصه حضیض نقصاندن هاویهٔ هوادن ذروهٔ کمال و عزت قرب
ملک متعاله واصل اولور • نته کم زمان خلفای راشدین و ائمهٔ مهدیین
خصوصا فاروق خطا و صواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب • رضی الله
تعالی عنه زماننده ایله ایدی اکرچه عالم و سیاست صاحب اعظم بو
مقوله فاضل صاحب سعادت اولمسه روی روزکار حلیهٔ عدل و انصافدن
خالی و زوایای معمورهٔ عالم انین مظلوم و فریاد دادخواهدن
خالی اولمسه کرک • نته کم بعد الخلفاء الراشدین تغلب متغلبه نصب
خلفای عدل اتمکه مانع و مشام عالم نسایم عدالتدن شمه یه قانع
اولمشدی و خواجهٔ کاینات علیه افضل الصلوات • بو حالدن خبر ویروب
الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکا عضوضا بیوردی پس هر عصرده
واضع شریعت اولمق لازم دکل اما حاکم کر شرعی اعمال و اجرا و
مواد جزئیه ده نص شارع یوغسه قواعد کلیه سندن استخراج و ابدا ایله
لازم در • و بو قدرته علمای متأخرین اجتهاد دیرلر که خلیفهٔ برحق اولان
کمسنه ده شرط در • و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل و العلماء ورثة الانبیاء بیوردغی بودر • و ظل الله خلیفة الله

دیدکلری بو صاحب دولتلردر • زیرا ظل صاحب ظله مطابق و جمیع
هیئات و حرکاتده اکا موافقدر • پس متصرف صوری عالم دخی
متصرف حقیقی و مالک علی الاطلاق حضرتنه بسط عدل و احسان و فیض
جود و امتنان ایتمکده • و جور عباد و ظلم بلاد ایتمکدن مقدس و منزه
اولمقدر • و ارباب استعداد و استحقاق فیض جود و نوالی ملاحظهٔ
اغراض و نشر فضل و افضالی مطالبهٔ اعواضدن خالی اولمقده طاقت
بشری یتشدکجه موافق ایده • و بالجمله مبدا کامل من جمیع الوجوه فضیلة بو
دخی بنی نوع عنده کامل • و تخلقوا باخلاق الله مضمونیله عامل ایسه ظل الله
فی الارض لقبنه لایق • و خلافت حقیقیه فضیلتیله متصف و فایق
اولور نظم
حق بود همچو شخص و او سایه • سایه از نور میبرد مایه
هرچه در ذات شخص موجود است • بی تفاوت ز سایه مشهود است
رو نظر کن در آن درخت بلند • که چو در خاک پست سایه فکند
هرچه بینی ز شاخ و برک و برش • همه در سایه ظاهرست اثرش
همچنان هرچه ایزد متعال • دارد از معنی عطا و کمال
پرتو ظل آن بود پیدا • از دل و دست حاکم والا
و بو حاکم طبیب مزاج عالمدر • که اعتدال نظام عالمی که صحت
اندن عبارتدر حاصل ایسه حفظ زایل ایسه اعاده ایدر • نته کم طبیب
مزاج انسانی اعتدال مزاج شخص که صحت اندن عبارتدر حفظ و زایل ایسه
اعاده ایدر • و نته کم اعضای انسانینک بعض رئیس و بعض مرؤس و بعضی

بعضنه محتاج و موقوف در. مثلا جگر کدرکه روح حیوانی ایله
حیوة بولمقده بورکه قلبدر محتاج و قلب روح طبیعی ایله
تغذیه ایتمکده کبده محتاج در. و ایکنجیسی دخی روح نفسانی و قوت
حس بولمقده دماغه و دماغ تغذیه ده کبده و حیات بولمه ده
قلبه محتاج در. کذلک بنی آدم دخی بعضی رئیس و بعضی مرؤس و بعضی
بعضندن مستفیض و مستمد و مربی بر جهتدن آخره محتاج و مستکمل در
بنا علیه ابنای نوع ایله اختلاط و تعاون و معاشرت و مظاهرت واجب
لازمه در **نظم** بنی آدم اعضای یکدیگرند • که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار • دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی • نشاید که نامت نهند آدمی
پس اول طایفه که ابنای جنسندن اعتزال و رؤس جبال و کهوف
مغاراتده انعزال ایدرلر و انی زهد و رهبانیت و کمال مرتبهٔ
انسانیت عد ایدرلر وجه معاشلرین خلقه تحمیل و خلقک زراعت و
صناعتلریله مأکول و ملبوسلرین تحصیل ایدرلر انلر قاعدهٔ عدالتدن
انحراف و صفت جور و ظلمله متصف لردر اسملری متوکل و رسملری
متأکل در زیرا کندولر خلقه نفع رسان اولمیوب خلقدن
منتفع و خیر الناس من ینفع الناس و الکاسب حبیب الله اسم و
رسمی انلردن مرتفع در **حکایت** اولنور که بر شخص بر گوشه ده گوردی
که بر روباه نابینا مقعدنده اوتورر کیفیت معاشی سبب

وسبب حرکت و انتعاشندن متعجب و عوز احواله اطلاع ایچون
بر کمیندن بر ایکی گون مترقب اولور. گوردی بر گون بر شیر شکاری
گلور. بر صید گتوروب انده تناول ایدوب بقیه سنی روباه زاده
اولور. بر ایکی گون دخی اوتوردی. ینه بر جانور دخی صید گتوروب
اسلوب سابق اوزره بقایاسندن روباه نابینا تناول ایدر
رزق حیواناته وکالت وعدهٔ حق که. و ما من دابة فی الارض الا
علی الله رزقها مضمونی در. فقده محقق و مبین و داعیهٔ توکل و گوشه
نشینلک درونده مقرر و متعین اولوب بر کنج غاری مسکن قرار
ایدوب توکل رزاق کردگار و فراغت کسب و کار ایلر بر ایکی گون
انزوا و تبصر ایتدکدن صکره عنایت حق و توفیق کریم مطلق
یتشوب هاتف غیب ملهم لاریب طرفندن بر آواز ایریشور که
ای نادان اول جهتدن که کفیل ارزاق و کریم علی الاطلاق سنی و بچه سنک
گبی بنده لرمزی اهمال ایتمیوب فقده اولورسه وعده مز موجبنجه رزقنی
ایصال ایدرز و بو بزه بیّن و اولیامزه بیّن در. اما سن گندوکی روباه
نابینا و بی دست و پا منزلنه الیدوب فضله کسب غیردن حصه دار
و نیم کاسب شیرلرم الندن روباه رزق خوار قلمجق شیر شکاری
اولوب سنک فضله کسبکی غذای محتاجین اولمغه همت ایلسکه نیم
کاسب خیر هم محسن غیر اولسکه نتیجه چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر
چو روبه چه باشی ز ما و امانده سیر • بچنگ آر و با دیگران نوش کن

نه بر فضلهٔ دیگران گوش کن   جو شیر انکه اکردن فربه است
کر افتد جو روبه سک از وی باست   پس روشن اولدی که
کنج غار و قلهٔ کوهسارده انزوا و اعتزال ایتمکدن خلق ایچنده کاسب
وکسب خیر و نفع غیر ایتمکه راغب اولمق اولی و افضل ایمش و بو سببدندر که
دین محمدی صلی الله تعالی علیه وسلم مکارم اخلاقی جامعدر رهبانیت
ملت مسیحیه مخصوصدر که رهبانیة امتی الجهاد بو درکه خواجه نصیر و فاضل دوانی
خلقدن عزلت ایتمک منعنده ایراد ایلدیلر که زیاده عبارات لامعه
و حکایات نافعه ایله ایراد ایلدیلر اما علمای آخرت و مشایخ راشدین
اتفاقی بونک اوزرینه درکه طالب سعادات و سالک طریق حق
اولنلره عزلت خصوصا اوایل سلوکده الزام لازمدر و بر درویش
نیک اندیشکه اوقات و انفاسین عبادت رب الناس و مناجات
قاضی الحاجات استیناسنه حصر ایدوب زوایای مساجد و معابدلکه
کهوف جبال و صحاری و رمالده حق جل و علایه انقطاع و تبتل و حی رزاقه
تفویض و توکل ایتمش اولسه بطال و متاکل و تعلت و مؤنتین خلقه بی وجه
متحمل اولمش اولمز زیرا عبادت حق اهم مهام و اتم مرام در و بونک عباداتی
برکاتیله خلق عالمدن بلالر مندفع و ظلم ظلمه و فسق فسقه سببی ایله نازل
اوله جق عذاب حق انلرک دعاسی ایله مرتفع اولور و بونلرک بریسینک
خلقه نفعی هزاران حاکک زراعدن اکمل و بو طریق جمله اشغالدن اولی و جمیع
وظایفدن افضلدر نته کم شیخ شهاب الدین سهروردی رضی الله عنه عوارف

المعار

المعارف کتابنده بیورر که ان کان دایم العمل لربه فیکفی بالعبادة
شغلا مستقبح اولدر که کنج خلوتده اوقاتی بطالته مصروف
یا کنج عبادت حق مقصودی اولمیوب بلکه جذب قلوب ناس
و سمعه و ریا ایله بر ادنا پس و انجاپس اولمغه مشغوف اوله بونک کبی
کمسنه لر متوکل دکل متاکل و حق ایچون عامل دکل بلکه خلق ایچون مستعمل لردر
اما بعض مشایخ دیرلر که مریده عزلت لازمدر لکن کنج مسجد و کوشهٔ
خانقاه امثالنده منعزل اولوب جمعه و جماعته حاضر اولمق کرک روس
جبال و مغاره لرده و صحرالرده متفرد اولمق مریده مضردر اما صلحای
لبنان شام و ابدال جبل لکام انلرکجه دن خارجدر مریدانلره اقتدا ایتمک مجوز
دکلدر والله تعالی اعلم و احکم چون ظاهر و باهر اولدی که افراد انسانه
اجتماع و تمدن لازم و عامهٔ خلقه اعتزال و انفراد ناممکندر و اختلاط و
اجتماع دخی اخذ و اعطا و بیع و شرا و معامله و مجامله ایتمینجه اولمز و بو
احوالده رعایت عدل و انصاف و دفع ظلم و جور و اعتساف اولمینجه
اجتماعک ضرری چوق و فایده سی یوقدر پس بونک قواعدی قوانین
عدل و سیاست و احکام ضوابط حکومت و ریاستدر معلوم
معمول بها اولمق کرک که اطراف عدالت مسلوک و طرق جور و ظلم متروک
اوله والله الموفق المعین   فصل ثانی محبت بیاننده در
چون ظاهر اولدی که افراد انسان انتظام احوال و تحصیل سعادت و کمال
ایتمکده اجتماع و تألفه محتاج و اجتماع و تألف دخی مضرت مزاحمه و مغالبه

مشتملدر و بو مضرتک دفعی ایکی طریقیله متصوردر بریسی اجرای
قوانین عدالت واحکام سلطنت و ایالتدر که اشارت اولندی
و بو طریق جمهور انام و عامهٔ خواص و عوام و سواد اعظم و اکثر اهل عالم
ایچوندر • ایکنجی طریق طریق محبتدر • و بو طریق خواص افراد و اعیان
و آحاده مخصوصدر • زیرا جمهور خلقک بری برینه محبت ایتمک عادةً محالدر
اما بر جماعت ایچنده طریق محبت اولسه ممکندر و محبت اولنجق طریق عداله
احتیاج قلمز زیرا عدالته احتیاج انکیچون ایدی که هر کیشی مراد و مطلوبنی
کندو الماق استر پس غیری دفع ایتمک لازم اولور • و غیری دخی همچنان
اول مطلوبی کندویه جالب بونک دفعی طالب اولور مزاحمه دن مخاصمه
مطالبه دن مغالبه حاصل اولور • محبت اولنجق کیشی مراد و مشتهاء اولان
نسنهٔ محبوب مراد ایدنجک ایثار ایتمک مقرر • بلکه محبوب تناول ایتمه سی
دخی اشتهی کلور **حکایت** رشحات کتابنده مولانا روحیدن نقل ایدر که
خراسانده بر جوان پارپا واردی که بر صاحب جمال جوانک دریای
محبتنه غریق و آتش عشقیله حریق اولمشدی • همیشه عادتی بو ایدی که بر مرغوب
و تحفه نسنه ر نه مقدار مشقت و غایه تحصیل ایدوب کلوب سر راه جوان جانانه اوزره
مرغوب کندو کندیدن ترقب ایدردی آخر کمسنه کیجرکن الماسنه کندیدن
چقوب بر قودم الملک دیو منع ایدردی حیجان ادغریوب السنه ظاهر و المنوب
نیجه کون اول صفادن که جانان تحفه یه نظر صلدی و مقبولی اولوب الدیغیدو
مسرور و شادان خرابهٔ دل محزونی آباد اولوردی • مولانا قدس سره

ایدر مجبه صوردم دیدم که چون بو تحفه هزار زحمتیله تحصیل ایدرسین
نیچون محبوبکه سنک ایدوکین بیلدرمزسک دیر ایدی که • کمال محبتم طبع
شریفین زیر بار منت ایتمکه مانع و دل دردمندم مبارک خاطری
اول تحفه یی یانده بولمغله نوعا مسرور اولدوغنه راضی و قانعدر • محبت
محبوبله بو دایره ده اولنجق مشتهیات دنیایی دن اوتوری نیچه مزاحمه و مغالبه
و احتیاج اجرای قانون عدالت و سیاست اولور • و حکما دیرلر که
محبت عدالتدن افضلدر • زیرا محبت وحدت طبیعیه مشابه و مشاکلدر
عدالت وحدت صناعیه محاکی و مماثلدر • و بیهاتکه طبیعی صناعی کبی اوله
و دخی محبت مقتضی اتحاد و رفع اثنینیتدر • و عدالت اثنینیت تحققندن
صکره اولور زیرا عدالت انصاف لغتده نصف کلمه سندن مشتقدر
یعنی بر نسنه نک تنصیفنی کندو الوب و نصف آخرینی شریکه النصف
خود اثنینیت اولنده اولور • چون محبت سببی ایله اتحاده که اصل اصول
و وعدگاه قرب و وصولدر • واصل اولنه اثنینیت فوعندن اولان
احکامه نه احتیاج اولور و اندن نه فایده حاصل **بیت**

للعاشقین باحکام الغرام رضا • فلا تکن یا فتی بالعدل معترضا •

حکما ایدرلر که جمله موجوداتک قوام و بقاسی محبتیله در • و محبت جمله
اشیایه ساری و هیچ موجود وجودندن خالی اولمدوغی کبی میل و
محبتدن دخی عاری دکل در حتی نباتات و جمادات دخی عشق و محبتله
متصف و جمله جواهر و اعراض بو چشمه دن مغترف در عناصرک احیاز طبیعیه سینه

میلی غالب و خیر طبیعی دن جهتسه ینه خیر طبیعی طالب و جبر قسری سندن
هارب اولدوغی عشق و محبتدر ۰ و هر جسم عنصری که کیفیات فعلیه دن
که حرارت و برودتدر ۰ و انفعالیه دن که رطوبت و یبوستدر بریسی
ایله متصف اولدوغی عشقدر ۰ مثلا نار حرارت و یبوست و هوا حرارت
و رطوبت و ماء برودت و رطوبت و تراب برودت و یبوست ایله متصف
و مقتضی در انلره عاشقدر که انلره طالب و ریزان و ضدلرندن که غیردر
نفور و گریزاندر ۰ مثلا مائی قربیله تسخین و برودتدن جدا ایلیه لر قاسر
زایل اولسه فی الحال ینه معشوقی اولان برودته انتقال ایدر ۰ و هر جنس
بسیط و مرکب جنسنه میل و محبت و خلافی جنسندن نفرت و هروب ایدر
و خرمای تر ماده سینه میل و انعطاف ایدر و افلاک دخی حرکت دوری
عشقی ایلر که مبدئی جواهر عقلیه و مبادی عالیه تشبه و اشکال و
اوضاع ممکنه سین قوتدن فعله چیقرمغله انلره مبدئیت استفاضه در
ننه کم حکمتده مقرر اولدی و کمال و نقصاندن موجوداته نه وار یسه
جمله سی محبته مترتب و اندن ناشی در ۰ محبت موجب اتحاد و اتحاد قرب
مبدأ ذو الجلالدر غلبه که کثرتک فرعیدر ۰ و اندن ناشی در موجب نقصان
و اختلالدر ۰ و حکمادن بر طایفه ینه مال محبت و غلبه درلر ۰ و سایر فرق
حکما اگرچه بو مرتبه تصریح ایتمشلردر ۰ اما محبتک فضلنه معترف و جمله
موجوداته سریان ایتدوکنه قایل اولمشلردر ۰ و شیخ رئیس ابو علی بن سینا
عشقک جمیع موجوداته سریاننده بر رساله بدیعه تألیف ایتمشلر نظم

سر حب ازلی در همه اشیا ساریست ۰ ورنه بر کل نزدی بلبل بیدل فریاد
اما متأخرون اصطلاحنده محبت ذوی العقولده استعمال اولنور ۰
ذوی العقولدن اولمیان مواضعده عناصرک احیاز طبیعیه سینه میل
ایتدوکی کبی و مرکباتک بعضی بعضنه مزاج و ترکیبده مناسب
و مشاکل اولوب ارالرنده نسبت عددیه یا نسبت مساحیه یا نسبت
تألیفیه دن اسرار غریبه مترتب اولور ۰ و انلره خواص اسرار طبایع دیرلر
مثلا مقناطیس بالخاصه حدیدی جاذب و حدید انی طالبدر و بونک
ضدی سنگ باغض الخل دیدکلری در ۰ نه قدر سرکه یه برقسه لر اطوب
طشره دوشر بو خواص و اسراره مطلع اولنلره علم طلسمات و نیرنجات
حاصل اولور ۰ پس بونلره محبت و ضدی استعمال اولنمز ۰ بلکه میل و هروب
استعمال اولنور ۰ و حیوانات غیر ناطقه اراسنده اولسه الفت و نفرت
دیرلر ۰ و لا مشاحه فی الاصطلاح اما انسانده اولان محبت ایکی
نوعدر بری طبیعی بری ارادی در ۰ طبیعی مادرک فرزندنه محبتی کبی که طبیعت
مادرده بو محبت مفطور اولمیدی تربیت اولادده بو مشقتلری اختیار
ایتمیوب نوع انسان منقرض اولمق لازم اولوردی ننه کم سابقا دخی
دیدک محبت ارادی متعلمک معلمنه مریدک شیخنه محبتی کبی در ۰ و بو دخی
درت صنف در ۰ اولی سریع العقد و الانحلال اولاندر ۰ یعنی تیز
حادث اوله اما ینه تیز زایل اوله ۰ ایکنجیسی بطی العقد و الانحلال اولاندر
یعنی گیج حادث اوله و لکن گیج زایل اوله ۰ اوچنجیسی بطی العقد سریع

الانحلال در • یعنی کیج حاصل اوله و تیز زایل اوله • دردنجیسی سریع العقد
بطی الانحلال اولانلر در • یعنی تیز حاصل اولوب کیج زایل اوله • و سبب محبت
دخی اوچ نسنه در • اولی لذت • ایکنجیسی نفع • اوچنجیسی خیردر کاه
اولور که بو اسباب بعضی بعضله جمع اولوب مرکب اولور • اما لذت
اول محبته سبب اولور که سریع العقد و سریع الانحلال اوله زیرا
لذت سریع الحصول والزوالدر • اکا تابع اولان محبت دخی ایله
اولور • اما نفع اول محبته سبب اولور که کیج حاصل اولوب تیز زایل اوله
زیرا نفع آخر دکمه ده متحقق اولمز اولسه دخی مستمر اولمیوب تیز زایل
اولور خصوصا بو زمانده که خلق بری برندن اومدوغی بو بیوک
نفع اولدر که ضرر ایرشدرمیه نظم انا الغنی من ترک القبیح به •
فی اکبر الناس احسان و اجمال • پس بو مقوله اولان نفعه مترتب
محبت دخی ایله اولور • اما خیر شول محبته سبب اولور که تیز حاصل اوله
و کیج زایل اوله • زیرا اهل خیر اراسنده محبت جانی و موانست
روحانی واردر • لابد محبت دخی تیز حاصل اولور و کیج زایل اولمه سنک
حکمتی بودر که اهل اراسنده اتحاد حقیقی واردر پس انفکاکی متعذر •
یا متعسر در • اما نفعله خیردن اوچونجی مرکب اولان سبب ایله حاصل اولان
محبت کیج حاصل اولوب کیج زایل اولانلردر • کیج حاصل اولدوغی زیرا ایکی
یا اوچ نسنه نک بر یره کلوب جمع اولمسی کیج اولور • خواجه نصیر و
مولانا جلال دوانی زیرا نفع و خیر بو ایکی حالی اقتضا ایدر دیو تعلیل

ایلدیلر • بعده مولانا جلال ایدر • نظر دقیق اقتضا ایدر که لذت و نفعدن
مرکب اولان حصولده متوسط زوالده سریع اوله لذت و خیردن
مرکب اولان حصول و زوالده متوسط اوله نفعله خیردن مرکب حصولده
متوسط زوالده بطی اوله • و بو مرکبلرده دیدیکموز احکامک علتلری
بسایطک اقتضاسنی ملاحظه ایدن کمسنه یه ظاهر اولور انتهی کلامه و بو
مقامده دخی تفصیل و تدقیق ممکندر • اما اطنابدن احتراز ایلدک و
دخی ایکیدن مرکب اولنلردن اوجدن مرکب قیاس اولنه دیو اراده
ایتمدک والله تعالی اعلم • و محبت صداقتدن اعمدر • زیرا محبت جمع
کثیر اراسنده اولور صداقت اولمز ازکشی اراسنده اولور و عشق
دخی اخصدر • زیرا عشق برکشی یه اولور بر کوکلده ایکی کمسنه عشقی صغمز بیت
ز لوح خاطر عاطر غبار غیر بشوی • که شرط عشق بود دل یکی و یار یکی •
و عشقک علتی یا افراط طلب لذت یا افراط طلب خیردر • اولکی عشق
بهیمی و مذمومدر • و انک علامتی اولدر که محبک اکثر استحسانی اعضا
و شکل محبوبه اوله • خصوصا اعضا قاع و افخاذ و ارداف کبی ساده
روجوانلره و نسا قسمنه اولان محبت اکثر بو قسمدر • اکثر دیدک زیرا
بعضی سالکلر صور حسان محبتنه کرفتار اولوب جمال مقید ضمننده جمال
مطلقی مشاهده سین دعوی ایدرلر دیو بیت آن دکر کرچه عاشق صورتست
لیک معشوقش از صور دیکرست • حسن معنیست دیده در صورت
چشم از ان دوخته ست بر صورت • ایکنجی عشق روحانی و محموددر

وانک علامتی اولدر که محبتک اکثر استحسانی و محبوبک اخلاق و شمایلنه
اولور مشایخ عظام و علمای کرام اولان عشقی بو قسمدر • و دخی حکمایدر
که نفعک عشقده اصلا مدخلی یوقدر • نه استقلالا و نه غیره تبعیتله
اما لذتک شبان احداث جوانلرک محبت و صداقتلرنده سبب اولمه‌سی
اولور چون لذت سریع الزوالدر • صداقتلری دخی سریع الزوالدر
از زمانده نیچه دفعه مصادقت و نیچه دفعه مفارقت ایدرلر بیت
وفاداری مجو از بلبلان چشم • که هر دم بر گل دیگر سرایند
و شیوخ و انلر طبیعتده اولنلرک سبب صداقتی اکثریا نفعدر نفعده
فی الجمله دوام اولمغله صداقتلری دخی دایم اولور امید منفعت
منقطع اولیجق صداقت دخی مرتفع اولور • امّا اهل خیرک چون سبب
صداقتلری خیردر • و خیر اکثریا ثابت و غیر متغیردر • لابد صداقت
اهل خیر دایم و تغیردن مصون و سالمدر • چونکه انسان طبایع
مختلفه دن ملتئم و نظام وجودی عناصر متباینه دن منتظمدر پس
هر لذت که بعضنک طبعنه ملایم اوله آخرک طبعنه مخالف و مباین
اولمق اولور پس لذت جسمانیه شوایب آلامدن معرا و مشتهیات
حسیه دکمه ده کدورات مکارهدن مبرا اولمش کم دیمشلردر نظم
جمع الزمان فلا لذیذ خالص • مما یشوب ولا سرور کامل
اما چون جوهر روح انسانی خواین عالم بالا و طوطی نفس ناطقه
بساتین جنان ملا اعلی دندر • بسیط در نورانی و مرفه و ترکب طبایع

اختلاف امزجه دن منزه در • انک لذتی شوایب المدن مصون و سعادت
نوایب محندن مامونـدر • و بو لذته سبب اولان محبت عشق و محبتک
اعلی و افضلی و اشرف و اکملیدر • و اول حکمت و معرفت و محبت الهیدر
که بهترین سعادات و کاملترین مطالب و مراداتدر • نشأه اخرویه منزلکه
معنویه ده انسانه نافع حقیقی ابدی و محصل منافع و مطالب سرمدی بو محبتدر
عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ • قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت
و تعریف و تقسیم محبتی ایراد ایتمکدن مقصود دخی بو محبته اشارت و ایمادر
و مشایخ حقیقت و روندکان طریقت که بو باده‌نک جرعه‌سندن
نوش و خمخانه تجرید و تفریده ما سوایی فراموش ایتمشلردر • بو عشق و
محبتک تعریف و توصیفنده نیچه فواید و فرایدی • و جواهر اشعار و قصایدی
گوشواره گوش روزکار ایتمشلردر • اگرچه حق تعریفی اقوال شارحه ایله متعذر
و حقیقت توصیفی من لم یذق لم یعرف پرده‌سنده مستتردر • ولکن غرض اری
تشویق راغب و ترغیب طالبدر • جمله‌سندن شارب نصیب فایض
ابو حفص عمر بن فارضدر • که میمیه مشهوره‌سنده بو بیله افتتاح کلام ایدر نظم
شربنا علی ذکر الحبیب مدامه • سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم
و بو در رسلکی بو بیله اختتام ایدر که • علی نفسه فلیبک من ضاع عمره
و لیس له منها نصیب و لا سهم • و میخانه نشین عشق و غرام • پیاله کش عارف
جام • مولانا نامی عبد الرحمن جامی اکا شرح فارسی تحریر ایدوب رباعیات
شورانگیز له معانی ابیاتی ترجمه و تقریر ایتمشدر • جمله‌دن بری بودر که نظم

هرکس بویی ز بادهٔ عشق شنید • از کوی جنون درخت بمنجا کشید
وانکس که بکام ذوق از آن می بخشید • فهمش هرکز بسر آن می نرسید •
غرض بو تفصیلدن بو محبتک اهل الله • و سالکان راه ارهسنده معروف
ونیجه سعادتمندلر که یحبهم ویحبونه شرفی ایله مشرفلردر • بو صفتله متحقق و
موصوف ایدوکین بیان ایتمکدر • زیرا خواجه نصیر بو مقامده بو محبتی ذکر
ایتدکدن صکره بعضی متألهلر یعنی الهی لر بو محبتی دعوی ایدرلردیمشدر
بو کلامدن نوعی انکار و استبعاد کلدوکیچون نوع مقامده ذکر اولندی •
وعن قریب شرح و بیان اولنسه کرک • پس حالا به حکما کلامی شرحنه شروع
ایده لم ارسطاطالیس ابو قلیطس حکیمدن نقل ایلمش که اشیا مختلفه نک بری
بری ایله التیام و تألفی تام اولمز اما اشیای متشاکله بری برینه دایما مسرور و
مشتاق اولورلر • و بو کلامی بویله شرح ایتمشلر که جواهر بسیطه اراسنده
تشاکل و بری برینه اشتیاق اولسه لابد ارالرنده تلاقی روحانی اولوب
اتحاد معنوی نک انواری ملتمع موانع کدورات تباین و اختلافکه لوازم
مادیاتدر مرتفع اولور • اما اجسام و جسمانیات اراسنده تلاقی ذوات و
حقایق اولمز بلکه سطوح و اطرافله اولور • کورمزمیسین که بر جسم بر جسمه غایت تلاقی
اولمه سی اولدر که بونک سطح ظاهری اونک سطح ظاهرینه مماس اوله برینک
حقیقتی و ذاتی اخرک حقیقت و ذاتنه نیجه ملاقی و متصل اولور • پس نوع ملاقات
قنده و روحانیات ارهسنده اتصال ذاتی و ملاقات حقیقی قنده
اجسامک اتصالی ادنی نسنه ایله زایل و جزئی نسنه میانه ده حایل اولور اول

ببهد

سببدن اکثر عشاق ملاقات جسمانیه ایله راضی اولمیوب زیاده یه که
تلاقی روحانیدر متقاضی اولورلر و بو معنایه شاعر عربی خی اشارت
قیلمشدر نظم اعانقها والنفس بعد مشوقه • الیها وهل بعد العناق تدان
والثم فاها کی تزول صبابتی • فیشتد ما القاه من هیمانی
کان فوادی لیس یشفی علیله ⁂ سوی ان یری الروحین یمتزجان
وچون جوهر روح و آیینه نفس ناطقه دن کدورات غواشی صور کونیه
و ژنک زنک انطباعات حسیه دن که طرق حواس ظاهره و باطنه دن
حاصل و آیینهٔ نفسله صور غیبیه اراسنده حایل اولمشدر • چون صیقل
ریاضت و جلای طاعت و عبادتله پاک اوله لاجرم لوامع انوار
الهی و بوارق عالم نامتناهی مشاهد اولور • زیرا مرات نفس ناطقه ایله
جمال غیب و مستوران عالم لاریب اراسنده هیچ حایل و عایق یوقدر
الا ژنک کدورات آیینه نفسده صور کونیه دن حادث اولمشدر
چون ریاضت و تصفیه ایله بو کدورات مرتفع اوله هیچ عمل آخر و فعل
جدید اولمدین مشاهده و تجلی لازم و حاصل در • چون نوع انجلا سعادتی
حاصل و آیینه نفس دن اول کدورات زایل اوله • انجذاب عالم انس و عشق و
محبت جمال قدس قوت بولوب پروانه وار شمع جمال ازل شوقنه
پر و بال وجود موهومنی سوخته و مقام وحدت حقیقی ده که منتهای
مقاماتدر افروخته اولوب لذت مشاهده جمال ازلی ده مستغرق و عین الیقین دن
حق الیقینه و اصل مطلق اولوب و بو مقامک صاحبی قنده تعلق مذلهٔ تجرد

بیننده اولنقدر فرق یوقدر • زیرا ریاضات ومجاهدات وورزش
آداب شریعت وعبادات برمرتبه وارمشدرکه استعمال قوای
بدن مشاهدهٔ جمال حقیقیدن مانع ونقد لیلة القدره واصل اولوب
اطفال کبی شب عیدهٔ انتظاره دایه قانع اولمز شعر
امروز دران کوش که بینا باشی • حیران جمال آن دلارا باشی
شرمت بادا چو کودکان در شب عید • تا چند در انتظار فردا باشی
بلی غواشی جسمانیه دن تجرد تام • واطلال ودمن قوای بدندن رفع
سرادق وقلع خیام ایدیجک همای تجردده خرامان ریاض عالم
قدس وتنزه دهٔ کشیده دامان اولیجق مشاهدهٔ جمال حق اصفی واجل و
لذت وصال وانتهاج قرب واتصال اولی واکمل اولور • زیرا نشاهٔ
دنیه وتعلق بدنده اکرچه دقایق اسماء وصفاتدن مشاهدهٔ جمال وحدت
ذات میسر اولور نته کم لسان الغیب • وردی کش میخانهٔ لاریب •
حسب حال وذوق جام وصالدن خبر ویرورکه بیت
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند • واندران ظلمت شب آب حیاتم
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند • باده از جام تجلی صفاتم دادند
اما شوایب اخیال که مقتضای عالم بعد وانفصالدر بالکلیه مندفع
اولمز پس شهود تام که رقیبان خیال واوهام دغدغه سندن
بالتمام خالی اوله خلوتخانهٔ تجرد ملابس اجسامدن غیریده اولمز انکچون که
بعض عشاق جمال ازل نقاب کون وحجاب بدندن تخلص ارزو پسندن

نظم غزل ایدوب دیرلرکه نظم حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوش دمی که ازین چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست •
روم بکلشن رضوان که مرغ آن چمنم •
جکونه طوف کنم در فضای عالم قدس •
که در سراچهٔ ترکیب تخته بند تنم • وحکایت اولنورکه سردفتر
عشاق مست جمال علی الاطلاق • راهبر عشق سرمدی خوانندهٔ اسرار
فقر محمدی • سلطان ملک معنوی • خداوندکار مولانا جلال الدین
قونوی بو مقام تفرقه دن عزم رحلت وقصد نهایت وصلت
ایدوب بستر مرض موته وضع پهلوی مبارک ایتدکده اصحاب و
احباب دل شفته لری نای کبی خوف فراقندن نالان اولدقلری کوزدوب
بیورردی که واصل بزم ازل شمس تبریزی اول جانبه جکر یاران بو
طرفه جکر امابر مرحال کتمک کرک • دیرلرکه حضرت ولی خطیر شیخ کبیر
صدر الدین قونوی • رضی الله تعالی عنه عبادت عیادت ایچون بالین
مبارک حضرت مولانایه کلوب شفاکم الله تعالی شفاءً عاجلا رفع
درجات وصحت کلی روزی اوله • مولانا جان عالیانده صحتلره
ارزانی در نظم ایکی جهانک جانی سنین جانانه صحت یار شور
عشق ازل برهانی سین برمانه صحت یار شور • دیوجک حضرت
مولانا قدس سره شمدندن صکره شفاکم الله سزه اولسون عاشق ایله

معشوق آراسنده بیمان شعردن بر پیراهن قلمشدر • استمزمی سنزکه آنی
دخی چیقروب نور نوره متصل اوله شعر گفت لبیش کز جنس ششتر است
اعشاق بی حجابش خوشتر است • من تن پیرون شوم او از جبال
میخرامم در کفایات وصال • و بو محبت که ذکر اولندی نهایت
مراتب عشق و کمال مطلقدر • و ذروه مراتب و اصلان غایت مقامات
کاملاندر بیت عشقست هرچه هست بگفتیم و گفته اند •
عشقست بوصل دوست رساند طرب راست • فقیر ایدر بو قدر
ذکر ایتدیلر • خواجه نصیر و فاضل دوانی عشق حقیقی و محبة الله جل و علا توصیف
و تعریفنده که فقیر کندو جانبمدن نیجه اشارات شریفه و عبارات لطیفه
ضم ایدوب نقل و ایراد ایلدم که انلرک کتابلریله بو فقیرک نوشته سینه
نظر تطبیق ایلینلر بو فقیرک سعی و زحمتین بیلورلر • اما چون بو مقام مقام
عالی و فایق و خلاصه سعی ایام و لیالی اولمغه لایقدر • و سابقا وعده
دخی ایتمشدک • پس دخی سعی متواتر و متوالی و سابقدن زیاده نقل کلام
اعالی ایده لم اگر گوش محبت مفتوح و صدر سینه ارادت مشروح
بیوریلورسه بیت لئن کان هذا الدمع یجری صبابة
علی غیر لیلی فهو دمع مضیع • مراد اشارت اولنمشدر که بو فقیر چون
بونک امثالی عالی مقاملردن بی نصیبدر • لابد انوک شرح و بیاننده
کسا خلق ایتمه سنده غیر مصیب در • و لکن من تشبه بقوم فهو منهم
زمره سینه قریب اولمق رجاسینه بعض اکابرک کلامنک ترجمه سی ایراد

اولمغه

اولنمغه اقدام اولندی جناب سامی مولانا عبد الرحمن جامی
قدس سره بیورر اگرچه محبت بر شربتدر که ذوق ایتمین بیلمز
و بر محبتدر که نه ایدوکین ادراک قیلمز • ولکن بر جماعت که تعریف
ماهیات و توضیح خفیات معتادلری • تعریف و تقسیم ایدوب
دیمشلر که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علادر • کندو جمالنه میل ایتمه سیدر
جمعا و تفصیلا و اول دخی یا جمعدن جمعه اوله • و اول حق جل
و علا جمال ذاتنی کندو مرآة ذاتنده کاینات توسطنسز مشاهده
ایتمه سیدر • یا جمعدن تفصیله اوله • و اول حق جل و علا مظاهر
کایناتده جمال ذاتن مشاهده • و کمال صفاتن مطالعه قیلمه سیدر
یا تفصیلدن تفصیله اوله • و اول اولدر که اکثر افراد انسان
عکس جمال مطلقی آثار مرایاسنده مشاهده ایدوب اما جمال
مقیده زایلی مقصود کلی ایدینوب انوک وصالی ایله خرسند و فراقی
ایله دردمند اولمقدر • یا تفصیلدن جمعه اوله نته کم بعض
خواص حجب و استار شئون و صفاتی که مبادی افعال و آثاردر
خرق ایدوب متعلق و قبله گاه توجهلری ذات متعلق الصفات
حق تعالی اولمقدر • و چون ذو الجلال و الجمال و الکمال ان الله جمیل
یحب الجمال مقتضاسنجه محبت جمال و کمال صفت ذات متعالیسی
و آدمی نک دخی ان الله خلق آدم علی صورته مستدعاسنجه صفات
حق جل و علا خلعت عالی قیمت ذاتی اولمشدر • لا جرم خاطری

حسن و جماله مایل و باطنی فضل و کماله منجذب اولمق نشوهٔ اصلی و
عادت جبلّیسیدر و دخی مقرردر که تفاوت درجات محبان تفاوت
طبقات محبوبلریله اولور نه قدر محبوبک مایهٔ حسن و بهجتی اغلب و اکثر اولسه
اول قدر محبک دخی مایهٔ عشق و محبتی اعلی و اوفر اولسه کرک و انوک
اعلای درجاتی محبت ذاتیدر که محبک میل و انجذابی محبوب حق
و مطلوب مطلقه ایله اوله که دفع و رفعنه قادر اولمیوب تعیین سبب و
تمییز مطلب ایتمکه دخی قادر و طالب اولمیوب کندوده انجذاب
نه سببدندر بیلمیه و علامتی اولدر که محبوبک نعوت متقابله و
وعد و وعید و تقریب و تبعید کبی قسده برابر اولوب صفات
جمالدن نیجه خوش حال اولورسه نعوت قهر و جلاله اول وجهله
راضی و قانع اوله و دخی بیورر که محبت متحابین اراسنده
اولان مناسبتک ثمره‌سی قدر مابه الاتحاد مابه الامتیازه
غلبه ایتمه‌سیدر و محبت حق جل و علا اوج مرتبه‌در مرتبهٔ اعلی محبت
ذاتیدر که ذکر اولندی انک تالیسی اول محبتدر که حق جل و علا
مختص تام اولان امور توسطی ایله اوله معرفت و شهود و قرب کبی و
مرتبهٔ عالی بونک تالیسی اول محبتدر که حضرت حقه اختصاص تامی
اولمیان امور سببی ایله اوله مرادات عاجله کبی مآکل و مشارب و
مراکبدن یا سعادات آجله کبی حور و غلمان و جنت و رضوان کبی
و دخی بیورر که محبت ذاتینک ما عداسی ایکی قسمدر بری محبت

اسما

اسمائی و صفاتیدر و اول محبت حق جل و علانک بعض اسما و صفاتنی
افضال و انعام و اعزاز و اکرام کبی که اضدادنه ترجیح و ایثار ایده
کندویه اول صفاتک آثاری وصولی ملاحظه‌سی اولمقسزین و بری محبت
آثاریدر و اول ایثار و اختیار که کندویه آثاری وصل اولمق
ملاحظه‌سی ایله اولندر و محبت لایزال صدد تغیر و انتقالده‌در
زیرا محبوب صفات حمیده و افعال پسندیده ایله که محبک محبتی انلره
ایدی تجلی ایدرسه عشقی زیاده و توجه و اقبالی موجب السعاده اولور
و اگر اول صفاتک متقابلاتیله که ملایم هوا و موافق رضاسی دکل ایدی
تجلی ایدرسه توجهدن منصرف و اعراض و ادباریله متصف اولور
قال الله تعالی و منهم من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمئن به
وان اصابه شر انقلب علی وجهه رباعی چون یار وفا کند درو آویزی
ور تیغ جفا کشد ازو بگریزی • آب رخ عاشقان حرامی ریزی
کاش از سر کوی عاشقی برخیزی • و ادنای محبت محبت آثاردر
که متعلقی جمال آثاردر که حس ایله معتبر و قالب تناسبنه نفخ اولنمش
روحله مفسردر و محققلر شرح و حددر که کثرتده ظهور ایتمشدر دیرلر
و اول دخی ایکی قسمدر بریسی معنوی روحانی تناسب و اعتدال
اخلاق و اوصاف کمال کبی که متعلق عشق و محبت طالبان عاشق
و مریدان صادقدر و بری دخی محجوب صورت غیر روحانی
اولندر تناسب اعضا و حسن شکل کبی که بعض حسن و ملاحتله موصوف

اونلره عارض اولور و بو مقوله صور عنصریه ده مشاهدهٔ جمال ایدوب
شوریده حال اولنلر درت طبقه در **طبقهٔ اولی** شول روشن
دللردر که نفوس طیبه لری شوایب شهوتدن مصفا و قلوب طاهره
لری لوثدن طبیعتدن مبرا اولمش اوله مظاهر خلقیه ده وجه حقدن
غیری ملاحظه ایتمیه و مرایای کونیه ده جمال مطلقدن غیر مشاهده
قلمیه پس عشقده شکل زیبا و صورت مطبوعه مقید دکللردر
بلکه عالمده هر صورت که وار در اول اشکال عکس ایدر انلره نسبت
رباعیه عارف ز وجود خویش رستست الحق
در بحر شهود حق شده مستغرق • بر خود حجب حسن مقید زده شق
حیران شده در نور جمال مطلق **طبقهٔ ثانیه** اول پاکبازلردر که
نفسلری غایت حده مظهر اولوب ریاضت و مجاهده ایله احکام
کثرت و ظلمت طبیعتدن فی الجمله صافی اولمش اوله لکن تمام احکام
طبیعت بالکلیه زایل اولمیوب معانی مجرده ادراکنه نشأه لرینه مناسب
مظهردن غیریده قادر اولمیه لر لاجرم انسانده که اتم مظاهردر
رابطهٔ حسن متعلقلری اولوب آتش شوق و شعلهٔ عشقلرین افزون ایدوب
بقایای احکام مابه الامتیاز محترق و حکم مابه الاتحاد غلبه ایدوب
آخر میل حبی اول مظهردن منقطع اولوب سر جمال مطلق صور حسن مقیددن
تجرید اولنوب مشاهده بابی مفتوح و مجازی عارضی اصل حقیقی اوله **رباعیه**
بس کس که بدید روی خوبان طراز • افتاد ز داغ عشق در سوز و گداز
در مجلس شوق تو شده محرم راز • نوشیده می حقیقت از جام مجاز
طبقهٔ ثالثه اول گرفتارلردر که احتجاب و عدم ترقی ده قلمش
اولهلر و تعلق حبی لری صور حسنه دن تجاوز ایتمش اولمیه شهود و کشف
مقید حاصل قلمش اوله • ولیکن میل حبی لری بر صورتدن منقطع اولدقده
بر صورته دخی مبتلا اولوب و ایما بو کشاکشده قلهلر **رباعیه**
ای خواجه ز حسن خاکیان خو وا کن • آهنگ جمال اقدس اعلا کن
تا چند در آب چاه می بینی ماه • ره تا فلک ز اوج چرخ سر بالا
طبقهٔ رابعه شول آلوده لردر که نفس اماره لری مرده
و آتش شهوتلری افسرده اولمیوب اسفل السافلین طبیعتده
قلمشلر و سجین سجینده رخت بهیمیت صلمشلردر • صفت رقت و
لطافت انلرده مختفی و نشأه عشق و محبت انلردن منتفی در • محبوبان مجازی
اغوش و محبوب حقیقی بالکلیه فراموش ایتمشلردر • و آرزوی طبیعت
لریله آرام ایدوب هوای نفسنه عشق دیو نام ویرمشلر هیهات هیهات
رباعیه اینان ز کجا و عشق بازی ز کجا •
هندو ز کجا زبان تازی ز کجا • چون اهل حقیقت سخن عشق کند
بیهوده این قوم مجازی ز کجا • و دخی بیوررکه اسباب محبت
بش در • اول نفس کند و وجودینی و بقاسنی سومه سیدر • و بو محبت
بالضروره معلومدر که هر کشی وجود و بقاسی طالب و ابقای وجودی
ایچون مضرتلری دافع و منفعتلری جاذبدر • پس حق جل و علایه که

موجد و مبقی اولدر محبت ایتمک اولی والزم در رباعیه

تا کی بهوای خویش یکدل باشی ● وز حق ببقای نفس مایل باشی
ای برده بسایه رخت دریای درخت ● سهلست که از درخت غافل باشی

ایکنجیسی حب منعم و محسن در که جبلت النفوس علی حب من احسن الیها
لکن مخفی اولمیه جون منعم خلق و ابقا ● و قلبنه انعام ایتمک عزیمتنی القا ایدن
حق جل و علا در ● پس اصل محبت حضرت حقه ایتمک اولی والزم در رباعیه

بین نعمت از و که نعمت دیدن از وست ● کو شکر کسی که شکر ورزیدن اوست
بخشش ز خدای دان که در ملک وجود ● بخشنده و بخشیده و بخشیدن از وست

اوچنجی محبت صاحب کمال در ● مشایخ اهل تقوی و علماء صاحب فتوی
کبی و اول حضرت که جمیع کمالات رشحات احسانی و معارف فوحات
نسیم انعامی در ● محبت اولی والزم در ● دردنجی محبت جمالدر جون
جمال عاریتی که عکس و خیال و ادنی نسنه دن قابل زوال در ● محبت اولنه
جمال جمیل علی الاطلاق که جمال ممکنات انوک پرتو انواری و ظهوری
تقید مظاهردن عاریدر ● محبت اولی والزم در رباعیه

که جلوه کر از عارض کلگون باشی ● که خنده زن از لؤلؤی مکنون باشی
در پرده چنین لطیف و موزون باشی ● ان لحظه که بی پرده شوی جون باشی

بشنجی اول محبت در که نتیجه معارف روحانی اوله ● و بو تعارف متحابین
اراسنده مناسبت اولمغه مترتبدر ● و مناسبت دخی روحین فراجده
مشترک اولمغه متفرعدر ● یعنی ایکی کسنک مزاجی درجات اعتدالدن

درجه ده واقع اوله تحقیقا یا تقریبا زیرا ارواحک تفاوت درجاتی
بعد قضاء الله تعالی و قدره تفاوت درجات امزجه یه مترتب در
مثلا مزاج جناب رسالت پناه خاتمیت دستگاه صلی الله علیه و سلم
اعدل امزجه انسانیه در ● و هر مزاج که اول اعتداله قریب اوله بعید
اولاندن حسن و اکا فیض اولان روح اعلی و اشرف اولور پس ایکی مزاج
اعتدالدن درجه ده یا بری برینه قریب اولسه فیض اولان روحلر مراتب
شرف و علودن مرتبه ده اولوب ارالرنده تعارف اولور و تعارف
ایتلافه سبب اولور نته کم حدیث مشهورده وارد اولدی که الارواح
جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف و
جون تعارف روحانی که بو اسباب مترتبه در ● موجب محبت اوله در
پس خالق ارواح و مسبب اسباب که مفیض کل در ● محبت اولی والزم

رباعیه ای رفته بعشق داستان من و تو ● در مهر و وفا یکیست جان من و تو
من بنده آن یگانه کز عهد ازل ● ز و خاست یگانگی میان من و تو

جون محبت حق و عشق محبوب مطلق ذکر نده مشایخ طریقت و عارفان
حقیقت اولندن بو قدر نسنه نقل اولندی ● شمدیدن صکره ینه
موضوع کتابه رجوع و ایراد کلام حکایه شروع ایده لم پس محبت
الهیدن که سببی لذت عقلیه در ● نازل و ادنا اولان محبت اهل خیرک
بری برینه محبتلری در ● که سببی خیر در ● و جون خیر غالب دایم اولور پس
محبت اهل خیر دخی قایم اولور ● بخلاف سایر محبتلر که معرض زوال و

فناوه در. نته کم آیه کریمه ده کلدی که الاخلاء بعضهم لبعض عدوّ الا
للمتقین و بو محبت اهل خیره مخصوص در. اما سببی لذت یا نفع اولان
اخیاره و اشراره اولور. و سریع الزوال اولور و کاه اولور
سبب محبت و صداقت موضع غربت و شدائدده اجتماع ایتمکله
مثلا یا بر سفینه ده یا بر خیمه ده یا مطلق بر سفرده بیله اولمغله
وحقوق صحبت ثابت اولمغله اولور و بونک سببی اولدر که.
انسان بالطبع انسه مائلدر. و انکیچون انسانه دیرلر پس لفظ انسان
انسدن مشتق در نسیاندن دکل نته کم بعضلر ذاهب اولدیلر و نظم
ایتدیلر م وسمیت انسانا لانک ناسی. فقیر ایدرین بن بویله نظم
ایتمک کرک م وسمیت انسانا لانک آنس. چون انس خاصیت
انساندر. و هر شیئک کمالی خاصیتنی اظهار ایتمکدر. پس کمال انسان
بنی نوعنه انس ایتمکله اولور. و بو انس دخی سبب محبت و اجتماع
تمدن اولور و انسان مدنی بالطبع اولدوغنک بر موجبی دخی بودر
و افراد انسانک بری برینه استیناس و اجتماعی عقلا حسن اولدوغی
شرع دخی تاکید ایتمشدر. و بش وقت نمازی مسجد محلّه ده اجتماع ادا
ایتمکی فرمان بیوردوغنک بر حکمتی دخی بودر که اهل محلّه بو اجتماع
برکتیله استیناس ایله متحلّی و بغض و عداوتدن که رذیلتدر متخلّی اولهلر
و هفته ده بر کون مجموع اهل مدینه مجتمع اولوب نماز جمعه ادا
ایدوب ارالرنده توحش و بغضا مرتفع و نور ایمان و تألّف که.

هو الذی الّف بین المؤمنین مقتضاسنجه نعمت حق در مطمع اوله
و هر بلده ده ایکی اجتماع ایلدی که اهل مدینه دن غیری اهل روستانک
اطراف دخی نماز عید قیلوب ارالرنده مؤانست و الفت حاصل
و توحش و تنکّر زائل اوله. و بوندن صکره عموم امّت موقف حج و عرصهٔ
عرفاتده بر دفعه جمع اولمق فرمان ایلدی و اکا وقت معیّن ایلدی
که موجب حرج اولمیوب تیسّر زماننده اول مواقف شریفه ده اجتماع
ایدوب اهل محلّه و مدینه ارالرنده اولان انس و الفت اهل مملکت
ارالرنده دخی اولوب و اول بقاع شریفه یه تعیین ایتمه نک حکمتی
اولدر که صاحب شرعک محلّ ولادت و منزل دعوت و عبادتی و
مهبط وحی آسمانیدر. پس صاحب شرعه تذکّر و تعظیم و محبّت زیاده
اولوب توجه و رقت قلب انبعاث و اطاعت و ارادت افزون
اولور. و بو احکامک ملاحظه سندن عاقل لبیب فهم ایلر که غرض
شارع صلّی الله علیه و سلّم مهما امکن تحقیق رابطهٔ وحدت و رفع
غائلهٔ کثرتدر. و سائر احکامده دخی بو غرض ملحوظدر. و دعوت انبیا
علیهم السلام حیثیت علم و اعتقاددن توحیده اولدوغی کبی حیثیت
عمل و اجتهاددن دخی توحیده در. و نماز جماعت نماز منفرددن
بر روایتده یکرمی بش درجه و بر روایتده یکرمی یدی درجه افضل
اولدوغی حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و سلّم قصد ایلدیکی
خطبه یه استخلاف ایدوب نماز جمعه یه حاضر اولمیانلرک جامه سی احراق

اندام بیوردوغی بو سببدندر که عبادت جماعتده صورت وحدت
بولوب واحد حقیقی یه اقرب وقبوله انسب اوله وشرف جماعتده
دخی اسرار وار در بو موضع تفصیل دکلدر • بز ینه محبت تفصیل وتقسیمنه
کله لوم محبت الهیدن غیری محبتلرده انعقاد وانحلال جهتندن نیچه
اقسام واحوال وار در • زیرا شول محبتلر که سببی لذت ومنفعتدر
لذت ومنفعتک وجودی وزوالی اعتباریله اوج قسم در • اولکیسی
محبت دخی معا منعقد ومعا زایل اولندر • ایکنجیسی بر جانبدن منعقد
آخردن اولمیندر • اوجنجی ایکی جانبدن منعقد اولدقدن صکره معا
زایل اولیوب بر جانبدن زایل اولوب آخردن باقی قلندر • وبو
اوج قسمک هر برینک سببی لذت یا نفع اولمغله ایکیشر قسم اولوب
اقسام التی اولور • ایکی جانبدن سبب لذت اولان زوجین کبی
وزن وجوان متعاشقین کبی بری لذت وبری نفع اولان مطرب ومستمع
که مستمعک سبب محبتی لذت سماع ومطربک مال مستمعدن انتفاع در •
وعاشق ومعشوق کبی وایکی جانبدن منفعت اولان نیه زوجین کبی
که زوج انفاق جهتندن نافع وخاتون تربیت اولاد وطبخ وغسل جهتندن
نافعدر • بر طرفدن منفعت آخردن لذت سببی ایله اولان محبتده
شکوا وعتاب چوق اولور • زیرا طالب لذت استعجال ایدوب
دوام استر کرک • فی الجمله تأخیر یا مرادی اوزره توفیر اولمیجق آغاز
شکایت ونفیر ایتمه کرک جانب آخر که کاه ناز ودلال کاه شامت و

ملال کلوب کند وتوقعی قدر منفعت بولمیوب عتاب وشکایت ایلیه
کرک اول سببدندر • عاشق ومعشوقلر اراسنده وصال قایم اولمیجق شکوی
وعتاب دایم اولور ومطرب ومستمع مابینی شکوی وعتابدن خالی اولمز
وبو مقوله محبته محبت لوامه دیرلر • لوامدن خالی اولمدیغیچون پادشاه ورعیت
وغنی وفقیر وخادم ومخدوم ارالرنده محبت بو قسمدندر شکوی و
تظلمدن خالی دکلدر • زیرا هر بری آخردن بر نوع محبت استر مرادی
اوزره اولمیجق شکوی وتظلم ظاهر اولور وعدالت رعایتی اولمیجه
بو شکوی وتظلم مرتفع اولمز • مخدوم خادمدن خدمتده دوام و
قیام واهمال وتکاسلدن غایت اجتناب وفهم غرض وتحصیل مرامده
نهایتده اهتمام ایستر خادم رعایت مأکل وملابس ومراکبنده
نهایت عنایت طمع ایدر جانبیندن ملحوظ اولان مفقود اولیجق
شکایتلر • وحال بر ملالدن حکایتلر پیدا اولور خصوصاکه خادمده
لامعه حسن ومخدومده رایحه عشق اوله طرفیندن انواع تمنا واصناف
تظلم وتجنی اولسه کرک • انکیچون عقلا مملوک صاحب جمال واکا عقد
قلب وآرزوی وصال ایدوب دیدیلر • **بیت** •
غلام آتشین باید وحشت زن • بود بنده نازنین مشت زن
یاراندن بعض غلام صاحب حسنی سرکش وماننده آتش اولدوغندن
شکایت ایدیجک ای برادر خدمتکاری بلک یوزلو استمه سرکش و
آتش اولمسون دیدم کلستان حکایتی در • که بعضی خواجه لر صدیقنه

غلام صاحب جمالدن شکایت ایدوب بو غلام اگرچه پر اعتدالدر
نولیدی سرکش و بدمقال اولمیدی • رفیقی ایتدی ای خواجه چون عاشقلیق
و معشوقلق درمیان اوله • مالکلک و مملوکلک بر طرف اولور
قطعه خواجه با بندهٔ پری رخسار • چون درآید ببازی و خنده
چه عجب گو چو خواجه حکم کند • وین کشد بار ناز چون بنده
اما محبت اختیار چون انک مبدئی رابطهٔ روحانیدر عارضهٔ نفع و
لذت جسمانی دکلدر • و مقصدلری خیر محضدر • سببی اولان خیرک
دوامی ایله دایم و قیام سبب ایله مسبب دخی قایم اولور و بو محبتک
باغ و بستاننده شوک شکوی تیز • و خارستان آزارستان بلوی اولماز
و حکما بو دوست حقنده دیمشلردر که • دوست اولدر که حقیقتده
سنک عینک و صورتده غیرک اوله عوض اتحاد روحانیدن تعبیردر
و بو مقوله دوست روزگارده نایابدر • واندر من الاندر • واعز
من الکبریت الاحمردر • و بو دوستک نایابلغندن علما و فضلا
و ادبا و شعرا حکایت و شکایتله بطون اوراقی مالامال و ظهور دفاتری
پرخط اشکال قیلمشلردر قطعه تراب علی راس الزمان فانه
زمان عقوق لا زمان حقوق • فکل رفیق فیه غیر مرافق
وکل صدیق فیه غیر صدوق رباعیه یاران کهن که بنده بودم همه را
در بند جفای خود شنودم همه را • زنهار ز کس وفا مجویید که من
دیدم همه را و آزمودم همه را • علی صفین یکلوب بیه ثابت اولمشدر

فلانه ارمزده مزار حق و حقوق • ایکی مشابهی وار کیمیا و سیمرغک
بری رفیق موافق بری صدیق صدوق • زیرا اکثر خلقک حقیقت
خیره اطلاعی و ساحهٔ سینه‌لرینک سلطان حقیقته اتساعی یوقدر
مطمح نظر و سبب صداقتلری یا منفعت زایل یا لذت عاجلدر •
چون عوارض سببی ایله منفعت زایل و لذت انقضایه راجع و آیل اوله
همان صداقتلری منقطع و محبتلری مرتفع اولور • پس عاقله لایق اولدر که
اقران زمانه و اخوان جهان طرفنه تصور صداقتله اختلاط و طلب
حقوق ایچون انبساط ایتمیه زیرا رعایت حقوق او مدعی کمسنه‌دن
غایت عقوق گورمک مقرردر • پس اول وقت ندیم ندم و حریف
غم اولور اگر یارانه مروت و اخوانه فتوت ایتمک استرسه مطمح نظری
همان ثواب آخرت و رضای یزدان متعال اولسون آدمی نه قدر
کفران نعم ایله متهم و قضای حقوقده سست قدم ایسه اول
جواد کریم و منان رحیم خزاین جود و رحمتدن جزالر بیورر که
نطاق قدرت آدمیاندن بیرون و خیال تصور عالم و عالمیاندن
افزون اولور مصرع که گفته اند نکویی کن و در آب انداز و ترکیده دیرلر
ایلکی ایله دخی صویه ات بالق بیلمزسه خالق بیلور • رعایانک سلاطینه
محبتی سایهٔ عنایتلرنده مرفه الحال و فواصل انعاملرندن منعم البال او
لدقلری ایچوندر • و سلاطین که افراط جور و ظلمله موصوف اولمسه‌لر
رعایادن انلره افراط محبت و نهایت صداقت مقرردر خصوصا که

برنسل شریف نیجه زمان ولایتده تاج حکملرینی کوهر حکومتله مرصع
ایتمش اوله‌لر اکر پرتو نور عدل وانصافله اتصاف ومذهب ظلم و
اعتسافدن انحراف ایدوب مذهب حق رعایتنده رعایاسیله
سم کیش وضعفای زیردستلرینی حفظ وحراست ایدوب معین
عیش محب درویش اوله محبت دایره‌سندن محجوب صدق رقت
ومودت مرتبه‌سین قویوب حق عبودیت اوزره اولورلر قاضی
بهاء الدین بن شداد سیرۀ صلاحیت کتابنده حکایت ایدر چون
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب دمشق قلعه‌سنده
وفات ایلدی عامۀ رعایا وکافۀ برایایه اول مرتبه غصه وکابت
وغم والم عارض اولدی که شرحنده زبان بیان عاجزدر مرحومک
حیوتی زماننده نیجه کمسنه رعایادن نفسنزوا ولادغری بو سلطان
عادل وپادشاه مشفقه فدا ایدرز دیرلردی بو مقوله کلامی
مبالغه‌دن عد ایدرردک که صاحب دولتلره سویلرلر چون اول سلطان
رحیم کریم کرامت وتکریم رحمن رحیمه انتقال ایتدی جمله موزه
ظاهر اولدی که اول سوز جقمش وسرکشی وجداننده بولدی که اکر
فدا قابل اولمش ساحب اولادی بلکه نفسنی فدا ویرردی زیرا سلطان
صلاح الدین عدل وتقوی سندن غیری اول زمانده فرنک سواحل
شام وقدس شریفی المشدی قریب اولمشدی که مصر وشامی دخی
الوب اسلامه خلل عظیم ترتیب مرحوم کمر اجتهادی میان همته بغلیوب

لیلاً ونهاراً صیفاً وشتاءً غزو وجهاد ومقاتله ومقابله فرنج
لعینه مواظبت ایدردی حتی قدس شریف واکثر سواحلی کیرو
فتح ایلدی واحسان وسخاسی اول مرتبه‌ده ایدی که سعت مملکتی
اقصای یمندن حدود آذربایجانه واصل ومصر وشام ودیار
جزیره تمامها حوزۀ تصرفنده داخل اولمشدی ومع هذا وفات
ایتدکده خزانه‌سنده بر التون واوتوز یدی اقچه بولندی
وسلطان صلاح الدین غزو وجهاد وعدل ودادی سلطان
نور الدین شهیددن تعلم ایتمشدر اول حضرتک امراسندن ایدی
وبعض اولیا دیرلردی که سلطان نور الدین شهید اوچلردن
وصلاح الدین قرقلردن اولمشدر وبو ایکی سلطان عدالت عنوانک
احیای مراسم عدل ودادی واعلای معالم غزا وجهادده ایتدکلری
آثار حسنه ومآثر محموده‌یه تمام مطلع اولمق ایستین شیخ امام ابو شامه
نک ازهار روضتین فی اخبار الدولتین کتابنه نظر ایلسون
والحمد لله تعالی که اهالی مرز وبوم ممالک روم سلاطین آل
عثمانه نسبت بو صفتله موسوم در زیرا ابتدای زمان استعلای لوای
سلطنتلرندن که سنه تسع وتسعین وستمائه‌در بو زمانه دک که سنه
اثنین وسبعین وتسعمائه‌در هر سلطان وشاه که مسندنشین تختگاه
اولمشدر مسند اهل سنت وجماعت اوزره جاری ومذاهب
بدعت وضلالتدن عاری اولدقدن غیری اعلای لوای اسلام

و قهر و ذل کفار لیام و اخذ قلاع و ممالک اهل اصنام ایمکده تقصیر و
تهاونی کندولره حرام ایتمشلردر خصوصا فرنج لعین و انکروس بی
دین فرق نصارای ضالّلین که اشدّ اعدای دین سیّد المرسلین ایلردر
و افرنجک دولت خلفای عباسیّه و سلاطین سلجوقیّه ده نه مرتبه ده
استیلالری وار ایدوغی کتب تواریخده مسطوردر و حالا کمال
ذلّت و مهانت اوزره درلر و لوای اسلام فرق کفره اوزره شمدیکی
زمانده اولان استعلاسی خلفای راشدین عهدندن صکره اولدوغی
معلوم دکلدر لاجرم رعایا و برایا مواقف دعا و عبودیتده
و ظایف شکر و ثنایه مواظب و مداوم لردر قرین قبول اسبحانی
اولمقدن خالی اولمیه م آمین آمین حتّی الف آمینا بیت
بر تست عدل و داد و با عدای غوا بر ما دعا و شکر و بر الطاف حق جزا
و حکا دیرلر که سلاطینک رعایایه محبّتی اول جهتدندر که منعلر منعمک
منعم علیه جانبنه محبّتی لازمدر و پدرک دخی فرزندینه بو جهتدن محبّتی
ثابتدر که حقوق نعمتی بیحددر کرچه جبلی دخی محبّتی مقرردر زیرا کندو
نسخه سیدر که طبیعت کندونک صورتندن نقل و استنساخ ایتمشدر و
فی الواقع بو فکر صحیح در زیرا مادّه بدن پسر جزء وجود پدردر و خلق
خلقتده مشابه و مشاکلدر اول سببدندر که نه قدر کمالات و
سعاداتله متصّف اولسه مسرور و قرّة العین اولور حتّی اوایل عمرده
تحصیل ایده مدوکی متحسّر قالدوغی کماله پسر قادر اولسه کندو قادر
او

اولمش کبی حظ ایدوب تحسّرینه تسلّی حاصل اولور و دیرلر که هیچ
کس آخوای کندویه جمیع کمالاتده راجح اولدوغین استمک یوقدر مکر
پدر پسرینه و دخی پدر پسری کندویه قایم مقام و بو سرای غروردن
کتدکدن صکره نایب مناب ملاحظه ایدوب بو جهتدن بقای موهوم
تصوّر ایدر خصوصا اسباب و امتعه و املاک و عقاراتنه مالک اولنوره
موتندن صکره اسباب و اموالنی اجانب تصرّفنه دوشمه سین تصوّر ایدوب
دلبر رعناسین بغل اغیار و اعداده کورمش عاشق شیدا کبی اولور اما
کندو فرزندی اولیجق ینه کندویه قلمق کبی ملاحظه ایدوب شادان
و خانه سی تصوّرنده آبادان اولور اکرچه بو معانی مر پدرک ضمیرنده
مفصّل و مشروح اولمز و لکن علم اجمالی و تصوّر بسیط اوزره معلوم مبدء
ورای حجابدن استجلای اشباح ایدن کمسنه کبی و محبّت و مودّت
امورنده بو مقوله علم اجمالی و تصوّر بسیط کافیدر اما فرزندک
پدره محبّتی عکسندن اقلّدر زیرا معلول و مسبّبدر معلول و مسببک
علّت و سببنه ارتباطی و محبّتی عکسندن اقلّدر نته کم برهان انّی برهان
لمّیدن اضعفدر و فرزندک محبّتی زمانا دخی متأخردر مرتبهٔ
اطلاع و تمیزه واصل پدردن اشفاعی حاصل و المنیجه دایرهٔ محبّته قدم
بصمز و بو سببدندر که شریعت مطهّره ده فرزنده رعایت حقوق پدر
ایتمکیچون محکم وصیت اولنمشدر عکس اولقدر اولنمشدر نته کم شیخ
سعدی دیمشدر قطعه سالها بر تو بکذرد که کذر

نکنی سوی تربت پدرت • تو کجای پدر چه کردی خیر
تا همان چشم داری از پسرت • و برادرلرک بری برینه محبتلری
پسرک پدره محبتندن ناقصدر • و سببی شیء ده مشترک اولدقلریدر
و پادشاهک رعایاسینه محبتی پدرک پسره و رعایانک پادشاهه
محبتی پسرک پدره و رعایانک بری برینه برادرلر محبتنه تشبیه ایدرلر
فی الواقع ایله اولمق گرک که عرصهٔ جهان دلکش و ساحهٔ گیتی مانند
گلشن اوله والا مزاج عالم منحرف و انتظام گیتی فساد ایله متصف
اولور • و مراتب محبت اوجدر اول محبة الله تعالی نته کم کچدی
منبع خیرات و سعادتدر • ایکنجی محبت استاددر که انسانه
ارشاد علم و عمل صالح و تعلم اخلاق حمیده ایدرلر • و بو محبت
پدردن اولیدر • نته کم اسکندردن نقلی کچدی و علما دیمشلردر
که روح جسم اوزرینه مفضل و حقیقت انسانیت جوهر روحله
محصلدر بیت اقبل علی الروح واستکمل فضایله • فانت بالروح لا بالجسم انسان
پس معلم که سبب تکمیل حیات روحانی و واسطهٔ تحصیل سعادت
جاودانیدر • پدردن که سبب حیوة جسم و جسمانیت و واسطهٔ
حصول نظام انسانیتدر • افضل و معلمیت جهتندن اکمل و محبتی دخی
محبتندن اقوی و رعایت حقوقی اتم و اولیدر • بو تقریردن
واضح اولدی که محبتی لازم استاد علم نافع و عمل صالح تحصیلنه
مرشد و هادی اولانلردر • زیرا حیوة باقی بونلکه حاصل اولور نه انکه

علوم رسمیهٔ غیر نافعه دن بعض مقالات و شکوک رسوم وهمیه دن
بر مقدار خیالات تعلیم ایلیوب معلم و متعلم ایکیسی دخی اخلاق ردیه
و حب شهوات دنیه ایله متصف نه علم نافع نه ایدوکین بیلورلر نه تحصیلنه
قدم همت قویه لر و نه اخلاق ردیه و معایب نفس خفیه نیجه ایدوکین
درک ایلرکه کندولردن جهل جبه سین صویه لر • پس افضل و اکمل معلم
جناب رسالت پناهیدر صلی الله علیه و سلم که محاسن ایمانی محصل و
مکارم اخلاقی متمم درجمله تعلیملر و ارشادلر انک تعلیم و ارشادینه
راجع و آیل و اصول معارف و فروع فضایل اول حضرتک عنایت و
هدایتندن حاصلدر • پس محبت حقدن صکره محبت کامل و اطاعت و
انقیاد تام اول حضرته اولمق گرک • و بو محبت تمام ایمان و کمال عرفان
و سرمایهٔ سعادات دوجهانیدر • نته کم بیوردی لا یؤمن احدکم حتی
اکون احب الیه من نفسه و اهله • و خلفای راشدین و اصحاب آل عترت
سید المرسلین که مهر برج سماء هدایتده انجم و مظهر شرف بایهم
اقتدیتم اهتدیتم درلر • و محبت علمای مجتهدین و مشایخ مرشدین
که حماة دین و هداة راه یقینلردر • بو محبتک فروعندندر اوجنجی
محبت پدر و مادردر • و اجداد و جداتدر • زیرا سلسلهٔ اسباب
وجودده مربی داخل و نعمت دینکه افضل نعمدر • زمان صغردن
انلرک تلقین و تعلیمیله حاصلدر • پس انلر دخی استاد خیر و اب روحانی
اولورلر و محبتلری ایکی جهتدن لازم اولور اکثر ناس دین اسلامی

آبا و امهات تلقیننددن اخذ ایتمشدر نعوذ بالله اگر صلب کافردن
وجوده گلمش اولیدی و تقلید فاسد زمان صغردن اساس وجوده
طرح صلمش اولیدی هیهات که بعده استدلال طریق خیر و دعوت و
ارشاد غیریله سلوک طریق میسر و وصول دولت اسلام مقدر اولیدی
الا مگر که عنایت ازلی سابق و کوی توفیقه مرشد و سائق اولیدی
و قلیل ما هم اکی طایفه‌یه حقک عنایتی ظاهردر بری بو طایفه که
صلب اهل اسلامدن متولد اولمش اوله بر دخی کفاردن استرقاق
اولنوب دیار اسلامه گلوب دولت دین اسلامه واصل و سعادت
دنیا و آخرت حاصل قیلمش اوله و حدیث شریفده بو طایفه‌یه
اشارت وارد اولمشدر که ان الله تعالی یضحک عن قوم یقادون
الی الجنة بالسلاسل مراد اسیرلردر که زنجیرله دار الحربدن دار اسلامه گلورلر
و شرف ایمان و دولت اسلامه واصل اولورلر حکایت اولنور که
مرحوم شیخ وفازاده‌نک بر درویشی مجلسنده سلطانم بن حق تعالینک
غایت عنایتنه مظهر اولمش قولیم بن کوچک ایکن کندوکی مدح
ایدرسین‌دن بیلدک ایله ایدوک دیمشلر درویش سلطانم فلان
تاریخده سلطان محمد حضرتلری انار الله تعالی برهانه ارناود
ولایتنه غزا ایچون سفر ایتمش اتفاق مرکز فتح قلعه و اخذ اسیر میسر
اولمش دوتوب گلورکن بن فقیری بر غازی بر بیشه‌ده بولوب چیقرمش
پس اتوک کبی اولو پادشاهی حق جل و علا محض ابن بنده دار الکفردن

خلاص

خلاص اولمغیچون سفره صالدی بنوم حقمده آثار عنایت ظاهر اولمدی
دیمش حضرت شیخ تحسین ایلمش در دکی سلطانه رعایانک محبتی در
بعضلر رعایانک سلطانه محبتی پدرک پدره محبتندن راجح کرک
دیمشلر زیرا سیاست سلطان و آنک عدلیله روی روزگار حیله
امن و امانله متصف اولمیجق پسر پدردن منتفع و نه پدره اسباب
تربیت پسر و حفظ عیال المجتمع اولور و نه پدر پسره سیاست و
تأدیب و اخلاقنی تحسین و تهذیب ایلر اما سلطان هم پدره هم پسره
تأدیب و سیاست ایلر پس آنوک نفعی اعم و محبتی اسم در اگرچه سلطانک
رعیته محبتی پدرک پسره محبتندن ناقصدر زیرا طبیعتلری تحمل
مکروهات و صبر غیر مرضیات ایتمکده رعایاکبی دکلدر و مثل مشهوردر
لا وفا للملوک بعض علما بیورمشدر که اجتنبوا صحبة السلاطین فانه
لا وفاء لهم یستکثرون فی الثواب رد الجواب و یستصغرون فی
العقاب ضرب الرقاب یعنی پادشاهلر سلام الغی کلی احسان و
ثواب آدمی اولدرمکی جزئی سیئات و عقاب عد ایدرلر و الحق
سلاطیندن وفا کلی رجا ایتمک مناسب دکلدر زیرا وفا غالبا
اخوانک زلات و هفواتندن اغماض و جنایات و تقصیرلرینه ترک
اعتراض ایتمکله اولور نته کم دیمشلر قطعه اذا کنت فی کل الامور معاتبا
صدیقک لم تلق الذی لا تعاتبه وان انت لم تشرب مرارا علی القذی
ظمئت و ای الناس تصفو مشاربه اگر سلاطین دخی ندما و اصحابه

وامرا و ارکان ایله بو اسلوبه معامله ایدرسه امور ملک و ملته اختلال
کلمک اکثر احتمالدر • پس سلاطین دن جهی ظاهر دکل امور ظهور ایتدیکده
زبان طعنی اطاله ایتمیوب ستر خفی سه حواله ایده لر نته کم حافظ
شیرازی دیمشدر **بیت** رموز مملکت و ملک خسروان دانند •
کدای کوشه نشینی تو حافظا مخروش • بشنجی مرتبه اخوان و اعمام و اخوال
و خالات و اقربا و عشایر حقنده در • صله ارحام مطلقا مندوب و
مستحسن اولدوغی کبی محبتلری دخی مسنون و مندوب و مقتضای
طبع مرغوبدر • مکر عارضه تحاسد و تنافس و طلب جاه و دینی سببی ایله
محبت جبلی زایل و بغض و عداوت حاصل اولمش اوله نته کم دیمشلر •
العم غم والاقارب عقارب والخال عن الخیر خال **نظم** •
عداوة ذی القربی اشد مضاضة • علی النفس من وقع الحسام المهند
بیت بلکه خصمکدر خصم دیدکک • زیرا چوررسکا غمین دیککک
التنجی مرتبه خلان و اصحاب و اصدقا و احباب در • کرکدر که هر برینک
مرتبه محبتی محفوظ و حقوقی مرعی و ملحوظ اوله • زیرا حقوق اخوان و دافع
اموال کبی در • حفظنده تقصیر موجب جنایت و مورث ترک اماشدر
و هرکسنه که اندن صداقت مفهوم • و حق حقیقت معلوم اوله اکا
کمال صداقت اوزره معامله و حق اخوت و فتوت مجامله لازم در •
و ارسطاطالیس دیمشدر که محبت مغشوش تیز مرتفع اولور نته کم دیبب
مزخرف تیز تباه اولور • بعض فضلایه سوآل ایتدیلر که برادر می یکدر •

یار می جواب ویردی که اول برادر یکدر که یار اوله جون محبتلرک
اقسام و مراتبی معلوم اولدی • پس هر محبتک مقتضاسی اوزره
عمل اولنمق نیجه در انی بیان ایده لم • مقتضای محبت حق تعالی
که محبتلرک اجلی و اعلی و اسم و اولیسی در • اطاعت و عبادت
و تعظیم و امتثال اوامر و احتراز و اجتناب نواهی الهی • و اتباع
جناب رسالت پناهی در • صلی الله علیه و سلم • که قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله • و اول کمسنه که انده متابعت بولنمیوب
ادعای محبت الهی ایله مغرور و کذابدر • بلکه ملحد خباثت مآبدر •
زنهار دعواسین تصدیق و محبت و عشقنی تحقیق ایتمیه سین
محب محبوبه عاصی اولور می عاشق معشوقک رضاسین ترک
ایدر می **قطعه** تعصی الاله وانت تظهر حبه • هذا وربی فی القیاس بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته • ان المحب لمن یحب مطیع •
و محبت جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم • و آل کرام و اصحاب
عظام و ائمه و مشایخ رضی الله تعالی عنهم انلرک مقتضای
محبتلری اطاعت و اتباع و نصایح و مواعظلرین استماع در
جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ذکر اولندقده صلوات
ویرمکدر وجوب صلوات جهتنده علما اوج مذهب اوزره اختلاف
ایتمشلردر • بعض علما عمرده برکره واجب در • باقی مندوب دیمشلر •
بعضی آخر هر بار که نام شریفی ذکر اولنسه واجبدر مجلسده نیجه دفعه

دخی ذکر اولنورسه دیمشلر وبعض آخر مجلسده ذکر اولنسه بر کره
واجب در باقی مندوب دیمشلر مذهب مختار بودر صحابه ذکر اولندقده
ترضی کرک یعنی رضی الله تعالی عنه دیمک شیعه حضرت امیر المؤمنین
علی و اولاد کرامی رضی الله تعالی عنهم ذکرنده دخی صلات وسلام
ایدرلر اما حق مذهب اهل سنت وجماعتدر که صلوة بالاستقلال
جناب رسالت پناهی نبوت دستگاهی یه مخصوصدر وعلماء
مشایخ ذکرنده ترحم اولنمق کرک یعنی رحمه الله دیمک ومقتضای
محبت پادشاه اطاعت ونصح وهوای مخالفتدن احتراز ومال
اوزرینه استعمال اولنورسه امانتلو خدمت ایتمکدر ووالدین
محبتنک مقتضاسی اطاعت واداء حقوق واحتراز عقوقدر نته کم
شرح اولندی وبعد الموت ادعیه واذکار وصدقاتله روحلرین
یاد ایتمکدر ومذهب صحیح اولدر که جمله عبادتدن هر نه اولورسه
ثوابین آنلره هبه ایتمک جایزدر وثواب ارواح امواته واصل اولور
ومقتضای محبت اقربا واحبا دخی حسن عشرت ومجامله ولطف و
تحمل ایله معامله در حکما دیمشلردر که منعمک منعم علیه اوزره محبتی
عکسندن اقوی واکثردر زیرا احسان ایدن وقرض ویرن احسان
اولنن وقرض الینی سور اما احسان اولنان وقرض النان محسن ومقرضه
اول مرتبه محبت ایتمز اما مخفی اولمیه که قرض ویرن قرضی النی سودوکی
مالنی تخلیص وزیاده سی اولمغه حریص اولدوغندندر وقرض الن

محـ

محبت ایتمدوکی ولقاسین استمدوکی قرضی ادا ایتمکه قادر و مالی
حاضر اولمدوغندندر نته کم **حکایت** اولنور بعض عزیزلر
پیرینه کثرت زیارت خلقدن شکایت ایتدکده احبابنک فقراسنه
قرض ویره واغنیاسندن قرض استه که کمسنه یانوکه اوغرامیه وقیس بن
عباده مدینه ده مریض اولدی عیادتنه چوق کمسنه کلمیجک
خواصندن تقصیر عامه نک سببین سؤال ایدیجک دیدیلر اکثر اهل
مدینه سزدن قرض المشدر طلب ایتمیه سز دیو کلمزلر قیس شول مالکه
احبابمی بندن منقطع ایلیه بن اندن بیزارم دیو امر ایلدی ندا ایلدیلر
که هر کیمسنه ده که قیسک قرضی وحقی وار در ابرا واسقاط ایلدی
راوی ایدر اول کون عیادت قیسه اول قدر آدم کلدی که عتبهٔ خانه
شکست اولدی بوسببدندر که بعض علما قرض ویرمکدن وقرض
المقدن منع وامتناع ایلیوب القرض مقراض المحبة دیدیلر نته کم
مولانا نامی عبد الرحمن جامی فرزندینه نصیحت ایدوب ایدر که **مثنوی**

باحسان اجا دست بگشای ∗ منه در تنگنای مدخلی پای
ببخشش باش از ینان بار بردار ∗ مسازا ز وام داریشان گرانبار
مده شان قرض ومستان نیم حبه ∗ فان القرض مقراض المحبة

اما محسن ومنعم محسن الیه منعم علیه اولانلر کمسنه یه محبت ایتدوکی اول
جهتدندر که نفس احسانی ودأب انعامی سور بالذات احسان
محسن الیه اوزرینه واقع ویرتوانعام منعم علیه ده لامع اولدوغیچون

محسن اليه ومنعم عليه اولنى بالعرض سورودخى ديمشلركه محسن اول كمسنه يه
بكزركه طلب ومشقتله برمالى تحصيل ايتمش اوله ومحسن اليه اول كمسنه يه
بكزركه بى زحمت ومشقت مال اليه كيرمش اوله لاجرم قدرنى بلمز ومحسنه
حق شكرين تمام ادا قيلمز وتركى ده مثلدر ديرلركه يابين كمسنه بلمز
طوغرين بيلور ۰ ومادرك پسره محبتى پدردن زياده اولدوغينك
برسببى دخى بودر ۰ زيرا مادر بيلوركه استيلاد وتربيت وتحصين وتقو
يتنده نه زحمتلر چكمشلردر ۰ وبوسببدندركه شاعر كندو شعرى
حسن كلور وغيرلر تحسين ايتدكدن ارتوق تحسين ايلر نته كم ديمشلردر
بيت مركسى بر شعر وبر فرزند خود مفتون بود ۰
كرچه آن فرزند زشت وشعر ناموزون بود ۰ وهر صناعت بو اسلوب
اوزره بر كمسنه ارتوق زحمت چكدوكى نسنه ارتوق سورودخى
محسن فاعل كبيدر محسن اله قابل كبى فاعلك زحمتى قابلدن ارتوقدر ۰
تذنيب بو محبتلرك اعلاسى اول محبتدركه انوك منشائى محبت خير
وكمال حقيقى اوله زيرا چونكه نفس متعلق اولان لذت عقلى درعوارضله
دكلدر ۰ لابد انقطاع واختلالدن مصون وسعايت ونميمه دن
ضرر پذير دكلدر ۰ وبقاى نفسله باقيدر وساير محبتلركه احوال بدن
ونشأه دنيه ايله منحسم اولور ۰ وانقطاع علاقه بدنله منقطع الاخلاء
يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين بوكا اشارتدر ۰ وبو سعادت
اول وقت حاصل اولوركه نفس ملكات فاضله واخلاق حسنه تحصيلين

تمام ايدوب توجه جناب حقده مستغرق اوله ۰ كه فنا اندن عبارتدر
نته كم عزيزلردن برىسى ابراهيم خواصه توكلدن سؤال ايدىچك
ابراهيم اوتوزييلدركه نفسمى مقام توكلده رياضت ايدردم ديوجك
ايتدى سن عمروكى تعمير باطن ايتمكده خرج ايتمشسين پس فنا فى الله
مرتبه سينه قنده واصل اولورسين ديدى پس ظاهر اولدى بو مقام
اعلاى مقامات واكمل سعادات ايمش بيت انياركه در پرده اسرار نهان بود
ازعلم بعين آمد وازگوش باغوش ۰ ومادام كه مرآت نفس آثار قواى
جسمانى ونفسانىدن تمام پاك وصاف اولميه بو كمالك جمالى تجلى ايلمز
وسالك وجود موهومندن كه ابعد منازل واصعب مراحلدر تمام
كذر ايتمينجه بو مقامك مبادى سينه واصل اولمز بيت ۰
وصال دوست طلب ميكنى زخود بكذر ۰ كه درميان تو واو بجز تو حايل نيست
وحافظ سعد ديمشكه نظم كويند سعد دولت وصل ازچه يافتى
خودرا كذاشتم قدمى ميسر شدم ۰ وحافظ شيراز بو مقام طلبنده
تضرع ايدركه بيت بيا وهستى حافظ زپيش او بردار ۰
كه با وجود تو كس نشنود زمن كه منم ۰ رزقنا الله الجواد المنعام
القرب من مبادى هذا المقام ۰ خواجه نصير بو مقامده حكمادن چو
نسنه ايراد ايتمش جمله دن ديمشكه بر كمسنه يه كه حق جل وعلا محبت ايده آنى
تعاهد ايدر ۰ نته كم دوستلر برى برينى تعاهد ايتدوكى كبى خواجه نصير
ايدر بو لفظ بزم لغتمزده حق جل وعلا يه اطلاق اولنمز مولانا جلال ايدر

۲۸٤

خواجه‌نك بو سوزی ظاهر دكلدر • زيرا كتاب وسنتده بونك
نظايری چوق وارد اولمشدر • قال الله تعالى وهو يتولى الصالحين
حسبنا الله ونعم الوكيل بلكه حديث قدسیده دخی زياده وارد
اولمشدركه • فاذا احببته كنت سمعه الذی به يسمع وبصره الذی به يبصر
وحديث آخرده من احببته قتلته ومن قتلته فانا ديته انتهى فقير ايدرين
اولا تسليم ايتمزوزكه توكل ووكالت تعاهدكبی اوله • زيرا تعاهد كاه
كاه بوقلمقدر • وستر اعلام الغيوب اولنه بو معنى محالدر • ثانيا
اول لفظلر دخی مجاز اولمق محتملدر • ودخی ارسطاطاليسدن نقل
ايلديلركه اگرچه آدمی انسيدر • ولكن همتی انسی اولمق كرك عرشی اولمق
كرك • زيرا مرتبهٔ سفلیده قلمق مرتبهٔ حيواناتدر • اگرچه انسان جثه يوزندن
صغيردر • ولكن عقل يوزندن شريف وحكمت جهتندن كبيردر • وعقل جمله
مخلوقاتدن اشرف وجمله مكوناته اوزره مستولیدر • بو مقامده بسط
كلام وتحقيق مرام اولدركه اتفاق اهل شهود وعيان واجماع
ارباب بحث وبيان ايله محقق اولمشدركه اول كوهر مكنون كه اجتماع
كاف ونون پادشاه كن فيكون ايله ظاهر وپديدار اولمشدر • وبحر غيب
وجودن ساحل شهادت وامكانه دوشمشدر • بر جوهر بسيط نورانيدر
كه حكما عقل اول وبعض اخبارده قلم اعلى • وائمه كشف وشهود وحقيقت
محمديه ديرلر • واول جوهر روحانی كنديسنی ومبدأ فياضنی وكنديو
وساطتيله مبدأ فياضدن الى آخر الابد ظهوره كلجك افراد موجوداتی

بيلدی

بيلدی وتمامت حقايق واعيانی اشتمال واندراج علمی ايله اول
جوهرده مندرج ومندمج اولدی • نته كم دانهٔ خرماده خرمانك
اغصان واوراق واجزاسی مشتملدر • وجميع موجودات بو ترتيب
اوزرينه كه بو جوهرده مندرج ومستكندر • علی وجه التفصيل قوتدن
فعله وكتم غيبدن فضای شهادته چيقدقلر يمحو الله ما يشاء ويثبت و
عنده ام الكتاب • وچون سلسلهٔ موجودات وحوادث كونيه رحمت
رحمانی وقدرت ربانی اقتضاسی ايله مراتب عالم ارواح ودرجات
عقول ونفوس مجرده‌دن موجودات لبانی اعنی جسم وجسمانيه كه
موطن تبدل ومعدن تغير ومظهر فنون تجليات الهی وظهورات وشئون
نامتناهيدر • تنزل وتسفل ايتمك اقتضا ايتدی حكمت كامله • وقدرت شامله
استدعا ايلدی كه بو نظام وجودده دوام مرتب وموكول اوله بر جسمه
كه بالذات ثابت بالصفات متغير اوله • واول جسم

نظم

آن ثابت بی قرار واعجوبه نمای • كز جای بجنبد ونه استد بر جای

اعنی فلك دواردركه حركت دوريه سيله اوضاع غريبه واشكال عجيبه سی
قوتدن فعله وعدمدن وجوده كلوب وهر وضع وشكل بر حادثهٔ معين
وكائنهٔ مخصوصه يه سبب وواسطه اولور • وهر انده حوادثك مبدأ قريبيدن
كه حكما عقل فعال وعقل عاشر ديرلر • بر صورت جديده آينهٔ هيولانی عناصرده
ظاهر اولور • وچون نوبت ايجاد مواليد ثلثه يه منتهی اولدی حكمت حكيم
جلت قدرته اقتضا ايلدی كه مجموع كمالات سابقه نشأة انسانيه‌ده كه

اشرف انواع حیوانات بلکه عالم صغیر در مجتمع و منتظم اوله و فضیلت
عقل قدسی که مبدأ ایجادایدی بو نوع مکرمده عقل مستفاد صورتنده
ظاهر اوله تا که نفس انسانی بو مرتبه ده متجلی و بو فضیلت ایله متحلی و بالتحقیق
عالم عقلی یه که مرتبهٔ علیادر متصل اولوب نقطهٔ بدایت نهایتنه
واصل و دایرهٔ وجود قوس نزول و قوس صعودیله تمام اولوب کما
بدأکم تعودون اشارتی حاصل اوله نظم دین آن سر کوی بود کاول
زانجا بهمه جهان سفر کرد پس روشن اولدی که فاتحهٔ کتاب
وجود و دیباجهٔ رساله ابداع عقل قدسی اولدوغی گبی خاتمه‌سی عقل
انسی در شول دانه گبی که منبسط اولوب اغصان و اوراق و ثمار و شعب
اولدقدن صکره تفرقه و کثره مراتبندن ینه وحدت جمعیت بولوب
شکل اول و طرز سابق گبی دانه اولور و بو سیر دوری که جمیع موجودات
روحانی و جسمانی و مکونات علوی و سفلی ده ساری در افلاکده
که واسطهٔ نظام عالم اجسامدر حرکت دوری وضعی درکه انکله افلاک
سبعهٔ سیاره که اسفلدن اعلایه بو ترتیب اوزره درکه بیت
قمرست و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل
و فلک ثامن که حکما کرهٔ ثوابت و اهل شرع کرسی دیرلر و فلک اطلس که
حکما محدد الجهات و فلک الافلاک و اهل شرع عرش دیرلر دور
ایدرلر و اول دور دخی ایکی نوع در بریسی مشرقدن مغربه در
و انوک اظهر و اجلی و اسرع و اعلاسی حرکت یومیه درکه بالذات

فلک اعظم بو حرکتله یکرمی درت ساعتده تقریبا مشرقدن مغربه دور
ایدوب سایر افلاکی دخی بالعرض اداره ایدر و طلوع و غروب
کواکب و ظهور و بروز مشارق و مغارب و لیل و یوم که محل کسب و
موطن بنی آدمدر بو حرکتله اولور و مجانین و صبیان بل انواع حیوان
بو حرکتی بتمیز و ادراک ایدرلر و نوع ثانی غربدن شرقه در و فلک ثامن
و عامهٔ افلاک باقیه بو حرکتله دور ایدرلر فلک ثامن اوتوز بیک ییلده
یاخود یکرمی درت بیک ییلده دورین تمام ایلر و فلک زحل اوتوز
ییلده فلک مشتری اون ایکی ییلده فلک مریخ بر ییل بر ایده فلک
شمس بر ییلده و زهره و عطارد بر ییله قریب زمانده فلک قمر بر آیده
دورلرین تمام و انجار ایدوب دور آخره شروع و آغاز ایدرلر و بو
حرکاتک تفاصیلی علم هیئتده مبین و مقادیر جهاتی تحقیقا انده
معین در و اجسام نامیهٔ غیر ناطقه ده حرکت نموی و ذبولی در یعنی
جسم نامی نبات و شجر گبی بر مقدار زمان نمو ده اولورلر یعنی
تناسب طبیعی اوزرینه جهات ثلثه ده حرکت ایدرلر نهایته یتشدکدن
صکره مزاجی اقتضا ایتدوکی مقدار طورور و بعده ذبول ایدوب تناقص
طرفنه حرکت ایدرلر پس بو دخی حرکت دوری در و نفس ناطقه ده
حرکت فکریه در که نفس بر مجهوله علم طلب ایلسه و لا مطلبی بوجه ما ملاحظه
ایدوب انی کسب ایتمک ایچون مبادی مناسبه یه رجوع ایدر مناسب
مبادی بولدقدن صکره انی ترتیب ایدوب اندن گیرو مقصده حرکت

ایدر پس مجموعی حرکت دوری اولور اهل منطق نظر مطالبدن مبادیه
مبادیدن کرو مطالبه حرکتندر ایکی حرکتی مشتمل در دیدکلری بو دردو
حرکات دوریه که جمله موجوداتده حاصل در فی الحقیقه ظل و پرتو حرکت حبی
ذاتی در که اکا ائمه کشف و شهود تجلی ذاتی لذاته دیرلر نته کم بعض
اعزه بیورر که **قطعه** ازخود بخود ان یار کرانمایه سفر کرد
سم علی سفر بود و سم او حاصل فی البین
لی لی سفری نیست درین ره بحقیقت
ازعین بشهود تو اکر دور شود غین ❀ عین لغت عربیده غیم رقیقه دیرلر
حکا ایدرلر که افراد انسانی اوج قسم در بعض نجابت فطرت و
طهارت جبلت سببی ایله ملکات ردیه دن مجتنب و رذایل دنیه فطرت
مرتکب در و فضایله مقتضای خلقیله مهتدی و مکتسب اولور و بعض
اکرچه بالطبع رذایلدن مجتنب و فضایلی مکتسب اولمز ولکن فکر و رویت
اعمال ایدوب رذایلک قبحین و فضایلک حسن ادراک وادنی تنبیه ایله متنبه
اولوب فضایلی اکتساب و رذایلدن اجتناب ایلر و بعضی بو مرتبه ایله
دخی اولمیوب وعد و وعید و تخویف و تهدید و عتاب و عقاب
و زجر و تادیب استاد و تثقیف و تهذیب آبا و اجداد له اولور قسم
اول که خیر اندن بالطبع صادر در اعلی در ولکن قلیل و نادر در قسم ثانی که
کندو فکر و رویتیله مهتدی و اصحاب فضایله مقتدی اولور متوسط
مرتبه و کثیر در قسم ثالث که محتاج زجر و تادیب و تهذیب در مرتبه ده

ادنی و وجودده اکثر در و طایفه اولی اخیار بالطبع و ثانیه یه اخیار
بالتعلم و ثالثه یه اخیار بالشرع دیرلر و بو قسم ثالثه شریعت صوکبی در
اول کمسنه یه نسبتله که حلقومنه طعام طورمش اوله یعنی شول کم طعام
طورن کمسنه یه صو ایچرمزسه هلاک اولور بو کمسنه یه دخی تادیب شرع
ایچرمزسه هلاک حقیقی اولور والله تعالی اعلم

باب سابع سیاست مدن بیانندهدر

چون مرکبک اجزاسی خواصندن غیری بعضی خواص و آثاری اولور که
اول خواص و آثار اجزاسنک هر برنده اولمز بلکه مجموع من حیث
هو مجموعده اولور مثلا معجون تریاق دیدوکس مرکبده اولان خاصیت
هر بر جزونده یوقدر پس تمدن که اجتماع افراد انساندر انوک بعضی
خواص و آثاری واردر که هر بر فردده یوقدر بو مقدمه تمهیدندن
صکره ایدرز که مدینه ایکی قسم در بریسی مدینه فاضله بری مدینه
غیر فاضله و مدینه فاضله اولدر که انده اولان تمدن و اجتماعک
سببی خیرات و مصالح اوله و مدینه غیر فاضله اولدر که سبب
تمدن شر و مفاسد اوله و مدینه فاضله بر نوع اولور ارتوق
اولمز زیرا حق جل و علا واحد در تکثردن منزه در و طریق
حق دخی واحد در کورمزمیسین خط مستقیم که ایکی شیئک ما بیننده
فرض اولنه بردن غیری متصور دکلدر اما طرق ضلالات و جهالات
نه قدر کورمزمیسین ایکی شیئک ما بیننده خطوط معوجه غیر مستقیمه
غیر متناهی فرض اولنمق ممکن در اما مدینه غیر فاضله اوچ نوعدر

بری سی اولدر که اشخاص اهل مدینه قوت نطقیه استعمالندن خالی
اولوب سبب تمدن و اجتماعلری قوای جسمانیه دن آخر قوت اوله
واکا مدینهٔ جاهله دیرلر مثلا قوت غضبیه اوله واکا مدینهٔ جاهلهٔ سبعیه
دیرلر یا قوت شهویه اوله واکا مدینهٔ جاهلهٔ بهیمیه دیرلر ایکنجیسی
اولدر که اشخاص مدینه قوت نطقیه استعمالندن خالی اولمیه لر اما سایر
قوتلری غالب قوة نطقیه انده خادم اولوب سبب تمدن سایر
قوی اولمش اوله واکا مدینهٔ فاسقه دیرلر اوچنجی اولدر که اهل
مدینه نک قوت فکریه لری نقصان اوزرینه اولمغین عقاید باطله لری
حق و قانون فاسدی صحیح تخیل ایدوب انی سبب تمدن و اجتماع اتمش اوله لر
واکا مدینهٔ ضاله دیرلر و بوندن غیر فاضله خصوصا مدینهٔ ضاله نیجه قسمه
منقسم در زیرا دیدیکمز کبی طرق جهالات بی غایت و انواع ضلالات
بی نهایت در و ممکندر که مدینهٔ ضاله ایکی نوع ایده و ضاله کافره
مدن افرنج و روس و سایر فرق کفار کبی و ضاله غیر کافره اسلامیه دن نشئت
مذاهب فاسده کبی که بر موضعده جمعیت و تمدن ایده لر و ممکندر که
مدینه کافره جاهله ده درج اولنه و ممکندر که بر مدینه فاضله ایکن منقلب
اولوب غیر فاضله اوله یا بر عکس اوله پس پادشاهلر همت ایتمک
کرک که مدینه لری مدینهٔ فاضله اوله و بحمد الله تعالی مدینه لریمز من
سعادت و دولت ثابتة الارکان شامخة البنیان حضرت سلطان صاحب
قران رافع اعلام الایمان بلوامع السیف والسنان دافع یاجوج

الفتنة والطغیان لسد الامن والامان جنب حضرت سلطان سلیمان پادشاه کامکار
آفتاب سایه پور سایهٔ پروردکار و تدبیر و سیاست ارکان
دولت و توفیر عدالت اعیان ملک و ملت سببی ایله جمله دن فاضله
اولمشدر پس مدینهٔ فاضله نک احکام و احوالین بیان ایده لم که اهم در
و دخی مدینه غیر فاضله نک احوالی اندن ضدا اولمغله معلوم اولور
پس مدینهٔ فاضله اول اولدی که اشخاصنک اجتماعی اساس اکتساب
خیرات امور و اجتناب رذایل و شرور اوزره مؤسس اولمش اوله
لابد جمله سی نک ساحهٔ صدر و خزینهٔ قلبلری نفایس اعتقاد حقه مقدس
اولسه کرک و لازمدر که جمله سی ایکی نسنه ده مشترک اوله لر بری
آرا و افکار بری سی افعال و اطوار اما آرا و افکارده زیرا مذهبلری
مبدا و معاد خصوصنده و ما بینده اولان احوالده متوافقدر
اما افعال و اطوارده اشتراکلری زیرا جمله سی شرع و دین اختیار
ایدوب اکتساب کمالاتده قانون احدا اوزره جاری اولمشلردر
والحاصل اصول اعتقاد و فروع اعمالده بر مذهب و بر دین اوزره
اولمشلردر جمله نک افکاری قوالیب حکمت اوزره مفروغ و جمیعک
افعالی اسالیب عدالت اوزره مصبوبدر و چون معلوم اولمشدر که
افراد انسان قوت نطق و تمیزده متفاوتدر بعضی درجهٔ اعلی درکه
اندن یوقاری وهمان قوت قدسیه مرتبه سی درکه فکر و نظردن مستغنی و
جمله نظریات اکا بالبدیهه معلوم در پس قوت فکرک درجهٔ علیاسی

بو قوت قدسیه‌یه ملاصق و مجاوردر قرآن عظیمده یكاد زیتها
یضیئ ولو لم تمسسه نار بعض فضلای كبار قتنده اكا اشارتدر
وادنی درجه‌سی بر مرتبه‌در كه اندن دخی تنزل ایدیجك بلادت متناهیه
اكا دیرلر كه اصلا نظر و استدلال له استعلام مجهوله قادر اولمیه
مثلا شكل اول كه آیین اظهر وجوه استدلال و ایسر اشكالدر انتاجنه
قادر اولمز اگرچه اكبر ایله اوسط اوزرینه حكم ایدر اما اصغرك
اوسطده اندراجندن ذهول ایدوب حكمی اصغره انسحابندن
غفلت ایدوب استنتاج ایتمگه قادر اولمز و بو ایكی مرتبه‌نك
آراسنده نیچه مراتب و درجات واردر و جمله اشخاص مراتب
علم و حكمت و درجات فهم و فطنتده‌ن كه درجه و بر مرتبه‌ده الحاق
ممكن دگلدر نعم جمله‌سی امور مجمله‌ده توافق و اشتراكی اوزرینه
اولسه اولور اما امور مفصله عمیقه و خصوصیات مسائل دقیقه‌ده
محققلر مقلدلردن متمیزدر و بونك بیانی اولدر كه اول طبقهٔ
عالیه كه تأیید الهی ایله مؤیددر و الواث تعلقات طبیعیدن مجردلردر
مبدأ حقیقی حضرتنین جل شانه و عم برهانه صفات كمال و نعوت جلالیله
و سلسلهٔ موجوداتك مبدأ فیاضدن كیفیت صدورنی و تفاصیل
احوال معادی كما هو فی نفس الامر تصور ایدر و لكن چون نفسك
بو نشأه‌ده نیچه قواسی واردر كه انلر ایله ادراك صور و معانی
جسمانی ایدر حس مشترك و وهم و خیال كبی و بو قوی‌دن هر برینه

لیلا و نهارا سرا و جهارا معطل اولمیوب تعقلات ایدرلر و لاشك
بو قوی امزجه حسی ایله كدورت و صفاده متفاوتلردر پس اول وقت
كه انلرك آینهٔ تفكری اول حقایقك صورلریله منتقش اوله لابد بو
قوی مرآتلرنده دخی اول حقایقه ملایم و مناسب امثله و صور
منعكس اولسه گرك زیرا اول معانی و حقایقی صور حسیه و وهمیه‌سنز
تعقل ایتمك بو نشأه‌ده غایت نادردر و اول صورك بو حقایقه
نسبتی مثل و خیالات نسبتی كبیدر اعیان موجوداته و بو امثله جسمانیات
متصور اولان امثله‌نك غایت الطف و اشرفیدر و انلر نور
بصیرتله بلورلر اول حقیقت بو صور متخیله و معانی موهومه‌نك وراسیدر در
و مرتبه‌سنه كه آینهٔ خیال و شبكهٔ واهمه‌نی تصوردر و تحصیل ایدرلر حقیقت
مبدأ اندن نیچه مرتبه متعالی و حادث قدیمدن متنزل و مستقلدر
نه كم خواجه نظامی بیورر كه **بیت** مستی و نیست مثل و مانندت
عاقلان خرچنین نداننددت . فقیر دیمش ایدم **نظم**
هرچه آید در ضمیر و هرچه گردد در خیال . زان همه پاكیزه و برترشناسم دوست را
و حضرت ابی حنیفه‌دن مرویدر كه هر كه معبودینی قوت واهمه‌سنده
تصور ایده و بو متصورینه عبادت ایلیه مشركدر و اول كم خارج
وهم و خیال بیلوب عبادت ایلیه موحددر و بو مرتبه اهالی اساطین
حكما و اكابر علمادر و بو كا متصل بر طبقه دخی واردر كه انلر تعقلات
صرفه‌دن عاجزلردر و انلرك منتهای سیر و عروجلری معانیدر

وهمیه در لکن اعتقادلری بودکلدر که اول حقیقت صور وهمیه اوله
بلکه انک ماوراسی ایده وکنه معتقدلردر وکنذولرک قصورینه
وطبقهٔ اولینک رجحانینه معترفلردر وبونلر دخی اهل ایماندر
وابوحنیفه موحد دیدوکی بو طایفه یه دخی شاملدر وبوندن اشغه
بر طایفه دخی واردر انلر معانی وهمیه ملاحظه سینه دخی قادر
دکللردر بلکه صور خیالیه مرآت خیالده منطبع وتجزی وانقسامه
قابلدر انوکله قانع وسیر وعروجلری انذن اوته کیجه مز اما طبقهٔ اولینک
رجحانینه معترفلردر وانلره اهل تسلیم دیرلر وانلر دخی اهل نجاتدر
عوام مؤمنیندن اول اعتقاد کافیدر وبوندن اشغه بر طایفه دخی
واردر وانلر اول قاصر نظرلردر که اصلا مرتبهٔ محسوساتدن تجاوز
ایتمزلر ومعرفت مبدأ ومعادده امثلهٔ بعیده ایله اکتفا واقتصار ایدرلر
وانلره مستضعفلر دیرلر چون انلر دخی استفراغ جهد وصرف
مقدور ایدوب نهایت استعدادلرینه واصل اولوب انوک
ماوراسنه استعدادلری اولمدوغیچون انلر دخی معذور ومقبول
اولورلر اول مستضعفلر کبی که قدرت واستطاعتلری اولمغله
مکه دن هجرت ایتمدیلر عذرلری مقبول اولدی وانلر حقنده نازل
اولدی که اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
لا یستطیعون حیلةً ولا یهتدون سبیلاً فی الارض وکونا مستضعف
مستضعفین لفظی بونلره نوایب ملاحظه سی ایله اولمشدر وچون

صاحب الشریعه علیه افضل السلام والتحیه هر طایفه یه قدر عقللری
اوزره تکلم ایتمکه مامور ولا حرج فی الدین نص مشهوردر لاجرم
جوامع الکلمندن هر کشینک قدر استطاعت واستعدادی اوزره
خطی وافی ونصوص ناقصه علی اختلاف مراتبهم تکمیل ایتمکده بو مرتبه ده
کافیدر لاجرم زلال وصال متعطشلرینی ظرفلری ایله امثله استعداد
لریله سیراب ایتمشدر بیت درین میخانه کر آری خمی بر سازد از فیضش
وکر پیمانه آری بتو پیمانه بپیماید وآیات اعجاز سمات قرآنی وکلمات
هدایت صفات حضرت ختمیت مکانی صلی الله علیه وسلم که احکامی
شایبهٔ تزلزل واشتقاقدن مامون واحوالی معانی لا یاتیه الباطل من
بین یدیه ولا من خلفه موجبی اوزره شایبهٔ شبهه واعتراضدن مصوندر
کاه محکم وکاه متشابه اولمشدر یعنی کاهی دقایق حقایقنی عقل قدسی
اصحابنه ابدی وکاهی فواید عقایدی ملابس صور خیالی وامثله حسیده
مشاعر حسیه اربابنه اظهار وابدا ایدی نظم بهار عالم حسنش دل وجان تازه میدارد
برنک اصحاب صورترا ببوی ارباب معنی را حکمای اکابر واعلای اعظم
ایچون تنزیه صرف لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم بیوردی کاهی کاهی
معتقدان عالم حس ایچون الرحمن علی العرش استوی بیوردی وجاریه
خرسانک ایماننی امتحان ایچون این ربک دیوجک فی السماء دیدی انها مؤمنه
بیوردیلر وقسم عوام که مطمورهٔ حس اسیرلریدر کثیرا ولمغین تشبیهی موهم
آیات واحادیث چوق وارد اولمشدر اما بونه محققلر ایچون دخی اشارات

لطیفه وتنبیهات شریفه وارد اولمشدر • انه مذکوره کبی ونته کیم بیورلدی
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر
متشابهات وبو وجهله بیان وتعلیمده اختلافات انوک کبی درکه حکما
متألهون وعلماء ربانیون نفوس خلایقه تعلیم حقایق ایتمک استسه‌لر اسمان
نظر وتعقل چابک سوارلرینه سمند تیزعنان برهانه معارف شهبازلرینی
جلوه ایتدررلر گاه منابر خطابتده غوانی معانی قناع اقناع وخطابتده
عرض چهره قیلدررلر • وگاهی تقدم سنگامه بحث وجدل اولنره ورای
شبابک جدلدن عرض مخدرات مطالب ایدرلر • وگاهی فرومانده
مجالس وهم وخیاله رحیق تحقیقی کوس معانی شعریه‌دن ذوق ایتدررلر
زیرا منطقده مبین اولمشدرکه انواع قضایاکه مواد اقیسه اولور بیشدر
اولکیسی برهاندرکه یقین محض افاده ایدرکه شایبه ظن وشبهه‌دن معرادر •
ایکنجیسی جدلدرکه مقدمات مسلمه‌دن مرکب اولور • الزام خصم افاده ایدر
اگرچه بعضی غیر حق اولمق اولور لکن مسلم خصم اولمغله اعتراف ایدر اوچنجی سی
خطابتدرکه قضایای ظنیه‌درکه خطبا ووعاظ انی استعمال ایدرلر •
وخلقک انره حسن ظنی اولمغین قبول ایدرلر • وبو خطابتک عمومنا نسبتله
فایده‌سی چوقدر • دردنجیسی شعردرکه بعضی معانی خیالات شعریه ایله بیان
ایتمکدر وغرض بر شیئه ترغیب یا تنفیر افاده ایلمکدر • مثلا بر شاعر خمره
ترغیب ایتمک استیوب نوش ایلک یاقوت سیالدر دیر • یاقوت سیال
غریب نسنه وصورتا مشابهتده مطابق اولمغین نفس بی اختیار میل ایدر

اگرچه تصدیق ایلمزسه دخی • یاخود عسلدن تنفیر ایتمک استسه عسلی یمک
برقی اولنمش صفرادر دیر • واقعا مشابهت صوری وتشبیه غریبه مشتمل
اولمغین نفس اعراض ونفرت ایدر اگرچه تصدیق ایتمزسه وشعرک فایده‌سی
عوامه ترغیب وترهیب افاده ایتمکدر • وعوام باب رغبت وترهیبده
معانی شعریه‌یه اطاعت ایدرلر • حکما انوکیچون شعری وضع ایتمشلردر •
بشنجیسی مغالطه‌درکه • باطل محض اولان مقدمات وقضایادن مولفدر
اولور مثلا دیوارده منقوش اولان صورت فرسه بو فرسدر فرس صهالدر
پس بو صورت صهال دردیمک کبی • وبو بش نوعدن مقبول برهان
اندن کیچه جدل اندن کیچه خطابتدر • وبو اوچ نوعه قرآن عظیمده اشارت
اولنمشدر • بو عبارت شریفه‌ایله • ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة
الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن حکمت بیوردوغی برهانه موعظه بیوردوغی
خطابته وجادلهم بیوردوغی جدله اشارتدر چون شعر مقدمات کاذبه
متخیله‌دن مرکبدر • معلم عقاید حقه • ومرشد حقایق ثابته اولنره
لایق کلدر • نته کیم بیوردی وما علمناه الشعر وما ینبغی له انکیچون انکا اشارت
اولنمدی **شعر** درشعر مپیچ ودرفن او • چون اکذب اوست احسن او •
ومغالطه باطل محض وجهل صرف در • حکما انی بیان ایدیلر که احتراز اولنه
مصرع عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه • بو فواید نوع استطراد ایله ایراد
اولندی • ینه سرسخنه رجوع ایده‌لم که مدینه فاضله احوالنده ایدک چون
مدینه فاضله ایدوکی مفهوم اولدی معلوم اولسون کیم انک اهالیسی بش طایفه‌در

۲۹۱

طایفهٔ اولی افاضلدر ۰ وانلر بر جماعتدرکه مدینهٔ فاضلهنك تدبیر احوالی
انلره منوط و مصلحتلری انلرك صواب کورمسنه مربوطدر ۰ وانلر حکمای
کامل و علمای عاملدرکه ۰ قوت نظری علمی ایله ابنای نوعندن ممتاز
و تقوی و عمل ایله سرفرازلردر ۰ وانلرك صنعتی حقایق اشیا و
احوال مبدأ و معادی کما هو حقه یقین اعتقاد ایدوب قاصرلره
تعلیم و ارشاد ایتمکدر ۰ طایفهٔ ثانیه ذو الالسنهدر ۰ وانلر اول
طایفهدرکه عوامی کاهی نصایح مطبوعه و مواعظ مسجوعه ایله
جانب کمالات و فضایله دعوت و رذایلدن زجر و منع ایدرلر
و کاهی قیاسات جدلیه و خطابیه بل شعریه ایله عقیدهلرینی
انحرافدن صقلرلر ۰ و بونلرك صناعتی کلام جدلی و خطابت و
شعر نافعدر ۰ طایفهٔ ثالثه مقدرلردر ۰ وانلر بر طایفهدرکه ۰
قوانین عدالتك میزانلرینی اهل مدینه آراسنده حفظ ایدرلر ۰
و مقادیر اشیا اوقیه و من و کیل و قفیز کبی بونلره مفوضدر ۰
و بونلرك صناعتی علم حساب و استیفا و هندسهدر ۰ طایفهٔ رابعه
غازیلر و مجاهدلر ۰ وانلر بر طایفهدرکه مدینهیی تغلب اعدا و تعرض
اهل بغی و عدواندن حفظ ایدرلر ۰ و حفظ ثغور و ضبط قلاع و حمایت
طرق و اطراف انلره موکولدر ۰ وانلرك صناعتی شجاعت و فروسیت
و استعمال اسلحهدر ۰ و اکا سپاهیلق دخی دیرلر طایفهٔ خامسه
ارباب اموالدر ۰ وانلر بر طایفهدرکه مدینهنك مأکل و ملابس و اقوات

لوازمی انلرك سعی و اعمالرینه منوطدر ۰ وانلرك صناعتی حرف
مختلفه و صناعات متفننهدر ۰ و عدالت اقتضا ایدرکه بو طایفه
دن هر فرد استعدادینه مناسب صناعت اشتغال ایده و بر کمسنه
بنجه صناعته اشتغال ایلمیه ۰ زیرا اوقاتی موزع اولمغله جملهٔ درجهٔ
کمال و مرتبهٔ ایقان و احکامه ایرشدرمیوب بر مقدارله اکتفا ایتمسی
کرك بو مقوله بر کمسنه اولمش ایسه انی اشرف صنایعنه قصر ایدوب
باقیدن منع ایتمك کرك که نظام احسن وجه اوزره اولوب مدینه
فاضلهنك ارکاننه خلل کلمیه ۰ نته کم دیمشلردر ۰ من طلب الكل
فاته الكل ۰ و بو بش طایفهدن خارج اولنلر ارکان مدینه و انلره
دکللردر ۰ اکر ارکان مدینه اولنلره خدمت ایدرلرسه آلات و
اسباب منزلهسنده اولورلر ۰ پس اکر فضیلت تحصیلنه قابللرسه
تحصیل ایتدیرهلر ۰ والا اعمال و مصالح مهمهٔ مدینهیه استعمال
اولنهلر ۰ و بو بش طایفهدن خارج اولنلره نوابت دیرلر
زیرا مدینهٔ فاضله بستانه تشبیه اولنور که اشجار مثمره و ازهار
طیبه تفاح و عنب و اشجار مزینه سرو و چنار کبی و دیوار باغ
اولمغیچون اشجار شوکیهٔ غیر مثمره ۰ و بساط رتبت نما اولمغیچون سبزهزار
طری یه مشتملدر ۰ لابد بستانده بعض کیاه غیر نافعه خودروی دخی
اولسه کرك و باغبان انی بولوب طشره اتمغه سعی ایتسه کرك بو
طایفهٔ خارجه دخی بی نفعدر ۰ و رئیس بلد انلرك طرد و ابعادینه ساعی

اولدوغیچون نوابت تسمیه اولندی وطوایف خمسه نک مشابهاتنی
ذکر ایتمشدر • ولکن طایفۀ اولی اشجار مثمره کبی • وطایفۀ ثانیه اشجار
مزینه کبی • وطایفۀ ثالثه ازهار رطبیه کبی وطایفۀ رابعه خار دیوار
باغ اوله جق اشجار ذات الشوک کبی وطایفۀ خامسه سبزه وچمن کبی
اولمق خاطره خطور ایدر • ونوابت بش طایفه در • اولکی طایفه مرائی
لردر • وانلر بر طایفه در که انلردن افعال فضلا واعمال خیر صادر اولور
وانلرک نیتی وهمتنده اولورلر • اما غرضلری رضای حق وسعادت
مطلق دکلدر • ولکن همان ظاهرده حاضر وباطنه غیر ناظر اولان
خلقه اعتقاد ویرمکله کسب مال وجاه ایتمکدر **نظم**

که داند چو در بند حق نیستی • اگر بی وضو در نماز ایستی •
چو در خفیه بد باشی و نابکار • چسود آب ناموس بر روی کار

ایکنجی طایفه محرفلردر • وانلر بر طایفه در که اعتقادلری مدینۀ فاضله
فضلاسی اعتقادینه مخالفدر • ومیل طبعلری مدینۀ جاهله اعتقادینه در
لابد مدینۀ فاضله عقایدینک قواعدینی تأویل وتحریف ایدوب اول
قواعددن مراد بودر دیو الحاد واباحت سمتنه گیدرلر • اوچنجی
طایفه باغیلردر • که مدینۀ فاضله حاکمنه که پادشاه عادلدر ربقۀ
طاعتی رقبه جهلانه سنه شامل اطاعت وانقیاد ایتمیوب تفریق
جماعت فتنه وفساد ایدرلر • دردنجی طایفه مارقلردر • وانلر اگرچه مقصودلری
تحریف قواعد ایتمزلر • ولکن سوء فهم وقلت عقل سببی ایله قواعدی غیر

محل صحیحه حمل ایدوب منحرف اولورلر چون بونلرک انحرافی عناد
وتعصبدن ناشی اولمیحق صلاحلرینه نا امید اولمیوب دعوت و
ارشاد اولنه شاید که توفیق حقله مهتدی اولهلر بشنجی طایفه
مغالطلردر • وانلر بر طایفه در که سوء فهم ونقصان فطنت سببی ایله
معارف وحقایقه واقف اولمیوب ضلالات وجهالات باطله
حقایق ومعارفدر دیو خلقه عرض ایلیوب دعای کاذبه لریله برخروش
اولوب او دعای باطله اغالیط مزخرفه تلبیس وتزیین ایدوب گندم
نما وجو فروش اولورلر **خاتمۀ باب** خواجه نصیر ایدر اگرچه
اعداد نوابت بو مقداردن زیاده بولنمق ممکندر • اما حیز امکانده
اولنی ایراد واتیان ایتمک تطویله مؤدیدر • فقیر ایدر نوابت بو مقدار
زیاده ایدوکی غایت ظهورده در • دعاوی زور وخصومات
کاذبه ایله اخذ اموال ایدنلر وبو مقوله دعوالره شهادت زور ایدنلر
وحفظ سیاست ایچون موضوع اولان شحنه وشرطی وعوانی که ناحق
اموال ناسی جرایم دیو النلر • وارتشا ومیل الی الباطل ایدن قاضیلر
واعاده سینی بیع ایدن مدرسلر • وغصب ایله کندویه اموال واوقاف
ودوابنه علیق النسپاهیلر • وخفیه سرقه وطرارلق ایدن عیارلر
وبوجمله یه قادر اولمیوب لکن فی الجمله کسبه امکانی وارایکن سؤال وگدایی ایدوب
خلق اوزرینه کل وثقیل مدبرلر جمله سی نوابتدر • وملک مدینۀ فاضله
انلری یا قتل واعدام یا نفی واخراج ایتمک واجب ایدوکی ثابتدر

باب ثامن سیاست ملك و آداب ملوك بیاننده در

چون مدینهٔ فاضله و غیر فاضله‌یه ایدوکی و مدینهٔ فاضله ارکانی
قاج ایدوکی بیان اولندی شمدیدن صکره خلیفه و پادشاه که
مدبر مدن و ناظم امور در نجه سیرت اوزره اولمق کرککانی بیان
اولنا معلوم اولسون که مدینهٔ فاضله‌نك مدبری امام برحق و خلیفهٔ
مطلق در و انوك حکومتی امامت و خلافت در و غرضی تکمیل خلق
و لازمی نیل سعادت در و سیاست ایکی قسمدر و هر قسمك بر لازمی
واردر اولکیسی سیاست فاضله‌در و اکا ثانیه دخی دیرلر ایکنجیسی
سیاست غیر فاضله‌در و اکا ناقصه و تغلب دیرلر و سیاست
اولی صاحبینك غرضی تخلق باخلاق الله و لازمی نیل سعادتدر
و سیاست ثانیه صاحبنك غرضی تغلب و تسلط ایله هوای النفس اماره‌یه
وصول و لازمی شقاوت در اولکی سایس عدالته تمسك ایدوب
رعایاسنی احبا و اصدقا عد ایدر نته کم بعضی ملوك فاضله موتی
اولدوغی مدینه‌یه کلدکده خلقنی جمع ایدوب دیر ایدی ای اهل مدینه
سزك مشایخکوز بنم والدم و شبانکوز اخوانم و صغارکوز اولادم
منزله‌سنده در پس مدینه خیرات عامه ایله مملو ایدوب کندو شهواتنه
مالك اولور اما سایس ثانی جوره تمسك ایدوب رعایاسنی عبید و خول
اتخاذ ایدر نته کم ظلمهٔ اکاسره راضی اولمزلر ایدی که رعایالری
اسباب عقاب و خدمدن فی الجمله ملوکه لایق اولور شی‌ء نفیسه

متصرف اوله شکل ما یصلح للمملوك فهو للعبد حرام دیرلر ایدی و اسلام
ملوکندن چوق مسرفلر بو قضیه‌ده انلره تابع اولدیلر و کلمهٔ مذکوره
دولت عباسیه‌ده مشهور ایدی و چاکه دخی اواخر دولتلرنده
بو اسلوبه سالك اولوب رعایالرنده برکسنه منزل حسن البنیان
و مملوك ابیض استخدام ایلمك و چوقه سرخ و سقرلاط کیمك ممنوع
ایدی بعضی رعایا انلره اقدام ایلسه مصادره ایله نعمتندن تکلیه
انتزاع ایدرلر ایدی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم
مقتضاسنجه لاجرم ملك و نعمتلری انتزاع اولنوب و اورثناها
قوما آخرین معناسی ظهور ایلدی **بیت** مالشان بی اعتبار و ملکشان
ای سلاطین زمان لا اعتبار الا اعتبار کلکم سایس ثانی مدینه‌سنی
شرور عامه ایله مملو ایدوب کندوسی شهواتنه اسیر ایدر و خیرات
عامه دیدیکموز امن و سکون و عافیت و رعایا ارسنده محبت و
الفت و عدل و عفت و وفا و رخصت و رخا و بونلر امثالیدر
شرور عامه دیدیکموز خوف و اضطراب و رعایا ارسنده بغض و
عداوت و تنازع و خصومت و غضب و سرقه و خیانت و قحط و
غلا و بونلرك امثالیدر و عامهٔ خلق اکثریا تابع ملوك و مقلد سلاطین
اولورلر که الناس علی دین ملوکهم **حکایت** اولنور که ولید بن
عبد الملك مروانی قصر و ایوان و باغ و بستان و عمارات و مساجد
بنا ایتمکه مشغوف ایدی حتی جامع بنی امیه که مسجد شریف و معبد

رایع واعتبار وتبرکده حرم رایع در انوک بناسی در انوک زماننده
خلق بری برینه ملاقات ایتسه لر سوزلری عمارتنک تمام اولدیمی
قصرک نیجه اولدی نیم صفه وایوانم تمام اولدی حوض و بستانم رشاثت
بولدی و بونک امثالی بنا وعمارته متعلق سویلشورلردی و فاتندن صکره
برادری سلیمان خلیفه اولدی اول ماکل شهیه • ومطاعم بهیه یه منهوم ایدی
انوک ایامنده خلق بری برینه ملاقات ایتدکده سوزلری بو ایدی بو کیجه
نه طعام پشوردیکوز • بز فلان نسنه پشوردک عجب لذیذ اولدی و فلان
قلیه غایت خوشکوار در و بونک کبی اطعمه و اشربه یه متعلق سویلشورلردی
اندن صکره عبد صالح عمر بن عبد العزیز رضی الله تعالی عنه خلیفه
اولدی و انلر نعم فانیهٔ دنیویه دن معرض و باقیات صالحات اخرویه
تحصیلنه مشتغل ایدی • وانک زماننده خلق بری برینه بولشسه لر محاوره
ومکالمه لری بو ایدی که بو کیجه قاج رکعت نماز قلدک و بو ایک قاج کونین
صایم اولدک و قرآندن ویردک نه قدر • و بونک امثالی طاعات و عبادات
و اصناف خیراتدن سویلشورلردی • وصلاح و فساد پادشاه رعایا
ساری و احوال رعایا سیرت و نیت حکام و سلاطین اوزره جاری
ایدوکنه دلالت ایدر • آثار و حکایات چوق در ایرادی تطویله مؤدی
اولور **بیت** صلاحی که در شاه نیت باوست • صلاح تمام رعیت باوست
بعده معلوم اولسون که سلطنت و حکومت و پادشاهی عطیهٔ ربانی
و هدیهٔ الهی در که حق جل و علا بعضی بنده لرینک سر سعادت فرازینی بو افسر

سربلند وافسر سلطنت طرازین بو کوهر ایله ارجمند ایدر و بوندن اعلا
نه مرتبه اولا که فیاض خلاق و وهاب علی الاطلاق تجبار آن عبادندن بر
منظور نظر عنایت اولان بنده سنک کردن وجودینی طوق تفوق ایله
مطوق ایدر و رنک عاطل و آیه کریمه انا جعلناک خلیفه تشریفی ایله حق و اضدادی
باطل ایدوب صغیر و کبیر قوی و ضعیف روی توجه و جبین تضرعلرینی خاک
درکاه سعادت دستکاهنده خاک آلوده • و طلاب غایب حاجات و آمال
خطاب کرایم و عقایل دولت و اقبال عتبه رسیده سیادت پناهنه سوده
ایتمکله کسب سود ایده لر • پس هر صاحب سعادت که بو نعمته مظهر اوله سپاس
شناس اولوب عدل رعایا و رحم برایا ایله عهده شکرندن بری اولوب
نظم مصالح واجرای امور و قضایاده صاحب الشرع علیه الصلوة والسلام
اقتدا ایلیه تاکه الملک والدین توأمان مقتضاسنجه ملکی قایم و دولتی دایم
و عباد و بلاد ظل رافت و کنف خلافتنده آفات و بلیاتدن سالم
اولوب خلیفة الله حق و ظل الله مطلق اوله • و حکما دیرلر که پادشاهده
یدی خصلت کرک **اول علو همتدر** علو همت اولدر که مطمح نظری و
ملمح همتی معالی امور و تحصیل سعادات جمهور اوله هم امور دنیویه ده هم
امور دینیه ده مثلا مدار همتی اول اولا که ملک امن و رفاهیتله آراسته
و عدل و سیاستله پیراسته اولوب عساکر و رعایا مطیع و منقاد و
اوامر و نواهی ارکان دولت و اعیان مملکت قتنده سریع النفاذ
اولوب مادام که قوت و قدرتی اولدقجه علم جهادی که موجب عزت

اسلام در دوش اجتهادده مرفوع ایدوب متصل دیار کفری فتح
ایتمکله عرصهٔ مملکت اسلامی وسیع و اعدای دین و مذهبی دفع و رفع ایتمکله
قلعهٔ دین و شریعت و قبهٔ مذهب سنت و جماعتی بلند و منیع ایلیه
حکایت اولنور که پادشاه ملک سرفرازی سلطان مجاهد غازی
ابو الفتح سلطان محمد خان قسطنطنیه شهرین فتح ایتدکدن صکره
طرابزون شهرینی نصاری الندن فتح و لوای اسلامی اول دیاره نصب
ایتمکه جازم اولوب غزای غزات اسلام آرایه عازم اولمشدی
چون طرابزون اطرافی سنکستان غریب و مسالکی تنک و مهیب در
مرحوم خداوندکار ثقل الله تعالی میزانه اول عقبات صعاب و
اودیه و قلل و شعابده اکثریا مرکب جهان نوردن نازل اولوب
راجل راجل اولوردی و اول سفرده آذربیجان پادشاهی اوزون
حسن پادشاهک والده سی بیله ایدی برکون پادشاه جهان پناهه دیر که
ای نور دیده بر کافربچک قلعهٔ محقری ایچون وجود شریفکزه کلرا
پادشاهیکزه بو قدر زحمت و تعب تحمیل ایتمکه موجب در کاهی آلوده
کرد کاهی غرق محبت و درد اولور بیت آلوده کردی پی صید که کشتی
غرق عرقی از دل کرم که کذشتی خداوندکار بیورمشکه ای دربز
بو تعب و زحمتلری محض بر مملکت استعلا و بعض غنایم و آساری
استیلا ایچون ایتمزز بلکه غزای دین اسلام و امتثال امر سید الانام
علیه الصلوة والسلام ایچون ایدرز که بیورمشدر الجهاد ماض الی یوم

القصه

القیمه چون حق جل و علا اسباب قدرت غزا احسان و عطا بیورمشدر
اکر سایهٔ ایوان و قصورده استراحت و حضور اختیار ایده وز و من
اغبرت قدماه فی سبیل الله دخل الجنة شرفی ایله مشرف اولمیه وز فردای
قیامتده که غزاة و مجاهدین اقامت جاه دین ایتمشلر در مثوبات
عظمایه واصل اولدقده بزه ندامت و حسرتدن غیری حاصل اولسه
کرک پس پادشاه صاحب همت بو سیرته اقتدا ایدوب آبا و اجدا
دندن انتقال ایدن مملکت و ریاسته قانع اولمیه و خواب و راحت
و ذوق عیش و عشرتی استعلای لوای سعادتنه مانع ایتمیه و شرب
خمر و استماع اغانی و مشاهدهٔ جمال ولدان و غوانی اراقهٔ دماء
اعدای دین و استماع طنین تیغ و تیر ایتمکدن انی مشغول ایلمیه بلکه
بزم دن معرض رزمه راغب صدای اغانی دن صریر عوالی استماعنه
ارتوق طالب اوله نته کم صاحب قران دوران افتخار آل عثمان
سلطان سلیمانشاه خان بیورمشدر رباعی من شاخ درخت سایه پرور دنیم
من هیچ حریص باده و نردنیم کر بر سر کشان بزور بازو
معجز نه نهم هیچ زمان مردنیم حکایت اولنور سیف الدوله
حمدانی که میرزاده عرب و پادشاه ممالک دیاربکر و حلب ایدی
غزای روم و اذلال قیصر میشوم ایتمکله اول وجهله مشغول ایدی که
مزاوله جنک و حرب و قتل و ضرب ایتمکدن مجلس عشرت و شراب و
استماع چنک و رباب ایتمکه فارغ اولمزدی اتفاقا بغداددن بر مغنیه

حاذقه کلدی عمزاده‌سی ابو فراس شاعر مقتضای شباب اوزره
مغنیه‌یه راغب اولوب سیف الدوله تقدم ایتمکه اقدام ایتمیجک بو
ابیاتی الدوله خدمتنه کاتب اولدی نظم محلک الجوزا او ارفع
وصدرک الدنیا او اوسع • وقلبک الرحب الذی لم یزل
للجد والهزل به موضع • رفه بقرع العود سمعا غدا •
قرع العوالی جل ما یستمع • ونیجه شاهزاده ونیجه خسرو
بلند آوازه اشتغال عیش و عشرت و شرب صهبای صبوحی و استماع
جنک و عوده مداومت و ساقیان صباحه افتتاح صباحده بو وجهله
خطاب ایتمکدن که مصرع ساقیا باده صبوح بیار •
مایه شادی و فتوح بیار • قبله ملت مسیح بده • آفت توبه نصوح بیار
تخت سلطنت بر باد • و ملک موروث آبا و اجدینی طعمه اغیار و اضداد
ایتمشدر حکایت نته کم سلطان جلال الدین خوارزمشاه اطراف
آذربایجانده قرار ایدوب ملک موروثلرندن که خوارزم و خراسان
و تمامت ملک ایران ایدی باباسی محمد خوارزمشاهی و کندوسنی اخراج
ایدن طایفه مغول جنکیز خانیلر جانبی ملکنه طالب و عروس بقیه سلطنته
خاطب ایکن هنوز شب و روز اشتغال عشرت و عیش ایتمکله پرخم
توغ سلطنتین پرتشویش ایلر ایدی • نته کم بعض افاضل ارکان دولتی
انک حقنده بو رباعیه نظم ایتمشدر رباعی شاها زمی کران چه برخواهد خاست
در مستی بیکران چه برخواهد خاست • شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش

پیداست کزین میان چه برخواهد خاست • آخر فاضل اشارت ایتدوکی
کبی عسکر مغول سر وقتنه هجوم ایلدیلر سلطان می دوشینه دن مست و خراب
و مستغرق عالم بیهوش و مدهوش سایغ شکر خواب ایکن هزار زحمتله بیدار
ایلدیلر تنها فرار اختیار ایدوب آخر بعض اراذل اکرادک خیمه‌سنده طناب
عمری کسیخته و باده خونی جرعه جام کلکون کبی ریخته اولدی و آل عثمان
ابقاهم الله تعالی خاندانندن یلدرم بایزید خان اوغلی امیر سلیمان دخی
بو طبیعت اوزره مجبول و علی الدوام شرب شراب و استماع چنک و
رباب ایتمکه مشغول ایدی لابد خانه سلطنتی خراب و آب حیاتنی ریخته تراب
هلاک ییاب ایلدی حکایت ایدرلر برادری موسی چلبی ادرنه شهرنده
عسکر ایله اوزرینه هجوم ایلدی هنوز بر حمامده عیش مدام ایدردی
حاجی اورنوس بک که اعظم و اقدم امرادن ایدی کیروب ایتدی
هی سلطانم برادرک موسی چلبی یتشدی سن نیچون خواب غفلتده دایم •
و عیش و عشرته مداوم سین دیو روایت ایدرلر که هی حاجی لالا لطف ایله
صحبتمزی تلخ ایلمه موسی نک نه مجالی وار در که بکا مقابله ایده دیمش
حاجی اورنوس چیقوب بکلربکیدن دولت یوز چویرمش تدارککز ایلک
دیوب بعده ینکیچری اغاسی حسن اغا کیروب هی سلطانم ایش
اشدن کیچدی موسی چلبی باغلر اوجنه ایرشدی اکا دخی غضب
ایدوب رد ایدیجک حسن اغا چیقوب بو تمام اولدی بکلربکی تدم
دیوب عقبنجه موسی بک یتشوب خبر اولیجق ساغری الندن کیده چلوب

دریغ تنگ و ناموسی خراب ایتدم دیوبراته بنوب قاجمش احشام برکوه
دوشوب اهالی ییلوب قبض ایدوب موسی چلبی آدملرینه تسلیم ایدوب
قتل اولنوب جرعهٔ باده ایله تخت ملک و عمر و سپاهی باده ویرمش
بونک امثالی بیحساب تطویلی موجب اطنابدر؛ واصل علو همت اولدر که
مطلبی سلطنت فانی و حکومت دوروزهٔ این جهانی اولمیه بلکه همت و
نهمتی سلطنت جاویدستر؛ و مقعد صدق عند ملیک مقتدر اوله؛
نته کم روایت اولنور که چون عهد خلافت عالم عامل عادل کامل؛
عمر بن عبد العزیزه ایرشدی نشر عدل و دفع ظلم و احیای سنت و اماتت
بدعت ایتمکه اول وجهله شروع ایلدی که رؤس جبالدن راعیلر
شهره کلوب کیمدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی دیدیلر چون رفع مظالمه
شروع ایلدی اول بنی عملری اولان امرای بنی امیه و خلیفه زادکان اول
مروان ایتدکلری مظالمی رفع ایدوب نیجه اموال و ضیاعلرین الوب
اربابنه و صاحبلرینه تسلیم ایدیجک امرای بنی امیه جمع اولوب بر خاتون
وار ایدی انی خلیفه یه سفیر ایدوب بزه خلیفه مسامحه و مساهله و خلفای
سابقین کبی رعایت و حمایت ایلسون تا سایر رعایا و سوقه کبی دکلیکوز
دیوب بونک امثلی نیجه اخبار کوندردیلر چون سفیرهٔ مسفوره رسالتی
ابلاغ ایلدی خلیفه یا فلانه معلوم ک اولسون که حق جل و علا بو بنده سینه
لطف و عطاسین مبذول ایدوب غایت علو همت او زرینه مجبول
ایتمشدر؛ اول عمر و ابتدای امر مده مطمح نظر و منتهای همتم امارت مدینه

منو

منوّره ایدی چون فضل حق اول مراده واصل ایلدی پس همتم اکا
قناعت بقسم اول مرتبه ایله اکتفا ایتمکه اطاعت ایتمیوب همتم خلافته
وصول بولدی چون اول مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل درامانی درج
احوالمده حاصل اولدی اکا دخی قانع و راضی اولمیوب دخی انک فوقنه که
روضهٔ رضوان و رضای ملک منان در؛ متقاضی اولدم پس بو مطلب
اعلایه موصل اولان مجاهده دن تقاعد و تقصیر و دفع ظلم و اجرای
شرعده فرق صغیر و کبیر و رعیت و امیر ایلمزین سفیره ایتدی ایا امیر المؤمنین
قورقرین بو طایفه الذن یوم شدیده وغره یه سین خلیفه ایتدی ایا فلانه
مر یوم شدید که دیرسین یوم قیامتدن اموندر نه شدت و عقوبت که بنی
انوکله تخویف ایدرسین عقوبت جهنمدن احسن در؛ چون سفیره بو جواب
شدیدی استماع ایلدی کلدوکی حاجتک حصولندن مأیوس اولوب
کلوب امرای سفهای بنی امیه یه خبر ویردی که چون عمر بن الخطابدن تزوج
و تأهل ایدرسز انوک نسلندن کلن متقیلرک صلابت و تقوی سینه صبر و تحمل
ایلک دیو کسنه اجرای شرع و دفع ظلم ایتمکده اغوا مالنه حرمت و مجابا ایتمک
بو قدر مقرریلوک و آل عمردن تزوج ایدرسز دیدوکی اولدر ایدی که بر
کون حضرت عمر رضی الله عنه کیدرردی بر خاتون خیمه سینه اوغرادی خاتون
قزینه دیر ایدی که طور سوده بر مقدار صو قت بازاره ایلدوب صتهلم دختر
ایدر یا اماه خلیفه انی منع و غش و خیانتی دفع و رفع ایلدی عجوز ایدر خلیفه
انی قنده طویر دختر ایدر یا اماه بن علانیه ده خلیفه یه مطیع اولوب خفیه ده

اکا عاصی اولمق ممکن دکلدر حضرت عمر رضی الله عنه بو محاوره‌یی ایشتدی
اولادینه ایتدی سزدن بیکوز تزوج استرمی که بو دوشیزهٔ پاکیزه السون
اومرمکیم اونک ذرّیتندن بر صالح قول وجوده کله عاصم که فرزندی ایدی بن
استرین تزویج ایله دیو بعلی برکة الله تعالی تزویج ایلدی انلردن ام
عاصم نام دختر وجوده کلدی • انی عبد العزیز بن مروان تزوج ایلدی
انلردن عبد صالح خلیفهٔ برحق عمر بن عبد العزیز وجوده کلدی راوی ایدر
آخر سفهای آل مروان شدّت عدل وحقانیتنه تحمّل ایده میوب ایره
ظلم و شقاوتلرین تتمیم اولدی ذات عدالت صفاتی تسمیم ایلدیلر سعید و شهید
خلیفهٔ ملک جاوید اولدی رضی الله تعالی عنه مقصود بیان علو همت ایمکدر
که همت اصل سعادات و موصل مراداتدر

بیت

بلند همت باش ای پسر که قیمت تو • چنانکه همت تست آن قدر تواند بود

ایکنجی اصابت رأی وفکردر

و بو خصلت ایکی نسنه ایله حاصل اولور • اولکیسی اصل خلقت و مبدأ فطرت
ذکای ذهن و صفای عقل اوزره مجبول اولمقدر • وذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء • ایکنجیسی تجارب روزکار و آزمایش احوال و اطوار ایتمکدر اکر عمر
هنوز اقبال و عنفوانی و صباح روزکار جوابنده اولوب تجاربه امکان و
فرصت اولمدیسه کتب تواریخ واخبار مطالعه ایلیه که تواریخ آیینهٔ
احوال ملوک ماضیه و روزنامهٔ حوادث ایامدر • و اول تجارب که سلفه
مزار مشقت و تعب ایله حاصل اولمشدر • اکا رایکان واصل اوله و نیجه ملوک

و جلیس سلاطین اولان کتب تواریخدن بریسی شاهنامهٔ فردوسی طوسیدر
که موجب شجاعت و شهامت اولدوغندن غیری مفید تجارب بی نهایتدر

اوچنجیسی عزم و عزیمتدر

عزم و عزیمت اولدر که صاحب حکم و امارت اولان کمسنه معظمات امور
و مهمات مصالحدن بر بینه عنان ارادتین تعلیق و اسباب توجهین
ترتیب ایتدکدنصکره اول امر تمام اتمام بولمینجه سبیکه حرکتی یونه
فراغ افراغ • و کوش اهل عالمه آوازهٔ فراغتین ابلاغ قلمیه • و بو خصلت
مطلقا ارباب همته لازم ولکن پادشاهلره الزمدر • زیرا انلرک حرکتی
امرتین و شیء جزئی اولمز بلکه مزار مقدمات استجماعی و نیجه اشخاص
حرکات و توجهاتی اولمق کرک که انلر بر حرکتی وجوده کتوره لر پس لایقمیدر
که جزئی شیئله فراغت و بو قدر زحمتله جمع اولمش اسبابی بیهوده
تفرقه و اضاعت ایده لر خصوصا که اعادی و اضداد • و سایر حکام بلاد
قتده وقعی قلمیوب من بعد دکه نهضت و حرکته مقصودینه ظفر بولنمز
ودکه سعیلیه مقصودی جلوه کر اولیمز **حکایت** اولنور تیمورلنک
بر سپاهی زاده ایکن دزدهٔ سلطنته عروج و حضیض محکومیتدن قلهٔ
حاکمیته خروج ایتمشدی خصلت عزیمتده کمال درجه و نهایت مرتبه‌ده
ایدی هندوستانده بر قلعهٔ حصینه اوزره هجوم و محاصرت ایتمشدی غایت
حصانت و ارتفاعی سببیله چهرهٔ فتحی پردهٔ تاخیره واروب عساکرندن
چوق کمسنه عرصهٔ تلف و بوار اولیجق اکابر امرا واعاظم وزرا مجتمع اولوب

بو قلعه‌نک که اقاصئ ممالک کفّار بدکردارده در فتحندن فایده
غایت قلیل و بو قلیل ایچون بذل اولنه‌جق ارواح کثیر و جلیل در
اولی و انسب اولدر که بو محصره صرف ایام ایتمکدن رجوع و معظمات
بلاد فتحنه شروع اولنه دیو مشاوره ایدوب تا بو رأیی اکا عرض
ایتمکه کمسنه قادر اولمیوب خواص امراسندن بر کمسنه واریدی که
بساط تقرب و انبساطده اندن اعز و اقرب یوغیدی اندن غیری
کمسنه قادر دکلدر دیو اکا تکلیف ایدیلر اول دخی سابقهٔ حقوق
و تقربنه ادلال و اعتماد قیلوب امرانک راینی حضورنده عرض و
تبیین فی الواقع فتح قلعه‌دن فراغت ایتمک طرفنی تحسین ایدیجک
فی الحال امر ایلدی که مطبخ خدامندن غایت احقر و اذل و لباس و
سیمای چرکین و قدرت در فاسقده جمله‌دن اقل اولنی کتوروب
لباس مستقذرنی چیقردوب امیر مزبوره کیدروب امیرک قماشلرین
مزبوره لباس ایدوب امیری انک یری خدمت مطبخه و انی امیر یرینه
اجلاس ایلدی هیچ کمسنه قادر اولمدی که اکا معاونت ایتمکه نزدیک
و شفاعتنده زبان تحریک ایده‌لر و امر ایلدی که عسکر با برسم
بذل ارواح و کسر سیوف و ارماح ایدوب قلعه‌یه هجوم ایده‌لر
چون مزبور امیره اولان سیاست عظمی‌یه واقف اولمشلر ایدی امرا و
عساکر بر وجهله هجوم ایلدیلر که اوقب زمانده صورت فتح بیت
در آینهٔ تیر تمور جلوه‌گر آمد • راوی ایدر تا که تیمور سلطان دار غروره ایدی

امیر مزبور ذلّت مذکوردن نجات بولمدی چون تیمور سنه سبع و ثمانمایه ده
ساکن خانهٔ خاک و روی زمین شر و شوردن پاک اولدی اوغلی سلطان
سعید شاهرخ میرزا که حلیم و سلیم و پادشاه کریم ایدی تخت
سلطنت و رفعته جلوس ایتدکدنصکره امیر مزبوری محنت و شدتدن
خلاص و منصب مناسب ایله خاص ایلدی • و بو حکایته قریب اولکه
صاحب قران جهان افتخار آل عثمان سلطان سلیمشاه خان انار الله
تعالی برهانه چون سنه ثمان عشر و تسعمایه تخت روم و سلطنت
موروث آل عثمان ذات سعادت صفاتیله موسوم اولدی بلا توقف
ولایت ایران و حدود آذربایجان طرفنه سفر بیوردی زیرا اول
زمانده شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت عراق و آذربایجان و
خراسان ولایتلرینه تغلّب ایدوب رفض عالی مذهبتنی اظهار ایدوب
شور و شر و قتل اصناف بشر ایله عالمی پر ضرر قیلمشدی • و اطراف روم
بهجت موسومه دخی هجوم ایدوب چوق فتنه و فساد ایتمشدی چون
سلطان سعید عساکر جرّاره ایله سرحد ولایته واصل اولدی مقدار زمان
اسمعیلدن خبر پیدا اولمیوب قلت زاد و علفدن عسکر منصوره کلی مضایقه
کلیجک عساکر و امرا ازقده کیدر دشمن ناپیدا طالب مجهول مطلق و ملحق
شان عقلا دکلدر بی وجه بو صحاری و براریده عسکری تیغ جوع و عطش
ملاک ایلمک رأی نیدر دیوب خداوندکاره بو رأیی عرض ایلیوب
توجه دن دوندرمک و روم جانبنه توجه ایتمک کرک دیوب معدم پادشاهه

کر اول زمانده حضرتنه مقرب اولنلردن کمال قربله ممتاز و غایت عاطفت و
اعزازله سرفراز ایدی تکلیف ایتمشلر اولدخی مقربنه مغرور اولوب پادشاهه
همرکاب اولدقده بو فکر فاسد و رأی کاسدی عرض ایتمک استیوب
اولادولتلو پادشاه سمرقنده کیدر وزدیمش پادشاه کورمشکه اکر
استماع و صبر ایدرسه عزیمتلرده فتور و نفاذ کلمه‌یه قصور کلوب من بعد
اسفار و اخطارده مشقت ظهور ایتدکده عساکر ملاحظهٔ حضور
ایدوب رجوع ایدرلر شوکت و قدرته نقصان و فتوح ممالکدن حرمان
و دشمنه تغلب و طغیان کلمکله عالم ویران اولور کمال غضبله بره بدبخت
بن مقر سلطنتم اولان استنبولدن بو قدر عساکر و اجناد و آلات و اعداد له
چقوب بونجه خرج و انفاق و تحمل مشاقله بو مکانه واصل اولدم سن هنوز
مقصوددن بیخبر و مراد و مال حرکتدن غافلمی سین دیوب فرمان بیوروب
فی الحال سربی دولتنی بدنندن تفریق ایلدی و بو تفریق جمعیت کلمهٔ امرایه
سبب اولوب من بعد هیچ احد دم مخالفت و تعویق اظهارینه قادر اولمیوب
بر قچ کوندن صکره دشمن ایله کوپره ملاقات و محاربه اولنوب صورت
فتح و کسر عدانه ظفرده فضل حق نمایان اولوب رایت بدعت و ضلالت
سرنکون و آیهٔ نصرت و سنت و جماعت وان جندنا لهم الغالبون
اولدی اکر مرحوم خداوندکار اول عزمده فتور اظهار ایدیکی دشمنه
غلبه تمام و جرأت و اقدام کلوب العیاذ بالله عالم رفض و الحاددن خراب
و مذهب سنت و جماعت ضعیف بلکه نایاب اولیدی لکن معلوم اولا

عزم و ثبات اول وقت مقبول اولورکه حزم و احتیاط مقرون اوله
اولا عزم بی حزم ثبات بی احتیاط عناد و لجاج و مکابره و حرق باطلدر
نیجه پادشاهلر لجاج و عنادی عزم و ثبات ظن ایدوب تجارتده فتح
و نصرتده خسارت و کندولری و عسکرلرینی عرصهٔ تلف و هلاک ایلدیلر
حکایت اولنورکه تیمورلنک اعقابندن سلطان ابو سعید ماوراء
النهر و خراسانی استخلاص ایتدکدن صکره اول خیاله دوشدیکه جدی
تیمور کبی جهانگیر اولوب اغلب اقالیم ربع مسکونی زیرلوای
استیلاسنه کتوره بو هوایله اطراف آذربایجانه کلوب حسن پادشاهی رفع
و آذربایجانی فتح ایتمک خیال ایدوب اندن صکره روم و شامی دخی
مطلب و مرام ایلدی بو خیالله نواحی اردبیله کلیجک عساکرینه غلای
عظیم و برف و سرمادن عذاب الیم ایرشدی هرچند حسن پادشاه
اطاعت و انقیاد بلکه تحمل باج و خراج ایدوب تحف و هدایا ایله
ایلچیلر ارسال ایدوب خراسانه انصراف و ملک قدیمیله اکتفا ایتمک
التماس ایدردی و امرای کاردان و نصحای نیکخواهلری بو رأی عین
صوابدر دیو القا ایدرلردی استماع ایتمیوب غلای عظیم و کل و لای
برمحنت و سهم انکیزده مصابرت و عنادی ایتمکی عزم ثبات مانه خیال ایدوب
و جدی تیموره تقلید و اقتدا ایتمک تخیل ایدردی بی خبر ایدیکه عزم بی
حزم موجب زوال دولت و ثبات بی احتیاط مورث نکال و محنتدر
حکایت ایدرلرکه آخر عساکری بلای غلا و محنت برف و سرمادن

تلفی مقرر ایلوب الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین دیوب جوق جوق
فرار ایدرلردی هر صباح عسکرنده نقصان ظاهر مشاهده اولوردی تاکه
حسن پادشاه ضعف و قلت عسکرینه واقف اولوب ایلغار ایدوب خیمه سنده
مست خواب بیهوش سلطان شراب بیخبر کن گرفتار ایلدی روایت ایدرلرکه
حسن پادشاه غرور و عنادینی محکمه سرزنش و توبیخ و کندوسی تنزل ایتدکده
اول ترفع و لجاج نامناسب ایتدوکنه تقریع ایدردی و اول کمال شرم
خجالتدن سر فرو ایدوب فتح سخن ایتمکه مقتدر اولمزدی حسن پادشاه
ایله بعض عم زاده لری واریدی اکا تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمرینی
دست هلاکله طی وجودینی آب تیغ در یغله پاک قلدیلر پس پادشاه
عاقل و سلطان کامله لایق اولدر که عزم و حزمک ترکیبنده تدقیق تام
و اعتدال مالا کلام رعایت ایدوب نه عزم و ثبات محلنده ضعف و
فتور کوستره و نه حزم و احتیاط موقعنده بی وجه عناد و لجاج ایده
و عزم جمله امورده اصل و اکتساب فضایل ایتمکده قول فصل در و اکا عزم
الملوک و عزم الرجال دیرلر **حکایت** اولنورکه مأمون خلیفه نقب
لحیه مرضنه مبتلا اولوب اطبا و ندما علاجندن عاجز اولمشلردی اخر
بختشوع طبیبی کتوروب علاجندن سؤال ایدیجک علاجه عزمة من عزایم
الملوک دیدی روایت ایدرلرکه من بعد مأمون خلیفه الین محاسنه ایلتمدی
و بر روایتده کل بیمک مرضنه مبتلا اولوب اطبا علاج ایچون جمیع مأکولات
اتفاق ایدوب خاصه انک ایسی اولمحله کلوب صورت حاله مطلع و ایچ

یا امیر المؤمنین این عزیمه من عزایمک الملوکیه دیدی مأمون اطبایه قلقوب
علاجه احتیاج قلمدی دیوب من بعد کلی یانینه کتورمدی
در دنجی باب صبر شداید و تحمل عظایم حوادث در
هرچند صبر جمیع بشره حصن حصین و ارتقای معالی یه سلم سالم در اما خصوصا
پادشاهان کامکاره و سلاطین نامداره الزم لازم در زیرا تعجیل و
مسارعت و قلت تحمل و صبر دن نیجه امور ملک و ملته زللر و احوال دین و
دولته خللر عارض اولور که تدارکی حیز امکاندن بیرون و اصلاحی دایره
قدرتدن افزون اولور اما صبر بردار و در مبنی المنافع و بر طریق در مأمون
العواقب و وعد الهی و کرم نامتناهی بونک اوزرینه جاری در که هر که
هجوم شداید و حدوث نوایب زماننده صبر و ثباتی شعار و تأنی
و قراری دستور کار ایدنوب حق جل و علا حسن عاقبت حصولنه مترتب
و فرح و عافیت وصولنه منتظر اولسه حق تعالی درکاهندن ایکی نعمت
اکا واصل و ایکی مراد انده حاصل اولور بری بو صبری و انتظاری عبادت
عد اولنوب دیوان حسناتنده مکتوب اولور که انتظار الفرج بالصبر
عبادة ایکنجی حق جل و علا وعده سینی انجاز و ذلت شدتدن صکره
فرح ایله اعزاز ایلرکه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و لمن صبر و
غفر فان العاقبة للمتقین **قطعه** کلید در گنج مقصود صبرست
در بسته ای کس که بگشود صبرست چو خار ای کوه وجود بیابی
لباسی که هرگز نفرسود صبرست **بشنجی باب یعنی عنا در**

تاکه مال رعایایه طمع ایتمیه • مخفی اولمیه که پادشاهلره غنی اولمق مقرر
وفقیر اولمق میسر دکلدر • زیرا خراج مملکت وغنایم اعشار انلرک تحت
تصرفنده در • پس غنایه پادشاهلره وصیت وغناسی شرط کمال
سلطنت ایتمکدن مراد اول اوله که اموال بیت المالی وکندونک اموال
خاصه سینی اسراف وتبذیردن حذر ایلیه که نفاذ وقلت خزاین سببی ایله
نفسنه طمع مال رعایا عارض اولمیه • والحق پادشاهلره خرج مالده رعایت
اعتدال الزم لازمدر • نته کم بخل وتقتیر منجر در عساکرک نفرت وتفرقه
سینه سبب و وقت حاجتده بذل ارواح • واقتحام مهالک ایتمه لرینه
باعث اولدوغی کبی اسراف دخی غایت مصردر • وشعرا ومغنی لره
وترتیبات زایده یه وتجملات بی فایده یه حدن بیرون بخششلر و
خرجلر ایدوب بیوت اموال فارغ اولدقده وقایع ظهور ایدوب
عساکر طلب ارزاق ومهمات ایچون احتیاج انفاق اولیچق خلل عظیم طاری
اولوب بلکه انقلاب دولته مودی اولور نته کم خلفای عباسیه زماننده
برشاعره بربیت ایچون یوز بیک اقچه وبرصوتدن اوتوز بیک دینار
ویرورلردی خصوصا مقتدر خلیفه حداثت سن والنس نسا وخدم سببی ایله
خزاین آل عباسده اولان تحف ورغایب عجیبه و درر وجواهر غریبه یی
نساوخادملره بذل وصرف ایدوب آخر خزاین خالی قلوب موالی وعساکر
طلب ارزاق ایدیجک زر احاجز ومتحیر قلدیلر • روایت اولنور که بر ییلده
بنجه وزیر تبدیل ایلدیلر مفید اولمدی اخر مقتدر عاجز قلوب مونس خادم

النده

النده مقتول اولدی واندن صکره دولت آل عباس مختل ومحلول اولدی

• البنجی عسکر موافق واتباع واشیاع مطیع در •

معلوم اولاکه اطاعت عساکر وانقیاد اتباع پادشاهلره لازمدر
رؤسا وعساکر وامرا واکابر پادشاهه کمال اطاعت وانقیاد ایتمیجک
یعنی کاهی ادلال ومخالفت ایتمک وسرکشلک ومباسطه کوسترمک موجب
انحلال رشته دولت واختلال نظام سلطنت در • چوق واقع اولمشدرکه
عسکر پادشاهه مخالفت ایتمکدن شوکت بی بنیاد ونظام مملکت برباد
اولوب بوضررک مآلی ینه اول مخالفت ایدنلره لاحق اولوب ضعیف و
بیچاره وخانمانلرندن آواره اولمشلردر • نته کم اسد الله الغالب امیر المو
منین علی بن ابی طالب حضرتنه رضی الله تعالی عنه حرب صفینده بعض
عساکری امر شریفنه مخالفت ایدوب البته حکم دکمک کرک دیو تکلیف ایدوب
حکم دکدکدن صکره ینه بعض عسکر دکمک جوردر • دیو خوارج اولدیلر حتی
بعض اصحابی حضرت امامه کرم الله وجهه تقصیر رأی اسناد ایدیجک
لارای لمن لا یطاع دبیوردیلر • وبو مثل ابتدا انلردن صادر اولدی
بالآخره عذر اتباع ومخالفت اشیاعدن دلکیر اولوب عالم رؤیاده
سلطان بارکاه اجتبا محمد مصطفی حضرتنه م علیه صلوة الله ما هب الصبا
امتکدن متضجر اولدم دیو شکایت بیورچک مرنجه استرسک دعا ایله انلر
حقنده دعاک مستجابدر بیوردیلر • پس اللهم ابدلنی خیرا منهم • وابدلهم
شرا منی دیو دعا ایلدیلر • یعنی خداوندا بکا بونلردن بدل اخیار صحبتی و

قیل وانمره بندن بدل اشرار مسلط ایله روایت ایدرلرکه اول کیجه حجاج ظالم انه رحمنه دوشدی امیرالمؤمنینک رضی الله عنه دعاسی مستجاب اولوب اهل عراقه اندن نه شر و خللر اولدی معلوم اهل عالم در • و حضرت امیر کرم الله وجهه اول اثناده سعادت شهادته میشوب جنت علیین و فردوس برینده صحبت خاتم النبیین صلوة الله تعالی علیهم اجمعین • و آل و اصحاب طاهرین و طیبین ایله علی سرر موضونة متکئین علیها متقابلین سعادتنه ییتشدی رضی الله عنه • و پادشاه حازم عازم اولنه لازم درکه • امرای اکابر و رؤسای عساکردن رایحهٔ ادلال • و سرکشلک استشمام ایدنجک اغماض ایتمیوب • دفع و رفعنه مشغول اولنه روایت اولنورکه دولت آل سلجوق زمره‌ده محلول ایدی اکابر امرا و اعاظم رؤسا سریر سلطنته جلوس ایدن شاهزاده‌لری هوالرینه اویمیه‌لر ادنی بهانه ایله سلطنتدن خلع و خیمهٔ دولتن قلع ایدوب آخرین نصب و شکوه سلطنتی سلب و غصب ایدرلر ایدی چون نوبت سلطنت آل سلجوقک افضل و اکملی سلطان علاء الدین کیکاوس بن کیخسرو بن قلیج ارسلان حضرتنه ایرشدی و اول شهامت و شجاعت و علو همت و نفاذ عزیمتده افراد سلاطیندن ایدی پس غیرت و همت پادشاهانه کوستروب مبدأ تغلظ و فساد و سرچشمهٔ تجبر و عناد اولان اوج عظیم بکلری برکیجه‌ده یساق شاهی و تیغ انتقامه چکدی صباح امرا و عساکر مطلع اولدیلر که سیلاب حمیت پادشاهی ایله حوض سلطنت طولمش و خار و خاشاک فتنه اصناف ناسده تباهی و تناهی بولمش خوف و هراس ظاهر اولوب دخی کمسنه حدندن تجاوز ایتمکه قادر اولمیوب دولت سلطنت منتظم و شمل سیاست ملتئم اولدی

قطعه

از سیاست نظام یابد ملک • بی سیاست خلل پذیر بود
نسق کارهای عالم را • از سیاسات ناگزیر بود

یدنجی سببی نسب در

اکثر احوالده نسب عالی پادشاهلیغه لازم و دودمان قدیمدن اولمق انتظام سلطنت و سیاسته نافع در • زیرا نفوس بشریه کند و امثالنه و اقراننه اطاعت و اوامر و نواهیسنه امتثال ایتمکدن ابا و امتناع ایدر • پس هرج و مرج واقع اولوب سفک دما و خروج خوارج چوق اولوب رعایا پایمال اولمق لازم اولور • اما بر نسل شریف که آبا و اجدادی سلطنت و حکومتله معروف و خلق خاندانلرینه اطاعت ایده کلمکله موصوف اولنجق کلمهٔ خلایق مجتمع و فتنه و عناد مرتفع اولوب عالم امن و عافیت ایله مملو و ورق حال بنی آدمدن آیت رفاهیت متلو اولور • مشهوردر که تخت مصر و شام بنی ایوب سلاطیندن قوللرینه انتقال ایدوب چراکسه‌نک بینه کلنجه قوللردن قوله انتقال ایدردی و خلع و نصب و اخذ و غصبدن رعایا و عساکر خراب اولمشلر ایدی و سرعت عزل و قتل و سلبدن امرا سلطنت قبولندن

تمتع ایدر اولمشدی حتی مرحوم قنصوغوری اجلاس ایتدکلرنده امتناع وابا وبکا سلطنت کرکمز دیو فریاد وبکا ایدردی ونفاذ امر سلطنت بر مقامه وارمش و وقار وحرمت وشوکت اول مرتبه ده اولمش ایدی که اجلاب جراکسه ظلم شنیع ایتدکده منتظم اولان سلطان صلح اولسون دیبه استهزا وتمسخر ایدرلردی وسلطاندن نه باکموز واردر، سلطان قول بز قول دیرلردی قیت رجبی نام امیری قهرایله تخته اجلاس ایدوب روایت ایدرلرکه اوتوز دیو محکم مشت درورلردی وسلطان محمود سبکتکین بو قدر شهامت وشجاعت و شهامت و عدالتله قصور نسب ایله مطعون ایدی حتی فردوسی شاهنامه جایزه سین استقلال ایتدکده قطعه اگر شاه را شاه بودی پدر بسر برنهادی مرا تاج زر ٭ چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود ٭ دیو هجو ایلدی والحمد لله تعالی بو عهد میمون وتاریخ مبارکده خصال مزبورهنک جملهسی حاصل لاجرم عالم کمال رفاهیتده واصل اولمشدر، پادشاه سعادت پناهم نسب شریف ودودمان عالیدندر که جد بر جد لوای استقلالری اوج سماده خافق وذل استرقاق تا آدم اجداد واعمام بزرگوارلرندن بعید المغارب والمشارق در، وبو معنی ایله اطراف ربع مسکونه اول قدر مملو ومشحوندر که مولانا نامی نورالدین عبدالرحمن جامی خراساندن پادشاه ملک سرافرازی سلطان مجاهد وغازی سلطان محمد خانه

اما

انار الله تعالی برهانه کوندردکی مکتوب منظومنده بو وجهله خطاب ایدر شعر ای نژاد زوده علا سند ٭ ملک موروث تو ابا عن جد اصل تو تا با آدم ارشمند ٭ همه مسندنشین وتاجورند ٭ واطاعت عساکر وامرا وتادب وتخضع روسا اول مرتبه درکه اندن زیاده متصور وممکن دکلدر، وبو فقیر قلت بضاعه وکثرت اضاعه ایله کیومرث عهدندن بو زمان مبارکه کلنجه کتب تواریخده ٭ مسطور واخبار وحکایتلری منظور اولان معتبر دولتلردن احوال و حکایات واوصاف وروایات علی قدر الطاقه تحصیل ایتمشدر، بو دولت مبارکه آل عثمان ابقاهم الله تعالی آخر الزمان عهدنده اولان اطاعت وانقیاد عساکر وتادب وتخشع امرا واکابر، بر دولتده واقع اولمشدر، الحمد لله علی ذلک امرا ووزرا واحاد عساکر افراد واجناد واعالی واصاغر جملهسی روندن جاندن کمر عبودیتی بر میان ایدوب امتثال اوامر ونواهی ایتمکله مفتخر ومباهی اولمشلردر جمله امرا ووزرایی آن واحدده تغییر وتبدیل بیورسهلر هیچ احد ذره قدر اول آفتاب سلطنته مقابل اولمغه احتمال دکلدر، جمله عساکر واجنادی فضای تیغ سیاسته عرضه قیلسه بر فرد کرن خلاف او زمق تصور ایلمز. اکر ملوک وسلاطین سابقین بر امیر کبیر یا وزیر خطیری عزل یا قتل ایتمک استسهلر بنجه حیله وتدبیر ایله صورت مرادلرین آینه وجودده کتوررلردی جون کلمه سلاطینک نفاذی وامرا وعساکرک اطاعت وانقیادی موجب انتظام احوال

ودفع فتنه واختلالده همیشه بو طاعت وانقیاد ونفوذ امر حامی البلاد
والعباد الی یوم الحشر والمیعاد موجود وممدود باد معلوم اولا که بو خصالدن
ضروری اولمیه سبب در اما غایتنا قدر ولکن بسیار موافق عسکر خصالدن بایقه
حاصل اولور

کتاب ثالث رساله اخلاق علاییدن علم تدبیر المدینه بیاننده در

سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی در و رعایا جسد کبی در
و طبیبه لازمدر که امراضک قاعده‌سن و علاماتی و اسبابی نه در و علاجی
نیجه اولور بیله کذلک پادشاهه لازمدر که مزاج مملکتک صحتی حد اعتدالده
اولمه‌سندن عبارتدر نه در و مرضی اعتدالدن اعتلال و انفصالدن اختلال
خروج ایتمکدر نه ایله اولور و نیه اعتدال اصلی و انصلاح حقیقیسنه نه تدبیر ایله
رجوع ایدر معلومی اوله و بو طب سلطنتک جزء علمیسی در بوندن صکره همت و عزیمتیله
علمنی عمله کتوروب مملکتده نظام موجود و صلاح حاصل ابقا و اطاله و اختلال
عارض و اعتلال طاری اولدقجه مملکته کلمش ایسه انی افنا و ازاله ایله که پادشاه
کامل و خلیفه عالم و عامل دیمک اکا صادق اوله پس معلوم اولسون که تمدن
طوایف مختلفه و امم متباینه‌نک اجتماع عام و تألف و انتظامندن
عبارتدر مادام که هر طایفه مرتبه لایق و منزلت موافقنده اولوب عمل
مخصوصه مشتغل اولوب حال و جاهدن مستحق اولدوغی مرتبه‌یه ایصال اولنه

مزاج عالم بو تمدن سببی ایله اعتداله واصل و اعتلالدن بری و سالم
اولور و الفت که میان اصحاب دولتده منعقد اولمشدر قایم اولوب
اول الفتک لازمی اولان غلبه و استیلا دایم اولور زیرا مقرردر که
هر دولتک ابتداسی بر طایفه‌نک اتفاق ایدوب تظاهر و تعاونده
بر واحد کبی اعضاسی جسد معینک اجزاسی کبی بر اولمغله اولور زیرا هر شخصک
بر مقدار معین اوزره قوتی واردر اما مجموع اولوب بر یره کلیجک بر بری
قوتندن زیاده اولور پس طایفه قلیله اتفاق الملکه طوایف کثیره غیر
متفقه‌یه غالب اولور کورلمیش که هر طایفه که بر دولتک اصحابی در
رعایاسنه نسبت عشر عشیر دکلدر اما بونلر متفق رعایا غیر متفق اولمغله
بونلر غالب و حاکم انلر مغلوب و محکوم اولورلر

بیت

حسنت باتفاق ملاحت جهان کرفت ۰ آری باتفاق جهان میتوان کرفت

و تجربه ایله معلوم اولمشدر که اول دولتده اصحاب اتفاق و تعاون اوزره
اولمغله خلل و زللدن مصون و مأمون اولور بعده تفرقه و دو هوالیق
اصحاب دولته عارض اولمغله ضعف و فتوره یوز طوتوب آخر متلاشی و منهدم
اولور و بونک مثالی دول منقرضه و سلاطین سابقه‌ده چوقدر جمله‌دن بری
مغربده ولایت اندلس که لطافت هوا و عذوبت ما و رخصت و رخا و
حسن و بهاده نمونه جنت اعلادر اوایل اسلامده پادشاه و عسکری
موافق و یک هوا اولمغله اطرافده فرنک لعینه غالب و دایما انلر مطلوب
بونلر طالب ایدیلر چون سنه هجرت اربعمایه حدودنه واصل اولدی

اتفاق واتحاد دیرینه اختلاف وافتراقه کلوب شعر کلدی الف دیرینه افتراق
کتدی وفا کلدی شقا وشقاق ٭ هر رئیس بر ناحیه‌ده استقلال وزرینه
سلطنت ویری برینه عداوت وخصومت ایدیجک دشمن بی دین غلبه
بشلیوب اطرافدن بلاد عظیمه‌یه مستولی اولدی حتی بعض فضلا بو حاله
تأسف ایدوب نظم ایدی **نظم** وسی الجزیره خطب لاعزالها

هوی له احد وانهد عمدان ٭ فسل بلنسیة ما حال مرسیة
وابن قرطبة واین جیان ٭ قواعد کن ارکان البلاد فما
عسی البقاء اذا لم تبق ارکان ٭ وبو حال مستمر بلکه یوما فیوما متزاید

وممتد اولدی تا که عدد سنین هجرت حساب اسم قابضه واصل اولیجق
عسکر فرنک مخذول بالکلیه ولایت اندلسی تحت تصرفه دخول ایتدردی
غرناطه تختگاهنده اولان اساس دولتلری بالکلیه منهدم اولدی وملوکی
امرا ورعایا جمله‌سی قتل واسرار اسنده منقسم اولدیلر وارباب اشارات
لامعه وعلما جفر جامعه دیدیکلری معنی کی سنین هجرت عدد اسم قابضه
وارنجق ملت اسلامیه متبدل یا مذهب حق متحول اولوب باطل حقی ازاله
واماطه وتمام عالم ویا اکثرینی کفر وضلال احاطه ایده دیرلردی اول
نواحی‌ده ظاهر وباهر اولدی. اتفاق عجیبدر اول حدودده شرق
جانبندن بعینه خلاصه ایران اولان عراق وآذربایجان پادشاهی سلطان
یعقوب وفات ایدوب امرای بایندریه اراسنده تفرق کلمه واختلاف عظیم
واقع اولوب پادشاه زاده‌لری عزل ونصب وعهد وخلع ایتمکله دولتلرینه

خل

خلل عظیم عارض وضعف قوی طاری اولوب بالاخره اسمعیل بن حیدر
اردبیلی اجدادی مشایخ عظامدن اولمغله عوام اتباع ایدوب
خروج وذروه سلطنته عروج ایدیجک غلاه شیعه ورفض بالغ
الی الالحاد طریقه‌سین اظهار واعتقاد ایدوب بعده اوزبک
خانی شاهی بکدن ولایت خراسانی دخی استخلاص ایدوب تمامت
ایران ودیاربکر وعراق عرب ولایتلرین بدعت وضلال وعلماء
صلحاسینی زجر ونکال وقتل واستیصال ایتمکله مالامال ایلدی وبو
ولایتلردن اسباب وآلات بدعت وضلالت ساخته ورسم اسلام
وسنن سید الانام بکلی برانداخته اولدی واسماعیلک ابتدای
استیلاسی مذهب ناحق عبارتنک عدد حروفنه موافق اولدی که
سنه ست وتسعمائه‌در واسم قابض عدد حروفندن اوج ییل صکره
اولدی وشوکت اسلام وایمان رایات آل عثمان سایه‌سنده
اولان ولایتلره منحصر اولدی والله غالب علی امره مقصود ومرام
وخلاصه کلام اولدر که بو دین اسلامه عارض اولان امور شنیعه
وحالات قطیعه تفرق کلمه وتباین اهویه واختلاف ارکان دولت
سببیله اولدی وارباب تجارب دیمشلردر که حفظ سلطنت ایکی
نسنه ایله اولور برسی اتفاق امرا واجناد وبرسی اختلاف اعدا و
اضداددر شیخ سعدی دیمشدر که چون اعدا متفرق اوله‌سن جمع دل
وانلر جمع اولورسه سن تفرقدن اندیشه قیل وملک حازم دشمنلرا آشفته

اختلاف برغوب عساکر واجناد جمعندن مستغنی اولور سیر نبی علیه
الصلوة والسلامدن مذکوردر که چون کفار قریش قبایل عربی جمع
ایدوب حضرت قصدینه مدینهٔ منوره یه محاصرت ایلدیلر نعیم بن مسعود
اشجعی اول اثناده شرف اسلامله مستسعد اولمشدی هنوز اظهار ایلمدین
کفار ارالرینه تفریق کلمه برغوب الحرب خدعه مضمونیله عساکر کفاری
دفع ایتمک استدی بنی قریظه که یهوددن قبیله ایدی مدینهٔ منوره
قربنده متوطنلر ایدی جناب رسالت پناهی ایله صلی الله علیه وسلم
صلح ایتمشلر ایدی کفار قریش و قبایل اعراب که احزاب تسمیه ونمشلر
محاربه یه کلیجک انلر دخی عصیان ایلدیلر اهل اسلامه محکم ضرورت و
مضایقه اولدی نته کم حق جل وعلا حکایت بیورر واذ جاؤکم من فوقکم
ومن اسفل منکم واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب الحناجر الآیه اول
سادات قریشه واروب یا معشر قریش سزلره صدق موالاتم ومحبت
معاداتم معلومکزدر سزه بر نصیحت مشفقانه ایتمکه کلدم مجتنبه اعتقاد
وقولمی تصدیق واعتماد ایدرسکوز ذکر ایلیه یین سادات قریش قولک
مقبولدر سویله دیوجک اشتدم قریظه محمد ایله صلح ایتمشلر سزدن بعض کمسنه
لری رهن ادینه استیوب محمده ویرجک اولمشلر اول دخی قتل ایتسه کرک
زنهار رهن ویرمیه سز دیدی انلر قبول ایلدیلر بعده قریظه یه کلوب یا معشر
قریظه سزه بر نافع نصیحتم واردر قبول ایدرسکز ذکر ایده یین دیوب انلرده
سویله نصیحتکله عامل اولورز دیوجک دیدی که قریش واحزاب مدینه ده

ساکن

ساکن دکللردر برایکی کون محاربه ایدرلر اکر سهولتله ظفر بولمزلر ایسه چیقوب
ولایتلرینه کیدوب امین اولورلر اما سز بو ولایتده ساکن سز انلر کیتدکدن
صکره محمد سزدن انتقام المق استسه کرک سز خود انکا مقاومت ایتمکه قادر
دکلسز نیچون اندیشهٔ عاقبت ایتمزسز ایتدیلر که اندیشهٔ عاقبت نیجه ایده لم
ایتدی که رای صواب اولدر که قریشدن رهن آدم استیه سز که تمام
ظفر بولوب محمدی دفع ایتمینجه سزی قویوب کیتمیه لر بو فکری صواب
کوروب قریشدن رهن آدم استدیلر سادات قریش کوروب
نعیم اشجعی نک کلامی نک صحتی ظاهر اولدی قریظه نک محمد ایله اتفاق نهانی
سی واریدوغنده شبهه قلمدی دیوب رهن ویرمدیلر قریظه دخی رهن
ویرمدکلرین استماع ایدیجک اشته نعیمک کلامی حقیقتمش دیوب قریشه
نصرت ایتمدیلر ارالرنده تفرق کلمه وتخاذل واقع اولوب جناب
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وکافهٔ مسلمین ضرر اتفاقلرندن
بفضل الله خلاص بولدیلر **حکایت** مشهوردر که اسکندر یونانی
دارا بن دارایه غلبه ایدوب ایران ملکنه ظفر بولیجق عجم شاهزاده لرندن نیچه
کمسنه واریدی اسکندر انلردن متوهم و قتل وابقالری ارسنده
متردد اولوب آخر استادی ارسطاطالیسه مکتوب کوندروب دیدی
که ابنای ملوک فارس و ایراندن نیچه کمسنه لر واردر هربری فر وبها ایله مو
صوف وشجاعت وشهامتله معروفدر اکر جمله سین قتل ایدرسم اراقهٔ
دماء ناحق ایتمکدن احتراز ایدرین اکر عفو وابقا ایدرسم بر کتدکمدن صکره

نهضت وخروج ایدوب انتقام عجم ایچون مرز و بوم ممالک رومی زیر و
زبر ایدەلر پس حکیم کامل لطف بیوروب سفر زحمتنی اختیار ایدوب کلوب
بو مشکلی حل ایدە حکیم ضعف وشیب سببندن کلمیوب اعتذار ایلدیکە شعر
پیری وضعف بنیت والام روزگار • بکذاشتند بر من مدحت نکار پای
اول فرزند معذور بیورە وسؤال ایتدوکی جوابک مشکلک جوابی
بودر کە خون ناحق دوکمک محظور ومحذوردر • ومحرّم وممنوع ولکن اول
شاهزادەلرک هر برینە بر ولایتک امارتین ویروب هیچ بریسینی ایکی تختی
حکومتدە ایلمیە کە بالضرورە ارالرندە تفرق کلمە واقع اولوب هر بری
آخردن متوهم وانوک حذرینە مشغول اولسەلرک وسندن صکرە
اولاد واعقابک حذرلرندن امین اولسەلرک فی الواقع حکیم دیدوکی
کبی اولوب بری برینە اشتغالدن آخر جانبە نظر ایتمکە مجاللری اولمدی
وانلرە ملوک طوایف دیرلر واسکندردن صکرە درت یوز یلدک
حکومت ایران انلرک ضبطندە اولوب ملک روم آباد اولدی
چون مرام مقرر اولدی کە پادشاهلرە عدل الزم لازمدر اما دنیا
جهتندن زیرا عدل توفیر خزینەیە مؤدّیدر • زیرا خزینە عمارت مملکتدن
حاصل اولور مملکت کە خراب اولە مالدن بی نصیب وخلقی غنادن بی‌نصا
اولسەکرک وعمارت مملکت عدلله اولور مثنوی
بر و پاس درویش محتاج دار • کە شاه از رعیت بود تاجدار
رعیت نشاید بە بیداد کشت • کە مر سلطنت را پناهند و پشت

چون میر ظالم زمستاندە جوریلە دهقانک کاوین الە تابستان ولیجق
عشر محصولات اکاقدن حاصل اولور • بر دفعە بازرکانک مالنی الیحق
علی الدّوام باج وکمرک نیچە عاید اولور • پس متصل رعایایە زرع
ایتدرمک کرک تخم بولمزلرسە قرض ویرمک کرک بقر زراعتلری
هلاک اولدیسە تحصیل ایتدیرمک کرک حکایت اولنورکە فرعون
لعینک عادتی بو ایدی کە دیار مصریە زرع اولندقدن صکرە ایکی
معتمد کمسنەیە ایکی اردب بغدای ویروب برینی اعلای مصرە برینی
اسفل مصرە ارسال ایدوک کورک برار دب بغدای اکەجک زمین خالی قلمشمیدر
اول معتمدلر تمامت ولات مصری کشت وتفحّص ایدرلردی برار دب
الور موضع خالی بولنورسە فرعون اول نواحینک کاشفلرین وامناسین
وزرع اوزرینە منصوب اولمش ایسە ومعتمدلرین قتل ایلردی بو سیاست
خوفندن هر سال دیار مصریە زرعلە مالامال اولوردی امّا آخرتدە نفعی ظاهردر
کە المقسطون فی منابر من نور در چون بو خانەدن سفر اولونە پادشاه وکدا یکسان
ودرویش وتوانکر مساوی اولور عساکری جهان صحراسین طوتن پادشاهلر حق
درکاهنە تن تنها کلور کە نرثە ما یقول ویأتینا فردا • پس پادشاه عاقلە
لازمدر کە شمدیکی مال وجاه وشوکت شاه وشکوه سلطنت ووسعت
مملکتە مغرور اولمیوب اول کونی یاد ایلیە کە تخت پاکدن تخت خاکە بی خادم
انیس قادم وجلیس اولسەکرک قوللرندن نوکرلرندن یانندە بر فرد یوق
خدمتکار وجان سپارلرندن قندە دیار بدیار دکلنە کم دکشلردر

بودکلو بنده لر کدن یاکیده بر کیشی یوق ۞ بکم بو نیجه سفردر که اختیار ایدیک
پس پادشاه عادل اولورسه **نظم** نته کم زنده اوله شاه در سپهر جناب
چو رحلت ایلیه طوبی له و حسن مآب ۞ واکر دست ظلم و اذیتی اچمش و
رعایای سوخته یه شرر سر ساچمش اوله ۞ وحق اکا ویردوکی نعمتلری
ینه خنک عصیانه آلت و اوقات عزیزه سین صرف عشرت و بطالت
ایتمش اولوب اموال رعایای مساکینه تنعمات بی انصافیه مصروف
اوله **بیت** خورد آب ازنم چشم یتیمان میوه باغش ۞
چکد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش ۞ فردا عقوبت زبانیه
بی رحمدن لر کوره و غسلین و زقوم جحیمدن نه لر نوش ایده نته کم
بعض ظلمه و فسقه ملوک مست هلاک اولدیغی دیمشلر **شعر**
جون بوقت نزع روحش یافت عزرائیل مست ۞ بر دیش زهر یرا تا خمارش بشکند
کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز ۞ تا شراب و شکانی در کنارش بشکند
پادشاه لیب ودوره اهالی اعمال صنیعه و شفقت و داد ایتمکدن او ضیعه
و دایما غضب قهار مطلقی یاد و سرای عدلی آباد ایده ۞ پس عدالتک شروط
و ارکانی و پادشاه عادله رعایتی لازم قوانینی در ذکر ایده لم ۞
شرط اول بودر که جمله خلایقی متساوی طوته زیرا خلایق عالمه نسبت
عناصر اربعه کبیدر آدمه نسبت جون عناصر متساوی و متکافی اولمینجه مزاج
آدم صحیح و ملتئم اولمز کذلک افراد آدم متساوی طوتلمسه مزاج عالم
صحیح و منتظم اولمز ۞ پس عناصر بدن عالم دخی عناصر بدن آدم کبی درتدر ۞

اول اهل قلم که علما و قضاة و کتاب و حساب و اطبا و شعرا و منجملر
و مهندسلردر ۞ بونلر آب منزله سنده در زیرا علم حیوة ارواحه
مؤدی در آب حیوة اشباحه مؤدی اولدوغی کبی **مصرع**
ومن الماء کل شیء حی ایکنجیسی اهل شمشیردر که امرا و بهادرلر
و سپاهیلردر که ضرب شمشیر و استعمال کمان و تیرله ساحه ملک و
دینی اعدای کفر کیش و بدعت آییندن حفظ و حراست و ثغور و
اطراف مملکتی متعدیان بی انصافدن ضبط و حمایت ایدرلر ۞
واکر بو طایفه نک لمعان شمشیری اولمیه عالم اظلام ضلالتده
اسیر و کرفتار اولوردی ۞ واکر آب تیغلریله باغ مملکت سیراب
اولمسه هیچکس شجره امن و اماندن خوردار اولمزدی بو طایفه آتش
مثالنده در ۞ وجه مناسبت روشندر ۞ اوچنجی طایفه تجار
و مستجلبان بضایع و ارباب حرف و صنایع درکه انتظام معاش
ایچون تجار مسافه بعیده دن اسفار شاقه ایله جلب بضایع ایدرلر
و ارباب حرف لیل و نهار تحصیل مهمات صنایع ایدرلر ۞ و حاجات
خلق حاصل و مرادات هرکس کندویه وطننده ایکن واصل اولور
و بو طایفه هوا کبیدر که حرکتندن تروح ارواح و استراحت
اشباح حاصل اولور ۞ دردنجی طایفه زراعتکرلر ۞ و اکنجیلر که حرث و
ارض مزارع و تعمیر ضیاع و انشای جنات و کروم ایله خاکدن انواع
حبوب و شجر و تاکدن اصناف ثمار که مرغوب قلوبدر تحصیل ایدوب

اقوات نامی حاصل وانواع ثمراتی و فاکهه مما یتخیرون مقتضاسی ایله
خلقه واصل ایدرلر و کاسب حقیقی بونلردر که صرف اوقات ایدوب خاک
سیه دن تحصیل اقوات ایدرلر و سایر طوایف کسب غیری تناول اشیاء
مکسوبهٔ غیری ارالرنده اداره و تبادل ایدرلر و بو طایفه تراب کبی درکه
منافع جمله بونلردن حاصل و نوابت اولدوغندن غیری مرکشی بونلرک
یوزینه تصوب بونلره دیمه لر وورر نیه انلر قایم و ثابتدر رونته کم
بعض عناصر بدنده آخره غلبه ایلیه موجب مرض و مورث علت و عرض
اولور کذلک بو طوایفک بعضی بعضه غلبه ایلیه مزاج عالم خلل پذیر
اولور مثلا اکثر خلق سپاهی اولوب ارباب صنایع و تجار بضایع
از قلیه و علی هذا القیاس و کذلک بو طوایفک بعضی اخرک عملین ایلیه
نیه مؤدی فساددر مثلا امرا و سپاهی لر تجارت و حرفیه اشتغال
ایلیه لر **حکایت** اولنور که کسری هرمزک بعضی وزراسی
عرض ایلدی که دریادن تاجرلر کلدی وافر بضایع و جواهرلری
وار اکر پادشاه ایچون اشترا اولنورسه نیه عالی بهایه صتلوب تجدن
مبلغ عظیم اولمق مقرر در جوابنده یازدی که حق جل و علا بزه سلطنت
و امارت احسان ایتدی بعض رعایا مزه کسب و تجارت روزی قلدی
اکر بز تجارته مشتغل اولورسق سلطنت و امارتی کیم ایلسون و کسب و تجارت
اهلی اولنلر نیه مشغول اولسونلر بونک کبی افعال دنیه که سنک دناءت
اصلکه دلالت ایدر من بعد بزه اعلام اتمیه سین و الا عوضنه تیغ انتقام

اولورسین پس بو جمله تحریر اولنندن معلوم اولدی که اشخاص و
طوایف مدینه بری برینه تعاون اتمک کرک و حکما بو تعاونی بیان
ایدوب عربی عبارتله دیمشلر که فضیلة الفلاحین التعاون بالاعمال
فضیلة التجار التعاون بالاموال فضیلة الملوک التعاون بالآراء السیاسة
فضیلة الالهیین التعاون بالحکم الحقیقیة ثم هم جمیعا یتعاونون علی عما
رة المدن بالخیرات والفضائل فقیر ایدرین فضیلة الاجناد والعساکر
التعاون بحوض الحرب و حفظ الثغور بو کلمه دخی الحاق اولنسه وجهدن
خالی دکل ایدی **شرط ثانی** اولدر که بو طوایف تکافؤ و تساوی
اوزرینه اوله قدر صکره اهل مدینه یه عموما نظر ایدوب هر بری
استحقاق و استعدادی قدر رعایت اولنه و بنی آدم بو اعتبار ایله
دخی بش قسمدر قسم اول اولدر که خیر بالطبع اولوب خیری غیره دخی
متعدی اوله علمای شریعت مشایخ طریقت عرفای حقیقت کبی
بونلر خلاصهٔ آفرینش و نقاوهٔ عالم و غایت و علت ایجاد کارخانهٔ
بنی آدمدر و مطرح انوار ازلی و مطمح انظار لم یزلی بونلردر و بونلر
تهاری و غیری لر لیلی و ضیافت ایجاددن مراد و مهمان خانهٔ عالمدن
مقصود بونلر و سایرلر طفیلی در **بیت** بیا که مایدهٔ لطف کردکار جهان
تو میهمانی و عالم درین میانه طفیلی و حکما دیمشلر درکه پادشاه
سعید اولدرکه علاقه ارتباط و اختلاطین بو طایفه ایله ایلیوب
مراجعت و مشاوره سین بونلر ایله قیله و بو طایفه سایر طوایفه غالب

وحاکم واقتدا واقتباسین انلره دایم ایلیه که نشانهٔ دولت
حقیقی بودر طالب دنیای دنی وحریص جاه ومراتب اولان علما رسوم
که انلره علما سو وصوفیه طامرادای که بونلره متکلم دیرلر • بونلردن حذر
پس پادشاه حازمه لازمدر که صحیح العیاریه قلبی فرق وخالص ایله
مغشوشی تمیز ایلیه کندویه ملازمت ایدن علمایه حصر نظر وقصر بصر ایتمیوب
زوایا واطراف وکنج فراغت واکنافدن قطع طمع ایدن علمایه
طالب وفقرایه راغب اوله نته کم دیمشلر قطعه قل للامیر نصیحة
لاترکنن الی الفقیه • ان الفقیه اذا اتی • ابوابکم لاخیر فیه
وتربیت فضلا کبار سلاطین وامرا ایچنده مرغوب در • مولانا جلال
دوانی نقل ایدر که رکن الدوله حسن بن بویهٔ دیلمی که عراق عجم پادشاهی
ایدی وری شهری تختگاهی ایدی وتربیت علما وجمعیت فضلا ایله ملوک
وسلاطین ایچنده ممتاز ایدی اول زمانده کفار روم اهل اسلامه
هجوم ایتمشدی • رکن الدوله انکا مقابله منصور ومظفر اولدی
دفعهٔ ثانیه روم هجوم ایدوب لشکر عراق هزیمت وافتراق
اوزره اولوب بعض اسیر اولدیلر قیصر روم اسرایی اوکنه گتوردکده
ری شهرندن ابونصر نام برکمسنه بولنوب انکا ایتدی سکا برخبر دیسیم
پادشاهکوز رکن الدوله یه انها ایدرمیسین ابونصر ایتدی علی الراس
والعین پس مکفور ایتدی حسنه دیه سین که قسطنطنیه شهرندن اول نیتله
چقدم که عراق ولایتین خراب ایلیم اما چون سنک سیرت واحوالک تفحص

ایتدم

ایتدم بیلدم که آفتاب دولتک عروج وتمکن امکاننده اولان سعادتلر
خیر فعله خروج ایتمک اوزره در • بر پادشاه ندماسی علما وحریف
میدان کاسی فضلای ناس اوله • ابوالفضل بن العمید وابوجعفر
خازن وعلی بن قاسم وابوعلی ساعی کبی انک دولتی تزاید وسعادتی
تصاعد اوزره اولمق مقرر در • وارباب دولت واقباله تعرض
مقتضای عقل دکلدر • اول سببدن قصدمدن رجوع ایلدم
واول پادشاه که ندما ومصاحبلری اراذل واصاغر ومضاحکه و
مساخره اوله دلیل در که سهم سعادتدن بی نصیب وکوکب دولت واقبالی
غروبه قریب در • شاعر روم مولانا ذاتی حکایت ایدردی که •
ابتدای ظهورمده سلطان قورقود بن سلطان بایزید خان خدمتنی
شهزاده ایکن مدح ایتدم مقبول طبعی اولوب بنی ندما سلکنه نظم
ایتمک استدی اول اثناده شهزاده دریالسارله تفرج ایچون کشتی
سوار اولدقده شهزادهنک برساززنده ندیمی وارایدی برسرکشده
صندوقه قویارلر رسن ومقره ایله بالایه چکوب دفعه قویورلر
دریایه دوشوب جامه لری تر وکندوسی زیروزبر اولور مصرع
جامهای کهنه اوترشد وخود ترنشد • خلاف مضمونی اوزرینه
اظهار تألم واضطراب وشاهزادهیه دشنام بیحساب ایدوب
شاهزاده قهقهه ایله خنده ندیم ترجامه لرین چیقروب صویی صقرانعام
شهنشاهیدن جدید وخشک جامه لر چیقر تکرار سازنی الینه الوب

صندوقه کیرور دعای مقبول کبی بر مقدار بالایه چکیلور وقضای
بد کبی نازل اولوب غرقهٔ آب ومبلول الجسم والثیاب اولور اول بینه
دشنامه آغاز وشهزاده خنده قهقهه ایله دهن باز ایدر واخر نهانره
دک کشتی سایر وبو حال شهزاده ایله مسخره ارasında دایر اولور بن جو لو
حالی مشاهده ایلدم بیلدم که پادشاهلر اکچنده فایق وتخت سلطنته
لایق دکلدر اکا خدمت ایدن کسنه نکبت خادم واکا ندیم اولان باخره
نادم اولور ودولته انبطار وندامتنی اختیار ایتمدم فی الواقع نجم
سعادتی زیران وتخت سلطنت آل عثماندن کریزان اولدی بز
کلهلم اقسام بنی آدم بیاننه قسم ثانی انلردر که کندولر بالطبع خیر اولهلر
اما خیرلری کندولره منحصر اولوب آخره متعدی ومنتشر ایتمیه وبو طایفه
اولکی دن اکیچون متاخردر که انلرک چهرهٔ احوالی حلیهٔ کمال واکمال ایله
حالی اما بونلر کمالله متحلی اکمالدن خالی در وپادشاه بو طایفهٔ دخی مرعی
ومصالح وحاجتلرین مقتضی ایتمک کرک قسم ثالث اولدر که بالطبع
نه خیر ونه شریر ولوح استعدادی ایکی جهتدن خارجدن نقش پذیر اوله
وپادشاه بو طایفهٔ دخی ظل حمایتده آسوده ایتدکدن صکره تحصیل خیر
کماله تحریص ایله امیدر که استعدادلری فساددن محفوظ وبرکت اعانتی
ایله خیر وکمالدن بهرمند ومحفوظ اولهلر قسم رابع انلردر که بالطبع
شریر اوله اما شرلری کندولره مقتصر واخره متجاوز ومتعدی اولمیه
وبو طایفه تحقیر واهانت ایتدکدن صکره مواعظ وزواجر وترغیبات و

دونی

زجر وترغیبات وترهیبات ایله بشارت وانذار ایده لرکه مقتضای
طبعلری اولان شردن انابت وداعی خیر نداسنه اجابت ایده لر
قسم خامس انلردر که بالطبع شریر وشرلری آخره تجاوز وتاثیر ایده
وبونلر اخس خلایق واسفل طبقات انام وطبقهٔ اولی یه ضد کامل
ومباین تام در وبونلر دخی نیجه مرتبه اوزره در بعضی که نسبتله اعلاسی در
فی الجمله طبیعتدن خروج ودرجات خیره عروج ایتمک امکانی وار در
انلری انواع زجر وتادیب ایله اصلاح وتهذیب ایتمکه همت ایتمک کرک
وبعض آخری که امید صلاح وشائبهٔ نجاحلری یوقدر اکر شری
شامل دکلسه انلر ایله مدارات ایتمک کرک اکر شری شامل ایسه ازالهٔ شرلری
عقلا وشرعا واجبدر ودفع شر دخی نیجه طریقله متصوردر بریسی
حبسدر واول اهل مدینه ایله اختلاط ایتمکدن منع ایلمکدر ایکنجیسی
نفیدر واول تصرفات بدنی دن دخی منع ایتمکدر اوچنجی نفی در واول
سکون مدینه ودخول تمدن ایتمکدن منع قیلمقدر اکر بو امور ایله شری
مندفع اولمز ایسه حکما قتلی جایز ایمیدر دکلی در خلاف ایتمشلردر اما اظهر
اقوال بودر که سبب فساد اولان عضوینی قطع ایتمکله اکتفا ایدوب قتله
اقدام ایتمیه لر مثلا سارقک قطع یدی ایله وزانی ولوطی نک قطع
آلت تناسلی ایله اکتفا ایده لر زیرا ضرر بونکله منتفی ومنعدم
اولیجق بنیان حقی که وجود انسانی در بالکلیه منهدم ایتمک مناسب
دکلدر مکر که دفع ضرر قتلدن غیری ایله مندفع اولمیه اول تقدیرجه

آخر الدوا الکی مضمونی ایله عمل اولنه والحق بو امورده شریعت حقه‌نک
و انوک حدودنده وقوف رسومی ایله اکتفا اولنه که ومن یتعد حدود الله
فقد ظلم شرع شریف قتل بیوردوغنه ترحم اولنمیه ولا تأخذکم بهما رأفة
و شرع قتل تجویز ایتمدوکی یرده سیاست ضبط مملکتدر دیو اراقهٔ
دمایه اقدام اولنمیه و بعض امرای عصره شیطان تسویل و القا ایدر که
بو زمانده شریعت مطهره‌یه اقتفا و طریقهٔ محمدیه صلی الله علیه وسلم
حدود و زواجری ایله اکتفا اولنورسه اصلاح عالم متعذردر
زیرا شمدی اهل فساد و دواعی و قطاع الطریق متکثردر و تسویل
باطل و تخیل عاطل ایله اراقهٔ دمایه مشغوف و توهمات و ظنونله
تعذیب خلایق ایتمکه همتلرین مصروف ایدرلر و تصور کاسد و
خیال فاسددر **قطعه** سیاستت بگمان رسم معدلت نبود
که تا یقین نشود خون کس نشاید ریخت بهر دیار که حکم از زه کمان باشد
بزود زود بباید از آن دیار گریخت **حکایت** که سلطان سعید
نور الدین شهید حضرتلری رضی الله عنه موصل شهرینه مالک اولجق
انوک جامع کبیرین بنا ایتمکه شروع ایدیجک ملا عمر نام بر عالم عامل
متقی کامل واریدی انی امین بنا ایلدی و انلر شمدیکی زمانکی
عمارات و معابد بناسینه سپاهیلردن امین بنا ایتمزدی چون
بنا تمام اولدی بعض اهالی شهر زاهد ملا عمره تکلیف ایدیلر که
پادشاهه انها ایلیه که بر مقدار سیاست اجرا ایده که محض قوانین

شرع ایله اکتفا ایتمکله اهل فساده طغیان گلمشدر ملا عمر ضمن مکتوبده بو
معنایی تحریر ایدیجک نور الدین شهید حضرتلرندن جواب گلور که دین اسلام
و ملت نبی مکمل علیه الصلوة والسلام که نور الهی اندن لامع خاتمهٔ ادیان
اکمل شرایعدر حاشا که خاتم ادیانده که دین خاتمدر خیرات مجتمع و افضل
شریعت استعمالی ایله شرور و مفاسد بالکلیه مرتفع اولمیه و نص الیوم
اکملت لکم دینکم قاطع و تخیلات و توهمات غبار ریب رافعدر ملا عمر
خدمتلری تصور ایتمسونلر که بو فقیر جادهٔ شریعتدن دانهٔ خردل مقداری
خروج و مضایق قوانین باطله و سیاسات بدعیه ذره قدر ولوج
ایلیه ان شاء الله تعالی برکات شریعتله جمیع شرور مرتفع و خیرات و
حسنات مجتمع اولور و ما ذلک علی الله بعزیز چون مکتوب سلطانی
ملا عمر خدمتنه واصل اولدی دایما اوقور اغلردی که گورک زاهدک
پادشاهه کتابنی و گورک پادشاهک زاهده خطابنی یعنی معتاد امر
برعکس اولمشیدی و علمای کبار که تاریخ و سیرت حضرت نور الدین
شهیدی رضی الله عنه تحریر ایتمشلردر ابن اثیر و ابو شامه و ابن خلکان
کبی اتفاق ایتمشلردر که اول پادشاه عادلک شریعت مطهره‌یه
حسن توسل و فرط اتباع ایتمه‌سی برکاتیله ممالک محروسه و بلاد مأنوسه
اولقدر امن و امان ایله مملو و آیت حفظ و حراست صحیفهٔ روزگاردن
اول وجهله متلو ایدی که اقاصی کردستاندن موصلدن حلب و صعید
مصر و شام و سرحد رومه وارنجه بر خاتون ضعیفه تن تنها اموال جزیله

بی منتها ایله مسافرت ایتسه افراد افریده دن احد سر رامنه کلمک
واندن بر حبه اخذ ایتمک متصور دکل ایدی و شرب خمور و فواحش و
منکرات ممالکندن بالکلیه مرفوع و باج و خراج و دست نهب و تاراج
رعایاسندن بالتمام مدفوع اولمشدی و سلطان صلاح الدین دخی
عدالتده اکا اقتدا و تقلید ایدوب عدل و شرعله نام نیکین کتابه
کنار طاق روزکارده تخلید ایتمشدی و علما دیرلر که بو ایکی پادشاه
شریعت پناه که سیرتلری عدل و شرعک مجلیسی در آخر زمانده پادشاهلر
حق جل و علانک حجتی در زیرا بعض پادشاهلر دیرلر که فساد عالم
و ضلال بنی آدم اول مرتبه یه وارمشدر که اصلاح عالم حد اقتدار
دن افزون و رعایت عدالت حیز امکاندن بیرون اولمشدر
نته کم بعض خلفای مروانیه دن مرویدر که استدعای عدل و اجرای
شرع طلب ایدوب سیرت خلفای راشدینی ذکر ایدنلره دیرایدی که
سز بکا ابو ذره و ابو درداکبی رعیت اولوک بن دخی سزه ابو بکر و عمر
کبی خلیفه اولایم پس حق جل و علا آخر الزمانده هیجان فتنه لر کراننده
طریقت نبویه یه سالک و اجرای قوانین عدل و شرع ایتمکه مالک ایکی
پادشاه عدالت دستکاه کتوردی که انلر ایله باقی پادشاهلره الزام
و عذر باطللرین اعدام ایله چون سوق کلام بورایه کلدی بینه صدده
رجوع ایده لم چون کمسنه یه بحسب الشرع حد لازم کلدکده شفقتله یا شفاعتله
اهمال ایتمیه چون ناحق ایدنه قصاص دخی بویله در اکر ولی مقتول عفو و صلحی

مقتول

مقتول کورمیوب قصاصی الزام و حکمی الیوریدیو اقدام ایدرسه
حضرت خواجه کونین مفخر ثقلین صلی الله علیه و سلم که نبی رؤف و رحیم
و انک لعلی خلق عظیم انوک خلق بزرکواری وصفی در امتنه کمال عفو و
مرحمت و ستر عیب و زلت اوزرینه ایدی الا حدود شرعیه ده که
بعد الوجوب عفو و اسقاط ایتمکی اصلا جایز کورمزیدی روایت اولنور که
بنی مخزومدن که قبایل قریشدن بر خاتون سرقه زلتنه مبتلا اولدی
اشراف قبیله سی عفو رجاسین ایدوب دیدیلر که بونی حضرته کمسنه
شفاعت ایده مز مکر اسامه بن زید که جناب رسالت پناهی نبی
صلی الله علیه و سلم بنده و بنده زاده سی و طوق نعمت عتق نبوی
کردن جودینک قلاده سی ایدی پس اکا بو شفاعتی تکلیف ایدوب
اولدخی حضرته صلی الله علیه و سلم ذکر شفاعت ایدیجک غضب عظیم
عارض اولوب قوی متأثر اولدیلر و دیدیلر که حق جل و علانک
حدیده شفاعتمی ایدرسین اول الله حقیچون که بنی حقله بعث ایلدی قوم
فاطمه سرقه ایلسه یدین قطع ایدرین سزدن اولکی امم انونکله هلاک
اولدیلر که حدی ضعفایه اقامت اشرافه رعایت اسقاط ایدرلردی ایدوب
پس نته کم طبیب حاذق عضو مضرتی قطع ایتمکی واجب و مضرتنی باقی
بدندن ازاله ایتمکی اتم مآرب بیلور کذلک سلطان عادل دخی واجب
القتل اولان مفسدک قتلی لازم و ضررینی بلاد و عباددن دفع
ایتمکده سعی دایم ایده **شرط ثالث** اولدر که طوایف و طبقات

مذکوره مراتبده تساوی و تکافؤ رعایت اولنمقدن صکره قسمت
خیرات و ایثار مبرات ایتمکده هر برینک استحقاق و استعدادین
رعایت ایلیه و خیرات اوچ قسمدر سلامت اموال کرامات و مشخصه
بو اوچ قسمدن استحقاقی دکلو نصیب اجرا ایدوب نقص ایلمیه که بوکا
جوردر و زیاده دخی ایلمیه که غیره جوردر پس شرکای علم و طلب کمالدن
بعضنه منصب و جاه و مزید انعام و تصدق جهتندن اقران و امثالندن
زیاده رعایت ایلسه انلره ظلم و جور اولور بلکه کامی غیض غضبلردن
فتور و اجتهادلرینه قصور کلوب نقصان کماله مؤدی اولور پس
پادشاه صاحب انتباه بو مقامده اهتمام ایتمک کرک و رعایت استحقاقه
کوره اتمام ایتمک کرک و دلمیه که بو فضل رعایتم دراستدو کلمسنه یه
ایدرین اخوک حقین نقص ایلدم نه لازم اولور کلا ملوک و حکام فصل
خصام و قسمت انصبا و اقسام ایتمکده عدل فی القضیه و قسمت
علی السویه ایتمکله مامورلردر و مناصب و مراتب تقسیمنده شرط
استحقاق و استیهال رعایت اولنمیجق ظلم و ضلالدر ان الله
یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها آیه کریمه سنده مفسرلر ذکر ایتدیلر که
توزیع مناصب و توجیه مراتب دخی اهلنه اداسی واجب اولان
امانتلردندر و حدیث نبوی که من قلد انسانا عملا و فی رعیته
من اولی به منه فقد خان الله و رسوله و جماعة المؤمنین نص صریحدر
دلیل عقلی دخی ظاهردر که مناصب عالیه و مراتب سامیه نااهللره توجیه

و غیر مستحقه تفویض اولنمقدن دین و دولت و ملک و ملته خلل و زلل
اولقدر عارض اولور که تدارکی ناممکن و تلافیسی نامیسور اولور
و نظر صایب و فکر ثابت دلالت ایدر هر خلل که احوال عالمده
ظاهر زلل که کارخانه بنی آدمدن صادردر اکثری مناصبی نااهله
توجیه و نامستحقلره مسند امارت و وزارت و بالیش قضا و تدریسه
ترفیه اولنمقدن اولمشدر پس پادشاه صاحب اختیار و وکلاء
مسند اختیارلره لازمدر که تفویض مناصب و توجیه مراتب ایتدکده
احتیاط کامل و ورع غالب استعمال ایدوب جرعه ارتشا ایله آغشته
یا متعلق وزیردستلرینه یعطی من یشا اولوب یا شفاعات یا طلبه
قبولی ایله نامه ظلمی که وضع الشی فی غیر موضعه در انشا ایتمیه و کندو دخی
نامستحقه شفاعت ایتمیه که نامستحقه شفاعت مستحقلره شناعت
و جاهللره اعانت عالملره اهانتدر و اصحاب تقلید و اختیار
و انلره تنفید شفاعت ایتمکه صاحب اقتدار اولنلر اخذ هدایا
و تحف ایتمکدن بغایت احتراز و برطرف اولمق کرک که اخذ هدیه
عدل فی القضیه و قسم علی السویه ایتمکله هرکز جمع اولمز **نظم**
اذا دخل الهدیة دار قوم • تطایرت الامانة من کواها
و اصحاب حکومت و ارباب قضا و قسمت اولنلره هدیه رشوت
محض در و حدیث صحیحده وارد اولمشدر که هدایا الامرا غلول
و هدیه ادنی پیشکش قومغله حله منقلب اولمز بو جمله که شرح اولندی

تقسیم خیرات وکرامانه متعلق اولاندر • وبعد التقسیم خیراتی اصحابنده
تبقیه وتنمیه ایتمک دخی کرک یعنی هرکسه مستحق اولدوغی کرامت پادشاه
صاحب عدالت طرفندن واصل اولدقدن صکره بی موجب قوی
یدندن انتزاع اولنمیه • بو مرتبه عدالتدن جزدر • وعدالتدن صکره
مرتبه احسان واردر • واحسان اولدرکه شخصه مستحق اولدوغی
مرتبه‌دن زیاده احسان ایتمکدر • وحکما ایدرلرکه احسان پادشاه
مقارن هیبت کرک زیرا هیبتدن خالی اولیجق خلقه بطر وغرور و
جسارت وطمع زیاده حاصل اولسه کرک وطامع اولان کمسنه
نه قدر احسان اولنسه زیاده طلب ایتمکدن خالی اولمز وهرکمسنه کندو
سنده اولدوغی مرتبه‌دن زیاده فضل وکمال تصور ایتمکدن خالی
دکلدر • زیرا هرکس نفسنه محبت وعاشقدر • ومحب محبوبک
هرفعلنی کمال وهرخصلتنی هنر عظیم عد ایلر **بیت**
عیبم هنر وکمال بیند • خارم گل ونسترن نماید • ودخی
نفسنک کندو کمالنه علمی حضوری وغیرک کمالنه علمی حصولیدر • علم
حضوری علم حصولیدن قویدر • پس کندو کمالین زیاده منکشف
اولیجق قوی ظن ایلر چون کمسنه کندوده کمال قوی تصور ایده رعایت
کامل طلب ایتسه کرک • پس اکر احسان هیبته مقارن ولطف وکرم نوع
قهر وادبه مصاحب اولمزسه تجاسر واقدام عام سببی ایله اختلال نظام
وعدم انضباط امور خواص وعوام اولمق لازم اولور پادشاه

رعیتی التزام قوانین عدالته الزام • وقبول طرق فضیلت ایله تکلیف
وابرام ایده زیرا نته کم بدنک قواهی طبیعت ایله طبیعتک قواهی
نفس ایله نفس قواهی دخی عقل ایله‌در • کذلک مدینه‌نک قواهی ملک ایله
ملکک قواهی سیاست ایله سیاستک قواهی حکمت ایله‌در چون حکمت مدینه‌ده
متعارف وناموس ربانی ملکده مقتدا اوله نظام حال ونفوس
کمال ممکنه واصل اولور • اما اکر حکمت متروک اوله ناموسه خذلان
یتشور • وناموس مخذول اولیجق زینت ورونق ملک ناپدید • وفتنه‌لر
ظاهر ورسم مروت مندرس ونعمت نقمته مبدل اولور **تنبیه**
اقامت عدل اول وقت متصور اولور که پادشاه محتجب وارباب
حاجات وستمدیده‌لر بث وشکوی وعرض حاجت ایده مدکلرندن
مضطرب اولمیه • زیرا پادشاه ورای پرده تواریده مستتر
واحوال رعایا ومخایف ومظالم برایا واستحقاق ارباب واطراف
ثغورده اولان احوالکا واصل اولمق متعذر اولوب اشخاص معینه وآحاد
معدوده اخبارینه منحصر اولیجق ممکن که انلر دخی غرض نفسدن عاری اولمیوب
دقایق احوالی کماهو حقه اعلام ایتمیه‌لر نیچه ارباب فضل وکمال زوایاده
مختفی ونیچه ارباب ظلم وضلال منتشر اوله • واکر هرکون بالذات
نظر احوال رعایا ودفع مظالم ومخایف برایا ایده مزیسه باری هفته‌ده
یا ایده برکون تعیین ایلیه که انده مظلوم ومحروم اولنلره دستور
ویروب بالذات کلام وشکوی‌لرین اصغا واستماع بیوره ومظالم

بلوی لرین دفع ورفع ایلیه و اکاسره پادشاهلرینک عادتی بوایدی که
یلده برنجه کونلری واریدی انده اشکارا اوتوروب قوی و ضعیف
وضیع وشریف کیمه اولورسه اذن ویرورلریدی کلوب بالذات پادشاه ایله
ملاقات واحوالنی عرضه ایدردی و اکا بار عام دیرلردی حکایت
اولنور نور الدین شهید حضرتلرینک اوایل ایامنده اسد الدین شیر
کوه اکبر امرا اولمغله وکلاسی و ممالکی رعایادن اموال و ضیاع اخذ و
غصب ایتمکدن خالی اولمزلردی • چون نور الدین حضرتنه شکوی ایتدیلر
دار العدل نام بر سرای یاپوب انده جلوس و نظر مخایف و مذاهب
اربعه‌نک قضاة ومفتیلرین احضار ایتمکه عازم اولدی اسد الدین
دار العدل بنا اولنمغی استماع ایدیجک تفکر ایلدی که عدل و سیاست
نور الدین عالمده معلوم جمله امرا واجناد هیبت و شکوهندن ملهوم
اولمشلردر • و دار العدل بناسنه احتیاج یوقدر مگر بنم ایچون بنا ایدر پس
وکلاسنه و ممالکنه احضار ایدوب خطاب ایلدی که • نور الدین ار
عدل بنا بیوردی غالبا بنم ایچوندر • شویله که بندن شکایت ایده‌لر سزدن
بریکوزه دعوی و خصومت لازم گله بی تاخیر قتل ایدرین دیو ایمان
غلاظ ایلدی • پس هر بری خصمایی ارضا ایلدیلر دیرلر که نور الدین
دار العدلده اوتوروب هیچ متشکی گلمدی و تمام نور الدین مانده
بطال ایدی • وحدیث شریفده وارد اولمشدر • فردای قیامت
ارباب حکومت احتجاب ایدوب ارباب حاجات انلره واصل اوله‌مد

غندن ارتوق عقاب و عتاب گورمیه‌لر • و دخی بیورمشلردر که هرکیمسنه که
امور مسلمیندن بر امر اکا مفوض اوله • و اول قپوسنه سد ایدوب مظلوملر
و محتاجلر اکا واصل اولمیه حق جل و علا یه غایت احتیاجی زماننده رحمت
قپوسی سد و حقنک رحمت عام و کرم تامنه واصل اولمیه • پادشاه صاحب
انتباه اولنه ثقات رجال و عدول اهل فضل و کمالدن بنجه مخبر صادق
و منهی اخبار گرک که رعایانک احوالی معلوم ضعفادن کیمسنه مظلوم
و فضلادن هیچ احد تربیتدن محروم اولمیه حکایت اولنور که
چون عهد خلافت ابو جعفر منصوره ایرشدی ایتدی بن غایت
محتاجین درت طایفه‌یه انلر کیملردر • یا امیر المؤمنین دیدیلر • ایتدی که
بریسی وزیر صالح درکه نسیان ایدرسم تذکیر • اگر ذکر ایدرسم معاون
و ظهیر اوله • ایکنجیسی کاتب حاذق درکه احوال صحت وسداد اوزره
تحریر ایده • اوچنجی حاجب معتمد درکه مظلوملری بکا ایصال ایلیه دردنجی
کلنجک سکوت ایلیوب اوله‌ندر یا امیر المؤمنین دیوجک آه اه دیوب •
اول مخبر صادقدرکه • احوال عساکر و رعایا و اطراف مملکتده اولان
قضایایی بکا صحتله انبا و اعلام ایده که مظلوم و ظالمک فرقنه عارف
و امین و خاینک تمیزینه واقف اولمم دیدی • خلفای عباسیه زماننده
هر شهرده برکمسنه اولوردی اکا صاحب البرید دیرلریدی علوفه‌سی
اولوردی اول ناحیه‌ده احوال حکام و رعایا و حوادث و قضایادن
نه واقع اولسه جزئی و کلی بلا توقف اعلام ایدردی و سلاطین قدما خلفادن

شهامتله موصوف وضبط وسیاستله معلوم ومعروف اولنلر استعلام
احوال ممالکه اهتمام تام ایدرلر ایدی وبو مهمه نیجه خزاین خرج ایلدیلر
حکایت ایدرلر مأمون خلیفه نک بغداده کندو یه نهانی خبر
ایرشدررلر ایدی یوز کمسنه سی وار ایدی وهر برینک عظیم علوفه لری وار ایدی
وارکان دولت انلری بلمزلر ایدی بو سبب ایله مملکتی بر وجهله ضبط
ایتمشدی که ممکن دکل ایدی که اکا غیر واقع قضیه عرض اولنه ایدی کون
اواسط عسکری لرندن بر کمسنه رکابنه رقعه صنوب میش اوغلم وار در
خدمت درکاه وجندی سپاه اولمغه لایق اولدیلر وانلرک مؤنت
معاشلرندن عاجزم هر برینه علوفه وجرایه تعیین بیورلمق رجاسین ایدرین
دیوجک مزبوری کتوردوب سنی بلمزمی یم صنورسین سنک اوج
اوغلنک ایکی قزک وار در هر بری نک سنی شو قدر در دیو بیان ایتدی
مزبوره حیرتندن غشی عارض اولدی ومعتضد که خلفای عباسیه نک
شهامت وشجاعت وکیاست وفراستله ممتازلرندندر بو خصوصده
عجب فعللری واردر بعضنی مسعودی فخر ومروج الذهب کتابنده ایراد
ایتمشدر تفصیلی تطویله مؤدی اولور واحوال دشمنی دخی بلمک پادشاهه
مهم عظیم در ونیجه پادشاهلرک دشمن احوالین بلمامک سببی ایله تاج وتختی
برباد اولدی دشمنک طرق مکاید وافکار وآرای خفیه سینی مطلع اولوب
کندو فکر ورایینی کتم ایله وابو مسلم خراسانی که دولت مروانیه نی ثابت
الاساس رفعت وعلوده فوق فرقدینه مماس ایدی بر وزبر ایدوب

آل عباسی که خمول وانزواده ایکن مسند خلافته کتوردی حزم وعزم ایله
موصوف وکتمان سر واطلاع سر خصمله معروف ایدی نته کم قطعه
بلغت بالرای والکتمان ما عجزت • عنه ملوک بنی مروان اذ حشدوا
مازلت اسعی بجهدی فی دمارهم • والقوم فی غفلة بالشام قد رقدوا
حتی ضربتهم بالسیف فانتبهوا • من نومة لم ینمها قبلهم احد
ومن رعی غنما فی ارض مسبعة • فنام عنه تولی رعیها الاسد
وبالجمله ضعف وقلت دشمنه مغرور لنمه نک مضرتی بیحد وبو خطادن مسلوب
ومنکوب اولمش ملوک وامرا بیعد در حکایت اولنور که چون معتضد
خلیفه زماننده قرامطه خروج ایلدی معتضد عباس نام قایدی قرق
بیک مقداری عسکر ایله دفعلری ایچون کوندردی روایت ایدرلر که
قرامطه یدی یوز کمسنه ایدی غایت قلت وذلتلرندن غلبه سنه حکم
ایدوب خلیفه یه پیک بشارت کوندرر کوندردی چون ملاقات اولندی
قرامطه جدال وراحه متفق اولمشلر ایدی عسکر بغدادتن پرور وسایه نشین
اولمشلر ایدی هجوم وحمله قرامطه دن منهزم اولوب اکثری قتیل وعباس
اسیر اولدی بغداده پیک بشارت بهوده که عباس کوندرمشدی واصل
اولوب بعد الظهر خبر انهزام داخل اولدی غرور عباس سببی ایله دین اسلامه
وهن عظیم طاری اولوب قرامطه نک احوالی غلبه اوزرینه جاری اولدی
چون دشمنده آثار غرور کوره سین غنیمت بیلوب اسباب ظفردن عد ایلیوب
تواضع ومسکنت زیاده ایدوب تذلل تامله درکاه وهاب مطلقدن فتح و

نصرت طلب ایله **بیت** بجنگ دشمن اگر نیست یاورم کس
غیور دشمن دن یاری یاورم بس ✿ وسلاطین ماضیه که بری بریله جنک وقتال
ایتمشلردر احوالی ملاحظه و حکایتلری افواه و بطون تواریخدن مطالعه
قیلنسه معلوم اولور که هر پادشاه که غرور پیشه قیلمشدر وغلبه ر
دشمن دن بی اندیشه اولمشدر نه دکلو لوای دولتی مرتفع ایسه ینه منکوب
ونقد راسباب شوکتی مجتمع ایسه ینه مغلوب اولمشدر وهر پادشاه
صاحب انتباه که دامن تذلله دست نسبتی قوی و کندویی عاجز
مطلق و قدرت و نصرت محض عطای حق اولمق طریقه مستوی ایله
سنته الله تعالی بودر ولن تجد لسنة الله تبدیلا کرشب ضعف
قلته مبتلا ایسه باالاخره صبح غلبه سی تبسم و پرچم توغندن
روایح نصرت تنسم ایدر حتی دیندن بیگانه و شمع ضلالته پروانه
ایسه دخی بو معنی مقرر و محققدر **حکایت** اولنور مغول پادشاهی
جنکیزخان که اکثر ربع مسکونی تخریب و شراره شر غلبه و استیلاسی
حدود مشرقدن سرحد مغربه قریب اولمشدر هر پادشاهه که
مکتوب یازسه کندویه تعریفات و القاب و طمطراق کلمات تخویف
وارهاب ایتمزدی همان بو قدر یازردی که جنکیزخاندن فلان پادشاهه
اگر ایل اولورسکوز مالکوزه و جانکوزه امان واگر یاغی اولورسکوز
عاقبت نه اوله جغینی بز بیلمزز انی قدیم تکری بیلور والسلام چوق
افاضل کلامنده کوردم که جنکیز قدرت وقوت وغلبه و نصرتدن

نیه واصل اولدی ایسه بو سخن متوکلانه وکلمه مستدللانه دن حاصل اولدی
والله تعالی اعلم وتیمور لنک دخی هر باری جنکیچون صفلر آراسته
ومیمنه ومیسره پیراسته اولسه میدان انجنده اتندن اینوب سجاده
بر قدر میوب خاک اوزره نیچه رکعت نماز قیلوب رخسارینی سوروب
کندویی حقیر وبیچاره کوروب کریه ونیازله درکاه چاره سازدن
فتح ونصرت استردی ورخ پرخاکله آته سوار اولوردی
کانه العلم عند الله تعالی بو قدر حروب وقایعده مظفر ومنصور
اولدوغی بو سببدن اولمشدر **بیت** بر سخن سویلیه یم کر ایسک در اوله
هر که مغرور اوله البته منصور اولمز ✿ پس پادشاه عاقل اولنه
لازمدر که دیدهٔ کاردیده دن اشک تضرع نهانی ریزان و پلنک
کبر ونهنک غروردن ایما گریزان اوله **شعر** صور رسک چاره مغرور المقدر
کنار خیردن دور المقدر ✿ وغرور اولمدوغنک بر علامتی
اولدر که پادشاه موجب قوی وسبب ضروری اولمینجه حرب وقتال
وجنک وجداله بادی اولمیه زیرا کار حرب وقتال پرخطر وعواقب
جنک دیدهٔ ادراکدن پوشیده در کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
ادنی سبب ایله عساکر جراره منهزم اولمق عدد یسیر بر بهانه ایله
دریا کبی لشکره غالب اولمق چوق واقع اولمشدر پس اگر ضرورت
ایجابیله خالی دکل که کندو بادی اولمق واقع اوله یاخود خصمی بادی
کندوسی انی دافع اوله اگر بادی کندو ایسه زنهار غرضی مجرد توسیع

دایرهٔ مملکت وتحصیل مال واسیر وشهرت اولمیه بلکه اعلای کلمة الله
واعزاز دین و دفع ورفع کفار وملحدین اوله چون نیتنی تصحیح و داعیهٔ
خیری غرض دنیوی یه ترجیح ایله پس شرایط حزم واحتیاطی رعایت
واطراف وجوانبی حفظ وحمایت ایدوب فضل حقه توکل ومدد
ارواح طیبه دن توسل ایدوب شروع ایده وما دام عسکرنده
تفرق کلمه و دو هوالس فهم ایده حرب وقتاله اقدام ایتمیه که بونک
کبی عسکر ایله دشمنه ملاقات ایتمک ایکی دشمن آراسنه دوشمک در اکر بادی
خصم ایسه کندوده مغلوبیت فهم ایدرسه غرض صلح ایله قبول ایدرسه
تم المرام والا توکل حق ایدوب محاربه یه اقدام ایده که خصمک صلح
ایتمه سی غرورندن اولوب شوم و عاقبت مغلوبیت ایله موسوم
اولور و پادشاه بنفسه عرصهٔ کارزاره کیرمیه و مبارزه ومحاربه ایتمیه
زیرا عسکرک نصفی هلاک اولسه منهزم اولمق ممکن در پادشاهک
وجودینه ضرر کلسه جملهسی عرضهٔ تلف اولمق محققدر پس پادشاه بنفسه جنکه
اقدام تهور و جنون در اظهار شجاعت استرسه همان قلبگاه عسکرده
بی اضطراب طورسون قننده عساکری حمله وهجوم ایتسون و عسکردن
اول فرار وانهزامه مایل اولمسون مرتبه پادشاهلرک کمال شجاعتدر
زیرا جملهٔ افراد دشمن ذات پادشاهک اضرارینه طالب و قتل واسرینه
راغب در پس انوک مقامنده قراری کمال شجاعتندر سکردان کتابنده
حکایت ایدر که پادشاه ابو الحسن مرینی سلطان مغرب شجاع کرار

و فارس علی مقدار ایدی نیجه دفعه محاربه ده بنفسه جولهٔ هیجا و مضیق
جنک و غایه کیرور ایدی اما شمشیر سرافکن و کرز مبارز شکن ایله صفوف
دشمنی خرق و نیچه مبارزی خون کلکونه غرق ایدوب زیر سایهٔ
علم جهان آراسنه کلوردی اما اول زمانک پادشاهلری انوک
بو فعلنی مذموم و کندویی خرق و تهور ایله موسوم عد ایدرلردی
حق انلر الندهدر خواجه نصیر ایدر بو ایله پادشاه ظفر دخی بولورسه
بی هیبتلک تهمتندن سالم و مهانت و قاریله عالم اوله جز
و دشمن اوایل ظهورنده ضعیف و قلیل اولدوغنه مغرور اولوب
ترک حزم واحتیاط ایتمیه شعر لا تحقرن ضعیفا لان جانبه
وان تراه ضعیف البطش والجلد • فللذبابة فی الجرح الممدید
تنال ما قصرت عنه ید الاسد نظم دانی که چه کفت زال بارستم کرد
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد • دیدیم بسی آب زسر چشمهٔ خرد
چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد حکایت اولنور که چون ابو المسلم خراسانده
خروج ایدوب اشیاع واتباع آل عباسک علم ولباسلری سیاه
اولمغله مسوده تسمیه اولنوردی خراسانده لاینکر بن جوش ایتمکه بشلدی
نصر سیار که مروان ابن محمد جانبندن والی خراسان ایدی قوت خصمی
ملاحظه ایدوب مروانه استغاثه مکتوبلرین کوندردی مکتوبک ایچنده
بو ابیاتی درج ایتدی که قطعه اری خلل الرماد و میض نار •
و یوشک ان یکون له ضرام • فان لم یطفها عقلاء قوم •

مكون وقودها جثث وهام • اقول من التعجب ليت شعرى •
ا ايقاظ امية ام نيام • مروان مهمات اخره مشتغل اولدو
غندن مكاتيب نصره جواب و ارسال مدد ايتمكه قادر اوله مزيدى
بو ابياتى استماع ايدنجك نصره سرزنش ايدوب بز اول وقت نايم
اولدق كه نصرى خراسانده قايم ايدك ديو اهانت ايدوب
امداد و اعانت ايلمدى جون نصر كوردى مقاومت عسكر ابو مسلم حيز
اقتداردن بيرون در • الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين ديوب مجزون
و كريان ترك ولايت خراسان ايدوب جون اصل ملك رى اولدى
غموم و اخراندن صدق لاحى اولوب انده دفن اولندى بعده
ابو المسلم عساكر مشرق و رجالات خراسان ايله عزم اخذ عراق و شام
ايلدى مروان بيلدى كه طوفان بلا متلاطم الامواج و ابطال شجعان
خراسان متراكم الافواج ايرشدى • ناجار عسكر قيس و قحطان و بقيه
سواداران بنى اميه و مروانى جمع ايدوب ابو المسلمه قرشو چيقدى عراق
عربده نهر زاب كنارنده ملاقات عسكرين واقع اولدى علما تاريخ و اخبار
ايدرلر اگرچه مروان شجاعت و شهامت و عزم و حزم و راى و تدبيرده
سلاطينك فايقلرندن ايدى اما دولت مروانيه نك ساوسنده كلوب
انقلابه يوز طوتمشدى و زمانه عادتى ويردوكنى يه المغه باشلمشدى •
مصرع وان ادبرت راحت تقد السلاسلا • كوشش فايده ويرمدى
وسعى و مردانه ليك مفيد اولمدى اسباب دولتى منهدم و عساكرى منهزم

اولوب اول موضعدن شامه و شامدن مصره كريان اولوب
عساكر عباسيه دربى اولوب ديار مصرده بوصير نام قريه ده ايريدوب
اخره نسله ايتديلر • روايت ايدرلر مروان بو نه قريه در ديوجك بوصير ديدلر
والى الله المصير ديدى اگر بنفسه حربه متوجه اولميوب عسكر كوندرمك
استرسه سر عسكر ايندوكى كمسنه ده درت صفت موجود اوله اولا شجاع
باسل و بهادر بردل اولوب صيت شجاعتى اطراف عالمه شايع و منتشر
اولمش اوله • كه صفت شجاعتدن غيرى صيتى شايع و مشهور و قلوب
اعداده متمكن و مذكور اوله نك دخى نفعى عظيم در • ايكنجى راى صايب و فكر
ثاقب و استعمال خدع و مكايد ايتمكله موصوف اوله • اوچنجى مشاهده
حروب و مزاولهٔ وقايع ايتمش كيمسنه اولوب نيجه دفعه اشعهٔ شمشير و سنان
مغفر سرى او زره پرتو افكن و گرز و كوپال و رمح جان سكال ايله معركه
آرا و صف شكن اولمش اوله قطعه بكارهاى گران مرد كار ديده بفرست
كه شير شرزه در آرد بزير خم كمند • مصاف پيش هنرد آزموده معلومست
چنانچه مسئلهٔ شرع پيش دانشمند • دردنجى شدت و محنته صابر كمسنه
اولوب ادنى تفرقه و الملهٔ جزع و فزع ايدر اولميه حكايت
اولنور نصر بن احمد سامانى امراسندن امير ابو على نام كمسنه سردار
ايدوب بر جزيه ارسال ايتمك ايستجك بعض وصايا و سپارش ايتمك ايچون
خدمتنه كتوره وب شويله ايله بويله ايلمه ايليه شويله ايلمه ديرايكن امير على نك
چهره سى منقبض اولوردى حيقوب كتدكدن صكره پادشاه سبب انقباضن

صورتچی معلوم اولدی که اول حین ده امیر ابو علینک موزه سینه
عقرب کیرمش و اون سکز دفعه نش اورمش ایمش سلطانک مرتبهٔ تحملنه
تعجب ایدوب تکرار دعوت بو مرتبه صبر خلاف مقتضای عقل ایدی دیوب
امیر ابی علی زمین بوس ایلدی که پادشاه روی زمینک بنده سنی محاربهٔ
اعدای دولتنه نامزد ایدوب شرف خطابیله مشرف ایلدی اگر بو بنده
حضور شریفده بر عقرب نیشنه صبر اتمیوب سعادت مخاطبه سنی قطع ایلسه حرب و
قتال دشمن ایدرکن جرح تیغ و سنان و ضرب کوپال و گرز گرانه نیجه صبر ایلیه گرک
پادشاه تحسین و آفرین ایدوب صلات سنیه دن بهره مند و عطیات جزیله
ایله ارجمند ایدوب پایهٔ عزتن رفیع و منصب و مقامین بلند ایلدی •
و جوانان نوخاسته که ناز و نعیمله پرورده و اکثر اعمارلری غنچهٔ گل کبی در
پرده اولمشدر انلری سرعسکر بلکه عسکرده داخل قلمیه که اهل تنعمدن خطا
وشد ایده ده خیر کلمز و نازپروردلر بار همتی منزل مقصوده ایرشدرمز بیت
نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست • عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد
کتب تاجی ده حکایت ایدر که معز الدوله دیلمینک بر غلام بدیع الجمال
لطیف الاعتدالی واردی که چمن حسن و لطافتده سبزهٔ نورسیده و گلبن
لطف و ملاحتده گل تازه دمیده ایدی معز الدوله انوک جام محبتندن
هم مست و آشوب طره سندن ملک وجودی چین و شکست ایدی غایت
محبتندن انی سرعسکر ایدوب آل حمدان بکلرینک بریسی ایله محاربه ایچون
ارسال ایلدی • و وزیر فاضل ابو محمد مهلبی انوک قاید عسکر اولمه سنی درونندن

صواب کورمزیدی و دیرلریدی بو پسر اسباب عشق و هوادندر آلات
جنک و غادن کلدر • و بو قطعهٔ انوک حقنده نظم ایتمشدی که قطعه
طفل یروق الماء فی • وجناته و یروق عوده • ویکاد من شبه العذار
ان تبدو نهوده • ناطوا بمعقاخصره • سیفا و منطقة توده
جعلوه قاید عسکر • طل الرعیل و من یقوده • راوی ایدر عاقبة الامر
مهلبی اشارت ایتدوکی وجه اوزره جای کیر اولوب عسکر شکسته
سرعسکر اسیر اولدی و مادام که حیله و تدبیرله تفریق عسکر دشمن و دفع
شر عدو ممکن اوله حرب و قتاله مباشرت اولنمیه اردشیر بابکان
ایدردی که تازیانه کفایت ایتدوکی یرده عصا استعمال اولنمیه •
و عصا ایتدوکی یرده شمشیر و تبر اله النمیه • و جمله دن عاجز اولنجق حربه اقدام
اولنه که حرب علاجاتده کی کبیدر • و کی آخر الدواء ادر • و حروبده استعمال
حیله و کید جایزدر • حدیث شریفده رکه الحرب خدعه و ترکی کوی لر
دیرلر که ارکک اولطوزی حیله در • جناب رسالتپناهی صلی الله علیه و سلم
بر جانبه غزا قصد ایلسه آخر جانبی ایهام ایدردی • و مقصود شریفلرینی
تصریح بیورمزلریدی مکر تبوک غزاسنده تصریح بیوردیلر که سفر دور و
دراز و فلوق بی آلت و جهاز ایدیلر • اصحاب کرام رضی الله عنهم تهیهٔ تمام
ایتسونلر ایچون انده اعلام بیوردیلر بیت سکندر که با شرقیان حرب داشت
شنیدم درخیمه برعوب داشت • و استعمال حیله ده تیمورلنک عجایب بند
ایدی ابن عربشاه ایدر که بر جانبه سفر قصد ایلسه اول بار عام و جان

قوی عظیم سردارلری میرهزاره میرصده لری جمع ایدوب
مشورتله برجانبی مقرر ایدرلردی • بعده انلر طغیلوب خواص امراسی
که ارکان فساد واوتاد خیمهٔ بغی وعناد ایدیلر سیف الدین آل ملک
عباس برندق وانلرک امثالی خلوة خاصده آخر جانبی ترجیح واول
طرفه عزیمتی تصحیح ایدوب مربری سی خیمه سینه کلوب خواصنه اخبار ایدر
علی الصباح اول جانبه بر مقدار مسافه متوجه اولوب اوزدوده اولان
جواسیس مربری محذوره ملریته فلان جانبه متوجه اولدی حتی بر مقدار مسافه
اول جانبه بیله کتدم • دیو خبر ویروب تمام آسوده و فارغ اولورلردی
بو طرفده تیمور پرشور اول جانبدن دونوب مرادی اولان طرفه که
هیچ آگنده خبردار دکل ایدی ایلغار ایدوب خواب استراحتده یورکن
تیشوب قتل واسر ونهب وغارت مرنه که مرادی در انقاع ایدوب
مسلمانلر گریان و کندوسی خندان و جمله ارباب عقول انگشت در دندان
اولورلردی اگر لشکر دشمن انبوه اولورسه تدبیر ایله کندو عسکرین دخی کثیر کوسترمک
کرک نته کم **حکایت** اولنور که تیمور اوایل ظهورنده که هنوز
اوچ یوز کمسنه جمع ایتمشدی خصمک اون بیکدن زیاده عسکری وار ایدی
برصحراده قریب اولیجق تیمور امر ایلدی که هر سوار النه ایکی شاخ عظیم
الوب ایکی طرفدن سوریوب کیده پس غبار عظیم پیدا اولیجق خصم ظن ایلدی
که بو غبار عادت اوزره بستم اسبدن مرتفع و تیمور قتنده عسکر عظیم
مجتمع اولمش اوله مقابله یه اقدام ایده میوب تیمور خلاص اولدی **حکایت**

ایدرلرکه بر پادشاهک عسکری خصمدن قلیل ایدی • فراتدن عبور ایده
جکی کیجه عسکرینه امر ایلدی که سرکین اسبلرینی توربه لرینه الهلر علی الصباح
فراتدن کیچرکن فراته دوکه لر • معسکر خصم اسفل مجرای فراتده ایدی
چون بو قدر سرکین فرایه واصل اولدی اندیشه ایدیلر که بر عسکر فراتدن عبور
ایدرکن اسبلری سرکین ابراز اولمغله بو قدر سرکین واصل اوله حددن بیرون
وعددن افزون اولمق کرک بو خصمه مقابله دن مصالحه یه میل پادشاه
قلیل العسکر نجات بولدی اما خصمک عسکری قلیل اولمغله گریزان
اولوب اله کلمک ایله ضرری مندفع اولمسه ثبر ایدوب عسکری قلیل
اکلنمق کرک که اقدام مقابله ایدوب مرغ وار دام بلایه گرفتار
اوله **حکایت** نته کم افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سلیمشاه خان
انار الله تعالی برهانه والی عجم شاه اسمعیل ایله محاربه قصد ایتدکده
دامن فراره تشبث ایتمک خوفندن مکاتب طعن آمیز و غیرت انگیز ارسال ایدوب
دیر ایدی که پادشاهلرک مملکتلری عروس حرم خاصلری کبیدر • نیجه زماندر که
عساکر منصوره اذه تصرف ایدرلرسنک وجودکدن اثر پیدا دکل اگر خوفک
کثرت عساکر نصرت مآثردن ایسه انوک دفعی ایچون قرق بیکدن زیاده مبارز
تیز جنک افراز اولنوب قیصریه ایله سواس مابینده اقامت امر اولنمشدر
خطه ارضای عنانکدن ارتوق اولمز • بو مرتبه دن صکره دخی میدان کارزار
زاره کلمزسنک ارلکادی سن بعدکا حرام محض در • بونک امثالی کلماتله
ملاقاته اقدام ایدوب چالدران نام صحراده آل عثمان غازیلرندن اول

باده نوش ایلدی که کاسهٔ ممات نوش ایدنجه غبار اجزاسندن خلاص
بولمدی پس حیله جایزدر • اما غدر جایز دکلدر • غدر اولدر که بر پادشاه
ایله یا بر طایفه یه امان ویرمشکن علی الغفله اناری یصوب یا امانی بوزوب
انلری هلاک ایلیه اما صلح ایتدوکی کفره یه تنبیه ایدوب اشته بن صلحی بوزدم
حاضر اولسونلر دیسه بو غدر دکلدر جایزدر بلکه واجبدر • زیرا پادشاه
اسلام ازلار کفارله تمام ضرورت اولمینجه صلح جایز دکلدر • اما ضرورت
اولسه جایزدر • اما اسلام پادشاهلرینی بریله صلح مناسب بلکه •
واجبدر بس خصم صلحه راغب اولیجق غزادن راسین قلدرمیه بلکه صلحه مایل
و متوسط تدبیرینه قایل اوله مثنوی جو شمشیر پیکار بر داشتی •
نکهدار پنهان ره آشتی ۞ که لشکر شکوهان مغفر شکاف
نهان صلح جستند پیدا مصاف و کفار ایله بحسب الضروره فان جنحوا للسلم
فاجنح لها • مقتضاسنجه صلح ایتمش اولسه ضرورت مندفع اولیجق صلحی نبذ و
رجوع وینه غزا و جهاده شروع ایتمک کرک • نته کم آیهٔ کریمه فانبذ الیهم
علی سواء اندن منبی در • و پادشاه اسلام دیار کفارلیاسی فتح ایتمکه
اقتدار اولیجق ترک و اهمال مرخص دکلدر خصوصا شول بلادده که بر دفعه
رایت اسلام انده منصوب و نسبت دین محمدی ایله صلی الله علیه وسلم
منسوب اولمش اوله قبرس جزیره سی و صقلیه جزیره سی کبی که جمله دن بلکه
مشهوردر • و دیار اندلس کبی • و جزیرهٔ قبرس معاویه زماننده فتح اولنوب
نیجه زمان دار اسلام و اصحابه و تابعیندن نیجه ساداتک مزار شریفی انده در

جمله دن انس حضرتنک خاله سی ام حرام بنت ملحک که جناب رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم • بر کون انوک خانه سنده خواب وحی آمیزه وارمشدی
تبسم ایدرک اول خواب سعادتمابدن بیدار اولیجق ام حرام یا رسول الله
همیشه تبسمدن خالی اولمیه سین سبب تبسم نه در جناب نبوت نصاب بیوردی
یا ام حرام امتمدن طایفه کوردم تخت اوزره پادشاهلر کبی کمی لره بنوب
کفار غزاسنه کتدیلر ام حرام یا رسول الله دعا ایله بن انلردن اولیم کان
وجود ذو مروت سید بارکاه نبوت صلی الله علیه وسلم • اللهم اجعلها منهم دیو
دعا بیوردی زمان معاویه ده ام حرام زوجی ایله غزای قبرس ایچون کمی لره
بنوب کتدیلرکی دن چیقوب قبرس ده کیدرکن اتدن دوشوب شهید اولدی
مزاری انده در • و سلاطین مصردن اشرف تاتارسنه ثمان و عشرین و ثمانمائه ده
تکرار عسکر کوندروب قبرسی فتح ایلدی • امور حربده کمین استعمال ایتمک و کمین
خصم و شبیخوندن احتراز ایتمک خصوصا دار الحربده و پادشاه خیمه سینی حفظ
ایتمکده مبالغه ایتمک و بی دستور عسکر کوجملی بغایت منع ایتمک کرک و خیمه سینه
هجوم ایله هلاک اولمش پادشاهلردن بیسی مسترشد خلیفهٔ عباسی در که مراغه
قربنده خیمه سینه قرامطه دن بر جماعت هجوم ایدوب شهید ایلدیلر • و سلطان
شهاب الدین محمد بن سام غوری در که هندده غزای عظیم ایدوب منصور و
مظفر عساکر بیشمارله کلورکن نماز مغربی ادا ایتدکدن صکره سجاده سی اوزرنده
حجابدن غفلت اولمغله بعضی مفسد حرامی اکراددن طایفهٔ مذموم هجوم ایدوب
شهید ایتدیلر و عسکری دستور کتمکدن شهید اولان مغرب پادشاهی یعقوب بن

عبد المؤمن در که بعض علماکه خواصدن ایدی بی دستور کوجوب
نهری کیجوب عسکرانی دستوریله کیچ خیال ایدوب اکثری نهری
کیجوب فرنک لعین فرصت بولوب معسکرنی بصوب بینده اولان
خواص محکم جنک ایدوب سلطان مجروح اولوب بعد زمان فات ایلدی
پس حذر واحتیاط ترک اولنمق کرک **مثنوی** حذر کار مردان کار آگهست
بزرک همچو دیوار لشکر گهست • بخیمه درون مرد شمشیر زن
برهنه نخسبد جو درخانه زن • وعسکری بخشش وصلات ایله مراعات
ایتمک خصوصا حرب وقتال زماننده لوازمندر **حکایت**
سلطان برقلعه یه دوشوب صبح فتح ظهور ایتمکده اکلنجک شاهین لالایه
که خواص امرادن ایدی سلطان لالا بو قلعه نه خوش فتح اولمدی
دیوجک سلطانم آبا واجدادک قلعه یه دوشدکلرنده یغماده دیونداایدرلردی
هر غازی نه الله کیرور ایسه انوک اولسون دیرلردی فی الحال فتح اولوردی
دیمش سلطان ایله ایتمش اول کون قلعه فتح اولمش زیرا اکثر نفوس
متاع دنیوی یه راغب ومال غنیمت ثواب آخرتدن ارتوق طالبدر
اما بوندا اولنوب عسکر جدله بذل ارواح ایدوب فتح اولوندقدن
صکره خزانیه مهر وروب غازیلری محروم اولمیه که طبعلری شکسته
اولوب برقلعه ده دخی جد بلیغ ایتمزلر • واهل تیمارک وعسکرک اولادینه
باباسی تیمارینی وعلوفه سینی توزیع ایتمک کرک خصوصا عساکره احتیاج
غالب اوله وجوق پادشاهلر خطا ایدوب محضا خزینه دار لیغی مهم مملکت

طن

طن آیدوب مالی سپاهیدن دریغ ایلدیلر وقت حاجتده یا ضعف
حاللندن یا غضب قطع مالندن تکاسل واهمال ایدوب پادشاه تلف
وخزینه دشمن الینه کیردی **بیت** سپاهی که خوشدل نباشد زشاه
حدود ولایت نداردنگاه • وچون ملکه فتح تام روزی اولمیه عسکری
نهب وغارتدن منع ایلیه وبو منعک مقدماتی قبل الملاقات محکم اولمش
اولمق کرک والا اول حینده طایفه پرحرص وآزی مال وجهازدن
منع واحتراز ایتدرمک متعذردر خصوصا عسکر طبع تاتار وترک
غدار • واو باش هرجا آتش انجا باش اوله • اما قبل الحرب پادشاهک
سیاستی معلوم ویاساغی مقرر ومجزوم اولنجق اول حینده صبر ایدرلر •
ودخی پادشاهک دشمندن بی موجب قوی فرار ایدنه عظیم سیاست
مقرر کرک که ادنی بهانه ایله راه فرار اختیار ایتمیه لر وبو یساقده
طاغیه مغول وجنکیز خان • وانوک مقلدی تیمور لنک محکم مبالغه ایدرلردی
واول سببدن انلرینک عسکری منهزم اولمق مسموع اولمشدر • وانکیچون اکثر
ربع مسکونه ظفر بولمشدر • چون عروس فتح جلوه کر اوله قتل وغارتده
اسراف ایتمیه بلکه بعد القدره قطعا قتلی جایز کورمدیلر • اسیر ایتمک کرک
دیدیلر • زیرا اسیرده منافع چوقدر قتلده ندامت احتمالی اغلبدر اکر قتلی
مصلحت ایدوکی ظاهر اولورسه فوت اولمش دکلدر **مثنوی**
چو سالاری ازدشمن افتد بچنک • بکشتن درش کرد باید درنک
کرافتد کزین سوی هم سروری • بماند کرفتار در چنبری •

اکر کشتی آن بندهٔ ریش را ⁂ نه پسی دکر بندهٔ خویش را ⁂ و پادشاه
بر ولایته ظفر بولدقدن صکره قتل عام ایتمک عقلا و شرعا مجوز و مرخص دکلدر
رعایای بیچاره خود طامر و سپاه دخی بو کماه قدرت نعمتنک شکری
عفو کرکدر ⁂ سکندر بر شهری فتح ایتدکدنصکره تیغ انتقامله قتل عام
ایدیجک ارسطاطالیس عتاب نامه کوندردی که غلبه‌دن اول قتل ایتمکده
معذورسک بعد الغلبه زیردست اولان ضعفانک قتلنده نه عذرک
واردر واستعمال عفو ملوکدن احسندر ⁂ زیرا عفو قدرتدن صکره مستحسندر
کمال قدرت ملوک حاصل اولور و بعض شعرای عرب عفو ایله افتخار ایتمکده
بو ابیاتی بغایت خوب دیمشدر نظم سالزم نفسی الصفح عن کل مذنب
وان کثرت منه علی الجرایم ⁂ وما الناس الا واحد من ثلثة ⁂
شریف ومشروف ومثل مقاوم ⁂ فاما الذی فوقی فاعرف قدره
واتبع فیه الحق والحق لازم ⁂ واما الذی دونی وان قال صنت عن
اجابته عرضی وان لام لایم ⁂ واما الذی مثلی فان قال او هفا
تفضلت ان الفضل بالحق حاکم ⁂ و ملوک و خلفادن صفت عفو ایله مشهور
مامون خلیفه درکه دیرایدی اکر خلق بنم عفوده نه قدر کدم وار ایدوکین
بیله‌لر ایدی بکا جرایمدن غیری نسنه ایله تقرب ایتمزلر ایدی و بو معنی سلاجی
شاعر خوب دیمشدر بیت تبسطنا علی الآثام لما ⁂ رانیا العفو من ثمر الذنوب

سلاطین عظام و امرای کرامک ندما و مقربلرینک و اتباع
اشیاعی‌نک آداب و رسومی بیان ‌اولنه در

معلوم اوله که خدمت سلاطین ایدنلره آداب و رسوم مخصوصه واردر که
سایر خلایقله صحبت و خدمت رسومنه مغایردر ⁂ و اول سببدندر که
آداب صحبت و خدمت ذکر اولنمش ایکن بونده بو بابی ایراد ایلدک ورعایت
آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعبدر عقل کامل و تمام و زیرکی
استعداد تمام کرکدر ⁂ حتی بعض مشایخ طریقت دیمشدر که بر کمسنه که خدمت
سلاطین ایتمش اوله آداب سلوکی رعایت ایتمکه قادر اوله مزو مشایخ
عظامدن ابو حفص حداد نیشابوری قدس سره مریدلرینه آداب
سلاطین امر ایدوب جمله‌سی خدمتنده بر پای و دست بسته پشت پای
لرندن غیری‌یه نظر ایتمکه و بی سوال سوز سویلمکه رخصت ویرمزدی حتی
حج ایچون بغداده کذر ایتدکده جنید حضرتلری اصحابنک آداب
کوردکجک ادیب اصحابک آداب السلاطین ویردی و دخی خدمت و قربت
سلاطین خطرناکدر ⁂ نته کیم سابقا ذکر ایتمشدک که بعض فضلا دیمشلردر
السلاطین یستصغرون فی العقاب ضرب الرقاب و یستعظمون ⁂
فی الثواب رد الجواب شیخ سعدی علیه الرحمه دیمشدر که پادشاهلر
کاه اولور که سلامدن انجنورلر ⁂ و کاه اولور دشنامله خلعت ویرورلر
فقیر ایدر بن سر صعوبت خدمت و قربت سلاطین اولدر که انسان
سهو و زللدن خالی اولمز ⁂ سایر خلایق عقوبت تمام اجراسنه قادر
اولمغله واید رسه صکره سوال و جواب بلکه عتاب و عقاب چکمک
احتمالی اولمغین زمان غضبده اغماض و اعراض ایدر ⁂ پادشاهلر نفاذ

قول واجرای امره قادر و بو عقابدن اوتور و انلره بنچون ایلا ایلدک
دیرکمسنه ولمغیس ادنی خطالره عظیم جزا الراید رلر و دخی کند ولرالم عقوبت
کورمشلردر اما ایتد کلرینی بیلن و خزنی صنورلر **حکایت** ایدرلر مرحوم
سلطان بایزید بن محمد خان حضرتلرینک بر کون مبارک درنغی اراسنه حصیر چوپی
کیروب محکم الم ویریجک امر اتیمشلرکه جلادلر من بعد کمسنه کمسنه درنغنه
قمش بوریمکله اسکنجه اتیمه لر **بیت** خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم
کر ز خار و خاره سازد بستر و بالین غریب • وعقلا پادشاهلری
آتش سوزانه تشبیه اتیمشلردر • نته کم آتش بر معاش انسانی ممکن
دکلدر • و سرمای زمستانی قریب آتش اولمینجه مندفع اولمز کذلک
پادشاهسز معاش ناممکن و سرمای ظلمه لرزان اولنلر حضور پادشاهسز
تسکین بولمز اما کمال قربت و کثره مخالطه لری احراق و اضراری مشتمل در
پس عاقله کرکدر که میانه استعمال ایده وب نه بعد کلی نه قرب مفرط
اختیار ایده که سلامتله مسرور و ندامت و غرامتدن دور اوله چون
تقدیر الهی قریب و خدمتدن روزی ایده کرکدر که قلبده محبتلری تمام
ولسانده ثنا و مدحتلری علی الدوام و اعضا و جوارحله خدمتلرینه
اقدام و اهتمام اولنه و سیر معایبلرینده دخی سعی اولنه و ایتدوکی خدمتی
نشاط و سرور ایله ایده وب کراهیت و نفور ایله اتیمیه • و بر خدمته تعیین بیورلدقده
فضولکلق ایده وب آخر خدمته مداخله اتیمیه • و نه وقت طلب ایدرلرسه
حاضر اولمغه و طلب اولنمدین خدمته کیرمیه • و ملالت و شامت ویرمیوب

مبادرت رجعت ایلیه و خدمت و مدحتدن نه ایدرلیسه صدق و
اخلاص ایله ایده نفاق و خوش آمد ایله اتیمیه • تا که محبت انلره دخی منعکس اوله
که نفوس انسانیه مرایای متقابله کبی در **بیت** بلی وا مذ دلی کاکاه باشد
که از دلها بدلها راه باشد • و انلردن اعتراضی دفع ایده جک بر
مرتبه صادر اولورسه مهما امکن محامل صحیحه یه حمل ایلیه • و نصیحت لازم
اولدقده لینت و آدب ایله عرض ایلیه • زیرا شریعت مطهره ده دخی
احاد ناس سلاطینه امر معروف و نهی منکر لازم اولدقده زجر و عنف
جایز دکلدر • و حق جل و علا موسی و هرون حضرتلرینی علیهما الصلوة
والسلام فرعون طاغی یه ارسال ایتدکده قولا له قولا لینا بیورمشلر
اکر وزیر مشیر ایسه بر مقدار پادشاه راییی اوزرینه مماشاه و مدارا
ایده وب اندن صکره حقی لطف ایله سویلیه حکما دیمشلردر که پادشاه قلبی کوکلنی
اینن سیل عظیم کبی در • دفعه انلری متوجه اولدقلری جانبدن دوندرمک
ممکن دکلدر • دوندرمک استین کشتی غرقه و هلاک اولور • اما بر جانبه بر
مقدار خار و خاشاک یغوب تدریجله سیلی دوندرمک ممکن اوله

و آداب خدمت سلاطینک اعظمی اولدر که

افشای سر شاه ایلمیه • و مشهوردر که سر ویرمک سر ویرمکی مستلزمدر
و مطلقا حفظ سر اخوان مکارم اخلاقدن ایدوکی بقا ذکر او...
اما حفظ سر پادشاه اوجب قوی اولمغین تکرار ایراد اولندی و طریق
حفظ اولدر که امور ظاهره صور دقلرنده کتم ایده وب آخردن سؤال

ایدک دیه لسانی حفظ اشیایه معتاد اولوب خفای اسراری کتم ایتمه‌یه
مقرّر اوله و بر ادب دخی اولدر که پادشاه دن امر غیر متوجه صادر
اولسه اول امری کندویه آخره نسبت ایدوب پادشاهی تنزیه و تبرئه
ایله صکره کندویی دخی تنزیه ایتمک استرسه لطایف حیل ایله ایدوب پادشاهه
ارجاع ایتمیه هیچ توجیه ایتمکه قادر اولمزسه اقلی بر سبب خفی‌سی واردر
جون معلومکز دکلدر اعتراض ایتمک دیو بو بیتی اوقویه **بیت**
رموز مملکت و ملک خسروان انید ❊ کدای کوشه نشینی تو حافظا مخروش
و بر ادب دخی اولدر که تحصیل مرادات و آمال ایتمکده پادشاهه
ابرام و الحاح ایتمیه و کثرت طلب حاجتدن احتراز ایلیه خصوصا که توزیع
مناصب اکا تفویض اولنمش اوله کرکدر که حفظ نفس و غرض خاطری
بالکلیه طرح ایدوب رضای حق تعالی و رضای پادشاه نه طرفده ایسه
اول طرفده اوله **و بر ادب دخی** اولدر که خدمت پادشاهی سیماسی وسیله‌
جمع مال اکلیوب اموال خاصهٔ پادشاه و اموال عامّهٔ رعایا و سپاهه
دندان طمعن تیز ایلمیه و تقوی و پرهیزکارلیغی استعمال ایده شول مالی که پادشاه
استماع ایدیجک الجنک احتمال اوله انی تناول ایلمیه و از طمع چوق زیان
دیدکلری عجب صحیح سوزدر ولکن عمل ایدر کشی آزدر و مطلقا ترک
طمع حصول ماله مؤدّی و طلب و شرّه قلّت ماله مفضی در تجربه اکا دلیل در
نته کم دیمشلردر **قطعه** انما المال الذی تطلبه ❊ مثل الظل الذی یمشی معک
انت لا تدرکه مستعجلا ❊ و اذا ولیت عنه تبعک ❊ و مال استرسه دن پادشاه

سبب مال اولان نسنه طلب ایده نفس مالی طلب ایتمیه که نفس مال طلب ایتمک
ذلّ سؤال و قبح طمعی مستلزم اولدوغندن غیری بر مرحال طبع
پادشاهه ثقیل کلور ❊ و بعض وزرا که امساکله معروف ایدی طالبلره
بیک اقچه عطا ایتمکی صعب عد ایدردی امّا نیچه بیک اقچه‌لر حاصل اوله‌جق
منصبی ویرمک قتنده سهل اولوردی **و بر ادب دخی**
اولدر که پادشاه بر نسنه‌یه که اختصاص مراد ایلیه هرکز اول نسنه‌یه
طمع و تصرّف ایتمیه اکرچه امر جزئی دخی اولورسه مثلا پادشاه بر کون
بر کونه لباسه یا بر جنس اسبه مایل اولسه اختصاص پادشاهی اظهار ایدوب
کندوسی دخی اشتراک دایره‌سینه اوغرمیه اول اسبیدندر که سلاطین
عجم کلّ ما یصلح للمولی فهو للعبد حرام دیرلردی **و بر ادب دخی**
اولدر که پادشاهلره اظهار تکبّر و استغنا و خدمتلرندن و صحبتلرندن
تبرّم کوسترمیه که سلاطین اکا تحمل ایتمزلر بلکه خدمتلرینه اشتیاق و
نعمتلرینه احتیاج اظهار ایده **و بر ادب دخی** اولدر که اکر دل
هیچ نسنه دریغ ایتمیه مال و اسباب و اموال و عقارات و عبید و
خدمدن خصوصا که اول اموال و اسباب خدمتلرنده تحصیل اولنمش اوله
و چوق بی‌عقللر دریغ ایدوب هم جاندن هم سردن هم بالضروره
اول اموال و اسبابدن محروم اولدیلر **و بر ادب دخی**
اولدر که پادشاه تعظیم و تقریبنی زیاده ایتدکجه ادب و تواضع و
مرتبه‌سین بیلمکده تقصیر ایتمیه و انلرک تعظیمنه مغرور اولوب ناز و

ادلال وتکبر واستغنا کوسترمیه ابن مقفع ایدر که اکر پادشاه سکا
برادر دیه سن اکا خداوندکارم وسلطانم دی اول سنک تقربک
ارتورسه سن انک تعظیمین ارتور وپادشاه قتنده منزله بولدقده
تملق وتضرع فوق الحد استعمال ایدوب هر کلمهده دعا
اتمکه وحشت وبیکانهلیق علامتیدر • واصلا اظهار ایتمیه که بنم
سنک اوزرکده حقم واردر یا سابقهٔ خدمتم واردر • بلکه سوابق
خدمتکی لواحق ایله مجدد ومؤکد ایله زیرا سلاطین بلکه اکثر ناس
شول حقوقی که منقطع اولمشدر اعتبار ایتمزلر وپادشاه
خدمتنده وزارتدن صعب خدمت یوقدر زیرا اکثر
ارکان واکابر انوک منصبنه طالب اولمغله منتهز فرصت اولورلر
وعامهٔ ناس مطالب وامانیلری میسر اولمدقده انی سبب ظن ایدوب
اکا طالب نکبت اولورلر • پس وزیر عاقله رای صحیح اودر که امانت
واستقامته تمسک ایده که امانتدن ارتوق ایدرکسه بولنمز وحاسد
واعداسی کیملر ایدوکنی بیلمک نافعدر • بشرط انکه اظهار ضجرت وطلب
انتقام ایتمیه • وپادشاه خدمتنده انلردن تشکی وتظلم ایلمیه واعدا
برینه قومیه واکر پادشاه قتنده انلر ایله مناظره ومباحثه لازم کلسه غضب
وتهورله ایتمیوب حشمت ووقار ایله • وبر ادب دخی اولدر که پادشاه
قرانی وامثالندن بینی کندویه ترجیح وتقدیم ایلسه اکرچه کندونک
استحقاقی اکثر ورجحانی اظهر ایسه دخی تألم وتضجر اظهار ایتمیه بلکه رضا

وخشنودی زیاده اظهار ایده ویقین بیله که عاقبت رعایت اولنور
ومرتبهٔ استحقاقنه واصل اولور • واکر استحقاقی مجهول ایسه وجه معقول ایله
اظهار واثبات جایزدر • آداب مجالس سلاطیندن بری دخی
اولدر که حضور پادشاهده مشورت ایتمیهلر وبرکمسنهیه سر سویلمیهلر
وبرکمسنهدن نسنه سؤال ایتمیهسین واکر سندن سؤال ایلسهلر پادشاه طرفنه
نظر ایدوب کانه اجازت طلب ایدرکبی اولوب اذندن صکره جواب ویره
اکر غیریدن صورسهلر تقدم ایدوب جواب ویرمیه فرضا سندن صورمزلرسه
دیمه خجالت لازم کلور مجیب جواب ویردکدن صکره دخی احسن جوابه قادر ایسه
وانی محل اقتضا ایدرسه وجه معقول ایله عرض ایلیه وبو ادب عموما لازمدر
نته کم سابقا مرور ایلدی • وبر ادب دخی بودر که پادشاه سندن
ارتوق برکمسنهیه محبت ایلسه اکا رشک ایدوب مرتبهسینه وصول طلب
ایتمیه که ممکن اولمیه وغمدن غیری سکا ضرر عاید اولور زیرا سبب
محبت اتصال روحانیدر • شاید ارالرنده الفت روحانی اوله
ویا سوابق حقوقی اولوب سن اکا مطلع اولمیهسین • وبر ادب دخی اولدر که
خدام وندمای پادشاهی قصورلرینه مطلع اولوب اعلام ایلمیه که پادشاه
کندویه نمایلی اعتقاد ایتدکدن صکره تحصیل اعدا ایتمش اولور •
ومثل مشهوردر که شیره که پادشاه بر قورت وبر دلکو خدمت
ایدرلر ایدی • برکون شیر خسته اولوب بر ایکی کون وباه کلمیوب
شیر قورتدن وباهی سؤال ایدنجک پادشاه خسته اولنجه کندو مرادینه

کلدی دیوب روباه کلدی کوردی شیر غضبه کلمش اکلدی که کرک
بازی المش شیر غضب ایله قنده ایدک دیوجک پادشاهک مرضنی معلوم
ایدینوب دوا طلبنده ایدم دیدی دوا بولدک دیو روباه
قورت اشغی بغایت نافع امش دیدی قورت کلیجک شیر زانوسی
کرکه برنجه وروب مجروح وخون آلوده ایلدی روباه چقوب قورت
بو حالده کورنجک ندا ایتدی که ای آل موزه لو کسنه پادشاه خدمتنده
دهانکدن چیقن کلامی فکر ایتمینجه سویلمیه سین باب لزوم تمدن و
اجتماع بیاننده در جون انسان کمال متوقفه وصول وسعادت
مترقبه سی حصول بولمقده بنی نوعی ایله اجتماع وتمدنه انلردن
استمداد وانتفاع واستمداد وانتفاع دخی ما بینده الفت وصداقت
اولمینجه اولمز ونه قدر اصدقا اکثر اولسه استمداد اتم واوفر وکمال متوقفه
طریق وصول اسهل واحصر اولور جون صداقت مراتب محبتک
اعلاسی در پس رابطه صداقته استکمال اکثر اولور وصدیق حقیقی
عددده چوق اولمز زیرا جوهر عزیز در البته کمیاب اولور نته کم اشارت
کچدی ایدی وجون اکثر خلق طالب مشتهیات نفسانی ومستلذات
حیوانی در انلر ایله اختلاط ضرورت مقداری اولوب ارتوق اولمق کرک
لمنشئه خلق عالم شمدی سرتاسر سباع وحش در انلرکله اختلاط ایدن بکا مجنون کلور
وحکما انلری توابل طعامه تشبیه ایتمشلر در توابل طعامه قوین خرده بینلره
دیرلر فلفل ونخود ودبریخ کبی نته کم توابل چوق اولسه طعامه فساد ویرر

وهیچ اولمسه دخی ایو اولمز خلق دخی ایله در ارسطاطالیس خلوده وسه
بر هر حال محتاجدر دیر حال رفاهیتده موافقت واستلذاذ ایچون
حال شدتده معاونت واستظهار ایچون پادشاهلر که خلقک
بی نیازلریدر انلر دخی مستحقلره تربیت ایچون بلکه فقرا ومساکینه مظهر
احسان اولمغیچون محتاجلردر وسقراطیس حکیم ایدر که بر کمسنه دنیاده
وما فیهایی تحصیل ایلیه صداقتدن محروم اولسه هیچ نسنه حاصل
ایتمیش دکلدر وحیات اکا وبال ونکبت در واکر ظن ایدرسه تحصیل
صدیق وصداقت آساندر خطا ایدر کوهر صداقت رغایب
دنیادن اغر وافضل در زیرا صدیق صدوق که حال شدت وکربتده
معاون وحال رخا ودولتده مقارن اوله اکا نظیر تصور باطل در
زیرا کاه اولور که انسانه بر حال کلور جمله اموال عالمی کندونک ایدوب
بذل ایلیه مفید اولمز الا صدیق که اول حینده دخی نافع وصدمت
کربت شدتی دافع اولمق اولور پادشاه کامل که امور رعیته
تعرف واطلاع وجزئیات وکلیات احواله احاطه وقانون
احتیاط ایله عمل ایتمک استسه اکا ایکی چشم وایکی کوش وبر قلب وبر لسان
نیجه کفایت ایدر اما اصدقا حقیقیسی اولیجق انلرک چشملری وکوشلری
وقلبلری ولسانلری دخی اکا چشم وکوش وقلب وزبان اولوب
معنیده نیجه چشمله نظر ونیجه کوش ایله سماع ونیجه قلبله تفکر ونیجه لسانله
تذکر ایتمش اولور انتهی کلام الحکیم وشعرای عرب دخی بو معنایه اشارت

ایتمشلردر قطعه اخاک اخاک ان من لا اخا له

کساع الی الهیجا بغیر سلاح • و هل ینفع الخطی غیر مثقف

و هل ینهض البازی بغیر جناح • دیمشلر برکمسنه صداقت ایچون اختیار

اولنمق مراد اولسه نظر اولنه که زمان صبی سنده پدر و مادریله نیجه

معامله ایتمشدر • اکر عقوق اوزرینه اولدی ایسه قطعا اندن خیر اولمق

جایز دکلدر اکر رعایت حقوق ایتدی ایسه انوک دامن صداقته محکم

تمسک ایتمک روادر اندن صکره سایر اصحاب و احبابله کیفیت اختلاط

و اسلوب ارتباطنه نظر ایده لر اکر انلریله عهد و وفایه ساعی

و شرط حقوق صحبتی راعی اولدی ایسه انوکله عقد اخوت و صداقت

ایلیه لر که عاقبت خیر و سلامت در بیت از عهده عهد اکر برون آید مرد

از هرچه ظن کنی فزون آید مرد • نته کم اوصاف اشقیاده نقض عهد و

کفران نعمتدن مذموم خصلت اولمز کذلک اوصاف سعداده دخی

وفاء عهد و شکران نعمتدن ممدوح فضیلت یوقدر و شکردن

مراد مجرد مکافات بالفعل دکلدر • زیرا کاه اولور که فقر و فاقه

سببیله احسان فعلی ایله مکافات ایده مز • اما درج درونده در

محبت ثابت و لسانی شاخسارنده ثمره مدح فضایل عمیمه و ذکر خصایل

کریمه سی نابت اولوب شاکرین و ذاکرین قسمنده داخل اولور اکر زمان

صباده کی رعایت حقوقی یا رعونت و عقوقی بلنمک ممکن اولمزسه

زخارف دنیا و مستلذات نفس و هوایه میل و طلبن کوره لر اکر حرص و

ثمره و رعایت شوق و شغف اوزرینه ایسه انوکله دوستلیق مناسب دکلدر

اتمیه و دخی ترفع و تغلبه میلی افراط اوزرینه ایسه انوکله صداقت اندیشه سین

اتمیه لر زیرا افراط متابعت نفس شهوته جمیع منافی کسند و یه حصر ایتمک اقتضا ایدر

و کذلک فرط میل ترفع انصافه مانع و دایما کندو جانبین راجح کوروب

حقندن زیاده طلب ایدوب زوال محبت و انتهای صداقت جانبنه موءدی

اولور و بورادن دیمشلردر که اکر آدمی لهو و لعبه مایل و استماع اغانی و

معاشرت غوانی ایتمکه مشغوف ایسه اندن صداقت رجا اولمیه که هوای نفسه

افراط میل حقوق اخوانی رعایت و نیل ایتمکه مانعدر • چون آدمی نوامتحان ایده

تمام عیار و کامل اولوزن و المقدار چیقسه انوک نقد محبتن صندوق سینه ده

درج و عمر عزیزی صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج اولنورسه روادر که

کبریت احمر و درو کوهر دیدیکموزدن مراد بو نجلین صدیق صدوق و بونک

کبی یار باوفادر و بونک کبی دوست حشده دیمشلر که عجبا ممن یخزن له صدیق

فاضل و ممکن اولورسه بر صدیقله اقتصار ایده زیرا متعدد دوستلرک مختلف

هوالری و متباین حقلری اولسه کرک هر برینه رعایت صعب در چون سبب عداوت

اکثر یا آشنالیق و معرفت اولان موضعده اولور زیرا برکمسنه ایله سبب مناسبت

و آشنالیق اولمیجق و هوالیق دخی اولمز و فی الجمله دوستلیقدن صکره دشمن اولانلرک

ضرری زیاده اولور زیرا دقایق احواله عارف و طرق ایلام و اضراره صارف

اولور پس تکثیر معارف یعنی آشنالر چوغلتمقدن احتراز و بو بابده احتیاط اولی در

نته کم دیمشلردر نظم بهرکس کاشنا کشتی شد آخر دشمن جانت

بجو دگر نیستی دشمن مردم دوستی کم کن **قطعه** عدوک من صدیقک مستفاد
فلا تکثرن من الصحاب ۰ فان الداء اکثر ما تراه ۰ یکون من الطعام او الشراب
جون سعادت موافق اولوب صدیق صدوق و رفیق مرافق اله کیره اول کرک
رعایت حقوقنده اهتمام و اعتنا و معادات و عقوقندن اجتناب
انتها اولنه ۰ و اول کمهماتنه مظاهرت و ذکر مدح و ثناسنه مجاهرت و
لطف و عدل له معاشرت اولنه ۰ و مجرد حب قلبیسی اولدوغنه اعتماد ایدوب اکتفا
ایتمیه زیرا قلبه اطلاع علام الغیوبه مخصوصدر دوستی و دشمنه محبت خالصه سنی
اعلام ایتمک سنت ایدوکی منصوصدر ۰ روایت اولنور که مجلس جناب
رسالت پناهی دن صلی الله علیه وسلم بر کمسنه قلقوب کیدیجک حاضر بولنان
بریسی یا رسول الله بنم بو کمسنه یه محبتم وار دردیدی حضرت علیه الصلوة والسلام
بیوردیلر که هیچ اعلام ایلدکمی ایلدم دیوجک طور ایلدی ارجک اکا اعلام
ایله دیو بیوردیلر ۰ و ظاهر سری اول اوله که اکر خفی دره و شنده شاخ محبت
ثابت و طرفیندن صداقت شجره فرعها فی السماء و اصلها ثابت و المقدر
و تقصیرات که احیانا صدیقدن صدور و قدر صادر اولور عفو و اغماض اولنه
و مرخی زلته طعن و اعتراض اولنمیه مثل مشهوردر که **مصرع**
عیب سز یار استین بی یار اولور **قطعه** اقل ذا الود عثرته وقفه ۰
علی السنن الطریق المستقیمه ۰ ولا تسرع بمعتبة الیه ۰ و قد یخطی و نیته سلیمه ۰
و بعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار ایدیجک بر بهانه ایله
دفع وحشت حادثه یه ساعی و عهد قدیم صداقتی مراعی اولمق کرک

نتکم حکما دیمشلردر او المودة بکثرة التعاهد ۰ زیرا جفای صدیق جود
صداقه عارض اولمش مرضدر ۰ مریضه دوا ایتمک سنت الهیدر و مدت مترتب
آخره صداقتی ترک و نهال محبتی بی برگ ایتمک کرک زیرا صدیق متغیر
عضو فاسد کبیدر عضو فاسده قطع اولنمقدن غیری چاره یوقدر ۰
نتکم بعض شعرا دیمشدر **قطعه** صل من دنا نی و تناس من بعدا
لا یکرهن علی الهوی احدا ۰ قد اکثرت حوا اذ و لذت ۰
فاذ اجفا ولد فخذ ولدا ۰ اما بو مذهب اهل جفادر مقبول
مذهب اولدر ۰ و اصل ظهور صداقت زمان شدت و کربتده
اولور زیرا زمان حضور و نعمده اخوت جوق اولور **نظم**
دعوی الاخاء مع الرخاء کثیرة ۰ عند الشدائد یعرف الاخوان
لکن صدیقدن قصور ظاهر اولیجق عتاب لطیف آغاز ایده که شاید وجه
خفی و عذر بهانی وار اوله بیان ایدوب عقده منحل اوله و خاطرده
قلمغله شاید محبت خلل پذیر اوله **مصرع** و فی العتاب حیوة بین اقوام
و جوق صداقه تعهد اتمزلکیه زواله مؤدی اولور ۰ زیرا بر کمسنه ماکول و
ملبوس و مشروب و مفروشی امرینی تعهد اتمزسه تلفه مؤدی اولور فکیف که
صداقت و صداقت انعقادندن انحلال اولمه نک ضرری اکثردر و دوست
تعلیم علم و تنبیه صنایع ایتمکدن بخل و منت ایلمیه و بعض عیوبی وار ایسه
وجه حسن و اسلوب لطیف ایله تنبیه ایلیه ۰ و اغماض و ابقا خیانتدر انی
جایز کورمیه و طریق تنبیه غیردن نقل و حکایت ایله تلویح ایتمکدر ۰

مفید اولمرسه تنها ده تصریح ایده دوستلر اراسنده مضر و اخلال
صداقته داعی افساد حسد و نمیمه ساعی در خصوصا بو زمانده که
بو فعل ذمیم و خلق وخیم شایع و ذایع اولدی و غدن عزی ظرافت و
کیاست عد اولنور اولدی پس اصدقا ثقه و احتیاط اوزره
اولوب اخلت حسود و نمام ایله بناء محبته انهدام ویرمیه لر
و حکما نمامی اکا تشبیه ایدرلر که برکشی سر ناخنله بر دیواره بیر ایدوب
بعده انکشت صغیر رخنه پیدا ایدوب بعده تیشه و کلنک ایله رخنه عظیم
و جدار بلنده تهدیم ویره بو جمله که زبان قلم انوک تحریرینه جاری
و بنان بیان تقریرنده سایر و ساری اولدی حکما و علما قدما اقوالیدر
اول که تجریب روزکار و آزمایش لیل و نهار ایله ظاهر و پدیدار
اولدی اولدر که بو زمانده صدیق صدوق و فکر وجودی محال و
دوست موافق ممتنع الوجود ایدوکی نتیجه ابین الاشکال در پس
اولی اولدر که جمیع امورین توکل حقه بنا ایلیوب صداقت صدیقه اعتماد
ایتمیه و هیچ احدی کندویه صدیق صدوق و رفیق شفیق اعتقاد قلمیه

نظم
زنهار کس وفا مجو بید که من ❊ دیدم همه را و آزمودم همه را
نظم
لا تفض عن المخلوق علی طمع ❊ فان ذلک نقص منک فی الدین
واسترزق الله مما فی خزائنه ❊ فانما هو بین الکاف والنون

طبقات ناس شخص معاشره نسبت اوچ قسم در

بریسی اعلا و بریسی مساوی و بریسی ادنی اولندر قسم اول باب مزبورده
مذکور اولدی پس قسم ثانی دخی اوچ قسم در بری دوستلر که معا
شرتی واجب بری دشمنلر که احترازی لازم بریسی نه دوست نه دشمن
اولنلر که حکم معاشرتی ذکر اولنه کرک قسم اول که دوستلر در ایکی قسمدر
دوست حقیقی و دوست غیر حقیقی دوست حقیقینک آداب معاشرتی منوال
کچن بابده ذکر اولندی اما دوست غیر حقیقینک طریق معاشرتی اولدر که
اکر تملق و نفاقله دوستلق دعوی سن ایدوب اصدقا یولنه کیدر سه ممکن
اولدوغی قدر مجامله و احسان اولنه که احسان ایله شاید که دوست
حقیقی مرتبه سینه وره نته کم جناب رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
مؤلفة القلوب طایفه سینه که اسلامه کیروب اما قدملری راسخ و ارکان
دین قلبلرنده شامخ اولمیوب تزلزل اوزرینه اولنلر در احسان
بیورر و ریدی انلرک اکثری احسان سببی ایله محبتلری مجدد اولوب شجره
ایمان قلبلرنده راسخ اولدی اما اعتماد تام اولمیوب احوال خفیه سین
اعلام ایتمیوب مقادیر اموال و عیوب خفیه سین اندن نهان ایلیه و انلرک
تقصیر و تهاونی ایتدکلری ایله مؤاخذه و اسمال حقوقله معاتبه ایتمیه و ممکن
اولدقجه معاونت و مواسات ایده و انلردن کیسی جاه و مرتبه یه ایرشسه
تودد و تردد دین زیاده ایلیه و اعدا دخی ایکی قسمدر قریب و بعید و بونلرک
هر بریسی دخی ایکی قسمدر بریسی نهان و بریسی آشکارا و حسد اهلی دشمن خفی
و اهل حقد و کین دشمن جلی قسمندندر و دشمن قریبدن احتراز اتم و اولی در
زیرا دقایق احوال عالم و ایصال ضرر و مکروهه قادر در پس جمیع احوالنده

اندن احتیاط واحتراس کرک **نظم** احذر عدوک مرّة ٭
واحذر صدیقک الف مرّه ٭ فلربما انقلب الصدیق ٭ فکان اعرف بالمضره
واعداسی لطیف واحسان ایله دوستانه مره سینه ادخالدن احسن تدبیر
یوقدر مکر که حسددن دشمنلک ایدر اوله انوک احسان ایله ازاله سی ممکن
دکلدر بلکه زیاده اولور **نظم** کلّ العداوة قد یرجی ازالتها ٭
الّا عداوة من عاداک من حسد **بیت** توانم آنکه نیازارم اندرون کسی
حسود را چه کنم کوز خود برنج درست ٭ اکر احسان و کرمله ازاله سی قابل
دکلسه باری اظهار اتمیه ٭ که اظهار عداوتده مضرت زایده مقرردر ٭ زیرا
شرّی خیر دفع ایدر شرّی شرّ آخر دفع ایده مز ٭ ومخاصمه ومنازعه و
جدال و مرا اتمیه که منازعات وخصومات دوستلر اختلالنه سبب مفضی
ونعمتلر انقلابنه علّت مؤدّی اولور ٭ وخیر عمر نازنینه که عداوتله مصروف
وجدال وخصومتلرده منقضی اوله العداوة شغل شاغل وحضرت امام
شافعی دن مرویدر که **نظم** لما عفوت ولم احقد علی احد ٭
ارحت نفسی من همّ العداوات ٭ انی اُحیّی عدوی عند رؤیته
کانّما قد حشی قلبی محبّات ٭ واظهر البشر للانسان ابغضه
لادفع الشرّ عنی بالتحیات ٭ وتدبیر احوال دشمنده شرط حزم اولدر که
احوال خفیه سینه اطّلاع اوله ٭ تا مکایدندن احتراز ممکن اوله امّا معایبی
کشف اولنمیه مکر اول وقت که ضرورت الجا ایلیه زیرا نشر معایب اتمک
خلیفه یه لازم اولور و دشمندن دخی متأثر اولمز اولور و دشمنک عداوتی

زیاده اولوب اولدخی تجسس عیوب ونشره ساعی اولور **مصرع**
وان تحثوا عنی ففیهم مباحث ٭ وسهم دشمن جواب تدارک ایدر وقت
حاجتده اظهار ایدیجک جوابدن عاجز اولورسه مکر بعض اوقاتده اظهاری
موجب رفع عداوت و کفّ عدوّیه مؤدّی اوله اول وقت بقدر الضرورة
مرخّصدر امّا بهتان و افترا ایله زبانن ملوث ایتمکدن احتراز ایده ٭ زیرا
اکابر قتنده کذبی معلوم وسوزی معتبر اولوب دشمن غالب اولور
واکابر قتنده عداوت عدوّیی معلوم ایتمک مجوّزدر ٭ که نمیمه اید ریسه
اعتماد اتمیه لر وحکیم افلاطوندن مرویدر ٭ که غلبه عدوّیه اندن افضل
سبب یوقدر که بر فضیلتده که معارف و صنایعدر ٭ مشارکت ایسه
سعی ایدوب رجحان و تقدّم تحصیل ایده **قطعه** اذا ما رمت ان تغتال الاعادی
بلا سیف یسلّ ولا سنان ٭ فزد فی مکرماتک ومن اعدی
علی الاعداء من نوب الزمان ٭ زیرا کندوسی درجه کماله ترقی
و اعداسی تنزّل ایدوب بالآخره اکا رجوع اتمه سی مقرّردر ٭ واعداسنه
غیبده شتم وقذف وذکر مساوی و غیبت ناقص عقللر عادتی
وسفها اسلوبیدر ٭ زیرا غیبده شتم ومساوی ایتمکدن دشمن
استمزکه متأذّی اوله همان آثم اولدوغی قلورنته کم کتابده اولدی
تفصیل اولدی ودشمنه روزکاردن ضرر ومصیبت ایرشسه
زنهار شماتت واظهار سرور اتمیه شاید که حوادث ایام انوک
مثلنی بوکا دخی ایلیوب بودفعه دشمن شادمان اوله **بیت**

اگر بر دعدو جای شادمانی نیست ٭ که زندگانی ما نیز جاودانی نیست
اگر دشمن اکا التجا ایدرسه بحسب الظاهر کرم و مروت و بذل و فتوت
اولنه ٭ ولکن بحسب الباطن مکر و خدیعت و انتهاز فرصت ایتمکدن
غفلت اولنمیه و شویله ایلیه که جمله خلق ارا سنده مکارم اخلاق
بوکا راجع و ذمائم دشمن جانبنه منصرف اوله ٭ و بو خلق حسن و شیمهٔ کریمه
سرچشمهٔ مکارم اخلاق شفیع خلایق حبیب خلاق محمد مصطفی حضرتلرینه
صلی الله علیه وسلم اقتدا ایلیه لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
که مراة و کرات کفار و منافقین جناب رسالت پناهنه نیجه اذا و
جفالر ایتمشکن قدرت و نصرت بولدقده عفو و صفح بلکه نیجه احسانلر و
صلات بیوررید ٭ کفار قریش اذیت جانب شریفنده قادر اولدقلری
ایتمشلر یدی ٭ حتی ها اوذی نبی مثل ما اوذیت بیوردیلر ایدی ٭ فتح مکه
روزی و رقاب اکابر و اصاغر قریش قبضهٔ قدرتنه کیردکده باب کعبه یه
صعود ایدوب یا معشر قریش نه ظن ایدرسز سزه نه ایلرین بیوروب جمله سی
تضرع ایدوب اخ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر ٭ یعنی کریم ذات و کریم
الاصل سین سکا لایق اولان عفو و صفح در ٭ پس بیوردی لا تثریب
علیکم الیوم ٭ و حکما ایدرلر که دشمنک طرق دفعی اوچدر ٭ اول املری
اصلاح ایدوب دشمنلکدن اخراج ایتمکدر ٭ اصلاح قابل و کلسه طرح
صلح مرغوب مکرندن امین اولمقدر **حکایت** اولنور که شاه شجاع
وفات ایتدکدن صکره حکومت شیراز او غلی زین العابدینه انتقال ایلدی

اما

اما عم زاده سی شاه منصور شجاعت و شهامتله آراسته اولوب
شیرازی انتزاع ایتمک قصد ایدجک اکابر مملکت توسط ایدوب
صلح ایتدیلر لسان الغیب خواجه حافظ بو خصوصده بو غزلک ایکی
نظم ایلیوب شاه زین العابدینه خطاب ایدوب دیدی که **نظم**
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری ٭ تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
یکحرف صوفیانه بگویم اجازتست ٭ ای نور چشم صلح به از جنگ و داوری
اگر بو طریق اولمزسه طریق ثانی اولدر که بعد منزل و ترک دیار اختیار
اولنه زیرا اذای عدودن ذلیل و مهان اولمقدن ترک دیار و مها
جرت اوطان ایتمک اولی دکلدر **قطعه** ولا یقیم علی ذل یراد به
الا الاذلان عیر الحی والوتد ٭ هذا علی الخسف مربوط برمته ٭ وذا یشج فلا یرثی له احد
بیت درخانهٔ دون بود دن ازهمت دون باشد ٭ وندر دل دون همت اسرار چون
و اکثر عقلا بو مذهبی اختیار ایتمشلر و کشی وطننده خوار و ذلیل اولمقدن
سفرده بیمار و علیل اولمق یکدر ٭ و اکثریا افاضل و اهل هنر وطن اصلی
لرنده اولقدر عزیز و معتبر اولمزلر ٭ زیرا اهل شهرانی زمان صغرنده که
فضایلدن هنوز عاری و زلال کمال جوی استعدادنده غیر جاری ایکن
کورمشلر در نظر حقارتدن کچمزلر **حکایت** علمای جزیره دن بکی نام
عالم فاضل زمان صبی سنده تصغیر شفقت ایله بکیک دینوردی بغداده
نیجه یل تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولدقدن صکره وطننه کلوب
علی الصباح اهالی شهر مزبوری حمامه ایلدورلر ٭ بر عجوز طام اوستنده

همسایه سی نه کیمدر بو تعظیم اولنان عالم دیوب بیلمز می سس بزم فلانه
عجوزک اوغلی مکینک کلمی در دیر بو سخن عجوزانه امام مکی کوش ایدیجک
بر شهر که انده آدم مکینک لفظی اوله انده اقامت مروت دکلدر دیوب
فی الحال موصل شهرینه ارتحال ایدوب آخر عمرنه دک انده اقامت ایدی
اما غربتده آدمی ابتدا کامل کوررلر ٭ لابد تعظیم واجلال آخر عمرنه دک
شامل اولور انکچون سفری ترجیح ایدوب دیرلر **بیت** المرء لیس یبالغ فی مصره
کالصقر لیس یصاد فی وکره **بیت** مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر
کوهر بکان خویش ندارد بسی بها **مصرع** تنقل فلذات الهوی فی التنقل
نظم حرک رکابک فی الفلا ٭ ودع الغوانی للقصور
لولا التغرب ما ارتقی ٭ در البحور الی النحور ٭ وفقرات مسجوعه دن دیمشلر
فی الحرکة برکة من جال نال من طلب جلب فقیر دیمشدم من اختار الحرکة امتاز
البرکة من امتد سفره امتلا سفره الی غیر ذلک من الاشعار والاسجاع
اما بعض ارباب مراتب بو مذهبک عکسنه ذاهب اولوب سفر خطری
مستلزم وغربت کربتی مقتضی در غریب اغلب احوالده اهانت ومنقصتدن
خالی اولمز نته کم آدمی وطننده اعانت اولنمقدن بی اولمز **نظم**
ان الغریب الطویل ممتهن ٭ فکیف حال غریب ما له قوت ٭
در غربت اگر وزیر وسلطان باشی ٭ حقا که نمازشام کریبان باشی
خصوصا متاعب سفر بی غایه ٭ وخطر قطع بحار وبراری بی نهایه در
نته کم دیمشلر که الغریب لکل سبع فریسه ولکل رام رمیه فقیر دیمشدم الغرب

لکل فارس فریسه ٭ ولکل جایع مریه ٭ ودخی دیمشلر که الغربه کربه
والسفر سقر والنقله مثله ٭ فقیر دیمشدم الراحل ناحل بلغ المسافر طعمه
المسافر فرس السفر عثر ٭ وثوب الجوب رث ٭ سفره مبتلا اولنلر
دیمشکه **بیت** لعزب الدار فی الاقتار خیر ٭ من العیش الموسع فی اغتراب
خصوصا که دیاری یاری مشتمل اوله غربتی محض کربت اولوب عودی
جویان در دیله بو بیتی کویان اولور **شعر** چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
چرا نه خاک کف پای یار خود باشم ٭ غم غریبی وغربت چو بر نمی تابم
بشهر خود روم وشهریار خود باشم ٭ وبر تقدیر که غربتده عزیز وارجمند
وصاحب منصب عالی وترتیب بلند اوله نه فایده دل غربت اهلی
واحبابی قنده ده واول غلبه حساد قدیم ومعاشرتن واترابی یانده
اولسه **حکایت** اولنور خواجه نصیر بغداد ده هلاکو دولتنده
اعتبار عظیم ورتبت عالی میسر اولمشدی ٭ دیرلر که برکون سوارکن الندن
تازیانه سی دوشدی مغول میرزاده لری واکابر جیل وسپاهیدن جم غفیر
فی الحال اتلرندن اینوب تازیانه الیویرمک خدمتنه مبادرت ایدیجک بعض
همرکابلری حمد ایدوب بو عزت که سزاوار ذات بزرکوار خواجه در
دایم وقایم اولسون دیو جک نه فایده بو عزت طوسی ده اولمش اولیدی
دیمشلر ٭ پس اکر کربت غربت وخطر سفر وترک دیار ویاری اختیار ایده
مزیسه طریق ثالثه سعی ایده واول اعدایی قلع وقمع اتمکدر خواجه
نصیر ایدیر ٭ اما بو طریق التی شرط اد منبجه مجوز دکلدر اول دشمن شریر بالذات

اولوب اصلاحنه امکان اولمیه • ایکنجیسی اونوک ضررندن طریقیا خود خلاص
ممکن اولمیه • اوچنجیسی تمام معلوم اوله که اکر ظفر دشمنه میسر اولسه اول
بو کادخی ارتوق ضرر ایصال ایدر • دردنجی دشمندن قصد شر و دفع
خیری مشاهده اتمیش اوله • بشنجیسی انی قلع و قمع اتمیکله خلق انجنده
غدر و خیانتله موسوم اولمیوب عذری معلوم اوله • آلتنجی دنیاده و
آخرتده بو فعلنک عاقبت وخیمه‌سی اولمیه بعضی غافلر دشمنلرینی شرعا
قتل و قطعه مستحق دکل ایکن بر طریقیله ظفر بولوب دشمنه غالب اولدم •
انتقام ایلدم دیو مسرور اولورلر • بو مغرورلر اولمقدر مسرور اولمق
دکلدر • و حقیقتده دشمن غالب بو مغلوب اول مظفر و بو منکوب المشدر
زیرا دنیانک بقاسی قلیل و عمرک فناسی قریبدر • چون آخرته وصول
و خصومله و عند الله یجتمع الخصوم مقتضاسنجه حضور حقده قیام
و مسئول اوله خصم مظلوم قوی و مثوبات شهادتی کوزی قرشوسنده
محتوی اولوب ناحق قاتل عذاب الیمه واصل اوله دشمن خود برانده قتل و
عذاب دنیوی کوردی و کیچوردی • اما ظالم کندونک رقبه‌سین
عذاب الیمه قویوب کندو یدی الیه کاس یأس ایچوردی رباعی

دوران بقا چو باد صحرا بکذشت • تلخی و خوشی و زشت و زیبا بکذشت
پنداشت ستمکر که جفا بر ما کرد • در کردن او بماند و بر ما بکذشت

حکایت اولنور که حجاج ظالم سعید بن جبیر حضرتلرینی که عصرنده
افضل تابعین ایدی قتل ایچون احضار ایدیجک نکسیرین شقی سویلیتی طریقیله

قتل ایده‌یین دیو جک یا حجاج اختیار سنکدر هر نه طریقیله بو دنیاده
سن بنی قتل ایدرسک آخرتده اول طریقیله سنده خی قتل اولنسک کرک
روایت ایدرلر حجاج انی ایتدکدن صکره اون بش کون حیاتده
اولدی خوف و رعبله خوابدن بیدار اولوب آه مالی ولابن جبیر دیر
ایدی حکایت ایدرلر هارون الرشید یحیی بن خالد برمکی
و براوغلی فضلی حبس موبد و براوغلی جعفری قتل ایدوب برامکی بلدین
صکره رشید مرحمت ایلیوب حبسدن اطلاق ایلیه دیو یحیی بعضی ابیات نظم
ایدوب ارسال ایلدی هارون ابیاتی اوقیجق شمدی یحیی نک نظم شعرینه اجک
طبعی قلمشدر دیمی دیوب غضبه کلوب حبسده تشدید • و کندوبه عظیم
تهدید ایلدی بر مقدار زماندن صکره یحیی حبسده متوفی اولوب بالینی
آلتندن بر رقعه چیقدی یازمش که • تقدم الخصم والمدعی علیه بالاثر •
والقاضی هو الحکم العدل الذی لا یجور • ولا یحتاج الی البینة • یعنی مدعی و مدعی
علیه ار دنجه کلورلر قاضی اول عادل حاکمدر که هرکز جور ایلمز و اصلا شاهده
محتاج اولمز رقعه رشیده ایلتدیلر اول کون علی الدوام بکا ایدوب
نیجه کون آثار حزن و الم چهره سنده ظاهر ایدی • و دشمنی قتل و قمع ایتمک
استیجک اولی اولدر که بیله دشمن ایله اوله • نته کم دیمشلردر • مارا
بدست دشمن کوب • اکر مار اولورسه جنتده درجات بولورسین اکر دشمن
اولورسه ضررندن نجات اولورسین اما نه دوسته و نه دشمن اولنلر ایله معا
شرت ایلرک طبقات و مراتبی اختلافی ایله مختلفدر • اکر عموما خلقه ناصح

وواعظ اولنلر بیه انلرک کلامین حسن قبولله استماع وتلقی وعمل ایضا
یحلریله مقامات علیه یه ترقی ایلیه اما هرکسنه بیارادت وقبول قولنه مبادرت
اتمیه زیرا حلیهٔ زهد وصلاح ایله ظاهرده متزین اما خدعه ومکر وریا ایله باطنده
راهزنلغی متعین اولمش دجاللر چوقدر بلکه میزان عقل وشرع ایله وزن ایدوب
صحیح المعیار ومحک امتحانه اوروب کامل العیار تحقیق کرک **شعر**

دلق صوفی نه همه صافی بیغش باشد • ای بسا خرقه که شایستهٔ آتش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان • تا سیه روی شود هرکه در وغش باشد

ودرجهٔ نصیحت ودعوتده اولمین صلحایه دخی تعظیم ورعایت وتمام همتلرندن
استمداد ایلیه واوساط ناس ایله مجامله ایله معامله وعقل وشرع اقتضا ایتدوکی
اوزره معاشرت ایده وسفها ولئام واراذل ناسدن اولنلردن احتراز و
اجتناب تام ایلیه • واگر شتم وسفه‌لرینه مبتلا اولورسه مجازات بالمثل ایتمکدن
مجتنب اوله واذا مروا باللغو مروا کراما آیهٔ کریمه‌سیله عمل ایدوب
انی جناب حقدن اصل مطلوب ثواب اخروی سنیه مترقب اوله واهل
تکبر وخودپسند ایله وکندویی فضایل ومعارفله سربلند اگلیوب راست
کلدوکنه نظر حقارتله نکاه ایدنلردن احتراز ایده که صحبت متکبر بارکران
ومعاشرت خودپسند خراش جاندر **نظم** جامی پسند دهر زنج باخود
جز رنج صحبت باخودپسندان • اگر ضرورت مجالسه‌لرینی اقتضا
ایدرسه خضوع ولین جانبین کوسترمیه • بلکه التکبر علی المتکبر صدقه مضمونیله
عامل اوله ومتکبره خضوع کوسترمک اوک کمان خباثته زه • وسک نفس

فرجامنی فربه ایتمکدر • وجناب رسالت پناهی‌نک صلی الله علیه وسلم
جملهٔ اخلاق کریمه‌سندن بیری بو ایدی که فقرایه تواضع واغنیایه
ترفع ایدردی • وهمسایه‌لره رعایت واکرام ایدوب واذا
اهانتندن اجتناب ایتمک کرک • که اهانت جار موجب نار در •
واگر کندویه جاری اذا ایلیه مهما امکن صبر ایده واخبارده
وارد اولمشدر که من آذی جاره اورثه الله علی داره • واکرام جار
حضورنده سلام وتحیت وخسته‌لیغنده پرسش وعیادت و
غیبتنده اهل وعیالنی مهما امکن حفظ وحمایت وکندو اتباعنی
حرمنه اطلاع وسوء قصددن منع وحراست ایتمکدر • ومنزلندن
بعضی جوانبی رضاسی یوغیکن ابرام واقدام ایلمیه **حکایت**
اولنور که • نوشیروان مداینده طاق وسرای عالی بنیان ایتمشدی
جوارنده بر عجوزک منزل صغیری وار ایدی • هرچند بهای گران واعلای
اثمان ایله اشترا ایتمکه طالب اولدی عجوز امتناع ایتمک اوزرینه
غالب اولدی آخر ساحهٔ مزوی غیر مسوی لیقی اوزرینه قلدی اول زمانده
قیصر روم مدینه ایلچی کلدی • رفعت طاق وایوان وساحت سعت میدان
غایت تعجب واستحسان ایلدی • اما ساحه‌نک تربیعی ناتمام اولمغله
تعییب وتغیر واول وضع نامهندسی تبدیل وتغییر ایتمکه حکم ایدنجک
اول محلک صاحبی عجوز اولوب انوک عدم رضاسین وکسری کمال
عدالتندن جبریله المقدن اباسین خبر ویرنجک قاصد ثنا ودعا ایدوب

ویری که شمدی ظاهر اولدی که بو سرای وطین بو سببدن معوج
و مزوی اولدوغی سرای عدل و دین مستقیم و مستوی اولدوغنه
دلیل ظاهر اولدی • بو اعوجاج استوینک افضل و بو طریقله نامهندسی
اولمق هزاران مرتبه مهندسدن اکمل در • کسری یه ایلچینک کلامین نقل
ایتدیلر عدل و داددن افزون ایلچی یه نعمت و خلعت همایون
ویردی • و سایللری تهی کوندرمیه اگر دست رس اولمزسه کلمهٔ طیبه
ایله ردّ ایلیه لر • و عنف و زجر ایتمیه لر • مگر که ابرام و الحاح بی وجه
ایلیه و شکر نعمته مناسب مواسات فقرادر و اول **حکایت**
یاد ایلیه که بر صاحب نعمتک جمیله خاتونی وار ایدی • بر گون ماکیان سمین
کباب ایدوب تناول محلنده بر سایل ورایابدن شیئا لله دیدی •
خواجه دلگیر اولوب خاتونه بابی سدّ و سایلی ردّ ایتمکله امر ایلدی
بونک او زرینه زمان کچوب خواجه نک اسباب دولتی راجع و مال و
منالی ضایع اولوب آخر خاتونه دخی طلاق ویروب خاتون اهل
نعمته دخی تزوج ایدوب بر گون ینه بو زوجی کباب ماکیان ایدوب
اوریته کلدوکی زمان ورایابدن او آز شیئا لله عیان اولور بو خواجه
خاتونه امر ایدر که قالدر بو کبابی سائله ویر که ثواب صدقه معلومدر
خاتون مرغی رغیفه صروب سائله ایلتدیکچک فریاد ایدوب بیهوش
زوج کریم قلقوب گلوب زوجه ایدر ای بانو نه کوش ایتدک که کندوکی
فراموش ایلدک • بانو ایدر نیجه فریاد ایدوب بیهوش اولمیه یم که بو سائل

غمکین نالان که سر حلقهٔ بدحالان اولوب دربدر دریوزهٔ نان ایلر
بنم زوجم اولمشدر که مال و نعمت اچنده غلطان و شراب و طعامی شکر و
مرغ بریان ایدی • تصاریف روزگار بیوفانی بو حاله گرفتار و مبتلا
ایلمش **مثنوی** شقاوت برنه فشاندش چو بیر • نه بارش رها کرده نی برگ نیز
فشاندش قضا بر سر از فاقه خاک •• مشعبد صفت کیسه و دست پاک
خواجه ثانی ایدر ای بانو وادی حیرته گیتمه • و گوردوکک حالدن تعجب
ایتمه که انسانک باشنه نه گلورسه جزای عمل ناسپاس • و پاداش فعل نفس
ناحق شناسی در • بن اول سایل ضعیفم که بو خواجه سنکله تناول مرغ
بریان ایدرکن بن الم جوع و ضر فقرله گریان ایدم چون شیئا لله دیدم خواجه
شکر نعمتدن غافل و انقلاب دولتدن فی امان اولوب دری بسته
و قلبمی شکسته ایلدی • لابد عدل حق انی نعمتدن غریب و صبرم برکاتنده
انک نعمت جزیله و خاتون جمیله سین بکا نصیب ایلدی امدی بن بفضل الله
شکر حقی اقامت • و بذل و ایثار فقرا ایله نعمتی ادامت ایدریم **نظم**
بسا مفلس بینوا میر شد • بسا کار منعم زبر زیر شد • پس ضعفا و فقرایه
معاونت و مظاهرت و انلرک ارد خامندن کلن ثقله مصابرت
ایتمه نک اجری جزیل و میزان حسنات ثقیل اولسه گرک والحاصل جواد
حق و فیاض مطلقدر که افاضهٔ خیرات امور اندن ایم الصدور در جهانیانه
امکن تشبه ایدوب کندودن خیرات صدورینه ساعی و مبرات ظهورینه
داعی اوله • اگرچه فیض ملاحظهٔ اغراض و مطالبهٔ اعواضدن منزه در

والنسان بل جمیع حیوان افعال اختیاریه‌سی غرضدن خالی و فی الجمله
مطالبه عوضدن عاری اولمق محالدر • نته کم کتب حکمتده مبین و مسطور
سؤال اگر دینورسه کاهی مجرد شفقتدن صبی صغیری آب غریق • یا پاره
حریق • گوررینه انجا و تخلیص ایدر • با انکه نه ثواب آخرت نه عوض
دنیوی ملاحظه ایتمشدر جواب دیرورزکه اقل ما یکون کندویه مجانست
سببی ایله صبینک عذاب سقره گرفتار اولدوغندن رقت قلب
گلمشدر اول رقتی دفع ایتمک استر • پس غرضدن خالی اولمز • لکن جهد
ایلیه که غرض دنیوی اولمیه که فانی در • بلکه خالصا لوجه الله تعالی که
انک فوایدی جاودانی در • وهرکه بو صفتله موصوف اوله محل خلافت
الهی اولمغه لایق و عنایة بی غایه محسن علی الاطلاق شامل
احواله لاحق اوله والله تعالی •
الموفق لکل خیر و کمال •

خاتمهٔ کتاب و فذلکهٔ حساب بعض مواعظ و نصایح ذکرنده در

که حکمای کبار • و مشایخ اولی الابصاردن منقولدر • و بزانی نقل و
ترجمه‌دن غیری تغیر و تصرف ایتمدک • خواجه نصیر اخلاق ناصری
کتابنی وصایای افلاطون ایله ختم و فاضل دوانی اخلاق جلالی‌ده
انکا وصایای ارسطاطالیس ضم ایدوب ایراد اتمش و بو فقیر انلره
بعض مشایخ طریقت وصایاسین الحاق ایدوب بو کتاب
عنبرین نفحاتک کاسهٔ رحیقین مسکی الختام ایتدم •

وصایای افلاطون الهی

اولا معبودکی بیل و حقنی حفظ ایله • و همیشه همتکی تعلیم و تعلمه قرار ایله
و اهل علمی کثرت علمله امتحان ایلمه بلکه شر و فساددن اجتنابی نیجه در
انوکله اختیار ایله حق جل و علادن اول نسنه طلب ایلمه که منفعتی زوال
ایریشور بلکه باقیات و صالحات طلب ایله • همیشه آگاه اول که شرورک
اسبابی نه قدر لایق اولمیان نسنه آرزو ایدوب استمه و تحقیق بیل که بنده
حقک انتقامی غضب طریقندن گلدر • بلکه تادیب و تهذیب طریقیله‌در
و همتکی حیوة شایسته ایتمکه حصر ایلمه بلکه حیات شایسته‌یه موت بایسته ضم
اولمغه همت ایت و حیاتیه و لایق اولانی بیل که سبب کمالات و فضایل
اوله موت بایسته و لایق اولانی اکله که سبب انفتاح ابواب خیرات اوله •
خواب و راحته میل ایلمه نفسکی اوچ نسنه‌ده محاسبه ایتمینجه اول فکر ایله که
سندن اول کون خطا صادر اولدیمی • ایکنجی یاد ایده سین سندن اول
کون خیر اثندن صادر اولدی • اوچنجی بیله سین که سندن اول کون
هیچ عمل خیر ممکن ایکن تقصیر سببی ایله فوت اولدیمی بونی فکر ایله که حیاتدن
اول ایدوک موتدن صکره نه اولسه گرک هیچ کمسنه انجمیه که احوال
عالم تغیر و زوال اوزره در • بدبخت اول کمسنه‌در که عاقبت تذکرندن
غافل اولوب زلتدن فراغت ایلمیه سرمایه‌سی کنده و ذاتکدن خارج
نسنه‌لردن ایله مستحقره امکان اولنجه ایصال خیر ایله انلرک سؤالنه
موقوف ایتمه حکمادن بری ایله اول کمسنه که دنیانک کذبلری ایله شاد و

مصیبتلریله غمگین اولمیه همیشه موتی ذکر ایله و گچمشلردن عبرت ال و
حسناتنی اذن بیل که فایده سز سوزی چوق سویلیه و صورمدقلرن
خبر ویره و معلومک اولسون کم برکمسنه آخره شر قصد ایلسه اول شری
اولا کندو یه قبول اتمیش اولور برامری نیجه فکر ایلیه اندن صکره دلکه
کتوره اندن صکره فعله چیقره هر کمسنه یه محب و نیکخواه اول خشمه تیز کلیجی اولمه
که غضبه معتاد اولورسین بوکون سکا محتاج اولنک حاجتین یارینه صلمه
یارینه صلمه فقیرک کارین نه بیلورسین نیجه اوله یارین
گرفتارلره معین اول مگر که فعل قبیح و خوی بدینه گرفتار اولمش اوله
ایکی خصمک سوزین تمام اکلمدین ارالرنده حکومت ایتمه الجی قوللا حکیم
اولمغه قانع اولمه همت ایله که فعلده دخی حکیم اوله سین زیرا حکمت
قولی بوجهانده قلورسنکله اول جهانه بیله کیده جک حکمت فعلیدر
انده بیله ابدالآباد قلیجی اولدر اگر سعادت اجل ایچون زحمت چکه سین
زحمت گیدر سعادت قلور اگر لذت عاجل ایچون گناه اشلیه سین لذت
گیدر گناه قلور پس هر فعلی بوکا گوره اشله اول کونی یاد ایله که سکا
چاغیره لر اواز نطقدن محروم اولوب نه سویلیه و نه اشیده و نه یاد
ایتمکه قدرتک اولور و بریده وارسک گرک که انده خداوند و بنده
یکسان اوله پس شمدی تکبر ایلمه دائما اسباب سفرک مهیا ایله نه بیلورسین
نه وقت رحلت ایدرسین و معلومک اولسون کم حق تعالینک احسانی بنده لره
حکمت کبی عطیه یوقدر ایلک ایدنه مکافات کلکل ایدندن عفو ایله و بر

دن

وقت کار کبیل و حالکی اکله و اول جهان عملاریندن نه دکلو اولورسه
اشلیه سندن تکاسل ایلمه و حسنه یی سیئه یه وسیله ایلمه و سرور زائل ایچون
فعل اولی و افضلی ترک ایلمه که سرور دائمی ترک اتمیش اولورسین حکمته محبت
ایله و حکمانک سوزین اصغا ایت و هوای نفسنی ترک ایله و آداب مستحسنه
امتناع ایلمه و هیچ امره وقتندن اول شروع ایلمه جونکه نسنه یه مشغول
اوله سین فهم و بصیرتله مشغول اول اغنیایه مغرور اولمه مصایبدن
نفسکه شکسته لک و خوارلیق ویرمه دوستله شویله معامله ایله که قاضی
محتاج اولمیه سین دشمنله بویله معامله ایله که قاضی وارسکوز غالب
اوله سین کمسنه یه سعایت ایلمه و هر کمسنه یه تواضع ایله و متواضع
اولنلری تحقیر ایلمه بر قضیه که سندن صادر اولسه معذور طوتیلسین اخوا
نکدن صادر اولسه ملامت ایلمه و بطالت ایلیش اولمه و نجه اعتماد
ایلمه فعل خیردن پشیمان اولمه کمسنه ایله مخاصمت ایدیجی اولمه همیشه شیرت علم
ملازم و اکتساب خیراته مداوم اول وصایای معلم اول ارسطاطالیس حکیم
فاضل دوانی ایدر سرالاسرار کتابنک مترجمی اولان که مامون خلیفه نک
امریله یونانیدن عربی یه نقل اتمشدی صدر ترجمه سنده شویله دیر که
ارسطاطالیس حکیم که اسکندرک وزیری و تعلیم حکمتده استادی
و پیری ایدی اسکندر فتح اقالیم ایچون سفر و نهضت ایلدی ارسطاطالیس
ضعف بنیت و استیلای شیخوخت سببی ایله بیله کیده ممش قلمشدی
اسکندر دیار عجمه مستولی اولیجق ابنای ملوک و امیرزاده لردن

اصحاب عقل و فراست و ارباب نجدت و شجاعت کسنه‌لر چوغیدی
اسکندر اندیشه ایلدی که بونلری ابقا ایدرسه شاید که ارکان ملکی انلردن
خلل پذیر اوله • واکر جمله‌سین هلاک ایدرسه فوز عدالتدن دور و ظلام
ظلمده جای کیر اوله • پس استادی ارسطاطالیس حکیمه بر مکتوب یازدی
مطاوی شوق و تحننه مشحون و محاذی‌سی التماس ملاقات و استدعای
قدومه مقرون و اثنای مکتوبده یازمش که وقوع امور هایله و سنوح
حوادث مشکله‌لر رای اشراق آرای حکیم کامل اولمینجه بر جانبه میسر اتمکه
مصیر ممکن دکل • پس نظم اسباب ملاقاته عتاب بیوریله حکیم کامل
جواب بنده یازدی فرزند خلیل سلطان جلیل حضرتنه معلوم اولا که ملازمت
خدمتدن تخلف قلت رغبتدن • و کثره ملالت داعیه‌سندن دکل بلکه
ضعف پیری و قلت قوتدندر • چون اجتماع سمت امتناع اوزرینه در •
بر رساله دستور بیان ایدم که جزئیات امورده انکله عامل و هم صحبتدن
مستغنی اوله‌سین • اما اکابر عجم و اماثل ایران خصوصنده بیوردوکز
اکر انلری جمله اهلاک و قتله قادر ایسک آب و هوای ایرانی تغییر ایتمکه
قادر دکلسین پس بونلرک امثالی ینه ظاهر اولسه کرک پس جهد ایله که
بونلری احسان ایله بنده‌سین بلکه احسانی ایله که قدیمی بنده‌لرکدن
ربقه عبودیتکه رقبه‌لری دخی افکنده اوله **بیت** بنده حلقه بکوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیکانه شود حلقه بکوش • بونلردن صکره دیدی که پادشاهلر
درت قسمدر • بری‌سی اولدر که کندو یه و غیره سخی اوله • ایکنجیسی اولدر که

کند

کندو یه سخی رعیته بخیل اوله • اوچنجی اولدر که کندو یه بخیل رعیته سخی
اوله • دردنجی اولدر که هم کندو یه هم رعیته بخیل اوله • قسم اول
اتفاقله مقبول و محموددر • و قسم ثالث و رابع اتفاقله مذموم و مردوددر
قسم ثانی مختلف فیه‌در • حکمای هند قتنده محمود و حکمای فرس قتنده مذمومدر
سخاوت اولدر که مستحق اولان محتاجه حاجتنی ایصال ایده‌سین و بو مرتبه
دن تجاوز ایدیچک افراطه مایل • و اعتدال زایل اولور • و هر پادشاه که
دایره قدرتندن زیاده بخشش ایلیه نه سبب فساد ملک اولور ای اسکندر
سکاینجه دفعه دیوب طور رین • که سخا و کرم و بقای ملکده اصل کمسنه‌نک
مالنه طمع ایتممکدر • و جمله مروت و سخا اولدر که ظلم و ستمی جایز کورمیه‌سین
و خلقک عیوب خفیه‌سندن تفتیش ایتمیه‌سین زیرا **مصرع**
محتسب را درون خانه چکار • و فضل و احسانک تمامی اولدر که اولری
رعایت ایدوب حلقه کشاده روا اوله‌سن و خلقک سلامین الوب
تحیتلرینک جوابن ویره‌سین و جاهللرک خطاسین عفو ایده‌سین
ای اسکندر عقل مدار تدبیرات و آیینه کمالات و نقایصدر • و جمله
فضایلک اصلی محبت نام نیکدر • و سلطنتدن مقصود استیفاء لذات
و تحصیل شهوات دکلدر • بلکه بقای نام نیک و خلود ذکر جمیلدر • هر پادشاه
که دینی کندو هواسنه تابع و ناموس الهی تخفیف و اهانت ایلیه البته
صاحب ناموسلری اهلاک ایدر **ای اسکندر** پادشاهلرکدر که
بلند همت و صاحب رای و فصاحت زبان و انتشار صیت ایله

جهان آرای اوله • و سوزی ارنسو بلیه و ارادلله معاشرت ایلمیه
وجون سرابیدن حیقه سلطنتة لایق نیتی استعمال ایده شویله که غیر
لردن ممتاز اوله • و دیار بعیده دن کلن تجاره رعایت و احسان
ایلیه که حسن صیت و ذکر جمیلی اطراف مملکته منتشر و تجار روز وار •
مرجا نبدن و لایتنه عازم اولوب مملکتی معمور اوله • و انده جزئی مسامحه
ایمکله کلی نام حاصل اولور • و پادشاه ضحک و خنده جوق ایلمیه که هیبت زوال
و قار و حشمتنه سبب اولوب و هم پیرلک تیز کلوب حرارت غریزی
ازلمغه علت اولور ای اسکندر شهوت امرینه حریص اولمه که انده
غلبه خنزیرک خاصه سی در و نه فخر اوله • اول نسنه ده که حیوانات خسیسه انده
مشارک بلکه غالب و راجح اوله • و افراط مضعف بدن و موجب
نقصان عمر و مورث تحلق خلق لنا اوله • و ضعفا و مساکین
احوالندن غافل اولمه و انلرک تفقد امورینی واجب بیل که موجب
رضای خالق • و مقتضی جلب قلوب خلایق در • غلات و حبوبی وقت
رخاده ذخیره قیل که وقت غلاده فقرا و محتاجلره مدد اوله •
شویله اول که اهل فساد سندن خایف و اهل فسا دایمن اولهلر •
ای اسکندر سکا نیچه کز دیدم و ینه دیرم که قان دوکمکده دلیر
اولمه • که حیوانات اهلاک خالقنه مخصوص صدر • و حقیقت حال علام
الغیوبدن غیری یه معلوم دکلدر • پس محتمل که تهمت اولنان شخص بری اوله
یا عذر صحیحی وار اوله سن انوک قتلنه اقدام ایتمش اوله سین یوندن

صعب

صعب نه جریمه اولور • و هر مس اکبردن بکا واصل اولدی که
جون مخلوق بر مخلوقک قتلنه سبب اوله • ملایکه آسمان حضرت باری یه
زاری ایدرلر که یا رب فلان قولک بر قولک دخی امانته ایتمکده سکا
تشبه ایلدی • اکر اول قتل قصاص ایچون اولمشسه حق جل و علا بیورر که
انی قصاص ایچون اهلاک ایلدم • اکر ظلم ایله قتل اولندیسه بیورر که
عزت و جلالم حقیچون بن انوک قاتلن مباح ایتدم • پس ملایکه
تسبیح و استغفاره بشلیوب اول قاتله بد دعا ایلرلر تا قصاص
اولنجه و اکا غایت نافع و احسن اولدر که قصاص اوله • اکر کندو سی
اولورسه حق تعالی نک غضبنه لسان و دلیلدر که آخرتده عذاب شدید
و عقاب شدیده کرفتار اولسه کرک نقض عهد و اصلا دلو که یمین
کتورمه کتورر لسک انی دوتوب حانث اولمه • نیجه یونان پادشاهلرینک
یمین کذب و نقض عهد ایتمکله ملکلری فساده واردی • بر لسنکه فوت
اولدی اکا تأسف ایدیجی اولمه که ناقص لر عادتی در • و اهل مملکتوکه
تحصیل علوم و معارف ایله امرایله • و هر کیمسنه که بر علمده فایق اولمش
اوله • انی تربیت و رعایتکه مخصوص ایله • که قلوبده محبتک متمکن اولوب
ملکک و نو ثنا و ذکر جمیلک اطرفده منتشر اوله • و یونانیلرک ملک و
سلطنتی بونکله ثابت و راسخ اولمشدر که اهل مملکته تحصیل علوم امر
ایدرلر یدی حتی ابکار و پسرلر باکر یانده فرایض و آداب نوامیس و
حمل اصول طب و نجوم تعلم ایدرلر یدی معتمدک اولمدوغی کمسنه الندن نسنه

وكندوكى محافظه دن غافل اولمه • واول قضيه اونتمه كه پادشاه
مندبر جاريه حالت صغرندن زمرله پرورش ايدوب افعى طبيعتده
ايتدكدن صكره سكا هديه كوندردى وغرضى سنى املاك ايدى بن
فراستله مطلع اولوب سكا تنبيه ايلدم • اى اسكندر
بر دليل ايله حكم ايلمه • واوله متعارض ولنجق ترجيح ايدوب
اقوى سى ايله حكم ايله اى اسكندر عدل صفات آلهى دن
بر صفتدر • وآسمان وزمين عدلله داير وقايم در • وانبيا
عدلله مبعوث اولمشلردر • وعدل صورت عقلدر عدلله مالك قلوب
ورقاب اولمق اولور • اهل هند ديرلر كه عدل سلطان حصب ماندن يكدر
وسلطان عادل مطردن افضلدر • بر حجراوزره سرياني خطله يازمشلركه
ملك ايله عدل ايكى برادرلردر • كه برى بريندن مستغنى دكلدر بعده دميش
اسباب نظام عالمك برى برينه ارتباطنى بر دايره ده وضع ايلدم كه
اشيانك توالى وتشابكى محسوس ومشاهد اوله وبوكتابك زبده سى ومطالبنك خلاصه سى
بو دايره در اكر بو دايره دن غيرى نسنه كوندرمسم كافى ووافى ايدى والله تعالى اعلم واحكم

خاتمه

الخاتمه

كه فى الحقيقه خاتمه كتاب • وختم خطاب مستطابدر • وصيت مكمل الطريقه
برهان الحقيقه قطب الاقطاب خواجه عبد الخالق غجدوانى در قدس الله
سره العزيز كه سالكان طريقت وطالبان حقيقت اچون تحرير بيورمشلر
اكرچه بو فقير مجرم عاصى غفر الله تعالى ذنوبه يوم يؤخذ بالنواصى طريقه اهل
راه دندن باى كورمشدر نه پى • ومجلس اهل حقيقت ده نه جرعه طتمشدر نه مى
اما زمان صبى وآوان صغردن بو طايفه عليه نك محبتى درون دلده متمكن وكفت
كويلرينك آرزوسى سويداى ضميرنده متوطندر لاجرم
لك ولوك وخفته شكل وبى ادب • كمال شوق وشغبدن كلام شريفلرينك
مطالعه وملاحظه • ومعارف عليه لرى فهم عقل ظاهربين ارشديكى
قدر مذاكره ومناقله اولنوردى زمان عنوان عمرده حضرت برهان
الطريقه شيخ خواجه عبد الخالق حضرتلرينك وصيت نامه سينه نظر
ايمكله استعداد اولمشدى • اكرچه اهليت استماعدن بالكليه عارى
وطبيعت جوى خوى هوا وهوسده جارى ايدى اما حلاوت عبارت و
ملاحت اشارتى مذاق جانى كام جنانه ايرشمشدى استنساخ والمقدن
ندامت وتقصير وغرامت خاطرده قلمشدى • تاكه بو زمانلرده قريب
كتاب رشحات خواجه صفى بن حسين واعظ هروى رحمهما الله تعالى
مطالعه سى ميسر اولدقده بو رساله غرا • ووصيت زهرا ترجمه شريفه
لرنده ذكر اولنمش بولندى حمد وسپاس خالق الناس مؤدى اولندى
كه بو دره منقوده كه ضاله منشوده ايدى طفر ميسر ايتدى وبو رساله تركى

که مجموعهٔ مکارم اخلاقدر و وسیلهٔ تحصیل سعادت رضای ملک
خلاق در طرازی سعادت انجام اولدوغی کبی خاتمه‌سی دخی مسکی
الختام اولمغیچون ترکی لسانه ترجمه اولندی شاید که اهل ارادتدن
بعض طالبلرک نظرینه ایریشوب مستفید اولدقلرنده مترجمک
اهل طریق اولمدوغندن قطع نظر ایدوب خیر دعالرینه سبب
و بو ضعیفه مغفرت اولمغه داعی اوله که حق جل و علا بهانه‌کر سی
دکل بهانه تکریسی در و قوم اهل الله هم القوم لا یشقی بهم
جلیسهم در و کلاملرین نقل دخی انلر ایله مجالسه‌دن معدود اولسه
بعید دکلدر المرء مع من احب خود صحیح حدیث در و آثار اولیا ایله
تبرک عادت اهل دین و سنت کاملین در بیورمشلردر که ای اوغل
سکا وصیت ایدرین هر حالده علم و ادب و تقوی ایله اوزرکه
لازم اولسون که آثار سلفی متتبع ایدوب سنت و جماعته ملازم
اوله‌سین و فقه و حدیث تعلم ایدوب جاهل صوفیلردن اولمیه‌سین
نمازی دایم جماعتله قیل اما امام و موذن اولمه و هرکز شهرت
استمه که شهرت آفتدر و منصبه مقید اولمه و دایم کم نام اول
و محضرلرده و سجللرده آدوکی یازمه و قاضیلر محکمه‌سینه حاضر اولمه
و وصایای خلقه قریشمه و ملوک و ابنای ملوک ایله صحبت اتمه و خانقاه
ده ساکن اولمه چوق سماع ایلمه که چوق سماع قلبه نفاق کتورر قلبی
ملتفت ایلر و سماعی انکار ایلمه که سماعک اهلی و اصحابی چوق اردر

ازسوبیه ارنیی آزاویی خلقدن ارسلاندن قچر کبی قاچ خلوته
ملازم اول اساده رولردن عورتلردن اهل بدعتلردن پرهیز ایله
و عوامله و اغنیا ایله صحبت ایلمه حلالی و شبهه‌لردن پرهیز ایله
و قادر اولدوغنجه اولنمزکه طالب دنیا اولورسین و دنیا طلبنده
دینی ضایع ایدرسین چوق کولمه و قهقهه ایله ضحک اتمه که قهقهه
موت قلب ویرور و کرکدر که هر کشی یه شفقتله باقه‌سین و اماثله نظر
اتمیه‌سین ظاهرکه زینت ایلمه که ظاهر زینتی باطن خراب اولمقدن
اولور خلقله مجادله اتمه و کمسنه‌دن نسنه استمه و کمسنه‌یه خدمت
بیورمه و مشایخه مال و تن و جان ایله خدمت ایله و انلرک افعالنه
انکار ایلمه که مشایخه انکار ایدیجی کمسنه هرکز فلاح و نجات یوزین
کورمز دنیایه مغرور اولمه قلبوک دایما حزین و بدنک عریان و کوزلرک
کریان و عملک خالص و دعاک تضرعله و لباسک کهنه و رفیقلرک
درویشلر و سرمایک فقر و منزلک مسجد و مونسک حق سبحانه و تعالی
اوله انتهی کلامه شرفنا الله تعالی ببرکاتها و یسر لنا العمل بما فیها انه
بر رحیم تواب کریم

ذیل خاتمة الخواتم

وصیة الولی الامین سلطان العرفا برهان العاشقین مولانا جلال
الملة والدین محمد البلخی ثم القنوی المشهور بین الاولیا الکبار بمولانا
خداوندکار قدس الله تعالی سره الذی هو سر الاسرار و هی هذه

اوصيكم بتقوى الله في السر والعلانية وبقلة الطعام وقلة المنام
وقلة الكلام وهجر المعاصي والاثام ومواظبة الصيام ودوام
القيام وترك الشهوات على الدوام واحتمال الجفا من جميع الانام
وترك مجالسة السفها والعوام ومصاحبة الصالحين الكرام وان
خير الناس من ينفع الناس وخير الكلام ما قل ودل مثنوي
سر زهوا تافتن از سروريست ترک هوا قوت پيغمبريست
والحمد لله تعالى وحده والصلوة على من لا نبي بعده آمين

جوق زمان ايدي كه شاخ خامه تحريك بنانله بوستان تقرير وبنانده
ثمره افشان ايدي وقت اولدي كه مقلمه فراغتده استراحت اتمامه
واصل ونجه عهد ايدي كه تيغ زبان معركه ابلاغ وتبيانده لامع ودرخشان
ايدي زمان كلدي كه نيام دهانده نيام اختتامه حاصل اوله و
تقصيرات وزلاتي كه قصور وقلت بضاعه وفتور وكثرة اضاعه دن
صادر اولمشدر عرفاي ناظرين وجلساي حاضرين خدمتلرندن امن عفوله
مستور اولوب ديدهٔ طعن ايله منظور اولمق رجا ايدرز وسلسلهٔ كلامي
حمد وثناي ملك علام وصلوة وسلام خواجهٔ يوم القيام وآل و
اصحاب كرام ودعاي دولت پادشاه اسلام ايله ختم واتمام ايدرز
وسواددن بياضه نقل وانتقاض اول ساعت اولدي كه رابعهٔ نهار جمعه
خامس عشرين صفر سنه ثلث وسبعين وتسعمايه والله تعالى نعم المستعان

وعليه التكلان انه مفضل منعم حنان منان

تمت الرسالة التي هي مجموعة من مكارم الاخلاق بعون
الله الملک الخلاق نهار السبت ثمانيه وعشر جمادى الاولى
من شهور سنه اربع والف
تحرير الحروف درويش ابراهيم
القطبي غفر الله ذنوبه
وستر عيوبه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان
على اشرف بني نوع الانسان الذي صار
بكاف كاله دوات ايجاد سواد
الاكوان وعلى اله و
اصحابه الذين سبقونا
بالايمان